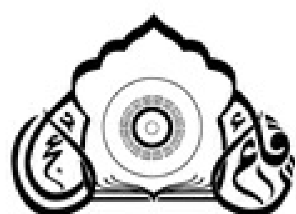


مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان



السلام علیک یا صاحب الزمان



صرف ساده

با بازنگری و اصلاحات

۲۲۷

بسم الله الرحمن الرحیم

صرف ساده

نویسنده:

محمد رضا طباطبایی

ناشر چاپی:

دار العلم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

صرف ساده

مشخصات کتاب

سرشناسه : طباطبائی، محمدرضا، ۱۳۲۷ -

عنوان و نام پدیدآور : صرف ساده بضمیمه صرف مقدماتی و با بازنگری و اصلاحات/ مولف محمدرضا طباطبائی.

مشخصات نشر : قم: موسسه انتشارات دارالعلم، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۳۰۷ص.: جدول.

فروست : موسسه انتشارات دارالعلم؛ ۲۲۷.

شابک : ۱۷۵۰۰ ریال : ۹۶۴-۵۹۷۶-۱۵-۴ ؛ ۱۵۰۰۰ ریال (چاپ شصت و یکم) ؛ ۲۱۰۰۰ ریال (چاپ شصت و چهارم) ؛ ۲۵۰۰۰ ریال : چاپ شصت و هفتم ۹۷۸-۹۶۴-۵۹۷۶-۱۵-۴ : ؛ ۲۷۵۰۰ ریال (چاپ شصت و هشتم) ؛ ۲۹۵۰۰ ریال (چاپ شصت و نهم)

یادداشت : پشت جلد لاتینی شده: Mohammad Reza Tabatabaee sarfe sadeh.

یادداشت : چاپ قبلی:موسسه انتشارات دارالعلم: ۱۳۸۳ (بدون فروست).

یادداشت : چاپ شصت و یکم: ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ شصت و سوم.

یادداشت : چاپ شصت و چهارم، شصت و ششم و شصت و هفتم: ۱۳۸۶.

یادداشت : چاپ شصت و هشتم: ۱۳۸۷.

یادداشت : چاپ شصت و نهم : ۱۳۸۸.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : صرف مقدماتی.

موضوع : زبان عربی -- صرف

شناسه افزوده : موسسه انتشارات دار العلم

رده بندی کنگره : PJ۶۲۰۳/ط۲۳ص۴۴ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۴۹۲/۷۵

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۸۱۵۹۰

ص :۱

اشاره

فهرست اجمالی

بسم اللّه و لهُ الحمد

پیشگفتار

اشاره

خدای منان را سپاس،بر توفیقی که عطا فرمود،و کتاب صرف ساده که اکنون نزدیک به ۴۰ سال از نشر آن می گذرد و بیش از ۷۰ بار به چاپ رسیده است و به عنوان متن درسی مورد استفاده طلاب علوم دینی و دانش پژوهان دیگر قرار گرفته است، مورد بازنگری و اصلاحات قرار گرفت.

در طول مدتی که از انتشار این کتاب می گذرد دو بار اصلاحاتی روی آن صورت گرفت اما هیچ یک به گستردگی آنچه که این بار تحقق یافت نبود.

در بازنگری اخیر علاوه بر اصلاح شکلی برخی عبارات،در مواردی نارسایی های محتوایی نیز برطرف گردید و تا اندازه ای مطالبی جدید و مورد نیاز بر مطالب سابق افزوده شد.

ویژگی ها

از ویژگی های ویرایش اخیر ذکر نسبتا پرشمار منابع و مآخذ در پاورقی هاست.

این اقدام نه تنها برای ارائه سند،بلکه بیشتر برای کمک به طلاب گرانقدر در تحقیق و پی گیری مطالب است،لذا ممکن است در مواردی هماهنگی کامل میان مطلب متن و منبع ارائه شده دیده نشود.

ص: ۷

از ویژگی های دیگر این ویرایش که می تواند کمک نسبتاً خوبی برای اساتید و مراجعات بعدی صرف آموختگان باشد فهرست کلمات(واژگان)است.این فهرست،جاهای درج برخی از واژه هایی را که در این کتاب از جهت صرفی مورد بحث قرار گرفته یا مطرح شده اند،نشان می دهد.

صرف مقدماتی

کتاب«صرف مقدماتی»را می توان پیش نیاز«صرف ساده»به حساب آورد.این کتاب نیز در ویرایش جدید مورد بازنگری و اصلاحات قرار گرفته است،و آنچه که به آن مزیت ویژه ای می دهد همراه شدن آن با دو متن اخلاقی موجز اما مهم و معتبر است.امید می رود طلاب عزیز با خواندن این کتاب،آمادگی علمی و فکری بیشتری برای پرداختن اساسی به علم صرف و دیگر رشته های علوم دینی پیدا کنند.

خوب است ترتیب بحث به این گونه باشد که استاد محترم از نخستین جلسه درس صرف مقدماتی تا پایان آن،۲ تا ۳ صفحه از متون اخلاقی پیوست کتاب را برای طلاب بخوانند و سپس به بحث صرفی بپردازند.

حجم کتاب و فرصت لازم

حجم کتاب صرف ساده با محتوای فعلی هرچند بیش از نسخه قبل شده است،اما باتوجه به نظم و نسق بهتری که مطالب به خود گرفته است و امکانات چاپی برتر امروز نسبت به سابق،با التزام به خوانده شدن ۳۰ تا ۳۵ سطر متن در هر جلسه،و اختصاص یافتن یک ساعت به درس صرف در هر روز درسی،تدریس و تدرّس صرف مقدّماتی و این کتاب،بیش از یک سال تحصیلی به طول نخواهد انجامید (۱).

۱- ۱) .افزون بر آنچه گفته شد،مباحثی در کتاب وجود دارد که استاد می تواند-درصورت صلاحدید-تدریس آنها را به

یادآور می شود که لازم است مـدیران و اساتید محترم به گونه ای برنامه ریزی کنند که بخش پایانی صـرف ساده(خاتمه)نیز متروک نماند.اهمیت تمارین نیز درخور توجه است و اساتید گرانقدر و طلاب عزیز توجه داشـته باشـند که علم صـرف بیش از علوم دیگر نیازمند تمرین است؛لذا لازم است حل همه تمرین ها و پاسخ به همه پرسشهای کتاب در برنامه کاری قرار گیرد. (۱)

درخواست

در پیراسـتن نسـخه فعلی این کتاب از اغلاط چاپی و غیر چاپی هرچند تلاش بسـیاری صورت گرفت و پیش از چاپ در چند حوزه درسی توسط اساتید ماهر مورد تدریس واقع شـد،اما تردیدی نیست که محصول کار بشر عادی هیچگاه خالی از نقص و عیب نخواهد بود.از این رو از اساتید محترم و فضـلا و طلاب ارجمند درخواست می شود در خلال بهره برداری از این کتاب و یا بررسی آن،هرگونه کاستی

۱)

-تأخیر بیندازد تا در پایان سال چنانچه وقت باقی ماند به آنها پرداخته شود و در غیر این صورت در برنامه مطالعاتی طلّاب قرار گیرد و از آنها امتحان گرفته شود.

۱- ۱) .از جمله اموری که موجب سـرعت تـدریس می شود مطالعه کامل اسـتاد است.اسـتاد برای هر جلسه تدریس سه مطالعه لازم دارد: ۱)برای خوب فهمیدن و در ذهن حاضـر کردن آنچـه را کـه می خواهـد در هر جلسه تـدریس کنـد. ۲)برای منظم کردن و دسـته بنـدی نمـودن مطـالبی که می خواهـد در کلاس به شـاگردان خود عرضـه نماید.اسـتاد باید مطالب را در مطالعه دوم به مقدمه و ذی المقدمه و نتیجه تقسـیم کند،شواهد و مؤیدات مناسبی(از قبیل:آیات، احادیث،سخنان بزرگان،اشعار،شرح کلمات به نقـل از لغت نامه های معتبر،مثال های مناسب و...)برای مطالب درس در نظر بگیرد. ۳)مطالعه سوم،برای این است که خود را به جای شاگردان کنجکاو و پرسشـگر قرار دهـد و سؤالاتی را که ممکن است درباره مطالب درس مطرح شود شـناسایی و پاسـخ آنها را آماده نماید. از اساتید محترم درخواست می شود در تدریس این کتاب حتما شیوه مذکور را رعایت فرمایند.

و نادرستی مشاهده کردند آن را به اینجانب منتقل فرمایند تا در اولین فرصت ممکن به اصلاح اغلاط اقدام گردد.

تشکر

در خلال سال های گذشته نقد و نظر و پیشنهادهای گوناگونی درباره مطالب این کتاب از سوی فضلای محترم و صاحبنظران گرانقدر واصل گردید،اما آنچه از دوست ارجمندم حجه الاسلام داود فائزی نسب دریافت کردم از مزایای ویژه ای برخوردار بود که فرصت را مغتنم شمرده از ایشان و دیگر نقدکنندگان گرامی تشکر و قدردانی می کنم.

همچنین از حجه الاسلام محمد حسین محمدی که با تلاش و حوصله،شرح مبسوطی به نام«تصاریف»در دو جلد،بر صرف ساده نوشته اند،تشکر می کنم.

بی شک،باز تنظیم آن شرح براساس صرف ساده جدید،برای مؤلف محترم کار دشواری نخواهد بود.

از جمعی از خواهران محترم با سمت استادی در جامعه الزّهراء علیها السّلام نیز که دریافتن خلل های کتاب همکاری مؤثری داشتند،سپاسگزارم.

در پایان این پیشگفتار پس از درخواست علوّ درجات برای معمار کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی قدّس سِرُّه،و آرزوی توفیقات همه جانبه برای نظام با عظمت جمهوری اسلامی و رهبری عالیقدر آن،به روان پاک دو مشعل فروزان روحانیت شیعه شهید مظلوم آیه اللّه دکتر بهشتی و شهید عظیم الشأن آیه اللّه قدوسی(رضوان اللّه علیهما)که زبان و قلم این بنده از بیان مراتب کمال و اخلاص و بلندای اندیشه آنان قاصر است و این کتاب نیز از آثار و برکات وجودی آن دو بزرگوار به ویژه آیه اللّه قدوسی قدّس سِرُّه به شمار می آید درود می فرستم و برای آنان رفعت مقام و حشر با انبیا و ائمه علیهم السّلام خواستارم.

همچنین دست دو استاد بزرگوار خود حضرت آیه اللّه جنتی و حضرت آیه اللّه خزعلی(دامت برکاتهما)را-که این کتاب با هدایت و حمایت آنان پا به عرصه وجود گذاشت-می بوسم و خواهان سلامتی و عنایات ویژه الهی برای آنان هستم.

آرزو

آخرین سخن اینکه امید است این اثر که ذره ای بیش نیست از نیم نگاه خورشیدوش حضرت ولی عصر عجل اللّه تعالی فرجه و أرواحنا فداه برخوردار باشد،که در این صورت باید گفت:

قلیلٌ مِنْکَ یَکْفینی وَ لکِنْ

قَلیلُکَ لا یُقالُ لَهُ قَلیلٌ

رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَهً وَ هَیِّئْ لَنا مِنْ أَمْرِنا رَشَداً .

و السلام علی عباد اللّه الصّالحین.

تیرماه ۱۳۹۰-رجب المرجب ۱۴۳۲

حوزه علمیه قم-مدرسه شهیدین بهشتی و قدوسی رحمهما اللّه سید محمد رضا طباطبائی

گزیده و برگرفته ای از مقدمه استاد شهید آیه اللّه قدوسی قدّس سِرُّه که آن را بر یکی از چاپ های اولیه صرف ساده نگاشته اند

بسمه تعالی موضوع اصلاح کتب درسی در حوزه های علمیه بحثی است که در سال های اخیر مورد استقبال قرار گرفته است و در محافل علمی با شوق وافری از آن سخن به میان می آید.

اینک که با عنایات خاصّهٔ حضرت ولی عصر ارواحنا فداه اولین قدم به سوی این هدف مقدس از ابتدائی ترین عناوین درسی حوزه(صرف)برداشته شده است خداوند بزرگ را بر این نعمت شاکر و توفیق ادامهٔ خدمتگزاری را از او خواهانیم.

بر اهل فضل و ادب پوشیده نیست که کتاب های صرفی ای که از دیرزمان در حوزه های علمیه مورد استفاده بوده است دارای نواقصی از این قبیل می باشد:

۱.ترتیب مباحث مبتنی بر موازین آموزشی نیست،بدون مناسبت فصلی پس از فصلی قرار گرفته و گهگاه مطالب درون یک فصل نیز،نابسامان است.

۲.در بیشتر کتاب های ابتدایی،مانند:شرح امثله،صرف میر و تصریف،از«اسم» که رکن دوم موضوع علم صرف است بحث چندانی نشده است؛و کتاب های تفصیلی،مانند شرح نظام و شرح رضی اولا از همه مباحث صرفی بحث نکرده و برخی مباحث را به علم نحو واگذارده اند،ثانیا به دلیل پرداختن به جزئیات فراوان، شرح و بسط مطالب و سنگینی عبارات برای طلّاب مبتدی،این گونه کتاب ها از سطح کتاب درسی خارج شده و به فضلا و اساتید اختصاص یافته اند.

کتاب«صرف ساده»با نظارت دو تن از اساتید محترم جناب آقای خزعلی و جناب

ص :۱۳

آقای جنّتی دامت برکاتهما تألیف گردید و نتیجه بررسی بیش از ۲۰ کتاب صرفی قدیم و جدید است.این کتاب قبل از اینکه به چاپ برسد[توسط مؤلف و اساتید دیگر] مورد تدریس قرار گرفت و با ارزیابی هایی که به عمل آمد،به مفید و مناسب بودن آن اطمینان نسبی حاصل گردید.

صرف ساده دارای امتیازاتی از این قبیل است:

۱.مباحث این کتاب بسان مسائل ریاضی و زنجیروار چیده شده و غالبا هر فصل بر فصل و فصل های پیش از خود مترتّب است،به طوری که جلو افتادن فصلی بر فصل قبلی یا عقب افتادن فصلی از فصل پس از خود،روا نمی باشد (۱).

۲.از به کار بردن عبارات مغلق و پیچیده خودداری شده و در روان سازی عبارات و وضوح مطالب کوشش به عمل آمده است.

۳.مطالب در حدی که برای طلاب و نوآموزان علم صرف لازم است بیان گردیده و از تفصیلات و طرح مطالبی در سطح بالاتر که درخور فهم و مورد نیاز اساتید و متخصصین است خودداری شده است (۲).

۴.برای مباحث و مطالب،پرسش و تمرین های مناسب تهیه شده است.بدیهی است حل این تمارین در ورزیدگی و دقت نظر متعلم و جلوگیری از سطحی پرورش یافتن محصل،سهم به سزایی دارد.

۵.مطالب از منابع معتبر و مآخذ متقن گرفته شده است.

من اللّه التوفیق و علیه التّکلان

علی قدّوسی-۱۳۵۵ ه.ش.

ص :۱۴

۱- ۱) .صرف ساده را در ارتباط با این توصیف شهید قدوسی قدّس سِرُّه و در مقایسه با کتب صرفی پیش از آن،می توان به اعداد ۱ تا ۱۰۰-مثلا-که از میان ده ها عدد درهم ریخته استخراج گردیده و به ترتیب چیده شده است تشبیه کرد. نگاهی به فهرست کتاب های شرح امثله،صرف میر و تصریف-که هریک در جای خود بسیار ارزشمند است- بر درستی این تشبیه دلالت می کند.(مؤلف)

۲- ۲) .در بازنگری اخیر،در برخی موارد،مطالبی ویژه اساتید،در پاورقی ها آورده شده است.(مؤلف)

نامه آیه الله جنتی

بسمه تعالی

برادر عزیز و بزرگوار جناب حجه الاسلام و المسلمین سید محمد رضا طباطبائی دامت توفیقاته

با سلام،بازگشت به نامه مورخ ۹۰/۴/۲۲:

نسخه جدید صرف ساده آماده چاپ را در حد فرصت مرور و با نسخه مطبوع مقایسه کردم.انصافا بسیار عالی تنظیم شده است،هم متن و هم پاورقی های دقیق،با توضیحات لازم،قابل تقدیر است.از جنابعالی و کلیه دست اندرکاران تهیه این نسخه تشکر می کنم.پیش بینی می شود استقبال بالایی از آن بشود،إن شاء اللّه.

ضمنا حضرت آیه اللّه خزعلی هم پس از مرور اجمالی از این نسخه بسیار تمجید و از اقدامات ارزنده حضرتعالی تشکر کردند.خلأهای مشکل آفرینی برای استاد و شاگرد بود که بحمد اللّه پر شد.موفق باشید.

دبیر شورای نگهبان احمد جنّتی

۹۰/۵/۱۶

ص:۱۵

بسم اللّه الرحمن الرحيم

الحمدُ للّه ربِّ العالَمينَ و صَلَواتُ اللّهِ على سَيِّدِ المُرسَلينَ محمَّدٍ و آلهِ الطاهرينَ لا سيَّما بقيَّةَ اللّهِ فی الأرَضينَ و اللّعنُ الدّائمُ عَلی أعدائِهِم أجمعينَ

مقدّمه

فصل ۱.تعريف علم صرف

اشاره

علم صرف كه به آن علم تصريف نيز می گوينـد علمی است كه از ساختـار كلمه و از تغييراتی كه در كلمـات رخ می دهـد،بحث می كنـد. (۱)مثلا علم صرف به ما می آموزد كه كلمه قَوْل براساس برخی از قواعد صرفی می شود:قَوَلَ و قَوَلَ براساس برخی ديگر از همين قواعد می شود:قالَ. (۲)

توجه كنيد

اسم هـايی را كه به عنوان مثال به كـار می بريم-ماننـد كلمه قَوْل در عبـارت بالاـ-در بيشـتر موارد بـدون«أل»و بـدون«تنوين»به كـار خواهيم برد؛مگر در مواردی كه وجود «أل»يا«تنوين»به دليلی لازم باشد كه در آن جا آورده خواهد شد.

۱- ۱) .برای استاد:ابن حاجب گفته است:«التصريفُ علمٌ بأُصولٍ تُعْرَفُ بها أحوالُ أبنيهِ الْكَلِمِ...»و علامه رضیّ الدين محمد بن حسن استرآبادی قدّس سرّه بر او خرده گرفته و گفته است اين تعريف شامل خود«أبنيه الكلم»نمی شود(شـرح شافيه،ج ۱،ص ۱ تا ۵).بنابراين علم صرف را می توان چنين تعريف كرد:«عِلمٌ بأُصولٍ تُعرَفُ بها أبنيهُ الكَلِمِ و أحوالُ تِلْكَ الأبْنِيَهِ».

۲ - ۲) .دگرگونی هـای كلمـات گـاهی برای غرض معنوی يعنی برای بيـان معنـای موردنظر است،ماننـد:قَوْل-قَوَلَ،و گـاهی برای غرض لفظی(مثلاـ سـهولت در تلفظ)است،مانند:قَوَلَ-قالَ و قُوِلَ-قِيلَ(شرح أشمونی بر الفيه ابن مالك،ج ۴،ص ۲۳۶).

فصل ۲.فایده علم صرف

فایده علم صرف عبارت است از:

۱.کلمه شناسی(شناخت ساختار کلمات و معنی آن)؛

۲.کلمه سازی(قدرت بر ساختن کلمات مناسب برای معانی موردنظر).

دو فایده مذکور نتیجه شناخت تغییراتی است که در کلمات رخ می دهد،و با علم صرف می توان به آن تغییرات پی برد.

فصل ۳.موضوع علم صرف

اشاره

موضوع علم صرف«کلمه»است.یعنی در این علم،درباره ساختار کلمه و تغییرات آن بحث می شود.

تعریف کلمه و اقسام آن

لفظی را که دارای معنا و مفرد باشد«کلمه»می نامند (۱)،و آن بر سه قسم است:فعل، اسم و حرف.

فعل کلمه ای است که بر معنایی مستقل(انجام دادن کاری یا پدید آمدن حالتی)و بر

۱- ۱) .شرح رضی بر کافیه،ج ۱،ص ۲۲،س ۱۴.لفظ(صدایی که از دهان انسان بیرون آید و متکی بر مخارج حروف باشد)بر دو قسم است: ۱)مُسْتَعْمَل و آن لفظی است که دارای معنا باشد،مانند:کتاب و کتاب زید. ۲)مُهْمَل و آن لفظ بی معناست،مانند:مِتاب(بر وزن کتاب). لفظ مستعمل بر دو قسم است: ۱)مفرد و آن لفظی است که جزء آن بر جزء معنای آن دلالت نکند،مانند:«کتاب»و«زید».همچنین است «عبد اللّه»چنانچه عَلَم برای فرد خاصی باشد.به چنین لفظی«کلمه»نیز گفته می شود. ۲)مرکب و آن لفظی است که جزء آن بر جزء معنای آن دلالت کند مانند:کتابِ زید و عبد اللّه(بنده خدا).

واقع شدن آن معنا در زمان گذشته یا حال یا آینده دلالت کند،مانند:حَسُنَ،یَذْهَبُ، اعْلَمْ.

اسم کلمه ای است که بر معنایی مستقل دلالت کند بی آنکه دلالتی بر واقع شدن آن معنا در یکی از زمان های سه گانه داشته باشد،مانند:العِلْم و المال.

حرف کلمه ای است که معنای آن مستقل نیست بلکه وابسته به کلمه یا کلماتی دیگر است،مانند:«أل»در الرَّجُل و«هَلْ»در هَلْ زیدٌ قائمٌ (۱)و (۲).

به حروفی مانند«أل»و«هَل»که قسمی از اقسام کلمه اند،«حروف معانی» گفته می شود (۳).

تغییرات ساختاری حرف مانند:الکِتابُ لِزَیْدٍ و لَهُ،و کَتَبْتُ إلی زَیْدٍ و إلَیْهِ،بسیار کم

ص: ۱۹

۱- ۱) .شرح رضی قدّس سرّه برکافیه،ج ۱،ص ۳۵ و ج ۴،ص ۵ و ۲۵۹.

۲- ۲) .برای استاد:فعل و اسم و حرف را دوگونه می توان تعریف کرد(و هر دو درست است): یکم:تعریفی است که در متن ذکر شد. دوم:این است که بگوییم:کلمه چنانچه مستقلاً یعنی بدون وابستگی به کلمه یا کلمات دیگری بر معنای خود دلالت کند آن را فعل یا اسم گویند و چنانچه با اتکا به کلمه یا کلمات دیگری بر معنای خود دلالت نماید آن را حرف می نامند.فرق میان فعل و اسم این است که فعل بر واقع شدن معنای خود در یکی از زمان های گذشته، حال یا آینده دلالت می کند و اسم چنین دلالتی ندارد(النحو الوافی،ج ۱،ص ۲۵،۴۵ و ۶۲). مکمل هر دو تعریف این است که بگوییم:فعل کلمه ای است که به لحاظ ماده بر معنایی مستقل(یا مستقلا بر معنایی)دلالت کند و به لحاظ هیئت بر وقوع آن معنا در یکی از زمان های سه گانه دلالت نماید،و اسم کلمه ای است که بر معنایی مستقل(یا مستقلاً بر معنایی)دلالت کند بی آنکه به لحاظ هیئت بر وقوع آن معنا در زمان دلالت نماید،هرچند ممکن است به لحاظ ماده چنین دلالتی داشته باشد. با این مکمل،کلماتی مانند:صَبوح،غَبوق،سُریً،ماضی،حال،مُسْتَقْبَل و...که همگی اسم هستند،در تعریف فعل داخل نمی شوند(شرح رضی بر کافیه،ج ۱،ص ۳۹).

۳- ۳) .واژه«حرف»مشترک میان دو معناست: ۱)قسمی از اقسام کلمه مانند:مِنْ،فی و إلی.به این گونه حروف«حروف معانی»می گویند. ۲)جزئی از اجزاء کلمه،مانند:«م»و«ن»در«مِنْ»و:«ف»،«ع»و«ل»در«فِعْل».به این گونه حروف«حروف مبانی»،گفته می شود.تعداد حروف مبانی در زبان عربی با دو حرف حساب کردن همزه و الف،۲۹ حرف است (النحو الوافی،ج ۱،ص ۱۳).

است (۱)،و همین تغییرات اندک هیچ گاه برای حصول معنای جدید نیست.از این رو بحث های صرفی بیشتر درباره فعل و اسم است و مباحث اساسی این کتاب نیز در دو بخش«فعل»و«اسم»ارائه می گردد (۲).

پرسش و تمرین

۱.علم صرف را تعریف کنید.

۲.موضوع علم صرف چیست؟

۳.فایده علم صرف را با ذکر مثال توضیح دهید.

۴.لفظ مهمل و مستعمل را تعریف کنید و برای هریک چند مثال بزنید.

۵.فرق کلمه با لفظ مهمل چیست؟

۶.اقسام لفظ مستعمل را با ذکر مثال توضیح دهید.

۷.اسم،فعل و حرف را تعریف کنید و توضیح دهید که آیا«حرف»که یکی از اقسام کلمه است شامل اجزاء(حروف)یک کلمه هم می شود یا نه.

۸.اسماء،افعال و حروف زیر را در ستون های جداگانه بنویسید:

ضُحی،شَعْر،مِن،یَأْتی،أَسَد،کَبیر،مَسْجِد،صُبْح،لاتَشْرَبْ،رَجُل،حَتّی،اعْلَمْ،نَصَرْتُمْ، یَقْتُلُ،لِ،شارع،زُقاق،نَما،نامَ،سَماء،لَیْل،ذَهاب،نَهار،بَقَر،طائِر،إلی،جِنّ،مَلَک.

۹.به کلمات هر ستون چند کلمه جدید بیفزایید.

۱۰.فرق میان فعل و اسم از جهت معنا چیست؟

۱۱.چرا در علم صرف از حرف بحث نمی شود؟

۱۲.حروف معانی چگونه حروفی هستند و حروف مبانی چگونه حروفی؟

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۱،ص ۸.

۲- ۲) .از آن رو که تغییرات ساختاری فعل بیش از اسم است،در این کتاب بخش فعل پیش از بخش اسم آمده است.

فصل ۴.اشتقاق

«اشتقاق»در علم صرف عبارت است از گرفته شدن کلمه ای از کلمه دیگر.کلمه ای را که از کلمه دیگر گرفته شده است«مشتق»،کلمه ای را که کلمه یا کلماتی از آن مشتق شده است«مشتقٌّ منه»و کلماتی را که با یکدیگر رابطه اشتقاق دارند«کلمات متجانس»یا«کلمات همجنس»می نامند.مثلا چون کلمات عَلِمَ(دانست)،یَعْلَمُ (می داند)و اعْلَمْ(بدان)از کلمه عِلْم(دانستن)گرفته شده اند،عِلْم را مشتقٌّ منه و سه کلمه دیگر را مشتقات آن و چهار کلمه مذکور را«کلمات متجانس»می نامند.همچنین کلمه های رُجَیْل(مرد کوچک)و رِجال(مردها)چون از کلمه رَجُل(مرد)گرفته شده اند کلمات متجانس اند (۱).

فصل ۵.حروف اصلی و زاید

از حروف کلمه حرفی را که در همه کلمات متجانس می آید«حرف اصلی»و آن را

۱- ۱) .برای استاد:به رُجَیْل-مثلا-که اسم و گرفته شده از رَجُل است«اسم مشتق»گفته نمی شود،زیرا در علم صرف «اسم مشتق»اصطلاحا به اسمی گفته می شود که از فعل مشتق شده باشد،مانند:عالِم،معلوم و علاّمَه که از فعل مضارع گرفته شده اند.در برابر اسم مشتق«اسم جامد»قرار دارد و آن اسمی است که از فعل مشتق نشده بلکه یا مستقیما از حروف الفبا گرفته شده،مانند:عِلْم،رَجُل،شَجَر و حَجَر،یا از اسم جامد دیگر یا از جمله گرفته شده است،مانند:عُلوم،رُجَیْل،رِجال،إصْباح-داخل صبح شدن،حَسْبَلَه-حَسْبِیَ اللّه گفتن(جامع الدّروس العربیّه، ج ۲،ص ۳؛المعجم المفصل فی اللغه و الأدب،ج ۱،ص ۱۱۱ و ۱۲۲).به«مشتقٌّ منه»و«مأخوذٌ منه»که خود از حروف الفبا گرفته شده باشد«مبدأ اشتقاق»می گویند،مانند:عِلْم و صُبْح در مثال های مذکور.همچنین به مبدأ اشتقاقی که«مصدر»باشد«اصل»گفته می شود،گرچه اصطلاح«اصل»اختصاص به مصدر ندارد و حالت پیشین کلمه را نیز اصل می نامند،مثلا می گویند:«ابْن در اصل بَنَوٌ بوده است».مصدر را در اوایل بخش فعل و در بخش اسم تعریف خواهیم کرد.«فعل جامد»نیز در اصطلاح علم صرف معنای ویژه ای دارد که در مبحث چهارم بخش فعل مطرح خواهد شد. اسماء مشتق عبارتند از:اسم فاعل،اسم مفعول،صفت مشبّهه،اسم مبالغه،اسم تفضیل،اسم مکان،اسم زمان و اسم آلت که در بخش دوم کتاب از آنها بحث خواهد شد.

که در بعضی از کلمات متجانس می آید-نه در همه آنها-«حرف زاید»می نامند.مثلا در کلمات:علم،علوم،عالم،علیم،أعلم و علاّمه،حروف«ع-ل-م»و در کلمات:رَجُلْ، رُجَیْل و رِجال حروف«ر-ج-ل»اصلی،و حروف دیگر زایدند.

تبصره ۱:گاهی در حروف اصلیِ کلمه تغییراتی از قبیل«ادغام»یا«تبدیل به حرف دیگر»یا«حذف»رخ می دهد.این گونه تغییرات موجب زاید شمردن حرف اصلی نمی شود،و در شمارش حروف اصلی چنین کلمه ای حالت قبل از تغییر مورد توجه قرار می گیرد،مانند:

حالت قبلی حالت کنونی

مَدَدَ مَدَّ

إئمان إیمان

قُوِلَ قیلَ

خاوْ خَفْ

لَمْ یَرْضَیْ لَمْ یَرْضَ

أبَوٌ أبٌ

وِعْد عِدَه

تبصره ۲:گاهی حرف زاید در همه کلمات متجانس آورده می شود مثل«واو»در کوکب،کَواکِب و کُوَیْکِب.در این صورت تشخیص حرف زاید راه دیگری دارد که در خاتمه کتاب بیان خواهد شد (۱)و (۲).

ص:۲۲

۱- ۱) .خاتمه،فصل ۷.

۲ - ۲) .برای استاد:زاید شدن حرف در کلمه،گاهی برای افاده معنی است،مانند:«الف»در«عالِم»،گاهی به عنوان عوض از حرف اصلی محذوف است،مانند:همزه در«این»،گاهی برای افزایش حروف کلمه است،مانند«ألف» در«قَبَعْثَریٰ»،و گاهی برای الحاق کلمه به کلمه دیگر است،مانند یکی از دو«دال»در«قَرْدَد»و یکی از دو«باء»در «جَلْبَبَ».معنی«الحاق»در فصل ۱۰ همین مقدمه و بحث تفصیلی آن در فصل ۷ خاتمه خواهد آمد.

فصل ۶.ابنیه کلمه

اشاره

وضعیتی را که برای هر کلمه باتوجه به تعداد حروف آن و اصلی و زاید بودن حروف-صرف نظر از حرکت و سکون آنها-حاصل می شود،«بِناء»آن کلمه می نامند.

بر این اساس،کلمه در زبان عربی شش بِنا دارد؛زیرا یا سه حرف اصلی دارد که به آن «ثُلاثی»می گویند و یا چهار حرف اصلی دارد که به آن«رُباعی»گفته می شود و یا دارای پنج حرف اصلی است که آن را«خُماسی»نامیده اند.هریک از این سه قسم یا حرف زاید ندارد که به آن«مجرد»می گویند و یا دارای حرف زاید است که«مزیدٌ فیه» -و اختصارا«مزید»-نامیده می شود.به نمونه های زیر توجه فرمایید:

ثلاثی مجرد:عَلِمَ و رَجُل،ثلاثی مزید:أَعْلَمَ و جُنْدَب،رباعی مجرد:دَحْرَجَ و جُخْدَب،رباعی مزید:تَدَحْرَجَ و قِنْدیل،خماسی مجرد:سَفَرْجَل،خماسی مزید:خُزَعْبیل.

سه نکته

۱.حروف و اسم های مبنی (۱)مشمول این تقسیم نمی باشند.

۲.خماسی بودن مختصّ به اسم است و فعل خماسی نداریم،فعل یا ثلاثی است و یا رباعی.بنابراین فعل چهار بِنا دارد:ثلاثی مجرد،ثلاثی مزید،رباعی مجرد و رباعی مزید.اما اسم شش بنا دارد:ثلاثی مجرد،ثلاثی مزید،رباعی مجرد،رباعی مزید، خماسی مجرد،خماسی مزید.

۳.فعل مجرد به فعلی می گویند که در صیغه اول ماضی آن حرف زاید نباشد و فعل مزیدٌ فیه به فعلی گفته می شود که صیغه اول ماضی آن دارای حرف زاید باشد. (۲)

۱- ۱) .اسم مبنی در پاورقی بحث مضارع معلوم توضیح داده شده است.

۲- ۲) .برای استاد:معنای آنچه در متن گفته شد این نیست که مثلا در مورد صیغه های ۴ و ۵ ماضی ثلاثی مجرد و صیغه های مضارع و امر و جز اینها که همگی با حرف یا حروف زایدی همراه هستند گفته شود اینها ثلاثی-

توجه کنید

اسم ثلاثی مجرد ده وزن دارد که عبارتند از:فَعْل،فَعَل،فَعِل،فَعُل،فِعْل،فِعَل، فِعِل،فُعْل،فُعَل و فُعُل،مانند:فَلْس،فَرَس،کَتِف،عَضُد،حِبْر،عِنَب،إِبِل،قُفْل،صُرَد و عُنُق (۱).

اسم رباعی مجرد شش وزن دارد که عبارتند از:فَعْلَل،فِعْلِل،فُعْلُل،فِعْلَل،فِعَلّ و فُعْلَل،مانند:جَعْفَر،زِبْرِج،بُرْثُن،دِرْهَم،قِمَطْر و جُخْدَب.

اسم خماسی مجرد چهار وزن دارد که عبارتند از:فَعَلَّل،فَعْلَلِل،فِعْلَلّ و فُعَلِّل مانند:سَفَرْجَل،جَحْمَرِش،قِرْطَعْب و قُذَعْمِل.

اوزان اسم های مزیدٌ فیه(ثلاثی،رباعی و خماسی)فراوان است و قابل شمارش نیست.اوزان افعال ثلاثی مجرد،ثلاثی مزید،رباعی مجرد و رباعی مزید،در بخش یکم بیان خواهد شد.

پرسش و تمرین

۱.اشتقاق،مشتقّ،مشتقٌّ منه و کلمات متجانس(کلمات همجنس)را با ذکر مثال برای مشتق و مشتقٌّ منه،تعریف کنید.

۲.حروف اصلی و زاید را تعریف کنید.

۲)

-مجردند!زیرا مزیدٌ فیه بودن چنین کلماتی واقعیت آشکار است.بلکه باید چنین گفت:عَلِمَتْ-مثلا-صیغه ۴ ماضی ثلاثی مجرد است،یَعْلَمُ مضارع ثلاثی مجرد است،اعْلَمْ امر ثلاثی مجرد است،دَحْرَجَتا صیغه ۵ ماضی رباعی مجرد است،یُدَحْرِجُ مضارع رباعی مجرد است و...یادآور می شود که صیغه های ۲،۳ و ۶ به بعد ماضی از این بحث خارجند زیرا علائم آخر آنها(همچنین الف آخر صیغه ۵ ماضی)ضمایرند،و ضمیر اسم است نه حرف.

۱- ۱) .گفته شده است: اوزان ثلاثی ده بود ای عاقل یک یک شمرم نگار بر صفحه دل فَلْسُ،فَرَسٌ،کَتِف،عَضُد حِبْر و عِنَب قُفْلٌ صُرَدٌ دگر عُنُق دان و اِبِل

۳.در چه صورت تغییر حروف کلمه موجب زاید شمردن آن حروف نمی شود؟

۴.در دسته های زیر حروف اصلی و زاید را معین کنید:(خُروج،خارِج،مَخْرَج،خَراج،خَرّاج، مَخارِج)؛ (صبر،اصطبار،صبور،صابرین،یصبِرُ،اصبر،صابر)و(سؤال،مسأله،سائل،مسائِل، مسؤول،سؤالات).

۵.دو دسته کلمات متجانس جدید ذکر کنید.

۶.بنای کلمات زیر را مشخص کنید:حَسَن،حُسَین،صابِر،صَبْر،دِرهَم،دَراهِم،دُرَیْهِم، خَرْج،خُروج،خارِج،قِمَطْر،قِرْطَعْب،بُرثُن،صَدَق،صَدیق،بُرْقُع،خُزَعْبِل،خَزَعْبَل،خُزَعْبیل، قِرْطاس،حُلْقُوم.

۷.هریک از اسم و فعل را در چه صورت«مجرد»و در چه صورت«مزیدٌ فیه» می نامند؟

۸.هریک از اسم و فعل چند بنا دارد؟برای هریک از ابنیه اسم و فعل،سه مثال جدید ذکر کنید.

۹.هریک از اسم های ثلاثی مجرد،رباعی مجرد و خماسی مجرد چند وزن دارد؟برای هر وزن یک مثال جدید بیاورید.

فصل ۷.وزن

اشاره

فصل ۷.وزن (۱)

وزن هر کلمه قالبی است که از«ف»،«ع»و«ل»و احیاناً حرف یا حروفی دیگر درست می شود و بنای آن کلمه را نشان می دهد.

در ساختن وزن کلمات،قواعد زیر باید رعایت شود:

قاعده ۱.در برابر حروف اصلی به ترتیب«ف»،«ع»و«ل»قرار می گیرد؛مثلا:ذَهَبَ بر وزن فَعَلَ است.

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۱،ص ۱۰؛مبحث تصریف الفیّه و شروح آن.

قاعده ۲.چنانچه کلمه ای بیش از سه حرف اصلی داشته باشد لام وزن تکرار می شود،درنتیجه وزن کلمه رباعی دارای دو«لام»و وزن کلمه خماسی دارای سه «لام»خواهد بود.مثلاً می گوییم:دِرْهَم بر وزن فِعْلَل و سَفَرْجَل بر وزن فَعَلَّل است. (۱)

توجه

در کلمه،حرفی را که«ف»برابر آن است فاءُ الفِعْل،حرفی را که«ع»برابر آن واقع می شود عینُ الفِعْل و حرفی را که«ل»برابر آن است لامُ الفِعْل می نامند.لام الفعل های رباعی را لام الفعل اوّل و دوم و لام الفعل های خماسی را لام الفعل اول،دوّم و سوّم نامیده اند. (۲)

قاعده ۳.درصورتی که برخی از حروف اصلی کلمه ای براساس قواعد اعلال یا غیر آن حذف شود،از وزن نیز حرفی که برابر حرف محذوف است،حذف می شود؛ مثلاً:قُلْ(از قالَ یَقُولُ)بر وزن«فُلْ»و هَبْ(از وَهَبَ یَهَبُ)بر وزن«عَلْ»و فِ(از وَفی یَفی)بر وزن«عِ»است.

قاعده ۴.چنانچه در کلمه ای که حرف مشدد ندارد حرف زایدی وجود داشته باشد، درصورتی که آن حرف زاید تکرار حرف اصلی باشد در وزن نیز حرفی که برابر حرف تکراری است تکرار می شود،مانند:جَلْبَبَ-فَعْلَلَ،در غیر این صورت خود حرف زاید را در وزن می آورند،مانند:عالِم-فاعِل،مَعْلُوم-مَفْعُول (۳).حکم کلمه ای که حرف مشدد دارد در قاعده ۶ بیان خواهد شد.

۱- ۱) .برای استاد:قاعده ۱ از قواعد ادغام که در فصل ۱۰ بخش ۱ بیان خواهد شد در اوزان کلمات نیز جاری می شود و لذا:فِعَلْلٌ-فِعَلٌّ،فَعَلْلَلٌ-فَعَلَّلٌ،فُعَلْلِلٌ-فُعَلِّلٌ،فِعْلَلْلٌ-فِعْلَلٌّ،افْعِلْلال-اِفْعِلّال.

۲- ۲) التصریح بمضمون التوضیح،مبحث تصریف.

۳- ۳) .برای استاد:مگر اینکه حرف زاید بدل از تاء باب افتعال باشد که دراین صورت در اینکه در وزن کدام حرف را می آوریم دو نظر وجود دارد،یکم اینکه حرف زاید بدل را می آوریم،دوم اینکه حرف زاید مبدل منه را می آوریم، مانند:اِضْطَرَبَ-افْطَعَلَ یا افْتَعَلَ(شرح رضی بر شافیه،ج ۱،ص ۱۰ و ۱۸).

قاعده ۵.حرکت هریک از حروف وزن باید مانند حرکت همان حرفی باشد که در برابر آن است؛بنابراین عَلِمَ بر وزن فَعِلَ و عَلیم بر وزن فَعیل و عُلُوم بر وزن فُعُول می باشد؛مگر اینکه حرکت حرفی از حروف کلمه بر اثر قواعد اعلال یا ادغام یا تخفیف همزه تغییر کرده باشد که در این صورت حرکت اصلی آن حرف مراعات می شود؛مثلاً می گوییم:قالَ بر وزن فَعَلَ،□لَ بر وزن فُعِلَ،مَدَّ بر وزن فَعَلَ و یَمُدُّ بر وزن یَفْعُلُ است،زیرا:قال،قَوَلَ؛□لَ،قُوِلَ؛مَدَّ،مَدَدَ و یَمُدُّ،یَمْدُدُ بوده است.

تبصره:در وزن کلمه ای که برخی از حروف(اصلی یا زاید)آن حذف،و یا به خاطر اجرای قاعده صرفی حرفی بر حروف کلمه افزوده شده باشد،حرکت و سکون فعلی حروف مراعات می شود.

مورد اول،مانند:خَشِيُوا-فَعِلُوا-خَشُوا(صیغه ۳ ماضی)-فَعُوا،قالْنَ-فَعَلْنَ- قُلْنَ(صیغه ۶ ماضی)-فُلْنَ،یَقُوْلْنَ-یَفْعُلْنَ-یَقُلْنَ(صیغه ۶ مضارع)-یَفُلْنَ، مَصْوُوْن-مَفْعُوْل-مَصُوْوْن-مَفْعُوْل-مَصُوْن(صیغه ۱ اسم مفعول)-مَفُعْل (۱).

مورد دوم،مانند:تَدارَکَ(ماضی باب تفاعُل)-تَفاعَلَ-اِدّارَکَ-اِفّاعَلَ.فاء اول (مُدْغَم)که ساکن است،مقابل تاء تدارکَ می باشد که مفتوح است.مجوّز این اختلاف، افزوده شدن همزه در این کلمه است.

قاعده ۶.چنانچه در کلمه ای حرف مشدد-که نشان دهنده دو حرف همجنس است-باشد با مراجعه به کلمات متجانس آن کلمه،باید ببینیم آن دو حرف هردو اصلیند یا هردو زایدند یا یکی اصلی است و دیگری زاید.

درصورتی که هردو اصلی باشند وزن را بدون حرف مشدد می آوریم،مانند:مَدَّ که می گوییم بر وزن فَعَلَ و یَمُدُّ بر وزن یَفْعُلُ است (۲).

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۱۴۷ و شرح أشمونی،ج ۴،ص ۳۲۴.

۲- ۲) برای استاد:از همین قبیل است صیغه های امر-و مضارع مجزوم-مضاعف در حالت ادغام،مانند:لِیَمُدَّ-لِیَفْعُلَ،-

درصورتی که هر دو زاید باشند حرف زاید مشدد را در وزن می آوریم، مانند:اِجْلِوّاذ(به سرعت رفتن،شتاب کردن،از جَلَذَ)که می گوییم بر وزن افْعِوّال است.

درصـورتی کـه یکی از دو حرف،اصـلی و دیگری زایـد باشـد چنـانچه نتوان تشـخیص داد کـه حرف اول از دو حرف همجنس زایـد است یـا حرف دوم،هرکـدام از«ف»،«ع»و«ل»وزن را که مقابل آن حرف قرار گرفته باشد،مشدد می کنیم.

مثلاً می گوییم:سَلَّمَ بر وزن فَعَّلَ،احْمَرَّ بر وزن افْعَلَّ و اطْمَأَنَّ بر وزن افْعَلَلَّ است؛

و هرگاه بدانیم کدام یک از آن دو حرف زاید است و کدام اصـلی،چنانچه آن دو از یک جنس باشند وزن را بدون حرف مشدّد می آوریم،مانند:وَفِيّ-فَعيل،دُنُوّ-فُعول، و چنانچه همجنس نباشند،غالباً چنین است که هرگاه حرف اصلی-به منظور ادغام- صورت حرف زاید را به خود گرفته است،وزن را بدون حرف مشدد می آوریم،مانند:

سُودَد-سَيْود-سَيِّد-سَيْيِد-فَيْعِل؛عُلُوّ-عَليو-عَلِيّ-فَعيل؛وَحْدَه-اِوْتَحَدَ -اِتْتَحَدَ-اِتَّحَدَ-اِفْتَعَلَ؛ذِكْر-اِذْتَكَرَ-اِذْدَكَرَ-اِدَّكَرَ-اِفْتَعَلَ (۱).

و چنانچه برعکس،حرف زاید-به منظور ادغام-صورت حرف اصلی را به خود گرفته است،وزن را با حرف مشدد(با تشدید هریک از«ف»و«ع»و«ل»که برابر

۲)

-لِيَمْدِدْ-لِيَفْعُلْ،لِيَمُدَّ-لِيَفْعُلُّ؛مُدَّ-فُعْلَ،مُدِّ-فُعْلِ،مُدُّ-فُعْلُ؛لِيَعَضَّ-لِيَفَعْلَ،عَضِّ-فَعْلِ؛لِيَفِرَّ-لِيَفِعْلَ،فِرَّ- فِعْلَ؛لِيُعِدَّ-لِيُفِعْلَ،أَعِدِّ-أَفِعْلِ؛لِيَمْتَدَّ-لِيَفْتَعْلَ،امْتَدِّ-اِفْتَعْلِ و... چنانچه گفته شود:باتوجه به اینکه يَمُدُّ-مثلاً-بر وزن يَفْعُلُ است،چرا لِيَمُدُّ بر وزن لِيَفُعْلُ می باشد و نه بر وزن لِيَفْعُلُ؟ خواهیم گفت:در این گونه کلمات(صیغه های امر و مضارع مجزوم)از حین پیدایش و ساخته شدن کلمه،عین الفعل ساکن،و ماقبل آن متحرک است،برخلاف مثل يَعَضُّ،يَفِرُّ و يَمُدُّ که يَعْضَضُ،يَفْرِرُ و يَمْدُدُ و مندرج در قاعده ۵ بوده اند.

۱- ۱) .التصریح بمضمون التوضیح،مبحث تصریف.

حرف اصلی مشدد است)می آوریم مانند:اِخْتَصَمَ(حروف اصلی:خ-ص-م)- اخْصَصَمَ-اِخَصَّمَ-خَصَّمَ-فَعَّلَ؛اذْتَكَرَ(حروف اصلی:ذ-ك-ر)-اِذْذَكَرَ- اذَّكَرَ- اِفَّعَلَ؛تَدارَكَ(حروف اصلی:د-ر-ك)-اِدْدارَكَ-اِدّارَكَ-اِفّاعَلَ (۱).

در مواردی هم برخلاف آنچه گفته شد عمل می شود،مانند:هِدایَه-مَهْدُویٌ- مَهْدُیٌّ-مَهْدِیٌّ-مَفْعُولٌ (۲).

قاعده ۷.هرگاه در کلمه ای«قلب»(قلب مکانی،جابه جایی حروف)واقع شده باشد،یعنی ترتیب حروف اصلی کلمه به هم خورده باشد،در وزن نیز ترتیب«ف»، «ع»و«ل»به هم خواهد خورد.مثلاً می گوییم:جاه بر وزن عَفَل است،زیرا با مراجعه به کلمات متجانس آن از قبیل وَجْه،وَجیه،وَجاهَه و غیره معلوم می شود«ج»عین الفعل است و«ا»که منقلب از«واو»است فاء الفعل می باشد (۳).

فایده وزن

با دانستن وزن کلمه به امور زیر می توان پی برد:

۱.حروف اصلی و زاید؛

۲.حرکت و سکون و نوع حرکت هریک از حروف؛

۳.جابه جایی حروف اصلی(به هم خوردن ترتیب طبیعی حروف)در موردی که حروف کلمه جابه جا شده باشد؛

۴.حذف برخی از حروف اصلی چنانچه حذفی در حروف اصلی رخ داده باشد.

ص:۲۹

۱- ۱) .برای استاد:رضی قدّس سرّه می گوید:«یُعَبَّرُ عن الزّائدِ بلفظِه،إلاّ المُدْغَمَ فی أصلیٍّ فإنَّهُ بما بعدَه،و المکرَّرَ فإنَّهُ بما قبلَه...نحوُ قولِك:اِزَّیَّنَ و ادّارَكَ علی وزنِ افَّعَّلَ و افّاعَلَ...و اطَّلَبَ علی وزنِ افَّعَلَ»(شرح رضی بر شافیه، ج ۱،ص ۱۹).

۲- ۲) .در این مثال،واو که حرف زاید است-به منظور ادغام-به یاء تبدیل و سپس در یاء ادغام شده است.

۳- ۳) .شرح نظام بر شافیه،ص ۶۵.

توضیح و تکمیل

وزن در دو مقام مورد استفاده قرار می گیرد:

۱.در مقام تعلیم.هرگاه استاد بخواهد حروف اصلی و زاید کلمه ای را به دانش آموز یاد بدهد،به جای اینکه یک یک حروف اصلی و زاید را معرفی کند،وزن کلمه را به وی می گوید و او باتوجّه به وزن،حروف اصلی و زاید و دیگر خصوصیات کلمه را تشخیص می دهد. (۱)

۲.در مقام تعلّم و فراگیری.در این مقام دانستن وزن از این جهت وسیلۀ تشخیص حروف اصلی از زاید و دیگر خصوصیات کلمه است که علمای صرف ابنیه اسماء و افعال و اوزان هر بنا را به دست آورده و معرفی کرده اند.متعلّم با حفظ کردن و در نظر گرفتن اوزان اسماء و افعال،به هنگام برخورد با کلمه ای بدون مراجعه به کلمات متجانس،وزن آن را از میان اوزان مضبوطه پیدا می کند و در بسیاری از موارد حروف اصلی و زاید آن را باتوجه به وزن مربوط به آن،به دست می آورد. (۲)

پرسش و تمرین

۱.وزن چیست و فایده دانستن آن چه می باشد؟

۲.در تعیین وزن هر دسته از کلمات زیر،چه قواعدی-از قواعد وزن-به کار برده می شود؟ وزن همه کلمات داده شده را ذکر کنید:

۱- ۱) شرح رضی قدّس سرّه بر شافیه،ج ۱،پاورقی ص ۱۲.

۲- ۲) .برای استاد:در مواردی که وزن کلمه میان مجرد و مزید(رباعی مجرد و ثلاثی مزید یا خماسی مجرد و ثلاثی مزید یا خماسی مجرد و رباعی مزید)مشترک است(مانند:جَلْبَبَ-فَعْلَلَ،عَمَلَّس-فَعَلَّل و قِرْشَبّ-فِعْلَلّ)وزن کارساز نیست و برای تشخیص حروف اصلی و زاید باید راههای دیگر(مانند:مراجعه به کلمات متجانس و غیر آن)را پیمود.

دسته اول: کَرُمَ، کَتَبَ، فَرَس، قُفْل، کَتِف، عَضُد، صَعْب، عِنَب، ضِرْس.

دسته دوم: عالِم، عُلَماء، عَلّامَه، مَخارِج، خُرُوج، إسلام، مُسْلِم، دَراهِم، دُرَیْهِم، دِحْراج، تَدَحْرَجَ.

دسته سوم: غَفّار، جَعْفَرِیّ، تَعَلُّم، خَرّاج، سَلَّمَ، قَرار، مَقَرّ، مِداد، مَدَّ، إسْتَمَدَّ، مُدُن، تَمَدُّن، جَیِّد، لَیِّن، عَلَوِیّ، نَبِیّ، وَفِیّ، خُدّام، جَبّار، قَوِیّ.

دسته چهارم: قِ (باتوجه به وَقَی، وِقایَه)، سَلْ (باتوجّه به سَأَلَ و سُؤال)، حادی (باتوجه به واحِد، وَحْدَه و تَوْحید)، أَیِسَ (باتوجه به یَأْس، یَؤوس و یائِسَه)، طَأْمَنَ (با توجه به طَمْأَنَ، اطْمَأَنَّ و اطْمِئْنان)، اطَّلَبَ (باتوجه به طلب و اطْتَلَبَ)، اذّکر (باتوجه به ذَکَرَ و اذْذَکَرَ)، ادَّکَرَ (باتوجّه به ذَکَرَ و اذْذَکَرَ)، اثّاقَلَ (باتوجه به ثَقُلَ و تَثاقَلَ)، اصّادَقَ (با توجه به صَدَقَ و تصادَقَ)، یَشَّقَّقُ (باتوجه به شَقَّ و یَتَشَقَّقُ)، یَدَّبَّرُوا (باتوجه به دَبَرَ و یَتَدَبَّرُوا).

۳. باتوجه به همه قواعد وزن، وزن کلمات زیر را معین کنید: اِسْتِعْلام، مُعَلِّم، مُتَعَلِّم، إحْسان، اسْتِحْسان، تَحسین، تَکامُل، اسْتِکْمال، کَمال، کُمَیْل، مُکَمِّل، تَکْمِلَه.

۴. فاء الفعل، عین الفعل و لام الفعل کلمات زیرا را معین کنید: کَلام، تَکَلُّم، اسْتِسلام، اسْتِغْفار، غَفّار، صَبُور، سُؤال، تَفَؤُّل، فَعّال، سَفَرْجَل، رُجَیْل، دِرْهَم، زِبْرِج، صَدْر، کَریم.

۵. باتوجه به اوزان اسم رباعی مجرد و اسم خماسی مجرد بنای کلمات زیر را معین کنید:

جَعافِر، قُذَعْمِل، دَراهِم، زِبْرِج، قِرْمِز، جَحْمَرِش، ثَعْلَب.

۶. حروف اصلی و زاید کلمات موزون زیر را معین کنید:

احْمارَّ - افْعالَّ، تَوَکُّل - تَفَعُّل، اسْتیحاش - اِسْتِفْعال، إجارَه - إفالَه و فِعالَه، صَبُور - فَعُول، میثاق - مِفْعال، تَوْکیل - تَفْعیل، تَقاعُد - تَفاعُل، تِجارَه - فِعالَه، جَوَلان - فَعَلان، کَراهِیَه - فَعالِیَه، ضَرُورَه - فَعُولَه، جَهْوَرَ - فَعْوَلَ، حَوْقَلَ - فَوْعَلَ، شَیْطَنَه - فَیْعَلَه، تَمَسْکُن -

تَمَفْعُل،اسْتَحِیَ-اِسْتَفَلَ،مَقْضِیّ-مَفْعُول،مَهْدِیّ-مَفْعُول،یَخْشَوْنَ-یَفْعَوْنَ،مَلیّ-فَعیل، طَیِّء (۱)-فَیْعِل،مَبیع-مَفِعْل یا مَفْعِل (۲)،مَقُول-مَفُعْل (۳)،مَشُوب-مَفُعْل.

۷.فرق بِنا با وزن در علم صرف چیست؟

فصل ۸.انواع کلمه

اشاره

کلمه-که مراد از آن اینجا،اسم معرب و فعل می باشد (۴)-به لحاظ وضعیت حروف اصلی آن،پنج نوع است به این شرح:

نوع یکم-معتل

معتل،کلمه ای است که در حروف اصلی آن«حرف عِلّه»باشد،و حروف عله عبارتند از:«واو»،«یاء»و«الف».سایر حروف را«حروف صحیح»می نامند (۵).

معتل هفت قسم است:

۱.معتل الفاء که آن را مِثال گویند،مانند:یَسَرَ و وَقْت.

۲.معتل العین که آن را اجوف می نامند،مانند:خَافَ و بَیْع.

۳.معتل اللام که آن را ناقص گویند،مانند:دَعَا و رَمْی.

۴.معتل الفاء و اللام که آن را لفیف مفروق گویند،مانند:وَفَی و وَحْی.

۵.معتل العین و اللام که آن را لفیف مقرون گویند،مانند:لَوَی و حَیّ.

۱- ۱) .لسان العرب،ماده«طوأ».

۲- ۲) .برای استاد:بنابر قاعده ۵ وزن و تبصره آن،مَبیع چنانچه اسم مفعول باشد وزن آن مَفِعْل و چنانچه اسم زمان یا اسم مکان باشد وزن آن مَفْعِل است.

۳- ۳) .نظر به اینکه مَقُول در اصل مَقْوُوْل-مَفْعول بوده و بنابر قاعده ۱۰ اعلال-که خواهد آمد-واو دوم آن که حرف زاید می باشد حذف شده است،وزن آن«مَفُعْل»می باشد.

۴- ۴) .النحو الوافی،ج ۱،ص ۱۶۹،پاورقی ۲؛فتح الخبیر اللطیف علی متن الترصیف فی علم التصریف،ص ۶۲.

۵- ۵) .مبادئ العربیّه،المقدّمه،ص ۳ و ج ۱،ص ۹.

۶.معتل الفاء و العین که آن را نیز لفیف مقرون گویند،مانند:وَیْل و یَوْم.

۷.معتل الفاء و العین و اللام،مانند:«واو»و«یاء».اصل واو«وَوَو» (۱)،و اصل یاء«یَیَی» است.

توضیح ۱:بیشتر اقسام معتل،مختص کلمات ثلاثی است و تنها رباعی معتل الفاء و معتل الفاء و اللاّم شنیده شده است،مانند:وَرَنْتَل (۲)،وَأْوَأَ،یَأْیَأَ.معتل الفاء و العین و معتل الفاء و العین و اللام،مخصوص اسم است و چنین فعل معتلی شنیده نشده است (۳).

توضیح ۲:سه حرف«واو»،«یاء»و«الف»را از آن رو که بیش از حروف دیگر در معرض تغییرند«حروف علّه»نامیده اند (۴).

توضیح ۳:معتل بودن کلمه مشروط به این نیست که حرف علّه بالفعل حرف اصلی آن باشد،زیرا چنانچه حرف علّه کلمه معتلی براساس قاعده اعلال حذف شود،مانند:

قُوْل-قُل،یا تبدیل به همزه شود،مانند:قاوِل-قائل،یا تبدیل به حرف صحیح شود،مانند:اِوْتَحَدَ-اِتْتَحَدَ-اِتَّحَدَ،آن کلمه همچنان معتل به شمار می آید.

توضیح ۴:به حرف علّه اگر ساکن باشد«حرف لین»هم گفته می شود،مانند:قَوْل، بَیْع،دار،أَمیر و سُوء؛و به حرف لین اگر حرکت ماقبل آن مناسب با آن باشد«حرف مدّ»هم گفته می شود،مانند:دار،أَمیر و سُوء (۵).حرکت مناسب با«واو»ضمّه،حرکت مناسب با«یاء»کسره و حرکت مناسب با«الِف»،فتحه است.بنابراین«الِف»همیشه

۱- ۱) .برخی گفته اند اصل واو«وَیَو»است(شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۷۴).

۲- ۲) .شر،بدی،امر عظیم.نون در این کلمه زاید است(شرح رضی بر شافیه،ج ۲،ص ۳۷۵).

۳- ۳) .مگر به ندرت،مانند:«یَیَّیْتُ یاءً»و«أَوَّیْتُ واواً»(شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۷۴).

۴- ۴) .وجه این نامگذاری این است که«علّت»به معنی«بیماری»است و حالِ شخصِ بیمار بیش از شخص سالم در معرض دگرگونی است.

۵- ۵) .شرح رضی بر شافیه،ج ۱،پاورقی ص ۲۵۰؛النحو الوافی،ج ۴،ص ۶۹۹.

حرف مدّ است زیرا همیشه ساکن و پیش از آن فتحه است.«الِف»تا پیش از آن فتحه نباشد قابل تلفّظ نیست.

توضیح ۵:«واو»،«یاء»و«الف»در موارد زیر اصلی و اصیل (۱)می باشند:در حروف معانی،در اسم مبنی و در بیشتر اسماء حروف مبانی.حروف معانی،مانند:«لو»،«فی»، «لا»؛اسم مبنی،مانند هُوَ،أیْنَ،إذا؛و اسماء حروف مبانی،مانند:باء،جیم،نون؛به خلاف الفِ«واو»و«یاء»که در اصل واو یا یاء بوده است.

«الف»در اسم معرب (۲)و فعل،هیچ گاه هم اصلی و هم اصیل نیست،بلکه یا زاید و اصیل است،مانند:مفتاح و کاتَب،و یا اصلی و منقلب است،مانند حال و قالَ (۳).اما«واو» و«یاء»گاهی اصلی و اصیل،گاهی اصلی و منقلب،گاهی زاید و اصیل و گاهی زاید و منقلب اند،مانند:بَیْع،وَعَدَ،میزان،یُوقِنُ،مضروب،تَبَیَّنَ؛مُصَیْبیح،ضُورِبَ. (۴)

نوع دوم-صحیح

کلمه صحیح کلمه ای است که هیچ یک از حروف اصلی آن حرف علّه نباشد.

نوع سوم-مهموز

مهموز کلمه ای است که در حروف اصلی آن همزه باشد و آن پنج قسم است:

۱- ۱) .اصیل،اینجا یعنی:غیر منقلب از حرف دیگری.

۲- ۲) .اسم معرب در پاورقی بحث مضارع معلوم توضیح داده شده است.

۳- ۳) .بنابراین،اینکه گفته شده است: حرف علّه سه بود ای طلبه واو و یاء و الف منقلبه نظر به برخی از موارد الف(حرف اصلی اسم معرب و فعل)دارد،نه به همه آنها.زیرا الف اصیل(غیر منقلب از واو یا یاء)به صورت حرف زاید در اسم معرب و فعل،و به صورت حرف اصلی در اسم مبنی و حرف نیز،حرف علّه است.

۴- ۴) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۶۶؛شرح مفصّل،ج ۵،ص ۴۱۸.

۱.مهموز الفاء مانند:أبیٰ،آمِر،إصْطَبْل.

۲.مهموز العین مانند:رأیٰ،بِئْر،زِئْبِر(پُرز).

۳.مهموز اللّام مانند:جاءَ،جُزْء.

۴.مهموز الفاء و اللّام مانند:أَبَأَ(أَبَأَهُ بالسَّهم:او را با تیر زد)،الأَباء(نی، قصَب).

۵.مهموز العین و اللام،مانند:جَأْجَأَ و دَأْدَأَ.

توضیح:مهموز بودن کلمه مشروط به این نیست که همزه در حال حاضر حرف اصلی آن باشد،زیرا چنانچه همزه کلمه مهموزی براساس قاعده تخفیف همزه حذف شود،مانند:أُءْخُذْ-خُذْ،یا تبدیل به حرف علّه شود،مانند:

رأس و شُؤم و ذِئب-راس،شوم و ذیب،آن کلمه همچنان مهموز شمرده می شود.

نوع چهارم-مضاعف

اشاره

کلمات مضاعف عبارتند از:

۱ و ۲.ثلاثی ای که فاء الفعل و عین الفعل آن،یا عین الفعل و لام الفعل آن همانند باشند،مانند:دَدَن(لهو و لعب)و مَدَّ(مَدَّ،مَدَدَ بوده است) (۱).

ثلاثی ای که فاء الفعل و لام الفعل آن همانند باشند،مانند:سَلِسَ و قَلَق،مضاعف نامیده نشده است (۲).

۳ و ۴.رباعی یا خماسی ای که فاء الفعل و لام الفعل اول و عین الفعل و لام الفعل آخر آن متماثل باشند،مانند:زَلْزَلَ و سَلْسَبیل (۳).

۱- ۱) .فعل ثلاثی مجرّدی که فاء الفعل و عین الفعل آن همانند باشد نداریم.

۲- ۲) .شرح رضی بر شافیه،ج ۱،ص ۳۴.

۳- ۳) .همان،ج ۲،ص ۳۶۶.

به خاطر بسپارید

در زبان عربی کلمه رباعی یا خماسی ای که دو حرف اصلی آن متماثل و متصل به هم باشند نداریم (۱).بنابراین کلماتی مانند:جَلْبَبَ،قَرْدَد،اقْعَنْسَسَ و خَفَيْدَد،ثلاثی مزیدند،نه رباعی یا خُماسی (۲).

نوع پنجم-سالم

اشاره

کلمه سالم کلمه ای است که معتل،مهموز و مضاعف نباشد،مانند:صَبَرَ و عِلْم.

توجه کنید

یک کلمه ممکن است هم صحیح باشد و هم مهموز،مانند:أَمَرَ و سائِل؛یا هم صحیح باشد و هم مضاعف،مانند:مَدَّ و دَدَن؛یا هم صحیح باشد و هم مهموز و هم مضاعف،مانند:أَزَّ و أَنین.

همچنین یک کلمه می تواند هم معتل باشد و هم مهموز،مانند:أبیٰ و یَأس؛یا هم معتل باشد و هم مضاعف،مانند:حَیَّ و وُدّ؛یا هم معتل باشد و هم مهموز و هم مضاعف،مانند:وَأْوَأَ،وَأْواء،یَأْیَأَ،یَأْیاء.

کلمه سالم،همواره صحیح است.

یک نکته مهم:

بحث هایی مانند:حروف اصلی و زاید،ابنیه،وزن و انواع کلمه،همه در مورد کلمه ای مطرح می شود که میان آن کلمه و کلماتی دیگر رابطه اشتقاق وجود داشته باشد.بنابراین،بحث های مذکور در مورد حروف مبانی،حروف معانی و بیشتر اسم های مبنی مطرح نخواهد شد (۳).

۱- ۱) .همان،ج ۱،ص ۶۱.

۲- ۲) .در مثل اقْعَنْسَسَ احتمال خماسی بودن نمی رود،می دانید چرا؟

۳- ۳) .شرح رضی بر شافیه،ج ۱،ص ۸؛شرح نظام،ص ۴۴،پاورقی ۲.

فصل ۹.ادغام،تخفیف همزه و اعلال

مضاعف ثلاثی در معرض«ادغام»است.ادغام این است که نخستین حرف از دو حرف کنار هم را به طوری در دومی داخل کنیم که در تلفّظ حرف دوم به صورت مشدد شنیده شود،مانند مَدَدَ-مَدَّ،یَمْدُدُ-یَمُدُّ.بحث گسترده درباره ادغام،در فعل مضاعف ثلاثی مجرد خواهد آمد.

«همزه»در معرض تغییر است.تغییر همزه را«تخفیف»گویند و آن به دو صورت است:قلب و حذف.قواعد تخفیف همزه،در فعل مهموز ثلاثی مجرد خواهد آمد.

حروف علّه نیز در معرض تغییرند.تغییر حرف عله را«اعلال»گویند و آن بر سه قسم است:سکون،قلب و حذف که اعمال هریک از آنها طبق قواعدی خاص و در شرایط معینی صورت می گیرد.قواعد اعلال در فعل معتل ثلاثی مجرد،مقدمه فعل ثلاثی مزید،مقدمه بخش دوم کتاب،بحث تصغیر و برخی مباحث دیگر،خواهد آمد (۱).

توضیح:تغییر،اختصاص به حروف عله و همزه ندارد،برخی از حروف صحیح نیز تحت عنوان ابدال و تعویض تغییر می کنند.اما تغییر حروف صحیح،فراوانی تغییر حروف عله و همزه را ندارد.بحث ابدال در خاتمه مطرح می شود،و با تعویض حروف در اثنای مباحث این کتاب آشنا خواهیم شد.

فصل ۱۰.اِلحاق

در زبان عربی به کلماتی یک یا دو حرف اضافه می شود تا در وزن و احکام لفظی (چگونگی صرف شدن در فعل،و چگونگی جمع بسته شدن و مصغّر شدن در اسم)

۱- ۱) .برای استاد:تغییر حروف علة درصورتی«اعلال»نامیده می شود که به منظور تخفیف لفظی کلمه و سهولت در تلفظ صورت گرفته باشد؛لذا به آن دسته از تغییرات حروف عله که ناشی از دگرگونی اعرابی باشد-مانند آنچه در اسماء ستّه و تثنیه و جمع پدید می آید-اعلال گفته نمی شود(شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۶۶ و ۶۷).

همانند کلمات دیگری شوند.این عمل را«الحاق»و کلمه ای که در آن چنین حرف زایدی وجود داشته باشد را«مُلْحَق»می نامند.

مُلْحَق،دو ویژگی اساسی دارد به این شرح:

۱.حرف زایـدی که برای الحاق آورده می شود و همچنین جای آن در کلمه،نباید به گونه ای باشد که از آن برای به دست آمدن معنای خاصّی استفاده می شود.بنابراین، همزه أَکْرَمَ و میم مُکْرِم نمی تواند برای الحاق باشد.

۲.وزن ظاهری کلمه مُلْحَق ثابت است و قواعـدی که موجب تغییر وزن ظاهری آن شود(ماننـد قواعـد ادغام و اعلال)در آن جاری نخواهـد شـد؛مثلاً قاعـده ادغام در مَهْدَد (۱)جاری نمی شود.بحث تفصیلی درباره الحاق در خاتمه خواهد آمد.

پرسش و تمرین

۱.نوع و بنای کلمات موزون زیر را معین کنید (۲):

مَرْء-فَعْل،ثَعْلَب-فَعْلَل،سَلْسَلَه-فَعْلَلَه،سَئِمَ-فَعِلَ،قَذارَه-فَعالَه،إجارَه-فِعالَه،بَراءه -فَعالَه،فَرار-فَعال،بِئْر-فِعْل،رَأْی-فَعْل،قَویّ-فَعیل،سائِل-فاعِل،جَرَیان-فَعَلان، جاری-فاعِل،قَساوَه-فَعالَه،فَیْض-فَعْل،فَیَضان-فَعَلان،فَیّاض-فَعّال،مِداد-فِعال،ذَرّ -فَعْل،سَلام-فَعال،سالِم-فاعِل.

۲.معتـل،مهموز،مضاعف و سالم را در کلمات موزون زیر معین کنیـد:حَیّ-فَعْل،وَلیّ- فَعیل،یَاء-فَعَل،مُؤْتَمر-مُفْتَعَل،أتی-فَعَلَ،مَرْأَه-فَعْلَه،المَرْأی-المَفْعَل،حَریر-فَعیل، تَوْدیع-تَفْعیل،حُکّام-فُعّال،طَیْر-فَعْل،طَیّارَه-فَعّالَه،یَاقُوت-فَاعُول،وَحْشَه-فَعْلَه،

ص :۳۸

۱- ۱) .اسم زنی است.

۲- ۲) .در چنین مواردی مثلاً می گوییم:مَرْء:ثلاثی مجرّد و مهموز،ثَعْلَب:رباعی مجرد،و...

وُصُول-فُعُول،صٰابِر-فٰاعِل،سَدّ-فَعْل،صُدُود-فُعُول،سَمّاک-فَعّال،أَیِّم(از أیم)- فَیْعِل،دَیّان-فَعّال،عَلیّ-فَعیل،عَلَویّ-فَعَلِیّ،أَحْمَر-أَفْعَل،جائر(از جَوْر)-فاعِل،مَصائب (از صَوْب)-مَفاعِل،شَوائب(از شَوْب)-فَواعِل،فَرائد(از فرد)-فَعائل،عائد(از عَوْد)-فاعِل، مَکائد(از کَیْد)-مَفاعل،بائِن(از بَیْن)-فاعِل،مُوسِـر(از یُسْر)-مُفعِل،میقات(از وقت)- مِفْعال،مُوقِن(از یقین)-مُفْعِل،میعاد(از وَعْد)-مِفْعال،مُوئِس(از یأس)-مُفْعِل.

۳.حروف اصلی و زاید کلمات زیرا را معین کنید:أَلَنْدَد-أَفَنْعَل،عَفَنْجَج-فَعَنْلَل،مَهْدَد- فَعْلَل،دِرْهَم-فِعْلَل،جَعْفَر-فَعْلَل،شَرْشَرَه-فَعْلَلَه،یَلَنْدَد-یَفَنْعَل،زَمْزَمَه-فَعْلَلَه،احْرَنْجَمَ-افْعَنْلَلَ،تَزَلْزُل-تَفَعْلُل،خِدَبّ-فِعَلّ،بُرْثُن-فُعْلُل و نِئْطِل-فِعْلِل.

۴.برای هریک از انواع کلمه دو مثال جدید(ترجیحاً یک فعل و یک اسم)بیاورید.

۵.«الف»،چرا همیشه حرف مد است؟

۶.حروف عله،مد و لین را در کلمات تمرین شماره ۲ مشخص کنید.

۷.اصطلاحات زیر را معنا کنید:حرف عله،اعلال،حرف صحیح،حرف لین،حرف مد، ادغام،مضاعف،مهموز،صحیح،معتل،مثال،اجوف،ناقص،لفیف مفروق،لفیف مقرون و سالم.

۸.موارد اصیل و اصلی بودن هریک از حروف عله را بیان کنید.

۹.در چه مواردی با اینکه حرف عله در کلمه وجود ندارد آن کلمه را معتل می نامند؟

۱۰.در چه مواردی با اینکه حرف عله در کلمه وجود دارد آن کلمه را معتل به شمار نمی آورند؟

۱۱.در چه مواردی با اینکه همزه در کلمه وجود ندارد آن کلمه را مهموز می نامند؟

۱۲.در چه مواردی با اینکه همزه در کلمه وجود دارد آن کلمه را مهموز نمی دانند؟

بخش یکم فعل

اشاره

ص: ۴۱

مقدمه

۱.تعریف و تقسیم

فعل-همان گونه که پیشتر گفته شد-کلمه ای است که بر معنایی مستقل(کاری یا حالتی)و بر واقع شدن آن معنا در زمان گذشته یا حال یا آینده دلالت کند،و آن بر سه قسم است:ماضی،مضارع و امر.

فعل ماضی فعلی است که بر انجام دادن کار یا پدید آمدن حالتی در زمان گذشته دلالت کند،مانند:ذَهَبَ و حَسُنَ.

فعل مضارع فعلی است که بر انجام دادن کار یا پدید آمدن حالتی در زمان حال یا آینده دلالت کند،مانند:یَذْهَبُ و یَحْسُنُ.

فعل امر فعلی است که بر طلب انجام دادن کار یا ایجاد حالتی در زمان آینده دلالت کند،مانند:اِذْهَبْ و احْسُنْ (۱).

۱- ۱) .چگونگی انقسام فعل به سه قسم:ماضی،مضارع و امر چنین است: زمان که جزئی از معنای فعل است،سه قسم است:ماضی،حال و مستقبل(گذشته،حال و آینده).فعل نیز ابتدا به این سه قسم تقسیم می شود.فعل مستقبل دو قسم است:امر و غیر امر.فعل مستقبل غیر امر و فعل حال را که در لفظ مشترکند فعل«مضارع»نامیده اند و در نتیجه فعل به سه قسم ماضی،مضارع و امر تقسیم شده است.-

۲.اصل(مبدأ اشتقاق)فعل

فعل-و مشتقّات آن-از مصدر گرفته می شود.از این رو مصدر را«اصل کلام» می نامند (۱).مصدر،از حروف الفبا گرفته می شود.

توضیح ۱.مصدر اسمی است که بر انجام کار یا پدیدار شدن حالتی دلالت کند بی آنکه بر زمان معنا دلالتی داشته باشد،مانند:ذَهاب(رفتن)،عِلْم(دانستن)،بُرْء (خوب شدن) (۲).

توضیح ۲.آنچه مستقیماً از مصدر گرفته می شود فعل ماضی معلوم است.سایر اقسام فعل-به گونه ای که در شماره ۴ این مقدمه به آن اشاره خواهد شد-از ماضی معلوم مشتق می شود.

(۱)

-نمودار زیر،این فرایند را نشان می دهد: برای استاد:زمان فعل امر به لحاظ ماده آن که به مأمور مربوط می شود-و مقصود از صدور امر نیز تحقق یافتن ماده فعل است-مستقبل است؛هرچند به لحاظ هیئت آن که به آمر مربوط می شود،حال می باشد.(حاشیه صَبّان،ج ۱،ص ۵۹،س ۲۱؛الحدائق الندیَّه،ج ۱،ص ۱۹۵؛النحو الوافی،ج ۱،ص ۶۱).توضیح اینکه:دالّ بر زمان در هر دو لحاظ،هیئت فعل امر است.در نگرشی دیگر به فعل امر،ممکن است گفته شود:فعل امر،انشاء طلب است و انشاء مقید به زمان نیست.سخن رضی قدّس سرّه در شرح کافیه،ج ۱،ص ۳۹،سطر ۱۵،حلاّل این مشکل نمی باشد و ظاهراً راه حل آن،پذیرش سخن ابن هشام در مغنی،مبحث لام جازمه است،آنجا که می گوید:«وَ زَعَمَ الکوفیّونَ و أبو الحسنِ[الأخْفَش]أنَّ لامَ الطَّلَبِ حُذِفَتْ حَذْفاً مستمرّاً فی نحوِ قُمْ وَاقْعُدْ...و بقولِهِم أقولُ...» (مغنی اللبیب،ص ۳۰۰).

۱- ۱) .جامع المقدمات،کتاب الأمثله،ص ۱.

۲- ۲) .به دیگر سخن:مصدر اسمی است که بر حَدَث دلالت کند،وَ حَدَث،عبارت است از معنایی که قائم به غیر خود باشد.

توضیح ۳.لازم نیست مصدری که فعل از آن مشتق شده است مستعمل باشد.مثلاً عَسیٰ(امید است)از مصدر العَشْی گرفته شده است بااینکه العَشْی کاربرد ندارد (۱).

توضیح ۴.اسم های مشتق از فعل که به آنها«اسماء مشتقّه»گفته می شود عبارتند از:

اسم فاعل،اسم مفعول،صفت مشبَّهَه،اسم مبالَغَه،اسم تفضیل،اسم مکان،اسم زمان و اسم آلت.

توضیح ۵.اینکه گفته شد فعل از مصدر گرفته می شود براساس نظر بصریّین است.

کوفیّون-برعکس بصریّین-معتقدند مصدر از فعل گرفته می شود،و هریک برای نظر خود ادله ای ذکر کرده اند (۲).

توضیح ۶.اینکه گفته شد فعل از مصدر،و مصدر از حروف الفبا گرفته می شود،به لحاظ غالب است،وگرنه افعالی وجود دارد که مصدر آنها از اسم جامد غیر مصدر یا از چند کلمه یا از جمله گرفته می شود (۳)،مانند:قُطْن-قَطَنَتِ الْأَرْضُ(پنبه زمین زیاد شد)،تاج-تَوَّجَ،حَجَر-اِسْتَحْجَرَ (۴).

۳.معلوم و مجهول

فعل یا معلوم است یا مجهول.

فعل معلوم فعلی است که به فاعل آن نسبت داده شود،مانند:نَصَرَ عَلِیٌّ محمّداً(علی محمد را یاری کرد).

فعل مجهول فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر نشود و مفعول به جای آن بنشیند، مانند:نُصِرَ محمَّدٌ(محمد یاری شد).

۱- ۱) .ابن الأنباری،الانصاف فی مسائل الخلاف،چاپ دار الحجه للثقافه،ج ۱،ص ۱۹۴.

۲- ۲) .المعجم المفصّل فی اللّغه و الأدب،ج ۱،واژه اشتقاق.

۳- ۳) .شرح این مطلب در مبحث چهارم خواهد آمد.

۴- ۴) .المعجم المفصّل فی اللغهِ و الأدب،واژه اشتقاق،پاورقی ۲ و ۳؛النحو الوافی،ج ۳،پاورقی ص ۱۸۴.

در فعل مجهول،مفعول را که به جای فاعل قرار می گیرد«نایب فاعل»می نامند.

مفعول چون نایب فاعل شود اعراب خود را که نصب است از دست می دهد و اعراب فاعل را که رفع است می پذیرد (۱).

۴.اشتقاق اقسام فعل

اشتقاق اقسام فعل(ماضی،مضارع و امر-معلوم و مجهول)به شرح زیر است:

ماضی معلوم از مصدر.مضارع معلوم و ماضی مجهول از ماضی معلوم.امر معلوم و مضارع مجهول از مضارع معلوم.امر مجهول از مضارع مجهول.

مصدر-ماضی معلوم-مضارع معلوم -امر معلوم ماضی مجهول-مضارع مجهول-امر مجهول

۵.صیغه های فعل

فاعل یا نایب فاعل،یا غایب است یا مخاطب و یا متکلم.به همین مناسبت،فعل را در سه حالت مذکور به ترتیب:غایب،مخاطب و متکلم می نامند.

فعل های غایب و مخاطب با مذکر یا مؤنث بودن فاعل یا نایب فاعل و نیز با مفرد یا مُثَنّا و یا جمع بودنِ آن تغییر می کنند و در هر مورد صورت خاصی دارند.فعل متکلم فقط با مفرد یا غیر مفرد بودن فاعل یا نایب فاعل تغییر می کند و دارای دو صورت است.

هریک از صوَر فوق را«صیغه»می نامند و آن را به نام فاعل یا نایب فاعل می خوانند.مثلاً می گویند:صیغهٔ مفرد مذکر غایب،صیغهٔ مُثَنّای مذکر غایب،صیغهٔ جمع مذکر غایب و...

۱- ۱) .حالتهای آخر کلمات که بر اثر عواملی خاص پدید می آید«اعراب»نام دارد.

بنابراین،فعل غایب و مخاطب هریک دارای شش صیغه،فعل متکلم دارای دو صیغه و هر فعل دارای ۱۴ صیغه می باشد.

پرسش و تمرین

۱.اقسام فعل و چگونگی انقسام آن را ذکر کنید.

۲.فرق میان فعل و مصدر چیست؟

۳.در کلمات زیر فعل و مصدر را مشخّص کنید:إحْسان(نیکی کردن)،نَوْم(خوابیدن)،جَاءَ (آمد)،یَنْصُرُ(یاری می کند)،نَسْج(بافتن)،أَقولُ(می گویم)،قُلْ(بگو)،القَول(گفتن)،یَکْتُبُ (می نویسد)،سَیَجیءُ(به زودی خواهد آمد)،جِئْ(بیا)،مَجیْء(آمدن).

۴.اسم هایی را که از فعل مشتق می شوند نام ببرید.

۵.هریک از اقسام فعل(ماضی،مضارع و امر-معلوم و مجهول)مشتق از چیست؟

۶.فاعل،نایب فاعل،معلوم و مجهول را در جملات زیر معین کنید:قَرأَ زَیْدٌ الکِتابَ،قُرِیءَ الْکِتابُ،کَتَبْتُ الدَّرْسَ،أَکَلَتْ فاطِمَهُ الْخُبْزَ،أُکِلَ الخُبْزُ،شَرِبْتُ الْماءَ،شُرِبَ الْماءُ،عَرَفَ زَیْدٌ أباه، عُرِف أَبو زَیدٍ،سَأَلَ التّلْمیذُ الأُستاذَ،سُئِلَ الأُستاذُ،نَصَرَ عَلیٌّ محمداً،نُصِرَ محمَّدٌ،قُتِلَ الْحُسَیْنُ علیه السّلام.

۷.فعل غایب،مخاطب و متکلم را تعریف کنید و برای هریک،از زبان فارسی سه مثال بیاورید.

ص :۴۷

۸.چرا هریک از دو فعل غایب و مخاطب شش صیغه و فعل متکلم دو صیغه دارد؟آیا در زبان فارسی هم همینطور است؟توضیح دهید.

۹.شماره صیغه های زیر چیست؟متکلم وحده،متکلم مع الغیر،مفرد مؤنث مخاطب، مفرد مؤنث غایب،جمع مؤنث غایب،جمع مؤنث مخاطب،جمع مذکر غایب،جمع مذکر مخاطب،مثنّای مذکر غایب،مثنّای مؤنث مخاطب.

۱۰.نام صیغه های زیر را ذکر کنید:۱۳،۷،۴،۱ و ۱۴.

۶.مباحث بخش یک

مطالب بخش یکم این کتاب در چهار مبحث با عناوین زیر مطرح خواهد شد:

مبحث اول:فعل ثلاثی مجرد،

مبحث دوم:فعل ثلاثی مزید،

مبحث سوم:فعل رباعی،

مبحث چهارم:فعل منحوت،فعل غیر متصرف،فعل جامد،اسم فعل.

ص :۴۸

مبحث اول:

اشاره

فعل ثلاثی مجرد

فصل ۱.ماضی معلوم

اشاره

فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد از مصدر گرفته می شود.برای گرفتن ماضی معلوم ثلاثی مجرد از مصدر،باید حرف یا حروف زاید مصدر را-چنانچه حرف زاید داشته باشد-انداخت و فاء الفعل و لام الفعل را مفتوح و عین الفعل را متحرک کرد.نوع حرکت عین الفعل در ماضی هر مصدر،سَماعی است.بنابراین ماضی ثلاثی مجرد معلوم به یکی از سه وزن:فَعَلَ،فَعِلَ،فَعُلَ می آید،مانند:اَلذَّهاب-ذَهَبَ،السَّلامَه- سَلِمَ،الْحُسْن-حَسُنَ.

صیغه ها

هریک از سه وزن مذکور،صیغه یکم ماضی معلوم ثلاثی مجرد است.سیزده صیغه دیگر را به ترتیب زیر از صیغه یکم می گیریم:

صیغه دوم:با اضافه کردن الف به آخر صیغه یکم(فَعَلَ-فَعَلا).

صیغه سوم:با اضافه کردن واو ساکن به آخر صیغه یکم و مضموم کردن لام الفعل (فَعَلَ-فَعَلُوا). (۱)

۱- ۱) .واو علامت جمع مذکر چون در آخر فعل قرار گیرد بعد از آن الِفی نوشته می شود که خوانده نمی شود.

صیغه چهارم:با اضافه کردن تاء ساکن(تْ)به آخر صیغه یکم(فَعَلَ-فَعَلَتْ).

صیغه پنجم:با اضافه کردن«تا»به آخر صیغه یکم(فَعَلَ-فَعَلَتا).

صیغه ششم:با اضافه کردن نون مفتوح(نَ)به آخر صیغه یکم و ساکن کردن لام الفعل(فَعَلَ-فَعَلْنَ).

صیغه هفتم:با اضافه کردن تاء مفتوح(تَ)به آخر صیغه یکم و ساکن کردن لام الفعل(فَعَلَ-فَعَلْتَ).

صیغه هشتم:با اضافه کردن«تُما»به آخر صیغه یکم و ساکن کردن لام الفعل(فَعَلَ -فَعَلْتُما).

صیغه نهم:با اضافه کردن«تُمْ»به آخر صیغه یکم و ساکن کردن لام الفعل(فَعَلَ- فَعَلْتُمْ).

صیغه دهم:با اضافه کردن تاء مکسور(تِ)به آخر صیغه یکم و ساکن کردن لام الفعل(فَعَلَ-فَعَلْتِ).

صیغه یازدهم:با اضافه کردن«تُما»به آخر صیغه یکم و ساکن کردن لام الفعل(فَعَلَ -فَعَلْتُما).

صیغه دوازدهم:با اضافه کردن«تُنَّ»به آخر صیغه یکم و ساکن کردن لام الفعل(فَعَلَ -فَعَلْتُنَّ).

صیغه سیزدهم:با اضافه کردن تاء مضموم(تُ)به آخر صیغه یکم و ساکن کردن لام الفعل(فَعَلَ-فَعَلْتُ).

صیغه چهاردهم:با اضافه کردن«نا»به آخر صیغه یکم و ساکن کردن لام الفعل(فَعَلَ -فَعَلْنا).

بنابراین،صیغه های ماضی ثلاثی مجرد معلوم چنین صرف (۱)می شود:

۱- ۱) .درآوردن کلمه به صورت ها(صیغه ها)ی مختلف را«صرف کردن»می گویند.بنابراین صرف کردن فعل عبارت است از ذکر کردن صیغه های چهارده گانه آن.

فَعَلَ\فَعَلا\فَعَلُوا\فَعَلَتْ\فَعَلَتا\فَعَلْنَ فَعَلْتَ\فَعَلْتُما\فَعَلْتُمْ\فَعَلْتِ\فَعَلْتُما\فَعَلْتُنَّ فَعَلْتُ فَعَلْنا

صرف صیغه های دو وزن دیگر یعنی:فَعِلَ و فَعُلَ نیز همین گونه است.

ضمایر ماضی معلوم

از آنچه گذشت دانستیم که علائم صیغه های ۲ تا ۱۴ ماضی معلوم ثلاثی مجرد به ترتیب عبارتند از:«ا-وْ-تْ-تا-نَ-تَ-تُما-تُمْ-تِ-تُما-تُنَّ-تُ-نا».

هریک از این علامت ها«ضمیر»نیز می باشد بجز«ت»در صیغه های ۴ و ۵ که تنها علامت مؤنث بودن فاعل است،نه ضمیر.«الف»آخر صیغه ۵ همانند«الف»آخر صیغه ۲،ضمیر فاعل است (۱).ضمیر صیغه ۱«هُوَ»و ضمیر صیغه ۴«هِیَ»است.هریک از این دو ضمیر را چون مُقَدَّر است«ضمیر مُسْتَتِر»و سایر ضمایر را«ضمایر بارِز» می نامند.

ضمیر در صیغه های غایب به جای اسم ظاهر می نشیند،از این رو چنانچه بعد از فعلی فاعل به صورت اسم ظاهر آورده شود،آن فعل خالی از ضمیر-بارز یا مستتر- خواهد بود.مثلاً می گوییم:ذَهَبَ الرَّجُلُ،ذَهَبَ الرَّجُلانِ،ذَهَبَ الرِّجالُ،قالَتْ هِنْدٌ،قالَتِ الْمَرْأتانِ و قالَتِ النِّساءُ (۲).

۱- ۱) .شرح رضی بر کافیه،ج ۲،ص ۴۱۳.

۲- ۲) .هرگاه دیده شود که با بودن ضمیر بارز در آخر صیغه ای از فعل،اسم ظاهر نیز به عنوان فاعل آورده شده است، باید آنچه را در آخر چنین صیغه ای دیده می شود را تنها علامت فاعل دانست نه ضمیر،مانند:«أَكَلُونِیَ الْبَراغیثُ». همین توجیه در دو آیه شریفه: وَ أَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا (الأنبیاء۳/)و ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ (المائده۷۱/)محتمل است(تفسیر مجمع البیان).چنین مواردی توجیه دیگری نیز دارد که در علم نحو بیان شده است(شرح رضی بر کافیه،ج ۱،ص ۲۵۸).

چهار نکته درباره ضمایر ماضی معلوم

۱.فاعل در شش صیغه غایب می تواند به دو صورت-ضمیر یا اسم ظاهر-آورده شود و در هشت صیغه دیگر(صیغه های مخاطب و متکلم)لزوماً باید به صورت ضمیر باشد.

۲.فاعل شش صیغه غایب چنانچه ضمیر باشد در صیغه های ۱ و ۴ مستتر،و در چهار صیغه دیگر بارز است.

۳.به هریک از ضمایر صیغه های مخاطب و متکلم«ضمیر حاضر»نیز گفته می شود.

۴.علت مستتر دانستن ضمیر در صیغه های ۱ و ۴ ماضی معلوم این است که در آخر این دو صیغه چیزی که بتوان آن را ضمیر بارز دانست وجود ندارد (۱).

پرسش و تمرین

۱.فعل و خصوص فعل ماضی را تعریف کنید.

۲.چرا ماضی معلوم ثلاثی مجرد سه وزن دارد؟

۳.در ماضی معلوم ثلاثی مجرد هریک از علامت های زیر مخصوص چه صیغه ای است؟

وْ،تا،نَ،تَ،تُما،تِ،تُ.

۴.صیغه های زیر چگونه ساخته می شوند؟۲،۴،۵،۸،۹،۱۳ و ۱۴.

۵.معنای صیغه های فوق را از فعل«ذَهَبَ»بیان کنید.

۶.به جای هریک از جملات زیر،صیغه مناسب بگذارید:دو زن رفتند،من دانستم،تو رفتی،شما دو مرد رفتید،زنان نیکو شدند،ما دانستیم،شما گروه زنان رفتید،مردها دانستند.

۷.افعال زیر را صرف کنید:سَأَلَ،قَتَلَ،عَظُمَ،شَهِدَ،کَبُرَ،رَحِمَ،صَدَقَ،رَؤُفَ.

۱- ۱) .تاء آخر صیغه ۴-چنانکه گفته شد-ضمیر نیست و لذا در هرحال ثابت است،می گوییم:هِنْدٌ ذَهَبَتْ،ذَهَبَتْ هِنْدٌ، ذهَبَت الامْرَأتانِ،ذَهَبَت النِّساءُ.

۸.مفاد هریک از ضمایر فعل ماضی را بیان کنید.

۹.در فعل ماضی،ضمیر هریک از صیغه های زیر چیست؟۱۰،۸،۵،۲،۱۴،۱۳،۷،۴،۱، ۶ و ۱۲.

۱۰.اغلاط زیر را برطرف کنید:اَلرَّجلُ جاءَتْ،المرأتانِ جاءا،نَصَرُوا الرِّجالُ،الْمَرْأَهُ جاءَ، النِّساءُ شَرِبُوا،حَسُنَتِ الرَّجُلانِ،عَلِمَتَا امْرَأَتانِ،عَلِمُوا النِّساءُ،نَحْنُ ضَرَبْنَ،أَنْتُما ضَرَبْتُمْ،زَیْدٌ ضَرَبَتْ،هِنْدٌ وَ سَعیدَهٌ قَرَءَ،ضَرَبُوا الرَّجُلانِ.

فصل ۲.مضارع معلوم

اشاره

فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد از ماضی معلوم ثلاثی مجرد گرفته می شود بدین ترتیب:

یاء مفتوح(یَ)به اول صیغه یکم ماضی می افزاییم،فاء الفعل را ساکن،لام الفعل را مضموم و عین الفعل را غالباً طبق سَماع،مفتوح یا مکسور یا مضموم می کنیم.آنچه به دست می آید صیغه یکم مضارع معلوم است.بنابراین صیغه یکم مضارع معلوم ثلاثی مجرد به یکی از سه وزن:یَفْعَلُ،یَفْعِلُ،یَفْعُلُ می باشد،مانند:عَلِمَ-یَعْلَمُ،عَرَفَ-یَعْرِفُ،کَرُمَ-یَکْرُمُ.

صیغه ها

هریک از سه وزن مزبور صیغه یکم مضارع معلوم ثلاثی مجرد است.سیزده صیغه دیگر را به شرح زیر از صیغه یکم می گیریم:

صیغه دوم:با اضافه کردن الف و نون مکسور(انِ)به آخر صیغه یکم و مفتوح کردن لام الفعل(یَفْعَلُ-یَفْعَلانِ).

صیغه سوم:با اضافه کردن واو ساکن و نون مفتوح(وْنَ)به آخر صیغه یکم(یَفْعَلُ -یَفْعَلُونَ).

صیغه چهارم:با تبدیل یاء اول صیغه به تاء مفتوح(یَفْعَلُ-تَفْعَلُ).

ص :۵۳

صیغه پنجم:با تبدیل یاء اول صیغه به تاء مفتوح و مفتوح کردن لام الفعل و اضافه کردن الف و نون مکسور(انِ)به آخر آن(یَفْعَلُ-تَفْعَلانِ).

صیغه ششم:با ساکن کردن لام الفعل و اضافه کردن نون مفتوح(نَ)به آخر آن (یَفْعَلُ-یَفْعَلْنَ).

صیغه هفتم:با تبدیل یاء اول صیغه به تاء مفتوح(یَفْعَلُ-تَفْعَلُ).

صیغه هشتم:با تبدیل یاء اول صیغه به تاء مفتوح و مفتوح کردن لام الفعل و اضافه کردن الف و نون مکسور(انِ)به آخر آن(یَفْعَلُ-تَفْعَلانِ).

صیغه نهم:با تبدیل یاء اول صیغه به تاء مفتوح و اضافه کردن واو ساکن و نون مفتوح(وْنَ)به آخر آن(یَفْعَلُ-تَفْعَلُونَ).

صیغه دهم:با تبدیل یاء اول صیغه به تاء مفتوح و مکسور کردن لام الفعل و اضافه کردن یاء ساکن و نون مفتوح(یْنَ)به آخر آن(یَفْعَلُ-تَفْعَلینَ).

صیغه یازدهم:با تبدیل یاء اول صیغه به تاء مفتوح و مفتوح کردن لام الفعل و اضافه کردن الف و نون مکسور(انِ)به آخر آن(یَفْعَلُ-تَفْعَلانِ).

صیغه دوازدهم:با تبدیل یاء اول صیغه به تاء مفتوح و ساکن کردن لام الفعل و اضافه کردن نون مفتوح(نَ)به آخر آن(یَفْعَلُ-تَفْعَلْنَ).

صیغه سیزدهم:با تبدیل یاء اول صیغه به همزه مفتوح(یَفْعَلُ-أَفْعَلُ).

صیغه چهاردهم:با تبدیل یاء اول صیغه به نون مفتوح(یَفْعَلُ-نَفْعَلُ).

حروف مضارَعه

حروف یاء،تاء،همزه و نون(أَتَیْنَ)را که یکی از آنها در اول هریک از صیغه های فعل مضارع وجود دارد«حروف مضارَعه»یا«علائم فعل مضارع»می نامند (۱).

۱- ۱) .حرکت این حروف در مضارع معلومی که صیغه یکم ماضی معلوم آن چهار حرفی(ثلاثی مزید دارای یک حرف-

بنابر آنچه گذشت صرف مضارع معلوم ثلاثی مجرد چنین است:

يَفْعَلُ\يَفْعَلانِ\يَفْعَلُونَ\تَفْعَلُ\تَفْعَلانِ\يَفْعَلْنَ

تَفْعَلُ\تَفْعَلانِ\تَفْعَلُونَ\تَفْعَلينَ\تَفْعَلانِ\تَفْعَلْنَ أَفْعَلُ نَفْعَلُ

صرف صیغه های دو وزن دیگر یعنی«يَفْعِلُ»و«يَفْعُلُ»نیز به همین گونه است.

ضمایر مضارع معلوم

الف در مثناها،واو در جمع های مذکر،نون در جمع های مؤنث و یاء در مفرد مؤنث مخاطب،ضمایر بارز فاعلی هستند.در صیغه های ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴ ضمایر فاعلی به این شرح مستترند:در صیغه ۱ هُوَ،در صیغه ۴ هِیَ،در صیغه ۷ أَنْتَ،در صیغه ۱۳ أَنَا و در صیغه ۱۴ نَحْنُ.

چهار نکته درباره ضمایر مضارع معلوم

۱،۲ و ۳.نکته های ۱،۲ و ۳ مذکور در مورد ضمایر ماضی معلوم،درباره ضمایر مضارع معلوم نیز باید مورد توجه قرار گیرد،با این فرق که ضمیر در فعل مضارع،در صیغه های ۷،۱۳ و ۱۴ نیز-چنانکه گذشت-مستتر است.

۴.علت مستتر دانستن ضمیر در صیغه های ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴ فعل مضارع، این است که در آخر این صیغه ها چیزی که بتوان آن را ضمیر بارز دانست،وجود ندارد.

(۱)

-زاید یا رباعی مجرد)باشد ضمّه،و در مضارع معلومی که صیغه یکم ماضی معلوم آن کمتر از چهار حرفی(ثلاثی مجرد)یا بیشتر از چهار حرفی(ثلاثی مزید دارای بیش از یک حرف زاید یا رباعی مزید)باشد،فتحه است.تنها در صیغه ۱۳ مضارع يَخالُ به معنی يَظُنُّ،کسر همزه(إِخالُ)فصیح تر از فتح آن دانسته شده است(لسان العرب، ماده«خیل»).

اعراب و بِنا

اعراب و بِنا (۱)در فعل مضارع

جز دو صیغه ۶ و ۱۲ فعل مضارع که مبنی اند دیگر صیغه های آن مُعْرَب و به خودی خود مرفوعند.علامت رفع،در صیغه های ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴ ضمۀ لام الفعل و در مثنّاها،جمع های مذکر و مفرد مؤنث مخاطب،نون آخر صیغه است که به آن «نون عوض رفع»می گویند.«نون عوض رفع»در مثنّاها مکسور،و در جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب مفتوح است.در دو صیغه جمع مؤنث(صیغه های ۶ و ۱۲)نون مفتوح(نَ)ضمیر است نه علامت رفع.این دو صیغه اعراب محلی می گیرند و به خودی خود محلاً مرفوعند.

ابواب ثلاثی مجرد معلوم

مضارع ماضی بر وزن«فَعَلَ»ممکن است به یکی از سه وزن یَفْعَلُ،یَفْعِلُ یا یَفْعُلُ باشد و مضارع ماضی بر وزن«فَعِلَ»ممکن است به یکی از دو وزن یَفْعَلُ یا یَفْعِلُ باشد.

و مضارعِ ماضی بر وزن«فَعُلَ»فقط بر وزن یَفْعُلُ است (۲).بنابراین در فعل معلوم ثلاثی مجرد شش گونه ماضی-مضارع داریم به این شرح:

۱.فَعَلَ یَفْعَلُ،مانند:مَنَعَ یَمْنَعُ ۲.فَعَلَ یَفْعِلُ،مانند:ضَرَبَ یَضْرِبُ

۳.فَعَلَ یَفْعُلُ،مانند:نَصَرَ یَنْصُرُ ۴.فَعِلَ یَفْعَلُ،مانند:سَمِعَ یَسْمَعُ

۵.فَعِلَ یَفْعِلُ،مانند:حَسِبَ یَحْسِبُ (۳)۶.فَعُلَ یَفْعُلُ،مانند:کَرُمَ یَکْرُمُ

۱- ۱) .«اعراب»عبارت است از حالت آخر کلمه که به اقتضای عامل حاصل می شود،و«بِناء»عبارت است از حالت ثابت آخر کلمه.کلمه ای را که اعراب بپذیرد«مُعْرَب»و کلمه ای را که اعراب نپذیرد«مَبْنِیّ»می نامند.

۲- ۲) .در مورد وزن مضارع فَعَلَ و فَعِلَ قواعدی وجود دارد که برای شناخت آنها می توان به شرح رضی بر شافیه،ج ۱ ص ۱۱۷ تا ۱۳۸ مراجعه نمود.همچنین مضارع برخی ماضی ها به دو وزن آمده است،مانند:حَسَدَ یَحْسِدُ و یَحْسُدُ،فَسَقَ یَفْسِقَ و یَفْسُقُ و...(همان،ص ۱۱۸).

۳- ۳) .یَحْسَبُ نیز درست است بلکه بیش از یَحْسِبُ به کار می رود.

هریک از ماضی-مضارع های مذکور را«باب»می نامند و می گویند:فعل ثلاثی مجرد معلوم شش باب دارد.

برخی از افعال ثلاثی مجرد در بیش از یک باب از ابواب مذکور به کار رفته اند، مانند:ماتَ یَماتُ-فَعَلَ یَفْعَلُ و ماتَ یَمُوتُ-فَعَلَ یَفْعُلُ (۱).

پرسش و تمرین

۱.فعل مضارع را تعریف کنید.

۲.مضارع معلوم ثلاثی مجرد چه وزن هایی دارد؟چرا؟

۳.مضارع معلوم ثلاثی مجرد از چه گرفته می شود و چگونه؟

۴.صیغه های زیر در فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد چگونه ساخته می شوند؟۱،۴،۷، ۸،۱۲،۶،۱۴،۱۳ و ۱۱.

۵.نام صیغه های سؤال ۴ چیست؟

۶.مضارع های زیر را صرف کنید:یَعْمَلُ،یَحْسُدُ،یَقْذِفُ،یَشْرُفُ،یَکْتُبُ،یَقْرَءُ و یَصْبِرُ.

۷.صیغه های زیر را از یَعْلَمُ معنا کنید:۳،۱۱،۸،۵،۲،۱۴،۱۳،۷،۴،۱ و ۱۰.

۸.وضعیت ضمایر فعل مضارع را توضیح دهید.

۹.حروف مضارعه و حرکت آنها در مضارع معلوم ثلاثی مجرد و جای هریک از آنها را بیان کنید.

۱۰.اعراب و علامت رفع در صیغه های فعل مضارع چگونه است؟

۱۱.در چه صیغه هایی از مضارع معلوم ثلاثی مجرد،لام الفعل ساکن است؟خصوصیت مشترک میان این صیغه ها چیست؟

۱۲.ضمایر فعل ماضی و مضارع را در دو ستون کنار هم بنویسید و باهم مقایسه کنید؟.

۱- ۱) .مصباح المنیر.

۱۳.جمله«فعل معلوم ثلاثی مجرد شش باب دارد»را توضیح دهید.

۱۴.ماضی و مضارع مصادر زیر را بسازید:الأَكْل از باب ۳،القُعُود از باب ۳،الشَّهادَه از باب ۴،الضَّرْب از باب ۲،الرُّكُوع از باب ۱،السَّآمَه از باب ۴،القَتْل از باب ۳.

۱۵.صیغه های ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴ ماضی و مضارع های تمرین فوق را معنا کنید.

۱۶.شماره ابواب زیر را معین کنید:جَاءَ يَجِيءُ،فَهِمَ يَفْهَمُ،سَأَلَ يَسْأَلُ،عَمِلَ يَعْمَلُ،حَلُمَ يَحْلُمُ،ذَهَبَ يَذْهَبُ،قَتَلَ يَقْتُلُ،عَلِمَ يَعْلَمُ،حَسُنَ يَحْسُنُ،بَعُدَ يَبْعُدُ،بَعِدَ يَبْعَدُ.

فصل ۳.امر معلوم

اشاره

فعل امر معلوم از مضارع معلوم ساخته می شود بدین صورت که هریک از صیغه های فعل امر از همان صیغه فعل مضارع گرفته می شود.

هریک از شش صیغه غایب و دو صیغه متکلم با درآوردن«لام امر»بر سر صیغه مربوطه از فعل مضارع ساخته می شود،لذا این هشت صیغه را«امر به لام»نامیده اند.

هریک از شش صیغه مخاطب با تغییر خاصی در صیغه مربوط به آن از فعل مضارع ساخته می شود،از این رو این شش صیغه را«امر به صیغه»می نامند.

به صیغه های امر به لام«امر غایب و متکلم»و به صیغه های امر به صیغه«امر حاضر» و«امر مخاطب»نیز گفته می شود.

چگونگی اشتقاق امر معلوم از مضارع معلوم به شرح زیر است:

الف)برای ساختن هریک از صیغه های امر غایب و متکلم لام مکسوری که به آن «لام امر»گفته می شود در اول صیغه مربوط به آن از فعل مضارع درمی آوریم و علامت رفع را از آخر آن می اندازیم.

ب)برای ساختن هریک از صیغه های امر مخاطب کارهای زیر را انجام می دهیم:

۱)حرف مضارعه را از اول هریک از صیغه های فعل مضارع که می خواهیم از آن امر بسازیم،می اندازیم.

۲)چنانچه حرفی که بعد از حرف مضارعه قرار دارد متحرک بود از همان جا امر را بنا می کنیم و نیاز به افزودن چیزی نیست و چنانچه ساکن بود همزه متحرکی در اول صیغه می آوریم.حرکت این همزه بستگی به حرکت عین الفعل کلمه دارد،چنانچه عین الفعل مضموم بود همزه را مضموم و در غیر این صورت همزه را مکسور می آوریم.

۳)علامت رفع را از آخر صیغه می اندازیم.

بنابراین صرف صیغه های امر معلوم از مضارع یَفْعَلُ چنین است:

لِیَفْعَلْ\لِیَفْعَلاَ\لِیَفْعَلُوا\لِتَفْعَلْ\لِتَفْعَلاَ\لِیَفْعَلْنَ اِفْعَلْ\اِفْعَلاَ\اِفْعَلُوا\اِفْعَلِی\اِفْعَلاَ\اِفْعَلْنَ (۱)لِأَفْعَلْ لِنَفْعَلْ (۲)

صرف صیغه های امر معلوم از مضارع یَفْعِلُ چنین است:

لِیَفْعِلْ\لِیَفْعِلاَ\لِیَفْعِلُوا\لِتَفْعِلْ\لِتَفْعِلاَ\لِیَفْعِلْنَ اِفْعِلْ\اِفْعِلاَ\اِفْعِلُوا\اِفْعِلِی\اِفْعِلاَ\اِفْعِلْنَ لِأَفْعِلْ لِنَفْعِلْ

صرف صیغه های امر معلوم از مضارع یَفْعُلُ چنین می باشد:

لِیَفْعُلْ\لِیَفْعُلاَ\لِیَفْعُلُوا\لِتَفْعُلْ\لِتَفْعُلاَ\لِیَفْعُلْنَ اُفْعُلْ\اُفْعُلاَ\اُفْعُلُوا\اُفْعُلِی\اُفْعُلاَ اُفْعُلْنَ لِأَفْعُلْ لِنَفْعُلْ

سه نکته

۱.لام امر چنانچه بعد از«واو»یا«فاء»یا«ثُمَّ»قرار گیرد می توانیم آن را ساکن

۱- ۱) .نون مفتوح در دو صیغه ۶ و ۱۲ چون ضمیر است-نه علامت رفع-نمی افتد.

۲- ۲) .صیغه های فعل امر را چنانچه بخواهیم به فارسی برگردانیم،در ترجمه صیغه های امر به لام از کلمه«باید»استفاده می کنیم و می گوییم:لِیَقْرَأْ-باید بخواند،لِأَقْرَأْ-باید بخوانم و...اما در ترجمه امر حاضر می گوییم:اِقْرَأْ-بخوان.

کنیم (۱)،مانند: وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مٰا قَدَّمَتْ لِغَدٍ (۲)فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ (۳)، ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۴).

۲.همزه امر حاضر«همزه وصل»است،و آن همزه ای است که چون در اثنای کلام واقع شود در تلفظ حذف و ماقبل آن به مابعد وصل می شود،مانند: ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ (۵).همزه ای را که در اثنای کلام در تلفظ حذف نمی شود چون موجب قطع شدن مابعد خود از ماقبل می شود«همزه قطع»می نامند،مانند: لاٰ أَعْبُدُ مٰا تَعْبُدُونَ (۶).

همزه صیغه ۱۳ فعل مضارع-و به تبع آن صیغه ۱۳ فعل امر-همزه قطع است.

۳.«فعل امر»در اصطلاح علم صرف اختصاص به«امر مخاطب»دارد و أمر غایب و متکلم را«مضارع مجزوم به لام امر»می نامند (۷).

ضمایر امر معلوم

وضعیت ضمایر فعل امر معلوم مانند ضمایر مضارع معلوم است.

پرسش و تمرین

۱.فعل امر را تعریف کنید.

۲.چگونگی اشتقاق امر معلوم از مضارع معلوم را-به طور کلی-بیان کنید.

۱- ۱) .برای استاد:ابن هشام در این باره می گوید:«إسْكانُها بعدَ الفاءِ وَ الواوِ أكثرُ مِنْ تَحريكها...وَ قَدْ تُسْكَنُ بعدَ ثُمَّ» (مغنی اللبیب،چاپ بیروت،ص ۲۹۴).

۲- ۲) .الحشر/۱۸.

۳- ۳) .القریش/۳.

۴- ۴) .الحج/۲۹.

۵- ۵) .الملک/۴.

۶- ۶) .الکافرون/۲.

۷- ۷) .شرح رضی بر کافیه،ج ۴،ص ۱۲۳؛شرح مفصل،ج ۴،ص ۲۸۹.

۳.قاعده ساختن امر غایب و متکلم و امر حاضر را بیان کنید.

۴.امر صیغه های زیر چیست:یَذْهَبُ،یَعْلَمُونَ،نَعْلَمُ،أَذْهَبُ،تَذْهَبِینَ،تَذْهَبَانِ،یَذْهَبَانِ، یَعْلَمْنَ،تَعْلَمْنَ،تَذْهَبُ،تَعْلَمُ.

۵.امر یَقْرَءُ،یَکْتُبُ و یَصْبِرُ را صرف و صیغه های ۶،۵،۲،۱۴،۱۳،۷،۴،۱ و ۹ آنها را معنا کنید.

۶.ضمایر فعل امر را شرح دهید.

۷.ضمایر زیر در چه صیغه هایی از مضارع و امر به کار می روند:ا،نَ،یْ،هُوَ،أَنَا،نَحْنُ.

۸.در صیغه های زیر از مضارع و امر چه ضمیری به کار می رود؟در هر مورد مشخص کنید که ضمیر مربوط بارز است یا مستتر:۱۴،۱۳،۱۲،۵،۴،۳،۲.

فصل ۴.ماضی مجهول

فعل ماضی مجهول را از فعل ماضی معلوم می گیریم.برای تبدیل ماضی معلوم به مجهول،ماقبل آخر را اگر مکسور نیست مکسور و حروف متحرک پیش از آن را-که در ثلاثی مجرد فقط فاء الفعل است-مضموم می کنیم.مانند:نَصَرَ عَلیٌّ محمّداً-نُصِرَ محمّدٌ (۱).

بنابراین فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد بیش از یک وزن ندارد و آن«فُعِلَ»است.

صیغه های ماضیِ مجهول را همانند ماضی معلوم می سازیم و روشن است که اختلاف صیغه ها در فعل مجهول،به خاطر اختلاف ضمایر نایب فاعلی است،نه ضمایر فاعلی.(۲)وضعیت ضمایر نایب فاعلی ماضی مجهول،عیناً همانند ضمایر فاعلی ماضی معلوم است.

۱- ۱) .در فعل مجهول-همان گونه که در شماره ۳ مقدمه گفته شد-مفعول به جای فاعل می نشیند و اعراب آن را به خود می گیرد.یادآور می شود که صیغه سازی در فعل مجهول،متناسب با نایب فاعل صورت می گیرد،نه با فاعل.

۲- ۲) .ضمایر فاعلی و ضمایر نایب فاعلی را از آن رو که اعراب فاعل و نایب فاعل«رفع»است،«ضمایر مرفوع» می نامند.

صرف صیغه های ماضی مجهول ثلاثی مجرد چنین است:

فُعِلَ\فُعِلا\فُعِلُوا\فُعِلَتْ\فُعِلَتا\فُعِلْنَ فُعِلْتَ\فُعِلْتُما\فُعِلْتُمْ\فُعِلْتِ\فُعِلْتُما\فُعِلْتُنَّ فُعِلْتُ فُعِلْنا

پرسش و تمرین

۱.ماضی مجهول را تعریف کنید.

۲.این مطلب را که در فعل مجهول اختلاف صیغه ها به خاطر اختلاف ضمایر نایب فاعلی است توضیح دهید.

۳.ضمایر ماضی مجهول را شرح دهید.

۴.صیغه های ۱ تا ۶ مجهول عَلِمَ،صیغه های ۷ تا ۱۲ مجهول ضَرَبَ و صیغه های متکلم مجهول نَصَرَ را بسازید.

۵.مجهول أَکَلَ،قَتَلَ،عَلِمَ و أَمَرَ را صرف کنید.

فصل ۵.مضارع مجهول

فعل مضارع مجهول از مضارع معلوم گرفته می شود.برای تبدیل مضارع معلوم ثلاثی مجرد به مجهول،حرف مضارَعَه را مضموم و ماقبل آخر را چنانچه مفتوح نباشد مفتوح می کنیم،مانند:یَنْصُرُ زَیْدٌ بَکْراً-یُنْصَرُ بَکْرٌ.بنابراین مضارع مجهول ثلاثی مجرد-همانند ماضی مجهول-فقط یک وزن دارد و آن«یُفْعَلُ»است.

یُفْعَلُ صیغه یکم مضارع مجهول است و سیزده صیغه دیگر را به ترتیبی که در مضارع معلوم گفته شد از صیغه یکم می گیریم.

ضمایر مضارع مجهول همانند ضمایر مضارع معلوم است با این فرق که ضمایر مضارع مجهول ضمایر نایب فاعلی است.

ص :۶۲

صرف صیغه های مضارع مجهول بسان مضارع معلوم و بدین صورت است:

يُفْعَلُ\يُفْعَلانِ\يُفْعَلُونَ\تُفْعَلُ\تُفْعَلانِ\يُفْعَلْنَ تُفْعَلُ\تُفْعَلانِ\تُفْعَلُونَ\تُفْعَلينَ\تُفْعَلانِ\تُفْعَلْنَ أُفْعَلُ\نُفْعَلُ

پرسش و تمرین

۱.مضارع مجهول را تعریف کنید.

۲.مضارع مجهول ثلاثی مجرد چند وزن دارد؟چرا؟

۳.مجهول افعال زیر را صرف کنید:يَنْصُرُ،يَعْلَمُ،يَكْتُبُ.

۴.صیغه های زیر را از مجهول های تمرین شماره ۳ بسازید:۱۳،۷،۴،۱ و ۱۴.

۵.اختلاف ضمایر در فعل مضارع مجهول به چه مناسبت است؟

۶.مضارع معلوم و مضارع مجهول در اشتقاق باهم چه فرقی دارند؟

۷.ضمایر مضارع مجهول را شرح دهید.

فصل ۶.امر مجهول

فعل امر مجهول از مضارع مجهول گرفته می شود و همانند امر معلوم هر صیغه آن از همان صیغه مضارع مشتق می گردد.برای تبدیل هریک از صیغه های چهارده گانه مضارع مجهول به امر مجهول،«لام امر»(لِ)به اول آن می افزاییم و علامت رفع را از آخر آن می اندازیم،مانند:يُنْصَرُ-لِيُنْصَرْ.

بنابراین فعل امر مجهول-همانند ماضی مجهول و مضارع مجهول-تنها یک وزن دارد و همه صیغه های آن با«لام امر»ساخته می شود.

وضعیت ضمایر امر مجهول همانند ضمایر مضارع مجهول است.

صرف صیغه های امر مجهول چنین است:

لِیُفْعَلْ\لِیُفْعَلا\لِیُفْعَلُوا\لِتُفْعَلْ\لِتُفْعَلا\لِیُفْعَلْنَ لِتُفْعَلْ\لِتُفْعَلا\لِتُفْعَلُوا\لِتُفْعَلی\لِتُفْعَلا\لِتُفْعَلْنَ لِأُفْعَلْ\لِنُفْعَلْ

پرسش و تمرین

۱.امر معلوم و مجهول در ساخته شدن صیغه ها چه فرقی باهم دارند؟

۲.امر معلوم و مجهول یَعْلَمُ،یَکْتُبُ و یَنْصُرُ را صرف کنید.

۳.صیغه های ۱،۴،۷،۱۳،۱۴،۳،۹،۶ و ۱۲ امر مجهول فعل های تمرین شماره ۲ را معنا کنید.

۴.چه صیغه هایی از امر مجهول ضمیر مستتر دارند؟آن ضمیر یا ضمایر چیست؟

۵.ضمایر بارز امر مجهول و جای هریک را ذکر کنید.

۶.فرق ضمایر امر مجهول با ضمایر امر معلوم را توضیح دهید.

۷.به چه ضمیری ضمیر فاعلی و به چه ضمیری ضمیر نایب فاعلی می گویند؟

فصل ۷.مجهول فعل متعدی به حرف جر

اشاره

دانستیم (۱)که فعل مجهول فعلی است که فاعل آن در کلام ذکر نشود و مفعول به جای فاعل بنشیند و اعراب آن را به خود بگیرد.بنابراین هرگاه بخواهیم فعلی را مجهول کنیم باید آن فعل «متعدی»،یعنی معنای آن خواهان«مفعولٌ بِه»باشد، (۲)مانند:فعل ضَرَبَ که معنی آن از فاعل صادر و بر مفعولٌ بِه واقع می شود،می گوییم:«ضَرَبَ زَیْدٌ بَکْراً»و«ضُرِبَ بَکْرٌ».

اما فعل لازم-یعنی فعلی که معنای آن ملازم با فاعل است و بر مفعولٌ بِه واقع

۱- ۱) .در شماره ۳ مقدمه.

۲- ۲) .«متعدی»در لغت به معنای«از حد خارج شونده»است و فعلِ دارای مفعول را ازاین رو«متعدی»می نامند که معنای آن از محدوده فاعل خارج می شود و به مفعولٌ بِه می رسد.

نمی شود،مانند:ذَهَبَ-را نمی توان مجهول کرد مگر اینکه آن را به وسیله حرف جَر متعدی کنیم.

متعدی کردن فعل لازم با حرف جر چنین است که حرف جر مناسبی بر سر اسم یا ضمیری درآوریم و آن دو(جار و مجرور)را مفعول فعل قرار دهیم،مانند:ذَهَبَ زَیْدٌ (زید رفت)-ذَهَبَ زَیْدٌ بِبَکْرٍ(زید بکر را برد).پس از این اقدام می توان فعل مورد نظر را مجهول کرد.فعلی را که خود متعدی باشد«متعدی بنفسه»و فعلی را که به وسیله حرف جر متعدی شود«متعدی به حرف جر»می نامند. (۱)

مجهول کردن فعل متعدی به حرف جر بدین صورت است که:صیغه یکم فعل را مجهول و فاعل یا ضمیر فاعلی-هرکدام وجود داشته باشد-و همچنین علامت تأنیث فاعل را حذف می کنیم،سپس جار و مجرور را نایب فاعل قرار می دهیم،مانند:

ذَهَبَ زَیْدٌ بِبَکْرٍ-ذُهِبَ بِبَکْرٍ(بکر بُرده شد)،ذَهَبَتْ هِنْدٌ بِزَیْدٍ-ذُهِبَ بِزَیْدٍ.

توضیح:در مجهول فعل متعدی به حرف جر که هریک از صیغه ها از دو بخش تشکیل می شود(فعل و جار و مجرور)از آن رو که نایب فاعل،ضمیر متصل به فعل نیست بلکه جار و مجرور نایب فاعل است،اختلاف نایب فاعل موجب تغییر بخش اول صیغه نمی شود.می گوییم:ذُهِبَ بِرَجُلٍ،ذُهِبَ بِرَجُلَیْنِ،ذُهِبَ بِرِجالٍ،ذُهِبَ بِامْرَأَةٍ، و...یُذْهَبُ بِرَجُلٍ،یُذْهَبُ بِرَجُلَیْنِ،یُذْهَبُ بِرِجالٍ،یُذْهَبُ بِامْرَأَةٍ و...لِیُذْهَبْ بِرَجُلٍ، لِیُذْهَبْ بِرَجُلَیْنِ،لِیُذْهَبْ بِرِجالٍ،لِیُذْهَبْ بِامْرَأَةٍ و...

---

۱ - ۱) .حرف جَر«باء»چنانچه با افعال دال بر حرکت آورده شود غالباً مفهوم فعل لازم را با متعدی شدن تغییر می دهد، مانند مثالی که در متن ذکر شد،و مانند:جاءَ زَیْدٌ(زید آمد)-جاءَ زَیْدٌ بِبَکْرٍ(زید بکر را آورد).قال تعالی: فَلَمّا قَضی مُوسَی الْأَجَلَ وَ سارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جانِبِ الطُّورِ ناراً (القصص۲۹/).خلاف غالب،مانند:سَبَحَ بالنّهر(در رودخانه شنا کرد).سایر حروف جر غالباً تأثیر متعدی ساختن فعل ندارند.اینها گاهی تغییر دیگری هم در معنای فعل ایجاد نمی کنند،مانند:جَلَسَ زیدٌ(زید نشست)-جَلَسَ زَیْدٌ علی الْکُرسِیِّ(زید روی صندلی نشست).و گاهی تغییر دیگری ایجاد می کنند،مانند:دَعا لَهُ(او را دعا کرد)،دَعا عَلَیْهِ(او را نفرین کرد)،رَغِبَ فیه(به او رغبت پیدا کرد)و رَغِبَ عَنْهُ(از او روی گردان شد).

با در نظر گرفتن آنچه گفته شد،صرف ماضی مجهول متعدی به حرف جر چنین است:

فُعِلَ بِهِ\فُعِلَ بِهِمٰا\فُعِلَ بِهِمْ\فُعِلَ بِهٰا\فُعِلَ بِهِمٰا\فُعِلَ بِهِنَّ فُعِلَ بِکَ\فُعِلَ بِکُمٰا\فُعِلَ بِکُمْ\فُعِلَ بِکِ\فُعِلَ بِکُمٰا\فُعِلَ بِکُنَّ فُعِلَ بِی\فُعِلَ بِنٰا

و صرف مضارع مجهول متعدی به حرف جر این گونه است:

يُفْعَلُ بِهِ\يُفْعَلُ بِهِمٰا\يُفْعَلُ بِهِم\يُفْعَلُ بِهٰا\يُفْعَلُ بِهِما\يُفْعَلُ بِهِنَّ يُفْعَلُ بِکَ\يُفْعَلُ بِکُما\يُفْعَلُ بِکُم\يُفْعَلُ بِکِ\يُفْعَلُ بِکُما\يُفْعَلُ بِکُنَّ يُفْعَلُ بِی يُفْعَلُ بِنٰا

و صرف امر مجهول متعدی به حرف جر چنین است:

لِيُفْعَلْ بِهِ\لِيُفْعَلْ بِهِمٰا\لِيُفْعَلْ بِهِمْ\لِيُفْعَلْ بِهٰا\لِيُفْعَلْ بِهِما\لِيُفْعَلْ بِهِنَّ لِيُفْعَلْ بِکَ\لِيُفْعَلْ بِکُمٰا\لِيُفْعَلْ بِکُمْ\لِيُفْعَلْ بِکِ\لِيُفْعَلْ بِکُمٰا\لِيُفْعَلْ بِکُنَّ لِيُفْعَلْ بِی لِيُفْعَلْ بِنا

توجه کنید

مجرور حرف جر را در نایب فاعل صیغه های ۱ تا ۶ مجهول متعدی به حرف جر می توانیم به صورت اسم ظاهر یا ضمیر بیاوریم.مثلاً می توانیم بگوییم ذُهِبَ بِزَيْدٍ یا ذُهِبَ بِهِ،يُذْهَبُ بِامْرَأَةٍ یا يُذْهَبُ بِها و لِيُذْهَبْ بِنِساءٍ یا لِيُذْهَبْ بِهِنَّ.اما در هشت صیغه دیگر(صیغه های ۷ تا ۱۴)مجرور حرف جر حتماً باید به صورت ضمیر باشد، می گوییم:ذُهِبَ بِکَ،يُذْهَبُ بِکُنَّ،لِيُذْهَبْ بِنا.

ضمایر مجهول متعدی به حرف جر

همان گونه که ملاحظه شد،ضمایر فعل مجهول متعدی به حرف جر به گونه ای

متفاوت با ضمایر دیگر اقسام فعل است.ضمایر فعل مجهول متعدی به حرف جر عبارتند از:«هُ،هُمٰا،هُمْ،هٰا،هُما،هُنَّ،کَ،کُمٰا،کُمْ،کِ،کُمٰا،کُنَّ،یْ،نٰا»که به وسیله حرف جر به ترتیب،نایب فاعل صیغه های چهارده گانه فعل قرار می گیرند.

فصل ۸.فعل مجهول سَماعی

در زبان عربی فعل هایی به صورت فعل مجهول وجود دارند که یا فعل معلوم ندارند و یا میان آنها و فعل معلوم آنها تنها تشابه لفظی وجود دارد،نه ارتباط معنوی.

این گونه فعل های مجهول را که غالباً معنی مرض و آفت دارند«فعل مجهول سَماعی» می نامند (۱).برخی از این فعل ها عبارتند از:جُنَّ-دیوانه شد،حُمَّ-تب کرد،سُلَّ-مبتلا به سل شد،غُشِیَ علیهِ-بی هوش شد و به همین معناست:غُمِیَ علیه و أُغْمِیَ علیه،سُقِطَ فی یَده-پشیمان شد،عُنِی به-به او اهتمام ورزید،أُولِعَ به-به او علاقه شدید پیدا کرد،دُهِشَ-سرگردان شد،زُهِیَ-کبر ورزید،طُلَّ دَمُه-خونش هدر رفت،أَتُریٰ؟- آیا گمان می کنی؟و...

یادآور می شود که جز مورد اخیر(أَ تُریٰ؟)که همین صیغه آن شنیده شده است، سایر مثالها تا حدی تصریف پذیر می باشند.در قرآن مجید آمده است: وَ لَمّٰا سُقِطَ فِی أَیْدِیهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا (۲).

پرسش و تمرین

۱.معنای اصطلاحات زیر را بیان کنید:فعل لازم،فعل متعدی،فعل متعدی بنفسه،فعل متعدی به حرف جر،جار و مجرور.

۱- ۱) .النحو الوافی،ج ۲،ص ۱۰۶.

۲- ۲) .الأعراف۱۴۹/.

۲.از ده سوره آخر قرآن برای اصطلاحات مذکور در تمرین ۱ نمونه بیاورید.

۳.فعل لازم را چگونه مجهول می کنند؟چرا؟

۴.ماضی مجهول و مضارع مجهول افعال زیر را صرف کنید:رَغِبَ عَنْهُ،فَزِعَ إِلَيْهِ،غَضِبَ عَلَيْهِ،نَظَرَ فيهِ.

۵.صیغه های زیر را از ماضی و مضارع های مجهول تمرین شماره ۴ معنی کنید:۱،۴،۷، ۱۳ و ۱۴.

۶.امر مجهول مضارع های تمرین شماره ۴ را صرف کنید و صیغه های ۲،۳،۶،۹ و ۱۲ از امر مجهول ها را معنا کنید.

۷.ضمایر مجهول فعل متعدی به حرف جر را ذکر و بیان کنید در چه صیغه هایی از آن آوردن ضمیر ضروری است و در چه صیغه هایی می توان ضمیر یا اسم ظاهر آورد.

۸.به نظر شما دلیل آوردن فعل مجهول به جای فعل معلوم(یعنی ذکر نکردن فاعل)چه چیزهایی می تواند باشد؟

۹.به نظر شما آیا قواعدی که برای ساختن فعل مجهول گفته شد مختص به فعل ثلاثی مجرد است یا در سایر اقسام فعل نیز جاری می شود؟چرا؟

۱۰.یکی از افعال تصریف پذیر از مجهول های سماعی مذکور در درس را صرف کنید.

فصل ۹.صوَر فعل معلوم متعدی

پیشتر گفتیم که هر فعل ۱۴ صیغه دارد.اکنون یادآور می شویم که این عدد در مورد فعل معلوم لازم و فعل مجهول(اعم از لازم و متعدی)درست است.اما در مورد فعل معلوم متعدی(اعم از متعدی بنفسه و متعدی به حرف جر)باتوجه به صورت های قابل تصور برای مفعول،برای هریک از صیغه های چهارده گانه فعل،۱۴ صورت قابل فرض است.از ضرب ۱۴ در ۱۴،۱۹۶ صورت به دست می آید،هرچند تعدادی

از این صورت ها کاربرد ندارند.دو جدول زیر ۱۹۶ صورت مورد اشاره را در حالتی که فعل،ماضی است و مفعول آن ضمیر متصل است،نشان می دهد (۱).

جدول شماره ۱:صُوَر ماضی معلوم متعدی بنفسه با ضمایر منصوب متصل.

جدول شماره ۲:صُوَر ماضی معلوم متعدی به حرف جر با ضمایر مجرور.

ص :۶۹

۱- ۱) .در هریکٔ از دو جدول مورد اشاره ۴۰ صورت غیر کاربردی وجود دارد و آنها صوَری هستند که دو ضمیر به کار گرفته شده در آنها هر دو ضمیر مخاطب یا هر دو ضمیر متکلم است.ظَلَمْتُنی-مثلاً-درست نیست و برای بیان چنین معنایی باید گفت:ظَلَمْتُ نَفْسی.صورت های غیر کاربردی در هر دو جدول،با زمینه متفاوت مشخص شده اند. برای استاد:برای فعل قلبی(بجز تَعَلَّمْ)می توان ضمیر مرفوع و ضمیر منصوبی که هر دو،ضمیر مخاطب یا ضمیر متکلم اند،آورد،مانند:«رأیتُنی أسْبَحُ فی النّهر».

جدول شماره ۱:صُوَر ماضی معلوم متعدی بنفسه با ضمایر منصوب متصل

شماره صیغه\صُوَر فرضی\۱\۲\۳\۴\۵\۶\۷\۸\۹\۱۰\۱۱\۱۲\۱۳\۱۴

۰\هما\هم\ها\هما\هنَّ\کَ\کُما\کُم\کِ\کُما\کُنَّ\یْ\نا

۱\نَصَرَ\نَصَرَهُ\نَصَرَهُما\نَصَرَهُم\نَصَرَها\نَصَرَهُما\نَصَرَهُنَّ\نَصَرَکَ\نَصَرَکُما\نَصَرَکُم\نَصَرَکِ\نَصَرَکُما\نَصَرَکُنَّ\نَصَرَنی (۱)\نَصَرَنا

۲\نَصَرا\نَصَراهُ\نَصَراهُما\نَصَراهُم\نَصَراها\نَصَراهُما\نَصَراهُنَّ\نَصَراکَ\نَصَراکُما\نَصَراکُم\نَصَراکِ\نَصَراکُما\نَصَراکُنَّ\نَصَرانی\نَصَرانا

۳\نَصَرُوا\نَصَرُوهُ\نَصَرُوهُما\نَصَرُوهُم\نَصَرُوها\نَصَرُوهُما\نَصَرُوهُنَّ\نَصَرُوکَ\نَصَرُوکُما\نَصَرُوکُم\نَصَرُوکِ\نَصَرُوکُما\نَصَرُوکُنَّ\نَصَرُونی\نَصَرُونا

۴\نَصَرَتْ\نَصَرَتْهُ\نَصَرَتْهُما\نَصَرَتْهُم\نَصَرَتْها\نَصَرَتْهُما\نَصَرَتْهُنَّ\نَصَرَتْکَ\نَصَرَتْکُما\نَصَرَتْکُم\نَصَرَتْکِ\نَصَرَتْکُما\نَصَرَتْکُنَّ\نَصَرَتْنی\نَصَرَتْنا

۵\نَصَرَتا\نَصَرَتاهُ\نَصَرَتاهُما\نَصَرَتاهُم\نَصَرَتاها\نَصَرَتاهُما\نَصَرَتاهُنَّ\نَصَرَتاکَ\نَصَرَتاکُما\نَصَرَتاکُم\نَصَرَتاکِ\نَصَرَتاکُما\نَصَرَتاکُنَّ\نَصَرَتانی\نَصَرَتانا

۶\نَصَرْنَ\نَصَرْنَهُ\نَصَرْنَهُما\نَصَرْنَهُم\نَصَرْنَها\نَصَرْنَهُما\نَصَرْنَهُنَّ\نَصَرْنَکَ\نَصَرْنَکُما\نَصَرْنَکُم\نَصَرْنَکِ\نَصَرْنَکُما\نَصَرْنَکُنَّ\نَصَرْنَنی\نَصَرْنَنا

۷\نَصَرْتَ\نَصَرْتَهُ\نَصَرْتَهُما\نَصَرْتَهُم\نَصَرْتَها\نَصَرْتَهُما\نَصَرْتَهُنَّ\نَصَرْتَکَ\نَصَرْتَکُما\نَصَرْتَکُم\نَصَرْتَکِ\نَصَرْتَکُما\نَصَرْتَکُنَّ\نَصَرْتَنی\نَصَرْتَنا

۸\نَصَرْتُما\نَصَرْتُماهُ\نَصَرْتُماهُما\نَصَرْتُماهُم\نَصَرْتُماها\نَصَرْتُماهُما\نَصَرْتُماهُنَّ\نَصَرْتُماکَ\نَصَرْتُماکُما\نَصَرْتُماکُم\نَصَرْتُماکِ\نَصَرْتُماکُما\نَصَرْتُماکُنَّ\نَصَرْتُمانی\نَصَرْتُمانا

۹\نَصَرْتُم\نَصَرْتُموهُ
(۲)\نَصَرْتُموهُما\نَصَرْتُموهُم\نَصَرْتُموها\نَصَرْتُموهُما\نَصَرْتُموهُنَّ\نَصَرْتُموکَ\نَصَرْتُموکُما\نَصَرْتُموکُم\نَصَرْتُموکِ\نَصَرْتُموکُما\نَصَرْتُموکُنَّ\نَصَرْتُمونی\نَصَرْتُمونا

۱۰\نَصَرْتِ\نَصَرْتِهِ\نَصَرْتِهِما\نَصَرْتِهِم\نَصَرْتِها\نَصَرْتِهِما\نَصَرْتِهِنَّ\نَصَرْتِکَ\نَصَرْتِکُما\نَصَرْتِکُم\نَصَرْتِکِ\نَصَرْتِکُما\نَصَرْتِکُنَّ\نَصَرْتِنی\نَصَرْتِنا

۱۱\نَصَرْتُما\نَصَرْتُماهُ\نَصَرْتُماهُما\نَصَرْتُماهُم\نَصَرْتُماها\نَصَرْتُماهُما\نَصَرْتُماهُنَّ\نَصَرْتُماکَ\نَصَرْتُماکُما\نَصَرْتُماکُم\نَصَرْتُماکِ\نَصَرْتُماکُما\نَصَرْتُماکُنَّ\نَصَرْتُمانی\نَصَرْتُمانا

۱۲\نَصَرْتُنَّ\نَصَرْتُنَّهُ\نَصَرْتُنَّهُما\نَصَرْتُنَّهُم\نَصَرْتُنَّها\نَصَرْتُنَّهُما\نَصَرْتُنَّهُنَّ\نَصَرْتُنَّکَ\نَصَرْتُنَّکُما\نَصَرْتُنَّکُم\نَصَرْتُنَّکِ\نَصَرْتُنَّکُما\نَصَرْتُنَّکُنَّ\نَصَرْتُنَّنی\نَصَرْتُنَّنا

۱۳\نَصَرْتُ\نَصَرْتُهُ\نَصَرْتُهُما\نَصَرْتُهُم\نَصَرْتُها\نَصَرْتُهُما\نَصَرْتُهُنَّ\نَصَرْتُکَ\نَصَرْتُکُما\نَصَرْتُکُم\نَصَرْتُکِ\نَصَرْتُکُما\نَصَرْتُکُنَّ\نَصَرْتُنی\نَصَرْتُنا

۱۴\نَصَرْنا\نَصَرْناهُ\نَصَرْناهُما\نَصَرْناهُم\نَصَرْناها\نَصَرْناهُما\نَصَرْناهُنَّ\نَصَرْناکَ\نَصَرْناکُما\نَصَرْناکُم\نَصَرْناکِ\نَصَرْناکُما\نَصَرْناکُنَّ\نَصَرْنانی\نَصَرْنانا

ص :۷۰

---

۱ – ۱) .هرگاه«یاء»ضمیر متکلم به عنوان ضمیر منصوب در آخر یکی از صیغه های فعل متعدی بنفسه در آید،بین ضمیر و فعل،حرف«نون»-که چون مانع مکسور شدن حرف آخر فعل می شود به آن«نون وقایه»می گویند-فاصله می شود.

۲ – ۲) .هرگاه ضمیری از ضمایر منصوب در آخر صیغه ۹ فعل ماضی متعدی بنفسه درآید«میم»ضمیر فاعلی«تُمْ»مضموم،و ضمّه آن به اندازه ای که«واو»از آن تولید شود،اشباع می شود.قال تعالی: إِنَّ هٰذا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَهِ (الأعراف۱۲۳/).

جدول شماره ۲:صُوَر ماضی معلوم متعدی به حرف جر با ضمایر مجرور

شماره صیغه\صُوَر فرضی\۱\۲\۳\۴\۵\۶\۷\۸\۹\۱۰\۱۱\۱۲\۱۳\۱۴

۰\هما\هم\ها\هما\هنَّ\كَ\كُما\كُم\كِ\كُما\كُنَّ\ىْ\نا

۱\ذَهَبَ بِ\ذَهَبَ بِهِ\ذَهَبَ بِهِما\ذَهَبَ بِهِمْ\ذَهَبَ بِها\ذَهَبَ بِهِما\ذَهَبَ بِهِنَّ\ذَهَبَ بِكَ\ذَهَبَ بِكُما\ذَهَبَ بِكُمْ\ذَهَبَ بِكِ\ذَهَبَ بِكُما\ذَهَبَ بِكُنَّ\ذَهَبَ بی\ذَهَبَ بنا

۲\ذَهَبا بِ\ذَهَبا بِهِ\ذَهَبا بِهِما\ذَهَبا بِهِم\ذَهَبا بِها\ذَهَبا بِهِما\ذَهَبا بِهِنَّ\ذَهَبا بِكَ\ذَهَبا بِكُما\ذَهَبا بِكُم\ذَهَبا بِكِ\ذَهَبا بِكُما\ذَهَبا بِكُنَّ\ذَهَبا بی\ذَهَبا بنا

۳\ذَهَبُوا بِ\ذَهَبُوا بِهِ\ذَهَبُوا بِهِما\ذَهَبُوا بِهِم\ذَهَبُوا بِها\ذَهَبُوا بِهِما\ذَهَبُوا بِهِنَّ\ذَهَبُوا بِكَ\ذَهَبُوا بِكُما\ذَهَبُوا بِكُم\ذَهَبُوا بِكِ\ذَهَبُوا بِكُما\ذَهَبُوا بِكُنَّ\ذَهَبُوا بی\ذَهَبُوا بنا

۴\ذَهَبَتْ بِ\ذَهَبَتْ بِهِ\ذَهَبَتْ بِهِما\ذَهَبَتْ بِهِم\ذَهَبَتْ بِها\ذَهَبَتْ بِهِما\ذَهَبَتْ بِهِنَّ\ذَهَبَتْ بِكَ\ذَهَبَتْ بِكُما\ذَهَبَتْ بِكُم\ذَهَبَتْ بِكِ\ذَهَبَتْ بِكُما\ذَهَبَتْ بِكُنَّ\ذَهَبَتْ بی\ذَهَبَتْ بنا

۵\ذَهَبَتا بِ\ذَهَبَتا بِهِ\ذَهَبَتا بِهِما\ذَهَبَتا بِهِم\ذَهَبَتا بِها\ذَهَبَتا بِهِما\ذَهَبَتا بِهِنَّ\ذَهَبَتا بِكَ\ذَهَبَتا بِكُما\ذَهَبَتا بِكُم\ذَهَبَتا بِكِ\ذَهَبَتا بِكُما\ذَهَبَتا بِكُنَّ\ذَهَبَتا بی\ذَهَبَتا بنا

۶\ذَهَبْنَ بِ\ذَهَبْنَ بِهِ\ذَهَبْنَ بِهِما\ذَهَبْنَ بِهِم\ذَهَبْنَ بِها\ذَهَبْنَ بِهِما\ذَهَبْنَ بِهِنَّ\ذَهَبْنَ بِكَ\ذَهَبْنَ بِكُما\ذَهَبْنَ بِكُم\ذَهَبْنَ بِكِ\ذَهَبْنَ بِكُما\ذَهَبْنَ بِكُنَّ\ذَهَبْنَ بی\ذَهَبْنَ بنا

۷\ذَهَبْتَ بِ\ذَهَبْتَ بِهِ\ذَهَبْتَ بِهِما\ذَهَبْتَ بِهِم\ذَهَبْتَ بِها\ذَهَبْتَ بِهِما\ذَهَبْتَ بِهِنَّ\ذَهَبْتَ بِكَ\ذَهَبْتَ بِكُما\ذَهَبْتَ بِكُم\ذَهَبْتَ بِكِ\ذَهَبْتَ بِكُما\ذَهَبْتَ بِكُنَّ\ذَهَبْتَ بی\ذَهَبْتَ بنا

۸\ذَهَبْتُما بِ\ذَهَبْتُما بِهِ\ذَهَبْتُما بِهِما\ذَهَبْتُما بِهِم\ذَهَبْتُما بِها\ذَهَبْتُما بِهِما\ذَهَبْتُما بِهِنَّ\ذَهَبْتُما بِكَ\ذَهَبْتُما بِكُما\ذَهَبْتُما بِكُم\ذَهَبْتُما بِكِ\ذَهَبْتُما بِكُما\ذَهَبْتُما بِكُنَّ\ذَهَبْتُما بی\ذَهَبْتُما بنا

۹\ذَهَبْتُم بِ\ذَهَبْتُم بِهِ\ذَهَبْتُم بِهِما\ذَهَبْتُم بِهِم\ذَهَبْتُم بِها\ذَهَبْتُم بِهِما\ذَهَبْتُم بِهِنَّ\ذَهَبْتُم بِكَ\ذَهَبْتُم بِكُما\ذَهَبْتُم بِكُم\ذَهَبْتُم بِكِ\ذَهَبْتُم بِكُما\ذَهَبْتُم بِكُنَّ\ذَهَبْتُم بی\ذَهَبْتُم بنا

۱۰\ذَهَبْتِ بِ\ذَهَبْتِ بِهِ\ذَهَبْتِ بِهِما\ذَهَبْتِ بِهِم\ذَهَبْتِ بِها\ذَهَبْتِ بِهِما\ذَهَبْتِ بِهِنَّ\ذَهَبْتِ بِكَ\ذَهَبْتِ بِكُما\ذَهَبْتِ بِكُم\ذَهَبْتِ بِكِ\ذَهَبْتِ بِكُما\ذَهَبْتِ بِكُنَّ\ذَهَبْتِ بی\ذَهَبْتِ بنا

۱۱\ذَهَبْتُما بِ\ذَهَبْتُما بِهِ\ذَهَبْتُما بِهِما\ذَهَبْتُما بِهِم\ذَهَبْتُما بِها\ذَهَبْتُما بِهِما\ذَهَبْتُما بِهِنَّ\ذَهَبْتُما بِكَ\ذَهَبْتُما بِكُما\ذَهَبْتُما بِكُم\ذَهَبْتُما بِكِ\ذَهَبْتُما بِكُما\ذَهَبْتُما بِكُنَّ\ذَهَبْتُما بی\ذَهَبْتُما بنا

۱۲\ذَهَبْتُنَّ بِ\ذَهَبْتُنَّ بِهِ\ذَهَبْتُنَّ بِهِما\ذَهَبْتُنَّ بِهِم\ذَهَبْتُنَّ بِها\ذَهَبْتُنَّ بِهِما\ذَهَبْتُنَّ بِهِنَّ\ذَهَبْتُنَّ بِكَ\ذَهَبْتُنَّ بِكُما\ذَهَبْتُنَّ بِكُم\ذَهَبْتُنَّ بِكِ\ذَهَبْتُنَّ بِكُما\ذَهَبْتُنَّ بِكُنَّ\ذَهَبْتُنَّ بی\ذَهَبْتُنَّ بنا

۱۳\ذَهَبْتُ بِ\ذَهَبْتُ بِهِ\ذَهَبْتُ بِهِما\ذَهَبْتُ بِهِم\ذَهَبْتُ بِها\ذَهَبْتُ بِهِما\ذَهَبْتُ بِهِنَّ\ذَهَبْتُ بِكَ\ذَهَبْتُ بِكُما\ذَهَبْتُ بِكُم\ذَهَبْتُ بِكِ\ذَهَبْتُ بِكُما\ذَهَبْتُ بِكُنَّ\ذَهَبْتُ بی\ذَهَبْتُ بنا

۱۴\ذَهَبْنا بِ\ذَهَبْنا بِهِ\ذَهَبْنا بِهِما\ذَهَبْنا بِهِم\ذَهَبْنا بِها\ذَهَبْنا بِهِما\ذَهَبْنا بِهِنَّ\ذَهَبْنا بِكَ\ذَهَبْنا بِكُما\ذَهَبْنا بِكُم\ذَهَبْنا بِكِ\ذَهَبْنا بِكُما\ذَهَبْنا بِكُنَّ\ذَهَبْنا بی\ذَهَبْنا بنا

صُوَر مضارع معلوم متعدی و امر معلوم متعدی نیز همین گونه است.

در مجهول کردن هریک از صیغه های جدول شماره ۲ فعل را مجهول و فاعل یا ضمیر فاعلی-هرکدام وجود داشته باشد-و همچنین علامت تأنیث فاعل را حذف می کنیم و جار و مجرور را به عنوان نایب فاعل می آوریم،مانند:

ذَهَبَ زیدٌ بِرَجُلٍ-ذُهِبَ بِرَجُلٍ،زیدٌ ذَهَبَ بِرَجُلٍ-ذُهِبَ بِرَجُلٍ،زیدٌ و بَکرٌ ذَهَبا بِرَجُلٍ-ذُهِبَ بِرَجُلٍ،زیدٌ و بکرٌ و خالِدٌ ذَهَبُوا بِرَجُلٍ-ذُهِبَ بِرَجُلٍ،ذَهَبَ زیدٌ بِرَجُلَیْنِ-ذُهِبَ بِرَجُلَیْنِ،زیدٌ ذَهَبَ بِرَجُلَیْنِ-ذُهِبَ بِرَجُلَیْنِ،زیدٌ و بَکرٌ ذَهَبا بِرَجُلَیْنِ-ذُهِبَ بِرَجُلَیْنِ،ذَهَبَ زیدٌ و بَکرٌ بِرَجُلَیْنِ-ذُهِبَ بِرَجُلَیْنِ،زیدٌ و بَکرٌ و خالدٌ ذَهَبُوا بِرَجُلَیْنِ-ذُهِبَ بِرَجُلَیْنِ،هِنْدٌ ذَهَبَتْ بِزَیْدٍ-ذُهِبَ بِزَیْدٍ و... (۱)

در مجهول کردن هریک از صیغه های جدول شماره ۱،فعل را مجهول و فاعل یا ضمیر فاعلی-هرکدام وجود داشته باشد-و همچنین علامت تأنیث فاعل را حذف می کنیم و مفعول را به عنوان نایب فاعل با تبدیل اعراب نصب آن به رفع،می آوریم و چنانچه مفعول ضمیر منصوب است،آن را به ضمیر مرفوع معادل خود تبدیل می کنیم،مانند:

نَصَرَ عَلیٌّ محمّداً-نُصِرَ محمّدٌ،علیٌّ نَصَرَ محمّداً-نُصِرَ محمّدٌ،زیدٌ و سعیدٌ نَصَرا عَلیّاً -نُصِرَ عَلیٌّ،زیدٌ و سعیدٌ و خالدٌ نَصَرُوا عَلیّاً-نُصِرَ عَلیٌّ،نَصَرَ زیدٌ سعیداً و خالداً-نُصِرَ سعیدٌ و خالدٌ،زیدٌ نَصَرَ سعیداً و خالداً-نُصِرَ سعیدٌ و خالدٌ،زیدٌ و سعیدٌ نَصَرا بَکراً و خالداً -نُصِرَ بَکرٌ و خالدٌ،نَصَر زیدٌ و سعیدٌ بَکراً و خالداً-نُصِرَ بَکرٌ و خالدٌ،زیدٌ و سعیدٌ و بَکرٌ نَصرُوا خالداً و جعفراً-نُصِرَ خالِدٌ و جعفرٌ،هِنْدٌ نَصَرَتْ زیداً-نُصِرَ زَیْدٌ،نَصَرَهُ-نُصِرَ، نَصَرَهُما-نُصِرا،نَصَرَهُنَّ-نُصِرْنَ،نَصَرَکَ-نُصِرْتَ،نَصَرَکُم-نُصِرْتُمْ،نَصَرَنی- نُصِرْتُ و...

یادآور می شود که در برخی از صیغه ها(صیغه های ۱ و ۴ ماضی و ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴

۱- ۱) .نایب فاعل واقعی در این گونه موارد،مجرور به حرف جر است هرچند به لحاظ صناعت ادبی جار و مجرور، نایب فاعل دانسته می شود(شرح رضی بر کافیه،ج ۴،ص ۱۳۷؛النحو الوافی،ج ۲،ص ۱۱۵).

مضارع و امر)ضمیر نایب فاعلی مستتر خواهد بود،مانند:نَصَرتُهُ–نُصِرَ،تَنْصُرُنی –أنْصَرُ،انْصُرونا–لِنُنْصَرْ.

در جدول زیر معادله میان ضمایر مرفوع و ضمایر منصوب(و مجرور)مشخص شده است:

شماره صیغه\ضمایر مرفوع فعل ماضی\ضمایر مرفوع فعل مضارع و امر\ضمایر منصوب متصل و مجرور

۱\هُوَ(مستتر)\هُوَ(مستتر)هُ

۲\ا\ا\هُما

۳\وْ\وْ\هُمْ ۴\هِیَ(مستتر)\هِیَ(مستتر)\ها

۵\ا\ا\هُما

۶\نَ\نَ\هُنَّ

۷\تَ\أَنْتَ(مستتر)\کَ

۸\تُما\ا\کُما

۹\تُم\وْ\کُمْ

۱۰\تِ\یْ\کِ

۱۱\تُما\ا\کُما

۱۲\تُنَّ\نَ\کُنَّ

۱۳\تُ\أَنَا(مستتر)یْ

۱۴\نا\نَحْنُ(مستتر)نا

تمرین

۱.به جای هریک از جملات زیر با استفاده از ضمایر مرفوع و منصوب،صیغه مناسب–به

عربی-قرار دهید:شما مردان بر آن مردان خشم کردید،شما مردان مرا یاری کردید،آن زنان بر آن زن خشم کردند،شما زنان ما زنان را یاری کنید،آن دو مرد آن مرد را بردند،شما مردان ما مردان را بردید،تو یک مرد ما مردان را می بری،ما دو مرد بر شما دو مرد خشم می کنیم،تو یک مرد بر آن مردان خشم کن،شما دو زن بر آن دو زن خشم کنید،شما دو مرد ما زنان را یاری کنید،تو یک زن آن یک زن را یاری کن،شما مردان ما زنان را یاری کردید،تو یک زن آن دو زن را یاری کن،شما مردان ما زنان را یاری کنید،آن دو مرد شما مردان را یاری کردند، شما مردان آن دو مرد را یاری کردید،ما زنان شما دو زن را یاری کردیم،شما زنان ما زنان را یاری کردید،آن دو زن آن یک زن را یاری می کنند،آن دو زن تو یک مرد را یاری می کنند، باید آن زنان شما زنان را یاری کنند،باید آن مردان ما مردان را یاری کنند،شما دو مرد ما مردان را یاری کنید،باید من آن دو مرد را یاری کنم،تو زن آن زنان را یاری کن،باید آن دو مرد آن یک مرد را ببرند،شما دو مرد ما مردان را ببرید.

۲.صیغه هایی را که در تمرین شماره ۱ ساخته اید مجهول کنید.

فصل ۱۰.فعل مضاعف

اشاره

فعل مضاعف ثلاثی مجرد فعلی است که عین الفعل و لام الفعل آن متماثل باشند، مانند مَدَدَ(-مَدَّ)،عَضِضَ(-عَضَّ) (۱).

از آنجا که مضاعف در معرض ادغام است،لازم است پیش از تشریح جریان ادغام در صیغه های فعل ثلاثی مجرد مضاعف،ادغام را تعریف و موارد،انواع،احکام و قواعد آن را بیان کنیم.

۱- ۱) .در ثلاثی مجرد فعلی که فاء الفعل و عین الفعل آن همانند باشند نداریم.در ثلاثی مزید نمونه های نادری از این گونه فعل مضاعف(مانند:يَيَّيْتُ ياءً)دیده می شود. یادآور می شود کلمه ثلاثی ای که فاء الفعل و لام الفعل آن همانند باشند مانند:سَلِسَ و قَلَق،مضاعف نامیده نشده است(شرح رضی بر شافیه،ج ۱،ص ۳۴).

الف)تعریف ادغام

ادغام این است که اولی از دو حرف مجاور هم را در دومی داخل کنیم به گونه ای که از مجموع آن دو حرف،یک حرف مشدد ادا شود.حرف اول را«مُدغَم»و حرف دوم را«مُدغمٌ فیه»می نامند (۱).

ب)موارد ادغام

ادغام در دو جاست:

۱.بین دو حرف متماثل،مانند:مَدَدَ-مَدَّ.

۲.بین دو حرف متقارب،مانند:اَلْرَجُل-اَلرَّجُل.دو حرف را درصورتی متقارب گویند که در مخرج به هم نزدیک یا در صفت باهم متحد باشند. (۲)

ج)انواع ادغام

ادغام بر دو نوع است:

۱.لفظی،که در آن مدغم را فقط در تلفظ در مدغمٌ فیه داخل می کنند اما در نوشتن، آن دو را جدای از هم می نویسند،مانند:اَلْرَجُل-اَلرَّجُل.

۲.لفظی و کتبی،که در آن مُدغَم،هم در تلفظ و هم در نوشتن داخل در مدغمٌ فیه می شود،مانند:مَدَدَ-مَدَّ.

د)احکام ادغام

ادغام در مواردی واجب،در مواردی جایز و در مواردی ممتنع است.

۱- ۱) .همه حروف صلاحیت مدغم و مدغمٌ فیه شدن را دارند جز«الف»که نه مدغم واقع می شود و نه مدغمٌ فیه.

۲- ۲) .مخارج و صفات حروف،در علم تجوید،علم معانی و کتب تفصیلی علم صرف مطرح شده است(شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۲۵۰ تا ۲۶۴).

موارد وجوب،جواز و امتناع ادغام در اثنای بحث از قواعد ادغام روشن خواهد شد.

ه)قواعد ادغام

ه)قواعد ادغام (۱)

ادغام ۱۰ قاعده دارد.بیشتر قواعد ادغام هم در فعل جاری می شود و هم در اسم و برخی از آنها در حرف نیز جاری می شود.قواعد ادغام به این شرح است:

قاعده یکم:ادغام دو حرف متماثل چنانچه اولی ساکن،دومی متحرک و هر دو در یک کلمه باشند،واجب است.ادغام در این صورت،لفظی و کتبی است.مانند:مُعَلْلِم -مُعَلِّم و مَقْرُووُ-مَقْرُوٌّ (۲).

قاعده دوم:ادغام دو حرف متماثل چنانچه اولی متحرک جایز التسکین،دومی متحرک،و هر دو در یک کلمه باشند و آن کلمه اسم ثلاثی مجرد متحرک العین یا ثلاثی مزید ملحق نباشد،واجب است (۳).ادغام در این مورد لفظی و کتبی است.مانند:مَدَدَ- مَدَّ،یَمْدُدُ-یَمُدُّ.

توضیح:حرف متحرک درصورتی جایز التسکین است که خود مدغمٌ فیه یا حرف اول کلمه نباشد.بنابراین«دال مشدد»در مَدَّدَ و«میم اول»در مُمِدٌّ جایز التسکین

۱- ۱) .شرح نظام،ص ۶۷۲؛شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۲۳۳؛جامع الدّروس العربیه،ج ۲،ص ۹۸؛شرح أشمونی، ج ۴،ص ۳۴۵.

۲ - ۲) .در مورد مذکور چنانچه وضعیت کلمه به گونه ای است که در صورت ادغام،وزن کلمه با وزن قیاسی دیگری اشتباه می شود،ادغام جایز نیست(ممتنع است)،مانند:قُووِلَ و تُقُووِلَ.

۳- ۳) .به دیگر سخن،پنج شرط لازم است تا قاعده ۲ ادغام،جاری شود.آن شرطها عبارتند از:۱)دو حرف متماثل باشند.۲)هر دو حرف در یک کلمه باشند.۳)حرف اول متحرک جایز التسکین باشد.۴)کلمه موردنظر اسم ثلاثی مجرد متحرک العین نباشد.۵)آن کلمه،ثلاثی مزید ملحق نباشد.کلمات ملحق،در بحث الحاق در خاتمه کتاب معرفی خواهند شد.

نیست.برای ساکن کردن حرف اول متحرک،در دو مورد زیر حرکت را به ماقبل می دهیم:۱)حرف قبل از مماثل اول،صحیح و ساکن باشد،مانند:یَمْدُدُ–یَمُدُّ، اطْمَأْنَنَ–اِطْمَأَنَّ (۱).۲)حرف قبل از مماثل اول،حرف علّه ساکن و فاء الفعل باشد، مانند:یَوْدَدُ–یَوَدُّ.در سایر موارد حرکت را می اندازیم،مانند:مَدَدَ–مَدَّ،مارِرٌ– مارٌّ،دُوَیْبِبَه(مصغّر دابّه)–دُوَیْبَّه.

تبصره ۱:حرفی که ساکن وضع شده است چنانچه به علت واقع شدن پیش از الِف متحرک به حرکت عارضی شود،ساکن شمرده می شود،مانند:تاء دوم در«ماتّتا» (صیغه ۵ فعل ماتَ).

تبصره ۲:قاعده یکم ادغام بر قاعده دوم مقدم است،یعنی چنانچه در کلمه ای زمینه هر دو قاعده وجود داشت قاعده یکم جاری می شود،نه قاعده دوم،مانند:مَدْدَدَ–مَدَّدَ،نه:مَدَدَّ (۲).

قاعده سوم:ادغام دو حرف متماثل چنانچه اولی ساکن،دومی متحرک و آن دو حرف در دو کلمه باشند نیز واجب است.ادغام در این مورد چنانچه حرف دوم ضمیر رفعی یا جرّی باشد لفظی و کتبی،و در غیر این صورت فقط لفظی است.قسم اول، مانند:سَکَتْتُ–سَکَتُّ،سَکَنْنا–سَکَنّا،مِنْ نا–مِنّا.قسم دوم،مانند:لَمْ یَسْفَهْهُ– لَمْ یَسْفَههُّ (۳)،لَمْ یُشْبِهْهُ–لَمْ یُشْبِههُّ،اکْتُبْ بِالْقَلَم–اُکْتُب بِّالْقَلَم،أَکْرِمْ مُحَمَّداً–أَکْرِم مُّحَمَّداً، وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی. (۴)

تبصره:ادغام در مورد مذکور چنانچه حرف اول،همزه یا حرف مد و یا هاء سکت

۱– ۱) .«أصْلُ اطْمَأَنَّ اطْمَأْنَنَ»(شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۳۰۳).

۲– ۲) .اجرای این قاعده(قاعده دوم)در باب افتعال–از ابواب فعل ثلاثی مزید–در موردی که عین الفعل آن تاء باشد، مانند:اِقْتَتَلَ،واجب نیست(جایز است)چنانکه در آن باب خواهد آمد.

۳– ۳) .سَفِهَ الحقَّ:جَهِلَهُ(مصباح المنیر).

۴– ۴) .طه ۲۹/.

باشد،جایز نیست(ممتنع است)مانند:لَمْ یَقْرَأْ أَحْمَدُ،اقْرَأْ آیَةً (1)،فی یَوْمِ کذا،قالُوا وَ ما، مّا أَغْنیٰ عَنِّی مّالِیَهْ- هَلَکَ عَنِّی سُلْطانِیَهْ (2).

قاعده چهارم:ادغام«لام أل»در حروف شمسی که عبارتند از چهارده حرفِ:ت،ث، د،ذ،ر،ز،س،ش،ص،ض،ط،ظ،ل،ن،واجب است (3).ادغام در این مورد فقط لفظی است.

تذکر:«لام أل»نسبت به«لام»از حروف شمسی،متماثل و نسبت به سایر حروف شمسی،متقارب است.

قاعده پنجم:ادغام نون ساکن(نْ)در هریک از حروف«یَرْمَلُون»(ی،ر،م، ل،و،ن)درصورتی که در دو کلمه باشند واجب است.آن دو،چنانچه در یک کلمه باشند ادغام جز در مورد دو نون که واجب است،مانند:مَنْنَ-مَنَّ، در بقیه موارد جایز نیست،مانند:دُنْیا،صِنْوان و أنْمار (4).ادغام نون«إنْ»و«أنْ»در لام «لا»و ادغام نون«مِنْ»و«عَنْ»در میم«ما»،لفظی و کتبی و در سایر موارد فقط لفظی است،مانند:إنْ لا-إلاّ،أنْ لا-ألاّ،مِنْ ما-مِمّا،عَنْ ما-عَمّا، مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً (5)،مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللّه صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ و آله (6)

1- 1) .امتناع ادغام در مورد همزه در چنین شرایطی مبتنی بر این است که همزهٔ اول،تخفیف(قلب به حرف مد)شود، اما چنانچه براساس قاعده ۲ تخفیف همزه-که در فصل ۱۱ خواهد آمد-این تخفیف صورت نگرفت،ادغام همزه اول در دوم لازم است(شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۲۳۶ و ۲۴۷).

2- 2) .الحاقّه۲۸/ و ۲۹.

3- 3) .چهارده حرف دیگر-به جز الف-را که«لام أل»در آنها ادغام نمی شود«حروف قمری»می نامند.وجه تسمیه حروف به شمسی و قمری این است که حکم«لام أل»با دسته اول مانند حکم آن در کلمه«الشمس»است و حکم آن با دسته دوم مانند حکم آن در کلمه«القمر»می باشد.الف،نه از حروف شمسی است و نه از حروف قمری.

4- 4) .شرح أشمونی،ج ۴،ص ۳۵۴.

5- 5) .الطّلاق۲/.

6- 6) .مدغم در اینجا نون ساکن تنوین است.

تذکر:نون ساکن نسبت به«ن»از حروف«یرملون»متماثل و نسبت به سایر حروف «یرملون»متقارب است.

قاعده ششم:ادغام دو حرف متماثل در موردی که اولی متحرک جایز التسکین (۱)و دومی ساکن و سکون آن عارضی باشد،جایز است.سکون لام الفعل در صیغه های ۱، ۴،۷،۱۳ و ۱۴ مضارع مجزوم و امر را عارضی دانسته اند (۲).در چنین موردی، چنانچه ادغام را انتخاب کردیم،باید حرف دوم را حرکت دهیم.حرکت،می تواند فتحه یا کسره و چنانچه عین الفعل مضموم بود،فتحه یا کسره یا ضمه باشد،مانند:

لَمْ+یَعَضُّ-لَمْ یَعْضَضْ،لم یَعَضَّ،لم یَعَضِّ(صیغه ۱ مضارع مجزوم).

لِ+تَفِرُّ-لِتَفْرِرْ،لِتَفِرَّ،لِتَفِرِّ(صیغه ۴ امر به لام).

لِ+أَمُدُّ-لِأَمْدُدْ،لِأَمُدَّ،لِأَمُدِّ،لِأَمُدُّ(صیغه ۱۳ امر به لام).

به خلاف مثل:لَمْ یُمَدِّدْ.

قاعده هفتم:ادغام دو حرف متماثل متحرک واقع در دو کلمه جایز است و ادغام در این مورد در برخی موارد فقط لفظی و در برخی دیگر کتبی و لفظی است.مانند:زیدٌ کَتَبَ بِالْقَلَم و کَتَب بِّالْقَلَم، قَالَ مَا مَكَّنِّی فِیهِ رَبِّی خَیْرٌ (۳)که مَکَّنَنی نیز قرائت شده است.

قاعده هشتم:ادغام دو حرف متقارب واقع در یک کلمه درصورتی که موجب اشتباه نشود جایز است.ادغام در این مورد لفظی و کتبی است.مانند:اِصْطَبَرَ-اِصَّبَرَ، یَتَصَعَّدُ-یَصَّعَّدُ.به خلاف مثل وَطَدَ که درصورت ادغام،با وَدَّ اشتباه خواهد شد.

قاعده نهم:ادغام دو حرف متقارب درصورتی که در دو کلمه باشند و حرف اول

۱- ۱) .معنای جایز التسکین در توضیح قاعده ۲ بیان گردید.

۲- ۲) .سکون لام الفعل امر در صیغه های ۱،۴،۱۳ و ۱۴ به خاطر مجزوم بودن امر به لام و در صیغه ۷ به خاطر مبنی بودن امر به صیغه(امر مخاطب)است.همین جا یادآور می شویم که فعل ماضی نیز-همانند امر مخاطب-مبنی است و فعل مضارع،دو صیغه ۶ و ۱۲ آن مبنی و دیگر صیغه های آن معرب می باشند.

۳- ۳) .الکهف/۹۵.

ساکن-و غیر از لام«أل»-باشد جایز است (۱).ادغام در این مورد فقط لفظی است،مانند:

مَدَدْتُ و مَدَتُّ،هَلْ رَأَيْتَ و هَل رَّأَيْتَ، كَلَّا بَلْ رَّانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۲)و قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّى مَّا يُوعَدُونَ (۳).

قاعده دهم:ادغام در موارد زیر ممتنع است:

۱.حرف اول از دو حرف متماثل یا متقارب متحرك و حرکت آن لازم باشد(مدغمٌ فیه و یا حرف اول کلمه باشد)مانند:مَدَّدَ و دَدَن (۴).

۲.حرف دوم از دو حرف متماثل یا متقارب ساکن و سکون آن،به علت اتصال به ضمیرِ رفعِ متحرك باشد،مانند:مَدَدْنَ و شدَدْنا (۵).

۳.وزن«أَفْعِلْ»در باب تعجب،مانند:أَعْزِزْ بِزَيدٍ.

۴.موارد مذکور در پاورقی قاعده ۱ و تبصره قاعده ۳ و مواردی که فاقد شرط وجوب یا جواز ادغام است.

۵.موارد سَماعی که مشمول ضابطه ای نیست،مانند:قَطِطَ الشَّعْرُ،أَلِلَتِ الْأَسْنانُ، ضَبُبَ و ضَبِبَ الْمَكانُ و...

۱- ۱) .اما ادغام لام أل،پیشتر-در قاعده ۴-گفته شد که در حروف متقارب با آن،واجب است.

۲- ۲) .المطفّفين۱۴/.

۳- ۳) .المؤمنون۹۳/.

۴- ۴) .برای استاد:در باب های تفعُّل و تفاعُل-از ابواب ثلاثی مزید-در مواردی حرف اول کلمه را به منظور ادغام ساکن می کنیم و یک همزه وصل مکسور در اول کلمه می آوریم.

۵- ۵) .برای استاد:در مواردی،حذف مماثل اول از دو حرف متماثلی که وضعیت مذکور را داشته باشند نیز جایز دانسته شده است.دراین صورت،چنانچه ماقبل مماثل اول ساکن باشد حرکت آن را به ماقبل می دهیم،مانند: أَحْسَسْنَ-أَحَسْنَ،أَحْسَسْتَ-أَحَسْتَ،يُحْسِسْنَ-يُحِسْنَ؛و چنانچه ماقبل مماثل اول متحرك باشد،دو وجه جایز است:یکم انداختن حرکت مماثل اول،دوم نقل حرکت آن مشروط به این که کسره یا ضمه باشد به ماقبل پس از سلب حرکت ماقبل.بنابراین،در اینگونه موارد سه وجه جایز خواهد بود:۱)ظَلِلْنَ،لَبُبْنَ،۲)ظَلْنَ، لَبْنَ،۳)ظِلْنَ،لُبْنَ.این حذف،در ماضی بیشتر و در مضارع و امر کمتر شنیده شده است(شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۲۴۵؛شرح نظام،ص ۷۲۸؛شرح أشمونی،ج ۴،ص ۳۴۴.قال اللّه تعالی: وَ انْظُرْ إِلَىٰ إِلٰهِكَ الَّذِى ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفاً (طه۹۷/)و لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَاماً فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ (الواقعه۶۵/).

تبصره بر قواعد ادغام

۱.در بیشتر موارد جواز ادغام،فک ادغام رواج بیشتری دارد.فک ادغام،مانند: وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ (۱)، وَ لاٰ تَمْنُنْ تَسْتَکْثِرُ (۲)و وَ مَنْ یُشٰاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدیٰ (۳).ادغام،مانند: وَ مَنْ یُشَاقِّ اللّٰهَ فَإِنَّ اللّٰهَ شَدِیدُ الْعِقٰابِ (۴)و«تزولُ الجِبالُ و لا تَزُلْ،عَضَّ علی ناجِذِک...و غُضَّ بَصَرَک» (۵).

۲.آیات قرآنی مشتمل بر موارد ادغام را باید-همانند دیگر آیات-طبق قرائتی که معتبر و پذیرفته شده است قرائت کرد.بنابراین باید وَ مَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَیَمُتْ وَ هُوَ کٰافِرٌ (۶)، وَ قِیلَ مَنْ رٰاقٍ (۷)و کَلاّٰ بَلْ رٰانَ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ (۸)را به فک ادغام،و مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ (۹)، قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰاوٰاتِ السَّبْعِ (۱۰)، قٰالَ بَلْ رَبُّکُمْ (۱۱)و قُلْ رَبِّ إِمّٰا تُرِیَنِّی مٰا یُوعَدُونَ (۱۲)را با ادغام قرائت نمود.

***

۱- ۱) .لقمان۱۹/.

۲- ۲) .المدّثّر۶/.

۳- ۳) .النّساء۱۱۵/.

۴- ۴) .الحشر۴/.

۵- ۵) .نهج البلاغه،خطبه ۱۱.

۶- ۶) .البقره۲۱۷/.

۷- ۷) .القیامه۲۷/.

۸- ۸) .المطفّفین۱۴/.

۹- ۹) .المائده۵۴/.

۱۰- ۱۰) .المؤمنون۸۶/.

۱۱- ۱۱) .الأنبیاء۵۶/.

۱۲- ۱۲) .المؤمنون۹۳/.

اکنون به بحث اصلی برمی گردیم و می گوییم:ادغام در برخی از صیغه های فعل مضاعف ثلاثی مجرد واجب،در بعضی از صیغه های آن جایز و در برخی دیگر از صیغه های آن ممتنع است،به این شرح:

ماضی مضاعف:ادغام،در صیغه های ۱ تا ۵ ماضی مضاعف ثلاثی مجرد بنابر قاعده دوم واجب و در صیغه های ۶ تا ۱۴ آن بنابر بند ۲ قاعده دهم ممتنع است.صرف مَدَّ-فَعَل(ماضی معلوم مضاعف ثلاثی مجرد)چنین است:

مَدَّ\مَدّا\مَدُّوا\مَدَّتْ\مَدَّتا\مَدَدْنَ مَدَدْتَ\مَدَدْتُما\مَدَدْتُم\مَدَدْتِ\مَدَدْتُما\مَدَدْتُنَّ مَدَدْتُ مَدَدْنا

صرف مُدَّ-فُعِلَ(ماضی مجهول مضاعف ثلاثی مجرد) این گونه است:

مُدَّ\مُدّا\مُدُّوا\مُدَّتْ\مُدَّتا\مُدِدْنَ مُدِدْتَ\مُدِدْتُما\مُدِدْتُم\مُدِدْتِ\مُدِدْتُما\مُدِدْتُنَّ مُدِدْتُ مُدِدْنا

مضارع مضاعف:ادغام در دو صیغه جمع مؤنث(صیغه های ۶ و ۱۲)مضارع مضاعف ثلاثی مجرد بنابر بند ۲ قاعده دهم ممتنع،و در سایر صیغه ها بنابر قاعده دوم واجب است.

صرف یَمُدُّ-یَفْعُلُ(مضارع معلوم مضاعف ثلاثی مجرد)به این شرح است:

یَمُدُّ\یَمُدّانِ\یَمُدُّونَ\تَمُدُّ\تَمُدّانِ\یَمْدُدْنَ تَمُدُّ\تَمُدّانِ\تَمُدُّونَ\تَمُدِّینَ تَمُدّانِ\تَمْدُدْنَ أَمُدُّ نَمُدُّ

صرف یُمَدُّ-یُفْعَلُ(مضارع مجهول مضاعف ثلاثی مجرد)چنین است:

یُمَدُّ\یُمَدّان\یُمَدُّون\تُمَدُّ\تُمَدّان\یُمْدَدْنَ تُمَدُّ\تُمَدّانِ\تُمَدُّون\تُمَدِّینَ\تُمَدّان\تُمْدَدْنَ أُمَدُّ نُمَدُّ

امر مضاعف:ادغام در صیغه های ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴ امر مضاعف ثلاثی مجرد بنابر قاعده ششم جایز،در صیغه های ۶ و ۱۲ آن بنابر بند ۲ قاعده دهم ممتنع و در سایر صیغه های آن بنابر قاعده دوم،واجب است.

در صیغه هایی که ادغام جایز است(صیغه های ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴)-همان گونه که در قاعده ششم گفته شد-چنانچه عین الفعل مفتوح یا مکسور باشد سه وجه،و چنانچه عین الفعل مضموم باشد چهار وجه جایز است:

لِيَعْضَضْ،لِيَعَضَّ،لِيَعَضِّ-لِيَفْرِرْ،لِيَفِرَّ،لِيَفِرِّ-لِيَمْدُدْ،لِيَمُدَّ،لِيَمُدِّ،لِيَمُدُّ

در امر مخاطب(امر حاضر معلوم)در صیغه اول(صیغه ۷ امر)در صورت ادغام و در چهار صیغه بعد که ادغام واجب است،نیازی به آوردن همزه وصل نیست،زیرا فاء الفعل به حرکتی که از عین الفعل به آن منتقل می شود متحرک می گردد.

صرف صیغه های امر معلوم يَعَضُّ(از باب فَعِلَ يَفْعَلُ)چنین است:

«لِيَعْضَـــضْ\لِيَعَضَّ\لِيَعَضِّ»لِيَعَضّـــا\لِيَعَضُّوا«لِتَعْضَـــضْ\لِتَعَضَّ\لِتَعَضِّ»لِتَعَضّـــا لِيَعْضَـــضْنَ«اعْضَـــضْ\عَضِّ\عَضَّ»عَضّـــا\عَضُّوا\عَضّـــی\عَضّـــا\اِعْضَضْـــنَ
«لِأَعْضَضْ\لِأَعَضَّ\لِأَعَضِّ»«لِنَعْضَضْ\لِنَعَضِّ\لِنَعَضّ»

صرف صیغه های امر معلوم يَفِرُّ(از باب فَعَلَ يَفْعِلُ)چنین است:

«لِيَفْرِرْ\لِيَفِرَّ\لِيَفِرِّ»لِيَفِرّا\لِيَفِرُّوا«لِتَفْرِرْ\لِتَفِرَّ\لِتَفِرِّ»لِتَفِرّا\لِيَفْرِرْنَ «اِفْرِرْ\فِرَّ\فِرِّ»فِرّا\فِرُّوا\فِرّی\فِرّا\اِفْرِرْنَ «لِأَفْرِرْ\لِأَفِرَّ\لِأَفِرِّ»«لِنَفْرِرْ\لِنَفِرَّ\لِنَفِرِّ»

صرف صیغه های امر معلوم يَمُدُّ(از باب فَعَلَ يَفْعُلُ)به این شرح است:

«لِيَمْـــدُدْ\لِيَمُـــدَّ\لِيَمُـــدِّ\لِيَمُـــدُّ»لِيَمُـــدّا\لِيَمُـــدُّوا«لِتَمْـــدُدْ\لِتَمُـــدَّ\لِتَمُـــدِّ\لِتَمُـــدُّ» لِتَمُـــدّا\لِيَمْـــدُدْنَ«امْـــدُدْ\مُـــدَّ\مُـــدِّ\مُـــدُّ»مُـــدّا\مُـــدُّوا\مُـــدّی\مُـــدّا\اُمْـــدُدْنَ
«لِأَمْدُدْ\لِأَمُدَّ\لِأَمُدِّ\لِأَمُدُّ»«لِنَمْدُدْ\لِنَمُدَّ\لِنَمُدِّ\لِنَمُدُّ»

صرف صیغه های امر مجهول یَمُدُّ چنین است:

«لِیُمْدَدْ\لِیُمَدَّ\لِیُمَدِّ»لِیُمَدّا\لِیُمَدُّوا«لِتُمْدَدْ\لِتُمَدَّ\لِتُمَدِّ»لِتُمَدّا لِیُمْدَدْنَ «لِتُمْدَدْ\لِتُمَدَّ\لِتُمَدِّ»لِتُمَدّا\لِتُمَدُّوا\لِتُمَدّی\لِتُمَدّا\لِتُمْدَدْنَ «لِأُمْدَدْ\لِأُمَدَّ\لِأُمَدِّ»«لِنُمْدَدْ\لِنُمَدَّ\لِنُمَدِّ» (۱)

تبصره:ادغام در هیچ یک از صیغه های ۱ تا ۵ ماضی معلوم و مجهول ماده های «الحَیاه»و«العَیّ»-که فعل آنها هم مضاعف است و هم لفیف-واجب نیست و در هیچ یک از صیغه های معلوم و مجهول مضارع و امرِ آنها-بنابر مشهور-جایز نمی باشد.

بنابراین در ماضی معلوم الحَیاه که فعل آن از باب فَعِلَ یَفْعَلُ آمده است،گفته می شود:

حَیَّ\حَیّا\حَیُّوا (۲)\حَیَّتْ\حَیَّتا\حَیِیْنَ...و می توان گفت:

حَیِیَ\حَیِیا\حَیُوا (۳)\حَیِیَتْ\حَیِیَتا حَیِیْنَ...و در ماضی مجهول می گوییم:

حُیَّ حُیّا حُیُّوا حُیَّتْ حُیَّتا حُیِیْنَ...و می توان گفت:

حُیِیَ\حُیِیا\حُیُوا\حُیِیَتْ\حُیِیَتا\حُیِیْنَ...اما در مضارع و امر باید گفت:

یَحْیا\یَحْیَیانِ\یَحْیَونَ...لِیَحْیَ\لِیَحْیَیا\لِیَحْیَوْا...اِحْیَ\اِحْیَیا\اِحْیَوْا...یُحْیا یُحْیَیانِ یُحْیَوْنَ...لِیُحْیَ... (۴).و همچنین است صرف افعال العَیّ. (۵)

ص: ۸۴

۱- ۱) .در صیغه های ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴ امر مجهول-و مضارع مجزوم مجهول-یَمُدُّ و امثال آن،نظر به اینکه عین الفعل مضموم نیست،سه وجه جایز است.

۲- ۲) .برای استاد:«حَیُّوا»در آیه شریفه وَ إِذا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّهٍ فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها (النساء۸۶/)،صیغه ۹ امر باب تفعیل است و مشمول این تبصره نمی باشد.

۳- ۳) .این صیغه به صورت حَیِیُوا نیز نقل شده است(جامع المقدمات،ص ۶۵ و ۱۲۳).

۴- ۴) .برخی تغییرات در تعدادی از صیغه های این مادّه و ماده العَیّ ناشی از قواعد اعلال است که در فصل ۱۲ خواهد آمد.

۵- ۵) .علت عـدم اجرای قاعده ادغام در یَحْیَیُ و یَعْیَیُ و یُحْیَیُ و یُعْیَیُ-و به تبع آن در امر این دو ماده-و اجرای قاعده اعلال در آنها هرچند بدواً زمینه اجرای هر دو قاعده وجود دارد،این است که تخفیفی که بـا اعلال عایـد کلمه می شود بیش از تخفیف حاصل از ادغام است؛لـذا اعلال بر ادغام پیشـی می گیرد و پس از اعلال،زمینه ای برای ادغام باقی نمی ماند(شـرح رضـی بر شافیه،ج ۳،ص ۱۱۲ تا ۱۲۲).بـا این وجود،برخی از معـاجم لغوی چونـان قاموس المحیط یَحَیُّ،و لسان العرب و المنجـد یَحَیُّ و یَعَیُّ را مستعمل دانسته اند.

پرسش و تمرین

۱.ادغام چیست و موارد آن کدام است؟

۲.حکم ادغام در موارد زیر چیست؟چرا؟یَجْرُرُ،مَرَرْتُ،سَارِرٌ،عُووِدَ،مُحْمَرِرٌ،دُرْرٌ،حُرْرٌ، مَمْسُوحٌ،تَنْوین،مُحَلِّل،مَرْرَه،إِشْتَدَدَ،یَشْدُدْنَ،تُعُووِنَ،مُضارِرٌ،تَحَرْرَرَ،بَبْر،لَمْ یَغْضَ ضْ،افْرِرْ، احْلِلْنَ،قَرَرْتُمْ،مُسْتَقْرَرٌ،سَدَدْتُمَا،مِنْوَال،یَوْبُبُ.

۳.حروف متقارب چه حروفی هستند؟

۴.آیا انقسام به صحیح،معتل،مهموز،مضاعف و سالم مخصوص کلمه ثلاثی است؟

۵.چرا ضمایر فعل را ضمیر رفع یا مرفوع می گویند؟

۶.عَدَّ-فَعَلَ،بَحَّ-فَعِلَ،یَبَرُّ-یَفْعَلُ،یَخِلُّ-یَفْعِلُ و یَسُرُّ-یَفْعُلُ را صرف کنید.

۷.ادغام در چه مواردی واجب،در چه مواردی جایز و در چه مواردی ممتنع است؟

۸.خصوصیت امر از جهت ادغام نسبت به مضارع چیست؟

۹.علت هریک از وجوه صیغه های چند وجهی فعل امر چیست؟

۱۰.امر یَمَلُّ،یَقِلُّ و یَهُبُّ را صرف کنید.

۱۱.ماضی مجهول مَدَّ و مضارع مجهول سَدَّ و امر مجهول عَضَّ را صرف کنید.

۱۲.معلوم و مجهول ماضی،مضارع و امر الْعَیّ-که فعل آن از باب فَعِلَ یَفْعَلُ می آید-را صرف کنید.

فصل ۱۱.فعل مهموز

اشاره

فعل مهموز ثلاثی مجرد چهار قسم است:

۱.مهموز الفاء،مانند:أَمَرَ،۲.مهموز العین،مانند:سَأَلَ،۳.مهموز اللاّم، مانند:قَرَأَ،۴.مهموز الفاء و اللاّم،مانند:أَبَأَ و أَثَأَ(أَبَأَهُ بِالسَّهْمِ-أَثَأَهُ:او را با تیر زد).

ص :۸۵

نظر به اینکه همزه در کلمه مهموز در معرض تخفیف می باشد،لازم است به شرح قواعد کلی تخفیف همزه بپردازیم،لذا می گوییم:

تخفیف همزه دو گونه است:الف)قلبی یعنی تبدیل شدن به حرف علّه،ب)حذفی.

تخفیف همزه-هر دو گونه آن-در مواردی واجب و در مواردی جایز است.

قواعد زیر چگونگی تخفیف همزه را روشن می سازد.

قواعد تخفیف همزه

قواعد تخفیف همزه (۱)و (۲)

قاعده یکم:همزه ساکن هرگاه در یک کلمه بعد از همزه متحرک واقع شود،به حرف مد مناسب با حرکت همزه اول تبدیل می شود.قلب همزه در این مورد واجب است.

از جمله موارد اجرای این قاعده،صیغه های ۱۳ مضارع معلوم و مجهول،۷ تا ۱۳ امر معلوم و ۱۳ امر مجهول مهموز الفاء است،مانند:أَأْمُرُ(صیغه ۱۳ مضارع معلوم)-آمُرُ،أُؤْمَرُ(صیغه ۱۳ مضارع مجهول)-أُوْمَرُ،أُؤْمُرْ...لِأَأْمُرْ(صیغه های ۷ تا ۱۳ امر معلوم)-أُومُرْ...لِآمُرْ،لِأُؤْمَرْ(صیغه ۱۳ امر مجهول)-لِأُوْمَرْ.

موارد دیگر،مانند:أَأْمَنَ-آمَنَ،أُؤْثِرَ-أُوثِرَ،إِئْمان-إیمان،أَأْخَر-آخَر،أَأْدَم- آدَم.

تبصره:حرف مد ناشی از این قاعده در صورت حذف همزه اول،به اصل خود(همزه)بر می گردد،مانند: وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاٰةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهٰا (۳)و فَأْتِ بِهٰا مِنَ الْمَغْرِبِ (۴)و (۵).

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۳۰؛شرح نظام،ص ۴۹۴؛جامع الدروس العربیه،ج ۲،ص ۱۲۰.

۲- ۲) .برای استاد:استاد محترم می تواند آموزش برخی از قواعد تخفیف همزه و صرف افعال مهموز ناقص را به دلیل ترتّب بر مباحثی که پس از این خوانده می شود،به تأخیر بیندازد.

۳- ۳) .طه۱۳۲/.

۴- ۴) .البقره۲۵۸/.از همین قبیل است: یَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنٰا (الأنعام۷۱/)، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِی (التوبه/ ۴۹)و فَلْيُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ أَمٰانَتَهُ (البقره۲۸۳/).

۵- ۵) .وَ أْمُرْ،و اؤْمُرْ(اوْمُر)بوده،همزه وصل در اثناء کلام افتاده و واو مقلوب از همزه فاء الفعل به اصل خود(همزه)-

قاعده دوم:همزه ساکن هرگاه بعد از حرف متحرکی غیر از همزه قرار گیرد،به حرف علّه مناسب با حرکت حرف پیش از خود تبدیل می شود.قلب همزه در این مورد جایز است،مانند:تأریخ و تاریخ،شُؤْم و شُوم،قَرَأْتُ و قَراتُ،سُؤْتُ و سُوْتُ و جِئْتُ و جیتُ (۱).این قاعده،شامل مواردی که تبصره قاعده ۱ در آن اجرا شده باشد نیز می شود (۲).

قاعده سوم:همزه متحرک هرگاه در یک کلمه بعد از همزه متحرک دیگری واقع شود چنانچه مفتوح یا مضموم باشد به واو و چنانچه مکسور باشد به یاء تبدیل می شود.قلب همزه به واو و یاء در این مورد واجب است،مانند:أَآمِر(جمع أمر)- أَوامِر،الْأَؤُبّ(جمع الْأَبّ به معنی چراگاه)-الْأَوُبّ،أُؤَيْدِم-(مصغر آدم)-أُوَيْدِم، أَئِلُ(صیغه ۱۳ مضارع معلوم وَأَلَ يَئِلُ)-أَيِلُ و أَئِی(صیغه ۱۳ مضارع معلوم وَأَیَ- يَئِی)-أَيِی.

تبصره ۱:اجرای این قاعده در کلمه«أَئِمَّه»و در صیغه ۱۳ مضارع مهموز الفاء مضاعف ثلاثی جایز است نه واجب (۳)،می گوییم:أَئِمَّه و أَيِمَّه،أَؤُمُّ و أَوُمُّ،أُؤَمُّ و أُوَمُّ،أَئِنُّ و أَيِنُّ. (۴)

تبصره ۲:همزه متحرک دوم چنانچه لام الفعل باشد،به هر حرکتی متحرک باشد وجوباً قلب به یاء می شود،مانند:الجائِئ(از جاءَ)-الجائِی و الخَطائِئُ(جمع الخَطِیئَه) - الخطائِی(-الخَطایَی (۵)-الخَطایا).

۵)

-برگشته است.همچنین فَأْتِ،فِائْتِ(ائْتِ)بوده،همزه وصل در درج کلام افتاده و یاء مقلوب از همزه فاء الفعل به اصل خود(همزه)برگشته است.و همچنین است سایر موارد.

ص: ۸۷

۱- ۱) .به اسرای اهل بیت علیهم السّلام نسبت داده شده است که هنگام ورود به مدینه گفته اند: مدینةَ جَدِّنا لا تقبلینا فبالحسراتِ و الأحزانِ جینا

۲- ۲) .شرح مفصّل،ج ۵،ص ۲۶۶.

۳- ۳) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۵۳-۵۹؛النحو الوافی،ج ۴،ص ۷۱۳.

۴- ۴) .امیر مؤمنان علیه السّلام می فرماید:«أَتَئِنُّ مِنَ الأذی وَ لا أئِنُّ مِنْ لَظی»(نهج البلاغه،خ ۲۲۴).

۵- ۵) .طبق قاعده ششم که در پی می آید.

تـذکر:همزه دوم در وزن أفْعَِل مهموز الفـاء مضـاعف(أَمَّ-أأْمَم)پس از آنکه فتحه عین الفعـل به آن منتقل شـد-تا زمینه ادغام عین الفعل در لام الفعل فراهم گردد-(أأَمَمُ-أأَمُّ)براساس این قاعده(قاعده ۳)قلب به واو می شود،مانند:

أأَمُّ-أوَمُّ (۱).

قاعـده چهـارم:همزه متحرک هرگـاه بعـد از واو یا یاء زایـد ساکن واقع شود،به حرف مماثل ماقبل خود تبـدیل می شود و سـپس ادغام صورت می گیرد.قلب همزه در این مورد هرچند غالب است لکن سماعی است.قلب،مانند:نَبِیءٌ-نَبِیٌّ،بَرِیئَه-بَرِیَّه، مَقْرُوءٌ-مَقْرُوٌّ،نُبُوءَه-نُبُوَّه (۲)؛عدم قلب،مانند:نَسِیء،بَرِیءٌ،هَنِیءٌ،مَرِیءٌ.

قاعـده پنجم:همزه مفتوح هرگـاه پس از حرفی غیر از همزه قرار گیرد و آن حرف مکسور یـا مضـموم باشـد،به حرف عله منـاسب با حرکت حرف پیش از خود تبـدیل می شود.قلب همزه در این مورد جایز است،مانند:مِائَه (۳)و مِیَه،ذِئاب و ذِیاب،مُؤَرِّخ و مُوَرِّخ،یُؤَمُّ و یُوَمُّ.

قاعده شـشم:همزه مکسور هرگاه در صیغه جمع بر وزن«فَعائِل»بعد از الف و قبل از یاء لام الفعل واقع شود وجوباً قلب به یاء مفتوح می شود،خواه یاء لام الفعل، غیر منقلب باشد،مانند:بَقائِی(جمع بَقِیَّه)-بَقایَی(-بَقایا)و خواه منقلب از همزه، مانند:خطائِی(جمع خَطیئَه)-خَطایَی(-خَطایا (۴)).

قاعده هفتم:همزه لام الفعل واقع در آخر کلمه چنانچه بعد از حرف متحرک قرار

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۹۴(سطر ۹ متن و پاورقی ۲).

۲- ۲) .بنابراین در مثل«سُوْء»و«شَیْء»قاعده فوق جاری نمی شود،زیرا همزه بعد از واو و یاء اصلی واقع شده است. تبدیل همزه به یاء در مَشیئَه-مَشیَّه-با اینکه یاء ساکن قبل از همزه،زاید نیست،بلکه اصلی است-به خاطر کثرت کاربرد این کلمه است(شرح شافیه،ج ۳،ص ۳۳-۳۶).

۳- ۳) .الف«مِائَه»خوانده نمی شود.

۴- ۴) .شرح شافیه،ج ۳،ص ۶۰.قلب یاء لام الفعل به الف در این گونه موارد،طبق قاعده هشتم اعلال است.

گیرد،جایز است به حرف عله مناسب با حرکت ماقبل خود تبـدیل شود،ماننـد:مَلَأ- مَلا،قارِئ-قاری،خاطِئ-خاطی،تبَرُّؤ-تَبرُّو(-تَبَرُّی-تَبرِّی (۱))،تَکَفُّؤ-تَکَفُّو (-تَکَفِّی-تَکَفّی (۲))،تَخاجُؤ-تَخاجُو(-تَخاجُی-تَخاجی (۳)) (۴).

قاعده هشتم:همزه عین الفعل ماده سُؤال(پرسیدن،خواستن)در ماضی معلوم، مضارع معلوم و امر معلوم آن قلب به الف می شود (۵).قلب همزه به الف در این مورد جایز است،می گوییم:سَأَلَ و سالَ،یَسْأَلُ و یَسالُ،اِسْأَل و سَلْ (۶).

۱- ۱) .مفردات راغب.این کلمه با این تخفیف،کاربرد فراوانی در حدیث دارد.

۲- ۲) .لسان العرب.

۳- ۳) .قاموس المحیط.

۴- ۴) .جامع الدروس العربیه،ج ۲،ص ۱۲۲.دلیل تغییرات بعدی کلماتی مانند تَبَرُّو،تَکَفُّو و تَخاجُو در قاعده اعلال مخصوص اسم خواهد آمد.

۵- ۵) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۴۷ نسبت به ماضی معلوم؛مصباح المنیر؛لسان العرب و...محمد محیی الدّین عبد الحمید نیز در«دروس التصریف»می گوید:«و قد یخفّف مهموز العین نحو سَأَلَ فیقال سالَ و فی مضارعه یَسالُ و فی أمره سَلْ»(دروس التصریف،ص ۱۵۵).او سپس در پاورقی همین صفحه می گوید:«و علی هذا فلا یکون حذف العین من أمر سَأَلَ شاذّاً فی القیاس...بل إنما یکون الحذف للتخلّص من التقاء الساکنین کالحذف فی خَفْ و نَمْ».گفتنی است که علت حذف همزه در این ماده،کثرت کاربرد آن است و لذا در جَأَرَ یَجْأَرُ جُؤاراً (گریه و زاری کردن،تضرّع)جاری نمی شود(شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۴۲).

۶- ۶) .برای اجرای قاعده بالا-در مضارع-و به تبع آن در امر-فتحه همزه به«سین»که فاء الفعل و ساکن است منتقل می شود و سپس قلب همزه به الف صورت می گیرد:یَسْأَلُ-یَسَأْلُ-یَسالُ. در امر حاضر در صورت اجرای این قاعده،نیازی به همزه وصل نیست زیرا در این صورت مابعد حرف مضارع متحرک خواهد بود:تَسالُ-سالْ-سَلْ. در صیغه های زیر،در صورت قلب همزه به الف،الفِ مقلوب وجوباً حذف می شود:در صیغه های ۶ تا ۱۴ ماضی معلوم؛۶ و ۱۲ مضارع معلوم؛۱،۴،۶،۷،۱۲،۱۳ و ۱۴ امر معلوم به دلیل التقاء ساکنین و در صیغه های ۸ تا ۱۱ امر حاضر به دلیل کثرت کاربرد.می گوییم: ماضی:سَأَلَ\سَأَلا\سَأَلُوا\سَأَلَتْ\سَأَلَتا\سَأَلْنَ\سَأَلْتَ... و یا:سالَ\سالا\سالُوا\سالَتْ\سالَتا\سَلْنَ\سَلْتَ... مضارع:یَسْأَلُ\یَسْأَلانِ\یَسْأَلُونَ\تَسْأَلُ\تَسْأَلانِ\یَسْأَلْنَ\تَسْأَلُ...-

بنابراین امر حاضر این ماده را به دو صورت زیر می توان صرف کرد:

اسْأَلْ\اِسْأَلا\اِسْأَلُوا\اِسْأَلِی\اِسْأَلا\اِسْأَلْنَ

یا:سَلْ\سَلا\سَلُوا\سَلِی\سَلا\سَلْنَ

هریک از صیغه های امر حاضر این ماده چنانچه در آغاز جمله قرار گیرد، بهتر است آن را به صورت محذوف العین بیاوریم،مانند: سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذٰلِكَ زَعِيمٌ (1)،و چنانچه در اثنای جمله واقع شود عدم حذف عین الفعل(همزه) بهتر است (2)،مانند: وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنٰا (3)، فَسْئَلِ (4)الْعٰادِّينَ (5)و«قُلْتُ لکَ اسْأَلْ».

قاعده نهم:همزه وصل اول کلمه،درصورتی که بعد از همزه استفهام واقع شود، چنانچه مفتوح باشد قلب به الف و چنانچه مکسور یا مضموم باشد حذف می شود، مانند:أَأَلْآن-آلْآن؟أَاِصْطَفٰی-أَصْطَفٰی؟أَاُصْطُفِیَ-أَصْطُفِیَ؟

قاعده دهم:همزه در موارد زیر حذف می شود:

۱ و ۲.همزه هرگاه فاء الفعلِ امرِ حاضر«أَخَذَ يَأْخُذُ»یا«أَكَلَ يَأْكُلُ»باشد،حذف آن

(۶

-و یا:یَسالُ\یَسالانِ\یَسالُونَ\تَسالُ\تَسالانِ\یَسَلْنَ\تَسالُ.. امر:لِیَسْأَلْ\لِیَسْأَلا-\لِیَسْأَلُوا\لِتَسْأَلْ\لِتَسْأَلا-\لِیَسْأَلْنَ اسْأَل\اِسْأَلا-\اِسْأَلُوا\اِسْأَلِی\اِسْأَلا-\اِسْأَلْنَ لِأَسْأَلْ لِنَسْأَلْ و یا:لِیَسَلْ\لِیَسالا\لِیَسالُوا\لِتَسَلْ\لِتَسالا\لِیَسَلْنَ سَلْ\سَلا\سَلُوا\سَلِی\سَلا\سَلْنَ لِأَسَلْ لِنَسَلْ

۱- ۱) .القلم۴۰/.

۲- ۲) .دروس التصریف،ص ۱۵۳.

۳- ۳) .الزخرف۴۵/.

۴- ۴) .کتابت وَسْئَلْ و فَسْئَلْ مخصوص قرآن است.در غیر قرآن این دو کلمه را چنین می نویسیم:وَاسْأَل و فَاسْأَلْ.

۵- ۵) .المؤمنون۱۱۳/.

واجب است (۱)،مانند:أُؤْخُذْ و اؤْكُل-أُفْعُلْ-خُذْ و كُلْ (۲).صرف امر حاضر این دو فعل، چنین است:

خُذْ\خُذا\خُذُوا\خُذی\خُذا\خُذْنَ

كُلْ\كُلا\كُلُوا\كُلی\كُلا\كُلْنَ

۳.همزه هرگاه فاء الفعلِ امرِ حاضرِ«أَمَرَ يَأْمُرُ»باشد،حذف آن جایز است (۳)، می گوییم:أُوْمُرْ (۴)یا:مُرْ (۵).بنابراین صرف آن به دو صورت زیر ممکن و به صورت دوم افصح است:

اوْمُرْ\أُوْمُرا\أُوْمُرُوا\أُوْمُری\أُوْمُرا\أُوْمُرْنَ

مُرْ\مُرا\مُرُوا\مُری\مُرا\مُرْنَ

هریک از صیغه های امر حاضر این ماده چنانچه در آغاز جمله قرار گیرد بهتر است آن را به صورت محذوف الفاء بیاوریم،مانند:«یا كمیلُ،مُرْ أهلَكَ أنْ يَرُوحُوا فی كسبِ المكارِمِ» (۶)،و چنانچه در اثنای جمله واقع شود عدم حذف همزه بهتر از حذف آن است (۷)،مانند: وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاٰةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهٰا (۸)،و مانند:«قلتُ لَكَ اؤْمُرْ».

۴.همزه هرگاه عین الفعل كلمه ای از مشتقات«الرَّأْی» (۹)باشد و متحرک و ماقبل آن

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۵۰.

۲- ۲) .با حذف شدن همزه(فاء الفعل)و قرار گرفتن عین الفعل متحرک پس از همزه وصل،از همزه وصل بی نیاز می شویم و آن را حذف می كنیم،اؤْخُذْ-اُخُذْ-خُذْ و اؤْكُلْ-اُكُلْ-كُلْ.

۳- ۳) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۵۰.

۴- ۴) .اُومُرْ،اؤْمُرْ بوده است كه بنابر قاعده یكم تخفیف،همزه آن به حرف مد تبدیل شده است.

۵- ۵) .دلیل حذف همزه وصل در این مورد،همان است كه در مورد«خُذْ»و«كُلْ»بیان شد.

۶- ۶) .نهج البلاغه،حكمت ۲۵۷.

۷- ۷) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۵۰.

۸- ۸) .طه۱۳۲/.

۹- ۹) .به معنی:دیدن،معتقد شدن،خواب دیدن و...(شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۴۱).

ساکنِ جایز التحریک باشد،پس از نقل حرکت آن به ماقبل،حذف می شود.حذف همزه در این مورد واجب است (۱)،مانند:یَرْأَیٰ-یَرَیٰ،یُرْأَیٰ-یُرَیٰ،لِیَرْءَ-لِیَرَ،ارْءَ-رَ (۲)و (۳).

تبصره:برخی از کلمات این ماده از قبیل:مَرْئِیّ،مَرْأَیٰ،مَرْآه،مِرْآه،رَأَّیٰ،اسْتَرْأَیٰ، تَمَرْأَیٰ و مشتقات هریک از این کلمات از قاعده فوق استثنا شده اند و همزه آنها حذف نمی شود (۴).

۵.همزه باب إفْعال(از ابواب فعل ثلاثی مزید)از مضارع آن حذف می شود:أَفْعَلَ -یُؤَفْعِلُ-یُفْعِلُ،یُؤَفْعِلانِ-یُفْعِلانِ...

۶.گفته می شود:کلمه«ناس»در اصل أُناس-از أُنْس-بوده و همزه آن سَماعاً افتاده است (۵).

تذکر:قاعده های ۱ تا ۸-از قواعد دهگانه تخفیف همزه-درباره تخفیف قلبی، قاعده ۹ درباره تخفیف قلبی و حذفی و قاعده ۱۰ درباره تخفیف حذفی است.

*** اکنون با رعایت قواعد تخفیف همزه به صرف برخی از افعال مهموز ثلاثی مجرد می پردازیم:

الأمْر(مهموز الفاء از باب فَعَلَ یَفْعُلُ):

ماضی معلوم:أَمَرَ\أَمَرا\أَمَرُوْا...أَمَرْتُ\أَمَرْنا

مضارع معلوم:یَأْمُرُ\یَأْمُرانِ\یَأْمُرُون...آمُرُ\نَأْمُرُ

یا:یامُرُ\یامُرانِ\یامُرُوْنَ..آمُرُ\نامُرُ

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۳۳.علت حذف همزه در این ماده کثرت کاربرد آن است و لذا در«یَنْأَیٰ»و«أَنْأَیٰ یُنْئِی»حذف نمی شود.

۲- ۲) .این کلمه صیغه یکم امر حاضر است.همزه اول آن همزه وصل بوده که به دلیل متحرک شدن حرفِ بعد و منتفی شدن نیاز به آن،حذف شده است.

۳- ۳) .این قاعده در إرْءاء(باب افعال رَأَیٰ)و مشتقات آن نیز جاری می شود چنانکه در باب افعال خواهد آمد.

۴- ۴) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۴۱.

۵- ۵) .همان،ص ۳۷.

امر به لام:لِيَأْمُرْ\لِيَأْمُرا\لِيَأْمُرُوْا...لِآمُرْ\لِنَأْمُرْ

يا:لِيامُرْ\لِيامُرا\لِيامُرُوْا...لِآمُرْ\لِنامُرْ

امر به صيغه:اُومُرْ\اُومُرا\اُومُرُوا\اُومُرِي\اُومُرا\اُومُرْنَ

يا:مُرْ\مُرا\مُرُوْا\مُرِي\مُرا\مُرْنَ

ماضى مجهول:أُمِرَ\أُمِرا\أُمِرُوْا...أُمِرْتُ\أُمِرْنا

مضارع مجهول:يُؤْمَرُ\يُؤْمَرانِ\يُؤْمَرُونَ...أُومَرُ\نُؤْمَرُ

يا:يُومَرُ\يُومَرانِ\يُومَرُونَ...أُومَرُ\نُومَرُ

امر مجهول:لِيُؤْمَرْ\لِيُؤْمَرا\لِيُؤْمَرُوْا...لِأُومَرْ\لِنُؤْمَرْ

يا:لِيُومَرْ\لِيُومَرا\لِيُومَرُوا...لِأُومَرْ\لِنُومَرْ

الجُؤار(مهموز العين از باب فَعَلَ\يَفْعَلُ):

ماضى معلوم:جَأَرَ\جَأَرا\جَأَرُوْا...جَأَرْتُ\جَأَرْنا

مضارع معلوم:يَجْأَرُ\يَجْأَرانِ\يَجْأَرُونَ...أَجْأَرُ\نَجْأَرُ

امر به لام:لِيَجْأَرْ\لِيَجْأَرا\لِيَجْأَرُوْا...لِأَجْأَرْ\لِنَجْأَرْ

امر حاضر:اِجْأَرْ\اِجْأَرا\اِجْأَرُوْا...

ماضى مجهول:جُئِرَ\جُئِرا\جُئِرُوا...جُئِرْتُ\جُئِرْنا

مضارع مجهول:يُجْأَرُ\يُجْأَرانِ\يُجْأَرُونَ...أُجْأَرُ\نُجْأَرُ

امر مجهول:لِيُجْأَرْ\لِيُجْأَرا\لِيُجْأَرُوْا...لِأُجْأَرْ\لِنُجْأَرْ

الرَّأْى(مهموز العين و ناقص از باب فَعَلَ يَفْعَلُ):

ماضى معلوم:رَأَى\رَأَيا\رَأَوْا\رَأَتْ\رَأَتا\رَأَيْنَ\رَأَيْتَ...

مضارع معلوم:يَرَى\يَرَيانِ\يَرَوْنَ\تَرَى\تَرَيانِ\يَرَيْنَ...

امر به لام:لِيَرَ\لِيَرَيا\لِيَرَوْا\لِتَرَ\لِتَرَيا\لِيَرَيْنَ...

لِأَرَ\لِنَرَ

امر حاضر:رَ\رَيا\رَوْا\رَىْ\رَيا\رَيْنَ

ماضی مجهول:رُئِیَ\رُئِیا\رُؤُوا\رُئِیَتْ\رُئِیَتا\رُئِیْنَ...

مضارع مجهول:یُریٰ\یُرَیانِ\یُرَوْنَ\تُریٰ\تُرَیانِ\یُرَیْنَ...

امر مجهول:لِیُرَ\لِیُرَیا\لِیُرَوْا\لِتُرَ\لِتُرَیا\لِیُرَیْنَ لِتُرَ\لِتُرَیا\لِتُرَوْا\لِتُرَیْ\لِتُرَیا\لِتُرَیْنَ لِأُرَ\لِنُرَ

النَّأْی(مهموز العین و ناقص از باب فَعَلَ\یَفْعَلُ):

ماضی معلوم:نَأیٰ\نأیا\نَأَوْا\نَأَتْ\نَأَتا\نَأَیْنَ\نَأَیْتَ...

مضارع معلوم:یَنْأَیٰ\یَنْأَیانِ\یَنْأَوْنَ\تَنْأَیٰ\تَنْأَیانِ\یَنْأَیْنَ تَنْأَیٰ\تَنْأَیانِ\تَنْأَوْنَ\تَنْأَیْنَ\تَنْأَیانِ\تَنْأَیْنَ أَنْأَیٰ\نَنْأَیٰ

امر به لام:لِیَنْأَ\لِیَنْأَیا\لِیَنْأَوْا\لِتَنْأَ\لِتَنْأَیا\لِیَنْأَیْنَ...

لِأَنْأَ\لِنَنْأَ

امر به صیغه:اِنْأَ\اِنْأَیا\اِنْأَوْا\اِنْأَیْ\اِنْأَیا\اِنْأَیْنَ

ماضی مجهول:نُئِیَ\نُئِیا\نُؤُوْا\نُئِیَتْ\نُئِیَتا\نُئِیْنَ...

مضارع مجهول:یُنْأیٰ\یُنْأَیانِ\یُنْأَوْنَ\تُنْأَیٰ\تُنْأَیانِ\یُنْأَیْنَ...

امر مجهول:لِیُنْأَ\لِیُنْأَیا\لِیُنْأَوْا\لِتُنْأَ\لِتُنْأَیا\لِیُنْأَیْنَ لِتُنْأَ\لِتُنْأَیا\لِتُنْأَوْا\لِتُنْأَیْ\لِتُنْأَیا\لِتُنْأَیْنَ لِأُنْأَ\لِنُنْأَ

الأَنین(مهموز الفاء و مضاعف از باب فَعَلَ\یَفْعِلُ):

ماضی معلوم:أَنَّ\أَنّا\أَنُّوا\أَنَّتْ\أَنَّتا\أَنَنَّ\أَنَنْتَ...

مضارع معلوم:یَئِنُّ\یَئِنّانِ\یَئِنُّونَ\تَئِنُّ\تَئِنّانِ\یَأْنِنَّ تَئِنُّ\تَئِنّانِ\تَئِنُّونَ\تَئِنّ□ینَ\تَئِنّانِ\تَأْنِنَّ أَئِنُّ(أَیِنُّ)نَئِنُّ

امر به لام:«لِيَأْنِنْ\لِيانِنْ\لِيَئِنَّ\لِيَئِنِّ»لِيَئِنّا\لِيَئِنُّوا...

امر به صيغه:«اِئِنْ\إِنَّ\إِنِّ»إِنّا\إِنُّوا\إِنِّي\إِنّا\اِئِنَّ

الأَمّ(مهموز الفاء و مضاعف از باب فَعَلَ يَفْعُلُ):

ماضى معلوم:أَمَّ\أَمّا\أَمُّوا\أَمَّتْ\أَمَّتا\أَمَمْنَ\أَمَمْتَ...

مضارع معلوم:يَؤُمُّ\يَؤُمّانِ\يَؤُمُّونَ\تَؤُمُّ\تَؤُمّانِ\يَأْمُمْنَ تَؤُمُّ\تَؤُمّانِ\تَؤُمُّونَ\تَؤُمِّينَ\تَؤُمّانِ\تَأْمُمْنَ أَؤُمُّ(أَوُمُّ)نَؤُمُّ

امر به لام:«لِيَأْمُمْ\لِيامُمْ\لِيَؤُمَّ\لِيَؤُمِّ\لِيَؤُمُّ»لِيَؤُمّا\لِيَؤُمُّوا...

امر به صيغه:«اوْمُمْ\أُمَّ\أُمِّ\أُمُّ»أُمّا\أُمُّوا\أُمِّي\أُمّا\أومُمْنَ

ماضى مجهول:أُمَّ\أُمّا\أُمُّوا\أُمَّتْ\أُمَّتا\أُمِمْنَ\أُمِمْتَ...

مضارع مجهول:يُؤَمُّ\يُؤَمّانِ\يُؤَمُّونَ\تُؤَمُّ\تُؤَمّانِ\يُؤْمَمْنَ تُؤَمُّ\تُؤَمّانِ\تُؤَمُّونَ\تُؤَمِّينَ\تُؤَمّانِ\تُؤْمَمْنَ أُؤَمُّ\نُؤَمُّ (۱)

امر مجهول:«لِيُؤْمَمْ\لِيُؤَمَّ\لِيُؤَمِّ»لِيُؤَمّا\لِيُؤَمُّوا «لِتُؤْمَمْ\لِتُؤَمَّ\لِتُؤَمِّ»لِتُؤَمّا\لِيُؤْمَمْنَ «لِتُؤْمَمْ\لِتُؤَمَّ\لِتُؤَمِّ»لِتُؤَمّا\لِتُؤَمُّوا لِتُؤَمِّى\لِتُؤَمّا\لِتُؤْمَمْنَ «لِأُومَمْ\لِأُؤَمَّ\لِأُؤَمِّ» «لِنُؤْمَمْ\لِنُؤَمَّ\لِنُؤَمِّ»

تذكر:در مضارع مجهول مهموز الفاء مضاعف ثلاثى و امر مجهول آن،در همه صيغه هايى كه ادغام صورت مى گيرد،قلب همزه مفتوح به واو،جايز است.در صيغه

۱- ۱) .در همه اين صيغه ها،قلب همزه به واو جايز است چنانكه در«تذكر»خواهد آمد.

۱۳ به دلیل تبصره ۱ قاعده ۳ و در دیگر صیغه ها به مقتضای قاعده ۵.در صیغه های ۶ و ۱۲ هم به دلیل قاعده ۲،تخفیف همزه جایز است.از این رو،فعل مذکور را می توانیم چنین صرف کنیم:

مضارع مجهول:يُوَمُّ\يُوَمّانِ\يُوَمُّونَ\تُوَمُّ\تُوَمّانِ\يُوْمَمْنَ تُوَمُّ\تُوَمّانِ\تُوَمُّونَ\تُوَمِّينَ\تُوَمّانِ\تُوْمَمْنَ أُوَمُّ\نُوَمُّ

امر مجهول:«لِيُوْمَمْ\لِيُوَمَّ\لِيُوَمِّ»لِيُوَمّا\لِيُوَمُّوا «لِتُوْمَمْ\لِتُوَمَّ\لِتُوَمِّ»لِتُوَمّا\لِيُوْمَمْنَ «لِتُوْمَمْ\لِتُوَمَّ\لِتُوَمِّ»لِتُوَمّا\لِتُوَمُّوا لِتُوَمِّی\لِتُوَمّا\لِتُوْمَمْنَ «لِأُوْمَمْ\لِأُوَمَّ\لِأُوَمِّ»«لِنُوْمَمْ\لِنُوَمَّ\لِنُوَمِّ»

پرسش و تمرین

۱.سالم،صحیح،مضاعف و مهموز را تعریف کنید.

۲.قاعده های یکم و دوم تخفیف همزه را-حسب مورد-در کلمات زیر جاری و در هر مورد مشخص کنید که تخفیف همزه واجب است یا جایز:أَأْدَم،مَأْلوف،رَأْس،أَأْثار،إِئْثار،أُؤْمِنَ،أَأْفاق، مُؤْمِن،إِئْذاء،بِئْر،ذِئْب،قَرَأْتَ،لَمْ يَقْرَأْ،لَمْ يُقْرِئْ،أَأْثام،أَأْلام،مِئْزَر،أَأْباء،دَأْب،تُؤْفَكُونَ،أَأْخَر.

۳.قاعده های سوم،پنجم و ششم تخفیف همزه را-حسب مورد-در کلمات زیر جاری و در هر مورد مشخص کنید که کدام قاعده جاری شده است و اجرای آن واجب است یا جایز:

لِئام،مُؤَلِّف،فِئَه،أُؤاخِذُ،رَزائِئ(جمع رزیئه)،ذِئاب،بَلائِئ(جمع بلیّه)،مُؤَرَّخ،مُرْجِئَه،مُؤَدِّب، أَؤُبُّ(صیغهٔ ۱۳ يَؤُبُّ)،مُؤَثِّر،فِئام،مُؤَجَّل،أَأَمّ-أَفْعَل از أَمَّ،النّائِئ-الفاعل از ناءَ،بَرائِئ(جمع بریئَه)أَآدِم(جمع آدَم)،مُؤَدَّب،عَطائِئ(جمع عطیّه)،أَؤُوْبُ(صیغه ۱۳ يَؤُوْبُ)،يُؤَبُّ(صیغه ۱ مضارع مجهول يُؤَبُّ)،الرِّئاسَه.

۴.آیا قاعده چهارم تخفیف همزه در کلمات زیر جاری می شود یا خیر؟چرا؟:سَوْء،مَمْلُوء، فَیْء،جَرِیء،مَجِیء،سِیءَ بِهِم،بَرِیء،مَرِیء،مُرُوءَه،مَلِیء،خَطِیئَه،بَرِیئَه،نُبُوءَه،رَزِیئَه،رَدِیء.

۵.باتوجه به مورد ۲ از تبصره ۲ قاعده سوم تخفیف همزه و نیز قاعده ششم آن،مراحل تغییر در هریک از کلمات زیر و صورت نهایی و وزن آن را مشخص کنید:الف)وزن«فاعل» از کلمات:ناءَ،جاءَ،باءَ و فاءَ.ب)وزن«فَعائِل»از کلمات:رزیئَه،ثنیَّه،بریئَه،هدیَّه،عطیَّه، بلیَّه.

۶.در کلمات زیر کدام قاعده از قواعد تخفیف همزه جاری شده است؟:أَوُبُّ،مُؤْتَمَرٌ، أَسْتَکْبَرْتَ؟،آخُذُ،آللّهُ؟إیلاف،أَتَّخَذْنا؟،آبِقُ،آهَلُ،أُوتِیَ،آجَلُ،آلْحَسَنُ؟،أَفْتَرَی؟آجال،آبار.

۷.حکم تخفیف همزه در هریک از کلمات زیر چیست؟چرا؟و در کدام یک از این کلمات تخفیفی در همزه رخ نمی دهد؟چرا؟:مُؤَبَّد،نَسیء،تَأْسیس،طَوارِیء،مُؤانَسَه،مُؤاخاه،مَسائِل، مُؤَن،بِئر،شُؤم،وَسائِل،صابِؤُون،البائِیء،الجائِیء،تَخطِئَه،سُؤال،خَبیئَه،مَخابِیء،قارِیء،نَواشِیء، مَناشِیء،تَخَطُّؤ،تَبَرُّؤ،تَجَزُّؤ.

۸.معلوم و مجهول مضارع و امر یَأْمَنُ،یَأْخُذُ،یَأْکُلُ،یَأْمُرُ،أَزَّ یَأَزُّ از باب فَعَلَ یَفْعَلُ،أَبَّ یَؤُبُّ از باب فَعَلَ یَفْعُلُ را صرف کنید.

۹.معلوم ماضی و معلوم و مجهولِ مضارع و امر«رَأَی»و نیز معلوم و مجهولِ ماضی، مضارع و أمر«سَأَلَ»را به وجوه ممکن صرف کنید.

۱۰.چرا قاعده تخفیف همزه در مشتقات السُّؤال و الرَّأْی جاری می شود و در مشابه آنها مانند:الجُؤار و النَّأْی جاری نمی شود؟

فصل ۱۲.فعل معتل

اشاره

اعلال(سکونی،قلبی و حذفی)حروف عله تغییراتی را در اقسام فعل معتل(مثال، اجوف،ناقص و لفیف)-و در اسم معتل-پدید می آورد.این تغییرات براساس قواعد اعلال صورت می گیرد.

ص :۹۷

قواعد اعلال دو قسم اند:

۱.قواعد خصوصی که در نوع خاصی از کلمه جاری می شوند،مانند:«مضارع و مصدر مثال واوی ثلاثی مجرد»،«ماضی اجوف ثلاثی مجرد»،«فعل امر و مضارع مجزوم ناقص»،«مصدر ثلاثی مزید»،مصغَّر و....

۲.قواعد عمومی که به قسم خاصی از کلمه اختصاص ندارند.

قسم یکم در خلال بحث از آن نوع خاص و در مقدمه ثلاثی مزید و مقدمه بخش اسم خواهد آمد،و قسم دوم هم اکنون،مورد بحث قرار می گیرد.

قواعد عمومی اعلال

قواعد عمومی اعلال (۱)

قاعده یکم:هریک از«واو»و«یاء»چنانچه عین الفعل کلمه و متحرک باشد و حرف پیش از آن صحیح و ساکن باشد،حرکت آن به ماقبل داده می شود،مانند:یَقْوُلُ-یَقُولُ،یَبْیِعُ-یَبِیعُ،یَخْوَفُ-یَخْوْفُ(-یَخافُ) (۲)؛به خلاف کلماتی مانند:فِتْیِه،إخْوَه، غَزْوَه،ثَرْوَه،دَعْوَه،دَعوی که حرف عله در آنها لام الفعل است،نه عین الفعل،و به خلاف کلماتی مانند:جَهْوَرَ و تَرَهْوَکَ که حرف عله در آنها زاید است (۳)و (۴).

قاعده دوم:هریک از«واو»و«یاء»چنانچه عین الفعل یا لام الفعل و در اثناء کلمه و مضموم یا مکسور باشد و حرف پیش از آن حرف صحیح مضموم یا مکسور باشد، حرکت آن پس از سلب حرکت ماقبل به ماقبل داده می شود،مانند:قُوِلَ-قِوْلَ

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۶۶؛شرح نظام،ص ۵۳۷.

۲- ۲) .چند مورد از این قاعده استثنا می شود که در«تبصره بر قواعد اعلال»خواهد آمد.

۳- ۳) .حرف زاید دو کلمه مزبور برای الحاق است.

۴- ۴) .برای استاد:در این گونه کلمات علاوه بر اینکه مقتضی اعلال-به دلیل زاید بودن حرف عله-وجود ندارد،مانع اعلال نیز وجود دارد و آن تغییر وزن ظاهری ملحق در صورت اعلال است.به عبارت دیگر:بر فرض که اعلال مشروط به اصلی بودن حرف عله نبود،باز هم چنین حرف عله ای به دلیل اینکه به منظور الحاق زاید شده است و وزن ظاهری کلمه ملحق باید محفوظ بماند،اعلال نمی شد.

(-قيلَ)،بُيِعَ-بيعَ،يَدْعُوُوْنَ-يَدْعُوْوْنَ(-يَدْعُوْنَ)،رَضِيُوا-رَضُيْوْا(-رَضُوْا)،به خلاف مثل:طُوىً.

قاعده سوم:هريك از«واو»مضموم ماقبل مضموم و«ياء»مضموم يا مكسور ما قبل مكسور،چنانچه در آخر كلمه قرار گيرد،حركت آن مى افتد،مانند:يَدْعُوُ-يَدْعُوْ، يَرْمِيُ-يَرْمِي،رامِيِ-رامِي،ثانِيُ-ثانِي،(أَدْلُوُ???-أَدْلُيُ???-)أَدْلِيُ???-أَدْلِي،(أَظْبُيُ???-) أَظْبِيُ???-أَظْبِي (۱)و (۲).

قاعده چهارم:«واو»ساكن ماقبل مكسور قلب به«ياء»مى شود،مانند:قِوْلَ-قِيلَ، مِوْزان-ميزان،صِوْغَه-صيغَه.

قاعده پنجم:«واو»درصورتى كه لام الفعل و ماقبل آن مكسور باشد قلب به «ياء»مى شود،مانند:قَوِوَ-قَوِىَ،رَضِوَ-رَضِىَ،دُعِوَ-دُعِىَ،دُعِوْنَ-دُعينَ، أُعْطِوَ-أُعْطِىَ،داعِوٌ-داعِىٌ(داعِيُنْ-داعِيْنْ-داعٍ)؛به خلاف رَجَوَ(-رجا) و رَخُوَ.

توجه كنيد:در كلماتى مانند قَوِوَ كه هم زمينه قاعده ادغام وجود دارد و هم زمينه قاعده اعلال،قاعده اعلال جارى مى شود،نه قاعده ادغام،قَوِوَ-قَوِىَ.

قاعده ششم:«واو»چنانچه لام الفعل و حرف چهارم به بعد كلمه باشد و ماقبل آن مفتوح باشد قلب به«ياء»مى شود،مانند:يَرْضَوُ-يَرْضَيُ(-يَرْضى)،يُدْعَوُ-يُدْعَيُ (-يُدْعى)،يُدْعَوْنَ-يُدْعَيْنَ،مُدَّعَوُ-مُدَّعَيُ(-مُدَّعى)،زَكَّوَ-زَكَّىَ(-زَكّى)؛به خلاف دَعَوَ(-دَعا).

۱- ۱) .قلب واو أَدْلُو به ياء بنابر قاعده ۷ از قواعد اعلال مخصوص اسم صورت مى گيرد،و مكسور شدن ماقبل ياء در أَدْلُى و أَظْبُى براساس قاعده ۱۰ قواعد مذكور است.

۲- ۲) .افتادن حركت حرف علّه آخر در مثل:رامِي،ثانِي،أَدْلِي و أَظْبِي منافاتى با تنوين گرفتن آن حرف ندارد،لكن پس از تنوين گرفتن چنين حرفى،ميان آن حرف و نون تنوين التقاء ساكنين رخ مى دهد و حرف علّه براساس قاعده ۱۰ كه در ادامه خواهد آمد،مى افتد،مثلاً رامِىٌ يا رامِيٍ-رامٍ.

این قاعده بر قاعده هشتم اعلال مقدم است،یعنی در مواردی که امکان اجرای هر دو قاعده(۶ و ۸)باشد ابتدا این قاعده و سپس قاعده هشتم جاری می شود.

قاعده هفتم:«یاء»چنانچه فاء الفعل و ساکن و ماقبل آن مضموم باشد قلب به«واو» می شود،مانند:یُیْسِرُ-یُوسِرُ،مُیْسِر-مُوسِر.

قاعده هشتم:هریک از«واو»و«یاء»متحرِک ماقبل مفتوح،چنانچه فاءالفعل نباشد و حرکت آن نیز عارضی نباشد قلب به«الف»می شود،مانند:قَوَل-قالَ،بَیَعَ-باعَ، دَعَوَ-دَعَا، (یُدْعَوُ-)یُدْعَیُ-یُدْعَی،المُدَّعَیُ-المُدَّعی،اسْلَنْقَیَ-اِسْلَنْقَی،الأرْطَیِ-الأرْطی.

به خلاف مثل:یَوَدُّ و تَیَسَّرَ که حرف عله فاءالفعل است،و به خلاف مثل:دَعَوَا، رَضَوِیّ،فَتَیَانِ،فَتَیَیْنِ،اخْشَوُنَّ(صیغه نهم امر معلوم مؤکد به نون تأکید ثقیله)و اخْشَیِ اللّهَ،که حرکت حرف علّه عارضی است.

هریک از«واو»و«یاء»چنانچه در کلمه ای،ساکنِ در موضع حرکت باشد-یعنی به جهت جریان قواعد اعلال سکونی در همین کلمه ساکن شده باشد-نیز مشمول قاعده هشتم است،مانند:(یَخْوَفُ-)یَخَوْفُ-یَخافُ،(یُبْیَعُ-)یُبَیْعُ-یُباعُ.

توضیح:دو نوع حرکت را«حرکت عارضی»می نامند (۱):

نوع یکم حرکتی که به منظور«دفع التقاء ساکِنَیْن»به حرفی داده می شود،مانند:

اخْشَیِ اللّهَ،اخْشَیَنْ،اخْشَیِنْ،اخْشَوُنَّ، وَ لاٰ تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ (۲).

نوع دوم حرکتی که به حرفی به خاطر حرف پس از آن داده می شود،و آن سه حرکت زیر است:فتحه قبل از الف،فتحه قبل از علامت تثنیه اسم(انِ-یْنِ)،کسره قبل از یاء نسبت،مانند:أَتَیا،أَخَوانِ،أَخَوَیْنِ،عَلَوِیٌّ.

۱- ۱) .شرح مفصّل،ج ۵،ص ۳۶۳.

۲- ۲) .البقره۲۳۷/.

قاعده نهم:«الف»ماقبل مضموم قلب به«واو»و«الف»ماقبل مکسور قلب به«یاء» می شود،مانند:(قَابَلَ-)قُابِلَ-قُوبِلَ،(مِصْبَاح-)مُصَیْباح-مُصَیْبِیح.

قاعده دهم:حرف عله ساکن در التقاء با حرف صحیح و ساکن پس از خود،چنانچه هر دو در یک کلمه باشند حذف می شود،مانند:قُوْلْ-قُلْ،بِیْعْ-بِعْ،خَافْ-خَفْ، مگر اینکه ساکن اول حرف مَد یا لین و ساکن دوم مُدْغَم باشد،مانند:دابَّه و دُوَیْبَّه.

دو ساکن واقع در یک کلمه چنانچه هر دو،حرف عله باشند،ساکن دوم حذف می شود،مانند:(مَبْیُوْع،اسم مفعول اجوف یائی-)مَبُیْوْع-مَبِیْع(-مَبِیع (۱))،مگر اینکه ساکن دوم علامت(ضمیر)جمع مذکر یا مفرد مؤنث مخاطب باشد که در این صورت ساکن اول حذف خواهد شد (۲)،مانند:(یَرْمِیُوْنَ-)یَرْمُیْوْن-یَرْمُوْن، (تَرْمِیِیْنَ-)تَرْمِیْیْنَ-تَرْمِیْنَ (۳).

تبصره:حرکت حرف صحیح پس از حرف عله ساکن،در دو مورد سکون به حساب می آید و زایل کننده زمینه این قاعده نمی شود:

۱.حرفی که به صورت ساکن وضع شده و به خاطر واقع شدن پیش از الف حرکت عارضی به خود گرفته است،مانند:تاء در مثل دَعَتَا (۴).

۲.حرف ساکنی که به خاطر دفع التقاء ساکنین حرکت عارضی به خود گرفته است، مانند:قُلِ الْحقَّ و سَلِ الْعالِمَ.

در غیر دو مورد مذکور متحرک شدن حرف صحیح-هرچند حرکت آن عارضی

۱- ۱) .مکسور شدن ماقبل یاء در«مَبِیْع»برطبق قاعده ای است که در مقدمه بخش دوم(اسم)خواهد آمد.

۲- ۲) .آنچه گفته شد(حذف شدن حرف عله دوم از دو حرف عله ساکنِ در کنار هم،مگر اینکه حرف دوم ضمیر باشد که در این صورت حرف اول حذف می شود)قول سیبویه است،اما اخفش می گوید در هر صورت حرف اول حذف می شود(شرح أشمونی،ج ۴،۳۲۴).

۳- ۳) .الممتع الکبیر فی التصریف،ص ۲۹۶.

۴- ۴) .شرح رضی بر کافیه،ج ۴،ص ۴۸۰.

باشد-زایل کننده زمینه این قاعده خواهد شد (۱)،مانند:قُوْلا و عا، وَ لاٰ تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فاٰعِلٌ ذٰلِكَ غَداً إِلاّ أَنْ يَشٰاءَ اللّهُ (۲)و (۳).

تذکر

قاعده های ۱،۲ و ۳-از قواعد دهگانه اعلال-درباره اعلال سکونی،قاعده های ۴ تا ۹ درباره اعلال قلبی و قاعده ۱۰ درباره اعلال حذفی است.

گفتنی است که جز سکون و قلب و حذف،نوع دیگری از تغییر نیز در کلمه معتل به چشم می خورد که در خود حرف عله نیست،بلکه ناشی از حرف علّه است،مانند:

(مَبْيوع-مَبْيُوْع-)مَبْيع-مَع،(مَهدُوی-)مَهْدُیّ-مَهْدِیّ.قاعده مربوط به این نوع تغییر در مقدمه بخش اسم خواهد آمد.

تبصره بر قواعد اعلال

حرف علّه در موارد زیر در حکم حرف صحیح است و اعلال نمی شود:

۱.عین الفعل ماضی،مضارع،امر و برخی مصادر لفیف مقرون،مانند:قَوِیَ،یَحْیا، الْوِ،اللَّوْی،الْهَوی،اسْتَوی،به خلاف الطَّیّ و الرَّیّ (۴).

۲.عین الفعل کلمه ای که به معنای عیب ظاهر یا رنگ یا حِلْیه(صفت،خلقت، شکل (۵))باشد،مانند:عَوِرَ،حَوِلَ،غَیِدَ،هَیِفَ،قَوِدَ،أبْیُض،أَعْوَر،اسْتَعْوَرَ،اسْوَدَّ،ابْیُضَّ.در برخی کلمات این مورد اعلال رخ داده است،مانند:باضَ،عابَ،ساءَ.

۳.عین الفعل اسم آلت،مانند:مِقْوَد و مِخْیَط.

۴.عین الفعل جمع قِلّه،مانند:أدْوُر،أعْیُن،أنْیاب،أسْوِرَه،أحْوال،أحْوِلَه.

ص: ۱۰۲

۱- ۱) .همان.

۲- ۲) .الکهف۲۳/.

۳- ۳) .در خاتمه،درباره التقاء ساکنین به تفصیل بحث خواهد شد.

۴- ۴) .در دو کلمه اخیر قاعده پنجم از قواعد اعلالِ اسم،جاری شده است.

۵- ۵) .معجم الوسیط.

۵.عین الفعل مصدر مشهور باب تفعیل،مانند:تَقْویم و تَعْیین.

۶.عین الفعل أفْعَل تفضیل مانند:أهْوَن.عین الفعل أفْعَل وصفی(صفت مشبَّهَه)نیز همین گونه است که حکم آن از بند ۲ به دست آمد.

۷.عین الفعل صیغه تعجب،مانند:ما أقْوَمَ زَیداً و أقْوِمْ بِزَیدٍ.

۸.عین الفعل وزن فَعَلان مانند:جَوَلان،حَیَوان،فَوَران،طَیَران.

۹.عین الفعل کلمه ای که بعد از عین الفعل آن حرف مد است،مانند:طَویل،غَیُور.

در برخی کلمات این مورد اعلال رخ داده است،مانند:صِوام-صِیام،مبْیوع-مَبْیُوْع-مَبُیْع-مَبِیع.

۱۰.حرف علة غیر آخر کلمه ملحق-به علت اینکه اعلال آن موجب تغییر وزن ظاهری آن کلمه می شود-مانند:جَهْوَرَ و تَرَهْوَکَ (۱)؛به خلاف حرف علة آخر ملحق، مانند:اِسْلَنْقَیَ-اِسْلَنْقی.

۱۱.حرف علة مشدد،مانند:صُیِّرَ و مُصَوِّر.

۱۲.در کلمات سَماعی،مانند:اِسْتَحْوَذَ،اسْتَنْوَقَ،أطْیَبَ،أغْیَمَتِ السَّماءُ،أخْوَصتِ النَّخْلَهُ (۲)،مَشْوَرَه،مَصْیَدَه،خَوَنَه،مَهْیَع،مَدْیَن،مَرْیَم (۳).

*** اکنون با درنظر گرفتن قواعد عمومی اعلال،به بحث درباره اقسام فعل معتل می پردازیم و قواعد مذکور را در صیغه های این گونه افعال-حسب مورد-اجرا می کنیم.

ص:۱۰۳

۱- ۱) .درست است که در کلماتی مانند:جَهْوَرَ و تَرَهْوَکَ-بنابر آنچه ما اختیار کردیم-زمینه ای برای اجرای قاعده ۱ اعلال وجود ندارد،اما مفاد بند ۱۰ این است که چنانچه کسی قاعده مذکور را شامل حرف علة زاید نیز بداند، اجرای آن در این گونه کلمات با مانع مواجه است.

۲- ۲) .أخاصَتْ هم شنیده شده است.

۳- ۳) .سماعی بودن عدم اعلال در دو کلمه اخیر،بنابراین است که وزن آن دو«مَفْعَل»باشد.اما چنانچه وزن آنها را فَعْیَل بدانیم،یاء برای الحاق است و عدم اعلال آن براساس بند ۱۰ همین تبصره می باشد.(شرح رضی بر شافیه، ج ۲،ص ۳۹۱ و ج ۳،ص ۱۰۵؛مصباح المنیر؛لسان العرب؛قاموس المحیط).

پرسش و تمرین

۱.معتل را تعریف کنید و اقسام آن را نام ببرید.

۲.چند قسم قاعده اعلال داریم؟آنها را توضیح دهید.

۳.قواعد عمومی اعلال به چند دسته تقسیم می شوند؟توضیح دهید.

۴.حرکت عارضی چیست؟موارد آن را برشمارید.

۵.مفاد تبصره قاعده دهم اعلال را با ذکر نمونه های جدید توضیح دهید.

۶.در چه مواردی حرف عله در حکم حرف صحیح است و اعلال نمی شود؟

۷.قاعده هشتم اعلال چرا در کلمات زیر جاری نشده است:النَّوی،الرَّوی،الشَّوی،الدَّوی، اللَّوی،احْتَوی،اشْتَوی،احْتِواء.

۸.صورت اعلال شده هریک از کلمات زیر-چنانچه اعلال می شود-و شماره قاعده ای را که در آن اجرا می شود بنویسید:تَجْرِیُ،نَوَس،أقْوِمْ،دائِوَه،یَبْدُوُ،مَقْوُوْلَه،مُهْوِن،یَمْیِلُ،یَمْیَلُ، حُوِولَ،دُمْیِه،یَأْتِیُونَ،مُحِوَ،غَزَوا،اعْفُوُوا،بَدَوَتْ،اشْتَرَیُوا،مَثْوَبَه،یُیْقِضُ،غازِوُ،إوْراد،تَغْیِبُ، مُعْتَوِد،أرْجُوُ،تُیْبِسُ،رامِیِنَ،تُعْلَوْنَ،مَقْوَم،مُیْقِنُونَ،تُغْزَوُ،لُوِمَتا،تَعْلَوُونَ،تُقُووِل،مُحِوا، مُکَیْوِن.

۹.در افعال ثلاثی مجرد موجود در این آیات چه اعلالی رخ داده است؟براساس چه قاعده ای؟بقره۲۰۷/،دخان۲۹/،کهف۳۵/،شعراء۷۲/،قصص۲۳/،هود۵/،ابراهیم/ ۱۶،انبیاء۲۹/،فرقان۶/ و ۷.

فصل ۱۳.مثال

اشاره

فعل ثلاثی مجرد مثال دو قسم است:۱.مثال واوی،مانند:وَعَدَ،۲.مثال یائی،مانند:یَسَرَ.

مثال واوی ثلاثی مجرد دارای دو قاعده خصوصی است:

قاعده ۱.در مصدر-و اسم مصدر-مثال واوی چنانچه بر وزن«فِعْل»باشد،غالباً

ص :۱۰۴

واو فاء الفعل پس از نقل حرکت آن به مابعد می افتد و به جای آن یک تاء(ه)در آخر کلمه آورده می شود و ماقبل تاء مفتوح می گردد،مانند:وِعْد-عِدَه،وِصْل-صِلَه، وِصْف-صِفَه،به خلاف مثل:وِرْد.

این قاعده گاهی در مصدر-و اسم مصدر-بر وزن«فَعْل»مثال واوی نیز جاری می شود،مانند:وَسْع-سَعَه،وَضْع-ضَعَه و غالباً جاری نمی شود،مانند:وَقْت،وَزْن، وَعْد،وَطْأ،وَحْی و...

قاعده ۲.فاء الفعل مضارع معلوم مثال واوی ای که بر وزن«یَفْعِلُ»باشد حذف می شود،مانند:یَوْعِدُ-یَعِدُ،به خلاف دو وزن دیگر مضارع معلوم(یَفْعَلُ و یَفْعُلُ)که فاء الفعل حذف نمی شود،مانند:یَوْجَلُ و یَوْجُهُ.

تبصره:فاء الفعل چند مضارع مفتوح العین مثال واوی نیز استثناءً حذف شده است.آنها عبارتند از:یَدَعُ،یَذَرُ،یَرَعُ،یَزَعُ،یَسَعُ،یَضَعُ،یَطَأُ،یَقَعُ،یَهَبُ،یَلَعُ،یَلَغُ.در برخی از این موارد ابقاء فاء الفعل نیز شنیده شده است،مانند:یَوْرَعُ،یَوْسَعُ،یَوْضَعُ.

امر معلوم مثال واوی در حذف فاء الفعل و عدم حذف آن،تابع مضارع معلوم است،مانند:یَعِدُ-لِیَعِدْ،تَعِدُ-عِدْ؛یَذَرُ-لِیَذَرْ،تَذَرُ-ذَرْ؛یَوْجَلُ-لِیَوْجَلْ،تَوْجَلُ -اِوْجَلْ-اِیْجَلْ؛یَوْجُهُ-لِیَوْجُهْ،تَوْجُهُ-اُوجُهْ.

فاء الفعل مثال واوی در مضارع مجهول و امر مجهول مطلقا حذف نمی شود، می گوییم:یُوعَدُ،لِیُوعَدْ،لِتُوعَدْ؛یُوجَلُ،لِیُوجَلْ،لِتُوجَلْ.

توجه کنید

قلب واو در یَفْعَلُ مثال واوی(مضارع معلوم مفتوح العین)،به الف یا یاء،جایز دانسته شده است،مانند:یَوْجَلُ-یاجَلُ یا یَیْجَلُ،یَوْحَلُ-یاحَلُ یا یَیْحَلُ (۱).

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۹۲.

پرسش و تمرین

۱.مثال را تعریف کنید و اقسام فعل ثلاثی مجرد مثال را نام ببرید.

۲.مثال واوی ثلاثی مجرد چند قاعده خصوصی دارد؟آنها را توضیح دهید.

۳.مصادر زیر در اصل چه بوده اند؟هِبَه،سِعَه،جِدَه،مِقَه،دِیَه.

۴.مضارع معلوم یَعِدُ و یَرِثُ،مضارع مجهول یَجدُ و یَصِلُ،امر معلوم یَکِلُ و یَهَبُ و امر مجهول یَضَعُ و یَطَأُ را صرف کنید.

۵.برای عدم حذف فاء الفعل در یَفْعَلُ و یَفْعُلُ مثال واوی،با مراجعه به کتاب لغت جمعاً ۲۰ نمونه جدید بیاورید.

۶.امر حاضر یَدَعُ،یَرِدُ،یَذَرُ و یَقِفُ را صرف کنید.

فصل ۱۴.اجوف

اشاره

فعل اجوف ثلاثی مجرد دارای دو قاعده خصوصی به شرح زیر است:

قاعده ۱:فاء الفعل ماضی(معلوم و مجهول)اجوف ثلاثی مجرد،در صیغه های ۶ تا ۱۴ درصورتی که مضارع آن یَفْعُلُ(مضموم العین)باشد مضموم و درصورتی که مضارع آن یَفْعَلُ یا یَفْعِلُ باشد،مکسور می شود.

بنابراین:

در ماضی معلوم السَّوْق که فعل آن از باب فَعَلَ یَفْعُلُ است می گوییم:

ساقَ\ساقا\ساقُوا\ساقَتْ\ساقَتا\سُقْنَ\سُقْتَ...

و در مجهول آن می گوییم:

سیقَ\سیقا\سیقُوا\سیقَتْ\سیقَتا\سُقْنَ\سُقْتَ...

در ماضی معلوم الْبَیْع که فعل آن از باب فَعَلَ یَفْعِلُ است می گوییم:

باعَ\باعا\باعُوا\باعَتْ\باعَتا\بِعْنَ\بِعْتَ...

ص :۱۰۶

و در مجهول آن می گوییم:

بِعَ\بِعا\بِعُوا\بِعَتْ\بِعَتا\بِعْنَ\بِعْتَ... (۱)

و در ماضی معلوم الْخَوْف که فعل آن از باب فَعِلَ یَفْعَلُ است می گوییم:

خافَ\خافا\خافوا\خافَتْ\خافَتا\خِفْنَ\خِفْتَ...

و در مجهول آن نظر به اینکه این فعل هم لازم به کار برده شده است و هم متعدی،می گوییم:خیفَ\خیفا\خیفُوا\خیفَتْ\خیفَتا\خِفْنَ\خِفْتَ...

و یا:خیفَ مِنْهُ\خیفَ مِنهُما\خیفَ مِنْهُم\خیفَ مِنْها\خیفَ مِنْهُما\خیفَ مِنْهُنَّ خیفَ مِنْکَ...

تبصره ۱:فعل ماضی«ماتَ»را نظر به اینکه مضارع آن هم بر وزن یَفْعَلُ آمده است و هم بر وزن یَفْعُلُ (۲)دو گونه می توان صرف کرد:۱)ماتَ...مِتْنَ، ۲)ماتَ...مُتْنَ.قالَ اللّهُ تعالی: أَ فَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخالِدُونَ (۳)، وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَی اللّهِ تُحْشَرُونَ (۴).

تبصره ۲:در فعل ماضی«لَیْسَ»فاء الفعل(ل)در همه صیغه ها مفتوح است، می گوییم:لَیْسَ\لَیْسا\لَیْسُوا\لَیْسَتْ\لَیْسَتا لَسْنَ\لَسْتَ...

قاعده ۲:در وزن«فِعال»مصدر اجوف واوی ثلاثی مجرد،واو عین الفعل غالباً قلب به یاء می شود (۵)،مانند:صامَ صِیاماً،نامَ نِیاماً،قامَ قِیاماً (۶).غیر غالب،

ص: ۱۰۷

۱- ۱) .قول کسانی که میان معلوم و مجهول فرق گذاشته و مثلاً صیغه ۶ ماضی مجهول ساقَ را سِقْنَ و صیغه ۶ ماضی مجهول باعَ را بُعْنَ دانسته اند لازم القبول نمی باشد(شرح رضی بر کافیه،ج ۴،ص ۱۳۰ و ۱۳۱؛شرح ابن عقیل بر الفیه،باب نایب فاعل،ذیل:و إنْ بشَکلٍ خیفَ لَبسٌ یُجْتَنَب...).

۲- ۲) .ماتَ الإنسانُ یَموتُ موتاً،و ماتَ یَماتُ لُغَةٌ(مصباح المنیر).

۳- ۳) .الأنبیاء۳۴/.

۴- ۴) .آل عمران۱۵۸/.

۵- ۵) .الممتع الکبیر فی التصریف،ص ۵۳؛النحو الوافی،ج ۴،ص ۷۱۴،شماره ۲.

۶- ۶) .برای استاد:قِیَم در آیه شریفه دِیناً قِیَماً (الأنعام۱۶۱/)مصدری است که صفت دین قرار گرفته مانند زیدٌ عدلٌ،و چون مخفف قِیام است واو عین الفعل قلب به یاء شده است(همان).

مانند:لاذَ لِواذاً (۱)و (۲).

توجه کنید

تغییراتی که براساس قواعد عمومی اعلال در صیغه های مختلف اجوف ثلاثی مجرد پدید می آید،به این شرح است:

الف)در پنج صیغه نخست ماضی معلوم،قاعده هشتم جاری می شود و در بقیه صیغه ها پس از قاعده ۸،قاعده دهم جاری می گردد.

ب)در همه صیغه های مضارع معلوم وزن یَفْعَلُ نخست قاعده ۱ و سپس قاعده ۸ و در دو صیغه ۶ و ۱۲ آن پس از دو قاعده مذکور قاعده ۱۰ جاری می شود،و در همه صیغه های مضارع معلوم دو وزن دیگر(یَفْعِلُ و یَفْعُلُ)قاعده ۱ و در دو صیغه ۶ و ۱۲ آنها پس از قاعده ۱ قاعده ۱۰ جاری می شود.

ج)به خاطر اجرای قاعده های ۱ و ۱۰،امر یَقُولُ را چنین صرف می کنیم:

لِیَقُلْ\لِیَقُولا\لِیَقُولُوا...قُلْ\قُولا\قُولُوا\قُولی\قُولا\قُلْنَ...

و امر یَبیعُ را چنین:

لِیَبِعْ\لِیَبیعا\لِیَبیعُوا...بِعْ\بیعا\بیعُوا\بیعی\بیعا\بِعْنَ...

و امر یَخافُ را چنین:

لِیَخَفْ\لِیَخافا\لِیَخافُوا...خَفْ\خافا\خافُوا\خافی\خافا\خَفْنَ...

همچنین سیقَ(مجهول ساقَ)سُوِقَ بوده که به خاطر اجرای قاعده های ۲ و ۴ بدین صورت درآمده است،و بیعَ(مجهول باعَ)بُیِعَ بوده که به دلیل اجرای قاعده ۲ چنین شده است،و همین طور...

ص :۱۰۸

۱- ۱) .مصباح المنیر.

۲- ۲) .این قاعده در مصدر ثلاثی مزید نیز جاری می شود،چنانکه در مقدمه مبحث ثلاثی مزید خواهد آمد؛بلکه اختصاص به مصدر نیز ندارد،چنانکه در مقدمه بخش اسم خواهد آمد.بنابراین«خصوصی»بودن آن نسبی است،نه مطلق.

پرسش و تمرین

۱.در کلمات زیر کدام قاعده از قواعد اعلال جاری می شود؟یَزْیِنُ،یَرْوُعُ،لُوِمَ،قُوِمَ بِهِ،صَیَرَ، یَجْیِءُ،حِوْلَه،جِوْران،عِوْد،الْقِوْل،مُیْقِظ،مُخْتَیِر،مُیْسِر،مُعْتَوِد،مُیْقِن،مُرْتَوِض،أَجْوَدَ،قَوَمَ، یُقْوَلُ،مُحْوَل،رَوَیَ،مِوْثاق،اجْلِوّاذ،غُیَّبٌ،قَوَلْتُ،سَیَرْتُ،سِیْرْ،قَوَمْنَ،یَهْیَبْنَ.

۲.معلوم و مجهول ماضی قامَ یَقُومُ و خافَ یَخافُ(اجوف واوی)و سارَ یَسیرُ و هابَ یَهابُ (اجوف یائی)را صرف کنید.

۳.معلوم مضارع های تمرین سابق را صرف کنید و بیان کنید در صیغه های ۱،۶،۱۰ و ۱۲ یَقُومُ چه قاعده یا قواعدی جاری می شود؟

۴.در پنج صیغه نخست ماضی مجهول ساقَ و باعَ چه قاعده یا قواعدی جاری می شود و در بقیه صیغه های آنها چه قواعدی؟

۵.امر معلوم و امر مجهول افعال تمرین شماره ۲ را صرف کنید.

۶.می دانید که در امر اجوف ثلاثی مجرد همیشه از صیغه های ۱،۴،۷،۱۳،۱۴،۶ و ۱۲، عین الفعل حذف می شود،علت این حذف چیست؟

۷.مجهول ماضی،مضارع و امرِ:خافَ مِنْهُ،سارَ إلَیْهِ و قامَ فیهِ را صرف کنید.

۸.باتوجه به قواعد وزن،وزن صیغه های ماضی معلوم الْخَوْف و مضارع مجهول الْبَیْع و امر معلوم الْقَول را ذکر کنید.

۹.دو قاعده خصوصی اجوف را بیان نمایید و برای هریک سه مثال بیاورید.

۱۰.لَیْسَ را صرف کنید و ده فعل ثلاثی مجرد مثال و ده فعل ثلاثی مجرد اجوف از قرآن مجید بیاورید و اعلال آنها را بیان کنید.

فصل ۱۵.ناقص

فعل ناقص ثلاثی مجرد دارای یک قاعده خصوصی است و آن اینکه در امر–و

مضارع مجزوم-آن در صیغه های ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴ که علامت رفع،ضمهٔ لام الفعل است،خود لام الفعل می افتد (۱).

جریان قواعد عمومی اعلال نیز در فعل ناقص ثلاثی مجرد تغییراتی پدید می آورد.از این رو برخی از افعال ناقص را صرف می کنیم:

الدُّعاء و الدَّعْوَه(ناقص واوی از باب فَعَلَ یَفْعُلُ):

ماضی معلوم:دَعَا\دَعَوَا (۲)دَعَوْا\دَعَتْ\دَعَتَا (۳)دَعَوْنَ\دَعَوْتَ\دَعَوْتُمَا...

مضارع معلوم:یَدْعُوْ\یَدْعُوَانِ\یَدْعُونَ\تَدْعُوْ\تَدْعُوَانِ\یَدْعُونَ تَدْعُوْ\تَدْعُوَانِ\تَدْعُونَ\تَدْعِینَ\تَدْعُوَانِ\تَدْعُوْنَ أَدْعُو\نَدْعُوْ

امر معلوم:لِیَدْعُ\لِیَدْعُوَا\لِیَدْعُوْا\لِتَدْعُ\لِتَدْعُوَا\لِیَدْعُوْنَ ادْعُ\أُدْعُوَا\أُدْعُوْا\أُدْعِی\أُدْعُوَا\أُدْعُونَ لِأَدْعُ\لِنَدْعُ

ماضی مجهول:دُعِیَ\دُعِیَا\دُعُوا\دُعِیَتْ\دُعِیَتا\دُعِینَ\دُعیتَ...

مضارع مجهول:یُدْعیَ\یُدْعَیَانِ\یُدْعَوْنَ\تُدْعیَ\تُدْعَیَانِ\یُدْعَیْنَ تُدْعیَ\تُدْعَیَانِ\تُدْعَوْنَ\تُدْعَیْنَ\تُدْعَیَانِ\تُدْعَیْنَ أُدْعیَ\نُدْعیَ

امر مجهول:لِیُدْعَ\لِیُدْعَیَا\لِیُدْعَوْا\لِتُدْعَ\لِتُدْعَیَا\لِیُدْعَیْنَ\لِتُدْعَ...

الرَّمْی(ناقص یائی از باب فَعَلَ\یَفْعِلُ):

ماضی معلوم:رَمیَ\رَمَیَا\رَمَوْا\رَمَتْ\رَمَتَا\رَمَیْنَ\رَمَیْتَ...

۱- ۱) .این قاعده در ناقص ثلاثی مزید نیز جاری می شود.بنابراین مراد از«خصوصی»بودن آن این است که قلمرو آن گستره قواعد عمومی اعلال را ندارد.

۲- ۲) .فتحه لام الفعل در مثل:دَعَوَا و رَمَیَا،چون عارضی است زمینه ساز قاعده هشتم اعلال نمی شود.

۳- ۳) .حرکت عارضی تاء تأنیث در مثل«دَعَتا»به دلیل آنچه که در تبصره قاعده دهم اعلال گذشت،زایل کننده زمینه آن قاعده(قاعده دهم)نمی شود.

مضارع معلوم:یَرْمِی\یَرْمِیانِ\یَرْمُونَ\تَرْمِی\تَرْمِیانِ\یَرْمِینَ تَرْمِی\تَرْمِیانِ\تَرْمُونَ\تَرْمِینَ\تَرْمِیانِ\تَرْمِینَ أَرْمِی\نَرْمِی

امر معلوم:لِیَرْمِ\لِیَرْمِیا\لِیَرْمُوا\لِتَرْمِ\لِتَرْمِیا\لِیَرْمِینَ ارْمِ\اِرْمِیا\اِرْمُوا\اِرْمِی\اِرْمِیا\اِرْمِینَ لِأَرْمِ\لِنَرْمِ

ماضی مجهول:رُمِیَ\رُمِیا\رُمُوا\رُمِیَتْ\رُمِیَتا\رُمِینَ\رُمِیتَ...

مضارع مجهول:یُرْمی\یُرْمَیانِ\یُرْمَوْنَ\تُرْمی\تُرْمَیانِ\یُرْمَیْنَ تُرْمی\تُرْمَیانِ\تُرْمَوْنَ\تُرْمَیْنَ\تُرْمَیانِ\تُرْمَیْنَ أُرْمی\نُرْمی

امر مجهول:لِیُرْمَ\لِیُرْمَیا\لِیُرْمَوْا\لِتُرْمَ\لِتُرْمَیا\لِیُرْمَیْنَ\لِتُرْمَ...

پرسش و تمرین

۱.دَعا و رَمی را صرف کنید و اعلال همه صیغه های آن دو را بیان نمایید.

۲.دُعِیَ و رُمِیَ را صرف کنید و چگونگی اعلال هریک از صیغه های آن دو را بیان نمایید.

۳.یَدْعُوْ و یَرْمِی را صرف کنید و کیفیّت اعلال همه صیغه های آن دو را بیان نمایید.

۴.در یُدْعی چه قواعدی جاری است و در یُرْمی چه قاعده ای؟

۵.امر معلوم یَبْکِی و یَعْلُوْ و امر مجهول یَخْلُوْ و یَجْرِی را صرف کنید.

۶.هریک از دو کلمه «هُدْنا» در آیه ۱۵۶ سوره اعراف و «هُدُوا» در آیه ۲۴ سوره حج چه صیغه ای است از چه فعلی؟

۷.ماضی و مضارع های این افعال را صرف کنید:بَدا یَبْدُوْ،مَشی یَمْشِی،مَحا یَمْحُوْ.

۸.باتوجه به قواعد وزن،وزن هریک از صیغه های ماضی معلوم السَّعْی و مضارع معلوم الدُّعاء و مضارع مجهول الرَّمْی را ذکر کنید.

ص :۱۱۱

۹.چرا قاعده هشتم اعلال در کلماتی مانند:عَلَوَا،سَعَيَا،أبَوَانِ،أبَوَيْنِ،رَبَوِیّ و ارْضَوُا اللّهَ،با اینکه حرف علّه متحرک و ماقبل آن مفتوح است،جاری نمی شود؟

۱۰.باتوجه به تبصره قاعده ۱۰ پاسخ دهید که چرا در کلماتی مانند:رَجَتا،جَرَتَا و خَفِ اللّهَ بااینکه التقاء ساکنین نسبت به حرف علّه محذوف به چشم نمی خورد،قاعده دهم اعلال جاری شده است؟و چنانچه گفته شود علت آن عارضی بودن حرکت حرف صحیح در این موارد است،گفته می شود پس چرا در مثل قُوْلا و لا تَخَافَا-که در آنها نیز حرکت حرف صحیح عارضی است-قاعده ۱۰ اجرا نشده است؟

فصل ۱۶.لفیف

اشاره

در فصل ۸ مقدمه کتاب دانستیم که[فعل]لفیف بر دو قسم است:لفیف مَفروق و لفیف مقرون.

فعل لفیف مفروق ثلاثی مجرد به لحاظ فاء الفعل مانند مثال و به لحاظ لام الفعل مانند ناقص است،لذا علاوه بر قواعد عمومی اعلال،قواعد خصوصی مثال و ناقص نیز در آن جاری می شود.به نمونه زیر توجه فرمایید:

الوَقْی(لفیف مفروق از باب فَعَلَ يَفْعِلُ):

ماضی معلوم:وَقَى...،مضارع معلوم:يَقِي...،امر معلوم:لِيَقِ...قِ... (۱)و مجهول آنها به ترتیب:وُقِيَ...يُوقَى...لِيُوقَ...می باشد.

همچنین است وَدَى\يَدِي\دِيَةً و وَشَى\يَشِي\شِيَةً

لفیف مقرون گرچه به لحاظ عین الفعل مانند اجوف و به لحاظ لام الفعل در حکم

۱- ۱) .صیغه هفتم امر(صیغه اول امر حاضر)لفیف مفروق چنانچه از مضارع يَفْعِلُ و فاء الفعل آن«واو»باشد به جهت جریان قواعد خصوصی مثال و ناقص،یک حرفی خواهد شد،مانند:يَفِي(وفا می کند)-فِ،يَعِي(وعده می دهد)-إ.یادآور می شود که چنانچه از کلمه ای بر اثر اجرای قواعد اعلال تنها یک حرف باقی بماند و در کلام بر آن کلمه وقف شود،«هاء سکت»وجوباً به آخر آن ملحق می گردد،قِ-قِهْ،فِ-فِهْ و....

ناقص است،اما در ماضی،مضارع و امر آن فقط احکام ناقص(قواعد عمومی اعلال و قاعده خصوصی ناقص)جاری می شود و در عین الفعل آن نه تنها قاعده خصوصی اجوف اجرا نمی شود بلکه قواعد عمومی اعلال نیز جاری نخواهد شد. (۱)به نمونه زیر توجه فرمایید:

اللَّوْی(لفیف مقرون از باب فَعَلَ یَفْعِلُ):

ماضی معلوم:لَوَی...،مضارع معلوم:یَلْوِی...،امر معلوم:لِیَلْوِ...اِلْوِ...و مجهول آنها به ترتیب:لُوِیَ...یُلْوَی...لِیُلْوَ...می باشد (۲).

تبصره:در دو ماده«الحَیاه»و«العَیّ»که فعل آنها هم مضاعف است و هم لفیف مقرون،علاوه بر حکم بالا این خصوصیت نیز وجود دارد که ادغام فقط در پنج صیغه نخست ماضی معلوم و مجهول آنها جایز بلکه راجح است و در هیچ یک از صیغه های مضارع معلوم و مجهول و امر آنها،ادغام صورت نمی گیرد (۳).

توجه کنید

هریک از افعال ثلاثی مجرد معتل(مثال،اجوف،ناقص،لفیف مفروق و لفیف مقرون)از باب های مشخصی آمده اند.شیخ بهائی قدّس سرّه(۹۵۳-۱۰۳۱ ه.ق)باب های هریک از این افعال را با کلمات رمزی مشخص کرده و گفته است:

وَضْمَسَکَحْ یَضْکَسُ نَوسٌ سَیَضْ

نَسْکُو و ضَمْسی سَضَوی وَضْحَیَسْ (۴)

۱- ۱) .عین الفعل لفیف مقرون-چنانکه در بند ۱ تبصره بر قواعد عمومی اعلال گفته شد-در ماضی،مضارع و امر و در برخی مصادر آن،در حکم حرف صحیح است و اعلال نمی شود.

۲- ۲) .عین الفعل مصدر لفیف مقرون گرچه در برخی موارد-همانند عین الفعل ماضی،مضارع و امر-در حکم حرف صحیح است و اعلال نمی شود،مانند:نَوَی یَنْوِی نَوَیّ،اما در بیشتر موارد اعلال شده است،مانند:طَوَی یَطْوِی طَیّاً،غَوَی یَغْوِی غَیّاً،نَوَی یَنْوِی نِیَّهً(و نَوَیً)،شَوِیَ یَشْوِی شَیّاً،رَوَی یَرْوی رَیّاً و لَوَی یَلْوِی لَیّاً(و لَوْیاً).

۳- ۳) .ر.ک:آخرین تبصره فصل ۱۰(مضاعف).در پاورقی آن تبصره به علت اجرای قاعده اعلال در مضارع و امر و عدم اجرای قاعده ادغام در آن دو،اشاره شده است.

۴- ۴) .مثلاً در«وَضْمَسَکَحْ»واو اشاره است به مثال واوی،ضاد اشاره است به باب ضَرَبَ یَضْرِبُ،میم اشاره است به باب مَنَعَ یَمْنَعُ،سین اشاره است به باب سَمِعَ یَسْمَعُ،کاف اشاره است به باب کَرُمَ یَکْرُمُ و حاء اشاره است به باب حَسِبَ یَحْسِبُ(جامع المقدمات،حاشیه ص ۳۷ و چند صفحه پس از آن).

پرسش و تمرین

۱.وجه تسمیه لفیف چیست؟(لفیف یعنی پیچیده شده).

۲.در فعل ثلاثی مجرد لفیف مقرون چه قواعدی جاری است؟و عین الفعل آن چه حکمی دارد؟

۳.معلوم و مجهول ماضی،مضارع و امر افعال زیر را صرف کنید:وَفَی یَفِی،وَأَی یَئِی، وَجِیَ یَوْجَی،شَوَی یَشْوِی،عَیِیَ یَعْیَی،حَیِیَ یَحْیَی.

۴.در مضارع معتل اللام چه صیغه هایی لفظاً مشابه یکدیگرند و وزن هرکدام چیست؟

۵.امر ثلاثی مجرد لفیف مفروق در چه صورت یک حرفی است؟و چرا؟

۶.باتوجه به قواعد وزن،وزن صیغه های مضارع معلوم الْوَعْی و امر مجهول الْوَقْی را ذکر کنید.

۷.در فعل ثلاثی مجرد لفیف مفروق چه قواعدی جاری است؟

۸.در پنج صفحه از قرآن مجید،افعال ثلاثی مجرد معتل،مضاعف و مهموز را بیابید و در هر مورد که قاعده ای از قواعد اعلال،ادغام و تخفیف همزه جاری شده است توضیح دهید.

فصل ۱۷.خصوصیات فعل ماضی

فعل ماضی می تواند یکی از سه خصوصیت زیر را دارا باشد:

۱.هم به لحاظ لفظ و هم به لحاظ معنا ماضی باشد،مانند:ذَهَبَ زیدٌ.بیشتر افعال ماضی از این قسم است (۱).

ص: ۱۱۴

---

۱ - ۱) .این قسم در دستور زبان فارسی به اقسام:ماضی مطلق،ماضی نقلی،ماضی بعید،ماضی استمراری و ماضی التزامی تقسیم می شود(لغت نامه دهخدا،واژه ماضی).در زبان عربی،مفاد ماضی مطلق فارسی با خود فعل ماضی بیان می گردد و برای افاده معانی اقسام دیگر ماضی از ترکیب های ویژه ای استفاده می شود که در علم نحو تبیین شده است.

۲.به لحاظ لفظ،ماضی و به لحاظ معنا حال باشد،مانند:بِعْتُ،اشْتَرَیْتُ،أنْکَحْتُ، آجَرْتُ؛و مانند:«الاسم ما دلَّ علی معنیً فی نفسه...».

۳.به لحاظ لفظ،ماضی و به لحاظ معنا مستقبل باشد،مانند:أَیَّدَک اللّهُ،لعنهُ اللّه،إنْ صُمْتَ صُمْتُ (۱).

پرسش و تمرین

خصوصیات فعل ماضی را شرح دهید و برای هریک از آنها سه مثال جدید عربی و سه مثال فارسی بیاورید.

فصل ۱۸.خصوصیات فعل مضارع

اشاره

فعل مضارع دارای پنج خصوصیت است به این شرح:

۱.می تواند در زمان حال یا آینده به کار برده شود (۲).

۲.معنای آن خبری است و از تحقق چیزی خبر می دهد (۳).

۳.مثبت است،یعنی دلالت بر واقع شدن کار یا حالتی می کند،نه واقع نشدن کار یا حالتی.

۱- ۱) .برای استاد:افعالی مانند:بِعْتُ،اشَتَرَیْتُ،أنْکَحْتُ،آجَرْتُ،أیَّدَکَ اللّهُ و...انشائی هستند(یعنی برای ایجاد معانی خود به کار می روند،نه برای گزارش از امری که در خارج از ذهن واقع شده است یا واقع خواهد شد)و انشاء مقید به زمان نیست.بنابراین،آنچه در متن آمده است از دید مسامحی است،نه دید دقّی.رضی قدّس سرّه لحاظ زمان برای افعال انشائی را به اعتبار وضع اصلی این گونه افعال و پیش از به کارگیری آنها در انشاء،دانسته است(شرح کافیه،ج ۱،ص ۳۹).

۲- ۲) .هرچند فعل مضارع مجرد از قرینه،غالباً بر وقوع کار یا حالت در زمان حال دلالت می کند.

۳- ۳) .جمله بر دو قسم است:۱)«خبری»و آن جمله ای است که معنای آن می تواند به صدق و کذب متصف شود، مانند:ذَهَبَ زَیدٌ.۲)«انشائی»و آن جمله ای است که معنای آن قابل اتصاف به صدق و کذب نباشد،مانند:اِذْهَبْ، لاٰ تَذْهَبْ،هَلْ تَذْهَبُ و....

۴.مرفوع است.

۵.معنا را بدون تأکید بیان می کند. (۱)

با افزوده شدن برخی از حروف معانی به اول یا آخر فعل مضارع،برخی از خواص مذکور زایل می گردد و فعل مضارع خصوصیت تازه و نام ویژه ای پیدا می کند.حروف اثرگذار در فعل مضارع عبارتند از:حروف تعیین،حروف استفهام،حروف نفی،حروف جزم،حروف نصب،حروف تأکید.

فعل مضارع با حروف تعیین«فعل حال»یا«فعل مستقبل»،با حروف استفهام «مضارع استفهامی»،با حروف نفی«مضارع منفی»،با حروف جزم«مضارع مجزوم»،با حروف نصب«مضارع منصوب»،و با حروف تأکید«مضارع مؤکد»نامیده شده است.

اکنون به توضیح عناوین مذکور می پردازیم (۲):

۱.فعل حال و مستقبل

هرگاه لام مفتوح در اول فعل مضارع بیاید،مضارع مختص به زمان حال می شود،مانند:لَیَذْهَبُ(دارد می رود)و هرگاه سین مفتوح یا سَوْفَ بر سر آن درآید،مضارع به زمان مستقبل اختصاص می یابد،مانند:سَیَذْهَبُ یا سَوْفَ یَذْهَبُ (خواهد رفت).گفته شده است زمان مستقبلی که از سَوْفَ فهمیده می شود بیشتر از

۱- ۱) .خصوصیات مذکور از تحلیل تعریف فعل مضارع و از اینکه فعل مضارع معرب و به خودی خود مرفوع است، به دست می آید.

۲- ۲) .مطالبی که در بحث های پیش رو در این فصل مطرح می شود هرچند بعضاً جنبه نحوی دارد،اما به دلیل اثرگذاری حروف معانی درصورت و صیغه فعل مضارع،در این کتاب آورده می شوند؛بگذریم از اینکه محقق رضی قدّس سرّه-همانند متقدمین-علم صرف را بخشی از علم نحو دانسته و گفته است:«وَ اعْلَمْ أنَّ التصریفَ جزءٌ من أجزاءِ النَّحو بِلا خلافٍ من أهلِ الصَّناعَهِ»(شرح شافیه،ج ۱،ص ۶)و بر همین اساس در خلال این اثر گران سنگ خود بارها مطالب صرفی را به نحویین نسبت داده است.

زمان مستقبلی است که از سین فهمیده می شود (۱).به سین و سوف«حروف تنفیس»نیز گفته می شود (۲).

این حروف را از آن جهت که زمان فعل مضارع را معین می کنند«حروف تعیین» می نامیم (۳).

۲.مضارع استفهامی

هریک از«همزه»و«هل»چنانچه سر فعل مضارع درآیند معنای خبری آن را به انشائی-که در اینجا سؤال است-تبدیل می کنند.«هل»علاوه بر اثر مذکور،فعل مضارع را مختص به مستقبل نیز می کند (۴).این دو حرف،اثر لفظی در فعل مضارع ندارند.می گوییم:أَتَذْهَبُ؟یعنی:آیا می روی؟هَلْ تُسافِرُ؟یعنی:آیا به سفر خواهی رفت؟

«همزه»و«هل»اختصاص به فعل مضارع ندارند و سر فعل ماضی نیز درمی آیند.

پرسش و تمرین

۱.هریک از خصوصیات پنجگانه فعل مضارع چگونه به دست می آید؟

۲.ده فعل مضارع را با حروف تعیین به کار ببرید و معنا کنید.

۱- ۱) .شرح رضی بر کافیه،ج ۴،ص ۶،۱۷ و ۲۹؛مغنی اللبیب،ص ۱۸۴،۱۸۵ و ۳۰۰.

۲- ۲) .تنفیس به معنی وسعت دادن است،و چون زمان مستقبل-برخلاف حال-وسعت دارد،به سین و سوف «حروف تنفیس» گفته شده است.

۳- ۳) .حروف-و غیر حروف-دیگری نیز هستند که چون سر فعل مضارع درآیند یا به آخر آن ملحق شوند،زمان فعل مضارع را ماضی،یا مختص به حال یا مختص به مستقبل می کنند.مثلاً:لَمْ و لَمّا زمان مضارع را ماضی می کنند؛ ما نافیه،إن نافیه و لَیْسَ،زمان مضارع را مختصّ به حال؛حروف نصب،عوامل جزم به جز لَمْ و لَمّا،و نون تأکید (همانند هل استفهامیه)زمان مضارع را مختصّ به مستقبل می کنند(شرح رضی بر کافیه،ج ۴،ص ۲۸ و ۲۹).

۴- ۴) .الحدائق الندیَّه،ج ۲،ص ۷۰۱؛مغنی اللبیب،ص ۴۵۷؛حاشیه الصبّان،ج ۲،ص ۳۷.

۳.معلوم افعال زیر را با«هَلْ»و مجهول آنها را با«همزه استفهام»صرف کنید:یَقْبَلُ، یَجُرُّ،یَطیبُ،یَهْدی.

۴.اثر یا آثار هریک از دو حرف استفهام در فعل مضارع را توضیح دهید.

۳.مضارع منفی

حروف نفی کننـدهٔ معنای فعل مضارع عبارتند از:«ما»،«لا»و«إنْ».مثلاً:یَذْهَبُ یعنی:می رود،مٰا یَذْهَبُ یعنی:نمی رود و لاٰ یَذْهَبُ یعنی:نخواهد رفت.قرآن مجید می فرماید: قُلْ إِنْ أَدْرِی أَ قَرِیبٌ مٰا تُوعَدُونَ أَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبِّی أَمَداً (۱).«ما»و«إنْ»زمان فعل مضارع را مختص به حال می کنند و«لا»زمان آن را مختص به استقبال می کند.

حروف نفی(ما،لا و إن)به فعل مضارع اختصاص ندارند بلکه سر فعل ماضی نیز درمی آیند و معنای آن را منفی می کنند (۲).

علاوه بر حروف مـذکور«لَمْ»و«لَمّا»نیز سـر فعل مضارع درمی آینـد و معنای آن را منفی می کننـد که چون علاوه بر منفی کردن معنا،فعل مضارع را مجزوم نیز می کنند،در بحث از مضارع مجزوم به آنها خواهیم پرداخت.

پرسش و تمرین

۱.یَعْلَمُ،یَعِدُ،یَقُولُ،یَهدی،یَقی و یَرْوی را با«ما»و«لا»صرف کنید و صیغه های یکم هر یک را معنا نمایید.

۲.شش صیغه نخست فعل های ماضی زیر را با«ما»و«لا»صرف کنید و صیغه یکم هر

۱- ۱) .الجنّ/۲۵.

۲- ۲) .درآمدن«ما»و«إنْ»بر سـر فعل ماضـی بدون شـرط است(مٰا ضَـرَبَ یعنی:نزد)، إِنْ أَرَدْنٰا إِلاَّ الْحُسْنیٰ (التوبه/ ۱۰۸).ولی«لا»درصورتی بر سـر آن درمی آیـد که دو فعل ماضی در یک عبارت آمده باشد و هر دو را بخواهیم منفی کنیم،مانند: فَلاٰ صَدَّقَ وَ لاٰ صَلّٰی (القیامه/۳۱).

یک را معنا کنید(در منفی کردن به«لا»به تکرار«لا»و وجود فعل ماضی دیگر توجه داشته باشید):أَکَلَ،جَاءَ،رَأَی،وَفَی،حَوی.

۳.هریک از حروف تعیین،حروف استفهام و حروف نفی کدام خصوصیت را از فعل مضارع می گیرند؟

۴.مضارع مجزوم

اشاره

حروف جزم دهندهٔ فعل مضارع عبارتند از:لَمْ،لَمّا،لام امر،لای نهی،حروف شرط.

اسماء شرط نیز فعل مضارع را جزم می دهند،و مجموع اسماء شرط و حروف شرط را«ادوات شرط»می نامند،چنانکه مجموع حروف و اسماء جزم دهنده فعل مضارع را«عوامل جزم»نامیده اند.

مجزوم شدن فعل مضارع به حذف علامت رفع از آخر آن است.

بنابراین در پنج صیغه ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴ ضمهٔ لام الفعل و در مثناها،جمع های مذکر و مفرد مؤنث مخاطب،نون عوض رفع می افتد. (۱)در فعل ناقص،خود لام الفعل از پنج صیغهٔ ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴ می افتد و در فعل اجوف،عین الفعل این پنج صیغه به دلیل التقاء ساکنین حذف می شود.حکم مضارع مجزوم مضاعف،حکم امر مضاعف است.می گوییم:

لَمْ یَذْهَبْ\لَمْ یَذْهَبا\لَمْ یَذْهَبُوا\لَمْ تَذْهَبْ\لَمْ تَذْهَبا\لَمْ یَذْهَبْنَ...

لَمْ یَقُلْ\لَمْ یَقُولا\لَمْ یَقُولُوا\لَمْ تَقُلْ\لَمْ تَقُولا\لَمْ یَقُلْنَ...

لَمْ یَدْعُ\لَمْ یَدْعُوا\لَمْ یَدْعُوْا\لَمْ تَدْعُ\لَمْ تَدْعُوا\لَمْ یَدْعُوْنَ...

«لَمْ یَمْدُدْ\لَمْ یَمُدَّ\لَمْ یَمُدِّ\لَمْ یَمُدُّ»لَم یَمُدّا...

«لَمْ یَضْلِلْ\لَمْ یَضِلَّ\لَمْ یَضِلِّ»لَمْ یَضِلاّ...

«لَمْ یُمْدَدْ\لَم یُمَدَّ\لَمْ یُمَدِّ»لَمْ یُمَدّا...

۱- ۱) .جمع مؤنث فعل مضارع(صیغه های ۶ و ۱۲)مبنی است و لفظاً تغییر نمی کند.

حروف مذکور علاوه بر جزم که اثر لفظی است،در معنای فعل مضارع نیز اثر می گذارند.اثر معنوی آنها از این قرار است:

هریک از«لم»و«لمّا»زمان فعل مضارع را ماضی و معنای آن را منفی می کنند، مانند:لَمْ یَذْهَبْ-نرفت،لَمّا یَذْهَبْ-هنوز نرفته است (۱).

لام امر،معنای خبری فعل مضارع را به انشائی-که در اینجا طلب انجام فعل است- تبدیل می کند،مانند:لِیَذْهَبْ-باید برود.به مضارع مدخول لام امر«مجزوم به لام امر» می گویند (۲).

لای نهی نیز معنای خبری فعل مضارع را به انشائی-که در اینجا بازداشتن از انجام فعل است-تبدیل می کند،مانند:لا یَذْهَبْ-نباید برود،و لا تَذْهَبْ-نرو.به فعل مضارع مدخول لای نهی«فعل نهی»می گویند. (۳)

حروف شرطِ جزم دهندهٔ فعل مضارع عبارتند از:«إِنْ»و«إِذْما» (۴).پس از«إِنْ»و «إِذْما»دو جمله واقع می شود،جمله نخست را که همیشه فعلیه است،فعل شرط،و جمله دوم را جواب یا جزای شرط،می نامند.هریک از این دو جمله چنانچه فعل

۱- ۱) .بین لَم و لَمّا سه فرق است:۱)لَمّا منفی بودن فعل را تا زمان تکلم می فهماند بخلاف لَمْ.۲)در لَمّا غالباً توقع و انتظار وقوع هست به خلاف لم.۳)حذف منفی به لمّا با وجود قرینه جایز است،می گوییم:«دَخَلَ زَیدٌ الدّارَ وَ لَمّا» یعنی:لَمّا یَخْرُجْ،برخلاف لَمْ.برخی از صرفیین فعل مضارع منفی شده به لم[و لمّا]را«فعل جحد»نامیده و گفته اند:«جحد عبارت است از خبر دادن به عدم وقوع فعل در زمان گذشته با لفظ مستقبل»(جامع المقدمات، ص ۳ و ۲۰).

۲- ۲) .پیش از این گفتیم که فعل مضارع درصورتی که معلوم باشد لام امر بر سر هشت صیغه آن و چنانچه مجهول باشد بر سر همه صیغه های آن درمی آید.

۳- ۳) .برخی از صاحب نظران گفته اند:به کار رفتن لای نهی با دو صیغه متکلم مضارع معلوم،قیاسی نیست بلکه سماعی است و به موارد سماعی نمی توان قیاس کرد(النحو الوافی،ج ۴،ص ۳۸۵).

۴- ۴) .برخی از ادبا«لو»شرطیه را نیز جزم دهنده فعل مضارع دانسته اند اما بیشتر محققین آن را جازم نمی دانند(مغنی اللّبیب،مبحث«لو»،المسأله الثالثه).همچنین برخی از محققین«إذما»را اسم شرط دانسته اند(شرح المفصّل،ج ۴، ص ۲۶۶).

مضارع باشد لفظاً مجزوم می شود،مانند: إنْ یَعْلَمِ اللّهُ فِی قُلُوبِکَمْ خَیْراً یُؤْتِکَمْ خَیْراً مِمّا أَخِذَ مِنْکَمْ (۱).

اسماء شرط که عبارتند از:«مَنْ»،«ما»،«مَهْما»،«أیُّ»،«مَتی»،«أیّانَ»،«أیْنَ»، «حَیْثُما»و«أَنّی»همانند«إنْ»و«إذْما»عمل می کنند.

«لم»،«لمّا»،«لام امر»و«لای نهی»به فعل مضارع اختصاص دارند،اما ادوات شرط مختص به فعل مضارع نمی باشند.

یک مورد استثنایی

در صیغه هایی از مضارع«کانَ»که جزم آن به سکون باشد(صیغه های ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴)چنانچه حرف پس از آن متحرک باشد و ضمیر نباشد، حذف لام الفعل(نون)جایز است (۲)،مانند:«زیدٌ لَمْ یَکُنْ کاذباً»،یا:«لَمْ یَکُ کاذباً».قالَ اللّهُ تعالی: فَإنْ یَتُوبُوا یَکُ خَیْراً لَهُمْ (۳)، وَ إنْ تَکُ حَسَنَةً یُضاعِفْها (۴)، فَلا تَکُ فِی مِرْیَةٍ مِمّا یَعْبُدُ هؤُلاءِ (۵)، وَ لَمْ أَکُ بَغِیًّا (۶)، قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ (۷)؛ و قال تعالی: وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ (۸)، اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلا تَکُنْ مِنَ الْمُمْتَرِینَ (۹)، إذْ لَمْ أَکُنْ مَعَهُمْ شَهِیداً (۱۰).به خلاف مثل:«لا تَکُنِ الظّالِمَ»و«لَمْ أکُنْهُ».

ص:۱۲۱

۱- ۱) .الأنفال/۷۰.

۲- ۲) .شرح الأشمونی،ج ۱،ص ۲۴۵.ابن مالک گفته است: و مِنْ مُضارعٍ لِکانَ مُنْجَزِم تُحْذَفُ نونٌ وَ هْوَ حَذْفُ ما الْتُزِم

۳- ۳) .التوبه/۷۴.

۴- ۴) .النساء/۴۰.

۵- ۵) .هود/۱۰۹.

۶- ۶) .مریم/۲۰.

۷- ۷) .المدَّثِّر/۴۳.

۸- ۸) .الإخلاص/۴.

۹- ۹) .آل عمران/۶۰.

۱۰- ۱۰) .النساء/۷۲.

پرسش و تمرین

۱.عوامل جزم دهنده فعل مضارع را برشمارید و آثار لفظی و معنوی آنها را بیان کنید.

۲.تغییر لفظی مضارع مجزوم را توضیح دهید.

۳.افعال زیر را با«لم»صرف کنید:يَأْمَنُ،يَسيرُ،يَدْعُو،يَفِرُّ.

۴.افعال زير را با«لمّا»صرف كنيد:يَخْرُجُ،يَجُوزُ،يَعْصِي،يَعْفُو.

۵.جملات زیر را معنا کنید:لَمْ أسْأَلْ،لَم أُومَرْ،لَم تَكْتُبنَ،لَم تَكْتُبُوا،لَم يَقْرَءا،لَم تَدْخُلی، لَمْ نُؤخَذْ،لَمْ نَعُدْ،لَمّا نُوعَدْ،لَم يَصْبِرْ،لَمّا تَخْرُجْ،لَمّا نَخْرُجْ.

۶.در آيه ۱۴ سوره حجرات تأمّل كنيد و باتوجه به كاربرد«لم»و«لمّا»در اين آيه،آنچه را به نظرتان رسيد بنويسيد.

۷.آثار لام امر در فعل مضارع را توضیح دهید.

۸.معلوم و مجهول افعال زير را با«لام امر»صرف كنيد:يَحْمَدُ،يَسُرُّ،يَعِدُ،يَدُلُّ،يَعُودُ إليه، يَدْعُو.

۹.آيا ميان ترجمه«امر به لام»و«امر به صيغه»در زبان فارسى،فرقى هست؟آن را بيان كنيد.

۱۰.فرق ميان اثر«لام امر»و«لای نهی»در فعل مضارع را بيان كنيد.

۱۱.معلوم و مجهول افعال زير را با«لای نهی»صرف كنيد:يَكْذِبُ،يَكْتُبُ،يَضِلُّ،يَهِنُ، يَقِلُّ،يَغيبُ،يَدْعُو عَلَيْهِ.

۱۲.به جای جمله های زیر-با به کار بردن ضمیر برای بیان فاعل-صیغه مناسب قرار دهید:شما مردها نزنید،آن دو زن نباید بیایند،آن مردها نباید بروند،ما نباید خواسته شویم، من نباید زده شوم،تو یک مرد گوش نکن،تو یک زن نگو،من نباید یاری شوم،شما زنها راه نروید.

۱۳.اثر ادوات شرط در فعل مضارع را بیان کنید.

۱۴.فرق عوامل جزم با حروف جزم چیست؟

۱۵.فرق ادوات شرط با حروف شرط چیست؟

۵.مضارع منصوب

حروف نصب دهندهٔ فعل مضارع عبارتند از:«أَنْ»،«لَنْ»،«کَيْ»،«إِذَنْ».نصب فعل مضارع چنین است که در صیغه های ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴ لام الفعل مفتوح می شود و از مثناها،جمع های مذکر و مفرد مؤنث مخاطب نون عوض رفع می افتد (۱).

فتحه لام الفعل در صیغه های ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴ ناقص الِفی (۲)،مقدر است ولی در ناقص واوی و یائی،مانند:یَدْعُو و یَرْمِی ظاهر می شود،می گوییم:

أَنْ يَذْهَبَ\أَنْ يَذْهَبا\أَنْ يَذْهَبُوْا\أَنْ تَذْهَبَ\أَنْ تَذْهَبا\أَنْ يَذْهَبْنَ...

أَنْ يَدْعُوَ\أَنْ يَدْعُوا\أَنْ يَدْعُوْا\أَنْ تَدْعُوَ\أَنْ تَدْعُوا\أَنْ يَدْعُونَ...

أنْ يَرْمِيَ\أنْ يَرْمِيا\أنْ يَرْمُوا\أنْ تَرْمِيَ\أنْ تَرْمِيا\أنْ يَرْمِينَ...

أَنْ يَرْضی أَنْ يَرْضَيا\أَنْ يَرْضَوْا\أَنْ تَرْضی\أَنْ تَرْضَيا\أَنْ يَرْضَيْنَ...

و همین طور است سایر حروف نصب،و مضارع مجهول مانند مضارع معلوم است.

حروف نصب در معنای فعل مضارع نیز مؤثرند.تأثیر معنوی آنها علاوه بر مختص کردن فعل مضارع به مستقبل به این شرح است:

«أنْ»فعل مضارع را تأویل به مصدر می برد یعنی معنایی به آن می دهد که می توان به جای«أن»و فعل مضارع،مصدر آن فعل را گذاشت،مانند: فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَها (۳)یعنی:أَرَدْتُ عيبی إيّاها.

ص: ۱۲۳

۱- ۱) .جمع مؤنّث مضارع(صیغه های ۶ و ۱۲)چون مبنی است در حالت نصبی نیز لفظاً تغییر نمی کند.نون آخر دو صیغه جمع مؤنّث مضارع ضمیر است نه علامت رفع،لذا در حالت نصب و جزم نیز ثابت می ماند.

۲- ۲) .یعنی فعل ناقصی که در آخر آن الف مقلوب باشد،مانند:يَرْضی و يُدْعی.

۳- ۳) .الکهف/۷۹.

«لَنْ»معنای فعل مضارع را به صورت مؤکد نسبت به زمان آینده منفی می کند (۱)، مانند: لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ (۲).

«کَیْ»فعل مضارع را تأویل به مصدر می برد و مصدر مؤوّل را علت ماقبل خود قرار می دهد،مانند: فَرَدَدْناهُ إِلی أُمِّهِ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها (۳).

«إِذَنْ»فعل مضارع را جواب و جزای مطلب معهودی قرار می دهد،مثلاً در جواب کسی که گفته است«أَزُورُکَ»می گوییم:«إِذَنْ أُکْرِمَکَ».

حروف ناصبه مختص به فعل مضارعند و سر فعل ماضی و امر درنمی آیند (۴).

پرسش و تمرین

۱.تغییر لفظی مضارع منصوب را توضیح دهید.

۲.افعال زیر را با«لَنْ»صرف کنید:یَظْلِمُ،یَهَبُ،یَجُوزُ،یُعْصی،یُوفی بِهِ،یَسْهُو،یُرْمی.

۳.برای هریک از حروف نصب با فعل مضارع دو مثال جدید بیاورید و آنها را معنا کنید.

۴.حروف جزم و حروف نصب چه تأثیراتی بر فعل مضارع می گذارند؟

۶.مضارع مؤکد

اشاره

حروف تأکید عبارتند از نون تأکید ثقیله(که مشدد و متحرک است)و نون تأکید خفیفه (که ساکن است).نون تأکید در آخر فعل مضارعی که زمان آن مستقبل باشد(خواه معلوم باشد و

۱- ۱) .شرح رضی بر کافیه،ج ۴،ص ۳۸.

۲- ۲) .آل عمران۹۲/.

۳- ۳) .القصص۱۳/.

۴- ۴) .گفته شده است أن ناصبه سر فعل ماضی نیز درمی آید،اما محققین این نظر را قبول ندارند(شرح رضی بر کافیه، ج ۴،ص ۴۴۱).

خواه مجهول)درمی آید (۱)و آن را مؤکد می کند (۲).تأکید در ثقیله بیش از خفیفه است.

نون ثقیله به همه صیغه های فعل مضارع ملحق می شود ولی خفیفه در آخر مثناها و جمع های مؤنث درنمی آید و فقط به هشت صیغه ملحق می شود.نون ثقیله در مثنا و جمع مؤنث،مکسور و در بقیه صیغه ها مفتوح است.

اثر لفظی نون تأکید در فعل مضارع چنین است:

الف)حرف پیش از نون تأکید(لام الفعل)در صیغه های ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴ مفتوح می شود (۳)و چنانچه لام الفعل،الفِ مقلوب باشد به یاء برمی گردد:یَذْهَبُ-یَذْهَبَنَّ و یَذْهَبَنْ،یَدْعُوْ-یَدْعُوَنَّ و یَدْعُوَنْ،یَرْمِی-یَرْمِیَنَّ و یَرْمِیَنْ،یَرْضی-یَرْضَیَنَّ و یَرْضَیَنْ، یُدْعی-یُدْعَیَنَّ و یُدْعَیَنْ.

ب)در صیغه هایی که نون عوض رفع وجود دارد آن نون می افتد:یَذْهَبانِ-یَذْهَبانِّ و تَذْهَبانِ-تَذْهَبانِّ.

ج)در جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب،علاوه بر نون عوض رفع«واو»و«یاء» ضمیر نیز می افتد مگر اینکه ماقبل ضمیر،مفتوح(فعل،ناقص الِفی (۴))باشد که دراین صورت ضمیر ثابت می ماند و برای اینکه التقاء ساکِنَیْن پیش نیاید به حرکت مناسب خود متحرک می شود-واو،مضموم و یاء،مکسور می گردد (۵)-بنابراین:

۱- ۱) .لازم به ذکر است که فعل مضارع درصورتی که مؤکد می شود که دارای معنی طلب یعنی:استفهام،امر،نهی،تَمَنّی، عَرْض و...باشد و یا با حرف«لا»منفی شده باشد و یا درحالی که مثبت است بعد از قَسَم یا بعد از«إمّا»(إن شرطیّه و ما زائده)واقع شود.این امور در علم نحو شرح داده شده است.بنابراین،اینجا که فعل مضارع ساده با حروف تأکید صرف می شود،به منظور روشن شدن صیغه و صورت فعل است.

۲- ۲) .گفته شده است:«حروف تأکید(نون خفیفه و نون ثقیله)از آن رو اختصاص به فعل مستقبل دارند که آنچه در زمان حال واقع است یا در گذشته واقع شده است نیاز به تأکید ندارد»(شرح رضی بر کافیه،ج ۴،ص ۲۸ و ۴۸۴).

۳- ۳) .این فتحه را برای دفع التقاء ساکِنَیْن دانسته اند(شرح رضی بر کافیه،ج ۴،ص ۴۹۰).

۴- ۴) .ناقص الِفی ناشی از ناقص یائی،مانند:یَخْشی،یا ناقص الِفی ناشی از ناقص واوی،مانند:یُدْعَوُ-یُدْعی.

۵- ۵) .شرح نظام،ص ۳۵۶.گفته شده است:«در غیر ناقص الِفی که ضمیر حذف می شود،ضمه لام الفعل دلیل بر واو-

یَذْهَبُونَ-یَذْهَبُنَّ و یَذْهَبُنْ،تَذْهَبُونَ-تَذْهَبُنَّ و تَذْهَبُنْ،تَذْهَبِینَ-تَذْهَبِنَّ و تَذْهَبِنْ، یَخْشَوْنَ-یَخْشَوُنَّ و یَخْشَوُنْ،تَخْشَوْنَ-تَخْشَوُنَّ و تَخْشَوُنْ،تَخْشَیْنَ-تَخْشَیِنَّ و تَخْشَیِنْ (1).

د)در جمع مؤنث،میان نون جمع و نون تأکید ثقیله،«الف»فاصله می شود:یَذْهَبْنَ و تَذْهَبْنَ-یَذْهَبْنانِّ و تَذْهَبْنانِّ.

بنابر آنچه گذشت،صرف صیغه های یَذْهَبُ با نون تأکید ثقیله چنین است:

یَذْهَبَنَّ\یَذْهَبانِّ\یَذْهَبُنَّ\تَذْهَبَنَّ\تَذْهَبانِّ\یَذْهَبْنانِّ تَذْهَبَنَّ\تَذْهَبانِّ\تَذْهَبُنَّ\تَذْهَبِنَّ\تَذْهَبانِّ\تَذْهَبْنانِّ أَذْهَبَنَّ\نَذْهَبَنَّ

و با نون خفیفه چنین:

یَذْهَبَنْ\یَذْهَبُنْ\تَذْهَبَنْ\تَذْهَبُنْ\تَذْهَبِنْ\أذْهَبَنْ\نَذْهَبَنْ

۱۴ ۱۳ ۱۰ ۹ ۷ ۴ ۳ ۱

و صرف یَرْمِی با ثقیله چنین است:

یَرْمِیَنَّ\یَرْمِیانِّ\یَرْمُنَّ\تَرْمِیَنَّ\تَرْمِیانِّ\یَرْمینانِّ تَرْمِیَنَّ\تَرْمِیانِّ\تَرْمُنَّ\تَرْمِنَّ\تَرْمِیانِّ\تَرْمینانِّ أرْمِیَنَّ\نَرْمِیَنَّ

با خفیفه چنین:

یَرْمِیَنْ\یَرْمُنْ\تَرْمِیَنْ\تَرْمُنْ\تَرْمِنْ\أرْمِیَنْ\نَرْمِیَنْ

۱۴ ۱۳ ۱۰ ۹ ۷ ۴ ۳ ۱

۵)

-محذوف و کسره لام الفعل دلیل بر یاء محذوف است.اما در ناقص الِفی که چنین وضعی وجود ندارد،نمی توان ضمیر را که رکن کلام است بدون نشانه ای که دالّ بر آن باشد حذف کرد»(علوم العربیه).

۱- ۱) .علت قلب به الف نشدن واو و یاء در مثل یرضَیَنَّ،یَخشَوُنَّ و تُدْعَیِنَّ،عارضی بودن حرکت آنهاست چنانکه در قاعده هشتم از قواعد عمومی اعلال گذشت.

و صرف یَدْعُوْ با ثقیله چنین است:

یَدْعُوَنَّ\یَدْعُوانِّ\یَدْعُنَّ\تَدْعُوَنَّ\تَدْعُوانِّ\یَدْعُونانِّ تَدْعُوَنَّ\تَدْعُوانِّ\تَدْعُنَّ\تَدْعِنَّ\تَدْعُوانِّ\تَدْعُونانِّ أَدْعُوَنَّ\نَدْعُوَنَّ

و با خفیفه چنین:

یَدْعُوَنْ\یَدْعُنْ\تَدْعُوَنْ\تَدْعُوَنْ\تَدْعُنْ\تَدْعِنْ\أَدْعُوَنْ\نَدْعُوَنْ

۱۴ ۱۳ ۱۰ ۹ ۷ ۴ ۳ ۱

و صرف یَخْشَی با نون ثقیله چنین است:

یَخْشَیَنَّ\یَخْشَیانِّ\یَخْشَوُنَّ\تَخْشَیَنَّ\تَخْشَیانِّ\یَخْشَیْنانِّ تَخْشَیَنَّ\تَخْشَیانِّ\تَخْشَوُنَّ\تَخْشَیِنَّ\تَخْشَیانِّ\تَخْشَیْنانِّ أَخْشَیَنَّ\نَخْشَیَنَّ

و با خفیفه چنین:

یَخْشَیَنْ\یَخْشَوُنْ\تَخْشَیَنْ\تَخْشَیَنْ\تَخْشَوُنْ\تَخْشَیِنْ\أَخْشَیَنْ\نَخْشَیَنْ

۱۴ ۱۳ ۱۰ ۹ ۷ ۴ ۳ ۱

توجه کنید

نون تأکید به آخر فعل امر نیز ملحق می شود و معنای آن را تأکید می کند.

اثر لفظی آن در فعل امر همان است که در مضارع گذشت.افزون بر آن،هنگام تأکید،عین الفعل صیغه های ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴ امر اجوف و لام الفعل همین صیغه ها از امر ناقص برمی گردد و در مضاعف این صیغه ها فقط یک وجه جایز است، می گوییم:

لِیَذْهَبَنَّ\لِیَذْهَبانِّ\لِیَذْهَبُنَّ...اِذْهَبَنَّ\اِذْهَبانِّ\اِذْهَبُنَّ...

لِیَذْهَبَنْ\لِیَذْهَبُنْ...اِذْهَبَنْ\اِذْهَبُنْ...

لِیَقُولَنَّ\لِیَقُولانِّ\لِیَقُولُنَّ...قُولَنَّ\قُولانِّ\قُولُنَّ...

لِیَقُولَنْ\لِیَقُولُنْ...قُولَنْ\قُولُنْ...

لِیَخْشَیَنَّ\لِیَخْشَیانِّ\لِیَخْشَوُنَّ...اِخْشَیَنَّ\اِخْشَیانِّ\اِخْشَوُنَّ...

لِیَخْشَیَنْ\لِیَخْشَوُنْ...اِخْشَیَنْ\اِخْشَوُنْ...

لِیَمُدَّنَّ...مُدَّنَّ...لِیَمُدَّنْ...مُدَّنْ...

در آخر فعل نهی(مضارع مقرون به لای ناهیه)نیز نون تأکید درمی آید و اثر آن همانند اثر آن در امر است.

از آنچه گفته شد،حکم صیغه های فعل مؤکد به نون تأکید در دیگر مواردی که فعل می تواند مؤکد به نون تأکید شود به دست می آید.

پرسش و تمرین

۱.فرق حرف تأکید با سایر حروفی که بر فعل مضارع داخل می شوند چیست؟

۲.حروف تأکید چند اثر در فعل مضارع دارند؟بیان کنید.

۳.فرق اثر لفظی حروف تأکید با حروف نصب چیست؟

۴.فرق نون تأکید ثقیله با نون تأکید خفیفه چیست؟

۵.می تواند بگویید چرا میان نون ثقیله و نون جمع مؤنث«الف»فاصله می شود؟

۶.یَضْرِبُ،یَمُدُّ،یَقُولُ،یَهْدی و یَفی به را با نون ثقیله صرف کنید و صیغه یکم مؤکد هریک از آنها را معنا نمایید.

۷.مجهول افعال تمرین بالا را با نون خفیفه صرف نمایید و صیغه یکم هریک از آنها را معنا کنید.

۸.معلوم و مجهول امر افعال تمرین ۶ را با نون ثقیله و خفیفه صرف کنید و صیغه یکم هریک را معنا نمایید.

۹.حروف تأکید چه خصوصیاتی از خصوصیات فعل مضارع را زایل می کنند؟

۱۰.نهی مؤکد افعال تمرین ۶ را صرف کنید.

۱۱.فعل جحد(مضارع منفی به لم و لمّا)چرا مؤکد به نون تأکید نمی شود؟

۱۲.چرا در صیغه های ۱،۴،۷،۱۳ و ۱۴ مضاعف مؤکد به نون تأکید فقط یک وجه جایز است؟

مبحث دوم:

اشاره

فعل ثلاثی مزید

مقدمه

۱.مبدأ اشتقاق ثلاثی مزید

فعل ثلاثی مزیـد-هماننـد فعل ثلاثی مجرد-از مصـدر گرفته می شود،بـدین صورت که:صـیغه یکم ماضـی معلوم ثلاثی مزید از مصدر ثلاثی مزید،بقیه صـیغه های ماضـی معلوم از صـیغه یکم،و سایر افعال ثلاثی مزید(ماضی مجهول،مضارع معلوم و مجهول،و امر معلوم و مجهول)به ترتیبی که در فعل ثلاثی مجرد شرح داده شد از ماضی معلوم گرفته می شود:

مصدر ثلاثی مزید-ماضی معلوم-ماضی مجهول مضارع معلوم-امر معلوم مضارع مجهول-امر مجهول

بنابراین،

فعل ثلاثی مزید فعلی است که صیغه یکم ماضی معلوم آن دارای سه حرف اصلی و یک یا چند حرف زاید باشد.

توضیح:درباره اشتقاق فعل ثلاثی مزید سه نظر وجود دارد:

۱.بصریون و بیشتر محققین فعل مزیدٌ فیه را همانند فعل مجرد مشتق از مصدر

ص :۱۳۰

می دانند؛فعل مجرد از مصدر مجرد و فعل مزیدٌ فیه از مصدر مزیدٌ فیه (۱)و (۲)و (۳).

۲.کوفیون مصدر را-مطلقا-مشتق از فعل ماضی معلوم دانسته اند (۴).

۳.برخی دیگر از اهل نظر فعل ماضی مجرد را مشتق از مصدر،[ماضی مزیدٌ فیه را مشتق از ماضی مجرد]و مصدر فعل مزیدٌ فیه را مشتق از فعل ماضی خود دانسته اند (۵).

بنابراین،مبدأ اشتقاق در این مبحث(مبحث ثلاثی مزید)بنابر نظر بصریین مصدر،و بنابر دو نظر دیگر ماضی معلوم می باشد (۶).

۲.چگونگی اشتقاق ثلاثی مزید

برای ساختن مصدر ثلاثی مزید از یک ماده-پس از آنکه با مراجعه به زبان عربی

۱- ۱) .الحدائق الندیّه،ج ۲،ص ۱۷۱؛شرح رضی بر کافیه،ج ۳،ص ۳۹۹.

۲- ۲) .تبصره:ظاهر نظر بصریین این است که مصدر چه مجرد باشد چه مزیدٌ فیه،برگرفته از حروف الفباست.لیکن مانعی به نظر نمی رسد که مصدر مزیدٌ فیه را در مواردی که مصدرِ مجردِ متجانسِ با آن وجود دارد مشتق از مصدر مجرد بدانیم،مثلاً بگوییم:إحْضار(مصدر باب إفْعال)مشتق از حُضور(مصدر ثلاثی مجرد)و استخراج(مصدر باب اسْتِفْعال)مشتق از خُرُوج(مصدر ثلاثی مجرد)است.عبارت تفتازانی در شرح تصریف،قابل حمل بر این نظر است.او درباره«اصل»بودن مصدر می گوید:«و اعلَمْ أنَّ مُرادَنا بالمصدَرِ هُوَ المصدرُ المجرَّدُ،لأنَّ المزیدَ فیهِ مشتقٌّ مِنْهُ لِمُوافَقَتِهِ إیّاهُ بِحُروفِهِ و مَعناه»(جامع المقدمات،ص ۷۰).

۳- ۳) .برای استاد:رضی قدّس سرّه پس از آنکه احتمال می دهد از رهنمود او برای چگونگی ساختن مصادر ثلاثی مزید تصور شود که مصدر مزیدٌ فیه از ماضی خود گرفته می شود،دفع توهم کرده و گفته است:«و لیسَ هذا بِناءٌ علی أنَّ المصدرَ مَشتقٌّ من الفعل،بل ذلک لبیان کیفیَّةِ مجیءِ المصدرِ قیاساً لمن اتَّفَقَ لَهُ سبقُ علمٍ بالفعل»(شرح کافیه، ج ۳،ص ۴۰۱).

۴- ۴) .شرح رضی بر کافیه،ج ۳،ص ۳۹۹؛الحدائق الندیه،ج ۲،ص ۱۷۲.ظاهر یا لازمه نظر کوفیین این است که فعل ماضی(چه مجرد باشد و چه مزیدٌ فیه)برگرفته از حروف الفباست.

۵- ۵) .مبادئُ العربیه،ج ۴،ص ۵۴؛المعجم المفصل فی اللّغه و الأدب،ذیل عنوان«الاسم الجامد»؛المنجد،در شرح کلمه«المصدر»،با اندکی اختلاف در آراء.عبارت تفتازانی در شرح تصریف-که اخیراً از او نقل کردیم-قابل حمل بر این نظر نیز می باشد.

۶- ۶) .در صرف ساده قدیم نظر سوم برگزیده شده بود؛اما اکنون نظر بصریین ترجیح داده شد،و ما بحث را براساس این نظر و بدون لحاظ تبصره ای که در پاورقی بر نظر آنان زده شد،ادامه می دهیم.

دانستیم که آن ماده،ثلاثی مزید دارد-وزن مصدر را در نظر می گیریم و براساس آن مصدر را می سازیم.اشتقاق هریک از اقسام فعل ثلاثی مزید به ترتیب مذکور در بند ۱ این مقدمه و با لحاظ وزن فعل موردنظر،صورت می گیرد.حرف یا حروف زایدی که برای ساختن هر فعل ثلاثی مزید و مصدر یا مصدرهای آن به کار گرفته می شود حروف مخصوصی است،و در جاهای خاص از کلمه قرار می گیرد و حروف کلمه مزیدٌ فیه ممکن است در حرکت و سکون با حروف کلمه مجرد متفاوت باشد.به همه این خصوصیات،به وسیله اوزان ثلاثی مزید پی می بریم،و کلمه موردنظر(فعل یا مصدر)را هماهنگ با وزن آن که مشخص و مضبوط است،می سازیم.

توضیح ۱:وزن های ماضی معلوم ثلاثی مزید شناسایی شده و مضبوط است.در غیر ثلاثی مجرد(ثلاثی مزید،رباعی مجرد و رباعی مزید)مضارع هر ماضی بیش از یک وزن ندارد و لذا وزن مضارع معلوم هر ماضی معلوم نیز مشخص و معلوم است، و وزن مصدر یا اوزان مصدرهای هر ماضی-مضارع ثلاثی مزید نیز مشخص و معلوم می باشد.

توضیح ۲:در ثلاثی مزید،چگونگی ساختن ماضی مجهول،مضارع مجهول،امر معلوم و مجهول و صیغه سازی هریک از این افعال،همان است که در ثلاثی مجرد بیان گردید.

۳.ابواب ثلاثی مزید

هریک از«ماضی-مضارع»های ثلاثی مزید را همانند«ماضی-مضارع»ثلاثی مجرد«باب»می نامند و هر باب را به نام مصدر خود می خوانند.

در ثلاثی مزید ده باب مشهور-یعنی پرکاربرد-وجود دارد که ثلاثی مجردهای فراوانی طبق هریک از آنها مزیدٌ فیه می شوند.پانزده باب،غیر مشهور است،یعنی در مقایسه با بیشتر ابواب مشهور،ثلاثی مجردهای کمتری طبق آنها مزیدٌ فیه می شوند،

ص :۱۳۲

و تعـدادی هم ابواب نادر وجود دارد که ثلاثی مجردهای انـدکی طبق هریک از آنها مزیـدٌ فیه می گردنـد.اوزان ماضـی،مضارع و مصدر ابواب ثلاثی مزید-به ویژه ابواب مشهور-را باید به خاطر سپرد.

ابواب مشهور ثلاثی مزید و اوزان ماضی،مضارع و مصدر آنها عبارتند از:

نام باب\وزن ماضی\وزن مضارع\وزن مصدر

۱.باب إفعال\أَفْعَلَ\یُفْعِلُ\إفْعالاً

۲.باب تفعیل\فَعَّلَ\یُفِعِّلُ\تَفْعیلاً

۳.باب مُفاعَله\فاعَلَ\یُفاعِلُ\مُفاعَلَهً

۴.باب افتعال\اِفْتَعَلَ\یَفْتَعِلُ\اِفْتِعالاً

۵.باب انفعال\اِنْفَعَلَ\یَنْفَعِلُ\اِنفِعالاً

۶.باب تَفَعُّل\تَفَعَّلَ\یَتَفَعَّلُ\تَفَعُّلاً

۷.باب تَفاعُل\تَفاعَلَ\یَتَفاعَلُ\تَفاعُلاً

۸.باب افْعِلال\اِفْعَلَّ\یَفْعَلُّ\اِفْعِلالاً

۹.بابِ استفعال\اِسْتَفْعَلَ\یَسْتَفْعِلُ\اِسْتِفْعالاً

۱۰.باب افْعیلال\اِفْعالَّ\یَفْعالُّ\اِفْعیلالاً (۱)

توضیح ۱:برای گرفتن ماضـی معلوم ثلاثی مزیـد از مصـدر ثلاثی مزیـد،حرف یا حروف زایـد موجود در مصدر را با مراجعه به کلمات متجانس آن شـناسایی و حذف می کنیم،حروف اصلی کلمه را در قالب(وزن)ماضی معلوم موردنظر می ریزیم و آنچنان که آن وزن رهنمون می شود حرف یا حروف زاید می آوریم و حروف اصلی و زاید لفظ پدیدآمده را حرکت و سکون می دهیم،مثلاً:

---

۱ - ۱) .حروف مضارَعه-همـان گـونه که پیشـتر گفته شـد-در مضـارع معلـوم ابـوابی که صـیغه یکم ماضـی آن چهـار حرفی است مضـموم و در غیر آن مفتـوح است.این خصوصیت در همه ابواب ثلاثی مزید و رباعی(مجرد و مزید)به چشم می خورد.

إِكْرام-إِفْعال،حروف اصلی:ك ر م-أَكْرَمَ

تَقْرِيْب-تَفْعِيل،حروف اصلی:ق ر ب-قَرَّبَ

مُكاتَبَه-مُفاعَلَه،حروف اصلی:ك ت ب-كاتَبَ

توضیح ۲:هر فعل ثلاثی مجردی را نمی توان به دلخواه خود به یك یا چند باب ثلاثی مزید برد،زیرا برخی از افعال ثلاثی مجرد اصلاً مزیدٌ فیه ندارند و آنهایی هم که مزیدٌ فیه دارند،اینکه به چه باب یا باب هایی برده می شوند و در آن باب چه معنایی پیدا می کنند،سَماعی است. (۱)

توضیح ۳:بردن فعلی از افعال ثلاثی مجرد به بابی از باب های ثلاثی مزید،به معنای گرفته شدن فعل ثلاثی مزید از فعل ثلاثی مجرد نمی باشد.

۴.ضمایر و قواعد در ثلاثی مزید

چگونگی ضمایر در فعل ثلاثی مزید،همانند فعل ثلاثی مجرد است.

قواعد ادغام،تخفیف همزه،قواعد عمومی اعلال و قاعده خصوصی ناقص نیز در همه ابواب ثلاثی مزید-در صورت وجود زمینه-جاری می گردد.همچنین ماضی و مضارع ثلاثی مزید،دارای خصوصیات ماضی و مضارع ثلاثی مجرد است.

سه قاعده خصوصی اعلال نیز در مصدر ثلاثی مزید جاری می شود که عبارتند از:

قاعده ۱.واو و یاء چنانچه بعد از الف زاید و در آخر کلمه قرار گیرند،قلب به همزه می شوند،مانند:إِرْخاو-إِرْخاء،إِجْرای-إِجْراء،افْترای-اِفْتِراء،اسْتِعلاو-اِسْتِعلاء.

قاعده ۲.ماقبل یاءِ لام الفعل چنانچه مضموم باشد مکسور می شود،مانند:تَرَجُّيْ- تَرَجّی(مصدر باب تَفَعُّل از فعل ناقص)،تَبانُيْ-تَبانی(مصدر باب تَفاعُل از فعل ناقص)،تَجَزُّؤ-تَجَزُّو-تَجَزُّی-تَجَزّی(مصدر باب تَفَعُّل از فعل مهموز اللام) (۲).

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۱،ص ۸۴.

۲- ۲) .صورت کامل این دو قاعده در مقدمه باب اسم خواهد آمد.

قاعده ۳:در مصدر اجوف واوی ثلاثی مزید-همانند ثلاثی مجرد-واو عین الفعل چنانچه پس از کسره و پیش از الف واقع شود قلب به یاء می شود مشروط به اینکه در فعل ماضی اعلال شده باشد،مانند:اِنْقادَ-اِنْقِواداً-اِنْقِیاداً،اعْتادَ اعْتِواداً-اِعْتِیاداً،به خلاف قاوَمَ قِواماً،لاوَذَ لِواذاً،اجْتَوَرَ اجْتِواراً،احْتَوی احتواءً (۱).

پرسش و تمرین

۱.اشتقاق همه اقسام فعل ثلاثی مزید را بیان کنید.

۲.آیا در ثلاثی مزید با داشتن وزن ماضی یا مضارع یا مصدر می توان وزن دوتای دیگر را به دست آورد؟چرا؟

۳.مضارعِ ماضی های زیر چیست؟أَفْعَلَ،افْعَلَّ،افْتَعَلَ،اسْتَفْعَلَ،فاعَلَ.

۴.ماضیِ مضارع های زیر چیست؟یُفْعِلُ،یَتَفَعَّلُ،یَتَفاعَلُ،یَفْعَلُّ،یَفْعالُّ.

۵.مضارعِ مصادر زیر چیست؟إفْعال،افْعِلال،افْعیلال،افْتِعال،تَفاعُل.

۶.چرا به مضارع ثلاثی مجرد با اینکه دارای حرف زاید است مزیدٌ فیه گفته نمی شود؟

۷.شهرت در ابواب ثلاثی مزید به چه معناست؟

۸.ابواب مشهور ثلاثی مزید را نام ببرید.

۹.غیر از ابواب مشهور،چه نوع ابواب دیگری در ثلاثی مزید وجود دارد؟

۱۰.اوزان زیر را صرف کنید:أَفْعَلَ،فاعَلَ،انْفَعَلَ،تَفاعَلَ،یَتَفَعَّلُ،یَفْعَلُّ،یَسْتَفْعِلُ،یَفْعالُّ.

۱۱.مجهول افعال شماره ۱۰ را صرف کنید.

۱۲.افعال ماضی مذکور در تمرین شماره ۱۰ را به مضارع تبدیل و آن را با لای نهی و نون تأکید ثقیله صرف کنید.

۱- ۱) .خصوصی بودن این سه قاعده نسبی است،نه مطلق.این سه قاعده در موارد دیگری-جز مصدر ثلاثی مزید-نیز جاری می شوند که در مقدمه بخش اسم خواهد آمد.

۱۳.سماعی بودن ابواب مزیدٌ فیه را توضیح دهید.

۱۴.وضعیت ضمایر ماضی،مضارع و امر را شرح دهید.

اکنون به شرح خصوصیات ابواب مشهور می پردازیم:

فصل ۱.باب افعال

اشاره

أَفْعَلَ\یُفْعِلُ\إفْعالاً،مانند:أَخْرَجَ\یُخْرِجُ\إِخْراجاً

باب افعال دارای این خصوصیت است که همزه آن در مصدر،ماضی و امر،همزه قطع است؛یعنی چون در اثنای کلام واقع شود تلفظ می شود و مابعد خود را از ماقبل خود قطع می کند (۱).

همزه فعل امر باب افعال همان همزه ای است که در ماضی آن بوده است،زیرا فعل امر را-این جا-از مضارع اصلی می گیریم و مضارع اصلی باب افعال،یُؤَفْعِلُ است (أَفْعَلَ-یُؤَفْعِلُ)،که چون در صیغه ۱۳ مضارع دو همزه(همزه متکلم و همزه باب افعال)جمع(أُؤَفْعِلُ)می شد،همزه باب را از همه صیغه های فعل مضارع انداخته اند.

صرف برخی از افعال باب افعال چنین است:

ماضی معلوم:أَکْرَمَ\أَکْرَمَا\أَکْرَمُوا...

مضارع معلوم:یُکْرِمُ\یُکْرِمَانِ\یُکْرِمُونَ...

ماضی مجهول:أُکْرِمَ\أُکْرِمَا\أُکْرِمُوا...

مضارع مجهول:یُکْرَمُ\یُکْرَمَانِ\یُکْرَمُونَ...

امر معلوم:لِیُکْرِمْ\لِیُکْرِمَا\لِیُکْرِمُوا...أَکْرِمْ\أَکْرِمَا\أَکْرِمُوا...

امر مجهول:لِیُکْرَمْ\لِیُکْرَمَا\لِیُکْرَمُوا...

ص :۱۳۶

۱- ۱) .در خاتمه از همزه وصل و قطع و موارد هریک از آن دو،بحث خواهد شد.

مثال:أَوْعَدَ\يوُعِدُ\إيعاداً\لِيُوعِدْ...أَوْعِدْ...

اجوف:أَقامَ\يُقيمُ\إِقامَهً\لِيُقِمْ...أَقِمْ...

مهموز الفاء و ناقص:آتي\يُؤْتي\إِيتاءً\لِيُؤْتِ...آتِ...

توجه كنید

۱.در مصدر اجوف باب افعال پس از اینکه عین الفعل براساس قواعد اعلال حذف شد،عوض آن-غالباً-یک تاء(ه)در آخر آورده می شود،مانند:إقْوام-إقامَه، إعْوان-إعانَه.در موارد غیر غالب(بدون تاء)معمولاً مصدر اضافه می شود (۱)،مانند:

رِجالٌ لاٰ تُلْهِيهِمْ تِجارَهٌ وَ لاٰ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّهِ وَ إِقٰامِ الصَّلاٰهِ

(۲)

، وَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرٰاتِ وَ إِقٰامَ الصَّلاٰهِ (۳).

۲.عین الفعل اجوف باب افعال در برخی موارد سَماعاً اعلال نشده است،مانند:

أَطْيَبَ الشيْءَ،أَغْيَمَتِ السَّماءُ،أَجْوَدَ الفَرَسُ (۴).

۳.همزه هرگاه عین الفعل کلمه ای از مشتقات«إرْءاء»(باب افعال الرَّأی)باشد و متحرک و ماقبل آن ساکن جایز التحریک باشد،پس از نقل حرکت آن به ماقبل،حذف می شود.أرْأَیَ-أرَی،یُرْئِی-یُرِی،أرْءِ-أرِ.در آخر مصدر این ماده،عوض همزه محذوف،تاء تأنیث آورده می شود،إرْءای-إرْءاء-إراءَه (۵)و (۶).

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۱،ص ۱۶۵.

۲- ۲) .النور/۳۷.

۳- ۳) .الأنبیاء/۷۳.

۴- ۴) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۹۶.

۵- ۵) .همان،ص ۳۳؛لسان العرب،ج ۱۴،ص ۲۹۶؛مجمع البحرین،ج ۲،ص ۱۲۶.علت حذف همزه در این مورد کثرت کاربرد این ماده است،لذا در مشابه آن:أنْأَی یُنْئِی إنْئاءً همزه حذف نمی شود.

۶- ۶) .تذکر برای طلاب:با لحاظ آنچه که در شماره ۴ از موارد حذف همزه در قاعده دهم تخفیف همزه گفته شد، صیغه ۱۳ مضارع معلوم ثلاثی مجرد ماده رَأَی و صیغه یکم ماضی معلوم باب افعالِ آن در لفظ یکسانند(صیغه-

۴.ماده های الحیاه و العَیّ چنانچه به باب افعال برده شوند در ماضی معلوم و مضارع (معلوم و مجهول)آنها فقط حکم معتل جاری میشود،نه مضاعف.می گوییم:أَحْیا یُحْیِی یُحْیا،أَعْیا یُعْیِی یُعْیا.اما در پنج صیغه اول ماضی مجهول این دو ماده حکم مضاعف را نیز می توان جاری کرد؛می گوییم:

أُحْیِیَ\أُحْیِیا\أُحْیُوا...و یا:أُحِیَّ\أُحِیّا\أُحِیُّوا... (۱)

معانی باب افعال

۱.تَعْدِیه یعنی متعدی کردن فعل ثلاثی مجرد،مانند:ذَهَبَ زَیدٌ-زید رفت- أَذْهَبَ بَکْرٌ زَیداً-بکر زید را روانه کرد،و:فَهِمَ زیدٌ المسأَلَهَ-زید مسأله را فهمید- أَفْهَمْتُ زیداً الْمَسْأَلَهَ-مسأله را به زید فهماندم.تعدیه معنای غالبی باب افعال است.

۲.داخل شدن فاعل در زمان یا مکان.این معنا در افعالی است که از کلماتی که به معنی زمان یا مکان است مشتق شده باشد،مانند:صَباح-أَصْبَحَ زَیدٌ-زید داخل صبح شد، مَساء-أَمْسیٰ بَکْرٌ-بکر داخل عصر شد،صَحراء-أَصْحَرَ علیٌّ-علی وارد صحرا شد،نَجْد-أَنْجَدَ خالدٌ-خالد وارد سرزمین نجد شد.

۳.رسیدن وقت،یعنی فرا رسیدن وقت ماده فعل (۲)برای فاعل،مانند:أَحْصَدَ الزَّرْعُ- وقت حَصاد(درو شدن)زراعت رسید،أَقْطَفَ الثَّمَرُ-وقت چیده شدن میوه رسید.

۴.مفعول را دارای صفتی یافتن،مانند:أَعْظَمْتُ اللّهَ-خدا را با عظمت یافتم و أَبْخَلْتُ زیداً-زید را بخیل یافتم.

(۶

-۱۳ مضارع ثلاثی مجرد:أَرْأَیُ-أَرْأَیٰ-أَریٰ،صیغه ۱ ماضی باب افعال:أَرْأَیَ-أَرْأَیٰ-أَریٰ).وزن هر دو نیز«أَفَلْ»می باشد(تبصره قاعده ۵ وزن).

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۱۱۲ تا ۱۲۲.

۲- ۲) .منظور از«ماده فعل»یا«مبدأ فعل»در معانی ابواب یا غیر آن،چیزی است که فعل نهایتاً از آن گرفته شده است (یعنی مصدر و در مواردی اسم جامد غیر مصدر یا غیر آن،به شرحی که در مبحث چهارم خواهد آمد).

۵.صیرورت،یعنی دارای مبدأ فعل شدن فاعل،یا مفعول را دارای مبدأ فعل کردن، مانند:أثْرَی زیدٌ-زید ثروتمند شد،أرْکَبْتُ زیداً-زید را دارای مرکب کردم،أقْفَرَ الْبَلَدُ - شهر به صورت قَفْر(تهی از آب و علف و حیوان و انسان)درآمد.

۶.سلب،یعنی سلب مبدأ فعل از مفعول،مانند:أَعْجَمْتُ الْکِتابَ-عُجْمه و ابهام کتاب را(با نقطه دار کردن حروف آن)برطرف کردم (۱)،أَنْشَطْتُ الْحَبْلَ-گره ریسمان را باز کردم (۲).از این قبیل است سخن امیر مؤمنان علی علیه السّلام:«فَقَدْ أعْذَرَ اللّهُ إلیکم بحُجَجٍ مُسْفِرَةٍ ظاهِرَةٍ» (۳)و«أوصیکم بتقوی اللّهِ الّذی أعْذَرَ بما أنْذَرَ» (۴).

باب افعال گاهی در سلب مبدأ فعل از فاعل به کار می رود،مانند:أَفْلَسَ زیدٌ-زید اموال خود را از دست داد،بی پول شد(فَلْس-پول،نوعی پول).

۷.تعریض،یعنی در معرض قرار دادن،مانند:أَباعَ زَیْدٌ کِتابَهُ-زید کتابش را در معرض فروش گذاشت.

۸.مطاوعه(اثرپذیری).این معنا عکس معنای تعدیه است،مانند:کَبَّ زَیْدٌ الإناءَ-زید کاسه را واژگون کرد-أَکَبَّ الْإناءُ-کاسه واژگون شد.أَکَبَّ به معنی«کَبَّ»(معنای ثلاثی مجرد با تأکید و مبالغه-معنای نهم باب)نیز آمده است (۵).

توجه کنید:هرگاه معنای فعلی مطاوعه باشد اسمی می تواند فاعل آن شود که مفعول فعل دیگری باشد.

۱- ۱) .به حروف هجاء«حروف مُعْجَم»می گویند،زیرا از برخی از آنها به خاطر نقطه دار شدن،و از برخی دیگر به خاطر نقطه دار شدن حروف نقطه دار،رفع ابهام شده است؛مثلاً از«ذ»به خاطر نقطه دار شدن خود آن،و از«د»به خاطر نقطه دار شدن«ذ»رفع ابهام گردیده است(لسان العرب).

۲- ۲) .معنای ثلاثی مجرد این ماده عکس معنای مذکور است:نَشَطْتُ الْحَبْلَ-ریسمان را گره زدم.

۳- ۳) .نهج البلاغه،شرح عبدُه،ص ۱۳۰(خطبه ۷۷).

۴- ۴) .همان،ص ۱۴۲(خطبه ۷۹).

۵- ۵) .لسان العرب،ج ۱،واژه«کبّ».

۹.معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه،مانند:قَالَ (۱)زَیْدٌ الْبَیْعَ-زید معامله را به هم زد-أقالَ زیدٌ البیعَ-زید معامله را با جدیت به هم زد (۲).از همین قبیل است:أوفی زیدٌ بعَهْدِه.

۱۰.ضد معنای ثلاثی مجرد،مانند:نَشَطْتُ الْحَبْلَ و أَنْشَطْتُهُ،و مانند:فَرَطَ-کوتاهی کرد و أَفْرَطَ-زیاده روی کرد،از حد گذشت.

سه نکته

۱.از باب افعال-و دیگر ابوابی که در بیان معانی متعدد به کار می روند-ممکن است در یک کاربرد بیش از یک معنا استفاده شود،مانند:«أَعْظَمْتُ اللّهَ»،که هم مفید تعدیه است و هم مفعول را دارای صفتی یافتن.

۲.ممکن است فعلی که به بابی برده می شود گاهی به یک معنا و گاهی به معنای دیگری باشد،مانند:«أَکَبَّ»که در مواردی لازم و در مواردی متعدی به کار برده شده است (۳).

۱ - ۱) .از قالَ یَقیلُ قَیْلاً و صرف آن چنین است: قالَ\قالا\قالُوا\قالَتْ\قالَتا\قِلْنَ قِلْتَ\قِلْتُما\قِلْتُم\قِلْتِ\قِلْتُما\قِلْتُنّ قِلْتُ قِلْنا یَقیلُ\یَقیلانِ\یَقیلونَ... لِیَقِلْ\لِیَقیلا\لِیَقیلُوا... قِلْ\قِیلا\قِیلُوا...

۲ - ۲) .«مبالغه»در باب افعال و دیگر ابوابی که در این معنا به کار می روند ناظر به کیفیت انجام فعل و بیانگر اهتمام فاعل به فعل می باشد. برای استاد:رضی قدّس سرّه می فرماید:«اعْلَمْ أنَّ المزیدَ فیه لغیر الإلحاقِ لابُدَّ لِزِیادتِهِ من معنیً،لأنَّها إذا لم تکنْ لغرضٍ لفظیٍّ کما کانَتْ فی الإلْحاق و لا لمعنیً،کانَتْ عَبَثاً.فإذا قیل مثلًا:إنَّ أقالَ بمعنی قال فذلک منهم تسامُحٌ فی العبارَةِ...و...لا بدَّ فی الهمزةِ فی أقالَنی من التأکیدِ و المبالَغَه»(شرح رضی بر شافیه،ج ۱،ص ۸۳).از موارد کاربرد ماده إقالَه به معنی قَیْل،سخن أبی بکر بن أبی قُحافه است که پس از ماجرای سقیفه و پوشیدن لباس خلافت گفته (می گفته)است:«أقیلُونی فَلَسْتُ بِخَیْرِکم»(شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه،ج ۱،ص ۱۶۹).

۳- ۳) .اصول کافی،ج ۱،ص ۲۹۶ و ج ۲،ص ۳۰۹ و ۳۱۰.

۳.معناهایی که برای باب افعال برشمردیم-همانند معنا یا معناهایی که برای دیگر ابواب ذکر خواهد شد-معنا یا معانی انحصاری آن ابواب نیست،بلکه هر باب ممکن است در معنا یا معناهای دیگری نیز به کار رود که می توان با مراجعه به زبان عربی، منابع صرفی و کتب لغت،به آنها پی برد.

پرسش و تمرین

۱.امر مخاطب معلوم باب افعال بر چه وزنی است؟همزه آن چه حرکتی دارد؟ چرا؟

۲.«همزه»بر چند قسم است و خصوصیت هرکدام چیست؟برای هریک از اقسام آن پنج مثال از قرآن مجید بیاورید.

۳.افعال زیر را به باب افعال ببرید:خَرَجَ،مَدَّ،وَعَدَ،مَاتَ،رَأَى،حَيَّ(توجه:هرگاه گفته شود فلان فعل را به فلان باب ببرید باید صیغه یکم ماضی و صیغه یکم مضارع و سپس مصدر آنرا ذکر کنید).

۴.از باب افعالِ افعال تمرین شماره ۳،ماضی معلوم سه فعل اول،مضارع معلوم سه فعل دوم،مضارع مجهول سه فعل اول،ماضی مجهول سه فعل دوم،امر معلوم سه فعل دوم و امر مجهول سه فعل اول را صرف کنید.

۵.با مراجعه به کتاب لغت معتبر مشخص کنید که در افعال زیر کدام یک از معانی باب افعال مراد است؟

أَحْسَنَ زيدٌ فِعلَه،أَخْوَصَتِ النَّخْلَةُ،أَضْحى زَيْدٌ،أَجْمَعَ زيدٌ الناسَ،أَرْدَفَ زيدٌ خالداً،أَحْمَدَ عليٌّ،أَحْمَدْتُ زَيْداً،أَكْمَلَ،أَفْطَرَ الصّائِمُ،أسْرَعَ زيدٌ فى المشى،أَثْمَرَتِ الشَّجَرَةُ،أَنْتَجَتِ الفَرَسُ، أَشْفَيْتُ الْمَريضَ عَسَلاً،أَفْزَعْتُ زَيداً،أَقْتَلْتَنَى،أَخْفَيْتُ أَمْرى، فَلَمّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ (۱)، أَقِيمُوا

۱- ۱) .یوسف/۳۱.

اَلصَّلٰاةَ وَ آتُوا الزَّکٰاةَ

(۱)

، آتُونِی زُبَرَ الْحَدِیـدِ... أُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْراً (۲)، فَسُبْحٰانَ اللّٰهِ حِینَ تُمْسُونَ وَ حِینَ تُصْبِحُونَ وَ لَهُ الْحَمْدُ... حِینَ تُظْهِرُونَ (۳)، ثُمَّ أَمٰاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۴)،أَعْرَقَ(از عراق)،أَحْجَزَ(از حجاز)،أَجْبَلَ(از جَبَل).

۶.تغییرات رخ داده در کلماتی مانند:إراءَه،إساءَه و إحاطَه را شرح دهید.

۷.این کلمات قرآنی را که همگی از باب افعال هستند،معرفی کنید:أُوتُوا،آذَوا،أُجیبَتْ، تُدیرونَ،تُرِدْنَ،أُغْوِیَنَّ،أَنیبُوا،أنْسَوْا،أُعیذُ.

فصل ۲.باب تفعیل

اشاره

فَعَّل\یُفَعِّلُ\تَفْعیلاً،مانند:صَرَّفَ\یُصَرِّفُ\تَصْریفاً

مصدر این باب گاهی علاوه بر وزن تَفْعیل بر وزن های زیر نیز می آید:

فِعّال و فِعال،مانند:کَذَّبَ\یُکَذِّبُ\تَکْذیباً و کِذّاباً و کِذابا (۵)

تَفْعال،مانند:کَرَّرَ\یُکَرِّرُ\تَکْریراً و تَکْرٰاراً

تَفْعِلَه،مانند:کَرَّمَ\یُکَرِّمُ\تَکْریماً و تَکْرِمَهً (۶)

مصدر ناقص(معتل اللام)این باب فقط بر وزن تَفْعِلَه می آید (۷)،مانند:زَکّیٰ یُزَکّی تَزْکِیَهً (۸).

ص:۱۴۲

۱- ۱) .البقره۴۳/.

۲- ۲) .الکهف۹۶/.

۳- ۳) .الروم۱۷/ و ۱۸.

۴- ۴) .عبس۲۱/.

۵- ۵) .شرح رضی بر شافیه،ج ۱،ص ۱۶۳ و ۱۶۶.کلماتی مانند سَلام از سَلَّمَ و کَلام از کَلَّمَ اسم مصدر دانسته شده اند، نه مصدر.

۶- ۶) .از نمونه های کاربرد تَفْعِلَه در مصدر صحیح باب تفعیل،تَحِلَّه است،قالَ اللّٰهُ تَعالی: قَدْ فَرَضَ اللّٰهُ لَکُمْ تَحِلَّهَ أَیْمٰانِکُمْ وَ اللّٰهُ مَوْلاٰکُمْ وَ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ (التحریم۲/).نمونه های دیگر:تَجْرِبَه،تَذْکِرَه،تَقْدِمَه و تَکِرَّه از کَرَّرَ یُکَرِّرُ.

۷- ۷) .تَفْعِلَه به جای تفعیل است،یاء تفعیل حذف شده و عوض آن،تاء تأنیث در آخر کلمه آورده شده است(شرح رضی بر شافیه،ج ۱،ص ۱۶۵).

۸- ۸) .صَلّیٰ یُصَلّی به معنی دعا کرد یا نماز خواند مصدر بر وزن تَفْعِلَه ندارد و«صَلاه»که اسم مصدر است به جای مصدر آن به کار می رود(قاموس المحیط و لسان العرب،ماده«صلا»).

مصدر مهموز اللام این باب بر وزن تفعیل و تَفْعِله می آید،گرچه تَفْعِلَه رایج تر است (۱)،مانند:هَنَّأَ\یُهَنِّئُ\تَهْنِئَةً و تَهْنیئاً (۲).

توجه کنید

برخی از افعال مضاعف چون به باب تفعیل برده شوند و سه حرف همجنس کنار هم جمع شود لام الفعل تبدیل به یاء می شود.این تبدیل عمومیت ندارد و منوط به سَماع است،مانند:قَصَّ-قَصَّصَ-قَصّیٰ (۳).

صرف برخی از افعال باب تفعیل چنین است:

ماضی معلوم:صَرَّفَ\صَرَّفا\صَرَّفُوا...

مضارع معلوم:یُصَرِّفُ\یُصَرِّفانِ\یُصَرِّفُونَ...

امر معلوم:لِیُصَرِّفْ\لِیُصَرِّفا\لِیُصَرِّفُوا...صَرِّفْ\صَرِّفا\صَرِّفُوا...

ماضی مجهول:صُرِّفَ\صُرِّفا\صُرِّفُوا...

مضارع مجهول:یُصَرَّفُ\یُصَرَّفانِ\یُصَرَّفُونَ...

امر مجهول:لِیُصَرَّفْ لِیُصَرَّفا\لِیُصَرَّفُوا...

مضاعف:مَدَّدَ\یُمَدِّدُ\تَمْدیداً\لِیُمَدِّدْ...مَدِّدْ...

قَصَّصَ\یُقَصِّصُ\تَقْصیصاً\لِیُقَصِّصْ...قَصِّصْ...-قَصّیٰ\یُقَصّی\تقصیصاً (۴)لِیُقَصِّ...قَصِّ...

اجوف:حَوَّلَ\یُحَوِّلُ\تَحْویلاً\لِیُحَوِّلْ...حَوِّلْ...

ص :۱۴۳

۱- ۱) .النحو الوافی،ج ۳،ص ۱۹۹.

۲- ۲) .قاموس المحیط.

۳- ۳) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۲۰۹.

۴- ۴) .درباره تبدیل یا عدم تبدیل لام الفعل مصدر مضاعف باب تفعیل به یاء،تصریحی از صرفیین دیده نشد،لکن به نظر می رسد به دلیل عدم اجتماع سه حرف همجنس در مصدر،تبدیل مذکور رخ ندهد.

لفیف مفروق:وصّیٰ\یُوَصّی\تَوْصِیَهً\لِیُوَصِّ...وَصِّ...

لفیف مقرون:حَیّا\یُحَیِّی\تَحِیَّهً\لِیُحِیِّ...حَیِّ... (۱)

معانی باب تفعیل

۱.تکثیر،و آن گاهی تنها در فعل است،مانند:طَوَّفَ زَیْدٌ حَوْلَ البَیْتِ،گاهی در فعل و فاعل است،مانند:مَوَّتَ الإِبِلُ،و گاهی در فعل و مفعول است،مانند:قَتَّلْتُ الحَیَّهَ و غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ... (۲).

۲.تعدیه،مانند:فَرِحَ زَیْدٌ-زید خوشحال شد-فَرَّحَ بَکْرٌ زَیْداً-بکر زید را خوشحال کرد.تکثیر و تعدیه،دو معنای غالبی باب تفعیل هستند (۳).

۳.نسبت،یعنی نسبت دادن مبدأ اشتقاق فعل به مفعول،مانند:أُوَحِّدُ اللّهَ-خدا را یگانه می دانم،کَفَّرْتُ بَکْراً-بکر را کافر شمردم،به او نسبت کفر دادم.

۴.ابداع و ایجاد،مانند:کَوَّفَ الکوفَهَ،بَصَّرَ الْبَصْرَهَ.قال تعالی: هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی الْأَرْحامِ کَیْفَ یَشاءُ (۴).

۵.سلب،یعنی سلب مبدأ فعل از مفعول،مانند:قَرَّدَ البَعیرَ-قراد(کَنَه)را از شتر جدا کرد،جَلَّدَ الشاهَ-پوست گوسفند را-پس از ذبح-کند.

۶.به سمت وسوی مکانی رفتن یا به آن رسیدن،مانند:شَرَّقَ و غَرَّبَ-به سمت مشرق و مغرب رفت،کَوَّفَ-به سوی کوفه رفت،بَصَّرَ-به بصره رسید،یا به بصره آمد.

۱- ۱) .تذکر برای طلاب:صیغه ۹ امر باب تفعیل ماده الْحَیاه،حَیُّوا(حَیِّ حَیِّیا حَیُّوْا)و وزن آن فَعُّوا است؛صیغه ۳ ماضی معلوم ثلاثی مجرد آن که از باب فَعِلَ یَفْعَلُ است نیز حَیُّوا(حَیَّ حَیّا حَیُّوْا)است،اما وزن آن فَعِلُوْا می باشد(به قاعده ۶ وزن و پاورقی آن-برای استاد-مراجعه شود).

۲- ۲) .یوسف۲۳/.

۳- ۳) .جامع الدّروس العربیّه،ج ۱،ص ۲۲۴.

۴- ۴) .آل عمران۶/.

۷.صیرورت،مانند:عَجَّزَتِ المرأةُ-زن،عجوزه شد.

۸.معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه،مانند:غَلَقْتُ البابَ و غَلَّقْتُهُ،قَشَر الشیءَ و قَشَّرَه،فَرَطَ و فَرَّطَ؛و مانند: وَ الَّذِی قَدَّرَ فَهَدیٰ (۱).این معنای باب تفعیل محتمل است در دو آیه مقابل نیز موردنظر باشد: وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوٰابَ (۲)و فَزَیَّلْنٰا بَیْنَهُمْ (۳).

پرسش و تمرین

۱.ماضی و مضارع مصادر زیر را ذکر کنید:تَقْدِمَه،تَحِیَّه،تَهْیِئَه،تکلیم،تَمْثٰال.

۲.افعال زیر را به باب تفعیل ببرید:صَغُرَ،وَسِعَ،جٰازَ،حَدَّ،یَسَرَ،سَمٰا،وَفیٰ،حَوٰی، أَدُبَ،بَرِئَ،خَطَأَ،عَدا،صَلا و جَزَأَ.

۳.ماضی معلوم فعل اول،ماضی مجهول فعل دوم،مضارع معلوم فعل سوم، مضارع مجهول فعل چهارم،امر معلوم فعل پنجم،امر مجهول فعل ششم،نهی معلوم فعل هفتم،مضارع معلوم مقرون به«لَنْ»فعل هشتم و مضارع مجهول مؤکّد به نون ثقیله فعل نهم از افعال تمرین سابق را صرف کنید،و ابواب ثلاثی مجرد بقیه افعال را مشخص نمایید.

۴.در افعال زیر کدام یک از معانی باب تفعیل منظور است؟

عُدِّلَ الرّاویُ،عَدَّلَ فلانٌ المتاعَ،عَرَّفَنی زیدٌ کتابَه،جَلَّدَ الشّاةَ،صَدَّقَهُ، یُسَوّیُ الأرضَ،قَسَّمَ مالَه،قَدَّمَهُ،کَثَّرَ الشّیءَ،نَظَّمَ الأشیاءَ،أَدَّبَهُ،قَرَّدَ الْبَعیرَ، یُذَبِّحُونَ أَبْنٰاءَکُمْ (۴)، قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ (۵)،حَمَّدَ،سَبَّحَ،أَمَّنَ،سوَّف،فَوَّزَ(از مَفازَه)،

۱- ۱) .الأعلیٰ/۳.

۲- ۲) .یوسف/۲۳.

۳- ۳) .یونس/۲۸.

۴- ۴) .البقره/۴۹.

۵- ۵) .یوسف/۳۱.

يَبَّا الياءَ،نَوَّنَ النُّونَ،ضَوَّءَ السِّراجَ،أَلَّفَ سعيدٌ فی الفقه،صَنَّفَتْ سُعادُ فی اللُّغَه، بَوَّبَ البابَ،بَوَّبَ الكِتابَ،بَيَّتَ الْبَيْتَ،بَيَّضَ الجِدارَ،بَيَّنَ الشَّیْءَ،تَوَّجَ التاجَ، تَوَّمَ الصَّبِيَّةَ،ثَيَّبَتِ المرأَةُ،شَوَّقَ التِّلميذَ،شَجَّعَ الْجُنديَّ،عَرَّفَ الحُجّاجُ، كَلَّمَ اللّهُ مُوسی تَكْلِيماً (1).

۵.سه فعل لازم را با باب تفعیل متعدی کنید.

۶.افعال زیر را که از باب تفعیل هستند،معرفی کنید:عَدَّتْ،حَدِّدْنَ،تُوَفُّونَ،وُلُّوا، سَمِّ.

فصل ۳.باب مفاعَله

اشاره

فاعَلَ\يُفاعِلُ\مُفاعَلَةً،مانند:جاهَدَ\يُجاهِدُ\مُجاهَدَةً و جِهاداً

مصدر مثال یائی این باب فقط بر وزن مُفاعَلَه می آید،مانند:یاسَرَ\يُياسِرُ\مُياسَرَةً؛

ولی مصدر سایر اقسام آن غالباً علاوه بر وزن مُفاعَلَه بر وزن فِعال و در برخی أفعال علاوه بر دو وزن مذکور بر وزن فِيعال نیز می آید،مانند:قاتَلَ\يُقاتِلُ\مُقاتَلَةً و قِتالاً و قِيتالاً (2).

صرف برخی از افعال باب مفاعَله به این شرح است:

ماضی معلوم:ضارَبَ\ضارَبا\ضارَبُوا...

مضارع معلوم:يُضارِبُ\يُضارِبانِ\يُضارِبُونَ...

امر معلوم:لِيُضارِبْ\لِيُضارِبا\لِيُضارِبُوا...ضارِبْ\ضارِبا\ضارِبُوا...

ماضی مجهول:ضُورِبَ\ضُورِبا\ضُورِبُوا...

مضارع مجهول:يُضارَبُ\يُضارَبانِ\يُضارَبُونَ...

۱- ۱) .النساء۱۶۴/.

۲- ۲) .جامع المقدمات،ص ۵۰؛شرح أشمونی،ج ۲،ص ۳۰۹؛قاموس المحیط.گفته می شود«فِعال»در اصل«فیعال» بوده است(شرح رضی بر کافیه،ج ۳،ص ۴۰۱؛النحو الوافی،ج ۳،ص ۲۰۹).

امر مجهول:لِیُضارَبْ\لِیُضارَبا\لِیُضارَبُوا...

مضاعف:ضارَّ\یُضارُّ\مُضارَّهً و ضِراراً

«لِیُضارِرْ\لِیُضارَّ\لِیُضارِّ»...«ضارِرْ\ضارَّ\ضارِّ»...

مهموز:آمَرَ\یُؤامِرُ\مُؤامَرَهً\لِیُؤامِرْ...آمِرْ...

اجوف:قاوَمَ\یُقاوِمُ\مُقاوَمَهً\لِیُقاوِمْ...قاوِمْ (۱)...

لفیف مقرون:ساوی\یُساوی\مُساواهً\لِیُساوِ...ساوِ...

معانی باب مفاعله

۱.مشارکت،مانند:ضارَبَ زَیْدٌ بَکْراً-زید بکر را زد،بکر هم زید را زد(زید و بکر با هم زدوخورد کردند).از این قبیل است:مُذاکَرَه،مُکالَمَه،مُکاتَبَه،مُناظَرَه،مُحاجَّه،مُنازَعَه،مُقاتَلَه و...مشارکت معنای غالبی باب مفاعله است.

۲.تعدیه،مانند:بَعُدَ زیدٌ-زید دور شد-باعَدْتُهُ-او را دور کردم.

۳.تکثیر،مانند:ناعَمَ اللّهُ زیداً-خدا نعمت زید را زیاد کرد یا زیاد کند.

۴.صیرورت،یعنی مفعول را دارای مبدأ فعل کردن،مانند:عافاکَ اللّهُ-جَعَلَکَ اللّهُ ذا عافِیه،راعِنا سَمْعَکَ-اِجْعَلْ سَمْعَکَ ذا رِعایَهٍ لَنا،عاقَبْتُ فلاناً-جَعَلْتهُ ذا عُقوبَهٍ (۲).

۵.معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه،مانند:سافَرَ زَیْدٌ-زید باتوجه به سختی سفر،مسافرت کرد.فعلی از این باب چنانچه به خداوند متعال نسبت داده شود غالباً به این معناست،مانند: قاتَلَهُمُ اللّهُ (۳).

۱- ۱) .در ماضی مجهول باب مفاعله اجوف واوی که دو واو در کنار هم واقع می شوند مانند:قُوْوِمَ،براساس تبصره قاعده یکم ادغام،ادغام صورت نمی گیرد.

۲- ۲) .شرح رضی بر شافیه،ج ۱،ص ۹۹.

۳- ۳) .التوبه ۳۰/.

پرسش و تمرین

۱.افعال زیر را به باب مفاعله ببرید:عَمِلَ،وَضَعَ،عادَ،عانَ،عَدا،سَوی.

۲.معلوم و مجهول ماضی فعل اول،مضارع فعل دوم و امر فعل سوم را صرف کنید، همچنین مضارع معلوم«عدا»را با«لای ناهیه»،مضارع مجهول«عانَ»را با«لام امر»و امر مجهول«سَوی»را با«نون تأکید ثقیله»صرف کنید(در تمام این افعال صرف باب مفاعله آنها منظور است).

۳.در افعال زیر کدام یک از معانی باب مفاعله منظور است:

بارَکَ اللّهُ فی عُمْرِک،صافَحَ زَیدٌ بَکْراً،شاهَدْتُ زیداً،عایَنَ زَیدٌ،صالَحَ سَعیدٌ زَیْداً، فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ (۱)، إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللّهَ (۲)، سارِعُوا إِلی مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ (۳).

۴.این افعال را که از باب مفاعله هستند،معرفی کنید:داوی،آذَوا،نُودُوا،قاوِمْنَ.

فصل ۴.باب افتعال

اشاره

افْتَعَلَ\یَفْتَعِلُ\اِفْتِعالاً،مانند:اِکْتَسَبَ\یَکْتَسِبُ\اِکْتِساباً

باب افتعال دارای شش قاعده خصوصی است:

قاعده ۱.هرگاه فاء الفعل باب افتعال حرف علّه(واو یا یاء)باشد،حرف علّه به«تاء» تبدیل و سپس در تاء باب ادغام می شود (۴)،مانند:وَحَدَ-اِتَّحَدَ،وَعَدَ-اِتَّعَدَ،یَسَرَ- اتَّسَرَ.ایتَعَدَ و ایتَسَرَ نیز شنیده شده است.

ص :۱۴۸

۱- ۱) .التوبه۱۱۱/.

۲- ۲) .الفتح۱۰/.

۳- ۳) .آل عمران۱۳۳/.

۴- ۴) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۸۰ و ۲۱۹.

تبصره:در مهموز الفاء باب افتعال پس از اجرای قاعده تخفیف همزه،غالباً قاعده مذکور جاری نمی شود:اِئْتَمَنَ-ایتَمَنَ،ائْتَمَّ-ایتَمَّ.خلاف غالب،مانند:اِتَّزَرَ (۱)و مانند:أَخَذَ-اِئْتَخَذَ-ایتَخَذَ-اِتَّخَذَ (۲).

قاعده ۲.هرگاه فاء الفعل این باب یکی از چهار حرف:«ص،ض،ط،ظ»باشد«تاء» باب به«طاء»تبدیل می شود (۳)،مانند:صَبَرَ-اِصْطَبَرَ،ضَرَبَ-اِضْطَرَبَ،طَرَدَ-اِطَّرَدَ، ظَلَمَ-اِظْطَلَمَ.

در مورد صاد و ضاد و ظاء،چنانچه بخواهیم قاعده هشتم ادغام را جاری کنیم،طاء مقلوب از تاء را همجنس فاء الفعل کرده و سپس ادغام می کنیم،مثلاً می گوییم:اِصَّبَرَ، اضَّرَبَ و اظَّلَمَ.در مورد اخیر اطَّلَمَ نیز جایز است.در همه این موارد،فک ادغام بهتر از ادغام است.

قاعده ۳.هرگاه فاء الفعل باب افتعال یکی از سه حرف:«د،ذ،ز»باشد«تاء»باب به «دال»تبدیل می شود (۴)،مانند:دَرَکَ-اِدَّرَکَ،ذَکَرَ-اِذْدَکَرَ،زَجَرَ-اِزْدَجَرَ (۵).در دو مورد اخیر پس از قلب تاء به دال،درصورتی که فاء الفعل ذال باشد ادغام،به دو صورت جایز است:۱)تبدیل ذال به دال:اِدَّکَرَ،۲)تبدیل دال به ذال:اِذَّکَرَ؛و چنانچه فاء الفعل زای باشد ادغام با تبدیل دال به زای جایز است:اِزَّجَرَ.اِدَّجَرَ شنیده نشده است.

۱- ۱) .ادغام در اتَّزَرَ و مشتقات آن را هرچند زمخشری خطا دانسته(شرح مفصل،ج ۵،ص ۴۳۰)،اما باتوجه به کار برد فراوان آن در روایات،و عدم اشاره برخی از کتب لغت-مانند:معجم الوسیط و المنجد-به شذوذ،نظر مذکور پذیرفتنی نیست.

۲- ۲) .«اتَّخَذَ»را برخی از صاحب نظران مشتق از«تَخِذَ»دانسته اند که با این فرض خارج از محل بحث است.

۳- ۳) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۲۲۶ و ۲۸۶.

۴- ۴) .همان،ص ۲۲۷ و ۲۸۶.

۵- ۵) .برخی از صرفیین اجرای این قاعده را در موردی که فاء الفعل باب افتعال جیم(ج)باشد نیز جایز دانسته اند. بنابر این نظر،در مثل اجْتَمَعَ القَوْمُ و اجْتَزَّ الصُّوفَ می توان گفت:اِجْدَمَعَ و اجْدَزَّ.(شرح أَشمونی،ج ۴،ص ۳۳۲ و ۳۳۸؛شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۲۲۸).

قاعده ۴.چنـانچه فـاء الفعـل باب افتعال یکی از دو حرف:«ث،س»باشـد جایز است «تاء»باب را همجنس فاء الفعل کرده سپس ادغام کنیم (۱)،مانند:ثَأَرَ-اِثْتَأَرَ و اثَّأَرَ،سَمِعَ - اِسْتَمَعَ و اسَّمَعَ.در مورد«ث»تبدیل ثاء به تاء و سپس ادغام(اتَّأَرَ)نیز جایز است.در مورد«س»تبدیل نکردن بهتر از تبدیل و ادغام است.

قاعده ۵.هرگـاه عین الفعـل بـاب افتعـال یکی از ده حرف:«ت،ث،د،ذ،ز،س،ص،ض، ط،ظ»باشـد جـایز است«تـاء»بـاب را همجنس عین الفعـل نموده و پس از نقل حرکت (فتحه)آن به ماقبـل یا اسـقاط حرکت آن،آن را در عین الفعل ادغام کنیم و در صورت دوم چون التقاء ساکنَیْن رخ می دهـد فاء الفعل را مکسور می کنیم؛و در هر صورت چون از همزه بـاب بی نیـاز می شویم آن را می انـدازیم (۲)و (۳)،مانند:اِخْتَصَمَ-اِخْصِصَمَ- اخَصَّمَ- اخَصَّمَ؟؟؟(به فتح خاء و کسر آن)-خَصَّمَ؟؟؟(به فتح خاء و کسر آن)،یَهْتَدِ-یَهَدِّ؟؟؟(به فتح هاء و کسر آن).

اجرای این قاعـده درصورتی که عین الفعـل دال یا صاد باشـد رایـج،و درصورتی که یکی دیگر از حروف مـذکور باشـد نادر است،و در مضاعف مثل:اِمْتَدَّ و اقْتَصَّ مطلقاً جاری نمی شود (۴).

تاء مثل:اِقْتَتَلَ،ثاء مثل:اِعْتَثَرَ(یعنی:اتخذ لنفسه عاثوراً أی حُفْرَةً)،دال مثل:اِقْتَدَیْ، ذال مثل:اِعْتَذَرَ،زای مثل:ارتَزَقَ،سین مثل:اِقْتَسَرَ(یعنی:غَلَبَ و قَهَرَ)،صاد مثل:

اقْتَصَدَ،ضاد مثل:اِخْتَضَرَ،طاء مثل:اِرتَطَمَ و ظاء مثل:اِعْتَظَلَ.

قاعده ۶.باب افتعال چنانچه به معنی مشارکت باشد عین الفعل اجوف واوی آن

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۲۸۶ و ۲۸۷؛شرح مفصل،ج ۵،ص ۵۵۲.

۲- ۲) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۲۸۵،۲۸۰ و ۲۸۶؛جامع المقدمات،ص ۵۴.

۳- ۳) .در علم صرف گفته می شود همزه ای که در ابتدای ماضی و مصدر باب های مزیدٌ فیه-به استثنای باب افعال- وجود دارد برای دفع ابتدا به ساکن است و لذا همزه وصل است و در درج کلام می افتد.

۴- ۴) .برای استاد:زیرا غرض از اجرای این قاعـده فراهم شـدن زمینه ادغـام(ادغام حرف مُبْدَل از تاء در عین الفعل) است درحالی که عین الفعل به دلیل اینکه برای ادغام شدن در لام الفعل ساکن شده است نمی تواند مدغمٌ فیه شود؛و ترجیح ادغام موردنظر بر ادغام موجود،ترجیح بلا مرجح است برخلاف عکس این صورت.

اعلال نمی شود (۱)،مانند:«اِزْدَوَجَ عَلیٌّ وَ فاطِمَهُ وَ اعْتَوَنا»و مانند:اِزدواج،به خلاف:اِعْتادَ و اعْتِیاد،ابْتاعُوا و اکْتالَ (۲).

تذکر:عدم اعلال واو در مثل احْتَویٰ و احْتِواء به دلیل لفیف مقرون بودن کلمه و در حکم حرف صحیح بودن عین الفعل در چنین کلماتی است (۳).

صرف برخی از افعال باب افتعال چنین است:

باب افتعال از صَفا\یَصْفُو\صَفْواً:

اصْطَفیٰ\یَصْطَفِی\اِصْطِفاءً لِیَصْطَفِ\اِصْطَفِ

باب افتعال از ذَخَرَ\یَذْخَرُ\ذَخْراً\و ذُخْراً:

ادَّخَرَ\یَدَّخِرُ\اِدِّخاراً\لِیَدَّخِرْ\اِدَّخِرْ

باب افتعال از وَسِعَ\یَسَعُ\سِعَهً\و سَعَهً:

اتَّسَعَ\یَتَّسِعُ\اِتِّساعاً\لِیَتَّسِعْ\اِتَّسِعْ

باب افتعال از الإزار(شلوار):

ائْتَزَرَ\یَأْتَزِرُ\ائْتِزاراً\لِیَأْتَزِرْ\ائْتَزِرْ

باب افتعال از السِّواک:

اسْتاکَ\یَسْتاکُ\اِسْتِیاکاً\لِیَسْتَکْ\اِسْتَکْ

باب افتعال از سَلَبَ\یَسْلُبُ\سَلْباً:

اسَّلَبَ\یَسَّلِبُ\اِسِّلاباً\لِیَسَّلِبْ\اِسَّلِبْ

باب افتعال از هَدیٰ\یَهْدِی\هُدیً و هَدْیاً و هِدایَهً:

ماضی معلوم:اِهْتَدیٰ\اِهْتَدَیا\اِهْتَدَوْا\اِهْتَدَتْ\اِهْتَدَتا\اِهْتَدَیْنَ...

ص :۱۵۱

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۱۲۳.

۲- ۲) .اِعْتادَ و اعتیاد اجوف واوی است اما معنای آن مشارکت نیست؛ابْتاعُوا اجوف یائی با معنای مشارکت و اکْتالَ اجوف یائی بدون معنای مشارکت است.

۳- ۳) .ر.ک:همین کتاب،تبصره بر قواعد اعلال.

یا:هَدّی\هَدَّیا\هَدَّوْا\هَدَّتْ\هَدَّتا\هَدَّیْنَ...

یا:هِدَّی\هِدَّیا\هِدَّوْا\هِدَّتْ\هِدَّتا\هِدَّینَ...

مضارع معلوم:یَهْتَدی\یَهْتَدِیانِ\یَهْتَدُونَ\تَهْتَدی\تَهْتَدِیانِ\یَهْتَدینَ...

یا:یَهَدِّی\یَهَدِّیانِ\یَهَدُّونَ\تَهَدّی\تَهَدِّیانِ\یَهَدِّینَ...

یا:یَهِدِّی\یَهِدِّیانِ\یَهِدُّوْنَ\تَهِدّی\تَهِدِّیانِ\یَهِدِّینَ...

امر معلوم از مضارع یَهِدِّی:

لِیَهِدِّ\لِیَهِدِّیا\لِیَهِدُّوْا\لِتَهِدِّ\لِتَهِدِّیا\لِیَهِدِّینَ هِدِّ\هِدِّیا\هِدُّوْا\هِدِّی\هِدِّیا\هِدِّینَ\لِأَهِدِّ\لِنَهِدِّ

باب افتعال از مَدَّ\یَمُدُّ\مَدّاً:اِمْتَدَّ\یَمْتَدُّ\اِمْتِداداً

امر معلوم آن:لِیَمْتَدِدْ\لِیَمْتَدَّ\لِیَمْتَدِّ...اِمْتَدِدْ\اِمْتَدَّ\اِمْتَدِّ...

باب افتعال اجوف واوی با معنای مشارکت از«الْجِوار»:اِجْتَوَرَ\یَجْتَوِرُ\اِجْتِواراً

ماضی معلوم آن:اِجْتَوَرَ\اِجْتَوَرا\اِجْتَوَرُوا\اِجْتَوَرَتْ\اِجْتَوَرَتا\اِجْتَوَرْنَ...

باب افتعال اجوف واوی بدون معنای مشارکت از عادَ\یَعُودُ\عَوْداً و عَوْدَةً:

اعْتادَ\یَعْتادُ\اِعْتِیاداً (۱).

ماضی معلوم آن:اِعتادَ\اِعْتادا\اِعْتادُوا\اِعْتادَتْ\اِعْتادَتا\اِعْتَدْنَ\اِعْتَدْتَ...

باب افتعال اجوف یائی با معنای مشارکت از«السَّیف»:اِستافَ\یَسْتافُ\اِسْتیافاً

ماضی معلوم آن:اِسْتافَ\اِسْتافا\اِسْتافُوْا\اِسْتافَتْ\اِسْتافَتا\اِسْتَفْنَ\اِسْتَفْتَ...

باب افتعال اجوف یائی بدون معنای مشارکت از«الْکَیْل»اکتالَ\یَکْتالُ\اِکْتیالاً

ماضی معلوم آن:اِکتالَ\اِکْتالا\اِکْتالُوْا\اِکْتالَتْ\اِکْتالَتا\اِکْتَلْنَ\اِکْتَلْتَ...

باب افتعال از رَضِیَ\یَرْضی\رِضاً و رِضاءً و رِضْواناً:

ارْتَضی\یَرْتَضی\اِرْتِضاءً (۲)لِیَرْتَضِ\اِرْتَضِ

ص :۱۵۲

۱- ۱) .اعلال اعتیاد-و امثال آن-براساس قاعده ۳ ثلاثی مزید می باشد.

۲- ۲) .اعلال ارْتِضاء-و اضْطِفاء-براساس قاعده ۱ ثلاثی مزید می باشد.

معانی باب افتعال

۱.مطاوعه،مانند:جَمَعْتُ النّاسَ فَاجْتَمَعُوا-مردم را جمع کردم پس جمع شدند، أبْعَدْتُ فلاناً فابْتَعَدَ،و قَرَّبْتُهُ فَاقْتَرَبَ.مطاوعه معنای غالبی باب افتعال است،و همان گونه که از مثالها پیداست باب افتعال در معنای مطاوعه می تواند برای مطاوعه ثلاثی مجرد متعدی یا مطاوعه باب افعال یا مطاوعه باب تفعیل باشد.

۲.مشارکت،مانند:اِخْتَصَمَ زَيْدٌ وَ بَكْرٌ-زید و بکر با یکدیگر نزاع کردند،اختصمَ القومُ -مردم باهم دشمنی کردند.

۳.اتخاذ،یعنی فراهم آوردن و تهیه کردن مبدأ فعل،مانند:اِحْتَطَبَ زَيدٌ وَ اخْتَبَزَ وَ اشْتَوىٰ؛یا:زَيدٌ احتَطَبَ الحَطَبَ و اخْتَبَزَ الخُبْزَ و اشْتَوى اللَّحمَ-زید هیزم جمع کرد و نان تهیه کرد و گوشت کباب کرد.مبدأ فعل در این معنا،اسم جامد غیر مصدر است [(۱)].

۴.طلب،یعنی خواستن مبدأ فعل از مفعول مانند:اِكْتَدَّ زَيدٌ بَكْراً-زید از بکر خواست بکوشد(الكَدّ:کوشش).

۵.معنای ثلاثی مجرد همراه با مبالغه،مانند اجْتَذَبْتُ رِداءَ زَيْدٍ-عبای زید را کشیدم، اكْتَسَبْتُ المالَ-با کوشش،مال به دست آوردم.

پرسش و تمرین

۱.افعال زیر را به باب افتعال ببرید:كَسَبَ،حَوىٰ،وَسِعَ،غابَ،عادَ،رَضِيَ،وَقىٰ،خارَ،باعَ، مازَ،جازَ،خانَ،دَرَأَ،زاجَ،زَلَفَ،مَدَّ،عَدَّ،زَحَمَ،صَكَّ،ضَجَعَ،صادَ،صَفا،طَلَبَ،ظَأَرَ،ذَخَرَ،دَعا، أَفِكَ،أَلِفَ،أَكَلَ،أَوىٰ،أَلِيَ،أَمَّ،وَهَمَ،وَصَلَ.

۲.در افعال زیر کدام معنا از معانی باب افتعال منظور است:اِجْتَمَعَ الْقَوْمُ،اخْتَصَمَ الجُنْدُ،

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۱،ص ۱۰۹.

اکْتَحَلَتِ المرأةُ،اصْطادَ زَیدٌ حَجَلَهً،اقْتَسَمَ القومُ المالَ بینَهم،اقْتَرَبَ الجُنْدانِ،اجْتَوَرَ الإخْوان، اخْتاطَ،اکْتَری دابَّهً، وَ اصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسِی (۱)، فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ (۲)، وَ إِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ (۳)، إِنْ یَتَّخِذُونَکَ إِلاّ هُزُواً (۴)، هٰذَا الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ (۵)، وَ قٰالَ الَّذِی نَجٰا مِنْهُمٰا وَ ادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّهٍ (۶)، أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لاٰ یَهِدِّی إِلاّٰ أَنْ یُهْدیٰ (۷).

۳.این کلمات قرآنی را از باب افتعال شناسایی کنید:اِلْتَقَتا،أَضْطَرُّ،تَهْتَدونَ،اتَّبِعُوا،افْتَدَتْ، اعْتَدَوْا،ازْدُجِرَ،یَخِصِّمونَ،نَزْدادُ،تَتَّقونَ.

فصل ۵.باب انفعال

انْفَعَلَ\یَنْفَعِلُ\اِنْفِعالاً،مانند:اِنْصَرَفَ\یَنْصَرِفُ\اِنْصِرافاً

خصوصیت باب انفعال این است که افعال خارجی یعنی افعالی که اثر ظاهری دارند به آن برده می شوند نه افعالی مانند عَلِمَ وَ ظَنَّ.این باب همیشه لازم است و کاربرد متعدی ندارد.

معنای باب انفعال مطاوعه است،مطاوعه ثلاثی مجرد متعدی،مانند:صَرَفْتُهُ فَانْصَرَفَ،قَسَمْتُهُ فَانْقَسَمَ،یا مطاوعه باب افعال،مانند:أَغْلَقْتَ البابَ فانْغَلَقَ.

تمرین

افعال زیر را به باب انفعال ببرید و معنا کنید و چنانچه فعلی از افعال داده شده به این باب برده

۱- ۱) .طه۴۱/.

۲- ۲) .البلد۱۱/.

۳- ۳) .الأنفال۱۹/.

۴- ۴) .الأنبیاء۳۶/.

۵- ۵) .الملک۲۷/.

۶- ۶) .یوسف۴۵/.

۷- ۷) .یونس۳۵/.

نمی شود علت آن را یادآور شوید:عَقَدَ-محکم کرد،عَزَلَ-دور کرد،هَدَمَ-خراب کرد،صَرَفَ- برگرداند،عَرَفَ-دانست،فَکَرَ-فکر کرد،یَقِنَ-یقین کرد،قَسَمَ-تقسیم کرد،شَقَّ الشیءَ- آن چیز را شکافت،کَسَبَ-به دست آورد،قادَ-در پی خود آورد،ساق-راند،سَمِعَ-شنید، سَدَّ-بست،عَقَلَ-دریافت،فهمید؛ذَهَبَ-رفت،جاءَ-آمد،لَبِسَ-پوشید،عاد-برگشت.

فصل ۶.باب تفعُّل

اشاره

تَفَعَّلَ\یَتَفَعَّلُ\تَفَعُّلاً،مانند:تَصَرَّفَ\یَتَصَرَّفُ\تَصَرُّفاً

در باب تفعل چهار قاعده خصوصی جاری می شود.

قاعده ۱.در صیغه هایی از مضارع معلوم باب تفعّل-و به تبع آن امر غایب،نهی و...

-که دو«تاء»مفتوح در اول صیغه قرار می گیرد(صیغه های ۴ و ۵ غایب و شش صیغه مخاطب)حذف یکی از دو تاء جایز است (۱)،مانند:تَتَصَرَّفُ-تَصَرَّفُ و تَتَصَرَّفانِ-تَصَرَّفانِ.قال اللّه تعالی: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ (۲).

در مضارع مجهول هر دو«تاء»باقی می ماند (۳)،مانند:تُتَبَنّی،تُتَبَنَّیانِ.

قاعده ۲.هرگاه فاء الفعل باب تفعّل یکی از دوازده حرف:«ت،ث،ج،د،ذ،ز،س، ش،ص،ض،ط،ظ»باشد جایز است«تاء»باب را همجنس فاء الفعل نموده در آن ادغام کنیم،و در مواردی که با این عمل،اول کلمه ساکن می شود،از آنجا که ابتدا به ساکن مُحال یا مشکل است،همزه وصل مکسوری در اول کلمه می آوریم (۴).بنابراین:

ص:۱۵۵

۱- ۱) .سیبویه گفته است تاء دوم را حذف می کنیم،کوفیون گفته اند تاء اول حذف می شود(شرح رضی بر شافیه،ج ۳، ص ۲۹۰).نظر سیبویه-این جا-راجح است.

۲- ۲) .الأنفال۲۰/.

۳- ۳) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۲۹۱.

۴- ۴) .همان.

تَثَبَّتَ...-اِثَّبَتَ\يَثَّبَّتُ\اِثَّبُتاً\لِيَثَّبِتْ\اِثَّبَّتْ،تَتَبَّعَ...-اِتَّبَعَ\يَتَّبَعُ\اِتَّبُعاً

لِيَتَّبَعْ\اِتَّبَعْ،تَدَثَّرَ...-اِدَّثَّرَ\يَدَّثَّرُ\اِدَّثُّراً\لِيَدَّثَّرْ\اِدَّثَّرْ.

از این قبیل است: أَ فَلَمْ يَدَّبَّرُوا (۱)، وَ مٰا يَذَّكَّرُ (۲)، وَ ازَّيَّنَتْ (۳)، لاٰ يَسَّمَّعُونَ (۴)، يَشَّقَّقُ (۵)، فَأَصَّدَّقَ (۶)، يَضَّرَّعُونَ (۷)، فَاطَّهَّرُوا (۸).

تبصره:در مواردی که زمینه اجرای دو قاعده ۱ و ۲ وجود داشته باشد،اجرای قاعده ۱ رجحان دارد،مانند: لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹).

قاعده ۳.فعل مضاعف چنانچه به باب تفعّل رود و سه حرف همجنس کنار هم جمع شود،لام الفعل آن در بیشتر موارد به«یاء»تبدیل می شود.

این تبدیل در عین فراوانی منوط به سَماع است (۱۰)،مانند:ظَنَّ-تَظَنَّنَ -تَظَنَّیَ(تَظَنّیٰ)مَطَّ(به معنی مَدَّ:کشید)-تَمَطَّطَ-تَمَطَّیَ(تَمَطّیٰ).قال تعالی: ثُمَّ ذَهَبَ إِلیٰ أَهْلِهِ يَتَمَطّٰی (۱۱).تَسَرّیٰ،تَصَدّیٰ و تَقَصّیٰ نیز از این قبیل است.

قاعده ۴.در مصدر باب تفعّل ناقص واوی،«واو»لام الفعل قلب به«یاء»و ماقبل یائی که پدید می آید مکسور می شود همان گونه که در مصدر ناقص یائی این باب نیز

ص: ۱۵۶

۱- ۱) .المؤمنون۶۸/.

۲- ۲) .البقره۲۶۹/.

۳- ۳) .یونس۲۴/.

۴- ۴) .الصّافات۸/.

۵- ۵) .البقره۷۴/.

۶- ۶) .المنافقین۱۰/.

۷- ۷) .الأعراف۹۴/.

۸- ۸) .المائده۶/.

۹- ۹) .الأنعام۱۵۲/.

۱۰- ۱۰) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۲۰۹.

۱۱- ۱۱) .القیامه۳۳/.

ماقبل یاء لام الفعل مکسور می گردد (۱)،مانند:تَرَجُّو-تَرَجُّی-تَرَجّی،تَوَلّی-تَوَلّی.

در مصدر باب تفعل مهموز اللام نیز چنانچه قاعده تخفیف همزه جاری شود، قاعده مذکور جاری خواهد شد،مانند:تَبَرُّؤ-تَبَرُّو-تَبَرُّی-تَبَرّی (۲)،تَکَفُّؤ- تَکَفّی (۳).به خلاف:تَبَوُّؤ،تَهَیُّؤ،تَوَکُّؤ،تَضَیُّؤ.

تذکر:خصوصی بودن قاعده های این باب نسبی است.سه قاعده ۱،۲ و ۴ در باب تفاعل،قاعده ۱ علاوه بر باب تفاعل در برخی از ابواب غیر مشهور و نادر ثلاثی مزید و باب ۱ رباعی مزید،و قاعده ۳ در باب تفعیل نیز جاری می شود.

صرف برخی از افعال باب تفعُّل چنین است:

مضاعف:تَخَلَّلَ\یَتَخَلَّلُ\تَخَلُّلاً\لِیَتَخَلَّلْ\تَخَلَّلْ

تَظَنَّنَ\یَتَظَنَّنُ\تَظَنُّناً\لِیَتَظَنَّنْ\تَظَنَّنْ-تَظَنّی\یَتَظَنّی\تَظَنِّیاً\لِیَتَظَنَّ تَظَنَّ

مثال:تَوَهَّمَ\یَتَوَهَّمُ\تَوَهُّماً\لِیَتَوَهَّمْ\تَوَهَّمْ (۴)

ناقص:تَعَدّی\یَتَعَدّی\تَعَدِّیاً\لِیَتَعَدَّ\تَعَدَّ

لفیف:تَوَلّی\یَتَوَلّی\تَوَلِّیاً\لِیَتَوَلَّ\تَوَلَّ

معانی باب تفعل

۱.مطاوعۀ باب تفعیل،مانند:أَدَّبْتُهُ فَتَأَدَّبَ.مطاوعه معنای غالبی باب تفعّل است.

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۱۶۱.

۲- ۲) .مفردات راغب.

۳- ۳) .لسان العرب.

۴- ۴) .در«مثال»این باب،فاء الفعل قلب به الف نمی شود(قاعده هشتم از قواعد اعلال).

۲.تکلف،یعنی با زحمت و دشواری کاری را انجام دادن یا صفتی را از خود نشان دادن،مانند:تَعَلَّمَ-به زحمت آموخت،تَشَجَّعَ-به سختی از خود شَجاعت نشان داد، و مانند:تَحَلَّمَ،تصدَّقَ و تَكَفَّلَ.

۳.اتخاذ،به همان معنا که در باب افتعال گذشت مانند:تَوَسَّدَ الْحَجَرَ-سنگ را برای خود بالش قرار داد،تَبَنّى زَيْداً-زید را به فرزندی گرفت.

۴.طلب،یعنی خواستن ماده فعل،مانند تَعَجَّلْتُ الشَّيْءَ-خواستار سرعت آن چیز شدم،تَنَجَّزْتُ الْوَعْدَ-وفای به وعده را خواستار شدم.

۵.تدریج،مانند:تَجَرَّعَ الْماءَ-آب را جُرعه جُرعه نوشید،تَفَهَّمَ الْمَسْأَلَةَ-مسأله را اندک اندک فهمید.

۶.تجنب،یعنی دوری کردن فاعل از ماده فعل مانند:تَأَثَّمَ-از گناه دوری کرد،تَذَمَّمَ -از مذمت کردن اجتناب کرد.

۷.صیرورت،مانند:تَأَيَّمَتِ الْمَرْأَةُ-زن أَيِّم(بی همسر)شد.

۸.شکایت،مانند:تَظَلَّمَ-از ظلم شکایت کرد.

۹.معنای ثلاثی مجرد با تأکید و مبالغه،مانند:بَسَمَ و تَبَسَّمَ-لبخند زد،بانَ و تَبَيَّنَ- واضح شد.

پرسش و تمرین

۱.افعال زیر را به باب تفعل ببرید:دَرَجَ،سَطَحَ،شَرُفَ،صَدَرَ،ضَرَّ،ذَلَّ،لَطَّ،ثَبَطَ، تَرِحَ.

۲.این افعال را به باب تفعل ببرید:يَسَرَ،طاعَ،حالَ،صَبا،وَقى،رَوى،جَزَأَ،وَلِيَ.

۳.ماضی معلوم فعل اول،مضارع معلوم فعل دوم و سوم،امر معلوم فعل چهارم و پنجم، ماضی مجهول فعل ششم و هفتم و مضارع و امر مجهول فعل هشتم از افعال تمرین شماره ۲ را صرف کنید.

۴.کلمات زیر چه صیغه ای هستند از چه فعلی؟إدَّرُج،یَصَّدَّرُ،إطَّوَّعَ،إزَّکَّیٰ،لِیَزَّکَّ،تَصَّدَّرانِ، تَصَّرَّفینَ،اضَّرَّرْنا،اتَّرَّحْنَ، فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّی (۱)، تَنَزَّلُ الْمَلاٰئِکَهُ (۲)، أَ فَلاٰ تَذَکَّرُونَ (۳)، فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِمٰا (۴)، تَمَنَّوْا مَکٰانَهُ بِالْأَمْسِ (۵).

۵.صَرَفَ و نَظَرَ را به باب تفعل ببرید و مضارع آن دو را به وجوه ممکن صرف کنید.

۶.معنی باب تفعل را در افعال زیر بیان کنید:تَصَدَّقَ،تَعَلَّمَ،تَکَسَّرَ الزُّجاجهُ،تَصَرَّفَ،تَلَحَّفَ، تَجَسَّمَ،تَغَیَّرَ،تَخَلَّقوُا بِأَخْلاقِ اللّهِ (۶)،تَجَهَّزُوا رَحِمَکُمُ اللّه (۷)،تَسَحَّرُوا فَإِنَّ السَّحُورَ بَرَکَهً (۸)، التَّذَلُّلُ لِلْحَقِّ أقْرَبُ إلَی الْعِزِّ مِنَ التَّعَزُّزِ بِالْباطِلِ (۹)، فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّی (۱۰)، تَنَزَّلُ، الْمَلاٰئِکَهُ (۱۱)، فَمٰا یَکُونُ لَکَ أَنْ تَتَکَبَّرَ فِیهٰا (۱۲)إِنْ جٰاءَکُمْ فٰاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا (۱۳)، اَلَّذِی یُؤْتِی مٰالَهُ یَتَزَکّی (۱۴)أَ فَلاٰ تَذَکَّرُونَ (۱۵).

۷.چرا در مضارع مثال باب تفعل قاعده هشتم اعلال جاری نمی شود؟

ص :۱۵۹

۱- ۱) .عبس۶/.

۲- ۲) .القدر۴/.

۳- ۳) .یونس۳/.

۴- ۴) .البقره۱۵۸/.

۵- ۵) .القصص۸۲/.

۶- ۶) .بحار الأنوار،ج ۵۸،ص ۱۲۹.

۷- ۷) .نهج البلاغه،خطبه ۲۰۴.

۸- ۸) .بحار الأنوار،ج ۵۹،ص ۲۹۲.

۹- ۹) .میزان الحکمه،ح ۱۲۵۵۱.

۱۰- ۱۰) .عبس۶/.

۱۱- ۱۱) .القدر۴/.

۱۲- ۱۲) .الأعراف۱۳/.

۱۳- ۱۳) .الحجرات۶/.

۱۴- ۱۴) .اللیل۱۸/.

۱۵- ۱۵) .یونس۳/.

فصل ۷.باب تفاعل

اشاره

تَفاعَلَ\يَتَفاعَلُ\تَفاعُلاً،مانند:تَعامَلَ\يَتَعامَلُ\تَعامُلاً

قواعد ۱،۲ و ۴ باب تفعُّل عیناً در باب تفاعل نیز جاری می شود.همچنین در مصدر مهموز اللام باب تفاعل چنانچه قاعده تخفیف همزه جاری شود قاعده ۴ نیز جاری خواهد شد.بنابراین:

الف)تَتَعامَلُ-تَعامَلُ،تَتَعامَلانِ-تَعامَلانِ و...

ب)تَتابَعَ...-اِتّابَعَ\يَتّابَعُ\اِتّابُعاً\لِيَتّابَعْ\اِتّابَعْ

تَثاقَلَ...-اِثّاقَلَ\يَثّاقَلُ\اِثّاقُلاً لِيَثّاقَلْ\اِثّاقَلْ

و همین طور:تَدارَكَ،تَذابَحَ،تَزاوَرَ،تَسارَعَ،تَشاعَرَ،تَصاعَدَ،تَضارَعَ،تَطابَقَ و تَظاهَرَ.

ج)تَداعُو-تَداعُی-تَداعٍ،تَوالُی-تَوالٍ.

د)خَجَأَ(زد)-تَخاجُؤ-تَخاجُو-تَخاجُی-تَخاجٍ (۱).

صرف برخی از افعال باب تفاعل چنین است:

مثال:تَواعَدَ\يَتَواعَدُ\تَواعُداً\لِيَتَواعَدْ\تَواعَدْ (۲)

اجوف:تَعاوَنَ\يَتَعاوَنُ\تَعاوُناً\لِيَتَعاوَنْ\تَعاوَنْ (۳)

ناقص:تَراضی\يَتَراضی\تَراضِياً\لِيَتَراضَ\تَراضَ

لفيف مقرون:تَساوی\يَتَساوی\تَساوِياً\لِيَتَساوَ\تَساوَ

معانی باب تفاعل

۱.مشارکت که معنای غالبی این باب است،مانند:تَضارَبَ زَيدٌ و بَكرٌ-زید و بکر یکدیگر را زدند.

۱- ۱) .قاموس المحیط.

۲- ۲) .در«مثال»این باب،فاء الفعل قلب به الف نمی شود(قاعده هشتم از قواعد عمومی اعلال).

۳ - ۳) .در ماضی مجهول باب تفاعل اجوف واوی که دو واو در کنار هم واقع می شوند بنابر تبصره قاعده یکم ادغام، ادغام صورت نمی گیرد،می گوییم:تُعُوْوِنَ\تُعُوْوِنا\تُعُوْوِنُوا...

تبصره:سه باب مفاعله،افتعال و تفاعل-همان گونه که گذشت-می توانند در بیان مشارکت به کار روند با این فرق که بعد از باب مفاعله لازم است دو اسم ذکر شود یکی به صورت فاعل(مرفوع)و دیگری به صورت مفعول(منصوب)،ولی در دو باب دیگر می توانیم یک اسم که دارای افرادی است به صورت فاعل بیاوریم و مثلاً بگوییم:اِخْتَصَمَ الْقَوْمُ و تَضارَبَ الرَّجُلانِ یا دو اسم بیاوریم که در این صورت هر دو به صورت فاعل خواهند بود،مثلاً بگوییم:اِخْتَصَمَ زَیدٌ و بَکْرٌ و تَضارَبَ زَیدٌ وَ بَکْرٌ (۱).

۲.مطاوعۀ باب مفاعله،مانند:باعَدْتُهُ فَتَباعَدَ-او را دور کردم پس دور شد.

۳.تظاهر و تشبه،یعنی اظهار حالتی از سوی فاعل که آن حالت در او نیست،مانند:

تَمارَضَ-خود را بیمار نشان داد،و تَجاهَلَ-تظاهر به نادانی کرد.

۴.تکلف،مانند:تَباکی-به زحمت گریه کرد.

۵.تکرار،مانند:تَتابَعَ-پی درپی تبعیت کرد،و تَساقَطَ-پی درپی سقوط کرد.

۶.معنای ثلاثی مجرد همراه با تأکید و مبالغه،مانند:تَعالَی اللّهُ-عَلا،یعنی خدا بلند مرتبه است.

پرسش و تمرین

۱.در باب تفاعُل چه قواعدی جاری است؟بیان کنید.

۲.افعال زیر را به باب تفاعُل ببرید و مضارع آنها را به دو وجه ممکن صرف کنید:عَهِدَ، وَلِیَ،عانَ.

۳.افعال تمرین شماره ۲ را به باب تفاعُل ببرید و از فعل اول مجهول ماضی و مضارع،از

۱- ۱) .توضیح:آنچه گفته شد،فرق لفظی بود.مشارکت باب مفاعله فرق دیگری نیز با مشارکت باب افتعال و تفاعل دارد و آن اینکه:در باب مفاعَله،بالصّراحه فاعل بودن اسم اول و مفعول بودن اسم دوم و به طور ضمنی عکس آن فهمیده می شود؛اما در دو باب افتعال و تفاعل از خود لفظ همزمان به فاعل و مفعول بودن دو طرف پی می بریم (شرح رضی بر شافیه،ج ۱،ص ۹۸ و ۱۰۰).

فعل دوم معلوم و مجهول امر و از فعل سوم مضارع معلوم را مؤکد به نون خفیفه صرف کنید.

۴.افعال زیر را به باب تفاعُل ببرید:تَرَکَ،ثَقِفَ،دَرَسَ،ذَکَرَ،سَرَّ،شَرَطَ،صَدَفَ،ضَحِکَ، طالَ،ظَرُفَ،زاجَ،یَسَرَ،وَلِیَ،سَوِیَ،عَلا.

۵.در افعال زیر کدام یک از معانی باب تفاعُل مراد است:

تَعاضَدْنا،تَساوَیا،تَجاهَرَ،تَهاجَمُوا،تَعاهَدُوا،تَغافَلَ،تَوٰاضَعْ لِلْمُحْسِنِ إِلَیْکَ(نهج الفصاحه).

۶.با مراجعه به آیات قرآنی زیر،افعال باب تفاعل را شناسایی و معرفی کنید و معنای باب را در هریک از موارد مشخص نمایید:النجم۵۵/،التوبه۳۸/،النّمل۶۶/،الکهف۱۷/، العصر۳/،النبأ۱/،البقره۷۲/ و ۸۵،الحجرات۱۱/،المائده۲/.

فصل ۸.باب افعلال

اشاره

افْعَلَّ\یَفْعَلُّ\اِفْعِلالاً،مانند:اِحْمَرَّ\یَحْمَرُّ\اِحْمِراراً

این باب غالباً در مورد رنگ ها و عیب های ظاهری به کار می رود و همیشه لازم است.

معنای باب افعلال

۱.صیرورت،یعنی دارای مبدأ فعل شدن فاعل،مانند:اِسْوَدَّ اللَّیْلُ-شب،تاریک شد.

۲.تأکید و مبالغه،مانند:اِحْمَرَّ الحدیدُ-آهن کاملاً سرخ شد.

صرف برخی از فعل های باب افعِلال چنین است:

ماضی معلوم:اِحْمَرَّ\اِحْمَرّا\اِحْمَرُّوا\اِحْمَرَّتْ\اِحْمَرَّتا\اِحْمَرَرْنَ\اِحْمَرَرْتَ...

مضارع معلوم:یَحْمَرُّ\یَحْمَرّانِ\یَحْمَرُّونَ\تَحْمَرُّ\تَحْمَرّانِ\یَحْمَرِرْنَ...

امر معلوم:«لِیَحْمَرِرْ\لِیَحْمَرَّ\لِیَحْمَرِّ»لِیَحْمَرّا\لِیَحْمَرُّوا...

«احْمَرِرْ\اِحْمَرَّ\اِحْمَرِّ»احْمَرّا...

ماضی مجهول:اُحْمُرَّ بِهِ\اُحْمُرَّ بِهِما\اُحْمُرَّ بِهِم...

مضارع مجهول:یُحْمَرُّ بِهِ\یُحْمَرُّ بِهِما\یُحْمَرُّ بِهِم...

تمرین

۱.باب افعلال ماده های حُمْرَه،بَیاض و سَواد را بسازید و سپس معلوم و مجهول ماضی فعل اول،مضارع فعل دوم و امر فعل سوم را صرف کنید.

۲.معنای باب افعلال را در افعال زیر شناسایی کنید:

اقْطَرَّ النَّبتُ،اعْوَرَّ زیدٌ،تَحْضَرُّ الْحَقْلَهُ فِی الرَّبیع،احْوَلَّ،یَصْفَرُّ لَوْنُ زَیدٍ، یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ (۱)،«وَ لَعَمْری لَوْ کُنّا نَأْتی ما أَتَیْتُمْ ما قامَ لِلدّینِ عَمُودٌ وَ لا اخْضَرَّ لِلْإیمانِ عُودٌ» (۲).

فصل ۹.باب استفعال

اشاره

اسْتَفْعَلَ\یَسْتَفْعِلُ\اِسْتِفْعالاً،مانند:اِسْتَخْرَجَ\یَسْتَخْرِجُ\اِسْتِخْراجاً

باب استفعال قاعده خصوصی ندارد و صرف افعالی از آن چنین است:

ماضی معلوم:اِسْتَخْرَجَ\اِسْتَخْرَجا\اِسْتَخْرَجُوا...

مضارع معلوم:یَسْتَخْرِجُ\یَسْتَخْرِجانِ\یَسْتَخْرِجُونَ...

امر معلوم:لِیَسْتَخْرِجْ\لِیَسْتَخْرِجا\لِیَسْتَخْرِجُوا...اِسْتَخْرِجْ...

ماضی مجهول:اُسْتُخْرِجَ\اُسْتُخْرِجا\اُسْتُخْرِجُوا...

مضارع مجهول:یُسْتَخْرَجُ\یُسْتَخْرَجانِ\یُسْتَخْرَجُونَ...

مضاعف:اِسْتَمَدَّ\یَسْتَمِدُّ\اِسْتِمْداداً

«لِیَسْتَمْدِدْ\لِیَسْتَمِدَّ\لِیَسْتَمِدِّ»لِیَسْتَمِدّا\لِیَسْتَمِدُّوا...

«اِسْتَمْدِدْ\اِسْتَمِدَّ\اِسْتَمِدِّ»اسْتَمِدّا\اِسْتَمِدُّوا...

۱- ۱) .آل عمران۱۰۶/.

۲- ۲) .نهج البلاغه،خطبه ۵۶.

مثال:اِسْتَوْضَحَ\يَسْتَوْضِحُ\اِسْتيضاحاً\لِيَسْتَوْضِحْ\اِسْتَوْضِحْ

اجوف:اِسْتَقامَ\يَسْتَقيمُ\اِسْتِقامَهً\لِيَسْتَقِمْ\اِسْتَقِمْ

ناقص:اِسْتَفْتَی\يَسْتَفْتِي\اِسْتِفْتاءً\لِيَسْتَفْتِ\اِسْتَفْتِ

توجه کنید

۱.در مصدر اجوف باب استفعال-همانند باب افعال-پس از آنکه عین الفعل بر اثر قواعد اعلال حذف شد عوض آن یک تاء(ه)در آخر آورده می شود،مانند:اِسْتِقْوام-اسْتِقامَه.از همین قبیل است:اِستعاذه،استفاده،استحاله.

۲.عین الفعل اجوف باب استفعال در برخی از موارد سماعاً اعلال نشده است، مانند:اِسْتَحْوَذَ-مسلط شد،اسْتَنْوَقَ الجَمَلُ (۱)-جمل،ناقه شد،اسْتَغْيَلَتِ الشجرهُ- شاخه های درخت درهم پیچید،اسْتَتْيَسَتِ العَنْزُ-بز ماده نر شد.

دو مورد استثنایی

۱.در استفعال حَيِيَ يَحْيا حَياهً و حَيَواناً،و حَيِيَ يَحْيا حَياءً،دو لغت وجود دارد:

الف:ابقاء عین الفعل(اسْتَحيَی\يَسْتَحْيِي\اِسْتِحْياءً).

ب:حذف عین الفعل پس از نقل حرکت آن به ماقبل(اسْتَحَی\يَسْتَحِی\اِسْتِحاءً) (۲).

در این ماده در صورت ابقاء عین الفعل،حکم ناقص جاری می شود؛حکم اجوف مطلقا در آن جاری نمی شود (۳)،و حکم مضاعف(ادغام)را تنها می توان در پنج صیغه نخست ماضی مجهول آن اجرا کرد؛لذا می گوییم:

ص :۱۶۴

۱- ۱) .مَثَلی است که برای خارج شدن سخن از مسیر خود زده می شود.گویند شخصی نزد حاکمی شعر می خواند و در شعر خود شتر نری را توصیف می کرد که ناگهان به توصیف ناقه(شتر ماده)پرداخت و طرفه بن العبد که در مجلس حاضر بود گفت:«قَدِ اسْتَنْوَقَ الْجَمَلُ».این جمله از آن زمان به صورت مثل بر زبانها ماند(شرح رضی بر شافیه،ج ۱،پاورقی ص ۸۶).

۲- ۲) .همان،ج ۳،ص ۱۱۹.

۳- ۳) .عین الفعل لفیف مقرون در ماضی،مضارع و امر و برخی مصادر در حکم حرف صحیح است و اعلال نمی شود (تبصره بر قواعد اعلال).

اسْتَحْيِیَ\اِسْتَحْیِیا\اِسْتَحْیَوْا...یَسْتَحْیِی\یَسْتَحْیِیانِ\یَسْتَحْیُونَ...

یا:اِسْتَحیَ\اِسْتَحَیا\اِسْتَحَوْا...یَسْتحِی\یَسْتَحِیانِ\یَسْتَحُونَ...

اسْتُحْیِیَ\اُسْتُحْیِیا\اُسْتُحْیُوا...

یا:اُسْتُحِیَ\اُسْتُحِیا\اُسْتُحُوا...

یا:اُسْتُحِیَّ\اُسْتُحِیّا\اُسْتُحِیُّوا...

توضیح:در پنج صیغه نخست ماضی مجهول سه وجه جایز است:ابقاء عین الفعل بدون ادغام،حذف عین الفعل،ابقاء عین الفعل با ادغام (1).

۲.در باب استفعال طاعَ یَطُوعُ طَوْعاً جایز است-سَماعاً-«تاء»باب را حذف نمود و گفت:اِسْطاعَ\یَسْطیعُ\اِسْطاعَةً،و یا«تاء»را نگه داشت و گفت:

اسْتَطاعَ\یَسْتَطیعُ\اِسْتِطاعَةً.قال اللّه تعالی: فَمَا اسْطاعُوا أَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً (2)و (3).

معانی باب استفعال

۱.طلب،که معنای غالبی این باب است،مانند:أَسْتَغْفِرُ اللّهَ-از خدا آمرزش می خواهم،اسْتَنْصَرَ-یاری طلبید و اسْتَخْرَجْتُ الْمَعْدِنَ-معدن را استخراج کردم.

۲.تحول،یعنی از حالتی به حالت دیگر درآمدن،مانند:اِسْتَحْجَرَ الطینُ-گِل،سنگ شد.

۳.مفعول را دارای صفتی یافتن،مانند:اِسْتَعْظَمْتُ اللّهَ-خدا را بزرگ یافتم،اسْتَکْرَمْتُ

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۱۱۲ تا ۱۲۲.ظاهراً این حکم اختصاص به ماده«الحَیاه»دارد و در ماده«العَیّ» جاری نمی شود.

۲- ۲) .الکهف۹۷/.

۳- ۳) .حذف«طاء»و ابقاء«تاء»نیز در این مورد شنیده شده است(اسْتاعَ...)(شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۲۹۳).

زیداً-زید را کریم یافتم،اسْتَحْلیٰ زیدٌ الفاکِهَهَ-زید میوه را شیرین یافت.

۴.تکلف،مانند:اِسْتَجْرَأَ-جرأت نشان داد،اسْتَکْبَرَ-از خود بزرگی نشان داد.

۵.مطاوعهٔ باب افعال،مانند:أَرَحْتُ زَیْداً فَاسْتَراحَ-راحتی زید را فراهم کردم پس او راحت شد،أَبَنْتُ المسأَلَهَ فَاسْتَبانَتْ-مسئله را توضیح دادم پس واضح شد.

۶.اتخاذ،مانند:اِسْتَلْأَمَ-لَأْمه(زره)پوشید،اسْتَوْقَدَ-وِقاد(هیزم)فراهم کرد.

۷.معنای ثلاثی مجرد با تأکید و مبالغه،مانند قَرَّ و اسْتَقَرَّ-آرام گرفت.

پرسش و تمرین

۱.افعال زیر را به باب استفعال ببرید:خَرَجَ،مَدَّ،أَمِنَ،وَضَحَ،خارَ،قَتَا،وَفیٰ،حَبَّ،غاثَ، جازَ،حالَ.

۲.باب استفعال افعال تمرین شماره ۱ را به دستور زیر صرف کنید:ماضی معلوم فعل اول، مضارع معلوم فعل دوم،امر معلوم فعل سوم،ماضی مجهول فعل چهارم،مضارع مجهول فعل پنجم،نهی مجهول فعل ششم و مضارع معلوم مؤکد به نون ثقیله فعل هفتم.

۳.معنای باب استفعال را در افعال زیر معین کنید:اِسْتَمَرَّ،اسْتَحَلَّ الشَّیْءَ،اسْتَنْوَقَ الْجَمَلُ، إسْتَجازَ،أَسْتَسْلَمْتَ لِلْمَوْت؟،اسْتَوْحَشَ،اسْتَسْقیٰ،اسْتَحْسَنَ زیدٌ خالِداً،إنَّ البُغاثَ بِأرضِنا یَسْتَنْسِرُ (۱)، وَ اسْتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ (۲)، وَ اسْتَعْمَرَکُمْ فِیها فَاسْتَغْفِرُوهُ (۳)، أَنْ رَآهُ اسْتَغْنیٰ (۴)، فَمَا اسْتَکانُوا لِرَبِّهِمْ (۵)، إنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی (۶)، أَبیٰ وَ اسْتَکْبَرَ (۷)، أَ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذِی

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۱،ص ۱۱۱.

۲- ۲) .نوح/۷.

۳- ۳) .هود/۶۱.

۴- ۴) .العلق/۷.

۵- ۵) .المؤمنون/۷۶.

۶- ۶) .الأعراف/۱۵۰.

۷- ۷) .البقره/۳۴.

هُوَ أَدْنیٰ بِالَّذِی هُوَ خَیْرٌ

(۱)

، فَإِذَا الَّذِی اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ (۲)، قٰالَ عَسیٰ رَبُّکُمْ أَنْ یُهْلِکَ عَدُوَّکُمْ وَ یَسْتَخْلِفَکُمْ فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ (۳).

فصل ۱۰.باب افعیلال

اشاره

افْعالَّ\یَفْعالُّ\اِفْعیلالاً،مانند:اِحْمٰارَّ\یَحْمٰارُّ\اِحْمیراراً

این باب غالباً در الوان و عیوب حسی و ظاهری به کار می رود و همیشه لازم است.

معنای این باب بیان تدریج و مبالغه است مانند:اِحْمٰارَّ الْحَدیدُ(آهن تدریجاً بسیار سرخ شد).صرف اجمالی باب افعیلال چنین است:

ماضی معلوم:اِحْمٰارَّ...اِحْمٰارَرْنَ...

مضارع معلوم:یَحْمٰارُّ...یَحْمٰارِرْنَ...

ماضی مجهول:اُحْمُورَّ بِهِ...

مضارع مجهول:یُحْمارُّ بِهِ...

امر معلوم:«لِیَحْمٰارِرْ\لِیَحْمٰارَّ\لِیَحْمارِّ»لِیَحْمارّا...

نهی:«لا یَحْمٰارِرْ\لا یَحْمٰارَّ\لا یَحْمارِّ»لا یَحْمارّا...

توجه کنید

معناهایی که برای ابواب مشهور ثلاثی مزید برشمردیم و یا برای ابواب غیر مشهور یا نادر ثلاثی مزید یا ابواب رباعی مجرد و رباعی مزید ذکر خواهد شد -همان گونه که در باب افعال متذکر شدیم-معانی انحصاری این ابواب نیست،بلکه هریک از ابواب مذکور ممکن است در معنا یا معانی دیگری نیز به کار رود که با مراجعه به زبان عربی و منابع صرفی و کتب لغت،می توان به آنها پی برد. (۴)

ص:۱۶۷

۱- ۱) .البقره۶۱/.

۲- ۲) .القصص۱۸/.

۳- ۳) .الأعراف۱۲۹/.

۴- ۴) .شرح رضی قدّس سرّه،بر شافیه،ج ۱،ص ۱۱۳.

تمرین

شَهِبَ،دَهِمَ،صَفِرَ،سَوِدَ را به باب افعیلال ببرید و ماضی معلوم و مجهول فعل اول، مضارع معلوم و مجهول فعل دوم و امر معلوم و مجهول فعل سوم و چهارم را صرف کنید.

فصل ۱۱.ابواب غیر مشهور و نادر

ابواب غیر مشهور ثلاثی مزید عبارتند از:

۱.باب فَعْلَله:فَعْلَلَ\یُفَعْلِلُ\فَعْلَلَةً،مانند:شَمْلَلَ\یُشَمْلِلُ\شَمْلَلَةً(تند رفتن).

۲.باب فَوْعَلَه:فَوْعَلَ\یُفَوْعِلُ\فَوْعَلَةً،مانند:حَوْقَلَ\یُحَوْقِلُ\حَوْقَلَةً(پیر شدن).معنای این باب،تأکید و مبالغه است.

۳.باب فَعْوَلَه:فَعْوَلَ\یُفَعْوِلُ\فَعْوَلَةً،مانند:جَهْوَرَ\یُجَهْوِرُ\جَهْوَرَةً(صدا بلند کردن).

۴.باب فَیْعَلَه:فَیْعَلَ\یُفَیْعِلُ\فَیْعَلَةً،مانند:شَیْطَنَ\یُشَیْطِنُ\شَیْطَنَةً(شیطان صفت شدن).

این باب،مفید معنای صیرورت است.

۵.باب فَعْنَلَه:فَعْنَلَ\یُفَعْنِلُ\فَعْنَلَةً،مانند:قَلْنَسَ\یُقَلْنِسُ\قَلْنَسَةً(کلاه پوشاندن).

۶.باب فَعْلاه:فَعْلی\یُفَعْلی\فَعْلاةً،مانند:قَلْسی\یُقَلْسی\قَلْساةً(کلاه پوشاندن).

۷.باب تَفَعْلُل:تَفَعْلَلَ\یَتَفَعْلَلُ\تَفَعْلُلاً،مانند:تَجَلْبَبَ\یَتَجَلْبَبُ تَجَلْبُباً(لباس گشاد پوشیدن).

۸.باب تَفَوْعُل:تَفَوْعَلَ\یَتَفَوْعَلُ\تَفَوْعُلاً،مانند:تَجَوْرَبَ\یَتَجَوْرَبُ\تَجَوْرُباً(جوراب پوشیدن).

۹.باب تَفَعْوُل:تَفَعْوَلَ\یَتَفَعْوَلُ\تَفَعْوُلاً،مانند:تَرَهْوَکَ\یَتَرَهْوَکُ\تَرَهْوُکاً(به گونه ای خاص راه رفتن).

۱۰.باب تَفَیْعُل:تَفَیْعَلَ\یَتَفَیْعَلُ\تَفَیْعُلاً،مانند:تَشَیْطَنَ\یَتَشَیْطَنُ\تَشَیْطُناً(شیطان صفت شدن).این باب در معنای صیرورت همراه با مبالغه به کار می رود.

۱۱.باب تَمَفْعُل:تَمَفْعَلَ\یَتَمَفْعَلُ\تَمَفْعُلاً،مانند:تَمَسْکَنَ\یَتَمَسْکَنُ\تَمَسْکَناً(خود را شبیه مسکین ساختن).

۱۲.باب افْعِنْلال:اِفْعَنْلَلَ\یَفْعَنْلِلُ\اِفْعِنْلالاً،مانند:اِقْعَنْسَسَ\یَقْعَنْسِسُ\اِقْعِنْساساً(عقب ماندن و برگشتن).

۱۳.باب افْعِنْلاء:اِفْعَنْلی\یَفْعَنْلی\اِفْعِنْلاءً،مانند:اِسْلَنْقی\یَسْلَنْقی\اِسْلِنْقاءً(به پشت افتادن).این باب برای مطاوعه است.سَلْقاهُ-او را به پشت انداخت.

۱۴.باب افْعِوّال:اِفْعَوَّلَ\یَفْعَوِّلُ\اِفْعِوّالاً،مانند:اِجْلَوَّذَ\یَجْلَوِّذُ\اِجْلِوّاذاً(به سرعت رفتن).

این باب برای بیان تأکید و مبالغه به کار می رود و غالباً لازم است مانند مثال مذکور و در برخی موارد متعدی است،مانند:اِعْلَوَّطَ زَیْدٌ بَعیرَه-زید از گردن شتر خود بالا رفت و بر آن سوار شد.

۱۵.باب افْعیعال:اِفْعَوْعَلَ\یَفْعَوْعِلُ\اِفْعیعالاً،مانند:اِحْلَوْلی\یَحْلَوْلی\اِحْلیلاءً(شیرین شدن).

باب افعیعال در یکی از سه معنای زیر به کار برده می شود:۱)مبالغه،مانند:

اعْشَوشَبَتِ الأرضُ-زمین بسیار گیاه دار شد.۲)صیرورت مانند:اِحْلَولی الصَّبیُّ بنُطقه- کودک،با به سخن درآمدن شیرین شد.۳)مفعول را دارای صفتی یافتن،مانند:اِحلَوْلی زیدٌ الفاکِهَةَ-زید میوه را شیرین یافت.

باب افعیعال،هم لازم به کار برده می شود و هم متعدی.

ابواب نادر ثلاثی مزید عبارتند از:

۱.باب فَعْیَلَه:فَعْیَلَ\یُفَعْیِلُ\فَعْیَلَةً،مانند:رَهْیَأَ\یُرَهْیِئُ\رَهْیَأَةً(ضعیف و ناتوان شدن).

این باب،هم لازم به کار برده می شود و هم متعدی.گفته می شود:رَهْیَأَ رَأْیَ نَفْسِه-رأی خود را فاسد کرد.

۲.باب فَنْعَلَه:فَنْعَلَ\یُفَنْعِلُ\فَنْعَلَةً.این باب هم لازم به کار برده می شود و هم متعدی.

مثال لازم،مانند:سَنْبَلَ\یُسَنْبِلُ\سَنْبَلَةً(خوشه درآوردن گیاه).مثال متعدی مانند:شَنْتَرَ الثَّوْبَ(لباس را پاره کرد).

۳.باب تَفَعْنُل:تَفَعْنَلَ\یَتَفَعْنَلُ\تفَعْنُلاً،مانند:تَقَلْنَسَ\یَتَقَلْنَسُ\تَقَلْنُساً(پوشیدن کلاه را پذیرفتن) (۱).

۴.باب تَفَعْلِی:تَفَعْلَی\یَتَفَعْلَی\تفَعْلِیاً،مانند:تَقَلْسَی\یَتَقَلْسَی\تَقَلْسِیاً(پوشیدن کلاه را پذیرفتن) (۲).

۵.باب تَفَعْیُل:تَفَعْیَلَ\یَتَفَعْیَلُ\تفَعْیُلاً،مانند:تَرَهْیَأَ\یَتَرَهْیَأُ\تَرَهْیُؤاً(مضطرب شدن).

۶.باب افْتِعلاء:اِفْتَعْلَی\یَفْتَعْلِی\اِفْتِعْلاءً،مانند:اِسْتَلْقَی\یَسْتَلْقِی\اِستلقاءً(به پشت خوابیدن،به پشت افتادن) (۳).

تکمله ۱:ابواب غیر مشهور و نادر منحصر در ابوابی که برشمردیم نیست،ابواب دیگری را نیز می توان با مراجعه به منابع صرفی شناسایی کرد (۴).

تکمله ۲:ممکن است با پژوهش در کاربرد فعلی ابواب،معلوم شود که برخی از ابوابی که به عنوان غیر مشهور معرفی شده اند در حد مشهور یا نادر کاربرد پیدا کرده اند،و برخی ابواب نادر،در حد مشهور یا غیرمشهور.

تکمله ۳:در هریک از ابواب غیر مشهور و نادر ثلاثی مزید می توانیم در صیغه هایی از مضارع معلوم که دو«تاء»در آغاز آنها کنار هم قرار می گیرد،یک«تاء»را بیندازیم؛مثلاً در صیغه های ۴ و ۵ و در شش صیغه مخاطب مضارع معلوم تَمَسْکَنَ می توانیم بگوییم:تَتَمسْکَنُ\تَتَمَسْکَنانِ...یا:تَمَسْکَنُ\تَمَسْکَنانِ...

تکمله ۴:از یک اصل می توان بی آنکه ثلاثی مجردِ مستعمل داشته باشد،ثلاثی مزید ساخت،مانند:اِجْلِوّاذ(باب ۱۴ از ابواب غیر مشهور).همچنین شدنی است که ثلاثی مجرد یک ماده در معنایی به کار رود و ثلاثی مزید آن در معنایی نامتناسب با معنای

۱- ۱) .قاموس المحیط.

۲- ۲) .همان.

۳- ۳) .لسان العرب.

۴- ۴) .شرح رضی بر شافیه،ج ۱،ص ۶۸ و ۶۹.

ثلاثی مجرد خود به کار برده شود،مانند:اِغْرِنْداء(باب ۱۳ از ابواب غیر مشهور).این دو گونه مزیدٌ فیه را«مرتجَل»می نامند (۱).

پرسش و تمرین

۱.با مراجعه به قواعد ادغام بیان کنید که چرا در افعالِ باب های:فَعْلَلَه،تَفَعْلُل و افْعِنْلال از ابواب غیر مشهور ثلاثی مزید،ادغام صورت نمی گیرد.

۲.هریک از افعال زیر از چه بابی است؟تَصَیدَّعَ،اخَّصَّمَ،اغْدَودَنَ،اعْلَوَّطَ،اعْوارَّ،اعْشَوْشَبَ، اثّاقَلَ،شَرْیَفَ،بَیْطَرَ،سَیْطَرَ،هَوْجَلَ،رَوْدَنَ،دَهْوَرَ،جَلْبَبَ،تَشَمْلَلَ،تَمَنْدَلَ،تَكَوْثَرَ،تَسَیْطَرَ، تَجَعْبَی،اقْعَنْدَدَ،احْرَنْبَی،اجْتَعْبَی (۲).

۳.معانی واژه های تمرین شماره ۲ را به دست آورید.

ص: ۱۷۱

۱- ۱) .شرح رضی بر شافیه،ج ۱،ص ۱۱۲.

۲- ۲) .تكلمهُ فی تصریف الأفعال،ص ۱۱۸ و ۱۱۹.

مبحث سوم:

اشاره

فعل رباعی

مقدمه

تقسیمات فعل رباعی همانند ثلاثی است:

فعل رباعی مجرد از مصدر رباعی مجرد و فعل رباعی مزید از مصدر رباعی مزید گرفته می شود (۱).

قاعده ساختن اقسام فعل رباعی و صیغه های هریک و خصوصیات ماضی و مضارع و ضمایر آنها همان گونه است که در مبحث ثلاثی مجرد و مقدمه ثلاثی مزید گذشت.

رباعی مجرد دارای یک باب و رباعی مزید دارای سه باب به شرح زیر است:

فصل ۱.رباعی مجرد

ماضی معلوم رباعی مجرد بر وزن فَعْلَلَ،مضارع معلوم آن بر وزن یُفَعْلِلُ و مصدر

ص: ۱۷۲

۱- ۱) .ر.ک:مقدمه مبحث دوم،مبدأ اشتقاق ثلاثی مزید و توضیح آن.

آن بر وزن فَعْلَلَه است.مصـدر برخی از افعالی که به این باب می رود علاوه بر وزن فَعْلَلَه بر وزن فِعْلال نیز می آید.بنابراین،فعل رباعی مجرد دارای یک باب می باشد و آن عبارت است از:فَعْلَلَ\یُفَعْلِلُ\فَعْلَلَةً(و فِعْلالاً)،مانند:دَحْرَجَ\یُدَحْرِجُ\دَحْرَجَةً و دِحْرَاجاً(غلطاندن) (۱).

باب رباعی مجرد در برخی افعال لازم است،در برخی دیگر متعـدی است و در برخی دیگر هم لازم است و هم متعـدی.لازم،مانند:شَقْشَقَ الْبَعیرُ-شتر صدای خود را به گلو برگرداند.متعدی،مانند:دَحْرَجَ-غلطاند.لازم و متعدی،مانند:دَأْدَأَ،گفته می شود:دَأْدَأَ زَیْدٌ-زید دوید،و:دَأْدَأَ الشيْءَ-آن چیز را حرکت داد.

ماضی مجهول:دُحْرِجَ...

مضارع مجهول:یُدَحْرَجُ...

امر معلوم:لِیُدَحْرِجْ...دَحْرِجْ...

امر مجهول:لِیُدَحْرَجْ...

نهی:لا یُدَحْرِجْ...

نفی:لا یُدَحْرِجُ...

تأکید:هَلْ یُدَحْرِجَنَّ\هَلْ یُدَحْرِجَانِّ\هَلْ یُدَحْرِجُنَّ...

هَلْ یُدَحْرِجَنْ\هَلْ یُدَحْرِجُنْ...

تمرین

۱.اشتقاق اقسام فعل رباعی را توضیح دهید.

۲.کلمات زیر یک بخش از باب رباعی مجردند؛دو بخش دیگر هریک را ذکر کنید:

زَمْزَمَه،یُزَخْرِفُ،صَحْصَحَ،یُشَقْشِقُ،شَرْشَرَه،زَحْلَفَه،دَأْدَأَ.

ص :۱۷۳

---

۱ - ۱) .برخی از ربـاعی مجردهـای مضـاعف علاـوه بر فِعْلاـل،وزن فَعْلاـل هـم دارد که اسم مصـدر است،ماننـد:زَلْزال، قَلْقـال و...(شـرح رضـی بر شـافیه،ج ۱،پاورقی ص ۱۷۸؛مصباح المنیر؛قاموس المحیط).

۳.باب(ماضی-مضارع-مصدر)زَلْزَلَ و زَحْزَحَ را ذکر نمایید و ماضی معلوم و مجهول فعل اول،مضارع و امر معلوم فعل دوم را صرف کنید.

۴.مشخص کنید رباعی مجردهای زیر کدام لازم و کدام متعدی است:دَرْبَخَ،زَلْزَلَ، صَحْصَحَ،شَرْشَرَ،زَحْلَفَ،شَعْبَذَ،حَثْحَثَ،قَوْدَحَ،کَتْکَتَ،حَبْحَبَ،شَفْشَفَ،شَعْشَعَ،شَغْشَغَ.

فصل ۲.رباعی مزید

اشاره

فعل رباعی مزید سه باب دارد به این شرح:

۱.باب تَفَعْلُل:تَفَعْلَلَ\يَتَفَعْلَلُ\تَفَعْلُلاً،مانند:تَدَحْرَجَ\يَتَدَحْرَجُ\تَدَحْرُجاً-غلطیدن.

در این باب قاعده ۱ باب تفعُّل جاری می شود و نمونه اقسام مختلف آن از این قرار است:

ماضی معلوم:تَدَحْرَجَ...

مضارع معلوم:يَتَدَحْرَجُ...تَتَدَحْرَجُ...يا:تَدَحْرَجُ...

امر معلوم:لِيَتَدَحْرَجْ...تَدَحْرَجْ...

ماضی مجهول:تُدُحْرِجَ بِهِ تُدُحْرِجَ بِهِما...

مضارع مجهول:يُتَدَحْرَجُ بِهِ يُتَدَحْرَجُ بِهِما...

امر مجهول:لِيُتَدَحْرَجْ بِهِ لِيُتَدَحْرَجْ بِهِما...

نهی:لا يَتَدَحْرَجْ...

استفهام:هَلْ يَتَدَحْرَجُ...

تأکید:هَلْ يَتَدَحْرَجَنَّ...هَلْ يَتَدَحْرَجَنْ...

این باب برای بیان مطاوعهٔ رباعی مجردِ متعدی به کار می رود،مانند:دَحْرَجَ الْكُرَةَ فَتَدَحْرَجَتْ-توپ را غلطاند،پس توپ غلطید.

۲.باب افْعِنْلال:اِفْعَنْلَلَ\يَفْعَنْلِلُ\اِفْعِنْلالاً،مانند:اِحْرَنْجَمَ\يَحْرَنْجِمُ\اِحْرِنْجاماً(جمع شدن،گردهم آمدن).

ماضی مجهول:اُحْرُنْجِمَ بِهِ احْرُنْجِمَ بِهِما...

مضارع مجهول:يُحْرَنْجَمُ بِهِ يُحْرَنْجَمُ بِهِما...

امر مجهول:لِيُحْرَنْجَمْ بِهِ لِيُحْرَنْجَمْ بِهِما...

این باب غالباً در معنای مطاوعۀ رباعی مجردِ متعدی به کار برده می شود،مانند:حَرْجَمَ زيدٌ الإِبِلَ فَاحْرَنْجَمَتْ-زید شتران را جمع کرد،پس جمع شدند.

۳.باب افْعِلّال:اِفْعَلَلَّ\يَفْعَلِلُّ\اِفْعِلّالاً مانند:اِطْمَأَنَّ\يَطْمَئِنُّ\اِطْمِئْناناً(آرام شدن،استقرار یافتن).از این قبیل است:اِقْشَعَرَّ\يَقْشَعِرُّ\اِقْشِعْراراً(به لرزه افتادن پوست بدن،مُو بر بدن راست شدن)،اشْمَأَزَّ\يَشْمَئِزُّ\اِشْمِئْزازاً و...

امر معلوم:«لِيَطْمَأْنِنْ\لِيَطْمَئِنَّ\لِيَطْمَئِنِّ»لِيَطْمَئِنّا...

ماضی مجهول:اُطْمُئِنَّ بِهِ...

مضارع مجهول:يُطْمَأَنُّ بِهِ...

امر مجهول:«لِيُطْمَأْنَنْ بِهِ\لِيُطْمَأَنَّ بِهِ\لِيُطْمَأَنِّ بِهِ» «لِيُطْمَأْنَنْ بِهِما\لِيُطْمَأَنَّ بِهِما\لِيُطْمَأَنِّ بِهِما»

این باب مفید تأکید و مبالغه است و کاربرد متعدی ندارد (۱).

توجه کنید

صورت ظاهر باب«فَعْلَلَه»ثلاثی مزید(باب ۱ از ابواب غیر مشهور)با باب رباعی

ص :۱۷۵

---

۱ - ۱) .برای استاد:برخی از صرفیین وزن چهارمی نیز برای رباعی مزید ذکر کرده اند و آن افْعَلَّلَ\يَفْعَلِّلُ\اِفْعِلّالاً مانند:اِجْرَمَّزَ\يَجْرَمِّزُ\اِجْرِمّازاً(جمع شدن و منقبض شدن)است(فتح الخبير اللّطيف،ص ۱۸).لکن نظر به اینکه از یک سو جز اجْرَمَّزَ نمونه دیگری برای این وزن یافت نشد،و از سوی دیگر اجْرَنْمَزَ\يَجْرَنْمِزُ\اِجْرِنْمازاً نیز در همین معنا به کار رفته و ازهری(صاحب تهذیب اللّغه)گفته است اجْرَمَّزَ همان اجْرَنْمَزَ است که دو حرف متقارب(نون و میم)درهم ادغام شده اند(لسان العرب،ج ۵،ص ۳۱۸)،بهتر است وزن چهارمی برای رباعی مزید قائل نشویم و اجْرَمَّزَ را از مصادیق باب افْعِنْلال(باب ۲ رباعی مزید)بدانیم،مگر اینکه نمونه های دیگری مشابه اجْرَمَّز یافت شود بی آنکه وضعیت اجْرَمَّز را-از جهت داشتن مشابه لفظی و معنوی از باب افْعِنْلال-داشته باشد.

مجرد یکی است،لیکن فرق آنها با یکدیگر در داشتن و نداشتن حرف زاید است.

همچنین صورت ظاهر باب ۷ از ابواب غیر مشهور ثلاثی مزید با باب ۱ رباعی مزید و باب ۱۲ از ابواب غیر مشهور ثلاثی مزید با باب ۲ رباعی مزید یکی است و فرق آنها با یکدیگر در تعداد حروف زاید است.میان برخی از ابواب مزید و مجرد ارتباط ویژه ای وجود دارد که در خاتمه کتاب در بحث«الحاق»،به آن خواهیم پرداخت، انشاء اللّه.

تمرین

۱.معلوم و مجهول ماضی،مضارع و امر تَطَأْمَنَ و تَزَلْزَلَ-تَفَعْلَلَ،احْرَنْجَمَ-اِفْعَنْلَلَ، اقْشَعَرَّ-اِفْعَلَلَّ و اجْرَمَّزَ-اِفْعَلَّلَ را صرف کنید.

۲.این کلمات قرآنی را معرفی کنید:اِشْمَأَزَّتْ،تَقْشَعِرُّ،تَطْمَئِنُّ.

۳.استاد محترم چند کلمه مشتبه میان ثلاثی مزید بودن،یا رباعی مجرد یا رباعی مزید بودن،به شاگردان خود بدهند و از آنها بخواهند هویت هر کلمه را مشخص کنند.

ص :۱۷۶

مبحث چهارم:

اشاره

فعل منحوت-فعل غیر متصرف-فعل جامد-اسم فعل

فصل ۱.فعل منحوت

فصل ۱.فعل منحوت (۱)

در زبان عربی علاوه بر افعال متعارف که مصدر آنها از حروف الفبا گرفته می شود (۲)،به افعال دیگری نیز برمی خوریم که مصدر آنها از اسم جامد دیگر یا از چند کلمه(مرکب اضافی)یا از جمله گرفته شده است.به چنین فعلی«فعل منحوت» (۳)می گویند و غالباً بر وزن یکی از افعال ثلاثی مزید یا رباعی مجرد یا رباعی مزید ساخته می شود.

فعل منحوتی که مصدر آن از اسم جامد غیر مصدر گرفته می شود باید حاوی همه حروف اصلی مبدأ اشتقاق خود(اسم جامد غیر مصدر)باشد؛مانند:أَصْبَحَ-داخل صبح شد،أَمْسىٰ-داخل عصر شد،قَشَّرَهُ-پوستش را کند،تَبَنّىٰ زَیداً-زید را به فرزندی گرفت،أَغَدَّ الْبَعیرُ-شتر دارای غدّه شد،أَقْفَرَ الْبَلَدُ-شهر خالی از آب و آبادانی شد،دَرَّعَهُ-به او زِرِه پوشانید،أَدْرَعَ و ادَّرَعَ-زره پوشید،اسْوَدَّ-

---

۱- ۱) .المعجم المفصّل فی اللّغه و الأدب،ماده«اشتقاق»و«نحت»؛النحو الوافی،ج ۳،پاورقی ص ۱۸۴؛جامع الدروس العربیه،ج ۱،ص ۲۲۶.

۲- ۲) .ر.ک:مقدمه کتاب،فصل اشتقاق و پاورقی آن؛همچنین مقدمه مبحث دوم،فصل مبدأ اشتقاق ثلاثی مزید.

۳- ۳) .«نَحْت»در لغت به معنی تراشیدن است.

سیاه شد،اخْضَرَّ-سبز شد،اصْفَرَّ-زرد شد،ابْیَضَّ-سفید شد،احْمَرَّ-سرخ شد، احْمارَّ-به تدریج بسیار سرخ شد،از همین قبیل است:اِسْوادَّ،اصْفارَّ،ابْیاضَّ؛ سافَهُ و تَسَیَّفَهُ-او را با شمشیر زد،سایَفَ زیدٌ بکراً و اسْتافا و تَسایَفا-با شمشیر زدوخورد کردند،اخْتَبَزَ الْخُبْزَ-نان پخت،احتَطَبَ-هیزم جمع کرد،تَوَجَّهُ- تاج بر سر او نهاد،تَتَوَّجَ-تاج بر سر گذاشت،اسْتَحْجَرَ الطّینُ-گِل سنگ شد، فَلْفَلَ الطَّعامَ-در غذا فلفل ریخت،عَصْفَرَ الثَّوْبَ-لباس را با عُصْفُر رنگ آمیزی کرد و...آیه شریفه فَسُبْحانَ اللّهِ حِینَ تُمْسُونَ وَ حِینَ تُصْبِحُونَ... (۱)و حدیث نبوی:«کُلُّ مَوْلُودٍ یُولَدُ عَلَی الْفِطْرَهِ فَأَبَواهُ یُهَوِّدانِهِ وَ یُنَصِّرانِهِ وَ یُمَجِّسانِه» (۲)،مشتمل بر این نوع فعل است.

از نمونه های این قسم،ساخته شدن مصدر فعل منحوت از اسماء حروف مبانی یا از حروف معانی است مانند:یَیَّا الْیاءَ-حرف یاء را نوشت،سَوَّفَ زیدٌ-زید در سخن خود حرف سوفَ به کار برد (۳)و (۴).

فعل منحوتی که مصدر آن از چند کلمه(مرکب اضافی)یا از جمله(اسمیه یا فعلیه)ساخته می شود باید بیشتر حروف آن از مبدأ موردنظر گرفته شود و حروف اخذشده به صورت فعلی که بیانگر مضمون آن مبدأ است درآید.مانند:کَبَّرَ-اللّهُ أکبر گفت،هَلَّلَ-لا إلهَ إلاّ اللّه گفت،هَنَّأَهُ-به او هنیئاً لک گفت،سَقَّیْتُهُ-به او سقیاً لک گفتم،اسْتَرْجَعَ-إنّا لِلّه و إنّا إلَیْهِ راجعون گفت،بَسْمَلَ،حَمْدَلَ،حَوْقَلَ،حَسْبَلَ،سَبْحَلَ-

ص :۱۷۸

۱- ۱) .الرّوم/۱۷.

۲- ۲) .بحار الأنوار،ج ۵۸،ص ۱۸۷.

۳- ۳) .بسیاری از افعال ثلاثی مزید غیر مشهور و نادر از این قبیل است.

۴- ۴) .برای استاد:هرگاه-مثلاً-گفته شود:«زید در سخن خود سَوْفَ به کار برد»کلمه«سَوْفَ»در این جمله اسم است،نه حرف.رضی قدّس سرّه این نکته را مطرح کرده که شایسته است به آن توجه شود(شرح رضی بر کافیه،ج ۱، ص ۲۸ و ۲۹).

(به ترتیب):بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیم،الْحَمْدُ لِلّهِ،لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلاّ بِاللّهِ،حَسْبِیَ اللّهُ، سُبْحانَ اللّهِ،گفت. (۱)

فصل ۲.فعل غیر متصرف و جامد

فصل ۲.فعل غیر متصرف و جامد (۲)

فعل به لحاظ داشتن یا نداشتن ماضی،مضارع و امر و صیغه های گوناگون،سه قسم است:

۱.فعل متصرف و آن فعلی است که ماضی،مضارع،امر،مصدر و اسم هایی که از فعل مشتق می شوند را با صیغه های مربوط به هریک،داشته باشد،مانند:عَلِمَ و کَتَبَ.

۲.فعل غیر متصرف و آن فعلی است که همهٔ آنچه را که گفته شد ندارد (۳).

انواعی از فعل غیر متصرف عبارت است از:

الف)ماضی و مضارع دارد،امر ندارد،مانند:زالَ یَزالُ،بَرِحَ یَبْرَحُ،فَتِیَٔ یَفْتَؤُ،انْفَکَّ یَنْفَکُّ،کادَ یکادُ و أَوشَکَ یُوشِکُ.

ب)ماضی دارد،مضارع و امر ندارد،مانند:مادامَ،لَیْسَ،عَسیٰ،حَریٰ،اخْلَوْلَقَ،أَنْشَأَ، طَفِقَ،جَعَلَ (۴)،أَخَذَ،عَلِقَ،کَرَبَ و أَرَأَیْتَکَ (۵).

ج)امر دارد،ماضی و مضارع ندارد،مانند:تَعالَ-بیا،هاتِ و هاءِ-بده،بیاور،حاضر

۱- ۱) .زمخشری کلمهٔ«بُعْثِرَتْ»در آیه شریفه وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (الانفطار/۴)را منحوت از«بُعِثَ و أُثیرَ تُرابُها» دانسته است.

۲- ۲) .جامع الدروس العربیه،ج ۱،ص ۵۳ و ۶۲؛المعجم المفصّل فی اللغه الأدب،ماده«فعل متصرف»و«فعل جامد»؛ النحو الوافی،ج ۱،ص ۵۱۴،و ج ۲،ص ۴،پاورقی ۱.

۳- ۳) .برخی صاحب نظران قسم دوم را نیز«متصرف»نامیده و متصرف را به دو قسم تام التصرف و ناقص التصرف تقسیم کرده اند،و برخی دیگر آن را همانند قسم سوم«جامد»نامیده اند.

۴- ۴) .برای طَفِقَ و جَعَلَ غیر متصرف،مضارع هم حکایت شده است(شرح ابن عقیل بر الفیه،مبحث افعال مقاربه).

۵- ۵) .«أَرَأَیْتَکَ»را برخی اسم فعل دانسته اند ولی قول دیگر که آن را فعل غیر متصرف می داند راجح است.مثنّا و جمع این ماده نیز کاربرد دارد،گفته می شود:أَرَأَیْتَکُما أَرَأَیْتَکُم(قاموس المحیط،لسان العرب).

کن؛هاءَ-بگیر (۱)؛هَبْ-فرض کن (۲)و تَعَلَّمْ-بدان (۳)،معتقد شو.

د)مضارع دارد،ماضی و امر ندارد،مانند:تَقُولُ به معنی تَظُنُّ (۴).

ه)مضارع و امر دارد،ماضی ندارد،مانند:یَذَرُ،ذَرْ (۵).

۳.فعل جامد و آن کلمه ای است که صورت و وزن فعل را دارد لکن معنای آن مقید به زمان گذشته یا حال یا آینده نیست و لذا ماضی،مضارع و امر و صیغه های گوناگون ندارد و در قالب یک یا چند صیغه خاص به کار برده می شود،مانند:تبارکَ و تَبارَکْتَ و تَعالیٰ و تَعالَیْتَ درصورتی که این افعال به خداوند متعال نسبت داده شوند،یَنْبَغی، افعال استثنا(لا یکونُ،خَلا،حاشا و عَدا)،افعال مدح و ذم(نِعْمَ،حَبَّذا،بِئْسَ،ساءَ،لا حَبَّذا)، دو صیغه تعجب(ما أَفْعَلَهُ و أَفْعِلْ بِهِ)،قَلَّما،کَثُرَ ما،طالَما،شَدَّ ما،سُقِطَ فی یَدِه (۶)و... (۷)

۱- ۱) .تعالَ،هاتِ،هاءِ و هاءَ را کسانی اسم فعل دانسته اند.این اختلاف نظر در بخش اسم(در مبحث معرب و مبنی) مطرح خواهد شد.

۲- ۲) .از فعل«هَبْ»به معنی«فرض کن»-ظاهراً-جز همین صیغه،صیغه دیگری به کار نرفته است.«هَبْ»در معنای «فرض کن»غیر متصرف است و چنانچه به معنی«هبه کن»(امر وَهَبَ یَهَبُ)یا به معنی«بترس»(امر هابَ یَهابُ) باشد،متصرف خواهد بود.

۳- ۳) .از فعل«تَعَلَّمْ»به معنی«بدان»-ظاهراً-جز همین صیغه،صیغه دیگری به کار نرفته است.تَعَلَّمْ،چنانچه به معنی «یاد بگیر»(امر باب تفعُّل)باشد،متصرف است.

۴- ۴) .النحو الوافی،ج ۲،ص ۴۹.

۵- ۵) .جامع الدروس العربیه،ج ۱،ص ۶۲؛مصباح المنیر.

۶- ۶) .برای پنج فعل اخیر ر.ک:جامع الدروس العربیه،ج ۱،ص ۵۵-۵۷.

۷- ۷) .توضیحات: ۱)«زالَ یَزالُ»از افعال ناقصه و غیر متصرف است. ۲)فعل های:بَرِحَ یَبْرَحُ،فتِئَ یَفْتَؤُ و انْفَکَّ یَنْفَکُّ هم می توانند از افعال ناقصه باشند و هم غیر آن؛درصورتی که از افعال ناقصه باشند غیر متصرفند.این سه فعل و زالَ یَزالُ معنای نفی دارند و چون دائماً با اداه نفی به کار می روند، مفید دوام و اتصال می باشند. ۳)فعل های کادَ یَکادُ و أوشَکَ یُوشِکُ درصورتی غیرمتصرفند که از افعال مقاربه باشند. ۴)«دامَ»چنانچه پس از«ما»مصدریه ظرفیه قرار گیرد از افعال ناقصه و غیر متصرف است.این فعل در صورت-

فصل ۳.۱اسم فعل

اسم فعل کلمه ای است که دارای اثر و معنی فعل می باشد ولی وزن فعل را ندارد یا اگر دارد بعضی از خواص اسم-مثلاً تنوین-را می پذیرد،مانند:

هَیْهاتَ،صَهٍ.

(۷

-هـای زیر متصـرف است:۱)پس از«مـا»مصـدریه غیر ظرفیه باشـد.۲)پس از«ما»نافیه باشـد.۳)مسـبوق به«ما» نباشـد. ۵)«لَیْسَ»از افعـال نـاقصه و غیر متصـرف اسـت. ۶)افعال دسته«ب»به جز مادامَ و لَیْسَ و أرَأیْتَکَ همگی از افعال مقاربه اند و در این معنا غیر متصرف می باشند. برخی از این افعال معنا یا معناهای دیگری هم دارند که در آن معنا متصرفند. ۷)درباره«عَسی»دو نظر وجود دارد(شـرح مفصل ج ۴،ص ۳۸۰)،یکم اینکه:فقط صیغه ۱ آن به کـار برده می شود،و چنانچه صـیغه دیگری جز آن شـنیده شـد به مـورد سـماع اکتفـا می شـود.نظر دیگر ایـن اسـت کـه می تـوان ۱۴ صـیغه برای آن بـه کـار برد و گفـت: عَسـی\عَسَـیا\عَسَـوْا\عَسَـتْ\عَسَـتا\عَسَـیْنَ عَسَـیْتَ\عَسَـیْتُما\عَسَـیْتُمْ\عَسَـیْتِ\عَسَـیْتُما\عَسَـیْتُنَّ عَسَـیْتُ\عَسَـیْنا در قرآن مجیـد تنهـا«عَسـی»و«عَسَـیْتُم»به کـار رفتـه اسـت. ۸)تعـالَ ۶ صـیغه دارد بـه این شرح:تَعـالَ\تَعالَیـا\تَعـالَوْا\تَعالَیْ\تَعالَیا\تَعالَیْنَ ۹)هـاتِ ۶ صـیغه دارد بـه ایـن شـرح:هـاتِ\هاتِیـا\هـاتُوا\هـاتی\هاتِیـا\هـاتینَ ۱۰)هـاءِ ۶ صـیغه دارد بـه این شرح:هاءِ\هائیا\هاؤوا\هائی\هائیا\هائینَ ۱۱) هاءَ ۶ صیغه دارد به این شـرح:هـاءَ\هاؤمـا\هاؤم\هاءِ\هاؤما\هاؤنَّ ۱۲)افعـال لاـ یکون،خلاـ،حاشا و عـدا در غیر معنای اسـتثنا متصرفند. ۱۳)افعال غیر متصـرف و جامـد-غالباً-مصـدر مسـتعمل ندارنـد(النحو الوافی،ج ۳، ص ۳۹۶، س ۹) . ۱۴)افعـال غیر متصـرف و جامـد منحصـر در آنچـه ذکر شـد نیست،افعـال دیگری هم موصوف به دو صـفت مـذکور وجود دارد که آنهـا را می توان در بحثهـای مربوط به افعـال مقاربه و غیر آن جسـتجو کرد. ۱۵)برای بررسی بیشتر هریک از افعال بالا می توان به مبحث های:افعال ناقصه،افعال مقاربه،افعال تعجب، افعال مدح و ذم،استثنا و...در کتب نحوی مراجعه کرد.توضیح و تکمیل مطالب این فصل مربوط به علم نحو است.

ص :۱۸۱

اسماء افعال سه دسته اند:

دسته یکم:آنهایی که به معنی فعل ماضی هستند،مانند:هَیْهاتَ-دور شد.

دسته دوم:آنهایی که به معنی فعل مضارعند،مانند:أُفٍّ-آخ،ناراحتم،به تنگ آمده ام (۱).

دسته سوم:آنهایی که به معنی فعل امر می باشند،مانند:صَهْ،صَهٍ-ساکت شو.

اسم فعل با تأکید و مبالغه بر معنای فعل مرادف خود دلالت می کند.

در بخش اسم توضیح بیشتری درباره اسم فعل خواهد آمد.

پرسش و تمرین

۱.فعل منحوت چه فعلی است؟

۲.برای قسم یکم از دو قسم فعل منحوت بیست مثال از ابواب ثلاثی مزید ذکر کنید.

۳.برای قسم دوم فعل منحوت پنج مثال ذکر کنید و بیان نمایید از چه و چگونه گرفته شده است.

۴.چه فعلی را متصرف و چه فعلی را غیر متصرف گویند و اقسام فعل غیر متصرف چیست؟

۵.اسم فعل چیست و چند قسم است؟

۶.چرا می گویند«تصریف در فعل،بیشتر از اسم است (۲)»؟این جمله را توضیح دهید.

۷. «قَرْنَ» در آیه ۳۳ سوره احزاب چه صیغه ای است؟ (۳)

۱- ۱) .«أُفٍّ»در مقام اظهار دلتنگی و افسردگی و انزجار به کار برده می شود.

۲- ۲) .جامع المقدمات،ص ۲۸.

۳- ۳) .پاسخ:«قَرْنَ»صیغه ۶ امر حاضر است از قارَ\یَقارُ\قَوْراً(قارَ-اجْتَمَعَ)و در این صورت اجوف است؛یا از قَرَّ-

۸.«قیل»در آیه ۸۸ سوره زخرف چه کلمه ای است؟

۹.اِسْتَکانَ یَسْتَکینُ اسْتِکانَهً از چه ماده ای است و از چه بابی؟ (۱)

۱۰.برای مباحث بخش یکم کتاب،نمودار گویایی رسم کنید.

پایان بخش فعل

و الحمد لِلّه

(۳

-یَقَرُّ که لغتی است از قَرَّ\یَقِرُّ\قَرّاً و قَراراً(ساکن شدن،آرام گرفتن)و در این صورت مضاعف است. کلمه مزبور«قِرْنَ»هم قرائت شده است.قِرْنَ نیز صیغه ۶ امر حاضر است از وَقَرَ\یَقِرُ\قِرَهً و وَقاراً(سنگینی، متانت)و در این صورت مثال است؛یا از قَرَّ یَقِرُّ و در این صورت مضاعف است. قَرْنَ یا قِرْنَ را چنانچه مضاعف دانستیم مأخوذ از اقْرَرْنَ یا اقْرِرْنَ می باشد که عین الفعل پس از نقل حرکت آن به ماقبل(فاء الفعل)حذف شده و سپس همزه امر نیز به خاطر متحرک شدن فاء الفعل و مرتفع شدن نیاز به آن، حذف شده است. در توجیه حذف عین الفعل،دو قول است: الف)عین الفعل پس از نقل حرکت آن به ماقبل حذف شده است. ب)عین الفعل به«یاء»تبدیل شده است همان گونه که اولی از دو حرف همجنس در کلماتی مانند دنّار و قِرّاط قلب به«یاء»می شود و کلمه به صورت دینار و قیراط درمی آید؛سپس حرکت یاء به فاء الفعل داده شده و یاء به خاطر التقاء ساکنین افتاده است:اِقْرَرْنَ-اِقْیَرْنَ-اِقَیْرْنَ-قَیْرنَ؛اقْرِرْنَ-اِقْیِرْنَ-اِقِیْرْنَ-قِیْرنَ(تفاسیر: مجمع البیان،المیزان و کشاف؛شرح رضی بر شافیه،ج ۳،ص ۲۴۵؛شروح الفیه ابن مالک،بیت ۹۹۰:«...و قِرْنَ فی اقْرِرْنَ و قَرْنَ نُقِلا»؛مجمع البحرین،ماده ق ر ر).

---

۱ – ۱) .پاسخ:این باب یا افتعال از ماده«سکون»است که در این صورت حرف مد آن خلاف قاعده و سماعی است؛یا استفعال از ماده«کَوْن»است که حرف مد آن برابر قاعده است(شرح رضی بر شافیه،ج ۱،ص ۶۷).

القسمُ الثّانی الاسم

اشاره

ص: ۱۸۵

تمهيدٌ

كَأنْ قـد يُسْتَشْـكَلُ على احتواءِ هـذا القسمِ من الكتابِ لبعضِ المباحثِ التى يُتَراءى أَنّها نحويَّةٌ حتّى أنَّ بعضَ الأفـذاذِ من الأساتذه-دام ظله-تنحّى عن تدريسِ تلك الأبحاث على ما يُقال! (1)فَلْيُلاحَظْ:

أوّلاً-أنَّ الصـرفَ و النحوَ لَمْ يَزَلا-و لا-يزالانِ يتَشابكان بحيثُ قـد يُطلَقُ«النحوُ»و يرادُ به الصـرفُ و النحوُ معاً (2).و لذلك كانَ يَرى استاذُنا الأكبر،الشـهيد المظلوم،آيه اللّه الـدكتور بهشتى قـدّس سرّه الأُسلوبَ المزجىَّ أُسلوباً مقبولاً-فى تعليمِ الصَّرفِ و النَّحوِ العربىِّ، ذاكَ الأُسلوبُ الّذى نراه متّخَذاً فى الألفيّةِ لابنِ مالك و شروحِها و جامعِ الدروس العربيّهِ للغلايينى و بعضٍ آخَرَ من الكتبِ غيرِهما.

و ثانياً أنَّ هذا لَيْسَ بأوَّلِ قارورَهٍ...!فهذه ألفيّهُ ابنِ مالكٍ التى وُضِعَتْ فى النحوِ كما يقولُ هو فى طليعهِ أبياتِه:

فأستعينُ اللّهَ فى ألفيّهٍ

مقاصِدُ النَّحوِ بِها مَطويَّه

مع أنَّک ترى ما يقرُبُ مِن ثُلثها-أو أكثر-باحثٌ عنْ مسائلِ التصريفِ المَحْضِ!و

١- ١) .تصاريف(شرح صرف ساده)،ج ٢،ص ٢٠٧.

٢- ٢) .شرح الرّضى رحمه اللّه على الشافيه،ج ١،ص ۶.

لَمْ يُعترَضْ عليه،بل اقتدى به كلّ من شرحَ الألفيّةَ و هم عددٌ ضخمٌ من كِبارِ العُلماء؛و من المتأخرين منهم:عباس حسن،فی موسوعَتِهِ المسمّی ب«النَّحوِ الوافی».

و ليتَ شِعْری كيفَ لَمْ يأبَ أولئك الأساتذهُ-دام إفضالُهم-عن تدريسِ تلك المباحثِ الصَّرفيّهِ الصِّرفهِ المتدخِّلَهِ فی كتبٍ وُضِعَتْ صِراحاً فی علمِ النَّحوِ من نحوِ السُّيوطی(البهجه المرضيّه)و شرحِ ابنِ عقيل و غيرِهما؟!

و ثالثاً أنَّ الناظرَ بعينِ الإنصاف فی الأبحاثِ المستَشْكَلِ عليها من هذا الكتاب،يری و يُصَدِّقُ أنّا نَحْترِزُ من التعرُّضِ للمباحثِ النَّحويهِ التی لا صِلَهَ لها بصياغهِ الكَلِمِ و نَتَتَبَّعُ الجوانبَ الصَّرفيّهَ من الموضوعاتِ التی اعتادَ القومُ اطِّراحَها فی كُتُبِ النحو.

علی أنَّ عِدَّهً من الموضوعات التی شاع البحثُ عنها فی علمِ النَّحو لامِساسَ لها بالنَّحو حقّاً عندَ مَن دَقَّقَ النظرَ فی تعريفِ هذا العِلم.

فَخُذْ لذلك مِثالاً المعارفَ من الأسماء و النَكِراتِ،من نحوِ:«رَجُل»و«زَيْد»و «الرَّجُل»و«هُوَ»و«هذا»و«الّذی»و«غلامُ زيدٍ»،ثمَّ انْتَبِهْ لتعريفِ علم النَّحوِ القائل «علمٌ بأُصولٍ تُعْرَفُ بها أحوالُ الكَلِماتِ العربيّهِ من حيثُ الإعرابِ و البِناء أی من حيثُ ما يعرِضُ لها فی حالِ تركيبِها،فبِهِ نَعرِفُ ما يجبُ عليه أن يكونَ آخِرُ الكلمهِ من رفعٍ أو نصبٍ أو جرٍّ أو جزمٍ أو لزوم حالهٍ واحدهٍ بعدَ انتظامِها فی الجُملَهِ» (1).ثم اجعل هذا التعريف فی جانبٍ،و فی جانبٍ آخرَ تعريفَ علمِ الصرفِ القائل:«علمٌ بأُصولٍ تُعرَفُ بها صِيَغُ الكَلِماتِ العربيّهِ و أحوالُها الّتی ليست بإعرابٍ و لا بناءٍ.فهو علمٌ يبحثُ عن الكَلِمِ من حيثُ ما يعرِضُ لهُ[لَها]من تصريفٍ و إعلالٍ و إدغامٍ و إبدالٍ و به نعرفُ ما يجبُ أن تكونَ عليه بِنْيهُ الكلمهِ قبلَ انتظامِها فی الجمله» (2)،ثُمَّ قِسِ الكلماتِ التی مَثَّلنا بها آنِفاً(رَجُل،زَيْد

1- 1) .جامع الدروس العربيّه،ج 1،ص 6.

2- 2) .نفس المصدر،ص 5.

و...)إلی التعریفَیْنِ کِلَیْهِما،وَ انظُر أنَّها إلی أیِّهما أوفَق؟أو أیُّ التعریفَیْنِ للانطباقِ علیها أرفَق؟

ألا تری معی أنَّها إذا کانت إلی تعریف علم الصرف بعیداً فإلی تعریفِ علمِ النحوِ أبْعَد؟

فما نَصْنَعُ إذاً؟أفنحسِبُها مُهمَلاتٍ و نترُکُها شارِدات؟أو الأفضلُ أن نُدرِجَها تحتَ عنوانٍ بینَهُ و بینَها أقلُّ البُعد؟و لا ضَیْرَ فی أنْ نُسَمِّیَ ذاک العنوانَ«مُلْحَقاً»کما سَنَفْعَلُ إن شاء اللّه.

و رابعاً-و بالأخرهِ-حَسْماً لمادّهِ النزاعِ،نُسمِّی الأبْحاثَ الموماَ إلیها ب«المُلحَقاتِ بالصَّرف»کَیْ لا یفوتَ علینا الوقتُ فی کیتَ و کیتَ.

فَعلی ذلک،نُرَتِّبُ البحثَ إنْ شاءَ اللّهُ تعالی فی هذا القسمِ فی مُقَدِّمهٍ و سِتَّهِ مباحثَ، نُسَمِّی الأخیرَیْنِ مِنْها مُلْحَقَیْنِ بِالصَّرفِ.و المَباحِثُ هِیَ ذِه:

۱.المصدَرُ و غیرُ المصدَر؛

۲.الجامدُ و المشتَق؛

۳.المذکَّرُ و المؤنَّث؛

۴.المتصرفُ و غیرُ المتصرف؛

۵.المعرفهُ و النَکِرَه؛

۶.المعربُ و المبنیُّ.

المقدِّمَه

الفصل ۱.تعريفُ الاسم

الإِسمُ-كما سبقَ فى مقدِّمهِ الكتاب-كلمهٌ تدلُّ على معنىً مستقِلٍّ غيرِ مقترِنٍ وَضْعاً بزمانٍ خاصٍّ (۱).

الفصل ۲.أبنيهُ الاسم

أبنيهُ الإِسمِ-كما مرَّ أيضاً فى مقدِّمه الكتاب-ستّهٌ:الثُّلاثىُّ المجرَّد،الثُّلاثىُّ المزيدُ فيه،الرُّباعىُّ المجرَّد،الرُّباعىُّ المزيدُ فيه،الخُماسىُّ المجرَّد و الخُماسىُّ المزيدُ فيه.

فَلِلثُّلاثىِّ المجرَّدِ عشرهُ أوزانٍ،هِىَ:فَعْل،فَعَل،فَعِل،فَعُل،فِعْل،فِعَل،فِعِل،فُعْل،فُعَل

ص: ۱۹۰

۱ - ۱) .للأُستاذ:قد يقترِنُ معنىَ الاسمِ بزمانٍ من دونِ أنْ يكونَ ذاك الاسمُ موضوعاً لذاك الزّمان،و ذلكَ مثلُ اسمَىِ الفاعلِ و المفعول عند اعمالِهما،نحوُ:أنا ضاربٌ زيداً(شرح الرّضى على الكافيه،ج ۱،ص ۳۹). ثُمَّ إنَّهُم قَسمُوا الإِسمَ مِنْ ناحيهٍ إلى اسمِ عينٍ و اسمِ معنىً و اسم مشتقٍّ و قالُوا:«الإِسمُ إن وُضِعَ لذاتٍ فاسمُ عينٍ كزَيْد أو لحدَثٍ فاسمُ معنىً كضَرْب أو لمنسوبٍ إليهِ حَدَثٌ فمشتَقٌّ كضارِب»(الفوائد الصّمديّه،الحديقهُ الأُولى).و فسَّروا الذّاتَ و العينَ هُنا بالمحسوسِ القائم بنفسِه،و المعنى و الحدَثَ بغيرِ المحسوسِ القائمِ بغيره(المعجم المفصّل فى اللغه و الأدب،ج ۱«اسم الذّات»و«اسم العين»و«اسم المعنى»).وَلْيُلاحَظْ أنْ لا صِلَهَ بينَ«استقلالِ المعنى»المأخوذِ فى تعريفِ الإِسمِ و بينَ«القائمِ بنفسِهِ»المأخوذِ فى تفسيرِ الذّات و العين.فتعريفُ الإِسم يَشمُلُ كِلا القسمَيْنِ(اسمِ العينِ و اسمِ المعنى)بلا فرقٍ.هذا،و قد يُعَبَّرُ عن«اسمِ العينِ»ب«اسمِ الذّات»فلا تشتبه.

و فُعُل،نحوُ:شَمس و سَهْل،قَمَر و بَطَل،كَبِد و نَكِد،رَجُل و يَقُظ،حِبْر و جِلْف، عِوَض و زِيَم،إبِل و بِلِز،خُمْس و حُلْو،رُطَب و حُطَم،أُفُق و جُنُب (١).و فُعِل نحوُ دُئِل،قليلٌ.

و للرُّباعىِّ المجرَّدِ ستَّةُ أوزانٍ،هِىَ:فَعْلَل،فِعْلِل،فُعْلُل،فِعْلَل،فِعَلّ و فُعْلَل،نحوُ:

جَعْفَر،زِبْرِج،بُرْثُن،دِرْهَم،قِمَطْر و جُخْدَب.

و للخُماسىِّ المجرَّدِ أَربَعَهُ أوزانٍ،هِىَ:فَعَلَّل،فَعْلَلِل،فِعْلَلّ و فُعَلِّل،نحوُ:سَفَرْجَل، جَحْمَرِش،قِرْطَعْب و قُذَعْمِل.

ثُمَّ إنَّ مزيداتِ الاسم الثلاثىِّ كثيرةٌ لا تُحصى عادةً؛مِنها:جُنْدَب و رَعْشَن.

و مَزيداتُ الاسمِ الرُّباعىِّ غيرُ قليلٍ،مِنها:عُصفُور و قِنْدِيل.

و مَزيداتُ الاسمِ الخُماسِىِّ قليلٌ،عَدَّها بعضُهم خمسةَ أوزانٍ (٢)،مِنها:فُعَلّيل،نحوُ:

خُزَعْبيل (٣).

وَ لتَمييزِ الحروفِ الزّائدِ عن الأصلىِّ طُرُقٌ تأتى فى الخاتِمَهِ إنْ شاءَ اللّهُ تعالى.

هذا،و قد يُحذَفُ مِنَ الثُّلاثىِّ بعضُ أحرُفِهِ الأصليَّهِ،وَ حينئذٍ:

قد يُعَوَّضُ فيهِ من المحذوفِ شىءٌ،نحوُ:سِمْوٌ-اِسْم (۴)،بَنَوٌ-اِبْن (۵)و بِنْت (۶)،أخَوٌ-

ص :١٩١

١- ١) .الأمثِلَهُ الأُوَلُ موصوفاتٌ و الثوانى صفاتٌ،و سيأتى معنى الصِّفَهِ و الموصوفِ فى المبحَثِ الثانى(مبحثِ الجامدِ و المشتَق).

٢- ٢) .ابنُ الحاجِب،شرح الرَّضى على الشّافيه،ج ١،ص ۴٧.

٣- ٣) .للأُستاذ:المصادرُ و المثَّنيات و الجمُوعُ و المصغَّراتُ و المنسوباتُ و نحوُها و إنْ لا تخلو غالباً عن الزّائدِ و تكونُ تلك الكلماتُ مزيداتٍ فيها،إلّا أنَّ«الاسمَ المزيدَ فيه»لا يُطلَقُ بِحَسَبِ الاصطلاحِ على تلكَ الأسْماءِ،بل يُقالُ لِ «رَجُلَيْنِ»مثلاً«مثنّى الاسم الثلاثىِّ المجرَّدِ»؛كما أنَّهُ لا يقالُ لِ«يَعْلَمُ»مثلاً:إنَّهُ الفعلُ المزيدُ فيهِ،بل يُقالُ فيهِ: «مضارعُ الثُّلاثىِّ المجرَّدِ»،و يُضْرَبُ المثالُ للفِعْلِ الثُّلاثىِّ المزيدِ فيهِ بِ«أعْلَمَ»و«يُعْلِمُ»و نَحوِهِما.

۴- ۴) .و قيلَ أصلُ اسم،وِسْم(المصباحُ المنير).

۵- ۵) .المصباحُ المنير.

۶- ۶) .شرح الرّضى على الشّافيه،ج ١،ص ٢٢٠.

أُخْت (۱)،أمَوٌ-أمَه (۲)،لُغَوٌ-لُغَه،شَفَهٌ-شَفَه (۳)،سنَهٌ-سَنَه (۴)،كُرَوٌ-كُرَه،شَوَهٌ-شاهٌ (۵)، مَوَهٌ-ماء (۶)،مِئْيٌ (۷)-مِائَه (۸)،فَأْو(فَأْى)-فِئَه (۹)،عِزْو(عِزْى)-عِزَه (۱۰)و(فَوَهٌ-)فَوٌ-فَم، وِعْدٌ-عِدَه.

و قد لا يُعَوَّضُ فيهِ من المحذوفِ شيءٌ،نحوُ:أَبَوٌ-أَبٌ (۱۱)،أخَوٌ-أَخٌ،حَمَوٌ-حَمٌ، هَنَوٌ-هَنٌ،دمَوٌ-دمٌ،غدَوٌ-غَدٌ،يَدَىٌ-يَدٌ،فَوَهٌ-فَوٌ(-فَمٌ)،أمْوَهٌ أو أمَوَه-أَمَهٌ (۱۲).

و هناك أسْماءٌ وُضِعَتْ فى الأصْلِ على حَرْفٍ أو حَرْفَيْنِ كالتّاءِ و الكافِ فى«نَصَرْتُکَ»و «مَنْ»و«ما»الشَّرطِيَّتَيْنِ أو المَوصولَتَيْنِ أو الاستفهاميَّتَيْنِ و«كَمْ»الاستفهاميَّهِ أوِ الخَبَرِيَّه.

الفصل ۳.تَقْسيماتُ الاسم

لِلِاسمِ تَقْسِيماتٌ؛فَإِنَّهُ إِمّا:مَصدَرٌ أَوْ غيرُ مَصْدَرٍ،جَامِدٌ أَو مُشْتَقٌّ،مُذَكَّرٌ أَو مُؤَنَّثٌ و مُتَصَرِّفٌ أَو غيرُ مُتَصَرِّفٍ.

ص :۱۹۲

۱- ۱) .أَصْلُ أُخْت،أَخَوٌ؛حُذِفَتْ لامُها و عُوِّضَ عنها التّاءُ و غُيِّرتِ الصِّيغهُ من فَعَل إلى فُعْل.و هكذا بِنْت،أصلُها بَنَوٌ فُعِلَ بها ما فُعِلَ بأُخْت غيرَ أنَّ الصِّيغَهَ غُيِّرَتْ إلى فِعْل(شرح الرّضى على الشّافيه،ج ۱،ص ۲۲۰،متناً و هامشاً).

۲- ۲) .مجمع البحرين.

۳- ۳) .و قيلَ أصلُ شَفه،شَفَوٌ(المصباح المنير).

۴- ۴) .و يُحتَمَلُ أنْ يكونَ أصل سَنه،سَنَوٌ(المصدرُ السّابق).

۵- ۵) .أصلُ الشاه،شَوَهٌ على ما فى القاموس و المقاييس و المصباح لجمعها على شِياه؛و فى اللّسانِ أنَّ أصْلَها شاهَه لِتصغيرها على شُوَيْهَه.

۶- ۶) .المصباحُ المنير.

۷- ۷) .نفسُ المصدر.

۸- ۸) .أَلِفُ«مِائَه»و«مِائَتانِ»تُكْتَبُ و لا تُقْرَأُ.

۹- ۹) .القاموس المحيط.

۱۰- ۱۰) .الجماعَهُ من الناس و كذلک الفِئَه(المصدر نفسُه).

۱۱- ۱۱) .و التاءُ فى«يا أبَتِ»معوَّضٌ عن المضافِ إليهِ-أصلُهُ:أبِى-لا عن حرفٍ من أحْرُفِ الكَلِمَه(شرحُ الرَّضى على الكافيَه،ج ۳،ص ۳۲۹).

۱۲- ۱۲) .القاموس المحيط.

ففی إطارِ هـذهِ التقسـیماتِ نَبحَثُ عَنْ تغییراتٍ صـرفیَّهٍ تَعرِضُ الأسـماءَ و یلحَقُ بتلـک التقسـیماتِ تقسـیمُ الاـسمِ إلی المعرفَهِ و النکره و إلی المُعرَبِ و المبنیِّ.فإنَّ فی الأقسامِ الحاصِلَهِ من هذینِ التقسیمینِ أیضاً عوارِضَ صرفیَّهً،سنتعرَّضُ للجمیع إنْ شاء اللّه.

وَ لِخُصُوصِ الِاسمِ المُعرَبِ تَقسیمٌ آخَرُ باِعْتِبارِ حَرْفِهِ الْأَخیر إلَی المَقْصُورِ و الْمَمْدودِ وَ الْمَنقُوصِ وَ الصَّحیح،و شِبْهِ الصَّحیح [(۱)]،نُورِدُهُ هُنا لِقِلَّهِ الْبَحثِ فیهِ وَ لِوجْهَتِهِ الصَّرفیَّه:

فَالْمَقْصُورُ ما خُتِمَ بِأَلِفٍ مقصورهٍ ثابتهٍ [(۲)]و هی الألفُ الواقِعهُ فی آخرِ الاسم المعرَبِ لا همزهَ بعدَها سَواءٌ أکانَت مُنْقَلِبَهً عن حرفٍ أصلیٍّ کَ عَصا وَ فَتیً أوْ مَزیدَهً لِلتَّأْنیثِ کَ عَطْشیً [(۳)]وَ مُوسیً إذا سُمِّیَ بِهِ رَجُلٌ [(۴)]أوْ لِلْإلحاقِ کَ أَرْطیً [(۵)]أو لتکثیرِ حروفِ الکلمهِ کَ قَبَعْثَریً [(۶)]؛بخلافِ المختومِ بألفٍ غیرِ ثابتهٍ،مثل«رأیتُ زیدا»فی الوقف،و مثلِ «جاءَنی غُلاما زَیْدٍ».

وَ الْمَمْدُودُ ما خُتِمَ بألفٍ ممدودهٍ و هی الهمزهُ الواقعهُ فی آخرِ الاسمِ المعرَبِ قَبْلَها أَلِفٌ زائِدهٌ سَواءٌ أ کانَتِ الْهَمْزَهُ أَصْلِیَّهً أَو بَدَلاً مِن حرفٍ أصْلیٍّ کَ قَرّاء و کِساء و رِداء،أو

۱- ۱) .جامع الدّروس العربیّه،ج ۱،ص ۱۰۲؛النحوُ الوافی،ج ۱،ص ۱۶۹ و ج ۴،ص ۵۵۸ و ۵۶۳.

۲- ۲) .سَواءٌ أ کُتِبَتْ بصوره الألِفِ کَعَصا أم بصوره الیاء کموسیً.قالوا إنَّما سُمِّیَ المقصُورُ مَقْصُوراً لِأَنَّهُ حُبِسَ آخِرُهُ عن الحرکات و القَصْرُ الحَبْس.فإنَّ الألِفَ لا یظهرُ فیها شیءٌ من الحرکاتِ الثلاثِ.

۳- ۳) .للأُستاذ:الألِفُ المقصورَهُ-کممـدودَتِها-إذا کانت للتَّأنیثِ مَنَعَتِ الصَّرفَ-أی تنوینَ التمکُّنِ-خلافاً لِأقسامِها الأُخَرَ:قالَ تعالی: وَ أَمْرُهُمْ شُوریً بَیْنَهُمْ (الشوریً/۳۸).فَلَمْ یَقُل«شُوریً»کما قال تعالی: قالُوا سَمِعْنا فَتًی یَذْکُرُهُمْ یُقالُ لَهُ إِبْراهِیمُ (الأنبیاء ۶۰/)،(شرح الرّضی علی الکافیه،ج ۳،ص ۳۳۳).

۴- ۴) .ألِفُ«موسیً»و إن کانت ألفَ التأنیث بناءً علی أنَّ حروفَها الأصـلیَّهَ«م،و،س»و أنَّ وَزنَها«فُعْلیً»و لَها حُکْمُها مِنْ عـدمِ قَبولِ التَّنوینِ،إلّا أنَّها فی المـذکّر الحقیقیِّ لا تُفیدُ تأنیثَ الکلمهِ کما سیأتی فی مبحثِ المذکَّرِ و المؤنَّث.

۵- ۵) .أرْطیً ملحقٌ بِ جَعْفَر و یأتی البحثُ عنِ الإلْحاقِ فی الخاتِمه إنْ شاءَ اللّه.

۶- ۶) .سیأتی حکمُ الألِفِ المزیدَهِ لتکثیرِ حروفِ الکلمَهِ فی مَبْحَثِ المذکَّرِ و المؤنَّث،فی الفصل ۴.

مَزیـدَهً لِلتّأنیثِ ک حَمْراءَ وَ زَکَرِیّاءَ (۱)أو لِلْإلْحاقِ کَ حِرْباءٍ (۲).و المختوم بهمزهٍ قبلَها ألِفٌ أصـلیَّهٌ،مثلُ الماءِ و الدّاء لا یُسـمّی مَمْدوداً فی عِلمِ التصـریفِ و إن سُمّی به فی عِلمَیِ اللُّغهِ و القِراءه (۳).

وَ المنقوصُ ما خُتِمَ بیاءٍ ثابِتَهٍ مکسورٍ ما قَبْلَها غیرِ مُشَـدَّدَهٍ ک شَـجِیٍ (۴)،قاضـی،مُنادیٍ؛ بخلافِ غَیْرِ الثابِتَهِ نَحْوُ:أَحْسِنْ الی أخیکَ،و بِخلافِ ما لَمْ یُکْسَـرْ ما قَبْلَها نَحوُ:ظَبْی و سَعْی،و بخلافِ المشدَّدَهِ،نحوُ:کُرسیٍّ.

وَ الصَّحیحُ مٰا خُتِمَ بِحَرفٍ صَحیحٍ غَیْرِ الْهَمْزَهِ الَّتی قَبْلَهٰا أَلِفٌ زائِدَهٌ (۵)،نَحْوُ:رجُل،مَرْء و مَرْأَه.

وَ شِبْهُ الصَّحیحِ مٰا خُتِمَ بواوٍ أوْ یٰاءٍ سٰاکِنٍ مٰا قَبْلَهُمٰا نَحْوُ دَلْو،ظَبی،مَدْعُوّ،مَرْمِیّ، کُرْسِیّ.

تذکارُ:«الصَّحیحُ»وَ«المَنْقُوصُ»هٰهُنا اصْطِلاحٌ خٰاصٌّ غَیْرُ مٰا سَبَقَ فِی مُقَدِّمَهِ الکتاب مِنْ تَقْسیمِ الکَلِمَهِ إلَی الصَّحیحِ وَ المعتلّ و غیرِهما و تقسیمِ المعتلِّ إلی الناقصِ و غیره.

السّؤال و التّمرین

۱.بَیِّنْ مَعْنَی الِاسمِ وَ الفَرْقَ بَیْنَه و بَیْنَ قَسیمَیْهِ:الفِعْلِ وَ الْحَرْفِ.

۱- ۱) .ألِفُ«زکریاء»المسمّیٰ به الرَّجُلُ و إنْ کانَتْ ألِفَ التَّأنیثِ إلّا أنّها فی المذکَّرِ الحقیقیِّ لا تُفیدُ تأنیثَ الکلمَهِ،کما سیأتی فی مبحث المذکَّرِ و المؤنَّثِ،فی الفصل ۴.

۲- ۲) .حِرْباء ملحقٌ بِ قِرطاس.

۳- ۳) .للأُستاذ:إنَّما سُمِّیَتِ الهمزهُ فی الألِفِ الممدودَهِ ألِفاً لاعتِقادِهِمْ أنَّ همزهَ الألفِ الممدودَهِ أصلُها ألِفٌ مقصورَهٌ، زیدَتْ قَبلَها ألِفٌ فاجتمعتْ ألِفانِ.فلو حُذِفَتْ إحْداهُما أو انْقَلَبَتْ أُولی الأَلِفَیْنِ حرفاً یقبَلُ الحرکَهَ لعادَ الاسمُ مقصوراً کما کان أوَّلاً و ضاعَ العَمَلُ.فَقُلِبَتِ الثّانیَهُ همزهً لتقبَلَ الحَرَکَهَ.و لم تُقلَبْ واواً أو یاءً،إذ لو قُلِبَتْ إلی إحداهُما لانقلَبَتْ همزهً مآلاً،کما فی نحوِ:کِساء و رِداء.قالوا:فإن زالَتِ الألِفُ الزّائدَهُ بالانقِلابِ،زالَتِ الهمزَهُ أیضاً أی انقَلَبَتْ،نحوُ:صَحراء-صَحارِیّ(شرح الرَّضی علی الکافیَه،ج ۳،ص ۳۲۳).

۴- ۴) .شَجِیَ من بابِ تَعِبَ:حَزِنَ فهو شجٍ بالنَّقص(المصباح المنیر).

۵- ۵) .إذ لَوْ خُتِمَتِ الکلمهُ بِالهَمزهِ الّتی قَبلَها ألِفٌ زائدَهٌ،سُمِّیَتْ ممدودهً.

۲.أعْطِ لِكَلّ مِنْ أقْسام الاِسْمِ خَمْسَهَ أمْثِلَهٍ.

۳.بَیِّنْ أَبْنیَهَ الاسم وَ الفِعل.

۴.أَعْطِ ثَلاثَهَ أَمْثِلَهٍ عَلی کُلٍّ مِن أوْزانِ الاسمِ الثُّلاثیّ وَ مِثالَیْنِ عَلی کُلٍّ مِن أَوْزانِ الرُّباعیّ و مِثالاً عَلی کُلٍّ مِن أوْزانِ الخُماسیّ.

۵.لِمَ لَمْ یُذْکَر أوزانُ الاِسم الْمَزیدِ فیه؟

۶.بَیِّنْ أنواعَ الاِسمِ الّذی له أقلُّ من ثلاثهِ أُصول.

۷.ما مَعْنی تَقْسیماتِ الاسمِ السِّتَّهِ؟هَلْ یَتَأتّی جَمیعُها فِی اسمٍ واحِدٍ أوْ یَخْتَصُّ کُلُّ اسمٍ بِقِسْمٍ؟بَیِّنْ ذلک.

۸.لِمَ أُخِّرَ قِسْمُ الاسمِ عَنِ الفِعْلِ وَ لِمَ لا یُبْحَثُ فِی الصَّرْفِ عَنِ الْحَرْفِ؟

۹.عَرِّفْ کُلّاً مِنَ الصَّحیحِ وَ شِبْهِ الصَّحیحِ و المَقْصُورِ وَ الْمَمْدُودِ وَ الْمَنْقُوصِ وَ اضْرِبْ لِکُلٍّ خَمْسَهَ أَمْثِلَهٍ.

۱۰.ما هو الفرقُ بینَ الکلمهِ الصَّحیحهِ و الاسمِ الصحیحِ فی اصطلاحِ علمِ الصّرفِ؟

۱۱.ما هو الفرقُ بینَ الاسمِ الصَّحیحِ و الفعلِ الصحیحِ و بینَ الاسمِ المنقوصِ و الفعلِ الناقِصِ؟

الفصل ۴.قَواعِدُ الإعْلالِ الْخاصَّهُ بِالإسم

اشاره

هُناکَ قَواعِدُ لِلْإعْلالِ تَجْری فِی الاسمِ المعرَبِ خاصَّهً،و هی:

القاعدَهُ الأُولی:تُقْلَبُ الواوُ وَ الْیاءُ هَمْزَهً وجوباً إذا تَطَرَّفَتا بَعْدَ ألِفٍ زائدَهٍ (۱)،نَحوُ:دُعاو -دُعاء،بِنای-بِناء،إجْرای-إجْراء،بِخلافِ نحوِ:معاوَضَه وَ مُبایع لعدم التَّطرُّف،و نحوِ«واو»و«زای»لأصالهِ الألِفِ.و أمّا«یاء»(أصلُهُ یَیی)فمسموعٌ و أمّا«ماء»فأصلُهُ مَوَه.

ص:۱۹۵

۱- ۱) .شرح الرّضی علی الشّافیه،ج ۳،ص ۱۷۳.

القاعـدهُ الثّـانيه:تُقْلَبُ الواوُ و الياءُ همزةً أيضاً وجوباً إذا كانتا عينَ«فاعِل»و فروعِه مُعَلَّيْنِ فی فعلِهما (۱)،نحوُ قاوِل-قائل،بايِعان-بائِعانِ،بِخلافِ نحو:عاوِر(مِن عَوِرَ فلانٌ أی صارَ أعْوَر و ذهبَ بَصَرُ إحدی عَيْنَيْه)و عايِن(مِن عَيِنَ فلانٌ أی اتَّسَعَتْ عينُه و حَسُنَتْ).

القاعدهُ الثّالِثه:تُقْلَبُ كلٌّ من الواوِ و الياءِ و الألفِ همزةً وجوباً إذا وَقعَتْ بعد ألِفِ جَمْعٍ عَلی«فَعائِل»وَ شِبْهِهِ (۲)بِأَحَدِ شَرْطَيْنِ:

۱)أنْ تَكـونَ تلـكَ الـواوُ أو اليـاءُ أو الأَلِفُ مَـدَّةً زائـدةً فی المُفرَدِ (۳)،نَحوُ:عَجُوز- عَجـائِز،صَحيفَه-صَحائف،رِسالَه-رَسائِل.بخلاف غيرِ المـدّ سَواءٌ كـانت زائـدةً أو أصليّةً،نحوُ:جدوَل-جَداوِل،عِثْيَر-عثايِر (۴)،مَسْوَءَه(-مَساءَه)-مَساوی (۵)؛و بخلاف الأصليّه (۶)،نحوُ:مَثُوبَه-مَثاوِب،مَعِيشَه-مَعايِش و مفازَه-مَفاوِز.و أمّا نحوُ:مُصيبَه-مَصائِب فشاذٌّ لا يُقاسُ عليه.

۲)أو تقعَ أَلِفُ الْجَمْعِ بَيْنَ حَرْفَیْ عِلَّهٍ (۷)،نحوُ:أَواوِل(جَمعُ أَوَّل)-أَوائِل،عَيايِل (جمعُ عَيِّل و أصله عَيْوِل من عالَ يَعُولُ)-عَيائل.

القاعدهُ الرّابِعَه:تُقْلَبُ أُولَی الْواوَيْنِ هَمْزَةً وجوباً إذا اجْتَمَعَتا فی أوَّلِ الكلمهِ[بشرطِ ألاّ تكونَ ثانيتهُما مَدَّةً مُنْقَلِبَةً عن حرفٍ زائدٍ] (۸)،نحوُ:وَواصِل(جمعُ واصِلَه (۹))-أَواصِل،

ص:۱۹۶

۱- ۱) .نفس المصدر،ص ۲۰۴.

۲- ۲) .اَلْمُرادُ بِشِبْهِ فَعائِل،كُلُّ جَمْعٍ وافَقَ«فَعائِل»فی عـددِ الحروف مع مقابَلهِ المتحرِّكِ بمتحرِّكٍ و السّاكنِ بِساكنٍ. فيشـمُلُ هـذا العنوانُ:«فعالِل»كجداوِل و«مفاعِل»كمكايِد و غيرَهما(النحو الوافی،ج ۴،ص ۶۱۲).

۳- ۳) .شرحُ ابنِ عقيل علی الألفيّه،مبحثُ الإبدال؛شرح الرَّضی علی الشّافيه،ج ۳،ص ۱۰۲.

۴- ۴) .الواو و الياء فی جدوَل و عِثْيَر مزيدتانِ للإلحاق(شرح الرَّضی علی الشّافيه،ج ۳،ص ۱۰۲).

۵- ۵) .المصباح المنير.

۶- ۶) .شرح الرَّضی علی الشّافيه،ج ۳،ص ۱۳۴.

۷- ۷) .شرحُ ابنِ عقيل،مبحثُ الإبدال؛شرح الرَّضی علی الشّافيه،ج ۳،ص ۱۰۱.

۸- ۸) .شرح الرَّضی علی الشّافيه،ج ۳،ص ۷۶ و ۲۰۴.

۹- ۹) .امرأةٌ تصِلُ شَعْرَها بِشَعْرِ غيرِها.

وَواقی(جمعُ واقِیه)-أواقی،وُوْلیٰ(مؤنّثُ أوَّل،و هو«أفْعَل»من وَوَل کما سیأتی فی بابِ اسمِ التفضیل)-أولیٰ،وُوَل(جمعُ أوْلیٰ)أُوَل (۱)؛[بخلافِ نحوِ:وُوْرِیَ مجهولِ واریٰ].

القاعـدهُ الخـامِسه:تُقْلَبُ الوّاوُ یـاءً وجوبـاً إذا جـاوَرَتِ الیـاءَ فی کَلِمَهٍ أوْ ما یُشْـبِهُ الْکَلِمهَ (۲)وَ کـانَ أوّلُهُـما ساکِنـاً غَیْرَ مُنْقَلِبٍ (۳)،نحوُ:سَیْوِد-سَیِّد،طَوْی-طَیّ،مَرْمُوْی-مَرْمِیّ(-مَرْمِیّ)،ضارِبُوی-ضارِبُیَّ(-ضارِبِیَّ)؛بِخلافِ نحوِ:زَیْتُون لِعَدَمِ المجاوَرَه و نحوِ:

«أبو یاسر»لکونِهما فی کَلِمَتَیْنِ و نحوِ:طَوِیل و غَیُور لِکَوْنِ أوّلِهِما مُتَحَرِّکاً و نحوِ:

دیوّان لِکَوْنِ الأوّلِ مُنْقَلِباً (۴).

تبصرهٌ:بِلِحاظِ أنَّ عینَ الفِعْلِ فی مُعتَلِّ العینِ و اللاّمِ بمنزلِهِ الصحیحِ غالباً،لا تجری هذهِ القاعدهُ فی تلکَ المعتلاّتِ غالباً و یقالُ:اللَّوْی و الرَّوْی مَثَلاً؛و قد تجری و یُقالُ:

اللَّیّ و الرِّیّ.

القاعدهُ السادِسَه:تُقْلَبُ الواوُ-أیضاً-یاءً وجوباً إذا وَقَعَتْ بَعْدَ کَسْرَهٍ وَ قَبْلَ أَلِفٍ فی مَوْضِعَیْنِ:

الف)فی مَصْدَرِ الأجْوَفِ بِشَرْطِ أَنْ یَکُونَ الواوُ مُعَلاًّ فِی الماضـی (۵)،نحوُ صامَ صِیاماً، قامَ قِیاماً،احْتاطَ احْتِیاطاً،ارْتاضَ ارْتِیاضاً(و نَـدَرَ نحوُ لاذَ لِواذاً)؛بخلافِ نحوِ:لاوَذَ لِواذاً، قاوَمَ قِواماً و احْتویٰ احْتِواءً لعدمِ الإعلالِ فی الماضی؛و بخلافِ نحوِ:حالَ حِوَلاً لعدَمِ الألِف.

ص :۱۹۷

۱- ۱) .فَتَنْقَلِبُ أُولی الواوَیْنِ-علی هـذه القاعدَهِ-فی ثلاثهِ مواضِعَ:۱)فیما لا تکونُ الثانِیَهُ مَـدّهً سواءٌ أکانَ غیرُ المـدِّ أصـلیّاً، نحوُ:وُوَل،أو زائداً،نحوُ:وَ واصِل فإنَّ الواوَ الثانیهَ هُنا منقلِبَهٌ عن الألفِ الزّائـدَهِ فی واصِلَه؛۲)فیما تکونُ الثانِیَهُ مَدَّهً أصلِیَّهً،نحوُ:وُولیٰ؛۳)فیما تکونُ الثانیَهُ مَـدَّهً منقلِبَهً عن حرفٍ أصـلیٍّ،نحوُ:أُولیٰ علی مـذهبِ الکوفیّینَ،فإنَّ أصْـلَهُ عندَهُم:وُؤْلیٰ،قُلِبَتِ الهمزَهُ واواً فاجْتَمَعَتْ واوانِ ثُمَّ قُلِبَتِ الواوُ الأُولیٰ همزَهً.

۲- ۲) .یعنی المضاف إلی یاء المتکلّم.

۳- ۳) .شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۳،ص ۱۳۹.

۴- ۴) .أصلُ دیوان،دِوّان قُلِبَتِ الواوُ الأُولیٰ یاءً عَلیٰ غَیْرِ الْقیاس.

۵- ۵) .النحو الوافی،ج ۴،ص ۷۱۴،الرّقم ۲.

ب)فی الاسم الأجْوَفِ إذا جُمعَ تکسیراً بِشَرْطِ أنْ یَکونَ الواوُ ساکِناً أو مُعَلاًّ فی المُفْرَدِ (١)،نحوُ:ثَوْب-ثِواب-ثِیاب،حَوْض-حِواض-حِیاض،رَوضه-رِواض- رِیاض،و نحوُ:دار-دِوار-دِیار،بِخِلافِ نحوِ:طَویل و طویلَه-طِوال،لِأنَّ الواو لا یکونُ ساکِناً فِی المفرَدِ و لا مُعَلاًّ فیه (٢)،و نحوِ:کُوز-کِوَزَه،لِعَدَمِ الألِف.و مثلُه:عَوْد (المُسِنُّ من الإبِل)-عِوَدَه و ثَوْر-ثِوَرَه و شَذَّ ثِیَرَه.

تبصرهٌ:جَوَّزوا الإعلالَ و التَّصحیحَ(یعنی الإعلالَ فی بعضِ الأمثلهِ و التصحیحَ فی بعض آخر)فی«فِعَل»الأجوَفِ المکسَّرِ،مع سکونِ الواوِ فی مُفرَدِه أو إعلالِها و قالُوا فی:قَوَمَه-قامَه-قِیَم (٣)،حَوَجَه-حاجَه-حِوَج (۴)،حِوْلَه(من حالَ یَحُولُ)-حِوَل- حِیَل و یجوزُ حِوَل أیضاً،صِوْغَه(من صاغَ یَصُوغُ)-صِوَغ-صِیَغ.قالوا التَّصحیحُ هنا قلیلٌ و الإعلالُ غالِب (۵).

القاعِدَهُ السّابِعَه:و کذلک تُقْلَبُ الواوُ یاءً وجوباً إذا تَطَرَّفَتْ وَ سَبَقَتْها ضَمَّهٌ (۶)(و تنقلبُ الضمّهُ بَعْدَئِذٍ کسرهً کما سیأتی)نحوُ:تَرَجُّو-تَرَجُّی(-تَرَجِّی)،تَداعُو- تَداعُی(-تَداعِی)،(تَبَرُّؤ-)تَبَرُّو-تَبَرُّی(-تَبَرِّی)،(تَخاجُؤ-)تَخاجُو-تَخاجُی(- تَخاجِی)،أَدْلُو(جمعُ دَلْو)-أَدْلُی(-أدْلِی)؛بِخِلافِ غَیْرِ الْمُتَطَرِّفَهِ،نحوُ:عُیُور و قَلَنْسُوَه،أو الْمَسْبُوقَهِ بِغَیْرِ الضَّمَّهِ،نحوُ:القَفَو(-القَفا).

تنبیهٌ:إنَّ هذه القاعدَهَ تتقدَّمُ علی القاعدهِ الثالثَهِ من قواعِد الإعلالِ العامَّهِ، فَتَبَصَّرْ.

ص :١٩٨

١- ١) .شرح ابن عقیل،مبحث الإبدال،عند شرح قوله:«و جمعُ ذی عینٍ...»؛شرح الرَّضی علی الشّافیه،ج ٣،ص ١٣٨.

٢- ٢) .و شذَّ طِیال(شرح الرّضی علی الشافیه،ج ٣،ص ١٣٨)،و جِیاد جمعُ جَواد(النجیب من الخَیْل).

٣- ٣) .القامهُ من الإنسان،ج قامات و قِیَم:قَدُّهُ(المنجد).

۴- ۴) .الحاجَه،ج حِوَج و حاجات:ما یُحتاج إلیه(المنجد).

۵- ۵) .شرح ابن عقیل،مبحث الإبدال،عند قوله: و صَحَّحُوا فِعَلَهً وَ فی فِعَل وَجْهانِ وَ الإعلالُ أولی کالحِیَل

۶- ۶) .شرح الرَّضی علی الشّافیه،ج ٣،ص ١۶١.

القاعِدَهُ الثّامِنَه:تُقْلَبُ الواوُ-أيضاً-ياءً وجوباً إذا وَقَعَتْ لاماً لِصِفَهٍ (۱)عَلىٰ وَزْنِ «فُعْلىٰ» (۲)،نحوُ:دُنْوىٰ-دُنْيىٰ(-دُنْيا)،عُلْوىٰ-عُلْيىٰ(-عُلْيا)؛بِخلافِ نحوِ حُزْوىٰ (اسمُ موضعٍ)لأَنَّها موصوفٌ (۳)،وَشَذَّ نحوُ:قُصْوىٰ.

و زادَ الكوفيّونَ ما إذا كانتِ الواوُ لامَ«فُعَل»و قالوا:عُلَو-عُلَى-عُلىٰ.و من هذا القبيل:قُوىٰ و ضُحىٰ (۴).

القاعِدَهُ التّاسِعه:تُقْلَبُ الياءُ واواً وجوباً إذا وَقَعَتْ لاماً لِمَوْصُوفٍ عَلى وَزْنِ «فَعْلىٰ» (۵)،نحوُ:تَقْيىٰ (۶)-تَقْوىٰ،فَتْيىٰ-فَتْوىٰ (۷)؛بخلافِ نحوِ:صَدْيا(مؤنَّثُ صَدْيان)و رَيّا(مؤنَّثُ رَيّان)لأَنَّهما وصفان.أمّا رَيّا الموصوف(الرّائحهُ الطيِّبه)فَخارجٌ عن مصَبِّ هذه القاعدِهِ لِجَرْيِ القاعدهِ الخامسهِ فيه (۸).

القاعِدَهُ العاشِره:تُبْدَلُ الضَّمَّهُ قَبْلَ الياءِ كَسْرَهً وجوباً إذا كانتِ الياءُ غَيْرَ فاءٍ(أَيْ فاءِ الفِعْلِ) (۹)نحوُ مَبْيُع-مَبِيع،مَرْمُیّ-مَرْمِیّ،تَرَجُّی-تَرَجّی،تَداعُیْ-تَداعی،(أدْلُو-) أدْلُی-أدْلی،أظْبُی-أظْبی؛بخلافِ ما إذا كانتِ الياءُ فاءً،نحوُ:مُیَسِّر.

تنبيهٌ

لِلْمُصَغَّرِ قواعدُ إعلالٍ خاصَّهٌ ستأتی إن شاءَ اللّهُ فی فصلِ المصغَّرِ.

۱- ۱) .معنی الصّفهِ سيأتی فی مبحثِ الجامدِ و المشتقِّ.

۲- ۲) .النحو الوافی،ج ۴،ص ۷۱۶،الرّقم ۷.

۳- ۳) .معنی الموصوفِ سيأتی فی مبحثِ الجامدِ و المشتقِّ.

۴- ۴) .شرح الرَّضی علی الشّافيه،ج ۳،ص ۱۲.

۵- ۵) .المصدر نفسُه،ص ۱۷۷؛النحو الوافی،ج ۴،ص ۷۲۲،الرّقم ۳؛شرحُ ابنِ عقيل عند قوله:«مِنْ لام فَعْلی اسْماً...».

۶- ۶) .تَقْيىٰ،أصلُهُ وَقْيىٰ من الوَقْی و الوِقايَه،أُبْدِلتِ الواوُ تاءً علی غيرِ القياسِ(شرح الرَّضی علی الشّافيه،ج ۳،ص ۸۰) كما سيأتی فی بحث الإبدالِ فی الخاتِمه.

۷- ۷) .فی المصباح المنير:«الفتوىٰ...يقالُ أصلُهُ من الفَتِیِّ و هو الشابُّ القویّ».

۸- ۸) .شرح الرَّضی علی الشّافيه،ج ۳،ص ۱۷۸.

۹- ۹) .نفسُ المصدر،ص ۱۶۱ و ۱۶۸.

السّؤال و التمرين

۱.ما هُوَ إعلالُ الکَلِماتِ التابعهِ و طِبْقاً لأَيِّهِ قاعِدهٍ؟

استيلاى،فَرّاو،جاوِز،غَرايِز،سرايِر،وُوَيْصِل (مصغَّرُ واصل)،حَياى،غِناى،خاوِف،کبايِر، مَيْوت،مَطيوَه،حِواکه،التَّعَدُّو،اقْتِواد،جِواد،سِواط،سَماو،غَناى،ابْتِلاو،بَلاو،وِلاى،ثَناى، سايِر،حايِر،قاوِد،حاوِل،کايِد،جَرايِم،رِعاى،استِثْناى،إقْراى،افْتِراى،صاوِم،مايِل،استِغْناى، جاوِر،ضَمايِر،وُوَيْقِيَه(مصغَّرُ واقيَه)،وَواثِق(جمعُ واثِقَه)،شُواى،حِرْباى،عِلباى،إرواى،سايِف، هايِم،رَکيوَه،أيْوام(جمعُ يَوْم)،قَيْوُوم،دُلَيْوَه(مُصغَّرُ دَلْو)،مَعَلِّمُوىَ،طَوْى،لَوْى،عُجَيْوِز(مصغَّرُ عُجُوز)،عُمَيْوِد(مصغَّرُ عَمود)،تَقافُو،تَعالُو،تَغالُو،شَرْيا(المِثل)،وَواقِف(جمعُ واقفه).

۲.لِمَ لَمْ تُعَلَّ الکلماتُ التّاليه؟

صايِد،مُقاوِم،مُبايِن،حاوِل،قَساوِر،أساوِر،طَواويس،سِواک،خُوان(المائدَه)،صِوان(ما تُصانُ فيه الثِّياب)،عُنْفُوان،أُفْعُوان(ذَکَرُ الأفاعى)،عَنْصُوَه(القليل المتفرِّق من النَّبت أو غيرِه)، حُزْوى(اسمُ مکانٍ).

المَبحَثُ الأوَّل:

اشاره

المَصدَرُ و غيرُ المَصدَر

مُقَدِّمَهٌ

المَصـدَرُ اسمٌ يَدُلُّ عَلي حَدَثٍ أى معنىً قائمٍ بغيرِهِ صادرٍ عنه (۱)،نَحوُ:الضَّرْب و البُرْء.وَ ما سواهُ من الأسـماءِ«غيرُ المصـدَر»،و لا يُبْحَثُ عنهُ بعُنوانِهِ إذا ليسَ له حكمٌ من حيثُ هو غيرُ المصدَر.

فَالْمَصْدَرُ أصْلِيٌّ أو ميمِيٌّ أو صِناعِيٌّ؛و هو أيضاً قد يُؤتي به لبيانِ المرَّه أو الهيئَه؛كما أنَّهُ قد يكونُ صريحاً و قد يكونُ مؤوَّلاً؛هاكَ الْبَحْثَ عن هذه العناوينَ فِى فُصُولٍ:

الفَصْل ۱.المَصْدَرُ الأَصليّ

المصدرُ الأصليُّ عَلي نَوْعَيْنِ:مَصْدرُ الفِعْلِ الثُّلاثِيِّ المُجَرَّد،وَ مصدرُ غيرِهِ مِنَ الأفْعالِ.

أ)مصدرُ الفعلِ الثلاثيِّ المُجَرَّدِ لا قياسَ فى وَزْنِه،بَلْ هُو مَوْقوفٌ عَلَى السَّماعِ،إلاّ أنَّ هُناكَ ضَوابِطَ غالبِيَّهً (۲)،أهَمُّها:

ص :۲۰۱

۱- ۱) .الحَدَثُ هو المعنى القائمُ بغيرِه،و يُقَيِّدُ هذا المعنى بالنسبَهِ إلى المصدَرِ و ما يُشْتَقُّ منه-كالفعلِ و الأسـماءِ المتَّصِلَهِ بالفعلِ أى المشتَقَّهِ منه-بالصُّدورِ عن غيرِه(شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۳۹۹).

۲- ۲) .شرح الرّضى على الشّافيهِ،ج ۱،ص ۱۵۲.

۱.الدّالُّ عَلی داءٍ و مَرَضٍ،فُعال،نحوُ:زَکَمَ زُکاماً،سَعَلَ سُعالاً.

۲.الدّالُّ عَلیٰ الصَّوْتِ،فُعال أو فَعیل،نحوُ:صَرَخَ صُراخاً،صَهَلَ صَهیلاً.

۳.الدّالُّ عَلیٰ امْتِناعٍ وَ مُخالَفَهٍ،فِعال،نحوُ:أبیٰ إباءً،نَفَرَ نِفاراً.

۴.الدّالُّ عَلیٰ حِرْفَهٍ وَ صَنْعَهٍ أو إمارَهٍ و حُکومَهٍ،فِعالَه،نحوُ:تَجَرَ تِجارَهً،حاکَ حِیاکَهً، أمَرَ إمارَهً،وَلِیَ وِلایَهً.

۵.الدّالُّ عَلی لَوْنٍ،فُعْلَه،نحوُ:خَضِرَ خُضْرَهً.

۶.الدّالُّ عَلی سَیْرٍ وَ انْتِقالٍ،فَعیل،نحوُ:رَحَلَ رَحیلاً.

۷.الدّالُّ عَلی اضْطِرابٍ وَ انْقِلابٍ،فَعَلانٍ،نحوُ جالَ جَوَلاناً،غَلیٰ غَلَیاناً.

و فی غیر الموارد المذکورَهِ فالأغلَبُ:

۱.مصدرُ فَعَلَ إذا کانَ لازِماً،فُعُول،نحوُ:جَلَسَ جُلُوساً.

۲.مصدرُ فَعِلَ إذا کانَ لازماً،فَعَل،نحوُ:فَرِحَ فَرَحاً.

۳.مصدرُ فَعُلَ و یکُونُ لازِماً دائِماً،فُعُولَه أَوْ فَعالَه أوْ فَعَل،نحوُ:سَهُلَ سُهُولَهً،فَصُحَ فَصاحَهً،کَرُمَ کَرَماً.

۴.مصدرُ فَعَلَ وَ فَعِلَ اذا کانا مُتَعَدِّیَیْنِ،فَعْل،نحوُ:کَسَبَ کَسْباً،فَهِمَ فَهْماً.

و لَهُ اوْزانٌ لا ضابِطَ لَها،و دُونَکَ بعْضَها:شُرْب،حِفْظ،کَذِب،صِغَر،هُدیً،رَحْمَه، نِشْدَه،غَلَبَه،سَرِقَه،ذَهاب،سُؤال،قَبُول،سُودَد،سُؤْدُد،زَهادَه،دِرایَه،کَراهِیَه،بَیْنُونَه، حِرْمان،غُفْران،تِلقاء،حُضُور و...

ب)مصدرُ غیرِ الثلاثیِّ المُجَرَّد قیاسیٌّ کَما مَرَّ فی بابِ الفِعْلِ.فَقَدْ سَبَقَ أَنَّ لَهُ مِنَ الثُّلاثِیِّ المزیدِ فیه أَزیدَ مِن خمسهٍ و عشرینَ وَزناً هِیَ:إفعال،تَفْعیل،مُفاعَله إلی آخِرِها؛ و مِنَ الرُّباعیِّ أرْبَعَهَ أوْزانٍ هِیَ:فَعْلَلَه،تَفَعْلُل،افْعِنْلال و افْعِلّال؛و أَنَّ لِبَعضِ الأبواب مَصادِرَ أُخریٰ غَیرَ مَعروفهٍ أو مختَصّهً ببعضِ الْمَوارِدِ کَبابِ التَّفْعیلِ وَ الْمُفاعَلِهِ و الفَعْلَلَه،فَراجِعْ إنْ شِئْت.

السّؤالُ و التّمرين

۱.مَا هوَ الْفَرْقُ بينَ المَصدرِ و الفِعل؟

۲.أورِدْ مَصادِرَ الأفعالِ التّاليهِ:قَعَد،حَضَرَ،عَمِلَ،غَرَبَ،سَمُحَ،بَرَدَ،ضَرَبَ،نَصَرَ،غَضِبَ، وَعَدَ،رَمیٰ،سَلَکَ(یُقالُ سَلَکَ المکانَ أیْ دَخَلَ فیه و سَلَکَ الطّریقَ أیْ سار فیه)،حَرَثَ،عَدِمَ، قَلَـــــب(قَلَبَـــــهُ أیْ حَـــــوَّلَهُ عَـــــنْ وَجْهـــــه)،نَعَسَ،عَطِشَ،حَمِـــــدَ،شَـــــهِقَ الحِمـــــارُ،خـــــارَ الْبَقَرُ،عَـــــجَّ،ضَـــــجَّ،نَعَقَ الغُرابُ،بَکیٰ،فَرَّ،خاطَ،زَرَعَ،دَلَّ،صَفَرَ،هاجَ،فارَ،طارَ،حَیَّ،ماتَ،حَرَبَ،رَکَعَ،سَجَدَ،جَمَدَ،دارَ.

۳.أعْطِ ما تَسْتَطیعُ مِنَ المِثالِ لِمصادر الثُّلاثِیِّ المُجَرَّد وَ اذْکُر الوَزْنَ الغالِبیَّ مِنْها.

۴.أوْرِدْ مَصادِرَ الأفعالِ التّالیه:أجارَ،آجَرَ،قاتَلَ،ساویٰ،اعْتادَ،اتَّقیٰ،أریٰ،انْقادَ، اسْتَراحَ،أبْصَرَ،کَرَّرَ،اشْهابَّ،آمَنَ،آذیٰ،أوْعَدَ،قاوَمَ،سَلْسَلَ،دَأْدَأَ،تَزَلْزَلَ،احْرَنْجَمَ، اقْشَعَرَّ.

الفصل ۲.المَصدَرُ المیمیّ

اشاره

الفصل ۲.المَصدَرُ المیمیّ (۱)

للفِعلِ-ثُلاثیّاً کانَ أو رُباعیّاً،مُجرَّداً أو مزیداً فیه-مصدرٌ قِیاسِیٌّ غیرُ ما سَبَقَ یُقالُ لَهُ «المصدرُ المیمیّ»لوجودِ میمٍ زائدهٍ فی أوَّلِه وَ هُوَ فِی المَعنیٰ کالمصدَرِ الأَصلیِّ بِلا فَرقٍ.

وزنُ المصدرِ المیمیّ

أ)لِلْمصدرِ المیمیِّ فی الثُّلاثِیِّ الْمُجَرَّدِ وزنانِ:

۱.مَفْعِل،فی المثالِ الواویِّ المحذوفِ الفاءِ فی المضارع،نحوُ:مَوْعِد و مَوْضِع.

و یغلِبُ هذا الوزنُ فی یَفْعِلُ المعتلِّ العین-و لا یکونُ إلاّ یائیّاً-نحوُ:مَزید،مَبیت،مَصیر،

ص:۲۰۳

۱- ۱) .شرح الرّضی علی الشّافیه،ج ۱،ص ۱۶۸؛النحو الوافی،ج ۳،ص ۲۳۱ و ۳۳۱.

مَجیء،مَحیض.قالَ تعالی: وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْمَحِیضِ قُلْ هُوَ أَذیً (۱).فنحوُ مَعاش (۲)قلیلٌ و وَرَدَ مَعیش أیضاً.

۲.مَفْعَل،لِسِوی ما مرَّ،من نحو:مَقْصَد،مَصْرَف،مَجْری،مَأخَذ،مَمَرّ،مَوْجَل،مَوْفی، مَقال (۳)،مَعاد (۴)،مَهابَه (۵)،مَحْیا،مَلْهی (۶).قالَ اللّهُ تعالی: وَ مِنْ آیاتِهِ مَنامُکُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ ابْتِغاؤُکُمْ مِنْ فَضْلِهِ (۷)و قالَ تعالی: أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ کَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَواءً مَحْیاهُمْ وَ مَماتُهُمْ ساءَ ما یَحْکُمُونَ (۸).فنحوُ مَرْجع قلیلٌ، قالَ اللّهُ تعالی: إِلَی اللّهِ مَرْجِعُکُمْ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۹).

هذا،وَ قَدْ یُصاغُ المصدَرُ المیمیُّ من الثلاثیِّ المجرَّدِ بزیادهِ تاءٍ مربوطهٍ فی آخرِهِ- مضافاً إلی المیمِ الزّائدَهِ فی أوَّلِه-نحوُ:مَسْأَلَه،مَحَبَّه،مَوَدَّه،مَهابَه،مَحْمِدَه،مَغْفِرَه،مَعْرِفَه، مَعْذِرَه،مَعْصِیَه و مَعیشَه.

ب)وزنُ هذا المَصدَرِ فی غَیرِ الثّلاثیِّ المُجَرّدِ عَلی وَزنِ مُضارِعِهِ المَجْهُولِ بإتیانِ میم زائدهٍ مَضْمومَهٍ مکانَ حَرفِ المُضارَعَهِ،نحوُ:یُکْرَمُ-مُکْرَم،یُصَرَّفُ- مُصَرَّف،یُقاتَلُ- مُقاتَل،یُدَحْرَجُ-مُدَحْرَج.و لا یصحَبُ مصدرَ الفعلِ المتعدِّی بحرفِ الجرِّ المیمیِّ جارٌّ و مجرورٌ خلافاً لمضارِعِهِ المجهولِ فَ یُتَدَحْرَجُ بِهِ- مُتَدَحْرَج.

۱- ۱) .البقره۲۲۲/.

۲- ۲) .مضارِعُهُ:یَعیشُ.

۳- ۳) .مضارِعُهُ:یَقُولُ.

۴- ۴) .مضارِعُهُ:یَعُودُ.

۵- ۵) .مضارِعُهُ:یَهابُ(یَهْیَبُ).

۶- ۶) .مضارِعُهُ:یَلْهُو.

۷- ۷) .الرّوم۲۳/.

۸- ۸) .الجاثیه۲۱/.

۹- ۹) .هود۴/.

تنبيهٌ:إنَّ المصدرَ الميميَّ لا يُعَدُّ من الأسماءِ المشتقّهِ-الآتيهِ فی المبحثِ القادِمِ-و إن قد يُسْتَعانُ فی اشتِقاقِهِ بالفعلِ المضارعِ (۱).

السّؤالُ و التّمرين

۱.عَرِّفِ الْمصدرَ الميمِیَّ وَ بيِّنِ الْفَرْقَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْمصدرِ الأَصْلیِّ.

۲.اِبْنِ المَصْدَرَ الميمیَّ مِمّا يَلی مِنَ الأفْعال:دَخَلَ،خَرَجَ،ظَهَرَ،حضَرَ،جَلَسَ،شَرِبَ،أوی، سَعی،وَمِقَ،رَضِیَ،جَری،هَلَکَ،عَصی،وَدَّ،اکْتَسَبَ،إستَفْتی،انْقادَ،اخْتارَ.

۳.ما هی کلمهُ«معنی»أهی مصدرٌ مِیمیٌّ أم لا؟نَعَم أو لا،لماذا (۲)؟

الفصل ۳.المصدرُ الصِّناعیّ

الفصل ۳.المصدرُ الصِّناعیّ (۳)

الْمَصدرُ الصِّناعیُّ (۴)کلمهٌ تُصاغُ من زيادَهِ ياءٍ مُشَدَّدَهٍ (۵)و تاءٍ مَربوطهٍ فی آخرِ الاسمِ مطلقاً،لَها معنی المصدرِ تقريباً،نحوُ:إنسانيَّه،حيوانيَّه،جاهِلِيَّه،تَبَعِيَّه و...

الفصل ۴.المصدرُ المجهول

الفصل ۴.المصدرُ المجهول (۶)

الْمَصدَرُ کَما يَکُونُ مَصْدَراً لِلْفِعْلِ المَعلُومِ-و هو الکثيرُ الشّائع-و يُقالُ لَهُ«المَصْدَرُ

۱- ۱) .النحو الوافی،ج ۳،ص ۲۳۵.

۲- ۲) .الجواب:معنی«المعنی»واضحٌ و هو:«ما دلَّ عليه اللَّفظ»؛و فی ماهيَّتِهِ احتمالانِ: أحدُهُما أن يکونَ اسمَ مکانٍ لما ينتهی إليهِ اللَّفظُ و يستقِرُّ فيه من بابِ وضعِ اسمِ المعنی موضعَ اسمِ العينِ تجوُّزاً، کما يقالُ فی«مَغْزَی الکلامِ»إنَّهُ«مَقْصِدُه». الثانی أنَّهُ«مَفْعَلٌ»بمعنی المفعول لِما يُقالُ من أنَّ«مَعْنَی الکلامِ و مَعْنِيُّهُ واحدٌ»(القاموس المحيط).

۳- ۳) .النحو الوافی،ج ۳،ص ۱۸۶؛مبادئُ العربيّه،ج ۴،ص ۶۰.

۴- ۴) .قيلَ:«الصِّناعَهُ تُسْتَعْمَلُ فی المحسوسات و الصِّناعَهُ فی المعانی»(المنجد).

۵- ۵) .قد يُقالُ إنَّ الياءَ هذه ياءُ النَّسَبِ،عَبَثاً(جامعُ الدّروس العربيّه،ج ۱،ص ۱۸۱؛النحوُ الوافی،ج ۳،ص ۱۸۷، الهامش ۳؛مبادئُ العربيّه،ج ۴،ص ۶۰).

۶- ۶) .شرح الرّضی علی الکافيه،ج ۳،ص ۴۰۹؛النحو الوافی،ج ۳،ص ۲۱۱،الهامش ۱،السطر ۴.

الْمَعْلوم»نحوُ:ضَرَبَ زَيْدٌ بَكْرَاً ضَرْبَاً،و منهُ قولهُ تعالى: قٰالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤٰالِ نَعْجَتِکَ إِلىٰ نِعٰاجِهِ (۱)،کذلک قَدْ یکونُ مَصْدَراً لِلْفِعْلِ الْمَجْهُولِ و یُقالُ لَهُ«الْمَصدرُ المَجْهول» نحوُ:ضُرِبَ بَكرٌ ضَرْباً،و منهُ قولهُ تعالى: غُلِبَتِ الرُّومُ- فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۲).وَ مِنْ ذلِکَ قَوْلُ الشاعرِ:

إنْ يَقْتُلُوکَ فَإنَّ قَتْلَکَ لَمْ يَکُنْ

عاراً عَلَيْکَ وَ رُبَّ قَتْلٍ عارٌ

فالمصدَرانِ-المعلومُ و المجهولُ-يَتَّحِدانِ لفظاً و يَخْتَلِفانِ معنىً و يَتَمايَزانِ بالقَرينه.

السّؤالُ و التّمرين

۱.صُغِ المَصدَرَ الصِّناعِيَّ مِمّا يلى مِنَ الأسماء:عَرَب،رَحْمٰن،رَؤُف،فَوْق،تَحت،قَبْل،بَعْد، لَيْل،قَوْم،أَشَدّ،مَظْلُوم،صادِق.

۲.مَا الفَرْقُ بَيْنَ الْمَصدرِ الصِّناعيِّ و المَصْدَرِ الميمِيّ،و مَا الفرقُ بينَهُ وَ بَيْنَ الأَصليِّ.

۳.مَا هوَ الفَرْقُ بينَ المَصدرِ المَعْلومِ و الْمَصدرِ المجهولِ و مَا هوَ المُمَيِّزُ بَيْنَهُما؟

۴.عَرِّف المصدرَ المعلومَ و المصدرَ المجهولَ فيما يلى مِنَ الأمثِلَه:القَتْلُ دونَ الأهْلِ و المالِ شهادهٌ، فَكُّ رَقَبَةٍ- أَوْ إِطْعٰامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ (۳)، لاٰ تَجْعَلُوا دُعٰاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعٰاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً (۴)،و«أسْأَلُکَ أن تَجْعَلَ وَ فاتى قَتْلاً فى سبيلِك تَحْتَ رايَهِ نَبِيِّک مَعَ أوْلِيائِک» (۵)،«وَ قَتْلاً فى سَبيلِکَ فَوَفِّقْ لَنا» (۶)،«الظُّلْمُ ظُلُماتُ يومِ القيامَه»،قَتَلَ زيدٌ بَكْراً و بعدَ قتلِ بَكْرٍ فَرَّ،أعجَبَنى أكْلُ الخُبْزِ.

۱- ۱) .ص/۲۴.

۲- ۲) .الرّوم/۲ و ۳.

۳- ۳) .البلد/۱۳ و ۱۴.

۴- ۴) .النّور/۶۳.

۵- ۵) .مفاتيح الجنان،الدّعاءُ الموسومُ بدعاءِ الحجِّ من أعمالِ شهرِ رمضانَ المشتَرَكَهِ.

۶- ۶) .المصدر نفسه،دعاءُ ليالى شهرِ رمضان.

الفصل ۵.اَلمَرَّهُ و الهَيئَه

الفصل ۵.اَلمَرَّهُ و الهَيئَه (۱)

قَدْ يُذْكَرُ المصدرُ لِبيانِ وقوعِ الفِعْلِ مَرَّهً واحدهً أو لِبَيانِ هيئَهِ الفعلِ أو الفاعِلِ.

فَالأَوَّلُ(المصدرُ الَّذى يُؤتىٰ به لبيانِ المَرَّهِ)يُبْنىٰ مِنَ الثُّلاثِيِّ المُجَرَّدِ عَلى فَعْلَه،نحوُ:

«لَضَرْبَهُ عَلِيٍّ[يومَ الخندَقِ]خيرٌ-أو أفضلُ-مِن عِبادَهِ الثَّقَلَيْنِ» (۲)؛و يُبنىٰ مِنْ غَيرِ الثلاثيِّ المجرَّدِ مِنَ الْمَصْدَرِ الأصلىّ بزيادهِ تاءٍ فى آخِرِه،نحوُ:أكْرَمْتُهُ إكْرَامَهً.

و الثّانى(المصـدرُ الَّذى يُؤتىٰ بِهِ لبيـانِ الهيئَهِ)يَأْتى مِنَ الثُّلاثِيِّ الْمُجرَّدِ على فِعْلَه، نحوُ:جَلَسْتُ جِلْسَهً،أو جِلْسَهً حَسَنَهً (۳)،قِعْدَهُ الْوَقورِ جَميلهٌ (۴).وَ أمّا غَيْرُ الثّلاثيِّ المجرَّدِ فلا صيغهَ لهُ خاصَّهً تدلُّ على الهيئَهِ إلاّ شُذوذاً،بل تُزادُ قرينهٌ على المصدرِ الأصليِّ لبيانِ المُرادِ (۵)،نحوُ قولِهِ تعالى: أَوْ إِطْعٰامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَهٍ (۶).

فَلَو كانَ الْمَصدرُ الأصليُّ مِنَ الثُّلاثِيِّ المجرّد عَلى فَعْلَه و مِنْ غيره مَختوماً بتاءٍ، احْتيجَ لِبَيانِ المرّهِ إلى قَيدٍ يُفيدُ ذلِكَ،نحوُ: إِنْ كٰانَتْ إِلاّٰ صَيْحَهً وٰاحِدَهً (۷)،و نحوُ:اِسْتِعانَهٌ واحدهٌ بأرْيَحيٍّ قد تمنَعُ خَطراً داهِماً (۸).و قد توصَفُ الفَعْلَهُ بالوَحْدَهِ تأكيداً لِلمرَّهِ،نحوُ قولِه تعالى: فَإِنَّمٰا هِيَ زَجْرَهٌ وٰاحِدَهٌ (۹).

ص: ۲۰۷

۱- ۱) .النحو الوافى،ج ۳،ص ۲۲۵؛جامع الدّروس العربيّه،ج ۱،ص ۱۷۵.

۲- ۲) .محمد ابراهيم آيتى،تاريخ پيامبر اسلام،ص ۳۹۵؛الغدير،ج ۷،ص ۲۰۶.

۳- ۳) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۱،ص ۲۹۹.

۴- ۴) .النحو الوافى،ج ۳،ص ۲۲۸.

۵- ۵) .نفس المصدر،ص ۲۲۹.

۶- ۶) .البلد/۱۴.

۷- ۷) .يس/۲۹ و ۵۳.قال فى المصباح المنير:صاحَ بالشىءِ يصيحُ به صحيحهً و صياحاً:صَرَخَ.

۸- ۸) .النحو الوافى،ج ۳،ص ۲۲۸.الأريَحيُّ:واسع الخلق،النشيط إلى المعروف.دَهِمهُ الأمرُ أى غَشِيَهُ(المعجم الوسيط).

۹- ۹) .الصّافّات/۱۹.

و إذا كان المصدر الثّلاثی علی فِعْلَه أضیفَ إلیها قیدٌ یفیدُ الهیئَهَ المقصوده،نحوُ:

العِزّهُ الجاهلیَّهُ تحمِلُ صاحبَها علی الطُّغیان (۱).

تبصرهٌ:من المسموعِ مجیءُ فِعْلَه و فُعْلَه للمرَّهِ.الأوَّلُ،قولُ القائلِ:«حَجَّ فُلانٌ حِجَّهً»، و الثانی کأن تقولَ:«رَأَیْتُهُ رُؤیَهً»مع إرادَهِ المرَّهِ فی کلا المثالَیْنِ.قیل و لا مانعَ من القیاس فی الوزنینِ أیضاً (۲).

مُلاحَظهٌ:إفادهُ المرَّهِ أو الهیئَهِ تختصُّ بالمصدرِ الأصلیِّ و لا یَتأتّی هذا المعنی للمصدرِ المیمیِّ و لا الصِّناعیِّ.

ملاحظهٌ أُخری:الهیئَهُ(المصدرُ الدّالُّ علی الهیئَهِ)و إن کانتْ تُفیدُ نوعَ الفعلِ أیضاً، لکن لبیانِ نوعِ الفعل أسالیبُ أُخری تنضافُ إلی هذا الأُسلوبِ لا تَتَّصِلُ بِبَحثِنا الصَّرفیِّ و المتکفِّلُ لبیانِها علمُ النَّحو (۳).

الفصل ۶.المصدر المُؤَوَّل

ینقسم المصدر إلی صریحٍ و مُؤَوَّلٍ؛فالصَّریحُ هو کلُّ ما سبقَ من أقسامِ المصدرِ من الأصلیِّ و المیمیِّ و الصِّناعیِّ و غیرِها،و المُؤَوَّلُ ما یُسْتَنْتَجُ منَ الأحرفِ المصدریَّهِ(أعنی:ما،أنْ،أنَّ،کَیْ،لَوْ (۴))و ما بعدها،نحوُ قولِهِ تعالی: حَتّی إِذا ضاقَتْ عَلَیْهِمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ (۵)أی بِرُحْبِها،و قولِهِ تعالی: وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَیُدْهِنُونَ (۶)أی وَدُّوا إدْهانَک.

ص: ۲۰۸

۱- ۱) .النحو الوافی،ج ۳،ص ۲۲۹.

۲- ۲) .نفس المصدر،ص ۲۲۷،الهامش ۱.

۳- ۳) .شرحُ الرّضی علی الکافیه،ج ۱،ص ۲۹۸.

۴- ۴) .شرح الرّضی علی الکافیه،ج ۴،ص ۴۴۰.

۵- ۵) .التوبه۱۱۸/.

۶- ۶) .القلم۹/.

الفصل ۷.اسمُ المَصدر

هُوَ اسمٌ يَدُلُّ عَلَى حاصِلِ مَعْنَى الْمَصـدرِ و نـتيجَتِهِ،نحوُ:اَلْغُسْلِ و الْحُبِّ و الْبُغْض (۱)و الْمَشيِ و الْهُدْنَهِ (۲).و لا قِيـاسَ فى وَزنِهِ،بَلْ قَدْ يَكونُ مُوازِناً لِلْمَصـدرِ نحوُ الحُبِّ و المَشيْ،و قَدْ يكونُ مغايراً لَهُ،نحوُ:الْغُسْل و البُغْض فإنَّ مَصْدَرَيْهِما الغَسل و الإبغاض.

و لَيْسَ لِكُلِ فعلٍ اسمُ مَصدرٍ بَلْ صَوغُهُ أيضاً سَماعِيٌّ (۳).

ص :۲۰۹

۱- ۱) .قال الفَيُّومى فى المصباح المنير:«غَسَلْتُه غَسْلاً من باب ضَرَبَ و الاسمُ الغُسْل بالضمّ؛حَبَبْتُه أحِبُّهُ من باب ضَرَبَ...و الحُبُّ اسمٌ منه؛أبْغَضْتُهُ إبغاضاً...و الاسمُ البُغض».

۲- ۲) .و من ذلك الطُّمَأْنينَه و القُشَعْريرَه(حاشيه الصَّبّان،ج ۲،ص ۳۰۹).

۳- ۳) .للأستاذ فى تحقيقِ معنى اسمِ المصدر:قد يعثُرُ المُتَتَبِّعُ بادِئَ بَدْءٍ على تشتُّتٍ فى أنظارِ القوم فى معنى اسم المصدر،من بينِ قائلٍ: هو شيئانِ:۱)ما دلَّ على معنى المصدرِ مزيداً فى أوّلِهِ ميمٌ كالمَقْتَلِ،۲)اسمُ عينٍ مستعمَلاً بمعنى المصدر كالعطاء و هو اسمٌ لما يُعْطى(شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۴۱۲)؛ و قائلٍ:هو اسمٌ دالٌّ على الحدَثِ من غيرِ تعرُّضٍ لِزمانٍ و هو ثلاثهُ أشياءَ:۱)عَلَمٌ موضوعٌ على معنىً كَفجارِ للفَجرَهِ [و سبحانَ للتسبيح]،۲)مبدوٌّ بميم زائدهٍ لغير المفاعَلَهِ كمَضْرَب،۳)ما نقصَتْ حروفُه من حروف المصدر كَغُسْل لاِغْتَسَلَ و وُضوء لِتَوَضَّأَ(التصريح بمضمون التوضيح،باب إعمالِ المصدر)؛ و قائلٍ هو ثلاثهُ أُمورٍ:۱ و ۲ ما ذُكر أولاً و ثانياً فى«التصريح...»،۳)ما كان اسماً لغيرِ حَدَثٍ فاستُعْمِلَ له ك«الكلام» فإنه فى الأصل اسمٌ للملفوظ به من الكلمات ثم نُقِلَ إلى معنى التكليم،و مثل«الثَّواب»فإنَّه فى الأصلِ اسمٌ لما يُثابُ به العُمّالُ ثم نُقِلَ إلى معنى الإثابَه(شرح شذور الذّهب،ص ۴۱۰-۴۱۲). و يقرُبُ منهما ما فى شرح الأشمونى(ج ۲،ص ۲۸۷)بعد تعريف اسم المصدرِ بما ناقَشَ فيه الصَّبّان. و قائلٍ إنَّ المرادَ باسم المصدرِ اسمُ الجنسِ المنقولِ عن موضوعِهِ إلى إفادَهِ الحدَثِ كالكلامِ و الثوابِ(ابن هشام الأنصارى،متن شذور الذهب،ص ۴۱۰). و قائلٍ إنّ اسمَ المصدرِ هو اسمٌ للمعنى الصادرِ عنِ الإنسان كسُبحانَ الدّالِّ على التسبيح الصادرِ عن المسَبِّح [الحاصل من فعل التسبيح]الالفظ:ت،س،ب،ى،ح(النحو الوافى،ج ۳،ص ۲۱۰،سطر ۶)،و هو تعبير آخر عمّا قاله ابنُ هشام فى الشُّذور. فنقول:الحاصلُ لاسم المصدرِ من تلك التعبيراتِ أربَعَهُ معانٍ:۱)المصدرُ الميميّ،۲)اسمٌ غيرُ مَصدرٍ اسْتُعْمِلَ فى معنى المصدر،۳)مصدرٌ لفعلٍ نقصت حروفُه من مصدرِ ذاك الفعل،۴)عَلَمٌ موضوعٌ على معنىً.

السّؤالُ و التّمرين

۱.بيِّن معنی اسمِ المصدرِ و أعطِ أمثلهً له.

۲.صُغِ المَرَّهَ مِنَ الأَفْعالِ التّالِيَه:قَرَأَ،كَتَبَ،مَشَیٰ،نامَ،دَرَسَ،تَصافَحَ،اسْتَراحَ،قاتَلَ،سارَ، عادَ.

۳.بيِّنِ الهَيئَهَ مِنَ الأمثلهِ المذكورهِ فی الرَّقم ۲.

۳)

-أما تفسيرُ اسم المصدرِ بالمصدرِ الميميِّ فقد أبطَلَهُ ابنُ هشام نفسُه فی الشُّذور(ص ۴۱۰ و ۴۱۱)قائلًا:«إنَّه- يعنی ما بُدِئَ بميم زائدَهٍ لغيرِ المفاعَلَه-المصدرُ فی الحقيقه و يسمّی المصدرُ الميميُّ و إنَّما سمَّوهُ أحياناً اسمَ مصدرٍ تجوُّزاً...و يُسمّی اسمَ مصدرٍ مجازاً»؛و حكاهُ الأزهریُّ أيضاً فی«التصريح...»و الظاهرُ أنَّهُ مرتضيه. و أما الثلاثهُ الأُخَرُ فالظاهرُ أنَّ الجميعَ يرجع إلی معنیً واحدٍ،و ذلك بدليلَيْن:أحدُهُما أنَّ بعضَهم يذكُرُ هذا و يتركُ ذاك،و بعضاً آخر يترك هذا و يذكر ذاك؛و الدّليلُ الثانی أنَّ الأمثِلَهَ متقاربهٌ بل متماثله؛فكأنَّ المعنی المرادَ واحِدٌ ذو وجوهٍ يُمكِن أن يُنْظَرَ إليه من جِهاتٍ. فالمعنی الّذی يرجع إليه الكلُّ و يكونُ جامعاً للجميع هو ما أفصحَ عنهُ ابنُ يَعيش-و هو من أئمَّهِ العلومِ العربيَّهِ- قائلًا:«السَّرّاءُ و الضَّرّاءُ...الصَّواب أنَّها أسماءٌ للمصادر و ليست أنفُسَها،فالسَّرّاءُ الرَّخاء،و الضَّرّاءُ الشِّدَّه،و النعماءُ النِّعمَه،فهی أسماءٌ لهذه المعانی.فإذا قلنا إنَّها مصادرُ كانت عبارهً عن نفسِ الفعلِ الّذی هو المعنی،و إذا كانت أسماءً لها كانت عبارهً عن المحصّل لهذه المعانی»(شرح المفصل،ج ۳،ص ۳۸۹). هذا الّذی لَخَّصَهُ ابنُ يَعيش من الأنظارِ هو ما اخترناهُ سابقاً و دَعِمناهُ آنفاً؛فلاوجهَ لما يُتَراءیٰ من تخطئهِ هذا التعريفِ فی بعضِ المكتوبات و نسبَتِه إلی الخلطِ بينَ المصطَلَحات؛و لا اختلافَ هُنا بينَ مصطَلَحاتٍ.

المَبحَثُ الثّانی:

اشاره

الجامِدُ و المُشتَقّ

مُقَدِّمَهُ

الاسمُ جامدٌ أو مشتقٌّ.

الاسمُ المشتقُّ ما دلَّ على حَدَثٍ(أی معنیً قائمٍ بغیره)و صاحبِه (۱)و اشتُقَّ من الفِعل (۲)؛و الجامدُ ما دلَّ على ذاتٍ(أی معنیً قائمٍ بنفسِه)أو حَدَثٍ و لَمْ یَکُ مشتقّاً من الفعلِ،و إنْ أُخِذَ من جامدٍ آخَرَ.

الأسماء المشتقّةُ (۳)ثمانيةٌ،هی:اسمُ الفاعل و اسمُ المفعول و الصِّفَهُ المُشبَّهَهُ و اسمُ المُبالَغَهِ و اسمُ التّفضيل و اسمُ المکانِ و اسمُ الزّمان و اسمُ الآله (۴).و ما سِواهُنَّ من الأسماء جوامِدُ،نحوُ:رجُل،رُجَيْل،رجُلانِ،رِجال،عِلْم،عِلْمیّ،عِلْميَّه،مَقال (۵).

يُبنی کلُّ الأسماءِ المشتقّهِ مِنَ الفِعلِ المضارع (۶)،و قد تقرَّرَ أنّ المضارعَ مشتقٌّ من

ص :۲۱۱

۱- ۱) .شرح الأشمونی،ج ۳،ص ۶۲؛الحدائقُ النّديَّه،ج ۱،ص ۱۶۷.

۲- ۲) .الحدائق النّديّه،ج ۲،ص ۱۷۳؛جامع الدّروس العربيّه،ج ۱،ص ۱۸۲-۲۱۰.

۳- ۳) .و تسمّی«الأسماءُ المتَّصِلَهُ بالأفعال»أيضاً(شرح المفصّل،ج ۴،ص ۴۵).

۴- ۴) .الحدائق النديَّه،ج ۱،ص ۱۶۷.

۵- ۵) .المَقال مَصْدَرٌ ميمیٌّ معناهُ القَوْل.

۶- ۶) .التّصريح بمضمون التوضيح،بابُ...أبنيَهِ أسماءِ الفاعلين و بابُ...أبنيَهِ أسماءِ المفعولين.

الماضی،و الماضیَ من المصدَر؛فیُلاحَظُ وزنُ المشتقِّ عندَ صوغِهِ من المضارع و یُعمَلُ علی حَسَبِه (۱)کما سَیَلی.

الفصل ۱.اسمُ الفاعِل

اشاره

اسمُ الفاعلِ اسمٌ یَدُلُّ علی ذاتٍ صدرَ عنهُ حَدَثٌ-أی فِعْلٌ-علی وجهِ الحدوثِ، نحوُ:کاتِب و مُکرِم.فما دلَّ علی الثبوتِ فلیسَ باسمِ فاعلٍ و إن کانَ علی زِنَتِه،نحوُ طاهرِ القَلْبِ و ضامرِ البَطْن،بل هو صفةٌ مشبَّهَةٌ کما سیأتی (۲).

صَوْغُهُ و صِیَغُه

یُبْنی اسمُ الفاعلِ مِنَ المُضارعِ المَعلوم (۳)؛وَ وَزْنُهُ مِنَ الثُّلاثِیِّ المجرّدِ عَلی«فاعِل» نحوُ:یَعْلَمُ-عالِم؛وَ مِن غَیرِهِ علی وزنِ المُضارِعِ المَعْلُوم بإتیانِ میمٍ زائِدَهٍ مَضْمُومَهٍ مَکانَ حَرفِ الْمُضارَعَه وَ کَسْرِ ما قَبْلَ الآخِرِ إنْ لَمْ یَکُنْ مَکْسُوراً،نحوُ:یُکْرِمُ-مُکْرِم، یَتَعَلَّمُ-مُتَعَلِّم،یَتَدَحْرَجُ-مُتَدَحْرِج وَ هکَذا...

و لاِسم الفاعِلِ سِتُّ صِیَغ:الأُولی لِلْمُفْرَدِ الْمُذَکَّر وَ هِیَ ما ذُکِر.الثّانِیَهُ لِلْمُثَنَّی المُذَکَّر، تُؤخَذُ مِنَ الأُولی بِفَتْحِ اللاّم وَ زیادَهِ أَلِفٍ وَ نونٍ مَکسُورَهٍ فی آخِرِها.الثّالِثَهُ لِلجَمعِ المُذَکَّر،تُؤخَذُ مِنَ الأُولی بِضَمِّ اللامِ وَ إلحاقِ واوٍ ساکِنَهٍ و نُونٍ مَفْتُوحَهٍ بِآخِرِها.الرّابِعَهُ لِلمُفردِ المُؤَنَّث،تُؤخَذُ مِنَ الأُولی بِفَتحِ اللامِ و إلحاقِ تاءِ تأنیثٍ مَربُوطَهٍ بِآخِرِها.

ص:۲۱۲

۱- ۱) .النحو الوافی،ج ۳،ص ۲۴۵ و ما بعدَها.

۲- ۲) .الحدائق النّدیّه،ج ۲،ص ۱۹۰؛جامع الدّروس العربیّه،ج ۱،ص ۱۸۲.للأستاذ:فی الحدائقِ الندیّهِ أنَّ هذا التعریفَ لا ینتقضُ بما یُری من الثبوتِ فی مثل الرّازِقِ و العالِمِ من أسماءِ اللّه تعالی و فی مثل الخالِدِ و الدّائِم و الثابِتِ و الرّاسِخِ و المستَمِرّ،لأنَّ الثبوتَ فی القسمِ الأوّلِ لِما ثبتَ فی محلّهِ من أنَّ صفاتِ اللّهِ تعالی ثابتٌ مستمرٌّ و فی القسمِ الثانی مدلولُ المادّهِ لا الصّیغه.

۳- ۳) .شرح الرّضی علی الکافیه،ج ۳،ص ۴۱۴.وَلْیُلاحَظْ أنَّهُم قد یُعَبِّرونَ عن الفعلِ المعلومِ بالمبنیِّ للفاعل،کتعبیرِهم عَنِ الفعلِ المجهولِ بالمبنیِّ للمفعول.

الخامِسَهُ لِلمُثَنّى المُؤنَّثِ،تُؤخَذُ مِنَ الرّابِعَهِ بِفَتح التاءِ المَرْبوطَهِ و إلحاقِ ألفٍ و نونٍ مَكسُورَهٍ بِآخِرِها و السّادِسَهُ لِلجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ،تُؤخَذُ مِنَ الرّابِعَهِ بِإسقاطِ التّاءِ المَربُوطَهِ و إلحاقِ ألِفٍ و تاءٍ مَبسُوطَهٍ بِآخِرِها (۱).

فَصِيَغُهُ من الثلاثيِّ المجرَّدِ هكذا:

فاعِلٌ\فاعِلانِ\فاعِلونَ\فاعِلَهٌ\فاعِلَتانِ\فاعِلاتٌ

نحوُ:عالِمٌ\عالِمانِ\عالِمونَ\عالِمَهٌ\عالِمَتانِ\عالِماتٌ

و من مزيد الثُّلاثی،من بابِ الإفعال كذا:

مُفْعِلٌ\مُفْعِلانِ\مُفْعِلونَ\مُفْعِلَهٌ\مُفْعِلَتانِ\مُفْعِلاتٌ

نحوُ:مُكْرِمٌ\مُكْرِمانِ\مُكْرِمُونَ\مُكْرِمَهٌ\مُكْرِمَتانِ\مُكْرِماتٌ

و من باب التَّفَعُّلِ كذا:

مُتَفَعِّلٌ\مُتَفَعِّلانِ\مُتَفَعِّلُونَ\مُتَفَعِّلَهٌ\مُتَفَعِّلَتانِ\مُتَفَعِّلاتٌ

نحوُ:مُتَعَلِّمٌ\مُتَعَلِّمانِ\مُتَعَلِّمونَ\مُتَعَلِّمَهٌ\مُتَعَلِّمَتانِ\مُتَعَلِّماتٌ

و من الرُّباعيِّ المزيدِ فيه،من باب التَّفَعْلُل هكذا:

مُتَفَعْلِلٌ\مُتَفَعْلِلانِ\مُتَفَعْلِلُونَ\مُتَفَعْلِلَهٌ\مُتَفَعْلِلَتانِ\مُتَفَعْلِلاتٌ

نحوُ:مُتَدَحْرِجٌ\مُتَدَحْرِجانِ\مُتَدَحْرِجُونَ\مُتَدَحْرِجَهٌ\مُتَدَحْرِجَتانِ\مُتَدَحْرِجاتٌ

۱- ۱) .تنبيهٌ:إنَّما يُكْتَفى فی اسمِ الفاعلِ بِسِتِّ صِيَغٍ و لا تُسْرَدُ لَهُ أربَعَ عَشَرَهَ صيغهً نظيرُ ما يُصانَعُ مَعَ الفعلِ،لأنَّ«قائم»- مثلاً-يُخْبَرُ به المفردُ المذكَّرُ الغائبُ و المفردُ المذكّرُ المخاطبُ و المتكلِّمُ المفردُ على السّواء.تقولُ:هوَ قائمٌ،أنتَ قائمٌ و أنا قائمٌ.و هكذا«قائمانِ»يُخْبَرُ به المثنى المذكرُ الغائبُ و المثنى المذكرُ المخاطَبُ و متكلِّمٌ مع غيرِه على حدٍّ سواء.يُقالُ مثلاً:هما قائِمانِ و أنتما قائمانِ و أنا و زيدٌ قائمان.و كذلكَ«قائمون»يُخْبَرُ به الجمعُ المذكَّرُ الغائبُ أو المخاطَبُ أو المتكلِّمُ سواءً.فتقولُ:هم قائمونَ أو أنتم قائمونَ أو نحنُ(الرِّجال)قائمونَ.و«قائمهٌ»تُخْبَرُ به المفردهُ المؤنَّثهُ الغائبهُ أو المخاطَبهُ أو المتكلِّمَهُ،فيُقالُ:هی قائمَهُ أو أنتِ قائمهٌ أو أنا قائمهٌ.و هكذا«قائمتانِ»يُخْبَرُ به المثنى المؤنَّثُ الغائبُ و المثنى المؤنَّثُ المخاطَبُ،فيقالُ مَعَ قصدِ امرأتينِ:هُما قائمتانِ أو أنتُما قائمتانِ،بل و متكلِّمهٌ مع غيرِها،فتقولُ زينبُ مثلاً:أنا و أمُّ كلثوم قائمتانِ.و كذلك«قائماتٌ»تُخْبَرُ بِها النساءُ الغائباتُ و المخاطَباتُ و المتكلِّماتُ.يُقالُ:هُنَّ أو أنتُنَّ أو نحنُ(النساء)قائِماتٌ.هذا هُوَ السّرُّ فی اقتصارِ صيغِ اسمِ الفاعلِ على السِّتِّ.

وَلْيُلاحَظْ أَنَّ النُّونَ فِی المثنّی وَ الجَمعِ،فی حکمِ التَّنْوینِ فِی المُفرَدِ مِن بعضِ الجِهات (۱)،وَ الأَلِفَ وَ الواوَ فیهِما عَلامتانِ للتَّثْنِیَه و الْجَمع تُبْدَلانِ یاءً فی حالَتَیِ النَّصبِ و الجَرِّ-عَلی ما سَیَأتی-وَ لَیسا بِضَمیرَین (۲).

تنبیهٌ فی ضَمائِرِ اسمِ الفاعِل

إنَّ اسمَ الفاعِلِ یَعمَلُ عَمَلَ فِعْلِهِ الَّذی یُشْتَقُّ مِنه،و لذلک یَرْفَعُ إمّا اسماً ظاهِراً،نحو:

هِنْدٌ قائمٌ أبوها،أو ضمیراً،نحوُ:زیدٌ قائِمٌ(هُوَ)،الزّیدانِ قائمانِ(هُما)،هِنْدٌ قائمَهٌ(هِیَ)، الهِندانِ قائمَتانِ(هُما)و الهِنداتُ قائماتٌ(هُنَّ).و هذا الضمیرُ المُتعاقِبُ للظّاهرِ یَجِبُ استِتارُهُ لا یُبْرَزُ إلاّ لِضَرورَهٍ (۳)و (۴).

۱- ۱) .ککونهما علامَتَی الإعْراب،لا فی جمیعِ الجِهاتِ کعدَمِ اجتماعِ التنوینِ مَعَ«أل».

۲- ۲) .تبصرَهٌ:هل صوغُ اسمِ الفاعلِ من الأفعالِ المضارِعَهِ قیاسیٌّ أم موقوفٌ علی السَّماع؟مثلاً هل یُبنَی اسمُ الفاعلِ من حَسُنَ یَحْسُنُ علی حاسِن و هکذا کَرُمَ یَکرُم و شَبِعَ یَشْبَعُ و غیرِ ذلک مما لا یُستأنَسُ وزنُ«فاعِل»منها؟أجاب المحقِّق عباس حسن عن هذا السُّؤال قائلا:لا مکان للتَّوهُّم بأَنَّ بَعْضَ أنواعِ...الثّلاثیِّ المتصرِّفِ اللاّزم لا یُصاغُ مِنْ...هُ اسمُ الفاعِلِ علی صیغهِ«فاعِل».ثم نصَّ علی أنَّ اسمَ الفاعلِ مِن کَرُم،کارِم؛و من بَخِلَ،باخِل؛و من شَرُف، شارِف؛و مِن حَسُنَ،حاسِن؛و من غَنِی،غانٍ و...(النحو الوافی،ج ۳،ص ۲۴۲).و قال الرّضی(ره)أیضاً:«إنّ صیغهَ الفاعل موضوعه للحدوث...و لهذا اطّرَدَ تحویلُ الصِّفَهِ المشبَّهَهِ إلی فاعِل ک حاسِن...عند قصدِ النَّصِّ علی الحدوث»(شرح الرَّضی علی الکافیه،ج ۳،ص ۴۳۱).

۳- ۳) .الحدائق الندیّه،ج ۱،ص ۳۲۹.

۴- ۴) .تنبیهٌ فیه سؤالٌ و جواب: السُّؤالُ هوَ ما إذا کان اسمُ الفاعلِ رافعاً للضمیر،مثلُ ما إذا قیلَ-مَثلاً-هُوَ أو أنْتَ أو أنا قائمٌ(و قد سبق أنَّ الصیغهَ مُشْتَرَکهٌ بینَ الثلاث)أو قیلَ:هِیَ أو أنتِ أو أنا قائمهٌ،فالضمیرُ المستتِرُ ما هُوَ؟أهُوَ ضمیر واحدٌ أو ضمائرُ متفاوِتهٌ مُناسِبهٌ لما یعودُ إلیه؟ أجابَ بعضُ العلماء-مستظهِراً بقولِ بعضٍ آخَرَ-بأنَّ الضّمیرَ واحدٌ؛و هوَ فی المثالِ الأولِ«هُوَ»،و فی المثالِ الثانی«هی»و فی المثنی المذکَّرِ و المؤنَّثِ مُطلقا«هُما»و فی الجمع المذکَّرِ مطلقاً«هُم»و فی الجمع المؤنَّثِ مطلقاً «هُنَّ».قال:فإذا قلتَ:«أنا أو أَنْتَ قائمٌ»فالتقدیرُ:أنا رَجُلٌ قائمٌ أو أنتَ رجلٌ قائمٌ.و إذا قیل:«أنا أو أنْتِ قائِمَهٌ» فالتقدیر:أنا امرأهٌ قائِمَهٌ أو أنتِ امرأهٌ قائِمَهٌ،و هکذا فی سائرِ الأَمْثِلَه(عباس حسن،النحو الوافی،ج ۱،ص ۲۴۳ و ج ۳،ص ۲۵۲).

السّؤال و التّمرين

۱.عَرِّفِ الْجامِدَ وَ الْمُشْتَقَّ.

۲.بَیِّنْ معنی اسْمِ الْفاعِلِ و أوضِحْهُ فی أَمْثِلَهٍ.

۳.ما هی نسبَهُ اسْمِ الفاعِلِ بالفعلِ المعلوم؟

۴.عَملیَّهُ اشتِقاقِ اسم الفاعِلِ من الفعلِ المضارِع کیف هی؟

۵.صُغ اسْمَ الْفاعِلِ مِنَ الأَفْعالِ التّالِیَه:یَأْکُلُ،یَشْرَبُ،یَسْأَلُ،یُوصی،یُعاهِدُ،یَمْشی،یَصْبِرُ، یَقُومُ،یَبیعُ،یَعِدُ،یَهَبُ،یَصِلُ،یَمیلُ،یَسیلُ،یَجُوزُ،یَسْلَمُ،یَخْتارُ،یَسْتَخْرِجُ،یُسَلِّمُ،یَقْشَعِرُّ، یُزَلْزِلُ،یَتَزَلْزَلُ،یَصَّدَّقُ،یَزَّمَّلُ،یَثّاقَلُ،یَهْتَدی،یَدْعُو،یَرْجُو،یَرْمی،یَرْضی.

۶.صَرِّفْ أسْماءَ الفاعلینَ التّالِیَهَ:عالِم،صابِر،قائِد،قاضٍ،والٍ،صائِم،مُحْرِم،مُجاهِد، مُختار،مُسْتَغْفِر،مُزَلْزِل،مُحْمارّ،مُحْمَرّ.

۷.لِمَ لا یَکونُ لِاِسْمِ الْفاعِلِ أَکْثَرُ مِنْ سِتِّ صِیَغٍ وَ لا یَکُونُ کَالْفِعْلِ فی عددِ الصِّیَغِ؟

۸.ما هُوَ الْفَرْقُ بَیْنَ أَلِفِ یَضْرِبانِ وَ أَلِفِ ضارِبانِ،مَثَلاً؟

الفصل ۲.اسمُ المفعول

اشاره

اسمُ المفعولِ اسمٌ یَدُلُّ عَلی ذاتٍ وقع عَلَیْهِ حَدَثٌ حُدُوثاً،نحوُ:مکتُوب و مُکْرَم.

صَوْغُهُ و صِیَغُه

یُبنَی اسمُ المفعولِ مِنَ الْمُضارِعِ المَجْهُول (۱)،وَ وَزْنُهُ مِنَ الثُّلاثِیِّ الْمُجَرَّدِ عَلی «مَفْعُول»نحوُ:یُعْلَمُ-مَعْلُوم؛و مِن غَیرِهِ علی وزنِ المُضارِعِ الْمَجهُولِ بإتْیانِ میمٍ زائدهٍ

۱- ۱) .شرح الرّضیّ علی الکافیه،ج ۳،ص ۴۲۸.

مَضْمُومَةٍ مَكانَ حَرفِ المُضارَعه،نحو:يُكْرَمُ-مُكْرَم،يُدَحْرَجُ-مُدَحْرَج،يُحْرَنْجَمُ بِهِ-مُحْرَنْجَمٌ به و هٰكذا...

ثُمَّ إنَّ اسمَ المَفْعُولِ لِصِياغتِهِ مِنَ الْفِعلِ المَجْهُولِ يُبنىٰ مِنَ الفِعلِ المُتَعدّى(بنَفسِهِ أَو بِحَرفِ الجَرِّ).

فَإن بُنِىَ مِنَ المُتَعَدّى بِنَفْسِه كَيُنْصَرُ و يُكْرَمُ،فَلَهُ سِتُّ صِيَغ نظيرُ ما مَرَّ فِى اسمِ الفاعِلِ فى كيفيَّةِ اشتقاقِ الصِّيَغِ مِنَ الصّيغهِ الأُولى وَ فى المَعنىٰ(إفراداً و تثنيةً و جمعاً و تذكيراً و تأنيثاً)وَ فى الضَمائرِ،إلاّ أنَّ الضَّمائرَ هُناك للفاعِلِ و هٰهُنا للنائبِ عن الفاعل.

فتصريفُهُ مِنَ الثُّلاثىِّ المجرَّدِ(يُنْصَرُ)هكذا:

مَنْصُورٌ\مَنْصُورانِ\مَنْصُورُونَ\مَنْصورَةٌ\مَنْصُورَتانِ\مَنْصُوراتٌ

و مِنَ الثلاثىِّ المزيدِ فيه،مِن بابِ الإفعال(يُكْرَمُ)كذا:

مُكْرَمٌ\مُكْرَمانِ\مُكْرَمُونَ\مُكْرَمَةٌ\مُكْرَمَتانِ\مُكْرَماتٌ

و مِن بابِ التَفَعُّل(يُتَصَوَّرُ)هكذا:

مُتَصَوَّرٌ\مُتَصَوَّرانِ\مُتَصَوَّرونَ\مُتَصَوَّرَةٌ\مُتَصَوَّرَتانِ\مُتَصَوَّراتٌ

و مِن الرُّباعِىِّ المجرَّدِ(يُدَحْرَجُ)كذا:

مُدَحْرَجٌ\مُدَحْرَجانِ\مُدَحْرَجُونَ\مُدَحْرَجَةٌ\مُدَحْرَجَتانِ\مُدَحْرَجاتٌ

و قِسْ على ذلكَ سائرَ الأبواب.هذا كله فى السّالم،و أمّا المعتلُّ فلا يَكادُ حكمُه يخفىٰ، فَ:يُوعَدُ-مَوْعود،يُزارُ-مَزور،يُباعُ-مَبيع،يُدْعَوُ-مَدْعُوّ،يُهْدىٰ-مَهْدِىّ و هكذا...

و إن بُنِىَ مِنَ المُتَعدِّى بِحَرفِ الجَرِّ كَ يُمَرُّ بِهِ،فَلَهُ أربَعَ عَشَرَةَ صيغَةً نظيرُ ما سَبَقَ فى بابِ الفعلِ فى مَجهولِ المُتَعَدِّى بِحَرْفِ الجَرِّ.فَتَصْريفُهُ هكذا:

مَمْرورٌ به\مَمْرورٌ بِهِما\مَمْرورٌ بِهِم\مَمْرورٌ بِها\مَمْرورٌ بِهِما\مَمْرورٌ بِهِنَّ مَمْرورٌ بِكَ\مَمْرورٌ بِكُما\مَمْرورٌ بِكُمْ\مَمْرورٌ بكِ\مَمْرورٌ بِكُما\مَمْرورٌ بِكُنَّ مَمْرورٌ بى\مَمْرورٌ بِنا

و قِسْ عليهِ نُظَرائَه.

تَنبيهٌ:تَبَيَّنَ مِمّا سَبَقَ أَنَّهُ فی غَیرِ الثُّلاثِیِّ المُجَرَّدِ یَتَّحِدُ وَزنُ اسمِ المَفْعُولِ مَعَ المَصدَرِ المیمیِّ (۱)فیُفرَّقُ بَینَهُما بِالقَرینَه.

تَبصِرَةٌ:وَرَدَت صِیَغٌ سَماعِیَّةٌ تُؤَدّی ما یُؤَدّیهِ اسْمُ المَفْعُولِ؛وَ مِن تلک الصِّیَغِ:فَعْل، نحوُ:خَلْق-مَخْلُوق؛فَعُول،نحوُ:رَسُول-مُرْسَل؛فَعیل،نحوُ:قَتیل-مَقْتُول و فِعال، نحوُ:إلٰه-مَعْبُود.

و من الطَّریفِ أنَّهُ قد تُؤَدّی صیغهُ«المَفْعول»مؤدَّی المصدرِ.فَمِنْ ذلک:المَیْسُور- الیُسْر،المَعْسور-العُسْر و المَفْتُون-الفُتُون و الفِتْنَه،قالَ تعالی: فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ- بِأَیِّکُمُ الْمَفْتُونُ (۲).

السّؤال و التّمرین

۱.مِمَّ یُشْتَقُّ اسْمُ الْمَفعولِ و کَیْفَ یُشْتَقُّ مِنْهُ؟

۲.هَلْ هُناکَ فَرْقٌ بَیْنَ اسْمِ الْفاعِلِ و اسْمِ الْمَفْعُولِ فی عَدَدِ الصِّیَغ؟و لِمَ ذلک؟

۳.بَیِّنْ ضَمائِرَ اسْمِ المَفْعُولِ المَصُوغِ مِنَ المُتَعدِّی بنَفْسِهِ و المتعدّی بحرفِ الجرِّ.

۴.صُغ اسمَ الْمَفعولِ مِن مَجهولِ ما یَلی مِنَ الأَفعالِ المَعلومَه:یَظْلِمُ،یَخْتارُ،یَرْغَبُ عَنْهُ، یَفْزَعُ إلَیْهِ،یَغْضِبُ عَلَیْهِ،یُخْرِجُ،یَسْتَخْرِجُ،یَکْسِبُ،یَکْتَسِبُ،یَأکُلُ،یَمُوتُ،یَصْفَرُّ بِهِ،یَحْمارُّ بِهِ، یَقولُ،یَصونُ،یَصیدُ،یَکیلُ،یَرْضی،یَقرَأُ،یَبْنی،یَعْتَدُّ،یُضادُّ.

۵.صَرِّف أسماءَ المَفعولینَ التّالِیَه:مَمدُوح،مَقتُول،مَمرُورٌ بِهِ،مُصطَفی،مُقتَدیً بِهِ،مُدَّعیً عَلَیهِ،مُحْمارٌّ بِهِ،مُدَحرَج،مُحْرَنْجَمٌ فِیه.

۶.ابنِ اسمَیِ الفاعِلِ و المفعولِ منَ الأفعالِ التالیَه:اِخْتارَ،اعْتَدَّ،احْمَرَّ،اصفَرَّ،انْصَبَّ،حابَّ- فاعَلَ و تَحابَّ-تفاعَلَ.

ص :۲۱۷

۱- ۱) .ملاحَظاً أنَّ المصدَر المیمیَّ للفعلِ المتعدِّی بحرفِ الجرِّ لا یصحَبُهُ الجارُّ و المجرورُ کما سبَق.

۲- ۲) .القلم۵/ و ۶.

الفصل ۳.الصِّفَهُ المُشَبَّهه

اشاره

الفصل ۳.الصِّفَهُ المُشَبَّهه (۱)

الصِّفَهُ المُشَبَّهَهُ باسم الفاعلِ اسمٌ مشتقٌّ يَدُلُّ عَلىٰ صِفَهٍ و صاحِبِها و ثُبوتِ تِلکَ الصِّفَهِ لَهُ (۲).و الْغـالِبُ فیها أنْ تَکُونَ بمعنی الْفاعِلِ،نحوُ:کَریم و شُجاع؛و قـد تکون بمَعْنَی الْمَفْعُولِ،نحوُ:عَلیل.و وجهُ شَبَهِها باسمِ الفاعلِ،دَلالتُها علی المعنی و صاحِبِه و قبولُها التَّثْنِیَهَ و الجمعَ و التَّذکیرَ و التَّأنیثَ و بعضُ جِهاتٍ أُخْری (۳)و (۴).

صَوْغُها

أ)تُصاغُ الصِّفَهُ المشبَّهَهُ مِنَ الفعلِ الثلاثیِّ المجرَّدِ اللازمِ قیاساً (۵)،و إن لا یُقاسُ فی وَزْنِها إلّا فی بابَیْنِ:

الأوَّلُ ما إذا دلَّ الفِعلُ علی لونٍ أو حِلْیَهٍ (۶)أو عیبٍ ظاهرٍ (۷)،فتأتی صِفَتُهُ المشبَّهَهُ علی «أفْعَل»للمذکَّر و مؤنَّثُهُ:«فَعْلاء»،نحوُ:خَضِرَ-أخْضَر خَضْراء،بَلِجَ-أَبْلَج بَلْجاء،عَرِجَ -أعْرَج عَرْجاء (۸).

ص: ۲۱۸

۱- ۱) .شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۱،ص ۱۴۳؛و شرحه علی الکافیه،ج ۳،ص ۴۳۱؛النحو الوافی،ج ۳،ص ۲۸۱؛ التصریح بمضمون التوضیح،باب کیفیّه أبنیهِ أسماء الفاعلین و الصِّفات المشبَّهَهِ بها و باب إعمال الصِّفَهِ المشبَّهَه.

۲- ۲) .لِلْأُسْتاذ:لِلرَّضی رَحمَه اللّهُ فی کَوْنِ الصِّفَهِ المشَبَّهَهِ موضوعَهً للثُّبوتِ ملاحَظَهٌ یَجْدُرُ الرُّجوعُ إلیها(شرح الرَّضی علی الکافیه،ج ۳،ص ۴۳۱،قولُه:وَ الَّذی أریٰ...).

۳- ۳) .النحو الوافی،ج ۳،ص ۳۰۰؛التصریح بمضمونِ التوضیح،باب إعمالِ الصفه المشبّهه.

۴- ۴) .عَرَّفَ بعضُ الفُضَلاءِ اسمَ الفاعلِ بما دلَّ علی ما صدرَ عنهُ الفعلُ و الصِّفَهَ المشبَّهَهَ بما دلَّ علی ما قامَ به الوصفُ؛و هو سَلِسٌ خالٍ من الغُموض لا بأسَ بِهِ ظاهراً.و رُبَما یُستَأْنَسُ لَهُ بما قالَهُ الرّضی قدّس سرّه-و قد أحَلْنا إلیه آنفاً-من خُلُوِّ الصِّفَهِ المشبَّهَهِ عن الدِّلالَهِ علی الثبوتِ وضعاً،فَتَدَبَّرْ.

۵- ۵) .شرح الأشمونی،ج ۳،ص ۳؛النحو الوافی،ج ۳،ص ۲۹۱،الهامش ۲.

۶- ۶) .الحِلْیَهُ بالکسرِ الصِّفَه و الجمع حُلیً؟؟؟ مقصورٌ و تُضَمُّ الحاءُ و تُکْسَرُ(المصباحُ المنیر).الحِلْیَهُ من الرَّجُل صِفَتُهُ و خِلقَتُهُ و صُورَتُه(المعجمُ الوسیط).

۷- ۷) .شرح الرَّضی علی الشّافیه،ج ۱،ص ۱۴۴.

۸- ۸) .نفسُ المصدر.

فائدَةٌ:قد تكونُ«فَعْلاء»صِفَةً مشبَّهَةً من دونِ أنْ يكونَ مذكَّرُها«أفْعَل»،نحوُ:

حَسْناء (۱).و قد لا يكونُ لفَعْلاء مذكَّرٌ أصلاً،نحوُ:عَذْراء،صَحْراء،بَطْحاء و أسماء اسمُ (امرَأةٍ (۲)).

الثّانی ما إذا دلَّ الفِعْلُ اللاّزمُ علی خُلُوٍّ أو امتِلاءٍ أو حَرارَةٍ باطنيّةٍ أو ضِدِّها،فتأتی صِفَتُهُ المشبَّهَهُ علی«فَعْلان»للمذکَّرِ و مُؤَنَّثُهُ«فَعْلی»غالباً أو«فَعْلانَه»،نحوُ:عَطْشان، ظَمْآن،صَدْيان،رَيّان،جَوْعان،غَرْثان،خَمْصان (۳)،شَبْعان،غَضْبان،لَهْفان،ثَکْلان،نَدْمان، قَشْوان،کَسْلان،يَقْظان،سَيْفان،عَلاّن (۴)،سَکْران.

و فی غيرِ ذلک تأتی الصِّفَهُ المشَبَّهَهُ علی أوزانٍ شتّی سَماعيّةٍ،نحوُ:شَريف،شُجاع، جَبان،سيِّد،صَعْب،صُلْب،ذَلول،بَطَل،صِفْر،نَجِس،عُريان و...

ب)تُصاغُ الصِّفَهُ المشبَّهَهُ من الفعلِ الثلاثیِّ المجرَّدِ المتعدّی أيضاً،و صياغَتُها منهُ بصيغهٍ خاصَّهٍ موقُوفَهٌ علی السَّماع (۵)و (۶)،فمِنَ المسموعِ منهُ:رَحيم و عَليم.

ج)تُصاغُ الصِّفَهُ المشبَّهَهُ من غيرِ الثلاثیِّ المجرَّدِ علی وزنِ اسمَیِ الفاعِلِ أو المفعولِ من ذاک الفعل مراداً بهِ الثبوت،نحوُ:مستقيمُ الفِکْر و مُسَدَّدُ الرَّأی.

تبصرةٌ:زِنَهُ کلٍّ من اسمَیِ الفاعلِ و المفعولِ مطلقاً (۷)إذا أُريدَ بها الثبوتُ-و يُعلَمُ ذلک بِالقرينه-جاريهٌ مجری الصِّفهِ المشبَّهه و لَها حُکمُها (۸)،نحوُ:طاهرُ القلب،محمودُ

۱- ۱) .شرح الرّضی علی الکافيه،ج ۳،ص ۳۳۶.

۲- ۲) .فإنَّها فَعْلاءُ من الوَسامَه(شرح الرَّضی علی الشّافيه،ج ۳،ص ۷۹).

۳- ۳) .خَمصان و خَمْصانَه لُغَهٌ و خُمْصان و خُمْصانَه لُغَهٌ أُخری.

۴- ۴) .رَجُلٌ عَلاّنٌ أی جاهلٌ،و امرأهٌ عَلاّنَهٌ(القاموس المحيط).

۵- ۵) .شرح الرّضی علی الکافيه،ج ۳،ص ۴۳۲؛شرح الأشمونی،ج ۳،ص ۳.

۶- ۶) .أمّا بصيغه اسم الفاعل أو اسم المفعول فهی قياسيّهٌ کما سيأتی.

۷- ۷) .ثلاثيّاً کان الفعلُ المشتقُّ منه أم غيرَ ثلاثیٍّ و مجرّداً کانَ أم مزيداً فيه و لازماً کانَ أم متَعدِّياً.

۸- ۸) .قال الأزهری:«إنَّ اسمَیِ الفاعلِ و المفعولِ إذا قُصِدَ بِهما الثبوتُ جَرَيا مَجْرَی الصِّفهِ المُشَبَّهه»(التصريح بمضمون التوضيح،باب إعمال الصّفه المشبَّهَه).

المَقاصد،معتدِلُ القامَه،مُنْكَسِرُ الظَّهر،مُؤَدَّبُ الخُدّام.قالَ تعالى: جَنّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوابُ (١).

صِيَغُها

لِلصِّفَهِ المُشَبَّهَهِ سِتُّ صِيَغ،لأَنَّها تُؤَنَّثُ و تُثَنّى و تُجْمَعُ؛تقولُ فى«جَميل»مثلاً:

جميلٌ\جَميلانِ\جَميلونَ\جَميلَةٌ\جَميلَتانِ\جَميلاتٌ (٢)

و الكلامُ فى صَوغِ الصِّيَغِ من الصّيغَهِ الأُولى،و فى الضّمائرِ و غيرِها،الكلامُ فى اسمِ الفاعلِ.

و لِيُلاحَظْ أنَّ الصِّيَغَ السِّتَّهَ بتلكَ الصُّوَرِ لبعضِ الصِّفاتِ المشبَّهات لا لجميعِها،فإنَّ بعضَ تلك الصِّفاتِ يُسْتَعْمَلُ فى المذكَّرِ و المؤنَّثِ على السَّواءِ كما سيأتى فى مبحثِ المذكَّرِ و المؤنَّثِ،و بعضَها لجموعِها صيغَةٌ أُخْرى غيرُ ما ذُكِرَ هٰهُنا كما سيأتى فى بابِ الجمع (٣).

السّؤال و التّمرين

١.ما هو الفَرْقُ بَينَ اسْمِ الفاعِلِ و الصِّفَهِ المُشَبَّهَه؟

٢.صُغِ الصِّفَهَ المُشَبَّهَهَ مِنَ الْأَفعالِ التّاليَه:اِبْيَضَّ،عَوِرَ،حَوِلَ،بَكِمَ،زَرِقَ،بَهِجَ،انْبَسَطَ، اسْتَمَرَّ،اعْتَلَّ،اسْتَقامَ،اسْتَدارَ،أَقامَ،أَشْرَقَ،تَوَقَّدَ.

١- ١) .ص ٥٠/.

٢- ٢) .النحو الوافى،ج ٣،ص ٣٠١.

٣- ٣) .تقولُ-مثلاً-فى أعْمىٰ: أعْمىٰ\أعمَيانِ\عُمْىٌ\عَمْياءُ\عَمْياوانِ\عُمْىٌ و تقول فى عَطْشان: عَطْشانُ\عَطْشانانِ\عِطاشٌ\عَطْشىٰ\عَطْشَيانِ\عِطاشٌ و تقولُ فى نَدْمان: نَدْمانٌ\نَدْمانانِ\نَدامىً\نَدْمانَةٌ\ندمانَتانِ\نَدامىً

۳.مَيِّزِ الصِّفَهَ المُشَبَّهَهَ عَنْ غَيرِها فيما يَلي:فَصيحُ اللِّسان،صادِقُ الْقَوْل،حُرُّ الضَّمير،يَقِظُ الْفُؤاد،حَديثُ السِّنّ،حَسَنُ النِّيَّه،جَليسى فى قِطار،حادُّ الْبَصَر،صاحِبى فى طَريق،أنا حامِى الْحَقّ،كُنْتُ حاميك مَتى كُنْتَ مُحِقّا،الوَفِيّ،كَريهُ المَنْظَر،أنكَرُ الأصْوات،حَسَنُ الْخُلْق، الحامِض،السّالِم،الشّابّ،الدّاءُ القاتِل.

۵.مِمَّ تُشْتَقُّ الصِّفَهُ الْمُشَبَّهَهُ وَ كَيفَ تُشْتَقُّ مِنْهُ؟

۶.اِكْتَسِبْ مُؤَنَّثات الأمثلَهِ المذكورَهِ فى الدَّرس للصِّفَهِ المشبَّهَهِ من المعاجمِ اللُّغَويَّه.

الفصل ۴.اسمُ المُبالَغَه

اشاره

الفصل ۴.اسمُ المُبالَغَه (۱)

اسمُ المُبالَغَهِ اسمٌ يَدُلُّ عَلى ما يَكْثُرُ صُدورُ فِعْلٍ عنه أوْ قِيامُ وَصْفٍ به،نحوُ:سَئّال و حُسّان.

صَوْغُهُ و صِيَغُه

يُبنى اسمُ المُبالَغَهِ مِنَ الثّلاثِيِّ المجرَّدِ كثيراً وَ مِنْ غيرِهِ قليلًا أو نادراً.

و وزنهُ سَماعيٌّ مُطْلَقا غَيرَ أنَّ الأكثرَ أنْ يأتيَ من الثلاثيِّ المجرَّدِ على فَعّال أو مِفْعال أو فَعُول،نحوُ:نَظّام و مِفْضال و صَدُوق.

و قد يأتى منهُ(أى من الثلاثيِّ المجرَّدِ)على أوزانٍ أُخرى،منها:فَعِل نحوُ:حَذِر،فَعيل نحوُ:نَصير،فِعِّيل نحوُ:شِرِّير،مِفْعيل نحوُ:مِسْكين،فُعال نحوُ:عُجاب،فُعّال نحوُ:حُسّان، فُعَلَه نحوُ:سُؤَلَه،ضُحَكَه،نُكَحَه.و منها أيضاً:فَيْعول نحوُ:قَيُّوم،فُعُّول نحوُ:قُدُّوس،فاعول نحوُ:فاروق،فاعِلَه نحوُ:راوِيه.قالَ تعالى: إنَّ الْإنْسانَ لَظَلُومٌ كَفّارٌ (۲)، يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً (۳)، وَ حَمَلَهَا الْإنْسانُ إنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً (۴)، سَيَعْلَمُونَ غَداً مَنِ الْكَذّابُ

ص :۲۲۱

۱- ۱) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۴۲۰؛شرحُ الأشمونى على الألفيَّه،ج ۲،ص ۲۹۶؛النحو الوافى،ج ۳، ص ۲۵۷؛جامعُ الدّروس العربيَّه،ج ۱،ص ۱۹۸.

۲- ۲) .ابراهيم/۳۴.

۳- ۳) .نوح/۱۱.

۴- ۴) .الأحزاب/۷۲.

اَلْأَشِرُ

(۱)

، أَ جَعَلَ الْآلِهَهَ إِلٰهاً وٰاحِداً إِنَّ هٰذا لَشَيْءٌ عُجّٰابٌ (۲)، وَ مَكَرُوا مَكْراً كُبّٰاراً (۳)، وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَهٍ لُمَزَهٍ (۴)، إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِكُلِّ صَبّٰارٍ شَكُورٍ (۵).

و يأتى اسمُ المبالَغَهِ مِن الثلاثيِّ المزيدِ فيه من بابِ الإفْعالِ قليلاً،نحوُ:أَدْرَكَ يُدْرِكُ دَرّاک،أحَسَّ يُحِسُّ حَسّاس؛أعْطىٰ يُعطِى مِعْطاء،أَنْذَرَ يُنْذِرُ نَذير؛و من غيره نادراً،نحوُ: فَخور من افْتَخَرَ.قال طَرَفَهُ ابنُ العبد:

ثُمَّ زادوا أَنَّهُم فى قومِهِمْ

غُفُرٌ ذَنْبَهُم غيرَ فُخُر (۶)

هذا،و قد تلحقُ اسمَ المُبالَغَهِ تاءٌ لِتَأكيدِ المُبالَغَهِ،نحوُ:عَلّامَه و فَهّامَه.

تنبيهان

۱.يُثنّى اسمُ المبالَغَهِ-كاسمِ الفاعلِ-و يُجْمَع،نحوُ:فَخور-مثلاً--فَخورانِ و فَخورَيْنِ،فَخورونَ و فَخورِينَ و فُخُر (۷).أمّا تأنيث اسمِ المبالَغَهِ فسيأتى حكمُه فى مبحثِ التذكيرِ و التأنيث.

۲.كَثُرَ مجيءُ فَعّال فى الحِرْفَهِ و صاحبيَّهِ الشَّيءِ مِنْ غيرِ أن يُرادَ بِهِ المبالَغَهُ،نحوُ:عَطّار، لَبّان،جَمّال (۸).قيلَ و منهُ قولُهُ تعالى: وَ أَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلّٰامٍ لِلْعَبِيدِ (۹)،أى بِذى ظُلْمٍ (۱۰).

ص:۲۲۲

۱- ۱) .القمر۲۶/.

۲- ۲) .ص۳۸/.

۳- ۳) .نوح۲۲/.

۴- ۴) .الهُمَزَه۱/.

۵- ۵) .لقمان۳۱/.

۶- ۶) .«غُفُر»جمعُ غَفور مبالَغَهُ غافِر،و«فُخُر»جمع فَخور من الافتخار(التصريح بمضمونِ التوضيح،مبحثُ إعمالِ اسمِ الفاعل).

۷- ۷) .«فَخورونَ»و«فَخورينَ»جمع المذكَّرِ السالم و«فُخُر»جمعُ تكسيرٍ.

۸- ۸) .شرح الرَّضى على الشّافيه،ج ۲،ص ۸۴؛النحو الوافى،ج ۳،ص ۲۶۹.

۹- ۹) .الأنفال۵۱/.

۱۰- ۱۰) .شرحُ ابنِ عقيل على الألفيّه،بابُ النَّسَب؛النحوُ الوافى،ج ۳،ص ۲۷۰.

السّؤال و التّمرين

۱.مِمَّ يُشْتَقُّ اسْمُ المبالَغَهِ و ما هو معناه و ما هی صِیَغُه؟

۲.هاتِ عَشَرَهَ أَمْثِلَهٍ لِاسمِ المبالَغَهِ،غیرَ ما مُثِّلَ به فی الدَّرس.

الفصل ۵.اِسمُ التَّفضیل

اشاره

الفصل ۵.اِسمُ التَّفضیل (۱)

اسمُ التَّفضیلِ اسمٌ مشتقٌّ یَدُلُّ عَلی مَوصُوفٍ وَ زِیادهِ وَصْفِهِ علی غَیره (۲)؛وَ وَزْنُهُ أَفْعَل وَ قَدْ یُونَّثُ فِی الْمؤَنَّثِ وَ یُقال فُعْلی عَلی ما سَیَأْتی،قالَ تعالی: وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قِیلًا (۳).

صَوْغُهُ

یُشْتَرَطُ فیما یُبْنی منهُ اسمُ التّفضیلِ أن یجتمعَ فیه ثمانیهُ شروطٍ:الأوَّلُ أن یکونَ فِعلاً،الثانی أنْ یکونَ ثلاثیّاً مجرَّداً،الثالثُ أن یکونَ معلوماً،الرّابعُ أن یکونَ مثبتاً، الخامسُ أن یکونَ تامّاً،السّادسُ أن یکون متصرِّفاً تصرُّفاً کاملاً،السّابعُ أن یکونَ قابلاً للتَّفضیلِ،و الثامنُ (۴)أن لا یکونَ ممّا یدلُّ علی لونٍ أو عیبٍ ظاهرٍ أو حِلْیَهٍ (۵).

فلا یُصاغُ اسمُ التَّفضیلِ من الاسم،و لا مِنَ الفعلِ المزیدِ فیه أو الرُّباعیِّ،و لا مِنَ الفعلِ المجهول،و لا من الفعلِ المنفیِّ ک ماقامَ مثلًا،و لا من الفعلِ الناقصِ-و هو ما لا یتمُّ الکلامُ بمرفوعِه و قد بُیِّنَ فی عِلمِ النَّحو-ک کانَ و کادَ،و لا من الفعلِ الجامدِ و غیرِ المتصرِّف ک نِعْمَ و بِئسَ،و لا من غیرِ القابلِ للتفضیلِ ک ماتَ،و لا مِمّا یَدُلُّ علی لونٍ أو

۱- ۱) .شرح الرّضی علی الکافیه،ج ۳،ص ۴۴۷؛جامع الدّرس العربیّه،ج ۱،ص ۱۹۹؛النحو الوافی،ج ۳،ص ۳۹۴.

۲- ۲) .أو فَقُلْ:اسمُ التفضیلِ اسمٌ یَدُلُّ فی شَیْئَیْنِ اشْتَرَکا فی وَصْفٍ عَلی أنَّ لأَحَدِهما المُعَیَّنِ زِیادَهً عَلَی الآخَرِ.

۳- ۳) .النساء۱۲۲/.

۴- ۴) .اشتراطُ هذا الشرطِ الثامنِ رأیُ الجمهور،و هناک قولٌ بعدمِ اشتراطِه،و فی احتجاجِ القائلِ بعدمِ الاشتراطِ شواهدُ من فُصَحاءِ العرب(النحو الوافی،ج ۳،ص ۳۹۸،الهامش ۱ و ص ۳۵۱،الهامش ۲).

۵- ۵) .سبق معناه فی الصِّفَهِ المشَبَّهَهِ،فی الهامش.

عیبٍ ظاهرٍ أو حِلْیَهٍ کـ خَضِرَ و عَمِیَ و بَلِجَ لأنَّ«أفْعَل»فیه(أی فی هذا الأخیرِ)للصِّفَهِ المُشَبَّهَهِ (۱).

و ما یُری مِن نحوِ:أوَّل من«وَوَلٍ»،ألَصّ مِن«اللِّصّ (۲)»،أقْفَر مِن«أقْفَرَ المکانُ إذا لم یُوجَدْ فیه نباتٌ و لا ماءٌ»،أعْطیٰ من«یُعْطی»،أحْمَد مِن«یُحْمَدُ (۳)»،أحَبَّ مِن«یُحَبُّ (۴)»، أغْنیٰ مِن«یُغْنیٰ بِهِ»،أخْصَر مِن«یُخْتَصرُ»،أبْیَضُ مِنَ اللَّبَنِ،أسْوَدُ مِنْ حَلَکِ الغُراب،نادرٌ أو شاذٌّ لا یُقاسُ علیه (۵).

و إذا أُریدَ بَیانُ التّفضیلِ مِنَ الفاقِد لِبَعْضِ الشُّروطِ،

۱)فَإمّا أن لا یکونَ فِعلاً،أی یکونُ فاقِدُ الشَّرطِ اسماً.

۲)و إمّا أنْ یَکونَ فعلاً رُباعیّاً،أو مَزیداً فیه،أو ناقصاً،أو دالاًّ علی لونٍ أو عیبٍ ظاهرٍ أو حِلْیَهٍ.

۳)و إمّا أنْ یکونَ منفیّاً أو مجهولاً.

۴)و إمّا أن یکونَ فِعلاً لا یشتقُّ منه أفْعَل و لا یوجَدُ له مصدرٌ لجموده و عدمِ تصرُّفِهِ،أو لا یَقْبَلُ المفاضَلَهَ.

۱- ۱) .شرحُ الأشمونی و حاشیهُ الصَّبّان،ج ۳،ص ۲۱ و ۴۳.فإذا لم تکن الصِّفَهُ المشبَّهَهُ من الفعلِ الدّالِّ علی لونٍ أو عیبٍ ظاهرٍ أو حِلیَهٍ علی وزنِ أفْعَل،فلا مانعَ إذاً من صوغِ اسم التفضیلِ منهُ علی«أفْعَل»،نحوُ:یَحْسُنُ-أحسَن، قالَ تعالی: وَ إِذٰا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّهٍ فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهٰا أَوْ رُدُّوهٰا (النّساء۸۶/)،لمجیءِ صفَتِهِ المشبَّهَهِ علی حَسَن و حَسْناء؛ یَقْبُحُ-أقْبَح،لمجیءِ صفتِهِ المشبَّهَهِ علی قَبیح و قَبیحه؛یَشْنُعُ-أشْنَع،لمجیءِ صِفَتِهِ المشبَّهَهِ علی شَنیع و شَنیعَه(مبادیءُ العربیّه،ج ۴،ص ۷۰).

۲- ۲) .بناءً علی أن لا فِعْلَ له،و الظاهر أنَّ له فِعْلاً،یقالُ:لَصَّ الشیءَ أی سَرَقَهُ.

۳- ۳) .المفردات للرّاغب.و فی القاموس:«أحْمَد أی أکثرُ حمداً...[فهو فی هذا المعنی بمعنی الفاعِل،یعنی مشتقٌّ من الفعل المعلومِ]أو هو أفْعَل مِنَ المفعولِ أیْ...أحَقُّ بِأنْ یَحْمَدُوهُ[یَعنی:بأنْ یُحْمَدَ،فهُوَ فی هذا المعنی مشتقٌّ من الفعلِ المجهولِ]».

۴- ۴) .الکشّاف و روح المعانی فی تفسیر القرآن و الجدول فی إعراب القرآن،فی تفسیر قوله تعالی: إِذْ قٰالُوا لَیُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلیٰ أَبِینٰا مِنّٰا وَ نَحْنُ عُصْبَهٌ (یوسف۸/).

۵- ۵) .و فی«أخْصَر»شذوذٌ من جِهَتَینِ:صوغُ أفعَلِ التفضیلِ من الفعلِ المجهولِ المزیدِ فیه(شرحُ الأشمونی و حاشیهُ الصَّبّان،ج ۳،ص ۴۴).

فالأوَّلُ-أى الاسم-يُؤتىَ بنفسِهِ منصوباً بعدَ أفْعَلِ المَصوغِ مِن فعلٍ مناسبٍ للتَّفضيلِ المقصودِ(من نحوِ:أشَدّ،أقْوى،أكْبر،أكْثَر،أعْظَم،أحْسَن،أضْعَف،أصْغَر، أقَلّ،أحْقَر،أقْبَح و ما أشبَهَ ذلك)،كَقولِهِ تَعالى: إنْ تَرَنِ أنَا أقَلَّ مِنْکَ مالاً وَ وَلَداً (۱)و قوله تَعالى: فَقالَ لِصاحِبِهِ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أنَا أكْثَرُ مِنْکَ مالاً وَ أعَزُّ نَفَراً (۲).

و الثانى يُؤتىَ بِمصدرِهِ إثْرَ أفعَلِ المَصُوغِ من فعلٍ مُناسِبٍ،نحوُ:«الْفِعْلُ أكْثرُ تَصرُّفاً مِنَ الاسمِ»،«زَيْدٌ أكثرُ كَوْنِهِ(أو أنْ يكونَ)قائماً من بكرٍ»،«هذا أشَدُّ حُمْرَةً أو سَواداً أو بَياضاً مِنْ ذاک».

و الثالث مثلُ الثانى غيرَ أنَّ المصدرَ هُنا المصدرُ المؤوَّلُ لا الصّريح،نحوُ:«زيدٌ أكثرُ أنْ لا يقومَ من عمرٍو»و«خالدٌ أشدُّ ما ضُرِبَ من بَكرٍ» (۳).

و الرّابعُ لا يُتَفاضَلُ فِيهِ مطلقاً.

و لا بأسَ بِاستِخْدامِ«أفْعَل و المصدر»فى المُسْتَوفِى لِلشُّروطِ أيضاً،كما قالَ تعالى:

إنَّ ناشِئَةَ اللَّيْلِ هِیَ أشَدُّ وَطْئاً وَ أقْوَمُ قِيلاً

(۴)

.

وجوهُ استِعمالِهِ

لابُدَّ لِاسْمِ التَّفْضيلِ مِن أن يُستعْمَلَ عَلى أحدِ وجوهٍ أربَعَةٍ:

۱.أن يُذكَرَ بَعدَهُ«مِنْ»مَعَ مجرورِهِ،نحوُ:علىٌّ عليْهِ السّلام أفْضَلُ مِنْ غيرِهِ.و قد يُحذَفُ«مِنْ»

۱- ۱) .الكهف۳۹/.

۲- ۲) .الكهف۳۴/.

۳- ۳) .لِلأُستاذ:مَنَعَ الأزهَرىُّ فى التَّصريحِ بمضمونِ التَّوضيح هذا الأُسلوبَ فى المنفىِّ و المجهولِ.قالَ قُبَيلَ قولِهِ: «فصلٌ و لاسم التفضيلِ ثلاثُ حالات...»:«..يُقالُ هو أشدُّ استِخراجاً و حُمْرَةً و يُستَثنى من ذلک فاقدُ الصَّوغِ للفاعِلِ و الفاقِدُ للإثباتِ،فإنَّ أشَدَّ يأتى هُناك(يعنى فى بابِ التعجُّب)و لا يأتى هُنا».و ذَهَبَ الأكثرونَ إلى الجواز.قالَ الأشمونى فيهما(أى فى المنفىِّ و المجهول)فى بابِ التَعَجُّبِ:«و كذا المنفىُّ و المبنىُّ للمفعولِ إلاّ أنَّ مصدرَهُما يكونُ مؤوَّلاً لا صَريحاً،نحوُ ما أكْثَرَ أنْ لا يَقُومَ،و ما أعْظَمَ ما ضُرِبَ»(شرحُ الأشمونى على الألفيَّه،ج ۳،ص ۲۳).

۴- ۴) .المُزَّمِّل۶/.

و مجرورُهُ لفظاً و يُقدَّرانِ معنىً كقوله تعالى: وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ (١)،أى خيرٌ من الدُّنيا و أبقى منها (٢).و مِن ذلك قولُنا:«اللّهُ أكْبَرُ»أى:أكبرُ من أنْ يُوصَفَ (٣)،أو أكبرُ من كلِّ شىءٍ (۴)و اجتمعَ الإثباتُ و الحذفُ فى قولِهِ تعالى: فَقٰالَ لِصٰاحِبِهِ وَ هُوَ يُحٰاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مٰالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً (۵)أى أعَزُّ مِنْكَ.

٢.أن يُضافَ إلى نَكِرَه،نحوُ:أبو ذَرٍّ أصدَقُ رجُلٍ.و يجوزُ أن يكون منه قَولُنا:أللّهُ أكْبر، أى أكبَرُ كُلِّ شىءٍ (۶).

٣.أن يَكُونَ مَدخولاً لِألِ التَّعريف،نحوُ:فُلانٌ الأَعْلَمُ.

۴.أن يُضافَ إلى مَعْرفِهٍ،نحوُ:فلانٌ أفضَلُ الطُّلّابِ.

فإذا اسْتُعْمِلَ عَلى الوَجهِ الأَوَّلِ أوِ الثّانى فَوَزنُهُ سَواءٌ فِى المـذكَّرِ وَ المُؤَنَّثِ وَ المُفْرَدِ و المُثنّى وَ الجَمع.يُقالُ:علىٌّ أفضَلُ مِن...فاطِمَهُ أفضَلُ مِن...الحَسَنانِ أفضَلُ مِن...و كذلك يُقالُ:علىٌّ أفضلُ رَجُلٍ،فاطِمَهُ أفضَلُ امرَأهٍ،الحَسَنانِ أفضَلُ رَجُلَينِ و...

وَ إذا اسْتُعْمِلَ عَلَى الوَجهِ الثّالِثِ وَجَبَتْ مُطابَقَتُهُ لِمَوْصوفِهِ يُقالُ:«علىٌّ الأَفضَلُ»، «فاطِمَهُ الفُضْلى»،«الحَسَنانِ الأَفضَلانِ»و...

و إذا اسْتُعمِلَ عَلى الوَجهِ الرّابعِ جازَ فيهِ المطابقهُ و عدمُها،تقولُ مثلاً:

هـذانِ أفْضَـلُ الطُّلاّبِ و أفضَـلا الطُّلاّبِ،هؤلاءِ أفْضَـلُ الطُّلاّبِ و أفْضَـلُوا الطُّلّابِ،فاطِمَهُ أفْضَلُ النِّساءِ و فُضْـلى النِّساءِ،هاتانِ أفْضَلُ النِّساءِ و فُضْـلَيا النِّساءِ،هُنَّ أفْضَلُ النِّساءِ و فُضْلَياتُ النِّساءِ (٧).قال اللّهُ تعالى على المطابَقَه: وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰا فِى كُلِّ قَرْيَهٍ أَكٰابِرَ (٨)

١- ١) .الأعلى١٧/.

٢- ٢) .النحو الوافى،ج ٣،ص ۴٠٢.

٣- ٣) .الأصول من الكافى،ج ١،ص ١١٧ و ١١٨.

۴- ۴) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ٣،ص ۴۵٣.

۵- ۵) .الكهف٣۴/.

۶- ۶) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ٣،ص ۴۵٣.

٧- ٧) .جامع الدّروس العربيّه،ج ١،ص ٢٠٣.

٨- ٨) .«أكابر»جمعُ تكسيرٍ لأكْبَر كما سيأتى فى بابِ الجمع.

مُجْرِمِيها

(۱)

و التقديرُ:رجالاً أكابِرَ،و على عَدَمِ المُطابَقَهِ: وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النّاسِ عَلىٰ حَيٰاهٍ (۲).

تنبيهاتٌ

۱.تَبَيَّنَ مِمّا سَبَقَ آنِفاً أنَّ اسمَ التَّفضيلِ إذا استُعْمِلَ مَعَ«مِن»الجارَّهِ و مجرورِهِ أو أُضيفَ إلى اسمٍ نَكِرَهٍ،يُصاغُ بصيغهٍ واحدَهٍ،وَ هِيَ«أفْعَل».و إذا استُعْمِلَ مُعَرَّفاً ب«أل»صيغَتْ لَهُ سِتُّ صِيَغٍ،هى:

الأفْعَلُ\الأفْعَلانِ\الأفْعَلُونَ و الأَفاعِلُ\الفُعْلىٰ\الفُعْلَيانِ\الفُعْلَياتُ و الفُعَلُ

و إذا أُضيف إلى اسمٍ معرِفَهٍ جازَ فيهِ الوجْهانِ (۳).

۲.اسمُ التفضيلِ كأمثالِهِ(يَعنى اسمَيِ الفاعلِ و المفعولِ و اسمَ المبالَغَهِ و الصِّفَهَ المشبَّهَهَ)يَحْتَوى ضميراً بارزاً أو مُسْتَتِراً.فإذا قُلْتَ مثلاً:«زيدٌ أفضلُ من بَكْرٍ»تقديرُهُ:

أفْضَلُ هُوَ،كما قالوا (۴).

۳.قَدْ يُجَرَّدُ اسمُ التَّفضيلِ مِنْ الْمُفاضَلَه و يُسْتَعْمَلُ بمعنى الصِّفَهِ المشبَّهَهِ أو اسْمِ الفاعِلِ؛و أكْثَرُ ما يكونُ ذلك عند ما عَرِىَ عن«مِنْ»و«ألْ»و الإضافه (۵)،كقولِهِ تَعالى: وَ هُوَ الَّذِى يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلىٰ فِى السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶)،أى هيِّنٌ على قولٍ (۷)،و قولِهِ تعالى: قٰالَ يٰا قَوْمِ هٰؤُلاٰءِ بَنٰاتِى هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ (۸)،أى هِىَ طاهِرَهٌ[هُنَّ طاهِراتٌ] (۹)،و قولِهِ تعالى: وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ (۱۰).

ص:۲۲۷

۱- ۱) .الأنعام۱۲۳/.

۲- ۲) .البقره۹۶/.

۳- ۳) .للأُستاذ:وَلْيُلاحَظْ أنَّ المضافَ دائماً خالٍ من أل و التنوينِ و النونِ المبدلِ من التنوينِ كما تقرَّرَ فى محلِّه.

۴- ۴) .النحو الوافى،ج ۳،ص ۴۲۷ و ج ۱،ص ۲۰۹.

۵- ۵) .شرح الرَّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۴۵۹.

۶- ۶) .الرّوم۲۷/.

۷- ۷) .تفسيرُ شُبَّر.

۸- ۸) .هود۷۸/.

۹- ۹) .تفسيرُ الميزان.

۱۰- ۱۰) .النساء۱۲۸/.

۴.قـد تکونُ مشارَکَهُ المفضَّلِ و المجرور ب«مِنْ»تقدیراً لا تحقیقاً،کما فی قولِهِ تَعالی: قُلْ مٰا عِنْدَ اللّهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجٰارَهِ (۱)،أی لو فُرِضَ لِلَّهوِ و التجارَهِ فضلٌ فما عندَ اللّهِ خیرٌ و أفضَلُ.و من ذلک قولُ علیٍّ علیهِ السّلام:«اللّهُمَّ...أبْدِلْنی بهم خَیراً منهُم و أبْدِلْهُم بی شرّاً مِنّی» (۲)،أی لو فُرِضَ فیهم خیراً أبْدِلْنی بِهم خیراً منهم،و لو فُرِض فِیَّ شرّاً أبْدِلْهُم بی شرّاً مِنّی (۳).

۵.کَلِمَتا«خَیر»و«شَرّ»اسما تَفضیلٍ فی بعضِ استعمالاتِهما،أصلُهُما أَخْیَر و أَشَرّ، حُذِفَتِ الهمزهُ مِنهُما لکثرهِ الاستِعمال (۴).تُؤَنَّثُ خَیْر عَلیٰ خَیْرَه (۵)و شَرّ عَلیٰ شَرَّه و شُرَّیٰ (۶).

۶.کلمهُ«أوَّل»أفْعَلُ تفضیلٍ شـذوذاً من«وَوَلٍ»کَدَدَنٍ-و لم تُسْتَعْمَلْ هذه المادَّهُ إلاّ فی أوَّل و متصرِّفاتِه-فأوَّل یُؤنَّثُ علی أُوْلیٰ،و أصلُ أُوْلیٰ:وُوْلیٰ،أُبْدِلَتِ الواوُ الأُولیٰ همزهً لما مضـی فی قواعدِ الإعلالِ الخاصَّهِ بالاسم و سیأتی فی باب الإبدالِ أیضاً.هذا مذهبُ البصرِّیینَ؛و قالَ الکوفیّونَ:«أوَّل فَوْعَلٌ من وَأَلَ،قُلِبَتِ الهمزَهُ إلی موضعِ الفاء».فأُولیٰ عِنْدَهم وُؤْلیٰ،ثُمَّ خُفِّفَتِ الهمزهُ فصارت وُوْلیٰ،ف قُلِبَتِ الواوُ الأُولی همزهً لقاعِدَهِ الإبدال (۷).

السّؤال و التّمرین

۱.مِمَّ یُشْتَقُّ اسمُ التفضیل و ما هُوَ معناه و ما هی صیغتُهُ و شرائطُ صَوْغِهِ؟

۲.بَیِّنِ التَّفضیلَ فیما یَلی:یَغْفُلُ،یَحْضُرُ،یَعْتادُ،یَحْمَرُّ،یَتَزَلْزَلُ،یَبْهَجُ،یَعیشُ،یَسُودُ،یَجُوزُ، یَکْثُرُ،یَقِلُّ،یَغیبُ،یَدُومُ،یَنْقَلِبُ.

۱- ۱) .الجمعه۱۱/.

۲- ۲) .نهج البلاغه،الخطبه ۲۵.

۳- ۳) .شرح الرّضی علی الکافیه،ج ۳،ص ۴۵۵.

۴- ۴) .شرح الأشمونی،ج ۳،ص ۴۳.

۵- ۵) .المصباح المنیر.

۶- ۶) .القاموس المحیط.

۷- ۷) .شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۲،ص ۳۴۰،و شرحه علی الکافیه،ج ۳،ص ۴۶۰.

۳.أَصْلِحِ الأغلاطَ الَّتی تجدُها فی العباراتِ التّالیهِ:أنتَ الْأفضلُ مِنّی،هِیَ الْأَفْضَلُ مِنّا، أنا أسَنُّ مِنها،زینَبُ کُبْرَی مِن أخْتِها،فاطمهُ کُبری النِّساء،هِیَ أکْبَرُ النِّساء،هِیَ فُضْلَی من غیرِها،أُختُکَ الأصْغَر،أبِی الْأکبَرُ مِنْ أُمّی،هُوَ الْحُسْنَی،هِیَ أحْسَنُ مِنْ غَیرِها،هُمْ أَفْضَلُوا رَجُلٍ.

الفصل ۶.اسمُ المَکان

اشاره

الفصل ۶.اسمُ المَکان (۱)

اسمُ المَکانِ اسمٌ مُشْتَقٌّ یدلُّ علی مکانِ وقوعِ الفعلِ،نحوُ:مَسْجِد و مُصَلَّی.

صَوْغُهُ و صِیَغُه

یُبنی هذا الاسمُ من الفعلِ المُضارعِ و یقرُبُ وزنهُ من المصدرِ المیمیِّ،و لصَوْغِهِ دُستوران:أ)فی الثلاثیِّ المجرَّد،ب)فی غیر الثلاثیِّ المجرَّد؛بالتّفصیل التّالی:

أ)لَهُ من الثلاثیِّ المُجَرَّدِ وزنان (۲):

۱.مَفْعِل،و لَهُ مَوردانِ:أحدُهما یَفْعِلُ بشرطِ أنْ یکونَ صحیحَ اللاّم،نحوُ:یَجْلِسُ- مَجْلِس،یَحْفِلُ-مَحْفِل،یَقْصِدُ-مَقْصِد،یَرْجِعُ-مَرْجِع،یَعْدِنُ-مَعْدِن،یَسیلُ-مَسیل،یَصْرِفُ-مَصْرِف،قالَ تعالی: وَ رَأَی الْمُجْرِمُونَ النّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها وَ لَمْ یَجِدُوا عَنْها مَصْرِفاً (۳)أی مکاناً ینصرفونَ إلیه،یَحِلُّ-مَحِلّ،قالَ تعالی: حَتّی یَبْلُغَ الْهَدْیُ مَحِلَّهُ (۴)،یَرِدُ-مَوْرِد،یَعِدُ-مَوْعِد،یَسِمُ-مَوْسِم.الثّانی یَفْعَلُ المثالُ الواوی بشرطِ أن یکونَ صحیحَ اللاّم أیضاً،نحوُ:یَوْجَلُ-مَوْجِل،یَضَعُ-موضِع،یَقَعُ-مَوْقِع،

۱- ۱) .شرح الرّضی،علی الشافیه،ج ۱،ص ۱۸۱؛النحو الوافی،ج ۳،ص ۳۱۸ و ۳۳۱؛جامع الدّروس العربیّه،ج ۱،ص ۲۰۷.

۲- ۲) .و إذا حَسِبتَ کُلاًّ منهما مزیداً علیه تاءُ التأنیثِ-کما سیأتی-وزناً علیحِدَهٍ،تَصیرُ الأوزانُ أربَعَهً.

۳- ۳) .الکهف۵۳/.

۴- ۴) .البقره۱۹۶/.

يَطَأُ-مَوْطِئ،قالَ تعالی: وَ لاٰ يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفّارَ وَ لاٰ يَنٰالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلاً إِلاّ كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صٰالِحٌ (١).

٢.مَفْعَل،و هو لِسِوی ما مَرَّ،من نحو:يَفْعِلُ المعتلِّ اللاّمِ-و لا يكونُ إلاّ يائيّاً-نحوُ:

يَجْري-مَجْری،يَثْوي-مَثْوی،يَأوي-مَأوی،قالَ تعالی: وَ قٰالَ ارْكَبُوا فِيهٰا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٰاهٰا وَ مُرْسٰاهٰا إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (٢)،و قالَ تعالی: أَ لَيْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْكٰافِرِينَ (٣)،و قالَ تعالی: فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْویٰ (۴)،قيلَ و منهُ:يَلي-مَولی (۵)،قال تعالی: وَ هُوَ كَلٌّ عَلیٰ مَوْلاٰهُ (۶)؛و يَفْعُلُ،نحوُ:يَنْظُرُ-مَنْظَر،يَدْخُلُ-مَدْخَل،يَطْبُخُ- مَطْبَخ،يَكتُبُ-مَكْتَب،يَطوفُ-مَطاف،يَحُلُّ-مَحَلّ،يَلْهُو-مَلْهی؛و يَفْعَلُ الصَّحيحِ نحوُ:يَشْرَبُ-مَشْرَب،يَلْعَبُ-مَلْعَب،يَطْعَمُ-مَطْعَم؛أو المعتَلِّ العينِ أو اللاّمِ،نحوُ:

يَنامُ-مَنام،يَسْعی-مَسْعی.

و المخالِف لما مَرَّ قَليلٌ،منهُ:يَنْبُتُ-مَنْبِت،يَسْجُدُ-مَسْجِد،يَشْرُق-مَشرِق، يَغْرُبُ-مَغْرِب،قالَ تعالی: قُلْ لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ يَهْدِی مَنْ يَشٰاءُ إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٧)،يَطْلُعُ-مَطْلِع،قالَ تعالی: حَتّٰی إِذٰا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ (٨).

هذا،و قد وَرَدَتْ صيغَتا مَفعِل و مَفْعَل لاسمِ المكان مختومَتَيْنِ بتاءِ التأنيثِ-كأنَّها قُصِدَ منهما البُقْعَه-نحوُ:مَطْبَعَه،مَحْكَمَه،مَقْبَرَه،مَزِلَّه،مَزْرِعَه،مَظِنَّه (٩).

ص: ٢٣٠

١- ١) .التوبه ١٢٠/.

٢- ٢) .هود ۴١/.

٣- ٣) .الزّمر ٣٢/.

۴- ۴) .النّازعات ۴١/.

۵- ۵) .التحقيق فی كلماتِ القرآنِ الكريم،ط ١،ج ١٣،ص ٢٠۴.

۶- ۶) .النحل ٧۶/.

٧- ٧) .البقره ١۴٢/.

٨- ٨) .الكهف ٩٠/.

٩- ٩) .النحو الوافی،ج ٣،ص ٣٢۵.

ب)و وزنُهُ من غيرِ الثلاثيِّ المجرَّدِ وزنُ اسمِ المفعول،و يُفْرَّقُ بينَهُما-و بينَهُما و بينَ المصدرِ الميميِّ-بالقرينَه.

وليُلاحَظْ أن لا حاجَةَ فى اسمِ المكانِ المَصوغِ منَ المضارعِ المتعدّى بحرفِ الجرّ إلى الجارِّ و المجرور،فيقال مثلاً:«المُسْتَشْفى»لمكان مداواه المرْضى و«المُجْتَمَع» لِمَكانِ الاجتماع.

تنبيهٌ:قد يُبنى من بعضِ الأسماءِ الجوامدِ الثُّلاثيّهِ صيغهٌ عَلى وزنِ مَفْعَلَه،تَدُلُّ عَلى كَثْرَهِ أفرادِ ذاكَ الاسْمِ فِى الْمَكان،نحوُ:مَكْتَبَه-مكانٌ يكثُرُ فيهِ الكِتاب،مَأْسَدَه-أرضٌ يَكثُرُ فيها الأسَد،مَكْلَبَه-أرضٌ يكثُرُ فيها الكَلْب،مَسْبَعَه-أرضٌ يكثُرُ فيها السَّبُع و مَبْطَخَه-أرضٌ يكثُرُ فيها البِطّيخ.فليسَتْ هذه الكلماتُ من اسم المكانِ المُصْطَلَحِ بشَىءٍ و إن لا يَخْلو من شَبَهٍ باسمِ المكان (۱).

الفصل ٧.اسمُ الزّمان

اسمُ الزّمانِ اسمٌ مشتقٌّ يَدُلُّ عَلى وَقتِ وُقُوعِ الْفِعْل،نحوُ قَوْلِنا:«مَغْرِبُ الشّمسِ السّاعَهُ كَذا».

اسمُ الزَّمانِ حُكْمُهُ حُكْمُ اسْمِ الْمَكانِ فِى الصَّوْغِ و الوَزْنِ،فَيجْرى فيهِ كُلُّ ما سَبَقَ فى اسمِ المكان و يُفرَّقُ بينَهُما-كما يُفْرَّقُ بَيْنَ كُلٍّ مِنْهُما و بَيْنَ الْمَصْدَرِ الميمِي أيضاً-بالقرينَه،قالَ تعالى: سَلامٌ هِىَ حَتّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۲).و من الطَّريفِ اجتماعُهُما فى قولِهِ تعالى: وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَهِ لَوْ يُؤاخِذُهُمْ بِما كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً (۳).

هذا،و قَدْ تَلْحَقُ باسمِ الزَّمانِ تاءُ التأنيثِ و إن لا يبلُغُ فى الكثرهِ حدَّ اسمِ

۱- ۱) .نفس المصدر،ص ۳۲۷.

۲- ۲) .القدر/۵.

۳- ۳) .الكهف/۵۸.

المکان؛منهُ قولُهُ تعالی: وَ إنْ کَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إلیٰ مَیْسَرَةٍ (۱).أیْ إلی زَمانِ الْیُسْر.

أمّا الصَّوْغُ مِنَ الاسمِ الجامِدِ،فَیَخْتَصُّ بِاسْمِ المکانِ-أو فَقُلْ بما یشبَهُ باسمِ المکان- و لا یُصاغُ اسْمُ الزّمانِ إلاّ مِنَ الفِعْل.

سؤالٌ و تَمرینٌ

۱.صُغِ اسْمَیِ الْمَکانِ و الزَّمانِ مِنْ مضارِعاتِ الأفعالِ التّالِیَهِ:وَلَدَ،ذَهَبَ،نامَ،قَتَلَ،صَلّیٰ، اغْتَسَلَ،غَسَلَ،اسْتَشْفیٰ،فَرَّ،قَرَّ،احمارَّ،انْقَلَبَ،کَسَبَ،زَرَعَ،ازْدَحَمَ،اصْطادَ.

۲.ما هِیَ الکلماتُ التّابعه؟عرِّفها:میعاد،میقات،میثاق،میلاد.

الفصل ۸.اسمُ الآله

الفصل ۸.اسمُ الآله (۲)

اسمُ الآلَهِ اسمٌ مشتقٌّ یَدُلُّ عَلی آلَهِ إیجادِ الفعلِ،نحوُ:مِنْشَر و مِفْتاح.

یُصاغُ اسمُ الآلَهِ مِنَ الفعلِ الثُّلاثیِّ المجرّدِ عَلی عدَّهِ أوزانٍ أکثَرُها شُیوعاً ثلاثهٌ،هِیَ:مِفْعَل و مِفْعَلَه و مِفْعال،نحوُ:یَحْلِبُ-مِحْلَب؛یَکْسَحُ-مِکْسَحه؛ یَفْتَحُ-مِفْتاح.

و منها:فَعّالَه،نحوُ:ثَلاّجه و غَسّالَه،فاعِلَه،نحوُ:رافِعَه؛مُفْعُل،نحوُ:مُدُقّ،مُنْخُل و مُدْهُن؛مُفْعُلَه،نحوُ:مُکْحُلَه.

و صوغُها من غیر الثُّلاثیِّ المجرَّدِ نحوُ:غِربال من غَرْبَلَ یُغَرْبِلُ،نادرٌ.

تنبیهٌ:هُناک أسماءٌ جوامِدُ وُضِعَتْ لِآلاتِ الأفعالِ،خارِجَهٌ عن اسمِ الآلَهِ المُصْطَلَحِ، نحوُ:قَلَم،إبرَه،مِشْط،سِکّین،ساطور،سَیْف،فَأس،جَرَس.

۱- ۱) .البقره ۲۸۰/.

۲- ۲) .شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۱،ص ۱۸۶؛النحو الوافی،ج ۳،ص ۳۳۳.

سُؤالٌ فيه تَمرينٌ

ما هُوَ اسْمُ الآلَهِ من الأفعالِ التّاليه؟يَعْرُجُ،يَبْرُدُ،يَرْقى،يَطْرُقُ،يَدْفَعُ،يَنْدِفُ،يَلْعَقُ،يَنْشُرُ، يَسْطُرُ،يَكْنُسُ،يَزِنُ،يَظِلُّ،يَطوى،يَشْوى،يَلْهُو،يَحْرُثُ،يَنْقُلُ.

الفصل ۹.فی تسميَهِ الجامِدِ و المشتَقِّ بالْمَوصوفِ و الصِّفَه

الجامدُ–فی اصطلاحِ التَّصريفِ و بلحاظِ الغالِبِ–يُسمّى موصوفاً و المشتقُّ وَصْفاً أو صِفَهً (۱).و مَنْشَأُ هذه التَّسمِيَهِ غَلَبَهُ وقوعِ الجامدِ فی النحوِ منعوتاً و المشتقِّ نعتاً (۲).

فالموصوفُ–كالجامِدِ–اسمٌ دَلَّ على ذاتٍ أو حَدَثٍ،و الصِّفَهُ–كالمشتقِّ–اسمٌ دلَّ على حَدَثٍ و صاحِبه.

فالْجَوامِدُ مَوْصوفاتٌ عَدا ما يَلْحَقُ مِنْها بِالْمُشْتَقِّ،و سَيأْتی.

و يَلْحَقُ بِالْجامِدِ هُنا ما تُرِكَ فيهِ مَعنىَ الْوَصفيَّه مِنَ الْمُشْتَقّات،نحوُ:الخَليفَه، الجَريدَه،الصَّحيفَه،السَّفينَه،السَّيّارَه،الطّائِرَه و ما إلى ذلك.و من ذلك ما اسْتُعْمِلَ عَلَماً من المشتقّات،نحوُ:مُحمَّد،أحْمَد،قاسِم،مَنْصُور.

و المُشتقاتُ صِفاتٌ عَدا ما لَحِقَ منها بالْجامِد و قد مَرَّ آنفاً؛و ألْحَقُوا بالجامِدِ أسماءَ الزّمانِ و المكانِ و الآلَه،و قالوا إنَّ حكمَها حكمُ الجوامِدِ المحضَهِ فهی موصوفاتٌ (۳).

وَ يَلْحَقُ بِالْمُشْتَقِّ هُنا أسماءٌ جَوامِدُ،مِنها المَنْسوبُ،نحوُ:ايرانیّ؛و مِنْها الْمُصَغَّرُ،

ص: ۲۳۳

۱- ۱) .النحو الوافی،ج ۳،ص ۱۸۲،الهامش؛الحدائق النديّه،ج ۱،ص ۱۶۷ و ۳۲۹؛مبادئ العربيّه،ج ۴،ص ۹۹.

۲- ۲) .شرح الأشمونی،ج ۳،ص ۶۲؛النحو الوافی،ج ۳،ص ۴۵۸؛شرح المفصّل،ج ۲،ص ۲۳۴.للأُستاذ:فمُصطَلَحُ المَوْصُوفِ وَ الصِّفَهِ هُنا غَيرُ ما يُبْحَثُ عَنْهُ فِی عِلْمِ النّحو.إنَّ الوصفَ و الموصوفَ هُناك–و يُعبَّرُ عَنْهُما بِالنَّعتِ وَ المَنْعُوت غالباً–يُبَيِّنانِ رابِطَهً خاصَّهً بَيْنَ جُزْأَيْنِ مِنْ أجزاء الْكَلام،فَلا تُعَنْوَنُ كَلِمَهٌ وَحْدَها بِأَنّها مَوْصوفٌ أو صِفَه (أو فقُلْ نَعْتٌ أو مَنْعُوتٌ).أمّا الْوَصْفِيَّهُ وَ الْمَوْصُوفِيَّهُ هُهُنا،كلٌّ منهُما عُنْوانٌ للكلمَهِ بِالنَّظَرِ إلى نَفْسِها مَعَ قَطْعِ النَّظَرِ عَنْ نِسبَتِها إلى كلمهٍ أُخرى.

۳- ۳) .الحدائق النديّه،ج ۱،ص ۳۲۹؛مبادئ العربيّه،ج ۴،ص ۹۹.

نحوُ:رُجَيل.و مِنْها ما أتِيَ بِهِ بِقَصْدِ الْمُبالَغَه،نحوُ:زيدٌ عَدْلٌ أى كاملُ العدل،أو ثِقَهٌ أى موثوقٌ به بِلا رَيْبٍ،أو أسدٌ أى شُجاع جدّاً (۱).

السّؤال و التّمرين

۱.اَلْمَوْصُوفُ ما هُو و الصِّفَهُ ما هِيَ؟أيُّ اسْمٍ مَوْصوفٌ و أَيُّهُ صِفَه؟

۲.مَيِّزِ الْمَوْصُوفَ مِنَ الصِّفَهِ فيما يلى:اَلصَّبْرُ مِفتاحُ الْفَرَجِ،الصَّمْتُ زَيْنٌ وَ السُّكوتُ سَلامهٌ، الْعِلْمُ خيرٌ مِنَ الْمال،التَّجْرِبَهُ عِلمٌ مُسْتَفادٌ،الْفَقْرُ سَوادُ الوَجْهِ فِى الدّارَيْنِ،العالمُ سِراجٌ،لا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلى عَجَميٍّ إلاّ بِالتَّقْوى،الصَّلاهُ معراجُ الْمُؤمِن،صَدْرُ الْعالِم بَحْرٌ،الْحَكيمُ نَمْلَهٌ،الْعَدُوُّ أفْعِيٌ،المُنافِقُ ثَعْلَب،أَسَدٌ عَلَيَّ و فِى الْحُروب نَعامَهٌ،العِلْمُ مِكْسَحَهُ الأَوْهام،المَوْتُ مَعَ العِزِّ حَياهٌ وَ الْحَياهُ مَعَ الذِّلَّهِ مَوْتٌ،إنَّما الْحَياهُ عقيدَهٌ وَ جِهادٌ، هُوَ اللّهُ الَّذى لا إلَهَ إلاّ هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزيزُ الْجَبّارُ الْمُتَكَبِّرُ (۲)،محمَّدٌ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ و آله رَسُولُ اللّه و خاتَمُ النَّبيّين، مَجارى الْأُمور بِيَدِ الْعُلَماءِ بِاللّهِ،أنَا مَدينَهُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بابُها،أقْضيكُمْ عَلِيٌّ،مَرْحَباً بِقَومٍ قضَوُا الْجِهادَ الْأَصْغَرَ و بَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهادُ الْأَكْبَرُ.

۱- ۱) .النحو الوافى،ج ۳،ص ۱۸۲.

۲- ۲) .الحشر/۲۳.

المبحث الثّالث:

اشاره

المذكَّرُ و المؤنَّث (١)

الفصل ١.فی أقسامِ المذكَّرِ و المؤنَّث

اشاره

الاسمُ (٢)مـذكَّرٌ أو مؤنَّثٌ،و كلٌّ مِنهُما حقيقيٌّ و مجازيٌّ.الحقيقيُّ مِنَ المذكَّرِ هُوَ ما دلَّ على مذكَّرٍ من الإنسانِ أو الحيوانِ،نحو:رَجُل و جَمل؛و الحقيقيُّ مِنَ المؤنَّثِ هُوَ ما دلَّ على مؤنَّثٍ من الإنسـانِ أو الحيوانِ،نحوُ:امرَأه و نـاقَه.و أمّا المجازيُّ من المـذكَّر و المؤنَّثِ فهوَ ما ذُكِّرَ أو أُنِّثَ مَجازاً و اعتباراً.فَالمـذكَّرُ المجازِيُّ،نحوُ:شَجَر و حَجَر؛و المؤنَّثُ المجازيُّ،نحوُ:أرض و سَماء.

ثُمَّ إنَّ علاماتِ التأنيثِ اللّاحقَةَ بالاسمِ ثلاثَةٌ،هِيَ:التاءُ (٣)و الألِفُ المقصورَةُ و الألِفُ

١- ١) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ٣،ص ٣٢١؛النحو الوافى،ج ۴،ص ۵۴٢؛جامع الدّروس العربيّه،ج ١،ص ٩٨؛ مبادئ العربيّه،ج ۴،ص ١٠٣.

٢- ٢) .خَصَّ بَعْضُهُم التقسيمَ إلى المذكَّرِ و المؤَنَّثِ بِ«الاسم المتمكِّن»و هو حسنٌ(حاشيه الصَّبان،ج ۴،ص ٩۴؛النحو الوافى،ج ۴،ص ۵۴۵).

٣- ٣) .تاءُ التأنيثِ اللّاحقَةُ بالاسمِ متحرِّكَةٌ دائماً،مَرْبوطَةٌ غالباً،منقَلِبَةٌ فى الوقفِ هاءً،نحوُ:امْرَأه.و إنَّما قُلنا«مربوطَةٌ غالباً»،لأنَّها تُكْتَبُ مَبْسوطَةً فى المثنّاهِ و جَمعِ المؤَنَّثِ السّالم و المضافَهِ إلى شـىءٍ من الضَّمائر،نحوُ:امْرَأتَيْنِ و مُسْلِماتٍ و ابْنَتِه.و كُتِبَتْ مَبسوطَةً فى آيٍ من القرآنِ الكريمِ فى غيرِ هذه الموارد أيضاً،نحوُ قولِهِ تعالى: أُولٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللّهِ (البقره٢١٨/)، إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ (آل عمران٣۵/)، بَقِيَّتُ اللّهِ خَيْرٌ لَكُمْ (هود٨۶/)،

الممدودَه (۱).تُزادُ کلٌّ مِنْها فِی آخر الاسمِ و یُفْتَحُ ما قَبلَها؛نحوُ:فاطِمَه و صُغْرَیٰ و حَمْراء (۲).

تنبیهٌ:الأصلُ فی الاسمِ أن یُعتَبَرَ مذکَّراً إلاّ ما ثَبَتَ اعتبارُ التّأنیثِ فیه،و لهذا لا یَحتاجُ المذکَّرُ إلی عَلامَهٍ (۳).

تقسیمٌ خاصٌّ بالمذکَّر

الاسمُ الْمُذَکَّرُ-المجرَّدُ من علامهِ التأنیث-عَلی قِسْمَین خاصَّیْنِ بِهِ،هُما:۱)ما یَلحَقُهُ إحدیٰ عَلاماتِ التأنیثِ الثلاثَه و تُفیدُ فیه التأنیثَ الحقیقیَّ أو المجازیَّ کما سیأتی فی الفصل ۲ و ۳؛۲)ما لا یَلْحَقُهُ شیءٌ مِنْ تِلْکَ الْعَلامات (۴)،و ینقَسِمُ إلی قِسْمَیْنِ رَئیسیَّیْن:

أ)الاسمُ الجامِدُ فی مَوارِدَ:

منها اسمُ جنسٍ موضوعٌ لمذکَّرٍ حقیقیٍّ و لِمُؤَنَّثِهِ لَفْظٌ یَخُصُّهُ،نحوُ:أب و یقابِلُهُ:أُمّ؛ أَخ و یقابِلُهُ:أُخْت؛جَمَل و یُقابِلُهُ:ناقَه؛أو لَیْسَ لمؤنَّثِهِ لفظٌ یَخُصُّهُ و لا یلحقُهُ علامهُ التأنیث،نحوُ:ثَوْر و دیک.

۳)

- وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ (التحریم/۱۲)،إلاّ أنَّ کتابَهَ القرآنِ تَوقیفیَّهٌ. و لیُلاحَظْ أنَّ التّاءَ الأصلیَّهَ کما فی وَقْت و سَبْت أو المُبْدَلَهَ من حرفٍ أصلیٍّ کما فی أُخْت و بِنْت أو المعوَّضهَ من المضافِ إلیهِ کما فی یا أبَتِ،تُکْتَبُ جمیعُها مبسوطَهً کما سیأتی فی الخاتِمَهِ و لیسَ شیءٌ منها لِلتّأنیث علی الأظهر کما سیأتی فی الفصلین ۳ و ۴ من هذا المبحث.

۱- ۱) .سبق تعریفُهُما(أی الألفَیْنِ)فی المقدِّمَه،فی الفصل ۳.

۲- ۲) .قد سَبَقَتِ الإشارهُ إلی شیءٍ من خواصِّ أَلِفَیِ التأنیثِ-المقصورَهِ و الممدودَهِ-فی الهامش علی کلمهِ«عَطْشیٰ» فی الفصل ۳ من المقدِّمَه،فراجِعْ إنْ شِئْت.

۳- ۳) .شرح الأشمونی علی الألفیّه،ج ۴،ص ۹۵.

۴- ۴) .للأُستاذ:المرادُ بنفیِ اللُّحوقِ هُنا نفیُ جَوازِ اللُّحوقِ بِالنِّسبَهِ إلی بعض الموارد الآتیه،و نفیُ وجوبِه بِالنِّسبَهِ إلی بعضٍ آخَرَ و النفیُ بِحَسَبِ الغالِبِ بِالنسبَهِ إلی طائفهٍ ثالِثَهٍ مِنَ المَوارِدِ و سَیُبَیَّنُ.و هذا الّذی قُلناهُ لیسَ من استعمالِ اللَّفظِ فی أکثَرَ من معنیً واحدٍ بشیءٍ.لأنّ ذلک فیما لا جامعَ بَیْنَ المعانی المُرادَهِ،و هٰهنا الجامعُ موجودٌ و هُوَ:«نفی ضرورَهِ اللّحوقِ»مثلاً،فَتَدَبَّرْ.

و منها المـذكّرُ المجازىُّ نحوُ؛قَلَم و قَمَر.و من هـذا القَبيل المصـدرُ المجرَّدُ عن علامهِ التأنيثِ،نحوُ:إياب و ذهاب،و منهُ المصـدَرُ الّذى أُتِىَ بِهِ بِقَصْدِ المبالَغَهِ،نحوُ:زيدٌ عَدْلٌ و زينبُ عدلٌ (۱).

ب)الاسمُ المُشتقُّ فى مواردَ:

منهـا فَعُول،فَعّال،فُعّال،مِفْعال،مِفْعيل و فِعِّيل من أوزانِ المبالَغَه (۲)،نحوُ:رَجُلٌ صَبُور و امرأةٌ صَبُور،رَجُلٌ مِفْضال و امرأةٌ مِفْضال.و هـذا القسمُ قـد تـدخلهُ تاءُ التَّأنيثِ لتوكيدِ المبالغَهِ،نحوُ:عَلّامَه و نَسّابَه (۳).

و منهـا وَزنـا فَعُول و فَعيـل،بشـرطِ أن يكون فَعُول بمعنىَ فاعِل سواءٌ أكانَ اسمَ مبالَغَهٍ كَ صَبُور أو صِفَهً مشَبَّهَهً كَ عَدُوّ،و أن يكونَ فَعيل بمعنىَ مَفعول كَ جَريـح و قَتيل مـذكوراً معه موصوفُه،نحوُ:رَجُلٌ جَريـحٌ و امرأةٌ جَريـح؛فإنْ لم يُذْكَرْ مَعَهُ موصوفُهُ و استُعْمِلَ استعمالَ الأسـماءِ لَزِمَتِ التاءُ فى المؤنَّثِ، كقولك:«رأيتُ قتيلَهً»إذا أردتَ امرَأهً قتيلَهً.أمّا فى فَعول فتقولُ:رأيتُ صبوراً أو عدوّاً قاصداً به رَجُلًا أو امرأهً،كما تقولُ:رأيتُ رَجُلًا صبوراً أو امرأهً صبوراً؛و قد يُزادُ التاءُ و يقالُ:عَدُوَّهُ اللّهِ،مثلًا.

فإن كـانَ الأمرُ بـالعكسِ مـن ذلـك بـأنْ كـانَ فَعُول بمعنَى مَفعـول-و لا يكـونُ إذاً اسمَ مبـالَغَهٍ-نحـوُ:رَسُول،أو كـانَ فَعيـل بِمعنى فاعِل،نحوُ:كَريم،لَحِقَتْ بِهِمـا التّاءُ فى المؤنَّث،يُقالُ:رَجُلٌ رَسُولٌ و امرأةٌ رَسُولَه،رَجُلٌ كريمٌ و امرأةٌ كَريمَه.

ص:۲۳۷

---

۱ – ۱) .للأُستاذ:فى قِبالِ هـذا القسم أسـماءٌ صيغَتْ فى أصلِ الوضعِ مؤنَّثهً مجازاً،مصـدراً أو غيرَ مصدرٍ،نحوُ:حَيَّه(قالَ الفَيُّومى فى المصباح المنير:الحَيَّهُ الأفْعىٰ،تُذَكَّرُ و تُؤَنَّثُ فَيُقـالُ هُوَ الحَيَّهُ و هِىَ الحَيَّهُ)،أفْعىٰ(أصـلُ أفعىٰ،فعى، فألِفُهـا لامُ الفعـل لا للتـأنيث،فهى منصـرِفَهٌ تقبـلُ التنـوينَ خلافـاً لمـا قـد يُتَوَهَّمُ؛شـرحُ الرَّضـى على الكـافيه،ج ۱، ص ۱۲۹)،رَحْمَه(مَصدرُ رَحِمَ)،بَرَدىٰ(نهرٌ فى دمشق)،رُجْعىٰ(مصدرُ رَجَعَ)،صَحراء،صَنْعاء.

۲– ۲) .جامع المقدمات،ص ۳۶.

۳– ۳) .شرح الرَّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۳۲۶.

هذا هو الغالِبُ و المخالِفُ لَهُ قليلٌ،منهُ قولُهُ تَعالی: قٰالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظٰامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ (۱).

و منهـا الصِّفات الخاصَّه بالأُنثیٰ،نحوُ:طامِث،حائِض،حائِل،حامِل،مُرْضِع و طالِق؛ يُقالُ:فتاةٌ طامِثٌ أو امرأةٌ حائضٌ،أو حائل،أو حامِلٌ،أو مُرْضِعٌ أو طالِقٌ،و إنْ جازَ لحوقُ التاء بها أيضـاً و أنْ يُقالَ:طامِثَه،حائِضَه،حائِلَه،حامِلَه،مُرْضِعَه و طالِقَه (۲).و من ذلـك «عاصِف»فی الرِّيـح،قالَ تعالی: جٰاءَتْهٰا رِيـحٌ عٰاصِفٌ (۳)،و قالَ تعالی: وَ لِسُلَيْمٰانَ الرِّيحَ عٰاصِفَةً تَجْرِی بِأَمْرِهِ إِلَی الْأَرْضِ الَّتِی بٰارَكْنٰا فِيهٰا (۴)و (۵).

و من الصِّفاتِ الخاصَّهِ بِالنِّساءِ«عَجُوز»،و قد تدخلُها التاءُ لتأكيدِ التَّأنيثِ (۶).

تقسيمٌ خاصٌّ بالمؤنَّث

الاسمُ المؤنَّثُ-أيضاً-علی قِسمَيْنِ خاصَّيْنِ بِهِ (۷)،هُما:الَّلفظیُّ،و المعنویّ.

المؤنَّثُ اللَّفظیُّ ما فی آخِرِهِ إحدیٰ علاماتِ التَّأنيثِ،و المعنویُّ ما خَلَتْ مِنْها.

فالأقسامُ-إذاً-بملاحظه الحقيقیِّ و المجازیِّ أربَعةٌ:المؤَنَّثُ اللَّفظیُّ الحقيقیُّ،نحوُ:

امْرَأَه،حُبْلیٰ و نُفَساء؛المؤنَّثُ اللَّفظیُّ المجازیُّ،نحوُ:تَمْرَه،رُجْعیٰ و صَحْراء؛المؤنَّثُ المعنویُّ الحقيقیُّ،نحوُ:مَرْيَم؛المؤنَّثُ المعنویُّ المجازیُّ،نحوُ:شَمْس.

۱- ۱) .يس۷۸/.

۲- ۲) .لم يُسْمَعْ«حابِل»مِنْ حَبِلَتِ المرأةُ إذا حَمَلَتْ،بل المسموعُ حابِلَه و حُبْلیٰ.

۳- ۳) .يونس۲۲/.

۴- ۴) .الأنبياء۸۱/.

۵- ۵) .للأستاذ:قـد يُقالُ إنَّ لُحوقَ التاءِ بهـذهِ الصِّفاتِ،فيما إذا أريـدَ بِها الحدوثُ،لا الثبوتُ؛فلذلِكَ اخْتَلَفَتِ الآيَتانِ فی اللُّحوقِ و عَدَمِهِ(شـرح المفصّل،ج ۳،ص ۳۷۱).و من قبيل الآيَهِ الثّانِيَهِ قولُهُ تعالی: يَوْمَ تَرَوْنَهٰا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمّٰا أَرْضَعَتْ (الحج۲/).

۶- ۶) .المصباحُ المنير؛شرح الرّضی علی الكافيه،ج ۳،ص ۳۲۸.

۷- ۷) .المرادُ ب«المؤنَّثِ»المقسَمِ لهذا التقسيم-كما سبقَ فی المذكَّر-أعمُّ من المؤنَّثِ الحقيقیِّ و المجازیِّ.

ثُمَّ المؤنَّثُ المَعْنویُّ قِیاسیٌّ فی مواردَ و سَماعیٌّ فی أخریٰ.فمواردُ القیاسیِّ:

منها المُؤَنَّثُ الحَقیقِیُّ،نحوُ:مَرْیَمْ،زَیْنَب،أُمّ.

و منها أسْماءُ بَعْضِ الأَعْضاءِ المُزدَوِجَهِ مِنَ البَدَن،نحوُ:عَیْن،أُذُن،یَد،رِجْل و قَدَم.

و مِنْ أسماءِ الأعْضاءِ المزدَوِجَهِ ما یُذَکَّرُ،نحوُ:فَمْ،خَدّ،حاجِب،مَرْفِق،ساعِد،زَنْد؛و مِنْها ما یُذَکَّرُ و یُؤَنَّثُ،نحوُ:عَضُد و إبْط (۱).

و منها أسْماءُ الرِّیاح،نحوُ:صَبا،شَمال،جَنُوب،قَبُول،دَبُور،حاصِب.

و مَوارِدُ السَّماعِیِّ لا ضابِطَ لَها،مِنْها:أرْض،إصْبَع،أفْعیٰ،بِئْر،جَحیم،جَهَنَّم،خَیْل، سَقَر،دار،رَحیٰ،سِنّ،شَمْس،ضَبُع،ضُحیٰ،عَرَب (۲)،عَصا،عَیْن،قِدْر،کَأْس،نار،نَعْل، یَمین (۳).

وَ یُعْرَفُ هذا القِسْمُ(القِسْمُ السَّماعِیُّ من المؤنَّثِ المعنویِّ)بِجَرَیانِ أحْکامِ الْمُؤَنَّثِ فیه بِأَنْ یُسْنَدَ إلیهِ الْفِعلُ المُؤَنَّث أوْ یُشارَ إلَیْهِ باسْم الْإشارَهِ الْمُؤَنَّث أوْ یُوصَفَ بِالْمُؤَنَّث أوْ یُرْجَعَ إلَیه الضَّمیرُ الْمُؤنَّث أو غیرِ ذلک (۴).قالَ تعالی: وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها (۵)، وَ بُرِّزَتِ الْجَحِیمُ لِلْغاوِینَ (۶)، هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۷)، فِیها عَیْنٌ جارِیَهٌ (۸)و وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها (۹).

۱- ۱) .المصباح المنیر،الخاتمه،فصلٌ،الأعضاءُ ثلاثهٌ.

۲- ۲) .العَرَبُ اسم[جنسٍ جمعیٍّ]مؤنَّث...و هم خلافُ العَجَمِ...و أمّا الأعرابُ...فأهلُ البَدْوِ من العَرَب، الواحد أعرابیٌّ...و العُرْبُ وِزانُ قُفْل لُغَهٌ فی العَرَب،و یُجْمَعُ العَرَبُ علی أعْرُب...و علی عُرُب بِضَمَّتَیْنِ (المصباح المنیر).

۳- ۳) .راجِعْ لأکثرِ الکلماتِ المصباحَ المنیر.

۴- ۴) .شرح الرّضی علی الکافیه،ج ۳،ص ۳۲۴.

۵- ۵) .الزَّلْزَله۲/.

۶- ۶) .الشّعراء۹۱/.

۷- ۷) .یس ۶۲/.

۸- ۸) .الغاشیه۱۲/.

۹- ۹) .الشمس۱/.

الفصل ۲.فی التَّأنیثِ الحقیقیّ

التّاءُ تُفیدُ التَّأنیثَ الحَقیقیَّ إذا زیدَتْ فی مَوضعَیْنِ:

أحدهُما فی بعضِ الجوامِدِ لازمَهً کما فی نحوِ:ناقَه و نَعْجَه،أو غیرَ لازمَهٍ کما فی نحوِ:

امرَأه و نَمِرَه.

الثانی فیما یقبلُها من المشتقّاتِ-کاسمَیِ الفاعلِ و المفعولِ و الصِّفَهِ المشبَّهَهِ-و کذا المنسوبُ إذا وُصِفَ بها المؤنَّثُ الحقیقیُّ،نحوُ:امْرَأهٌ عالِمَهٌ مُؤَدَّبَهٌ شریفَهٌ قُرَشِیَّهٌ.

وَ الألِفُ الْمَقْصُورَهُ تُفیدُ التَّأنیثَ الحقیقیَّ فی مَواضِعَ:

مِنْها فی فُعْلی إذا وُصِفَتْ بِها المرأَهُ أو الأُنْثی من الحیوانِ سواءٌ کانَ مؤَنَّثاً لِأفْعَلِ التَّفضیلِ،نحوُ:صُغْری و کُبْری أو لم یَکُنْ،نحوُ:أُنْثی و حُبْلی (۱).

و مِنْها فی فَعْلی مؤنَّثِ فَعْلان الصِّفَهِ المشبَّهَهِ إذا وُصِفَتْ بِها المرأَهُ أو الأُنْثی من الحیوانِ،نحوُ:غَضْبان-غَضْبی (۲)،أو غیرِهِ،نحوُ:سَلْمی اسمُ امرأهٍ.

و مِنْها فِعْلی إذا وُصِفَ بِها المؤنَّثُ الحقیقیُّ،نحوُ:إحْدی.

و الألِفُ الْمَمْدُودَهُ تُفیدُ التَّأنیثَ الْحقیقیَّ فِی مَوارِدَ؛مِنْها:فَعْلاء مؤنَّثُ أفْعَلِ الصِّفَهِ المشبَّهَهِ،نحوُ:أحْمَر-حَمْراء،أعْمی-عَمْیاء،أبْلَج-بَلْجاء،إذا وُصِفَت بِها المرأَهُ أو الأُنْثی مِنَ الحیوانِ.

الفصل ۳.فی التَّأنیثِ المَجازیِّ

أحرفُ التأنیثِ إذا لم تُفِدِ التأنیثَ الحقیقیَّ أفادتِ التأنیثَ المجازیَّ.

ص: ۲۴۰

۱- ۱) .شرح الرضی علی الکافیه،ج ۳،ص ۳۳۴.

۲- ۲) .هذا لا یعنی أنَّ صیغهَ«فَعْلان»لا تؤنَّثُ تأنیثاً حقیقیّاً إلّا بالألفِ المقصورَهِ.فإنَّها قد تُؤَنَّثُ بالتاءِ،نحوُ:المرأهُ رَیْحانَهٌ أو خَمْصانَهٌ،و قد تُؤَنَّثُ بالتاءِ و الألِفِ المقصورَهِ کِلْتَیْهِما،نحوُ:سَکْری و سَکْرانه،غَضْبی و غَضْبانَه،کَسْلی و کَسْلانَه،شَبْعی و شَبْعانَه.

فالتاء المفيدهُ للتأنيثِ المجازىِّ نحوُ:غُرْفَه،سَخْلَه،شاه،حَيَّه،تَمْرَه،ضَرْبَه، عِدَه،إقامَه من الجوامِدِ؛و نحوُ:عَيْنٌ جارِيَه،بِئرٌ مَمْلوءَه،أرضٌ صُلْبَه،من المشتقات.

و الألِفُ المقصورهُ المفيـدهُ للتأنيثِ المجازىِّ نحوُ:بُشْـرىً،أُرَبىً (١)،بَرَدىً (٢)،حُبارىً (٣)، جُمادىً (۴)،سَلْمىً(اسمُ جَبَلٍ (۵))من الجوامِدِ؛و نحوُ:غَيْبَهٌ صُـغْرىً و كُبْرىً،أكبادٌ حَرّىً،من المشتقّات.قال اللّهُ تعالى: فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهٰا صَرْعىً (۶)(٧).

و الألفُ الممـدودَهُ المفيدهُ للتأنيثِ المجازىِّ نحوُ:صـحراء،سَـرّاء،عُلَماء،أرْبعَاء، كِبْرياء،عاشوراء،كَرْبلاء من الجوامد؛و نحوُ:وَرْدَهٌ حَمْراء،عَيْنٌ عَمْياء،عبادٌ صُـلَحاء،إخوَهٌ أصْدِقاء من المشتقات.

و التاءُ تفيدُ غالباً-مُضافاً إلى التَّأنيثِ المجازىِّ-معنىً آخَرَ أيضاً (٨).

فَمِنَ المعانى الَّتى تُفيدُها التاءُ تأكيدُ التأنيثِ،نحوُ:عَجوزَه.

و مِنْها توكيدُ المبالَغَه،نحوُ:عَلاّمَه و نَسّابَه.

و مِنْها الوحدَه،نحوُ:نَخْلَه و ضَرْبَه.

و مِنْها الجمع،نحوُ:كوفيَّه،أُمَويَّه،قِرَدَه.

و مِنْها الجنس،نحوُ:كَمْأَه(واحِدُهُ:كَمْأٌ)و فِقَعَه(نوعٌ من الكَمْأه واحِدُهُ:

فَقْعٌ).

١- ١) .الدّاهيه.

٢- ٢) .نهرٌ بدمشق.

٣- ٣) .اسم طائرٍ.

۴- ۴) .من أسماءِ الشهور.

۵- ۵) .القاموس المحيط.

۶- ۶) .جمع صَريع بمعنى مصروع.

٧- ٧) .الحاقّه٧/.

٨- ٨) .النحو الوافى،ج ۴،ص ۵۴٧،الهامش ١؛شرح الرّضى على الكافيه،ج ٣،ص ٣٢۴.

و مِنْها تأكيدُ تأنيثِ الجمعِ إمّا لازمَةً،نحوُ:غِلْمَه و أغْلِمَه؛أو غيرَ لازِمَةٍ،نحوُ:

مَلائكه.

و مِنْهـا العِوَضُ إمّـا عن فـاءِ الفعـل،نحوُ:عِـدَه و زِنَه؛أو عن عينِ الفِعْلِ،نحو:إقامَه و اسْتِقامَه؛أو عن لامِ الفعلِ،نحوُ:كُرَه و شَـفَه؛أو عن الزّائـد،نحوُ:تَبْصـير-تَبْصِرَه؛قيلَ:أو عن ياءِ المتكلّم،نحوُ:يـا أبَتِ و يـا أُمَّتِ [1]،و الظـاهرُ أنَّهـا(أی المعوَّضَةَ عن يـاءِ المتكلّم) ليسَتْ للتـأنيث.و من قبيل العِوَضِ عن لامِ الفعلِ تاءُ«الصَّلاه»و«الزَّكاه»(صَلّى يَصَلّي صَلاءً-صَلاةً،زَكا يَزْكو زَكاءً-زَكاةً [2].

و مِنْها الدِّلالَهُ على انتقالِ الكلمَهِ من الوصفِيَّهِ إلى الاسمِيَّه(الموصوفيّه)و أنَّ الوصفَ غالباً غيرُ مُحتاجٍ إلى الموصوف؛نحوُ:خَليفَه،ذَبيحَه،نَطيحَه.

هـذا،و ممّا تَلْزَمُهُ تاءُ التّأنيثِ المَرَّةُ و الهيئَةُ و النَّوعُ؛المَرَّةُ كقولك:«حَجَجْتُ حِجَّةً»، و الهيئَةُ كقولك:«بِـذْلَهُ الكريمِ خَفِيَّةٌ»و النوعُ كقولِ النَّبيِّ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ و آله:«مَنْ ماتَ و لا يَعْرِفُ إمامَهُ ماتَ مِيْتَةً جاهِلِيَّةً» [3].

الفصل ۴.فيما لا تُفيدُ التّاءُ و الألِفانِ تأنيثَ الكَلِمَه

التّاءُ و الألِفانِ المقصورَةُ و الممدودَةُ إذا كُنَّ أصليّاتٍ أو منقلباتٍ عن حرفٍ أصليٍّ -و لَمْ يَكُنَّ زوائدَ التَّأنيثِ-لَمْ يُفِدْنَ التَّأنيثَ مُطلقاً(لا الحقيقيَّ و لا المجازيَّ)،نحوُ:

وَقْت و سَبْت،الرِّضا و الْمَرْمى،القَرّاء و الدُّعاء و الرَّماء و الوَأْواء،و هذا واضِحٌ.

و قد تُبْدَلُ من لامِ كلمهٍ موضوعَهٍ للمؤنَّثِ تاءٌ مبسوطَهٌ ليسَتْ بتاءِ التأنيثِ و إن

۱- ۱) .إذا قُلْتَ:يا أبَتِ أو يا أُمَّتِ،فالتاءُ عِوَضٌ عن ياءِ المتكلِّم(شـرح الرَّضی علی الكافيه،ج ۳،ص ۳۲۹).و مثلُهُ:يـا أبَتَ و يا أبَتاه(القاموسُ المحيط،باب الواو و الياء،ص ۱).و تُبْدَلُ تاءُ يا أبَتِ و يا أبَتَ فی الوقفِ هاءً و يُقالُ:يا أبَهْ.

۲- ۲) .المفرَدات للرّاغِب.

۳- ۳) .الأصول من الكافی،ج ۲،ص ۲۰.

لا تخلو من رائحَهِ تأنيثٍ،نحوُ:أُخْت و بِنْت (۱)و ثِنْتانِ و كلماتٍ أُخرى (۲).فالتاءُ هذِهِ كالتّاءِ الأصليَّةِ فى عَدَمِ إفادَهِ التَّأنيث (۳).

و تُلْحَقُ بالأصليَّهِ فى هذا الحُكْمِ أحْرُفُ التَّأنيثِ الْمَزيدَهُ فى المذكَّرِ الحقيقيِّ،نحوُ:طَلْحَه و مُعاوِيَه،مُوسىٰ و عيسىٰ (۴)،زَكَرِيّاء و فَلْحاء (۵).يُقالُ:جاءَ طَلْحَهُ،هذا مُعاوِيَهُ،مُوسى الكاظِمِ عليْهِ السّلام، عيسى بنُ مَرْيَمَ عليْهِ السّلام.قالَ تعالى: ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيّا (۶)* إذْ نادىٰ رَبَّهُ نِداءً خَفِيًّا (۷).

فهذا القِسمُ من التّاءِ و الألِفَيْنِ و إن يُسَمّىٰ حرفَ التأنيثِ (۸)و لَها حُكْمُها (۹)،إلاّ أنَّها لا تُفيدُ تأنيثَ الكلِمَهِ فى بابِ اسنادِ الفعلِ و الإشارَهِ و الضَّميرِ و النَّعتِ و غيرِها عدا بابِ مَنْعِ الصَّرفِ على ما تَقَرَّرَ فى محلِّه.

و كذلك تُلْحَقُ بالأصليَّهِ فى هذا الحكمِ(يعنى عدمَ إفادَهِ التَّأنيثِ مطلقاً)الألِفُ المقصورهُ الْمَزيدَهُ لتكثيرِ حروفِ الكلمه،نحوُ:القَبَعْثَرىٰ (۱۰)أو للإلحاق،نحوُ الأرْطىٰ (۱۱)؛ و الألِفُ الممدودهُ الْمَزيدَهُ للإلحاق،نحوُ:الحِرْباء (۱۲).

۱- ۱) .مَضى تصريفُهُما فى المقدِّمَه،فى الفصل ۲،فى الهامش.

۲- ۲) .شرح الرَّضى على الكافيه،ج ۱،ص ۹۳ و ج ۳،ص ۳۲۳.و أمّا تاءُ اثْنَتانِ فهىَ للتأنيثِ و يُفَرَّقُ بينَها و بينَ تاءِ ثِنْتانِ كما يُفَرَّقُ بينَ تاءِ بِنْت و تاءِ ابْنَه(شرح المفصَّل،ج ۳،ص ۴۰۷).و قد يُقالُ:ثِنْتانِ لُغَةٌ فى اثْنَتانِ(المصباح المنير،كلمه«ثنى»).

۳- ۳) .نفس المصدر،ج ۱،ص ۹۲ و ۱۳۱؛ج ۳،ص ۳۲۳.

۴- ۴) .بناءً على أنَّ حروفَهُما الأصليَّهَ«م و س»و«ع ى س»،راجِعْ المصباحَ المنير.

۵- ۵) .لَقَبُ رَجُلٍ،راجع مَقاييسَ اللُّغَه.

۶- ۶) .زَكَرِيّا بالقَصرِ لغةٌ فى زكريّاء بالمدّ(مجمع البحرين).

۷- ۷) .مريم۲/ و ۳.

۸- ۸) .قال شيخُنا البهائىُّ قدّس سرّه:«و التأنيثُ...إن كان بالتاءِ كَطلحَهَ...»(جامع المقدِّمات،ص ۳۲۰).

۹- ۹) .كَعَدَمِ قبولِ الألِفَيْنِ التنوينَ مطلقاً و كذا التاءُ إذا لَحِقَتِ الأعلامَ،نحوُ:حَمْزَه و طَلْحَه.

۱۰- ۱۰) .قال الرّضى قدّس سرّه:«ليستِ الألِفُ فيه(فى قَبَعْثَرى)للإلحاقِ،إذ ليسَ فوقَ الخُماسىِّ بناءٌ أصلىٌّ(لفظٌ على هذه الزِّنَه) يُلْحَقُ به،و ليست أيضاً للتأنيثِ لأنَّهُ يُنَوَّنُ و يلحقهُ التاءُ نحوُ:قَبَعْثَراه بل الألفُ لزيادَهِ البناء(شرحه على الشافيه، ج ۱،ص ۵۲).و قال السيِّد عليخان قدّس سرّه:وَهَمَ الجوهرىُّ فى جَعْلِ ألِفِها للإلحاق(الحدائق النديَّه،ج ۲،ص ۲۵۴).

۱۱- ۱۱) .أرْطىٰ مُلحقٌ بِجَعْفَر(النحو الوافى،ج ۴،ص ۲۴۱).

۱۲- ۱۲) .حِرباء مُلحقٌ بِقِرْطاس(شرح الأشمونى،ج ۴،ص ۱۰۵).

السّؤالُ و التَّمرين

۱.أَعْطِ ما تستطيعُ من الأمثلَهِ لِلْمَوارِدِ الّتی یُمْکِنُ أنْ تُفیدَ فیهِ التّاءُ التّأنیثَ الحَقیقیَّ.

۲.عَیِّن الحقیقیَّ و المَجازیَّ فیما یَلی:سَماحَه،عَلاّمَه،عالِمَه،شُوری،حُسْنی،حَسْناء، طَیِّبَه،وَدیعَه،صُغْری،صَحراء،شَهلاء،ندمانَه،رَیحانَه،غضبی،عوراء،عَطِیَّه،رَضِیَّه،عَشِیَّه، سَوداء،عاشُورا،قُرَشِیَّه،زَکِیَّه،زَکویَّه،سُوءی،حُبْلی،سَلْمی،صَفْراء.

۳.ما هِیَ أحرُفُ التّأنیث؟و فی أیِّهِ مواضِعَ لا تدُلُّ تلک الأحرُفُ علی الأنوثَه؟هاتِ لِذلِکَ أمثِلَهً.

۴.هَل الأَسماءُ التّالِیَهُ مؤنَّثَهٌ أمْ لا و مَا الدَّلیلُ علیهِ؟:عَطِیَّه(إسمُ رَجُلٍ)،عیسی،یحیی، عِلْباء(مُلْحَقٌ)،صَمْت،فتوی،زحمَه،حمزَه،هَمزَه،نُباتَه(اسمُ رَجُلٍ)،زَبّاء(اسمُ امرأهٍ).

۵.ما هو معنی التاء فی الأمثلهِ التالیَهِ:تَمْرَه،نَمْلَه،بَصْرَه،بَصْریَّه،عَبّاسیَّه،رَجُلَه،اسْتِغاثَه، إراءَه،جِمالَه،حِجارَه،عِمامَه،ظُبَه،عیشَهٌ راضیَه.

الفصل ۵.جوازُ التَّذکیرِ و التَّأنیث

یَجُوزُ اعتبارُ التَّذْکیرِ أوِ التّأنیثِ فی أسماءٍ،وَ ذلِکَ قِیاسیٌّ فی مَوارِدَ و سَماعیٌّ فی أُخْری.

فَمِنَ القیاسیِّ کَلِماتٌ قُصِدَتْ ألْفاظُها.فَالتَّذْکیرُ باعْتِبارِ«اللَّفظ»وَ التَّأنیثُ بِاعْتِبارِ «الکَلِمَه» (۱)،تَقُولُ مثلاً:«الأَلِفُ»أحَدُ حُروفِ الْهِجاءِ أو إحْدیها،«مِنْ»یَأتی لِمَعانٍ أو تأتی،یَدْخُلُ«کانَ»عَلَی الْمُبْتَدَأ و الْخَبَرِ أو تَدْخُلُ،«زیدٌ»ثلاثیٌّ أو ثلاثیَّهٌ (۲).

و مِنْهُ أسماءُ البلاد و الأقالیم،تقولُ مثلاً:قُم المشرَّفَه و کربلاء المقدَّسَه،کما تقول:

۱- ۱) .شرح الرّضی علی الکافیه،ج ۱،ص ۱۴۰.

۲- ۲) .النحو الوافی،ج ۲،ص ۸۳(د)و ج ۳،ص ۳۲۶،الهامش،الرّقم ۱.

النجفُ الأشرَف و المشهدُ المقدَّس.فالتذكير باعتبارِ المكان و التأنيثُ باعتبارِ البقعه (۱).قال اللّهُ تعالى: إِنَّکَ بِالْوٰادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً (۲)،و قال عليٌّ عليْهِ السّلاٰم:«بَلى کانَتْ فى أيدينا فَدَکٌ مِنْ کُلِّ ما أظَلَّتْهُ السَّماءُ فَشَحَّتْ عَلَيْها نفوسُ قومٍ و سَخَتْ عَنْها نفوسُ قومٍ آخَرينَ» (۳).

وَ مِنْهُ أسْماءُ القَبائلِ،نحوُ:عاد،ثَمُود،أوْس،خَزْرَج.قالَ اللّهُ تعالى: کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ (۴)،و قالَ تعالى: وَ أَمّٰا ثَمُودُ فَهَدَيْنٰاهُمْ (۵).التَّأْنيثُ بِاعْتبارِ الْقَبيلَه،و التَّذکيرُ باعتبار الحيِّ (۶).

وَ مِنْهُ اسمُ الجِنْسِ الجَمْعِيِّ(و هُوَ ما يُفَرَّقُ بَيْنَهُ و بَيْنَ مُفْرَدِهِ بتاءِ التَّأنيثِ أو ياءِ النَّسَبِ فى المُفْرَدِ)،نحوُ:نَخْل(واحده نَخْلَه)و رُوم(واحده رُوميّ (۷))قالَ تَعالى: کَأَنَّهُمْ أَعْجٰازُ نَخْلٍ خٰاوِيَةٍ (۸)،و قالَ تعالى: کَأَنَّهُمْ أَعْجٰازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ (۹).فَالتذکيرُ باعْتِبارِ اللَّفْظِ وَ التأنيثُ بِاعْتِبارِ الجَماعَه.

و أما اسمُ الجمعِ (۱۰)فبعضُهُ واجبُ التأنيثِ کَ الإبِلِ و الغَنَمِ و الخَيْل،نحوُ:الإبِلُ الرّاويَه،الغَنَمُ السّائمَه،الخيلُ المُسَوَّمَه؛و بعضُهُ يجوزُ تذکيرُهُ و تأنيثُه،نحوُ:الرَّکْب،يُقالُ:

مَضَى الرَّکْبُ و مَضَتِ الرَّکْبُ،الرَّکبُ مَضَتْ و مَضى،فهو کاسمِ الجِنس الجمعيِّ (۱۱).و من

ص: ۲۴۵

۱- ۱) .شرح الرّضى على الکافيه،ج ۱،ص ۱۳۹.

۲- ۲) .طه/۱۲.

۳- ۳) .نهج البلاغه،الرّساله ۴۵.

۴- ۴) .القمر/۲۳.

۵- ۵) .فصّلت/۱۷.

۶- ۶) .شرح الرّضى على الکافيه،ج ۱،ص ۱۳۹.

۷- ۷) .الرُّوم:جيْلٌ من الناس،واحدُهُ الرُّومِيُّ(المعجم الوسيط).

۸- ۸) .الحاقّه/۷.

۹- ۹) .القمر/۲۰.

۱۰- ۱۰) .سيوضحُ معناهُ و معنى اسمِ الجنسِ الجمعيِّ فى باب الجمع.

۱۱- ۱۱) .شرح الرَّضى على الکافيه،ج ۳،ص ۳۴۵.

هـذا القبيل«القوم»،قالَ تعالى: وَ كَذَّبَ بِهِ قَوْمُکَ وَ هُوَ الْحَقُّ (۱)وَ قالَ تعالى: کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَکَذَّبُوا عَبْدَنَا (۲).فالتذكيرُ-كما سبق-باعتبارِ الحيِّ و التأنيثُ باعتبارِ القبيلَه (۳).

وَ السَّماعِيُّ فى أسماءٍ لا ضابِطَ لَها،مِنْها:حال،حانُوت،حَرْب،خَمْر،دِرْع،دَلْو،ذَهَب، رَحِم،ريح،زُقاق،سَبيل،سِكّين،سُلَّم،سَماء،سُوق،أضْحى،طَريق،عُنُق،عَنْكَبوت،فَرَس، كَبِد،مَنْجَنيق (۴).قيل و منه فُلْک (۵)،و قيل إنَّها يُذَكَّرُ مُفْرَداً و يُؤَنَّثُ جمعاً (۶)،قالَ اللّهُ تعالى:

فَأَنْجَيْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ

(۷)

،و قالَ تعالى: حَتَّی إِذَا کُنْتُمْ فِی الْفُلْکِ وَ جَرَیْنَ بِهِمْ بِریحٍ طَیِّبَةٍ (۸).

السّؤال و التّمرين

۱.مَيِّزِ الحَقيقيَّ عنِ المَجازيِّ فيما يَلى مِنَ الإسْمِ المُذكَّر:شَجَر،لِباس،ثَوْر،ديک،كَلْب، سِنَّور،ماء،حَجَر،جَمَل،زَيْد،ابْن،باب،فَحْل،يَوْم،لَيْل،شَهْر.

۲.عَيِّن الحَقيقِيَّ وَ المَجازيَّ فيما يَلى مِنَ الإسْمِ المُؤنَّث:ساعَه،أرْض،زَيْنَب،شاه،بِئر، عَيْن،كَفّ،كَأْس،نَعْل،نار،جَهَنَّم،دار،هِنْد،مَرْيَم،عَصا،ساق.

۳.عَيِّنْ نوعَ التَّأْنيثِ-الحقيقيَّ و المجازيَّ،اللّفظيَّ و المعنويَّ-فى الكَلِماتِ التّابِعَه:كُلْثُوم، رُقَيَّه،رُباب،امّ،عَمَّه،أُخْت،فَخِذ،تَمْرَه،صَحْراء،سَلْمى،قيمَه،ضَبُع،سَماء،أرْض،شَمْس،

ص:۲۴۶

۱- ۱) .الأنعام/۶۶.

۲- ۲) .القمر/۹.

۳- ۳) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۱،ص ۱۴۰.

۴- ۴) .راجِعْ لِأكثَرِ الكلماتِ،المصباحَ المنير.

۵- ۵) .لسان العرب.

۶- ۶) .المصباح المنير.

۷- ۷) .الشعراء/۱۱۹.

۸- ۸) .يونس/۲۲.

سَعیدَه،بِنْت،ریح،یَد،رِجْل،إمْرَأه،حَسْناء،بَطْحاء،حُجْرَه،دَواه،قِدْر،شَجَرَه،حَوْزَه،نَمْل،نَحْل، إلیٰ،حَتّیٰ،صارَ،أَصْبَحَ،صاد،فاء،عاد،تُبَع.

۴.ما هِیَ المواردُ القیاسیُّ للمؤنَّثِ المعنویِّ و لجواز التَّذکیرِ و التَّأنیث؟

۵.ما هِیَ الأقسامُ الخاصَّهُ بِالمذَکَّرِ و الأقسامُ الخاصَّهُ بالمؤَنَّثِ؟

الفصل ۶.إسْنادُ الفِعْلِ إلی المُؤَنَّث

الفصل ۶.إسْنادُ الفِعْلِ إلی المُؤَنَّث (۱)

إنَّ مِنْ أحْکامِ المُؤَنَّثِ تَأْنیثَ الفعلِ المُسْنَدِ إلَیهِ،وُجوباً فی بعضِ المواردِ و جوازاً فی بعضٍ آخَرَ بالتفصیلِ التالی:

یَجِبُ تَأْنیثُ الْفِعْلِ إذا أُسْنِدَ إلی المؤنَّثِ الْحَقِیقِیِّ،لَفْظِیّاً کانَ،نحوُ:فاطِمَه،أمْ معنویّاً،نحوُ:

مَرْیَم؛إلی ظاهِرِهِ أُسْنِدَ الفِعْلُ أوْ إلی ضَمیرِهِ،نحوُ:جاءَتْ فاطِمَهُ و ذَهَبَتْ،سَأَلَتْ مَرْیَمُ و أُجیبَتْ.

و الحُکمُ هُوَ ذا إذا أُسْنِدَ الفِعْلُ إلی ضَمیرِ الْمُؤَنَّثِ الْمَجازِیِّ،نحوُ:الشّمسُ طَلَعَتْ و البِئْرُ امْتَلأَتْ؛أمّا إذا أُسْنِدَ إلی ظاهِرِهِ فلا یَجِبُ تَأْنیثُه بل یجوزُ التذکیرُ و التأنیث،نحوُ:

طَلَعَ الشَّمْسُ أو طَلَعَتِ الشَّمْسُ.

کلُّ ذلک فیما إذا لم یَفْصِلْ بَیْنَ الفعلِ و الفاعِلِ المؤنَّثِ الظاهر فاصِلٌ،أمّا إذا فَصَلَ بَیْنَهُما فاصِلٌ فَفِی المؤَنَّثِ الحقیقیِّ یَحْسُنُ تأنیثُ الْفِعْلِ وَ فِی المُؤَنَّثِ المجازیِّ یَحْسُنُ تَذکیرُه،نحوُ:جاءَتِ الیَومَ فاطِمَهُ،و طَلَعَ الْیَوْمَ الشَّمْسُ فی السّاعَهِ کذا.نَعَم،إذا کانَ الفاصلُ«إلّا»ففی المؤنَّثِ الحقیقیِّ أیضاً یَحْسُنُ تذکیرُ الفعلِ،نحوُ:ما جاءَ الّا سُعادُ.

تنبیهٌ:إذا أُسْنِدَ الفِعْلُ إلی ظاهرِ جمعِ المذَکَّرِ السّالِمِ أُفْرِدَ الفِعلُ مذَکَّراً،کما قالَ اللّهُ تعالی: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۲)؛و إذا أُسْنِدَ إلی ضمیرِهِ،جُمِعَ مُذَکَّراً،کقولِهِ تعالی: وَ ما کانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً (۳).

۱- ۱) .شرح الرّضی علی الکافیه،ج ۳،ص ۳۴۰؛شرح المفصّل،ج ۳،ص ۳۷۵ و ۳۷۸.

۲- ۲) .المؤمنون/۱.

۳- ۳) .التوبه/۱۲۲.

أمّا جمعُ المؤنَّثِ السالمِ و جمعُ المكسَّرِ فَإذا أَسْنِدَ الفِعلُ إلى ظاهِرِهِما وَجَبَ فيهِ-أى فى الفعلِ-الإفْرادُ مَعَ جَوازِ التّذكيرِ و التّأنيثِ،تقولُ:جاءَ الرّجالُ و جاءَتِ الرِّجالُ،جاءَ الْمُسْلِماتُ و جاءَتِ الْمُسْلِماتُ،مَضَى الأيّامُ و مَضَتِ الأيّامُ (۱).

قالَ اللّهُ تعالى: وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِى الْمَدِينَةِ (۲)،و قالَ تعالى: إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ (۳)،و قالَ تعالى: قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِى اللّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ (۴).و إذا أُسْنِدَ إلى ضميرِهِما جازَ أمرانِ:

أ)رِعايَةُ المَعنى أى الجمعيّه و الذكوره و الأنوثه،نحوُ:الرِّجالُ جاؤُوا،الْمُسْلِماتُ جِئْنَ،الدُّورُ هُدِمْنَ.قالَ اللّهُ تعالى: إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ (۵).

ب)رِعايَةُ اللَّفْظِ و اعتبار الجماعَهِ،فيُفردُ الضميرُ،و يُؤَنَّثُ،مطلقاً،نحوُ:

الرِّجالُ جاءَتْ،المُؤمِناتُ ذَهَبَتْ،الدُّورُ هُدِمَتْ.قالَ اللّهُ تَعالى: وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ (۶).

هذا كلُّهُ فى الجموعِ.أمّا فى اسمِ الجنسِ الجمعيِّ فلكَ أن تُراعِىَ ظاهرَ لفظِهِ و تعتَبِرَهُ مفرداً مذكّراً و تقولَ مثلاً:اِنْقَعَرَ النَّخلُ و النَّخْلُ انْقَعَرَ،أو تراعِىَ المعنى الجمعيّه و تقولَ:انْقَعَرَتِ النَّخلُ و النخلُ انْقَعَرَت (۷).

---

۱ - ۱) .للأُستاذ:أمّا وجوبُ الإفراد فلما سَبَقَ فى بابِ الفعلِ من أنَّ مثنَّياتِ الأفعالِ و جموعَها تشتمِلُ على ضميرِ الفاعلِ صِناعَةً فلا يقعُ بعدَها فاعلٌ ظاهرٌ(شرح الرّضى على الكافيه،ج ۲،ص ۴۱۳ و ۴۱۴).و أمّا جوازُ التذكيرِ فى مثلِ قالَ نِسْوَةٌ و جاءَ المؤمناتُ و جوازُ التأنيثِ فى مثل قالَتْ رُسُلُهُم و جاءتِ الرِّجالُ فقالوا لإزالهِ التأنيثِ المجازىِّ الطّارى من جِههِ صيغَهِ الجمعِ،التأنيثَ الحقيقىَّ و التذكيرَ الحقيقىَّ(نفس المصدر،ج ۳،ص ۳۴۲).

۲- ۲) .يوسف۳۰/.

۳- ۳) .الممتحنه۱۲/.

۴- ۴) .إبراهيم۱۰/.

۵- ۵) .يونس۲۱/.

۶- ۶) .المرسلات۱۱/.

۷- ۷) .شرح الرَّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۳۴۵.

السّؤال و التّمرين

۱.أسْنِدْ إلی کُلٍّ مِنَ الْأَسْماءِ التّالِیَهِ فِعْلاً،مَرَّهً إلی ظاهِرِهِ وَ أُخْریٰ إلی ضَمیرِه:حالَه، عَروُس،حانُوت،سِنّ،شِمال،کَأس،قَدَم،عَلّام،أَمَه،أُمّ،أُخْت،أَیّام،دار،غُرْفَه،شَمْس،رَسُولَه، مُرْضِع،حامِل،صاحِبات،طالِبَه،أَزْمِنَه،آیات،أَحْوال،قُضاه،مسائِل،رِیاح،قانِتات،أَخَوات، مُصْطَلَحات.

۲.أُرْسُمْ جَدْوَلاً یُبَیِّنُ أقْسامَ المُذَکَّرِ وَ المؤَنَّثِ وَ أعْطِ لِکلٍّ قِسْمٍ مِثالاً و الأفْضَلُ أن تَکونَ الأمْثِلَهُ مِنَ القرآنِ الکریم.

۳.ما هُوَ الأصلُ فی الاسمِ من جِهَهِ التذکیرِ و التأنیثِ؟

ص :۲۴۹

المبحث الرّابع:

اشاره

المُتَصَرِّفُ و غَيْرُ المتصرِّف

مُقدِّمهٌ

الاسمُ إمّا مُتَصَرِّفٌ و إمّا غَيْرُ مُتَصَرِّفٍ.المتصرِّفُ ما يُثَنّى و يُجْمَعُ و يُصَغَّرُ و يُنْسَبُ إلَيهِ،نحوُ:أَسَد-أَسَدانِ،أُسُود،أُسَيْد،أَسَدِىّ.و غيرُ المتصرِّفِ ما لا يَعْرِضُهُ شيءٌ من هذِهِ الحالاتِ،نحوُ:«مَنْ»و«ما» (۱).

الفصل ۱.المثنّى

اشاره

الفصل ۱.المثنّى (۲)

المثنّى اسمٌ نابَ عن مفرَدَيْنِ متَّفِقَيْنِ لفظاً و معنىً بزيادةِ ألِفٍ-لابُدَّ من فَتْحِ ما قبلَها- و نونٍ مكسورَةٍ(انِ) (۳)أو ياءٍ مفتوحٍ ما قبلَها مع نونٍ مكسورَةٍ(يْنِ) (۴)فى آخِرِه،نحوُ:

رَجُلانِ و امْرَأَتَيْنِ (۵).

ص:۲۵۰

۱- ۱) .مبادئُ العربيَّةِ،ج ۴،ص ۵۳.

۲- ۲) .جامع الدروس العربيَّه،ج ۲،ص ۹؛شرح الرَّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۳۴۷؛النحو الوافى،ج ۱،ص ۱۰۸.

۳- ۳) .فى حالهِ الرَّفع.

۴- ۴) .فى حالتَىِ النَّصبِ و الجَرِّ.

۵- ۵) .للأُستاذ:لِيُراجَعْ لماهيَّهِ علامه المثنّى-و الجمعِ المذكَّرِ السالمِ الآتى فى الفصل ۳-شرح الرَّضى على الكافيه،ج ۱،ص ۸۳-۸۹.

فما فی آخِرِهِ علامَةُ المثنّی وَ لم یَنُبْ عن مُفْرَدَیْنِ نحوُ:اثْنانِ و اثْنَیْنِ،اثْنَتانِ و اثْنَتَیْنِ، ثِنْتانِ و ثِنْتَیْنِ (۱)،أو لَمْ یَکُنْ مُفْرداهُ مُتَّفِقَیْنِ لفظاً و معنیً،نحوُ:الأَبَوانِ و الأَبَوَیْنِ(الأب و الأُمّ)أو القَمَرانِ و القَمَرَیْنِ(الشمس و القمر)،لیسَ بِمُثَنّیً بَلْ مُلْحَقٌ بِهِ.و إذا سُمِّیَ المفردُ بالمثنّی أو بما یُشْبِهُه،نحوُ:حَسَنَیْن و مَرْوان(اسما رَجُلین)،شَعْبان(اسمُ شَهْرٍ) و بَحْرَیْن(اسمُ بَلَدٍ)،فلیسَ مثنّیً و لا مُلْحقاً به (۲).

صَوْغُهُ

أ)الصَّحیحُ و شِبْهُهُ و المنقوصُ تَلْحَقُها عَلامَةُ التَّثنِیَهِ بِلا تغییرٍ،نحوُ:أَسَد و ظَبی و هادٍ–أَسَدانِ و ظَبْیانِ و هادیانِ،أَسَدَیْنِ و ظَبْیَیْنِ و هادِیَیْنِ (۳).

ب)المَقْصُورُ إنْ کانَ ثُلاثِیّاً (۴)و کانَتْ أَلِفُهُ مُنْقَلِبَهً عَنْ الواوِ رُدَّت الألِفُ إلی أصْلِها،نحوُ:عَصا– عَصَوانِ و عَصَوَیْنِ،رِبا–رِبَوانِ و رِبَوَیْنِ؛و إلاّ قُلِبَتْ یاءً،نحوُ:فَتیً،مُصْطفیً،مُسْتَشْفیً،حُبْلیً، حُباریً،أرطیً و قَبَعْثَرَیً–فَتَیانِ و فَتَیَیْنِ (۵)،مُصْطَفَیانِ و مُصْطَفَیَیْنِ،مُسْتَشْفَیانِ و مُسْتَشْفَیَیْنِ، حُبْلَیانِ و حُبْلَیَیْنِ،حُبارَیانِ و حُبارَیَیْنِ،أرْطَیانِ و أرْطَیَیْنِ،قَبَعْثَرَیانِ و قَبَعْثَرَیَیْنِ (۶).

ص :۲۵۱

۱– ۱) .للأُستاذ:قال الفَیُّومی فی المصباحِ المنیر:«الثِّنیً بالکسرِ و القصرِ الأمرُ یُعادُ مرَّتَیْنِ،و الاثْنانِ من أسْماءِ العدَد اسمٌ للتثْنِیَهِ حُذِفَتْ لامُهُ و هِیَ یاء.و تقدیرُ الواحِدِ ثَنَی وِزانُ سَبَب،ثم عُوِّضَ همزَهُ وصلٍ فقیلَ اثْنانِ و للمؤنَّثهِ اثْنَتانِ کما قیلَ ابْنانِ و ابْنَتانِ،و فی لغهِ تمیم ثِنْتانِ بغیرِ همزهِ وصلٍ؛و لا واحِدَ لَهُ مِنْ لفظِه...و قیلَ أصلُهُ ثِنْی وزانُ حِمْل و لهذا یقالُ ثِنْتانِ».

۲– ۲) .للأُستاذ:شرح الرضی علی الکافیه،ج ۳،ص ۲۶۶.

۳– ۳) .تذکرهٌ للطُّلاب:المنقوصُ الَّذی حُذِفَ لامُهُ لِالتِقاءِ السّاکِنَیْنِ یُرَدُّ لامُهُ عِنْدَ التَّثْنِیَهِ لِزَوالِ مُوجِبِ الحذفِ،نحوُ:هادٍ –هادِیانِ و هادِیَیْنِ،مُهْتَدٍ–مُهْتَدِیانِ و مُهْتَدِیَیْنِ،و هذا واضِحٌ.

۴– ۴) .اَلْمُرادُ بِ«الثُّلاثِیِّ»هُنا و فِی بعضِ الأَبْحاثِ الآتیه ما کانَ لَهُ ثَلاثَهُ أحْرُفٍ،و بالرُّباعیِّ أو الخُماسیِّ ما کانَ أحْرُفُهُ اکْثَرَ من ثلاثَهٍ،أصْلِیَّهً کانَتْ کلُّ الأحْرُفِ أمْ لَمْ تَکُنْ.

۵– ۵) .بناءً علی أنَّ ألِفَ فَتیً مَقْلُوبهٌ من الیاء.و سُمِعَ فَتَوانِ و فَتَوَیْنِ،بناءً علی أنَّ ألِفَ فَتیً مقلوبهٌ من الواو(تاج العروس).

۶– ۶) .تذکرهٌ أُخْری لِلطُّلاّب:المقصورُ الَّذی حُذِفَ لامُهُ لِالْتِقاءِ الساکِنَیْنِ یُرَدُّ لامُهُ عِنْدَ التَّثْنیهِ لِزَوالِ موجِبِ الحذفِ، نحوُ:عَصاً–عَصَوانِ و عَصَوَیْنِ،فَتیً–فَتَیانِ و فَتَیَیْنِ،و هو واضِحٌ.

ج)المَمْدُودُ إنْ كـانَتْ هَمْزَتُهُ أصْلِيَّةً بَقِيَتْ عَلى صورَتِهـا،نحوُ:قَرّاء-قَرّاءانِ و قَرّائَيْنِ؛ و إن كـانَتْ لِلتّأنيثِ قُلِبَتْ واواً،نحوُ:حَمراء-حَمْراوانِ و حَمْراوَيْنِ،زَكَرِيّاء- الزَّكَرِيّاوانِ و الزَّكَرِيّاوَيْنِ؛و إنْ كـانَتْ مُنْقَلِبةً عن واوٍ أو يـاءٍ أو مزيـدةً لِلإلْحـاقِ جـازَ فى الهمزةِ وَجْهـانِ:إبقاؤُهـا على حالِهـا و قَلْبُهـا واواً،نحوُ:دُعـاء-دُعـاءانِ و دُعاوانِ،إهْـداء- إهْداءانِ و إهْداوانِ،عِلْباء-عِلْباءانِ و عِلْباوانِ (١).

د)الثُّلاثِيُّ المَحذُوفُ لامُهُ إنْ لَمْ يُعَوَّضْ مِنْهُ شَـيْءٌ رُدَّ لامُهُ عِنْدَ التَّثنيهِ،نحوُ:أب-أبَوانِ و أخ-أخَوانِ،إلاّ«يَد»و«فَم»و«غَد»،فَإنَّ المَحْذُوفَ مِنْها لا يُرَدُّ،نحوُ:يَد-يَدانِ و يَدَيْنِ،فَم-فَمانِ و فَمَيْنِ،غَد-غَدانِ و غَدَيْنِ؛و كَذلِكَ«دَم»عَلَى الأَصَحِّ.و إنْ عُوِّضَ مِنَ اللاّمِ شَـيْءٌ ثُنِّيَ مَعَ العِوَضِ،نحوُ:سَنَه-سَنَتانِ و سَنَتَيْنِ،اسْم-اِسْمانِ و اسْمَيْنِ،ابْن- ابنانِ و ابْنَيْنِ (٢)؛و كذلك المحذوفُ الفاءُ المعوَّضُ عنه بالتاءِ(تاءِ التأنيث)،نحوُ:ثِقَه-ثِقَتانِ (٣).

ه)المُرَكَّبُ الإضـافِيُّ يُثَنّى جُزْؤُهُ الأَوَّلُ،نحوُ:عَبـدُ اللّه-عَبْدَ اللّهِ و عَبْدَيِ اللّهِ،دار النَّدْوَه-دارا النَّدْوَه و دارَيِ النَّدْوَه؛و أَمّا المَزْجِيُّ و الإسْنادِيُّ فَيُضافُ إلَيْهِما«ذَوَا»أو «ذَوَيْ»فى المذكَّرِ و«ذَواتا»أو«ذَواتَيْ»فى المؤنَّثِ،نحوُ:سيبَوَيْهِ-ذَوا أو ذَوَيْ سيبَوَيْه و تأَبَّطَ شَرّاً-ذَوا أو ذَوَيْ تَأَبَّطَ شَرّاً.

تَبْصِرَةٌ:قَد يُجْعَلُ الجمعُ مكـانَ المثنّى إذا دَلَّت القرينهُ على المعنى المُراد،كقولِهِ تعـالى: إنْ تَتُوبا إلَى اللّهِ فَقَـدْ صَغَتْ قُلُوبُكُما (٤)و قولِهِ تَعـالى: اَلسّارِقُ وَ السّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما. (٥)و (٦)

ص :٢٥٢

١- ١) .هذا،و لكنَّ إبْقاءَ الهمزَهِ المنقلَبهِ عن واوٍ أو ياءٍ أصليٍّ-فى التثنِيَهِ-على صورتِها،نحوُ:دُعاءانِ و دعاءَيْنِ،و إهداءانِ و إهداءَيْنِ،و قلبُ المزيدَهِ للإلحاقِ واواً،نحوُ:عِلباوانِ و علباوَيْنِ،أفْضَل.

٢- ٢) .شرح الأشمونى على الألفيَّه،ج ۴،ص ١١٩.

٣- ٣) .همعُ الهَوامِع،ج ١،ص ١٠۵.

۴- ۴) .التحريم۴/.

۵- ۵) .المائده٣٨/.

۶- ۶) .و فى بعض المفَصَّلات تفصيلٌ راجِعْهُ إنْ شِئت(شرح المفصَّل،ج ٣،ص ٢٠٩).

و قَدْ يُقْصَدُ مِنَ المُثَنّى الْجمعُ كَما فى قَولِهِ تَعالى: ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ (۱)،أى كَرَاتٍ،و نحوُ:لَبَّيْكَ و سَعْدَيْكَ (۲).

السُّؤالُ و التَّمرين

۱.عَرِّفِ المُتَصَرِّفَ و غَيْرَ المتصرِّفِ.

۲.ما هو المُثَنّى و التَّثْنِيَهُ و عَلامَهُ التَّثْنِيَه؟

۳.مَيِّزْ غَيْرَ الْمُثَنّى مِنَ الْمُثَنّى فيما يَلى وَاذْكُرْ لِمَ لا يَكُونُ مُثَنّىً:جَوَلان،خِذْلان،سَبَلان (مِنْ جبالِ آذربايجان)،حُمَيْن،جَبان،عَيان،حُنَيْن،ثِنْتَيْن،غِزْلان.

۴.كَيْفَ يُثَنّى المُفْرَدُ الصَّحيحُ و شِبْهُ الصَّحيحِ؟أَعْطِ أَمْثِلَهً على ذلِكَ.

۵.كَيْفَ يُثَنّى المقصورُ و الممدودُ و المنقوصُ و محذوفُ اللّامِ و المُرَكَّبُ؟أعْطِ لِكُلِّ نَوْعٍ أمْثِلَهً.

۶.ثَنِّ الكلماتِ التّالِيَهَ:صَحْراء،سَماء،رِضاً،الرِّضا،بابَوَيْهِ،قُولَوَيْهِ،بَيْت لَحْم،بَعْلَبَكّ، أَبُو الْحَسَن،دار،مَسْجِد،المَشعى،رَفيق،سُؤال،نِداء،المَوْلى،عِدَه،زِنَه،صِلَه،راعٍ،نامٍ،المُحيى، مُحْيٍ.

الفصل ۲.الجَمْع

اشاره

الفصل ۲.الجَمْع (۳)

الجمعُ اسمٌ نابَ عن ثلاثَهِ مُفْرَداتٍ فصاعِداً متَّفِقاتٍ لفظاً و معنىً،بزيادهِ واوٍ ساكِنَهٍ و نونٍ مفتوحَهٍ(وْنَ)،أو ياءٍ ساكِنَهٍ و نونٍ مفتوحَهٍ(يْنَ)،أو ألِفٍ و تاءٍ(ات)فى آخِرِ المُفْرَدِ،نحوُ:مُسْلِم-مُسْلِمُوْنَ،مُسْلِمِيْنَ و مُسْلِماتٌ؟؟؟؛أو بتغيُّرِ بناءِ المُفْرَدِ،نحوُ:رَجُل- رِجال و كِتاب-كُتُب.

ص :۲۵۳

۱- ۱) .الملک۴/.

۲- ۲) .ذلِکَ لِأَنَّ المُثَنّى فى حُكْمِ المُكَرَّرِ و المُكَرَّرُ قَدْ يُفيدُ الكَثْرَهَ،نحوُ قَولِهِ تعالى: كَلّا إِذا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا- وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (الفجر۲۱/ و ۲۲).

۳- ۳) .جامع الدُّروس العربيَّه،ج ۲،ص ۱۴؛شرح الرَّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۳۶۵.

فما لم یَنُبْ عن مُفْرَداتٍ متفِّقاتٍ لفظاً و معنیً،نحوُ:عِشْرِیْنَ و عَرَفات(اسمُ مَوْضعٍ بقُرْبِ مَکّهَ)،لیسَ بِجَمْعٍ بَلْ مُلْحَقٌ بهِ (۱).

أقسامُ الجَمْع

الجمعُ علی ثلاثَهِ أقسام:۱)جمعُ المذکَّرِ السّالِم،۲)جمعُ المؤنَّثِ السّالِم،۳)الجمعُ المُکَسَّر (۲).

الفصل ۳.جمعُ المذکَّرِ السّالِم

اشاره

الفصل ۳.جمعُ المذکَّرِ السّالِم (۳)

هُوَ جمعٌ زیدَتْ فی آخِرِ مُفْرَدِهِ واوٌ ساکنَهٌ مضمومٌ ما قَبلَها و نونٌ مفتوحَهٌ (وْنَ) (۴)أو یاءٌ ساکِنَهٌ مکسورٌ ما قَبْلَها و نونٌ مفتوحَهٌ(یْنَ) (۵)،نحوُ:مُسْلِمُوْنَ و مُسْلِمِیْنَ.

یُشتَرطُ فی المفردِ الّذی یُجْمَعُ هذا الْجَمْعَ ثلاثَهُ شُروطٍ:

۱.أنْ یَکونَ اسماً لمذکَّرٍ عاقلٍ (۶)أو وصفاً لَهُ،نحوُ:زید و عالِم،بخلاف نحوِ:زینَب و فَرَس و کِتاب و عالِمَه و صاهِل.

۱- ۱) .یُلحَقُ بالجمعِ أسماءٌ غیرُ مستوفٍ للشرائطِ(شرائطِ لحوقِ علامهِ الجمعِ بِها)أیضاً سنتعرَّضُ لَها عن قریبٍ.

۲ - ۲) .وجهُ التَّسْمِیَهِ أنَّ بنـاءَ المفردِ یَسْلَمُ مِنَ التَّغَیُّرِ فی الأَوَّلَیْنِ إلاّ بإلحـاقِ آخِرِهِ علامَهَ الجمعِ و مـا یعرِضُ لَهُ من هـذا اللُّحوق،وَ یَتَغَیَّرُ فی الثّالِث.و قد یقال للأَوَّلَیْنِ«المُصَحَّح»أیضا.

۳- ۳) .شرح الرّضی علی الکافیه،ج ۳،ص ۳۶۹؛النحو الوافی،ج ۱،ص ۱۲۵.

۴- ۴) .فی حالهِ رفعِ الکلمه.

۵- ۵) .فی حالَتِی النصبِ و الجرِّ.

۶- ۶) .لیسَ المرادُ بالعاقلِ أن یکونَ عاقلاً بالفعل،و إنَّما المرادُ أنَّهُ من جنسٍ عاقلٍ کالآدمیّینَ و الملائکَه،فیَشْمُلُ المجنونَ و الطِّفلَ و نحوَهُما.و قد یُنَزَّلُ غیرُ العاقلِ منزلَهَ العاقلِ فیُجْمَعُ جمعَ المذَکَّرِ السّالِم،کقولِهِ تعالی: إِذْ قٰالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یٰا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی سٰاجِدِینَ (یوسف۴/)، و قولِهِ تعالی عن السَّماءِ: فَقٰالَ لَهٰا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیٰا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قٰالَتٰا أَتَیْنٰا طٰائِعِینَ (فصّلت۱۱/-النحو الوافی، ج ۱،ص ۱۲۸،الهامش ۲).

۲.أنْ يكونَ عَلَماً (۱)خالياً عن تاءِ التأنيثِ إن كانَ موصوفاً،نحوُ:زيد؛بخلافِ نحوِ:

رَجُل و طَلْحه.

۳.أنْ يَكُونَ مِمّا يُؤنَّثُ بِالتّاءِ أو أفْعَلَ تفضيلٍ إنْ كانَ وَصْفاً،نحوُ:عالِم و أعْلَم (۲)بخلافِ نحوِ:أحْمَر(حَمْراء)و غَضْبان(غَضْبیٰ)و عَلاّمَه،ممّا لا تُؤَنَّثُ بالتاءِ.

صَوْغُهُ

أ)الصَّحيحُ و شِبْهُهُ تَلْحَقُهُما علامَهُ هذا الجَمْعِ بِلا تَغْييرٍ فی بِنْيَهِ الكَلِمَهِ،نحوُ:

زيدٌ-الزَّيْدُونَ و الزَّيْدِينَ (۳)،المُسْلِم-المُسْلِمُوْنَ و المُسْلِمِينَ،قُصَیّ (۴)-القُصَيُّوْنَ و القُصَيِّينَ.

ص :۲۵۵

۱- ۱) .اَلعَلَمُ ما وُضِعَ لِواحِدٍ بِعَيْنِه.فَلا يُثَنّى العَلَمُ و لا يُجْمَعُ إلاّ إذا نُكِّرَ؛و سيُوضَحُ ذلک بُعَيْدَئذٍ.

۲- ۲) .فأفعلُ التَّفضيلِ يُجْمَعُ هذا الجمع مَعَ تأنُّثِهِ بالألِفِ،كما أنَّهُ يُجْمَعُ جَمْعَ التَّكسيرِ أيضاً كما سيأتی.

۳- ۳) .للأُستاذ:لِمَ تُزادُ«ألْ»علی«زيد»و يُقالُ فی جمعِهِ«الزَّيْدونَ»و«الزَّيْدِينَ»؟قد أجابُوا علی هذا السُّؤالِ بأنَّ الأصلَ فی التَّثْنيهِ و الجمعِ أنْ يكونَ مفردُهُما نَكِرَهً لِأَنَّ الأصلَ فی العَلَمِ أنْ يكونَ مُسمّاهُ شَخْصاً واحِداً مُعَيَّناً و لا يُثَنّى اللَّفْظُ و لا يُجْمَعُ إلاّ عِنْدَ اشتراكِ عِدَّهِ أفرادٍ فی اسم واحِد،و لهذا شاعَ أنْ يُقالَ:«لا يُثَنّى العَلَمُ و لا يُجْمَعُ إلاّ بعدَ قصدِ تنكيرِه».فإذا أُرِيدَ إعادَهُ التَّعريفِ لِلَّفْظِ زيدَتْ عليهِ«أل»التَّعريفِ.قال الرَّضی(رحمهُ اللّه)فی بابِ تنكيرِ الأعلامِ:«إذا ثُنِّیَ العَلَمُ أو جُمِعَ فلابُدَّ مِنْ زَوالِ التَّعريفِ العَلَمیِّ،لأنَّ هذا التعريفَ إنَّما كانَ بسببِ وضعِ اللَّفْظِ علی مُعَيَّنٍ و العَلَمُ المثنّیٰ أو المجموعُ ليسَ موضوعاً إلاّ فی أسماءٍ معدودهٍ...فإذا زال التعريفُ العَلَمیُّ...قال المصنِّفُ (ابنُ الحاجِبِ)وَجَبَ جَبْرُ ذلک التَّعريفِ الفائتِ بأخْصَرِ أداتَی التَّعريفِ و هی اللاّم(أل)،فلا يكونُ مثنّى العَلَمِ و مجموعُهُ إلاّ مُعرَّفَيْنِ باللاّمِ العهديَّه...و ابنُ يعيش(شارحُ المفصَّل للزَّمخشریِّ فی شرحِهِ علی المفصَّلِ،ج ۱،ص ۱۴۰)لا يوجِبُ جَبْرَ التَّعريفِ الفائتِ مِنَ المثنّى و المجموعِ بل يُجيزُ تنكيرَهُما و وَصْفَهُما بِالنَّكِرَه؛و الاستقراءُ يُقَوِّی ما ذَهَبَ إليه المصنِّفُ مع القياسِ...و قَدْ جاءَ بعضُ المثنّى و المجموعِ غَيْرَ مجبورٍ بِاللاّمِ،و ذلک فی أشياءَ مشتَرَكَهٍ فی الأسْماءِ لازم تَصاحُبُها...[مِنْها]:جُمادَيانِ(لِجُمادی الأولی و الثانِيَهِ)»(شرح الرَّضی علی الكافيه،ج ۳، ص ۲۵۷).و لاحِظْ النحوَ الوافی،ج ۱،ص ۱۱۸،الرَّقَم(۳)أيضاً.وَلْيُتَدارَكْ هذا الضّابِطُ لِبابِ المثنّى أيضاً و ليُحْفَظْ عليه هناک و هُنا و فيما سيأتی من جمعِ المؤنَّثِ السّالِمِ.

۴- ۴) .اسمُ أَحَدِ أجدادِ النبیِّ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و مثلُهُ لُؤَیّ.

ب)الْمَنْقُوصُ تُحْذَفُ ياؤُهُ عِنْدَ الجَمْعِ بعدَ انتقالِ ضمَّتِها(قبلَ واوِ الجمع)أو كسرَتِها (قبلَ يائه)إلى ما قبلَها قضاءً لقاعِدَةِ الإعلال،نحوُ:الهادى-الهادُوْنَ و الهادِيْنَ، المُهْتَدى-الْمُهتَدُوْنَ و الْمُهتَدِيْنَ؛و نحوُ:هادٍ-هادُوْنَ و هادِيْنَ،مُهْتَدٍ-مُهْتَدُوْنَ و مُهْتَدِيْنَ.و مثلُ هادٍ،جاءٍ (۱)-جاؤوْنَ و جائِيْنَ.

ج)الْمَقْصُورُ تُحذَفُ أَلِفُهُ المقصورَةُ عندَ الجمعِ قضاءً لقاعدَةِ الإعلالِ،و يَبْقى ما قبلَ الأَلِفِ مفتوحاً كما كانَ،نحوُ:المُعَلّى-المُعَلَّوْنَ وَ الْمُعَلَّيْنَ،موسى-المُوسَوْنَ و المُوسَيْنَ؛قالَ تعالى: وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيارِ (۲).

د)المَمْدُودُ حُكْمُهُ هُنا كَحُكْمِهِ فى التَّثنِيَةِ،نحوُ:زَكَرِيّاء-الزَّكَرِيّاوُوْنَ و الزَّكَرِيّاوِيْنَ، وُضّاء-وُضّاؤُوْنَ وَ وُضّائِيْنَ،قَرّاء-قَرّاؤُوْنَ و قَرّائِيْنَ،قَرّاوُوْنَ و قَرّاوِيْنَ.

ه)المركَّبُ الإضافىُّ يُجْمَعُ جزؤهُ الأوّل،نحوُ:عَبْدو منافٍ و عَبْدى منافٍ؛و سائرُ الأقسامِ يُجْمَعُ بِإضافَةِ«ذَوُو»أو«ذَوى»إلَيْهِ،نحوُ:ذَوُو سيبَوَيْهِ و ذَوُو تَأَبَّطَ شَرّاً، ذوى سيبَوَيْهِ و ذوى تَأَبَّطَ شَرّاً (۳).

المُلْحَقاتُ بِجَمْعِ المُذَكَّرِ السّالِمِ

أُلْحِقَتْ بِجَمْعِ المذكَّرِ السّالِمِ عِدَّةُ كَلِماتٍ،هى:عِلِّيُّوْنَ (۴)،عالَمُوْنَ (۵)،عِشْرُوْنَ إلى

---

۱ - ۱) .جاءٍ(اسمُ فاعلٍ من جاءَ)أصلُها جايِئٌ،قُلِبَتِ الياءُ همزةً فصارَتْ جاءِءٌ،ثَمَّ قُلِبَتِ الهمزةُ الثانيةُ ياءً تخفيفاً فصارَ جاءِىٌ،ثمَّ سُكِّنَتِ الياءُ إعلالاً ـ ثُمَّ حُذِفت لالتقاءِ السّاكِنَيْنِ(الياء و نون التّنوين)،فَلَحِقَ التَّنوينُ بالهمزةِ فصارَتْ جاءٍ. هذا قولُ سيبَوَيه فى كلِّ أسماء الفاعلينَ من الأجوفِ المهموز اللاّم.و لِلْخَليلِ قولٌ آخَرُ مَرْجوحٌ(راجِعْ للتَّفصيلِ شرحَ الرَّضى على الشّافيه،ج ۱،ص ۲۵ و ج ۳،ص ۱۲۷ و شرحَ النِّظام،ص ۷۴).

۲- ۲) .ص/۴۷.

۳- ۳) .شرح الأشمونى و حاشيه الصَّبّان،ج ۱،ص ۸۱.

۴- ۴) .اِسْمٌ لِديوانٍ يُكتَبُ فيهِ أعمالُ الصّالِحينَ أو لِأَعْلَى الْجَنَّهِ،مُفْرَدٌ فى المَعنَيَيْنِ.أو اسمٌ لِسُكّانِ أعْلَى الجنَّه فهو جَمْعٌ فى هذا المعنى.

۵- ۵) .معناهُ العالَمُ أى الْخَلْقُ كُلُّه،و قيلَ مَعْناهُ العُقَلاءُ،وَ لا مفردَ لَهُ فى الْمَعْنَيَيْنِ.

تِشعينَ،اولُو (۱)،أرَضُونَ (۲)،سِنُونَ (۳)و بابُ سِنينَ (۴)(عِضَه (۵)و عِزَه (۶)و ثُبه (۷)).و مِنَ الْمُلْحَقاتِ:

أهْلُونَ (۸)و بَنُونَ (۹).و إنَّما أُلْحِقَتْ هذِهِ الْكَلماتُ بِالْجَمْعِ لِأَنَّ فيها علامَةَ الْجَمْعِ دُونَ حَدِّهِ أو شُروطِه.

السُّؤالُ و التَّمرين

۱.مَا هُوَ الفَرْقُ بَيْنَ مَعْنى المُثَنّى و الجَمْعِ و ما هُوَ الفَرْقُ بَيْنَ عَلامَتَيْهِما؟

۲.الجمعُ ما هُوَ و كَم قِسْماً لَهُ؟

۳.هَلْ يُجْمَعُ ما يَلي جَمْعاً مذكَّراً سالِماً أوْ لا؟لِماذا؟:اَلْمَدينَه،زَيْنَب،سَكْران، أصْغَر،صُغْرى،صَفْراء،كِتاب،قَلَم،رَسُول،بَتُول،أمَه،جُمْعَه،حَمْزَه،مُعاويَه،عَطيَّه (اسمُ رَجُلٍ)،خليفه،سُعاد،مُرْضِع،ناعِق،عَطْشان،سَلْمان،صَبُور،شكُور،عَدِيّ،مَهْدِيّ و علوِيّ.

۱- ۱) .بِمَعْنى أصْحاب و لا مُفْرَدَ لَهُ.

۲- ۲) .جَمْعُ أَرْض و أَرْض مُؤَنَّثٌ،على أنَّ بِناءَ المفردِ قدْ تَغَيَّرَ فى الجمع.

۳- ۳) .جمعُ سَنَه و سَنَه مؤنَّثٌ بالتاءِ و تغيَّرَ بناءُ المفرَدِ فى الجمع.

۴- ۴) .هى كلماتٌ ثُلاثِيَّةٌ حُذِفَتْ لامُها و عُوِّضَتْ مِنْها تاءُ التّأنيثِ و لَمْ تُجْمَعْ جَمْعَ التَّكْسيرِ.

۵- ۵) .بِمَعْنَى الْكِذْبِ أو التَّفْريقِ.فَعَلى الأَوَّلِ أصْلُها«عِضَهٌ»وَ عَلَى الثّانى اصْلُها«عِضَوٌ».

۶- ۶) .بِمَعْنَى الْفِرْقَهِ مِنَ النّاس،أصْلُها«عِزْىٌ».

۷- ۷) .بِمَعْنَى الْجَماعَهِ أصْلُها«ثُبَىٌ».فَتُجْمَعُ هذِهِ على:عِضُونَ و عِزُونَ و ثُبُونَ.فَلَيْسَ مِنْ هذا القَبيلِ نحوُ:يَد و زِنَه و اسم و شَفَه و شاه،لِعَدِمِ التَّعْويضِ فى الأُولى و كَوْنِ التَّعْويضِ مِنَ الفاء فى الثّانيه و عدَمِ كونِ العِوَض تاءَ تأنيثٍ فى الثالثهِ و وُجُودِ جمعِ التكسيرِ فى الأخيرَيْنِ(شَفَه-شِفاه،شاه-شِياه).و ليسَ من هذا القبيلِ أيضاً أُخْت و بِنْت،لأنَّ التاءَ فيهما و إن عُوِّضَتْ من لامِهِما،إلّا أنَّها لا تُعْتَبَرُ تاءَ تأنيثٍ لعدَمِ انفتاحِ ما قبلَها و عَدَمِ تبدُّلِها هاءً عندَ الوقفِ و هُما خاصَّتا تاءِ التأنيث.

۸- ۸) .جمعُ أهْل،موصوفٌ و لَيْسَ عَلَماً.

۹- ۹) .جمعُ ابْن و هو أيْضاً موصوفٌ غَيْرُ عَلَم،أو صِفَةٌ باعتبارِ كونِهِ بمعنى«المَوْلود»لكنَّ بِناءَ المفردِ مُتَغَيِّرٌ فى الجمعِ.هذا،وليُلاحَظْ أنَّ هُناكَ مواردَ استُعْمِلَتْ فيها لفظَهُ«ابْن»فى غيرِ ذى العقل،ففيها تُجْمَعُ«ابْن»بِ«بَنات»، كما سيأتى.

۴.اِجْمَعِ الکلماتِ التالِیَهَ جمعَ المـذکّرِ السّالِمَ:القاضـی،المُفْتی،العالی،الرِّضا،سَـلْمی،مُوسـی، وَشّاء،عیسـی،حَـذّاء،المُرْتَضـی،المُجْتَبی،الغازی،المُقتـدی،شُـکْرُ اللّه،بَیْت لَحْم،عَبْد مَناف، بابَوَیه،عُمَیْر،زُهَیْر.

۵.ما هی الْمُلْحَقاتُ بِجَمْعِ المذکّرِ السّالِمِ و لِمَ تُسَمَّی المُلْحَقاتِ؟

الفصل ۴.جمعُ المُؤنَّثِ السّالِم

اشاره

الفصل ۴.جمعُ المُؤنَّثِ السّالِم (۱)

هُوَ جَمعٌ زیدَتْ فی آخِرِ مُفْرَدِهِ أِلفٌ-لابُدَّ مِنْ فَتْحِ ما قَبْلَها-و تاءٌ مَبْسُوطَهٌ(ات)نحوُ قولِهِ تعالی: مُسْلِماتٍ مُؤْمِناتٍ قانِتاتٍ تائِباتٍ عابِداتٍ سائِحاتٍ ثَیِّباتٍ وَ أَبْکاراً (۲).

فما لَهُ صورَهُ هذا الجمعِ و لیسَ جمعاً مَعْنیً،نحوُ:أذرِعات(موضعٌ بأُرْدُن (۳)) و عَرَفات(موضعٌ بقُربِ مکَّهَ)؛أو لَهُ صورَتُهُ و معناهُ و لکن لا مُفْرَدَ لَهُ من لَفْظِهِ،نحوُ:

أُولات(بمعنی صاحِبات،و مفردُهُ من غیرِ لفظِهِ«ذات»بمعنی صاحِبَه)؛أو لَهُ مفردٌ من لفظِهِ غیرَ أنَّ بِناءَ المفردِ مُتَکَسِّرٌ فی الجمعِ،نحوُ:أَخَوات جمعِ أُخْت و بَنات جمعِ بِنْت (۴)،فلیسَ بجمعِ مُؤَنَّثٍ سالمٍ بَلْ مُلحقٌ به.

و هکذا ما فی آخرِهِ ألفٌ و تاءٌ غیرَ أنَّ الألِفَ فقط زائدَهٌ(و التاءُ أصلیَّهٌ) نحوُ:أقْوات و أوْقات،أو التاءَ فقَط زائدهٌ(و الألفُ أصلیَّهٌ)نحوُ:دُعاه و رُماه، فلیسَ بجمعِ مؤنَّثٍ سالمٍ بل مُکَسَّرٌ (۵).

یُشْتَرَطُ فی المُفْرَدِ الَّذی یُجْمَعُ جمعَ المؤَنَّثِ السّالِمَ أحَدُ الشُّروطِ الآتیه:

۱.أنْ یَکونَ مختُوماً بتاءِ التَّأنیثِ،سواءٌ أکانَ مُؤَنَّثاً حقیقیّاً نحوُ:نَعْجَه،أوْ

ص :۲۵۸

۱- ۱) .شرح الرّضی علی الکافیه،ج ۳،ص ۳۸۷؛جامع الدّروس العربیّه،ج ۲،ص ۱۹؛النحو الوافی،ج ۱،ص ۱۴۷.

۲- ۲) .التحریم/۵.

۳- ۳) .المنجد فی الأعلام.

۴- ۴) .شرح الأشمونی علی الألفیَّه،ج ۱،ص ۹۳.

۵- ۵) .علی أنَّ التاءَ فی القسمِ الثانی تُکْتَبُ مَربوطَهً کما سیأتی.

مؤنَّثاً مَجازيّاً نحوُ:غُرْفَه (١)،أوْ مُذَكّراً حقيقيّاً نحوُ طَلْحَه؛و سَواءٌ أكانَ موصوفاً نحوُ:حَمْزَه و شَجَرَه،أو صِفَةً لِمُؤَنَّثٍ نحوُ:عالِمَه و مُرْضِعَه،أو لِمُذَكّرٍ نحوُ:عَلاّمَه و رَبْعَه.

و يُسْتَثْنَى من ذلك:امْرَأه(مَرْأه)و أمَه و أُمَّه و شاه و شَفَه و مِلَّه،فإنَّها تُجْمَعُ جمعَ التَّكسيرِ كما سيأتى (٢).

٢.أو يكونَ مَخْتُوماً بألِفِ التأنيثِ المقصورَهِ أو الممْدُودَه.فإنْ كانَ موصوفاً يُشْتَرَطُ أنْ لا يكونَ عَلَماً لِمُذَكَّرٍ،نحوُ:لَيْلَى و مَيْثاء(اسما امْرَأتَيْنِ)و بُشْرَى و صَحْراء؛بخلافِ نحوِ:موسَى و زكريّاء (٣).و إن كان صِفَةً يُشْتَرَطُ أنْ لا يكونَ المقصورُ مؤنَّثَ فَعْلان،و أنْ لا يكونَ الممدودُ مؤنَّثَ أفْعَلَ،نحوُ:حُبْلَى و فُضْلَى،و نحوُ:نُفَساء؛بخلافِ فَعْلَى فَعْلان نحو:سَكْرَى،و فَعْلاء أفْعَل نحوِ حَمْراء (۴).

٣.أو يكونَ عَلَماً لِمُؤَنَّثٍ حقيقيٍّ،نحوُ:مَرْيَم و هِنْد.

۴.أو يكونَ اسماً مذكَّراً غيرَ عاقلٍ بِشَرْطِ أن لا يكونَ لَهُ جمعٌ مُكَسَّرٌ،نحوُ:وُجود-وُجودات،حَمّام-حَمّامات،سُرادِق-سُرادِقات (۵).

۵.أو يكونَ وَصفاً لِمُذَكَّرٍ غيرِ عاقلٍ،نحوُ:شاهِق و راسٍ(يُوصَفُ بِهِما الجَبَلُ و غَيْرُه) -شاهِقات و راسِيات (۶)،جَميل(إذا وُصِفَ به بُستانٌ مثلاً)-جَميلات،نُهَيْر(مُصَغَّرُ نَهْر)

١- ١) .و من هذا القبيلِ سَنَه-سَنَوات بناءً على أنَّ أصْلَ سَنَه،سَنَوٌ.

٢- ٢) .جمعُ امْرَأه و مَرْأه،نِساء؛و جمعُ البواقى مكسَّرُ ألْفاظِها.

٣- ٣) .و قد سبق حكمُهُما من جمعِهما جمعَ المذكَّرِ السّالِم.

۴- ۴) .اللهمَّ إلاّ أن يَغْلِبَ الاسميَّةُ على الوصفيَّةِ كما رُوِىَ:«لَيْسَ فى الْخَضْراواتِ صَدَقَةٌ»(شرح الرَّضى على الكافيَه،ج ٣،ص ٣٨٩؛و شرحه على الشافيه،ج ٢،ص ١۶٨).و أجازَ بعضُهم سَكْرَيات و حَمْراوات-مثلاً-أيضاً(شرح الرّضى على الكافيه،ج ٣،ص ٣٧۶ و ٣٨٩).

۵- ۵) .فَبُوانات؟؟؟ جمعُ بُوان؟؟؟(أَحَدُ أعمِدَهِ البَيْتِ أو الخَيْمَهِ)مَعَ وُجودِ«بُون»شاذٌّ(شرح الرَّضى على الكافيه،ج ٣،ص ٣٨٩؛ و شرحُهُ على الشافيه،ج ٢،ص ٢٠٨).

۶- ۶) .ف«راسياتٍ»إذا وُصِفَ بها مُؤَنَّثٌ فهى جمعُ راسيَه،كقولِهِ تعالى: وَ قُدُورٍ رٰاسِيٰاتٍ (سبأ/١٣).

-نُهَيْرات،وِجْدانىّ-وِجْدانيّات (۱)؛و نحوُ:مَطْبوع-مَطْبوعات و مُلْحَق-مُلْحَقات (۲).

۶.أو يكونَ جَمْعاً و أُريدَ جَمْعُهُ ثانياً و لم يَرِدْ لَهُ جمعُ تكسيرٍ،نحوُ:رِجال و بُيوت- رِجالات و بُيوتات،بخلافِ نحوِ أكْلُب،لجمعِهِ على أكالِب.

۷.أو يكونَ اسماً أو صِفَهً خُماسيّاً،نحوُ:سَفَرْجَل و جَحْمَرِش (۳)-سَفَرْجَلات و جَحْمَرِشات.

۸.أو يكونَ مُرَكَّباً إضافيّاً مُصَدَّراً بِ«ابْن»أو«ذو»مضافَيْنِ إلى غيرِ ذى العقلِ،نحوُ:

ابنِ لبونٍ و ابن أوبَرٍ-بَناتِ لبونٍ و بَناتِ أوبَرٍ (۴)و نحوُ:ذِى القِعْدَهِ و ذِى الحِجَّهِ-ذواتِ القِعْدَهِ و ذواتِ الحِجَّهِ (۵).

فَتَبَيَّنَ أنَّ مُفْرَدَ هذا الجمعِ قد يكونُ مُؤَنَّثاً حقيقيّاً،لفظيّاً،نحوُ:فاطِمَه،حُبْلى،نُفَساء؛ أو معنويّاً،نحوُ:مَرْيَم و هِنْد؛و قد يكونُ مؤنَّثاً مجازيّاً لفظيّاً،نحوُ:صَحْراء؛أو مؤنَّثاً لفظيّاً مُذَكَّراً حقيقيّاً،نحوُ:طَلْحَه؛و قد يكونُ مذكَّراً نحوُ:سُرادِق (۶).

۱- ۱) .قد سَبَقَ فى مبحثِ الجامِدِ و المشتقِّ،فى الفصل ۹،أنَّ المنسوبَ و المُصَغَّرَ جامِدَانِ فى الأصْلِ مُلْحَقانِ بِالمشتَقِّ و يُسْتَعْمَلانِ صِفَتَيْنِ.

۲ - ۲) .و من هذا القبيلِ-ظاهراً-كائنات جمعُ كائن،مَوْجودات جمعُ مَوْجود،مَخْلوقات جمعُ مَخْلوق،مَعْلومات جمعُ مَعْلوم،مَأكولات جمعُ مَأكول،مَشْروبات جمعُ مَشْروب،مَسْموعات جمعُ مَسْموع،مَحْفوظات جمعُ مَحْفوظ و ما إلى ذلك.و لا غَرْوَ من أنْ يكونَ بعضُ هذه الجموعِ جموعاً لمؤنَّثاتٍ مُفْرَداتِها أيضاً،بأنْ يكونَ كائنات مَثلًا جمعَ كائنَه و مَوْجودات جمعَ مَوْجُودَه و هكذا...

۳- ۳) .العجوزُ المُسِنَّه.

۴- ۴) .من هذا القبيلِ:ابنُ مَخاضٍ-بَناتُ مَخاضٍ،ابنُ عِرْسٍ-بَناتُ عِرْسٍ،ابْنُ آوى-بَناتُ آوى-اِبْنُ تُمَّرَه -بَناتُ تُمَّرَه،ابنُ الماءِ-بَناتُ الماءِ،ابنُ النَّعشِ-بَناتُ النَّعْشِ(راجعْ لأكثرِ الكلماتِ لسانَ العرب و المصباحَ المنير).

۵- ۵) .النحو الوافى،ج ۴،ص ۶۲۳.

۶- ۶) .و أنشأَ بعضُهُم فى الخمسهِ الأُوَل من مواردِ جمعِ المؤنَّثِ السّالم-على ما فى النحوِ الوافى،ج ۱،ص ۱۵۳-الشِّعْرَ التالى و أراد بقوله:«و غيرُ ذا...»المواردَ المسموعَهَ من نحو:سَماء،أُمّ و...: وَ قِسْهُ فى ذى التا و نحوِ ذِكْرى وَ دِرْهَمٍ مُصَغَّرٍ و صَحْرا وَ زَيْنَبٍ و وَصْفِ غيرِ العاقِلِ و غيرُ ذا مُسَلَّمٌ للنّاقِلِ

تنبیهٌ

قد یُجْمَعُ بهذا الجمعِ کَلِماتٌ خارِجَهٌ عمّا ذُکِرَ سَماعاً و لا ضابِطَ لَها،نحوُ:سَماء- سَماوات،امّ-أُمّات و أُمَّهات،ثَیِّب-ثَیِّبات،شَمال-شَمالات،ألِف،باء،تاء(إلی آخِرِ حروفِ الْهجاء)-ألِفات،باءات،تاءات و...

تنبیهٌ آخَر

عَدَّ بعضُ العُلماءِ مِمّا یُجْمَعُ جمعَ المؤَنَّثِ السّالِم المصدرَ الَّذی لَهُ أکثرُ من ثلاثهِ أحرُفٍ،نحوُ:إکْرام-إکْرامات و تَخْریج-تَخْریجات؛و لکنَّ المحقِّقَ الرَّضیّ قدّس سرّه لَمْ یَرْتَضِ ذلک و قالَ:إنَّ الواحدَ فی مِثْلِها إکْرامَهٌ و تَخْریجَهٌ لا إکْرامٌ و تَخْریجٌ (۱).

صَوْغُهُ

أ)الصَّحیحُ تَلْحَقُ بِآخِرِهِ عَلامَهُ هذا الجمعِ،نحوُ:مَرْیَم-المَرْیَمات (۲)و سُرادِق- سُرادِقات.

ب)الْمَختُومُ بِتاءِ التَّأنیثِ تَسْقُطُ تاؤهُ عندَ جمعِهِ جمعَ المؤَنَّثِ السّالِمِ،نحوُ:عالِمَه- عالِمات،ثَمَرَه-ثَمَرات.فإن بَقِیَ الاسمُ بعد حذفِ تائِهِ مقصوراً نحوُ فَتاه،أو مَمْدوداً نحوُ بَراءَه، رُوعِیَ فیهِ عندَ جَمْعِهِ جمعَ المؤنَّثِ السّالِمَ ما یُراعی فی جمع المقصور و الممدودِ کما یَلی.

ج)الْمَقْصُورُ یُفْعَلُ بألِفِهِ المقصورَهِ هُنا ما یُفْعَلُ بِها فی التَّثْنِیَهِ.فنحوُ:عَصا-عَصَوات، فَتاه-فَتَیات،قَناه-قَنَوات؛و نحوُ:بُشْری-بُشْرَیات،حُبْلی-حُبْلَیات،فُضْلی- فُضْلَیات.

د)الْمَمْدُودُ حُکْمُهُ هُنا حُکْمُهُ فی التَّثْنِیَه.فنحوُ:إمْرَأهٌ قَرّاء-نِساءٌ قَرّاءات،صَحْراء- صَحْراوات،عَذْراء-عَذْراوات،إهداء-إهْداءات و إهْداوات،عِلباء-عِلْباوات و عِلْباءات،بَراءَه- بَراءات.

ص :۲۶۱

۱- ۱) .شرح الرَّضی علی الکافیه،ج ۳،ص ۳۸۸.

۲- ۲) .سَبَقَ وجهُ زیادهِ أل التَّعریفِ فی جمع الأعلام فی جمع المذکَّرِ السّالِمِ،فی الهامِش.

ه)الثلاثيّ المختوم بتاءِ التَّأنيث عندَ جمعِهِ جمعَ المؤَنَّثِ السّالم،إن كانَ صِفَةً بَقِيَتْ عَيْنُهُ على حالِها،نحوُ:ضَخْمَه-ضَخْمات،حُرَّه-حُرّات،حَسَنَه (١)-حَسَنات؛و إن كانَ موصوفاً فلا يَخْلُو إمّا أن يَكونَ مفتوحَ الفاءِ أو غَيْرَ مفتوحِ الفاء.

فالأوَّلُ تَبْقى عَيْنُهُ على حالِها إن كانَتْ متحرِّكَةً،نحوُ:ثَمَرَه-ثَمَرات،و كذا إذا كانتِ العينُ ساكِنَةً و كانَتْ حرفَ عِلَّةٍ أو مُضَعَّفَةً،نحوُ:حَوْزَه-حَوْزات، بَيْضَه-بَيْضات،غَلَّه-غَلّات،جَدَّه-جَدّات؛و تُفْتَحُ عينُهُ إنْ كانَتِ العينُ السّاكِنَةُ صَحيحَةً غيرَ مُضَعَّفَةٍ،نحوُ:طَلْحه-طَلَحات،تَمْرَه-تَمَرات،حَسْرَه- حَسَرات،ظَبْيه-ظَبَيات.

و الثاني-و لا يكونُ إلّا ساكِنَ العينِ-تبقى عينُهُ على حالِها إن كانَتْ حرفَ عِلَّةٍ أو مُضَعَّفَةً،نحوُ:[illegible]ه-[illegible]ات،سُورَه-سُورات،غُدَّه-غُدّات؛و يجوزُ فى عَيْنِهِ ثلاثَةُ أوجُهٍ إن كانت العينُ صحيحةً غيرَ مُضَعَّفَهٍ:١)إبقاءُ العَيْنِ على حالِها،نحوُ:حِنْطَه- حِنْطات و جُمْلَه-جُمْلات.٢)إتباعُ العينِ لِلْفاء فى حركتِها،نحوُ:حِنِطات و جُمُلات.٣) فتحُ العين،نحوُ:حِنَطات و جُمَلات (٢).

تذكرة

«نِكات»-جمعُ نُكْتَه-جمعُ تكسيرٍ كما سيأتى.

١- ١) .مؤنَّثُ«حَسَن»(المصباحُ المنير).

٢- ٢)

السُّؤالُ و التَّمرين

۱.اِجْمَــــــعْ جَمْــــــعَ المـــــــؤنَّثِ السّـــــالِمَ أيَّهَ كلمـــــــهٍ وَجَـــــدْتَها واحِــــــدَةً للشَّرْطِ مـــــن الكلِمـــــــاتِ التّـــــابِعَة:زَيْنَـــــب، سَكينَه،سَلْمى،فاطِمَه،زَهْراء،بَيْضاء،رَحْمَه،قَسْاوَه،ثَورَه،حُبارى،كِتاب،مُكاتَبَه،تَحِيَّه،مَقالَه، تَمائِل،نَجْدَه،صَخْرَه،هَيْبَه،دَوْرَه،ثَمَرَه،صُفْرَه،عِزْلَه،عَوْدَه،سَكْتَه،غُرْفَه،قيمَه،حيلَه،تَكامُل، كَمال،مَنْصوب،مَرْفوع،مَجْرور،مَوْصُوف،صُغْرى،مُصَغَّر،صَفْراء،اخْت،امّ،بِنْت،قُوَّه،مُشَهِّ، عالِم،عابِد،إقْدام،سُؤال،امْتِحان،أمَه،أُمَّه،زَكَرِيّاء،حَمْراء و عَطْشى.

۲.ما هى المُلْحَقاتُ بِجَمْعِ المُؤَنَّثِ السّالِمِ و ما هِيَ الكَلِماتُ الَّتى تشبَهُ جَمعَ المؤَنَّثِ السّالِمِ و ليسَتْ مِنْهُ؟هاتِ لكلٍّ مِنْهُما أمْثِلَةً.

۳.لِمَ سُمِّيَ الجمعُ السّالِمُ سالِماً؟

الفصل ۵.الجَمْعُ المُكَسَّر

اشاره

الفصل ۵.الجَمْعُ المُكَسَّر (۱)

الجَمعُ المُكَسَّرُ-أو جمعُ التَّكسيرِ-جمعٌ نـابَ عَنْ ثلاثَةٍ مِنْ أفرادِ مُفْرَدِهِ فَصاعِداً بِتَكَسُّرِ بِنـاءِ المُفْرَدِ؛و تَكَسُّرُ بِناءِ المُفْرَدِ بِتَغَيُّرِ الوزنِ فقط،أو بِتَغَيُّرِ الوزنِ مَعَ نُقْصانِ الأحْرُفِ أو زِيادَتِها،نحوُ:أسَد-أُسْد،كِتاب-كُتُب،رَجُل-رِجال (۲).

أوزانُ جَمْعِ المُكَسَّر

اشاره

أوْزانُ جَمْعِ التَّكْسيرِ كَثيرَةٌ،مِنْها قياسيَّةٌ مُطَّرِدَةٌ (۳)،و مِنْها سَماعيَّةٌ غيرُ مُطَّرِدَه.

ص :۲۶۳

۱- ۱) .شرح الرَّضى على الشّافيه،ج ۲،ص ۸۹؛جامع الدّروس العربيّه،ج ۲،ص ۲۵؛النحو الوافى،ج ۴،ص ۵۷۷.

۲- ۲) .للأُستاذ:هُناك مُفْرَداتٌ لا يَظْهَرُ على ألْفاظِها تغييرُ التكسيرِ،منها:فُلْك و دِلاص و هِجان؛فلا يُنْتَقَضُ بِها التَّعريفُ (شرح الأشمونى،ج ۴،ص ۱۲۰).

۳- ۳) .الاطِّرادُ فى جَمْعِ الْمُكَسَّرِ هُوَ أَغْلَبِيَّةُ وَزْنِ جَمْعٍ لِوَزنِ مُفْرَدٍ،فَيَقْرُبُ معناه من معنى«القياس»(النحو الوافى،ج ۴، ص ۵۸۴).

أ)جُموعُ التكسيرِ المُطَّرِدَه

أ)جُموعُ التكسيرِ المُطَّرِدَه (١)

أشْهَرُها:

١.أفْعِلَه\٢.أفْعُل\٣.فِعْلَه\٤.أفْعال\٥.فِعْلان

۶.فُعْلان\٧.فُعْل\٨.فُعُل\٩.فُعَل\١٠.فِعَل

١١.فَعَلَه\١٢.فُعَلَه\١٣.فَعْلى\١۴.فُعَّل\١۵.فُعّال

١۶.فِعال\١٧.فُعُول\١٨.فُعَلاء\١٩.أفْعِلاء\٢٠.فَواعِل

٢١.فَعائل\٢٢.فَعالى\٢٣.فَعالى\٢۴.فُعالى\٢۵.فَعالِىّ

٢۶.فَعالِل\٢٧.فَعاليل\٢٨.ما يُماثِلُ...\٢٩.أفاعِل\٣٠.فَعالِن

١.أفْعِلَه،يُجْمَعُ به الثُّلاثِىُّ الموصوفُ المذكَّرُ إذا وُجِدَتْ مَدَّةٌ زائدةٌ قبلَ لامِهِ،نحوُ:

طَعام-أطْعِمَه،رَغيف-أرْغِفَه،عَمود-أعْمِدَه،فُؤاد-أفْئِدَه.

و لِيُذْكَرْ أنَّ المَدَّةَ إنْ كانت ألِفاً و كان الاسمُ مُضاعَفاً أو معتلَّ اللّامِ تَعَيَّنَ هذا الوزنُ فى جمعِهِ، نحوُ:زِمام-أزِمَّه،هِلال-أهِلَّه،سِنان-أسِنَّه،بِناء-أبْنِيَه،فِناء-أفْنِيَه،دَواء-أدْوِيَه.

و يَكْثُرُ هذا الوزنُ فى الوصفِ المُضاعَفِ مَعَ مَدَّهِ الياءِ أيضاً،نحوُ:جليل-أجِلَّه، عَزيز-أعِزَّه،ذَليل-أذِلَّه،شَحيح-أشِحَّه.

٢.أفْعُل،:تُجْمَعُ به موصوفاتٌ؛

منها«فَعْل»صحيحُ العَيْنِ،نحوُ:بَحْر-أبْحُر،كَفّ-أكُفّ،دَلْو-أدْلٍ،ظَبْى- أظْبٍ (٢).فنحوُ:عَيْن-أعْيُن،شاذٌّ.

ص :٢۶۴

١- ١) .نـذكُرُها تسـهيلاً لِلرُّجوعِ و الاتِّباعِ بِالتَّرتيبِ الَّذى اختارَهُ عَبّاس حسن فى النحوِ الوافى حـذّامّا،و هو يحـذو حـذوَ ابنِ مالك فى ألفيَّتِهِ الَّتى عليها يـدور البَحثُ فى عـدِدٍ ضَخْمٍ من الشُّروحِ و المؤلَّفاتِ النحويَّه بِمَغْزاها الأعمِّ من الصَّرفِ و النَّحو.

٢- ٢) .أصلُ أظْبٍ،أظْبُيٍ؛سُكِّنَتِ اللّامُ العِلَّهُ للقاعدهِ الثالِثَهِ من القواعدِ العامَّهِ للإعلال،و قُلِبَتْ ضَمَّهُ الباءِ كسرهً وِفْقاً

و منها«فَعَل»علی نُدُورٍ،نحوُ:دار-أدْوُر (۱)،عَصا (۲)-أعْصٍ (۳).

و منها الثُّلاثیُّ المزیدَهُ قبلَ لامِهِ مَدّهٌ إذا کانَ مؤنَّثاً معنویّاً،نحوُ:عَناق-أعْنُق،ذِراع -أذرُع،عُقاب-أعْقُب،یَمین-أیْمُن.

۳.فِعْلَه،تُجْمَعُ بِهذا الوزنِ أسماءٌ لا ضابِطَ لَها،نحوُ:غُلام-غِلْمَه،فَتیً-فِتْیَه و صَبِیّ -صِبْیَه.

۴.أفعال،یُجْمَعُ به الاسمُ الثُّلاثیُّ المجرَّدُ-بأیِّ وزنٍ کانَ من الأوزانِ العَشَرَهِ-إذا کانَ مَوْصوفاً.

ف«فَعْل»و لا سیَّما إذا کانَ معتلَّ العینِ،نحوُ:قَوْم-أقْوام،سَیْف-أسْیاف،وَقْت- أوْقات،عَمّ-أعْمام،لَفْظ-ألْفاظ.و من هذا القبیل رَأْی-آراء (۴).و فی شَیْء-أشیاء قیلٌ و قالٌ عندَ الصَّرْفیّینَ و اللُّغَویِّین (۵).

(۲

-للقاعِدَهِ العاشِرَهِ من قواعدِ الإعلالِ الخاصَّهِ بالاسم،ثُمَّ حُذِفَتِ اللاّمُ العِلَّهُ لالتقاء السّاکِنَیْنِ(الحرف العِلّه و نون التَّنوین)،ثُمَّ لَحِقَتْ نونُ التَّنْوین کسرهَ الباءِ فصارتِ الکَلِمَهُ أظْبٍ.و نظیرُ ذلک إعلالُ دَلْوٍ-أدْلٍ،و قُلِبَتْ واوُ أدْلُو یاءً قبلَئِذٍ للقاعدهِ ۷ من قواعِدِ إعلالِ الاسمِ.

ص: ۲۶۵

۱- ۱) .و قد یُهْمَزُ و یُقالُ:أدْؤُر(القاموس المحیط)أو یُقلَبُ و یُقالُ:آدُر(المصباح المنیر).

۲- ۲) .للأُستاذ:إنْ قیلَ لِمَ جیئَ فی الأمْثِلَهِ بِالدَّلوِ و الظَّبْیِ منوَّنَیْنِ و بِالعَصا بلا تنوینٍ؟ثم ألا یلزمُ فی«عصا»المجرَّدِ من التَّنوینِ أنْ یکونَ مصحوباً لأل؟قلنا:أوّلاً إنَّ الغَرَضَ تَعریفُ الصُّوَرِ المختلفَهِ للکَلِماتِ کی لا یَتَشَکَّلَ شَکْلٌ خاصٌّ للکلمهِ فی ذهنِ المتعلِّم،و ثانیاً إنَّ الکلماتِ المنفَرِدَهَ لا یَلْزَمُها الإعرابُ بل لا تکونُ مُعْرَباتٍ.قال الرَّضی قدّس سرّه فی طَلیعَهِ هذا الباب(بابِ جمعِ المکسَّرِ)فی شرحِ قولِ ابنِ الحاجب:«الجَمْع،الثُّلاثی،الغالبُ فی نحوِ فَلْس علی أفْلُس و فُلُوس...»،(قال الشارحُ الرَّضیُّ):«الجمع لا إعرابَ لَهُ و لا لقَوْلِهِ الثلاثی؛لأنَّهُما اسْمانِ غیر مُرَکَّبَیْنِ کما تقولُ:باب،فصل.و یجوزُ أن یرتَفِعا علی أنَّ کُلَّ واحدٍ منهُما خبرُ المبتدأ،أی هذا بابُ الجمعِ و هذا بابُ الثلاثیِّ کیفَ یُجْمَعُ...»(شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۲،ص ۸۹). هذا،و لا ضیرَ فی تجریدِ الکلمهِ من الإعْرابِ حتی فی درجِ الکلامِ و الترکیبِ أیضاً و ذلک عندَما أُریدَ الترکیزُ علی صورَهِ لفظِها. مثلُ أن یُقالَ:«إنَّ حَسَن مجرَّدٌ و حُسَیْن مزیدٌ فیه».فلفظَتا«حَسَن»و«حُسَیْن»هُنا،یُقدَّرُ إعرابُهُما و لا یَظْهَرُ علی ألفاظِهِما.

۳- ۳) .أصلُ أعْصٍ،أُعْصُو،قُلِبَتِ الواو یاءً للقاعده ۷ من قواعد الإعلال الخاصَّهِ بالاسم،ثم أبْدِلَت ضَمَّهُ الصّادِ کسرهً للقاعِدَه ۱۰ من تلک القواعد.

۴- ۴) .أصلُها:أرْءاء،مقلوبَهٌ(مجمع البحرین).

۵- ۵) .قالَ الفیروزآبادی فی القاموسِ المحیط:الکسائی یَری أنَّ«أشیاءَ»،«أفْعالٌ»کَفَرْخ و أفْراخ،تُرِکَ صَرْفُها لکثرهِ

«فَعَل»و«فَعِل»و«فَعُل»نحوُ:عَلَم-أعْلام،كَتِف-أكْتاف،عَضُد-أعْضاد.

«فِعْل»و«فِعَل»و«فِعِل»نحوُ:اِسم (۱)-أسْماء (۲)،عِنَب-أعْناب،إبِل-آبال.

«فُعْل»إذا لَمْ يَكُنْ معتلَّ العينِ بالواو،نحوُ:قُفْل-أقْفال،خُفّ-أخْفاف.

«فُعَل»نحوُ:رُطَب-أرْطاب.

«فُعُل»نحوُ:عُنُق-أعناق.

و يُجْمَعُ بِهِ الاسمُ الثلاثيُّ المجرَّدُ إذا كانَ صفةً أيضاً فی أكثَرِ أوزانِها:

فيُجْمَعُ بِهِ«فَعْل»الصِّفَهُ إذا كانَت أجوَفَ يائِيّاً،نحوُ:شَيْخ-أشْياخ.

و يُجْمَعُ بِهِ من الصِّفات«فَعَل»و«فَعِل»و«فَعُل»نحوُ:بَطَل-أبْطال،نَكِد-أنْكاد، يَقُظ-أيْقاظ؛و«فِعْل»نحوُ:جِلْف-أجْلاف؛و«فُعْل»نحوُ:حُرّ-أحْرار؛و«فُعُل» نحوُ:جُنُب-أجْناب.

هذا،و يُجْمَعُ ب«أفْعال»،«فَعيل»المؤنَّثُ المُجرَّدُ من التاءِ أيضاً،نحوُ:يَمين- أيْمان.و كذا«فَعيل»الصِّفه،نحوُ:شَريف-أشْراف.

و يُجْمَعُ بِهِ«فاعِل»الصِّفَه،نحوُ:شاهِد-أشْهاد،صاحِب-أصْحاب.

و جُمِعَ به«فَعول»نحوُ:عَدُوّ-أعْداء،سَواءٌ استُعْمِلَ مَوصوفاً أو وَصْفاً.

و كذا يُجْمَعُ بِهِ«فَيْعِل»نحوُ:مَيِّت-أمْوات.

۵.فِعْلان،تُجْمَعُ به موصوفاتٌ أو صِفاتٌ؛

مِنْها«فُعَل»نحوُ:صُرَد-صِرْدان،نُغَر-نِغْران.

و مِنْها«فُعْل»إذا كانَ أجوفَ واويّاً،نحوُ:حُوت-حِيتان،كُوز-كِيزان.

۵)

-الاستعمال؛و عن الخَليل أنَّها«فَعْلاء»نائبهٌ عن«أفعال»و بدلٌ منه.و قالَ الفَيُّومی فی المصباح المنیر:أصلُ أشیاء، شيْئاء عندَ الخلیل نُقِلَتْ أُولی الهمزَتَیْنِ أوَّلَ الكَلِمَهِ فَبَقِيَتْ لَفْعاء.و فی هامش شرحِ النّظامِ،ص ۷۹ حكایهً عن جمهورِ البصریِّینَ أنَّ أشیاءَ مفردٌ لفظاً اسمُ جمعٍ معنیً؛و قیل غیرُ ذلک.

ص :۲۶۶

۱- ۱) .أصلُ اسم،سِمْو(المصباح المنیر).

۲- ۲) .لیسَ منه«أسماء»اسم امرأهٍ فإنَّها فَعْلاء من الوَسامَه(شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۳،ص ۷۹).

و مِنْها«فَعَل»نحوُ:أخ(أصلُهُ:أخَوٌ)-إخْوان،فَتى-فِتْيان؛و لا سِيَّما إذا كان مُعَلَّ العَيْنِ،نحوُ:تاج-تيجان،نار-نيران،جار-جيران.

و مِنْها«فِعْل»نحوُ:صِنْو-صِنْوان (١).

و مِنْها«فُعال»نحوُ:شُجاع-شِجْعان،غُلام-غِلْمان،غُراب-غِرْبان.و جَمْعُ «فَعال»بِهذا الوزنِ نحوُ:غَزال-غِزْلان،شاذٌّ.

و قد يُجْمَعُ«فَعيل»بهذا الوزنِ،نحوُ:صَبِيّ-صِبْيان.

۶.فُعْلان،تُجْمَعُ به موصوفاتٌ؛

منها«فَعْل»نحوُ:بَطْن-بُطْنان.

و مِنها«فَعَل»صحيحُ العينِ،نحوُ:بَلَد-بُلْدان.

و مِنْها«فاعِل»نحوُ:حاجِر-حُجْران.و يجوزُ أنْ يكونَ منهُ:حائط-حيطان (٢).و كذا إذا انتقل«فاعل»الصِّفَةُ إلى الموصوف و هُجِرَ معنى الوصفِ،نحوُ:فارس-فُرْسان، راكِب-رُكبان.

و منها«فَعيل»نحوُ:رَغيف-رُغْفان.

و قَد يُجْمَعُ بِهِ«فاعِل»الصِّفَه،نحوُ:شابّ-شُبّان،راعي-رُعْيان.

و يُجْمَعُ بِهِ أيضاً«أفْعَل»الصِّفَةُ المشَبَّهَه،نحوُ:أحْمَر-حُمْران،أسْوَد-سُودان، أبْيَض-بيضان (٣).و منه:أعْمى-عُمْيان؛قالَ تعالى: وَ الَّذِينَ إِذٰا ذُكِّرُوا بِآيٰاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهٰا صُمًّا وَ عُمْيٰاناً (۴).

و قد يُجْمَعُ به«فُعال»الصِّفَه،نحوُ:شُجاع-شُجْعان.

ص :۲۶۷

١- ١) .للأُستاذ:الفرقُ بينَ«صِنْوان»المثّنى و«صِنْوان»الجمع أنَّ الأوّل يُعْرَبُ بالحرفِ و الثّانى بِالحَركه.

٢- ٢) .أصلُ حيطان-على هذا-حُيْطان؛قُلِبَت ضَمَّهُ الحاء كسرةً على القاعدهِ العاشرهِ من قواعِدِ الإعلالِ الخاصَّهِ بالاسم.

٣- ٣) .شرح الرَّضى على الشافيه،ج ٢،ص ١۶٨.وَلْيُذْكَرْ أنَّ باءَ«بيضان»مضمومٌ فى الأصْلِ،قُلِبَتْ ضَمَّتُهُ كَسْرَةً للقاعدهِ العاشِرَهِ من قَواعِدِ الإعلالِ الخاصَّهِ بالاسمِ.

۴- ۴) .الفرقان/٧٣.

۷.فُعْل،یُجْمَعُ به«أفْعَل»الصِّفَهُ المشبَّهَهُ و مُؤَنَّثُهُ«فَعْلاء»،نحوُ:أحْمَر و حَمْراء-حُمْر، أسْوَد و سَوْداء-سُود (۱).قالَ تعالی: یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِینَ یَوْمَئِذٍ زُرْقاً (۲).

وَلْیُذْکَرْ أنَّ هذا الوزنِ(فُعْل)إذا صیغَ من أجوَفَ یائیٍّ قُلِبَت ضَمَّهُ فائهِ کسرَهً (۳)،نحوُ:

أبْیُض و بَیْضاء-بُیْض-بِیض،أعْیَن و عَیْناء-عُیْن-عِین (۴).

و یُجْمَعُ بِهِ:«فَعَل»الموصوفُ المُعَلُّ العَیْنُ أیضاً،نحوُ:دار-دُور،ساق-سُوق، ناب-نُیب (۵).

وَ مِنَ المسموعِ جمعُ«أسَد»و«بَدَنَه»بهذا الوزنِ،فَ أَسَد-أُسْد،بَدَنَه-بُدْن؛قالَ تعالی: وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ (۶).

و من الطَّریفِ جمعُ«فُعْل»موصوفاً بهذا الوزنِ،کَ فُلْک-فُلْک.قالَ تعالی فی الفُلْکِ الواحِدِ: وَ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنا وَ وَحْیِنا (۷)،و فی الجمعِ: وَ تَرَی الْفُلْکَ مَواخِرَ (۸)فِیهِ (۹).

۸.فُعُل،یُجْمَعُ به:

«فَعِل»الموصوف،نحوُ:نَمِر-نُمُر.

و اسمٌ ثلاثیٌّ صحیحُ اللّامِ مزیدَهٌ قبلَ لامِهِ مَدَّهٌ،غیرَ أنَّ المَدَّهَ إن کانَتْ ألِفاً یُشْتَرَطُ أنْ

۱- ۱) .من هذا القبیل:أغَرّ و غَرّاء-غُرّ،أحْوَر و حَوْراء-حُور،أعْمی و عَمْیاء-عُمْی،أحْوی و حَوّاء-حُوّ،من الحُوَّهُ،و هُوَ واویُّ العینِ و اللّامِ،مثلُ القُوَّه.

۲- ۲) .طه۱۰۲/.

۳- ۳) .طِبقاً للقاعدهِ العاشرهِ من قواعدِ الإعلالِ الخاصَّهِ بالاسم.

۴- ۴) .یقولُ ابنُ مالک فی فُعْل و فِعْلَه: فُعْلٌ لِنَحْوِ أحْمَرٍ و حَمْرا[ء] و فِعْلَهٌ جَمْعاً بِنَقْلٍ یُدْری

۵- ۵) .أصْلُ نِیب،نُیْب؛فُعِل بِها ما فُعِلَ بنحْوِ عِین و بِیض و بِیضان.

۶- ۶) .الحج۳۶/.

۷- ۷) .هود۳۷/.

۸- ۸) .جمعُ ماخِرَه.

۹- ۹) .النحل۱۴/.

لا یکونَ الاسمُ مُضاعَفاً (۱)،نحوُ:کِتاب-کُتُب،أتان-أُتُن،طریق-طُرُق،سَریر- سُرُر،نَذیر-نُذُر،رَسول-رُسُل،صَبور-صُبُر.

و«فاعل»الموصوف،نحوُ:بازِل-بُزُل،شارِف-شُرُف.

و قَدْ یُجْمَعُ بِهِ«فَعیلَه»موصوفاً،نحوُ:سفینَه-سُفُن،صَحیفَه-صُحُف.

وَلْیُسَکَّنْ عینُ هذا الوزنِ إنْ کانَ واواً (۲)،نحوُ:سِوار-سُوُر-سُوْر،سِواک-سُوُک- سُوْک،صِوان-صُوُن-صُوْن،عائط(من عاطَ یَعُوطُ)-عُوُط-عُوْط.و تُبدَلُ ضَمَّهُ فائهِ کسرهً إن کانَ العینُ یاءً (۳)،نحوُ:عائط(من عاطَ یَعیطُ)-عُیُط-عُیْط-عِیط.

وَ مِنَ المسموعِ جمعُ«خَصِب»و«خَشَب»بهذا الوزنِ،فَ خَصِب-خُصُب و خَشَب -خُشُب؛قالَ تعالی: کَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَهٌ (۴).

۹.فُعَل،تُجْمَعُ به ثَلاثَهُ أسماءٍ،هی:

«فُعْلیٰ»التَّفضیلیَّه،نحوُ:کُبْریٰ-کُبَر،أُولیٰ-أُوَل (۵)،أُخْریٰ-أُخَر (۶).بِخلافِ ما لیسَ لِلتَّفضیلِ مِن نحوِ:أُنْثیٰ و خُنْثیٰ و حُبْلیٰ.و أمّا رُؤْیا-رُؤَیٰ فَشاذٌّ (۷).

فِعْلَه،نحوُ:حِلْیَه-حُلیٰ،لِحْیَه-لُحیٰ.

«فُعْلَه»نحوُ:غُرْفَه-غُرَف،أُمَّه-أُمَم،سُورَه-سُوَر،دُولَه-دُوَل.و جمعُ«فَعْلَه» الأجوفِ الواویِّ علی«فُعَل»نحوُ:دَوْلَه-دُوَل،قلیلٌ.

۱- ۱) .إذْ لَوْ کانَ الاسمُ الثُّلاثیُّ المزیدَهُ قَبلَ لامِهِ ألِفٌ مُضاعَفاً أو معتلَّ اللّامِ جُمِعَ علی أفْعِلَه کما سَبَقَ،نحوُ:سِنان- أسِنَّه و فِناء-أفْنِیَه.

۲- ۲) .طبقاً للقاعِده الثانیه من القواعد العامَّهِ للإعلال.

۳- ۳) .للقاعدهِ العاشرهِ من قواعِد الإعلالِ الخاصَّهِ بالاسمِ.

۴- ۴) .المنافقون/۴.

۵- ۵) .أولیٰ و أُوَل أصلُهُما وُوْلیٰ و وُوَل(-فُعْلیٰ و فُعَل)أُبْدِلَتْ واوُهُما الأولیٰ همزهً لما سیأتی فی بابِ الإبدالِ؛ فهمزتُهُما بدلٌ من فاءِ الفعلِ بخلافِ همزَهِ«أوَّل»فإنَّها زائدهٌ.

۶- ۶) .راجِعْ لبحثٍ فی هذهِ الکلِمَهِ شرحَ الأشمونی،ج ۳،ص ۲۳۹.

۷- ۷) .شرح الرضی علی الشافیه،ج ۲،ص ۱۶۶.

۱۰.فِعَل،یُجْمَعُ به فی الصَّحیحِ و المعتلِّ اسمٌ موصوفٌ وازَنَ«فِعْلَه»نحوُ:بِدْعَه-بِدَع،مِلَّه -مِلَل،حِیلَه-حِیَل،لِحْیَه-لِحیً،رِشْوَه-رِشا.و یُجْمَعُ به أیضاً سَماعاً«فَعْلَه»نحوُ: قَصْعَه-قِصَع،خَیْمَه-خِیَم.و قد یُجْمَعُ بِهِ«فَعِلَه»أیضاً،نحوُ:نَقِمَه-نِقَم.

۱۱.فَعَلَه،یُجْمَعُ به«فاعِل»إنْ کانَ وَصْفاً صحیحَ اللاّمِ لمذکَّرٍ عاقلٍ،نحوُ:کامِل- کَمَلَه،قاتِل-قَتَلَه و بارٌّ-بَرَرَهٌ؛بِخلافِ ما اعتَلَّ لامُهُ من نحوِ:داعٍ و رامٍ،أو کانَ موصوفاً کوادٍ و عادٍ،أو کانَ صفهً لمؤنَّثٍ کحامِل و طالِق،أو صِفَهً لغیرِ عاقلٍ کصاهِل.

ولْیُذَّکَرْ أنَّ عینَ«فَعَلَه»فی المعتلِّ العینُ تُعَلُّ،نحوُ:سائد(بمعنی سَیِّد)-سَوَدَه- سادَه (۱)،قائل-قَوَلَه-قالَه،حائک-حَوَکه-حاکَه.

۱۲.فُعَلَه،یُجْمَعُ به وزنُ«فاعِل»إذا کانَ معتلَّ اللاّمِ و کانَ وَصْفاً لمذکَّرٍ عاقلٍ،نحوُ:

داعٍ-دُعاه،هادٍ-هُداه؛بخلافِ ما صحَّ لامُهُ أو کانَ موصوفاً أو صِفَهً لِمُؤَنَّثٍ أو لِغیرِ عاقلٍ کما تبیَّنَ فی وزنِ«فَعَلَه» (۲).

۱۳.فَعْلیً،یُجْمَع به کلُّ وصفٍ دلَّ علی آفَهٍ و بَلِیَّهٍ(من عیبٍ و نقصٍ أو ألَمٍ أو موتٍ أو مَرَض)بأیِّ وزنٍ کانَ.فیُجْمَعُ بِهِ أوزانٌ شَتّیً؛

منها«فاعِل»نحوُ:هالِک-هَلْکیً.

و منها«فَعِل»نحوُ:زمِن-زَمْنیً.

و منها«فعیل»بمعنی فاعِل،نحوُ:مَریض-مَرْضیً،صَریع-صَرْعیً.

و منها«فَعیل»بمعنی مفعول،نحوُ:أسیر-أسْریً،قَتیل-قَتْلیً.

و منها«فَیْعِل»نحوُ:مَیِّت-مَوْتیً.

۱- ۱) .القاموس المحیط.

۲- ۲) .قال ابنُ مالک فی الوَزْنَیْنِ الأخیرَیْن: فی نحوِ رامٍ ذو اطِّرادٍ فُعَلَه و شاعَ نحوُ کامِلٍ و کَمَلَه

و منها أفْعَل،نحوُ:أحْمَق-حَمْقى.

و منها«فَعْلان»الصِّفَةُ المشبَّهَةُ،نحوُ:سَكْران-سَكرى (۱).

۱۴.فُعَّل،يُجْمَعُ به الوصفُ المُوازِن لِ«فاعِل»أو«فاعِلَه»الصَّحيحَيْنِ اللاّمُ،نحوُ:

جاهِل-جُهَّل و جاهِلَه-جُهَّل،نائِم-نُوَّم و نائمَه-نُوَّم.و قد يُجْمَعُ به«فاعِل» المعتلُّ اللاّمُ أيضاً،نحوُ:غازٍ-غُزّى،لكنَّهُ نادرٌ و القياسُ فيهِ«فُعَلَه»(غُزاه)كما سَبَقَ.

۱۵.فُعّال،يُجْمَعُ به الوصفُ الموازِن لِ«فاعِل»الصحيحِ اللاّمُ،نحوُ:جاهِل-جُهّال و قارِئ-قُرّاء.و قَدْ يُجْمَعُ بِهِ«فاعِل»المعتلُّ اللاّمُ أيضاً على نُدورٍ،نحوُ:غازٍ-غُزّاء،و الاطّرادُ فيهِ غُزاه(فُعَلَه)كما سَبَقَ (۲).

۱۶.فِعال،يُجْمَعُ به أوزانٌ كثيرةٌ؛

منها«فَعْل»و«فَعْلَه»موصوفَيْنِ كانا أم صِفَتَيْنِ،نحوُ:بَحْر-بِحار،ثَوْب-ثِياب،ظَبْى و ظَبْيَه-ظِباء،أمَه(أصلُها:أمْوَه)-إماء،قَصْعَه-قِصاع؛و نحوُ:صَعْب و صَعْبَه-صِعاب.

و منها«فَعَل»و«فَعَلَه»إذا كانا موصوفَيْنِ صحيحَيِ اللاّم غيرَ مضاعفَيْنِ،نحوُ:جَبَل -جِبال،شَفَه(أصلُها:شَفَهٌ)-شِفاه،شاه(أصلها:شَوَهٌ)-شياه،رقَبه-رِقاب،ناقَه (أصلُها:نَوَقَةٌ)-نِياق،دار-دِيار؛بِخلافِ نحوِ بَطَل للوصفيَّةِ،و نحوِ عصا و فَتى لاعتلالِ اللاّم،و نحوِ طَلَل للتَّضعيف.و حَسَن-حِسان،أمَه(أصلُها:أمَوَه)-إماء، مَسْموعٌ غيرُ مُطَّرِدٍ،الأوّلُ للوصفيَّه،و الثانى لاعتلالِ اللاّم.

ص :۲۷۱

۱- ۱) .يُجْمَعُ سَكْران على سَكارى و سُكارى أيضاً كما سيأتى.يقولُ ابنُ مالك فى هذا الوزنِ: فَعْلى لِوَصْفٍ كقَتيلٍ و زَمِنٍ و هالِكٍ وَ مَيِّتٌ بِهِ قَمِن هذا،و قد تبيَّنَ أنَّ وزنَ«فَعْلى»مُشْتَرَكٌ بينَ أمْرَيْنِ،هُما:مُؤَنَّثُ«فَعْلان»و جمعُهُ.

۲- ۲) .يقول ابنُ مالك فى الوزنَين الأخيرَين: و فُعَّلٌ لفاعِلٍ و فاعِلَه وَصْفَيْنِ نحوُ عاذِلٍ و عاذِلَه و مِثْلُهُ الفُعّالُ فيما ذُكِّرا و ذانِ فى المُعَلِّ لاماً نَدَرا قولُهُ:«فيما ذُكِّرا»أى فيما كانَ مُذَكَّراً،و ألِفُ«ذُكِّرا»للإطلاق.

و منها«فُعْل»و«فُعْلَه»موصوفَيْنِ،و يُشْتَرَطُ فی«فُعْل»ألّا يكونَ واویَّ العينِ و لا يائیَّ اللّامِ،نحوُ:رُمْح-رِماح؛بُرْمَه (۱)-بِرام،نُكْتَه-نِكات.بِخلافِ نحوِ:حُوت و مُدْی (۲).

و منها«فَعُل»موصوفاً،نحوُ:رَجُل-رِجال.

و منها«فِعْل»موصوفاً،نحوُ:ذِئْب-ذِئاب،رِیح-رِياح.

و منها«فَعال»و إن قَلَّ،نحوُ:جَواد (۳)-جِياد (۴).

و منها«فاعِل»نحوُ:صاحِب-صِحاب،نائم-نِيام،راعی-رِعاء.قالَ اللّهُ تعالی:

قالَتا لا نَسْقِی حَتّی يُصْدِرَ الرِّعاءُ

(۵)

.

و منها«فَعيل»بمعنی فاعِل و«فَعيلَه»بمعنی فاعِلَه إذا كانا وصفَيْنِ صحيحَیِ اللّامِ، نحوُ:كريم و كريمَه-كِرام،شَديد و شَديدَه-شِداد،قالَ اللّهُ تعالی: وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِداداً (۶)؛بخلافِ نحوِ حَديد و جَريده لكونِهما موصوفَيْنِ،و غَنِیّ و غَنِيَّه لاعتلالِ اللّامِ،و جَريح و جَريحَه لمعنی المفعول.هذا،و جمعُ هذَيْنِ الوَزْنَيْنِ(فَعيل و فَعيلَه) إذا كانا معتلَّیِ العينِ بِ«فِعال»يقرُبُ من التَّعَيُّن،نحوُ:طَويل و طَويلَه-طِوال (۷).

و منها«فُعْلی»وصفاً،نحوُ:أُنْثی-إناث.

و منها«فَعْلان»الصِّفَهُ المشبَّهَهُ و مؤنَّثاه(فَعْلی و فَعْلانَه)،نحوُ:غَضْبان و غَضْبی- غِضاب،نَدْمان و نَدْمانَه-نِدام،خَمْصان و خَمْصانَه-خِماص.

و منها«فُعْلان»وصفاً و مؤنَّثُهُ:(فُعلانَه)،نحوُ:خُمْصان و خُمْصانَه-خِماص؛و إن لَمْ يُسْمَعْ فی عُرْيان،عِراء (۸).

۱- ۱) .البُرْمَه:القِدْر من الحجارَه.

۲- ۲) .المُدْی:نوعُ مِكيالٍ.

۳- ۳) .النجيبُ من الخَيْل.

۴- ۴) .قلبُ الواوِ ياءً فی«جِياد»شاذٌّ لما مضی فی قواعدِ الإعلالِ الخاصَّهِ بالاسم.

۵- ۵) .القصص۲۳/.

۶- ۶) .النبأ۱۲/.

۷- ۷) .و شذَّ طِيال(مُعَلّاً)لما مضی فی قواعدِ الإعلالِ الخاصَّهِ بالاسمِ.

۸- ۸) .شرح الرّضی علی الشافيه،ج ۲،ص ۱۷۳.

و منها«فَعْلاء»غيرُ مُؤَنَّثِ أفْعَلِ الصِّفَهِ،سواءٌ أكانَ مُذَكَّرُهُ غيرَ أفْعَل،نحوُ:حَسْناء- حِسان،أو لَمْ يَكُنْ لَهُ مُذَكَّرٌ أصْلاً،نحوُ:بَطْحاء-بِطاح.

و منها«فُعَلاء»موصوفاً،نحوُ:نُفَساء-نِفاس،عُشَراء-عِشار (۱)؛قالَ اللّهُ تعالى: وَ إِذَا الْعِشٰارُ عُطِّلَتْ (۲).

۱۷.فُعُول،يُجْمَعُ به أسماءٌ موصوفاتٌ؛

منها«فَعْل»غيرَ معتلِّ العينِ بالواو،نحوُ:رأس-رؤوس،صَفّ-صُفوف،ظَبْي- ظُبِيّ (۳)،عَيْن-عُيون؛بخلافِ نحوِ حَوْض لاعتلالِ العينِ بِالواو.

و منها«فِعْل»نحوُ:عِلْم-عُلوم.

و منها«فَعَل»نحوُ:أسَد-أُسُود،فَتَى-فُتُوّ (۴)و فُتِيّ (۵)،عَصا-عُصِيّ و عِصِيّ (۶).

و منها«فَعِل»نحوُ:نَمِر-نُمور.

و منها«فُعْل»نحوُ:جُنْد-جُنُود،بُرْج-بُرُوج،قُرْء-قُروء.

و منها«فَعال»،نحوُ:عَناق-عُنوق.

و يُجْمَعُ بِه«فاعِل»الصِّفَه أيضاً،نحوُ:شاهِد-شُهُود.

ص :۲۷۳

۱- ۱) .مقاييسُ اللُّغَه؛القاموسُ المحيط؛شرحُ الرّضى على الشافيه،ج ۲،ص ۱۵۹.و فى مجمع البحرين:«قالَ الجوهرى:ليس فى كلام العرب فُعَلاء يُجْمَعُ على فِعال غيرُ نُفَساء و عُشراء».

۲- ۲) .التكوير۴/.

۳- ۳) .أصلُ ظُبِيّ،ظُبُوى؛قُلِبَت الواو ياءً للقاعِدَهِ ۵ من قواعدِ إعلال الاسمِ و أُبْدِلَت ضَمَّهُ الباءِ كسرهً للقاعدهِ ۱۰ من تلك القواعِدِ.

۴- ۴) .بناءً على أنَّ أصْلَ فَتَى،فَتَوٌ.

۵- ۵) .بناءً على أنَّ أصلَ فَتَى،فَتَيٌ؛فأصلُ فُتِيّ،فُتُوى،قُلِبَتِ الواوُ ياءً(لِلقاعِدَهِ الخامِسَهِ من قواعِدِ الإعلالِ الخاصَّهِ بالاسمِ)ثم أُبْدِلَتْ ضَمَّهُ التاءِ كسرهً(للقاعِدَهِ العاشرَهِ من تلك القواعِدِ).

۶- ۶) .أصل عِصِيّ،عُصُوْو-كما صَرَّحَ بِهِ الفَيُّومى فى المصباحِ المنير-قُلِبَتِ الواوُ المتطرِّفَهُ ياءً اعتباطاً،ثم قُلِبَتِ الواوُ الزّائدهُ ياءً للقاعِدَهِ ۵ من قواعدِ إعلالِ الاسم،ثم أُبْدِلَتْ ضَمَّهُ الصّادِ كسرهً للقاعدَهِ العاشِرَه من تلك القواعِدِ،و بالأَخَرَهِ أُبْدِلَتْ ضَمَّهُ العينِ(فاءِ الفعل)كسرهً تَبَعاً.قال الرَّضى قدّس سرّه:«يجوزُ لك فى فاء فُعُول-جمعاً كانَ أو غيرَه-بعدَ قَلبِ الواوِ ياءً أن تُتْبِعَهُ العينَ[فى الحرَكه]»(شرح الرَّضى على الشّافيه،ج ۳،ص ۱۷۳).قالَ تعالى: قٰالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذٰا حِبٰالُهُمْ وَ عِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهٰا تَسْعىٰ (طه۶۶/).

۱۸.فُعَلاء،یُجْمَعُ به أرْبَعَهُ أوصافٍ؛

«فاعِل»إذا دَلَّ علی معنیً غریزیٍّ غیرِ مُکْتَسَبٍ غالِباً،نحوُ:عاقِل-عُقلاء،شاعِر- شُعَراء؛أو دَلَّ علی معنیً یُشبِهُ الغریزیَّ فی الدّوامِ و طولِ البقاءِ،نحوُ:صالِح-صُلَحاء.

«فَعیل»بمعنی فاعِلٍ إذا کان وصفاً لمذَکَّرٍ عاقلٍ و لم یَکُنْ مُضاعَفاً و لا معتَلَّ اللاّم، نحوُ:کریم-کُرَماء،بَخیل-بُخَلاء.و هکذا:خَلیفه-خُلَفاء،لأنَّ التاءَ هُنا-کتاءِ طَلْحَه -لا تُفیدُ تأنیثَ الکَلِمَهِ.فإنْ أفادتِ التّاءُ تأنیثاً فَلا،إلاّ فی کلمتَیْنِ-یُقالُ-لا ثالِثَ لَهُما، هُما:فَقیرَه-فُقَراء و سَفیهَه-سُفَهاء (۱).و شَذَّ جمعُ«فَعیل»المفعول بهذا الوزنِ،نحوُ:

أسیر-أُسَراء و قَتیل-قُتَلاء.

«فَعال»نحوُ:جَبان-جُبَناء.

«فُعال»نحوُ:شُجاع-شُجَعاء.

۱۹.أفْعِلاء،یُجْمَعُ به«فَعیل»بمعنی الفاعلِ المتَّصِفِ بِما ذُکِرَ آنفاً مضاعَفاً أو معتَلَّ اللاّمِ،نحوُ:

شدید-أشِدّاء،قَوِیّ-أقْوِیاء،وَلِیّ-أوْلیاء.و قَلَّ غیرُ المضاعفِ و غیرُ معتَلِّ اللاّمِ، نحوُ:صَدیق-أصْدِقاء.و کذا قَلَّ«فعیل»بمعنی المفعولِ،نحوُ:ظَنین-أظِنّاء.

۲۰.فَواعِل،یُجْمَعُ به عِدَّهُ أسماءٍ؛

منها«فاعِل»إذا کان موصوفاً،نحوُ:کاهِل-کَواهِل؛أو وَصْفاً خاصّاً بالمؤَنَّثِ العاقِل، نحوُ:طالِق-طَوالِق؛أو وصفاً لمذکَّرٍ غیرِ عاقلٍ،نحوُ:صاهِل-صَواهل،شاهِق- شَواهِق.و شذّ هذا الجمعُ إذا کانَ«فاعِل»وصفاً لمذکَّرٍ عاقلٍ،نحوُ:شاهِد-شَواهِد،و هکذا ما هُجِرَ فیهِ معنی الوصفیَّه،نحوُ:فارِس-فَوارِس.

و منها«فاعَل»موصوفاً،نحوُ:عالَم-عَوالِم،قالَب-قَوالِب.

و منها«فاعِلَه»سواءٌ کان وصفاً أو موصوفاً،نحوُ:دابَّه-دَوابّ،ناصِیَه-نواصی،

۱- ۱) .شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۲،ص ۱۵۰.

كاذِبَه-كَواذِب،خاطِئَه-خَواطِئ (۱).

و منها«فَوْعَل»و«فَوْعَلَه»موصوفَيْنِ،نحوُ:جَوْهَر-جَواهِر،صَوْمَعَه- صَوامِع.

و مِنها«فاعِلاء»موصوفاً،نحوُ:نافِقاء-نَوافِق.

۲۱.فَعائل،يُجْمَعُ به الثلاثيُّ المؤنَّثُ (۲)،موصوفاً كانَ أم وصفاً إذا وُجِدَتْ مَدَّةٌ زائدَةٌ قبلَ لامِهِ،نحوُ:شَمال(اسمُ ريح)-شَمائِل،شِمال(اليَدُ اليُسْرى)-شَمائِل،عُقاب-عَقائب،عَجُوز-عَجائز،سَحابَه-سَحائب،رِسالَه-رَسائل،ذُؤابَه-ذَوائب،صَحيفَه -صَحائف،حَمولَه-حَمائِل.و قَلَّ فى غيرِ المؤَنَّثِ،نحوُ:نَظير-نَظائر؛قال عليٌّ عليْهِ السّلام:

«مَتى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الأوَّلِ مِنْهُمْ حَتّى صِرْتُ أُقْرَنُ إلى هذهِ النَّظائِرِ» (۳).

۲۲ و ۲۳.فَعالى و فَعالِى،يَشْتَرِكانِ فى أنْ يُجْمَعَ بِكُلٍّ منهُما أمرانِ:۱)«فَعْلاء»موصوفاً كانَ،نحوُ:صَحْراء-صَحارى و صَحارِى،أو صِفَةً لا مُذَكَّرَ لها،نحوُ:عَذْراء-عَذارى و عَذارِى (۴).۲)المقصورُ المحتوى على أَلِفِ التأنيث-سِوى فَعْلى مؤنَّثِهِ فَعْلان-أو أَلِفِ الإلحاقِ.الأوَّلُ،نحوُ:فَتْوى(موصوفٌ)-فَتاوى و فَتاوِى و نحوُ:حُبْلى(صِفَةٌ)-حَبالى و حَبالِى (۵)؛و الثانى نحوُ:أرْطى-أراطى و أراطِى.

و يَنْفَرِدُ كلٌّ مِنَ الوزنَينِ بِجَمْعِ بعضِ الصِّيَغِ؛

فَ«فَعالى»-خاصَّةً-يُجْمَعُ بِهِ«فَعْلان»الصِّفَةُ المشبَّهَهُ و مُؤَنَّثاهُ(فَعْلى و فَعْلانَه)،

ص :۲۷۵

۱- ۱) .و من ذلک واصِلَه-أواصِل بإبدالِ الواوِ الأُولى همزةً كما سيأتى فى الخاتِمَهِ فى بابِ الإبْدال.

۲- ۲) .سواءٌ أ كانَ المؤَنَّثُ لفظيّاً أم معنويّاً.

۳- ۳) .نهج البلاغَه،الخطبه ۳.

۴- ۴) .قال ابنُ مالک فى هذا القِسم: و بالفَعالِى و الفَعالى جُمِعا صحراءُ و العذراءُ و القَيْسَ اتْبَعا

۵- ۵) .و مثلُ حُبْلى،خُنْثى.و أما أُنْثى فلا،لأنَّهُم لَمّا قالُوا إناث لم يَقولُوا أناثى و لَمّا قالُوا خَناثى لم يَقولُوا خِناث(شرح الرَّضى على الشّافِيه،ج ۲،ص ۱۵۹).

نحوُ:سَكْران و سَكْرَى-سَكارى،نَدْمان و نَدْمانَه-نَدامى (1).

و«فَعالى»خاصَّةً يُجْمَعُ بِهِ الثُّلاثيُّ الَّذى زيدَ فيهِ حرفانِ:أوَّلُهُما قبلَ لامِ الفِعْل و الآخَرُ حالَ كَوْنِهِ حرفَ عِلَّةٍ بَعْدَهُ،بحذفِ أوَّلِ الزّائدَيْنِ،نحوُ:حَبَنْطى (2)-حَباطى،قَلَنْسُوَه-قَلاسى.

24.فُعالى،يُجْمَعُ به«سَكْران»و«كَسْلان»و مُؤَنَّثاهُما و«قَديم»و«أسير» (3).

فَ سَكران و سَكْرى-سُكارى،كَسْلان و كَسْلى،كَسالى-كُسالى،قَديم-قُدامى،أسير- أُسارى.قالَ تعالى: وَ تَرَى النّاسَ سُكارى وَ ما هُمْ بِسُكارى وَ لكِنَّ عَذابَ اللّهِ شَدِيدٌ (4)،و قالَ تعالى: وَ إِذا قامُوا إِلَى الصَّلاةِ قامُوا كُسالى يُراؤُنَ النّاسَ (5)،و قالَ تعالى: وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أُسارى تُفادُوهُمْ (6).

25.فَعالِيّ،يُجْمَعُ به كلُّ ثُلاثيٍّ ساكنِ العينِ مزيدٍ فى آخِرِهِ ياءٌ مُشَدَّدَةٌ،سَواءٌ أكانَتْ الياءُ لِغَيرِ النَّسَبِ،نحوُ:كُرسِيّ-كَراسِيّ،قُمْرِيّ (7)-قَمارِيّ،كُرْكِيّ (8)-كَراكِيّ؛أم كانت فى الأصلِ للنَّسَبِ و صارَ معنى النَّسبِ متروكاً،نحوُ:مُهْرِيّ و بُخْتِيّ (9)مَهارِيّ و بَخاتِيّ.فلا يُجْمَعُ بهذا الوزنِ ما فيه ياءُ النَّسبِ المتجدِّد أى الباقى على حالِهِ،نحوُ:عِلْوِيّ و سِفْلِيّ مثلاً.

26،27 و 28.فَعالِل و فَعالِيل و ما يُماثِلُهُما؛يُجْمَعُ ب«فَعالِل»الرُّباعيُّ و الخُماسِيُّ

ص :276

1- 1) .قالُوا:«يُجْمَعُ فى فَعْلانَ فَعْلانَه بَيْنَهُما(أى بينَ الجمعَيْنِ:فِعال و فَعالى)كَندامى و نِدام،و مع ألف التَّأنيثِ لم يُجْمَعْ بَيْنَهُما...فقيلَ بِطاح دونَ بَطاحى،و صَحارى دونَ صِحار»(شرح الرَّضى على الشافيه،ج 2،ص 173).

2- 2) .الكبيرُ البطْنِ من حَبِطَت الدّابَّةُ إذا انْتَفَخَ بَطْنُها.

3- 3) .راجعْ لهذا الوزنِ(فُعالى)و ما يُجْمَعُ بِهِ و أرْجَحيَّتِهِ فى سَكران و كَسْلان و مؤنَّثَيهِما مِن فَعالى،شرحَ الرَّضى على الشّافيه،ج 2،ص 174 و شرحَ الأشمونى على الألفيه،ج 4،ص 144.

4- 4) .الحج2/.

5- 5) .النساء142/.

6- 6) .البقره85/.

7- 7) .اسمُ طائرٍ.

8- 8) .طائرٌ مائيٌّ.

9- 9) .نوعان من الجَمَل؛الأولُ منسوبٌ فى الأصل إلى مُهْرَه باليَمَن و الثانى إلى بُخْت بخُراسان ثم تُرِكَ معنى النسبه فيهِما.

مجرَّدَيْنِ كانا أمْ مَزيداً فيهما،موصوفَيْنِ أم صِفَتَيْنِ،بحذف الزّائدِ من المزيدِ فيه مطلقاً و حذفِ اللاّمِ الثالِثِ مِنَ الخُماسيِّ،نحوُ:دِرْهَم-دَراهِم،غَضَنْفَر-غَضافِر،سَفَرْجَل-سَفارِج،عَنْدَليب-عنادِل.

هذا إذا لم يكن زائدُ الرُّباعيِّ مَدَّةً قبلَ لامِهِ الأخيرَه،و إلاّ جُمِعَ على«فَعاليل»،نحوُ:

قِرْطاس-قَراطِيس،حُلقُوم-حَلاقِيم.

و الثّلاثيُّ المزيدُ فيهِ المُماثِلُ لِما يُجْمَعُ بفَعالِل،يُجْمَعُ بوزنٍ يُماثِلُ«فَعالِل».و المُرادُ بالمُماثَلِه هو المُوافَقَةُ فى عددِ الحروفِ و ترتيبِ المتحرِّكِ و السّاكنِ مِنْها،لا فى الأصالَهِ و الزِّيادَهِ و لا فى نوعِ الحركه.و لا يَضُرُّ تاءُ التّأنيثِ بالمُماثَله.فالمُماثِلُ لِفَعالِل عِدَّهُ أوزانٍ،مِنْها فَعاعِل،نحوُ:سُلَّم-سَلالِم.و مِنْها فَواعِل،نحوُ:جَوْهَر-جَواهِر.و مِنْها فَياعِل،نحوُ:صَيْرَف-صَيارِف.و مِنْها مَفاعِل،نحوُ:مَصْدَر-مَصادر،مَشْرَب- مَشارِب،مَنْفَعَه-مَنافِع،مَضَرَّه-مَضارّ.و من المَفاعِلِ مَلائِك (1)جمعُ مَلَك(أصلُهُ:

مَلْأَك (2))كما سيأتى (3).

و كذلك الثّلاثيُّ المزيدُ فيهِ المُماثِلُ لِما يُجْمَعُ بِفَعاليل،يُجْمَعُ بفَعاليل، نحوُ:غِرْبيب-غَرابيب،أو بوزنٍ يُماثِلُ فَعاليل،مِنْ نحوِ أفاعيل،نحوُ:أُسْلُوب -أساليب،أُسْطورَه-أساطير،أُرْجوزَه-أراجيز؛و تَفاعيل،نحوُ:تَمْرين-تَمارين؛ و مَفاعيل،نحوُ:مِفْتاح-مَفاتيح،مِسْكين-مَساكين،مَطْمورَه-مَطامير،مَكْتوب -مَكاتيب (4).

ص: ٢٧٧

١- ١) .و قد تُزادُ فيه تاءُ التأنيثِ[-مَلائكَه]تأكيداً للجَمْعِ(شرح الرَّضى على الشافيه،ج ٢،ص ١٩٠).

٢- ٢) .قال الفيروزآبادى فى القاموسِ المحيط:«الملأَكُ:المَلَك،حُذِفَتِ الهَمْزَهُ و أُلْقِيَتْ حَرَكَتُها على ما قبلَها».

٣- ٣) .سيأتى فى الخاتمه،فى الفصل ٧.

۴ - ۴) .من العُلَماء من جَعَلَ جمعَ«مَفْعول»على«مَفاعيل»قياسيّاً و مِنْهُم مَنْ أوقَفَهُ على السَّماع.فمِنَ المسموعِ(مُضافاً إلى مكتوب-مكاتيب):مَضْمون-مَضامين،مَمْلوك-مَماليك،ملعون-مَلاعين،مَجْهول-مَجاهيل، مَيْمون-مَيامين،مَشْئوم-مَشائيم و مَشْهور-مَشاهير.(جامع الدّروس العربيّه،ج ٢،ص ۶٧ و شرح الرّضى على الشافيه،ج ٢،ص ١٨١).

فعلیهـذا،یُجْمَعُ مَفْعَل و مَفْعَلَه،مَفعِل و مَفْعِلَه،و مِفْعَل و مِفْعَلَه،مُفْعُل و مُفْعُلَه من أسماء المکان و الزَّمانِ و الآلَهِ علی مَفاعِل؛و یُجْمَعُ مِفْعال و مِفْعیل من أسماءِ المبالَغَهِ و الآلَهِ علی مَفاعیل.

هذا،و قد تُبْدَل تاءُ التأنیثِ فی فَعالیل و ما یُماثِلُهُ من الیاء،نحوُ:جَحْجاح- جَحاجیح-جَحاجِحَه،زِنْدیق-زَنادیق-زَنادِقَه.

۲۹.أفاعِل،یُجْمَعُ به«أفْعَل»التَّفضیل،نحوُ:أفْضَل-أفاضِل،أکْبَر-أکابِر،أوَّل- أوائِل (۱).

و یُجْمَعُ بِهِ أیضاً«أفعل»الموصوفُ کیفَ تَصَرَّفَ حرکَهُ همزَتِهِ و عَیْنِهِ،نحوُ:أجْدَل -أجادِل،إصْبَع-أصابع،أرْمَل-أرامِل و أرامِلَه (۲)،أنْمُلَه-أنامِل (۳).

۳۰.فَعالین،یُجْمَعُ به،«فُعْلان»(مُثَلَّثُ الفاءِ،ساکِنُ العینِ)الموصوف،نحوُ:شَیْطان -شَیاطین،سِرْحان-سَراحین،سُلْطان-سَلاطین (۴)و نحوُ:رَیْحان-رَیاحین و غِرْبان (جمعُ غُراب)-غَرابین.

ب)الجموعُ السَّماعِیَّه(غیرُ المطَّرِدَه)

اشاره

جموعُ التکسیرِ السَّماعیَّهُ یُوشِکُ أنْ تکونَ أکثَرَ عَدَداً من القیاسیّهِ المطَّرِدَهِ منها (۵)؛

ص :۲۷۸

۱- ۱) .«أوَّل»أفْعَل من«وَوَل»و مؤنَّثُهُ:أُوْلی،أصْلُهُ«وُوْلی»قُلِبَت الواوُ الأولی همزهً لما سیأتی فی بابِ الإبدال(شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۲،ص ۳۴۰ متناً و هامشاً).
۲- ۲) .لا یَضُرُّ تاءُ التَّأنیثِ بالوزنِ مُفْرَداً و جَمْعاً.
۳- ۳) .شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۲،ص ۱۶۸.
۴- ۴) .نفس المصدر،ص ۱۷۲.للأُستاذ:قال الرَّضی قدّس سرّه هُنا«إلاّ أنْ یکونَ عَلَماً مُرْتَجَلاً کسَلْمان و عُثْمان و عَفّان و حَمْدان و عَطْفان؛و ذلک لأنَّ التکسیرَ فی المُرْتَجَلِ مُسْتَغْرَبٌ».أقول:فیُجْمَعُ الأعلامُ من هذا الوزنِ جمعَ المذکر السّالِمَ کما یظهرُ من«لسانِ العَرَب»فی«عُثْمان»و غیره.
۵- ۵) .قال عباس حسن فی قسمِ الأوزانِ القیاسیَّهِ:«إنَّ کلَّ صیغهٍ من هذه الصِّیَغِ المطَّرِدَهِ قد تُزاحِمُها صیَغٌ کثیرهٌ مسمُوعَه»(النحو الوافی،ج ۴،ص ۵۸۵).

وَ لْيُراجَع لِمَعْرِفَتِها إلى السَّماعِ من أهلِ اللُّغَهِ و المَعاجِمِ اللُّغَويَّه.

و لْيُلاحَظْ أنَّ السَّماعَ و عدمَ الاطِّرادِ-و لا أقلَّ فى هذا الباب-لا يكونُ عَوْضُ بمعنى الخطَأ و الغَلَط،بَلْ لا يكونُ بمعنى الخروجِ عن القاعِدَهِ و الأصلِ أيضاً،و إن قد يُعَبَّرُ عنهُ بالشاذّ (۱)؛إذ لا توجَدُ فى هذا الباب قَواعدُ تامَّهٌ حاكِمَهٌ مِثْلُما توجَدُ فى أبوابِ الإعلالِ و الإدغام و صِياغَهِ الماضى و المضارعِ و الأمْرِ و صِيَغِ كلٍّ مِنْها و أبوابِ الأفعالِ المجرَّدَهِ و المزيدَهِ فيها مثلاً.إنَّ الفرقَ كلَّ الفرقِ بينَ القياسِ و السَّماعِ-أو بينَ الاطِّرادِ و عَدَمِهِ-فى أوزانِ جمعِ التَّكسيرِ هُوَ غَلَبَهُ وزنٍ كذا فى القياسيِّ المطَّرِدِ،و عَدَمُهُ أو نُدرَتُهُ فى السَّماعيِّ غيرِ المُطَّرِد (۲).

و على هذا،لَنا أنْ نَقُولَ:إنَّ كَثيراً من الأوزانِ القياسِيَّهِ أيضاً لا يَكادُ يحصُلُ الوثوقُ و الاطمينانُ بِجَمْعِ كلِّ مُفْرَداتِها بِها،فيجدُرُ الرُّجوعُ إلى اللُّغه فى كثيرٍ من تلك الأوزانِ أيضاً.

و بالجُمْلَه،من الجموعِ السَّماعيّهِ ما أشرنا إليها خِلالَ البحثِ عن الجموعِ القياسيّهِ؛ و مِنْها ما يَلى بعضُ أمْثِلَتِها:

ثَوْر-ثِيران،حَجَر-حِجارَه،عَبْد-عَبيد،خُنْثى-خِناث (۳)،كِسْرى-أكاسِره، المَرْء و امْرُء-رِجال،امْرَأه و مَرْأه-نِساء و نِسْوَه (۴)،أمَه(أصْلُها:أمَوٌ أو أمْوَهٌ أو أمَوَهٌ)

۱- ۱) .قالَ الفَيُّومى فى المصباحِ المنير:«الشّاذُّ فى اصطلاحِ النُّحاهِ ثلاثَهُ أقسام:أحدُها ما شذَّ فى القياسِ دونَ الاستعمالِ، فهذا قويٌّ فى نفسِهِ يَصِحُّ الاستدلالُ بِهِ.و الثانى فى الاستعمالِ دونَ القياسِ،فهذا لا يُحْتَجُّ بِهِ فى تمهيدِ الأُصولِ لأنَّهُ كالمرفوض...و الثالثُ ما شذَّ فيهما،فهذا لا يُعَوَّلُ عليهِ لفقدِ أصْلَيْهِ(القياسُ و الاستعمال)...و تقول النُّحاهُ:شذَّ مِنَ القاعدَه كذا أو من الضّابطِ،و يريدونَ خروجَه مِمّا يُعْطيهِ لفظُ التحديدِ من عمومِه،مَعَ صِحَّتِهِ قياساً و استِعمالاً».

۲- ۲) .فبالنَّظَرِ إلى هذا المعنى قال الرَّضى قدّس سرّه:«اعْلَمْ أنّ جُمُوعَ التَّكسيرِ أكْثَرُها مُحتاجٌ إلى السَّماعِ،و قد يَغْلِبُ بَعْضُها فى بعضِ أوزانِ المُفْرَدِ»(شرح الرَّضى على الشّافيه،ج ۲،ص ۸۹).

۳- ۳) .المصباحُ المنير و القاموسُ المحيط و لسانُ العرب.

۴- ۴) .إطلاقُ جمعِ المكسَّرِ على نحوِ«رِجال»للمَرْءِ و الامْرِئ،و«نساء و نِسْوَه»للمَرْأه و الامرَأه،مَجازٌ.

- آم (۱)،ناقه(أصْلُها:نَوَقه)-أيْنُق(-أَعْفُل)،إنْسان-أناسِىّ (۲)، أسْماء (۳)- أسامى (۴)، أهل-أهالى،لَيْل-لَيالى،أرْض-أراضى،حَديث-أحاديث،حُسْن-مَحاسِن، أيِّم (۵)-أيامى،طاهِر-طَهارى،يَتيم-يَتامى،خاتَم-خَواتيم،دانِق-دَوانيق،زَوْرَق -زَواريق،باطِل-أباطيل،حِمار-حَمير،عَلامَه-أعْلام (۶).

تَذْكِرَهٌ

تَبَيَّنَ مِمّا سَبَقَ أنَّ بعضَ المفْرَداتِ يُجْمَعُ بِوَزْنَيْنِ من أوزانِ جمعِ التكسيرِ أو أكْثَرَ، نحوُ:شَريف-أشْراف،شُرَفاء؛بَحْر-أبْحُر،بِحار،بُحُور؛جاهِل-جَهَلَه،جُهَّل،جُهّال، جُهَلاء.

تمرين

ارْسُمْ جَدْوَلاً يُرى جموعَ المفرَداتِ لِكَىْ يتبَيَّنَ أنَّ لكلِّ وزنٍ مُفْرَدٍ كم وزناً من جموعِ التكسيرِ المُطَّرِده.لِيُرْسَمْ لهذا المطلوبِ جَدْوَلٌ بِالشَّكْلِ التالى،وَ لْيُكْتَبِ الأوزانُ فيه:

ص :۲۸۰

۱- ۱) .أمْوَهٌ أو أمَوَه-أءْمُوٌ-آمُىٌ(للقاعِدَه ۷ من قواعدِ الإعلالِ الخاصَّهِ بالاسم)-آمِىٌ(للقاعده ۱۰ من تلك القَواعِد)-آم(كَداعٍ إعلالاً).

۲- ۲) .أصْلُهُ أناسين(شرح النّظام،ص ۶۴۷)و قيلَ يُجْمَعُ«إنسان»على«أناسِيَه»بناءً على أنَّ أصل إنسان،إنْسِيان فحُذِفَتِ الألفُ و النونُ فى الجمع كما يُقالُ فى زَعْفَران،زَعافِر،و التاءُ لتأكيد الجمعيَّه(شرح الرَّضى على الشافيه، ج ۲،ص ۱۹۰).

۳- ۳) .جمعُ اسم.

۴- ۴) .و أمّا أسامِىّ فى جمع الأسماء فهو القياس(لسان العرب،ج ۱۴،ص ۴۰۲).

۵- ۵) .من لا زوجَ له رَجُلاً كانَ أو امرأةً.

۶- ۶) .وزادَ بعضُ المعاجِمِ اللُّغويَّهِ الحديثهِ«عَلام»أيضاً فى جمع عَلامَه و لم يُثْبِتْهُ قُدماءها-كالمقاييسِ و القاموسِ و المصباحِ المنير-كما لم يُعْهَدْ وزنُ«فَعال»أيضاً-ظاهراً-فى أوزانِ جمعِ التكسيرِ.

تنبيهٌ

اشْتَهَرَ أنَّ الجمعَ المكسَّرَ يَرُدُّ الأشياءَ إلى أُصولِها (١).و يُعْنىٰ بالأشْياءِ ما أُعِلَّ أو أُبْدِلَ أو عُوِّضَ منهُ أو نحوُ ذلك من الحروفِ؛و بالأصولِ حالاتُها قبلَ الإعلالِ و الإبْدالِ و التَّعويضِ و نحوِه.و ذلك مبنيٌّ على زَوالِ أدلَّهِ هذه الأمورِ بتَغَيُّرِ بناءِ الكلمَهِ و تكسُّرِها، نحوُ:حال-أحْوال،ناب-أنْياب،حِيلَه(أصلُهُ حِوْلَه)-حِوَل (٢)،دينار(أصله دِنّار)-دَنانير،أخ-إخْوَه و إخْوان،أب-آباو-آباء،اسم-أسْماو-أسْماء،ماء-مِياه،شاه -شِيْاه،شَفَه-شِفاه،أمَه-إماو-إماء،نار-نِوْران-نِيران،دار-أدْوُر و دُور و دِوار-دِيار و دِوْران-دِيران،مَيِّت-أمْوات،فَتىٰ-فُتُوّ و فُتِيّ.

القِلَّهُ و الكَثْرَه

الأربَعَهُ الأُوَلُ من أوزانِ الجمعِ المكسَّرِ القياسيَّهِ(أفْعِلَه،أفْعُل،فِعْلَه و أفْعال) تدلُّ بِطَبْعِها-أىْ بِلا قرينهٍ-و بِحَسَبِ الغالبِ على ثلاثهٍ مِنْ أفرادِ مُفْرَدِها إلى عَشَرَهٍ،و يُقالُ لَها«جموعُ القِلَّه» (٣).و سائرُ الصِّيَغِ تدلُّ بالطَّبعِ و بِحَسَبِ

ص :٢٨١

١- ١) .النحو الوافى،ج ۴،ص ۶۲۷.

٢- ٢) .القاموس المحيط.

٣- ٣) .قال ابن مالك: أفْعِلَهٌ أفْعُلٌ ثُمَّ فِعْلَه ثُمَّتَ أفْعالٌ جموعُ قِلَّه

الغالِبِ على أكثَرَ من عَشَرَهِ أفرادٍ-يعنى أحَدَ عشرَ إلى غيرِ النِّهايَه-و يُقالُ لَها«جموعُ الكَثرَه».

و إذا لَمْ يأتِ للاسمِ إلّا بِناءُ جمعِ القلَّهِ،نحوُ:رِجْل-أرْجُل،أو لَمْ يأتِ لَهُ الّا بِناءُ جمعِ الكَثْرَهِ،نحوُ:رَجُل-رِجال،فوزنُ الجمعِ إذاً مُشْتَرَكٌ بَيْنَ القِلَّهِ و الكَثرَه.

و قد يُسْتَعْمَلُ أحدُهما لِلْآخَرِ مَعَ وُجودِ الآخَرِ،كقولِهِ تعالى: وَ الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَهَ قُرُوءٍ (۱)؛استُعْمِلَ«قُروء»فى الثلاثَهِ مَعَ وجودِ أقْراء (۲).

ثمَّ إنَّ جَمْعَى السّالِمِ(المذكَّرِ و المؤَنَّثِ)الظاهِرُ أنَّهُما مُشْتَرَكانِ بينَ القِلَّهِ و الكَثْرَهِ صالحانِ لَهُما (۳)،قال اللّهُ تعالى: عَسى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْواجاً خَيْراً مِنْكُنَّ مُسْلِماتٍ مُؤْمِناتٍ قانِتاتٍ تائِباتٍ عابِداتٍ سائِحاتٍ ثَيِّباتٍ وَ أَبْكاراً (۴)،و قالَ تعالى:

وَ لَوْ لا رِجالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِساءٌ مُؤْمِناتٌ

(۵)

.

جمعُ الجَمْعِ،مُنْتَهَى الجُمُوعِ،صيغهُ مُنْتَهَى الجُمُوع

قد يُحْسَبُ الجمعُ المكسَّرُ كمُفْرَدٍ بِحَسَبِ اللَّفْظِ و يُجْمَعُ جَمْعاً سالِماً أو مَكَسَّراً و يُسَمّى«جَمْعُ الجَمْعِ»و يَدُلُّ-بالطَّبعِ-على تسعَهِ أفرادٍ فصاعداً،نحوُ:بَيْت-بُيُوت- بُيُوتات.

و إذا جُمِعَ المكَسَّرُ جَمْعَ تكسيرٍ و لَمْ يَخْلُ إذاً عن أحَدِ وَزْنَيْنِ هُما:«أفاعِل»و «أفاعيل»أو ما يُماثِلُها (۶)،نحوُ:يَد-أيْدى-أيادى،قَوْل-أقْوال-أقاويل،اسْم-

---

۱- ۱) .البقره۲۲۸/.

۲- ۲) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۳۹۸.

۳- ۳) .نفسُ المصدر،ص ۳۹۷؛النحو الوافى،ج ۴،ص ۵۸۳.

۴- ۴) .التحريم۵/.

۵- ۵) .الفتح۲۵/.

۶- ۶) .معنى المُماثلَهِ قد سَبَقَ فى وَزْنَى فعالِل و فَعاليل من الأوزان القياسيَّه.

أَسْماء (١)-أسامِیّ و أسام (٢)،غُراب-غِربان-غَرا ن و مَصیر-مُصْران-مَصارین (٣)، سُمِّیَ«مُنْتَهی الجُمُوع»أیضاً (۴).

هذا،و هم یُسَمُّونَ کُلَّ جَمْعٍ مکسَّرٍ یُماثِلُ وَزْنُهُ وَزْنَ منتَهی الجموعِ«صیغَهَ منتَهی الجُمُوع»و لَها حُکْمٌ یأتی فی محلِّه.

فَ«صیغهُ منتَهَی الجُمُوع»کُلُّ جمعِ تکسیرٍ حرفُهُ الثالثُ أَلِفٌ زائدَهٌ و بعدَ الألِفِ حَرْفانِ (۵)أو ثَلاثَهُ أَحْرُفٍ أوْسَطُها یاءٌ ساکنَهٌ (۶)؛فیشمُلُ أوزاناً (٧)منها:أفاعل و أفاعیل عندَ ما لم یکونا جَمْعَی جمعٍ،نحوُ:أنامِل و أباطیل؛و منها:فَعالِل و فَعالیل،نحوُ:دَراهِم و دنانیر؛ و منها:تَفاعِل و تَفاعیل،نحوُ:تَجارِب و تَماثیل؛و منها:مَفاعِل و مَفاعیل،نحوُ:مَساجِد و مَفاتیح:و منها:فَواعِل و فَواعیل،نحوُ:عَوالِم و دَوانیق؛و منها:یَفاعِل و یَفاعیل،نحوُ:یَعامِل (٨)و یَنابیع؛و منها:فیاعِل و فَیاعیل،نحوُ:صَیارِف و صَیاخ د (٩)؛و منها:فعائل و فَعال ن،نحوُ:

عَقائِب (١٠)و غَرا ن (١١)؛و منها:فَعالِی و فَعالی،نحوُ:عَذاری و صَحار ؛و منها:فُعالِی و فَعالِیّ، نحوُ:سُکاری و کَراسِیّ.

ص :٢٨٣

١- ١) .لِأَنَّ أصلَ اسْم،سِمْو کما سبق.

٢- ٢) .الأوَّلُ أفاعیل و هو القیاس،و الثّانی أفاعِل للسَّماع و التَّخفیف.

٣- ٣) .النحوُ الوافی،ج ۴،ص ۶٢١.

۴- ۴) .و قد یُسَمُّونَهُ«الجمعَ المتناهی»أیضاً لِانتهاءِ الجمعِ إلیهِ و عدمِ جوازِ أن یُجْمَعَ مَرَّهً أُخْری(نفس المصدر، ص ٢٠٣).

۵- ۵) .و قد یکونُ أحدُهما مُدْغَماً فی الآخَر،نحوُ:خَواصّ و عَوامّ و دَوابّ.

۶- ۶) .و قد یکونُ الأوسَطُ الساکِنُ یاءً مُدْغَمَهً فی مِثْلِها تُشَکِّلانِ یاءً مُشَدَّدَهً،فیُشْتَرطُ إذاً أنْ تکونَ هذه الیاءُ المشدَّدَهُ مُسْتَصْحَباً للکلمَهِ من المُفرَدِ،نحوُ:کَراسِیّ.فلیسَ مِنْهُ ما یاؤهُ المُشَدَّدَهُ للنَّسبِ،نحوُ:حَوالِیّ،أو لغیرِهِ،نحوُ: حَوارِیّ،إلاّ أنْ یکون النَّسَبُ مَتْرُوکاً،نحوُ:بَخاتِیّ(انْظُر:النحوَ الوافی،ج ۴،ص ١٩٨،الهامش ٣).

٧- ٧) .نفس المصدر،ص ١٩٨ و ۶٢٠؛جامع الدُّروس العربیَّه،ج ٢،ص ۴۶.

٨- ٨) .جمعُ یَعْمَل:جملٌ نجیب،أو یَعْمَلَه:ناقَهٌ نجیبَه.

٩- ٩) .جمعُ صَیْخود:الصخرهُ العظیمه.فی دعاء الصَّباح:«وَ أنْهَرْتَ المِیاهَ مِنَ الصُّمِّ الصَّیاخیدِ عَذْباً و أُجاجاً».

١٠- ١٠) .جمعُ عُقاب:اسمُ طائرٍ.

١١- ١١) .جمعُ غِرْبان،و غِرْبان جمع غُراب:اسمُ طائرٍ.

تنبیهٌ

أُلْحِقَتْ بصیغَهِ منتهیَ الجُموعِ مفرَداتٌ ماثَلَتْها فی وَزْنِها و جریٰ عَلَیها حُکْمُها، نحوُ:هَوازِن (۱)و شَراحیل (۲)و سَراویل (۳).

الجمعُ بِلا مُفْرَد

الجمعُ بِلا مُفْرَد (۴)

من الأَسْماءِ ما لا یُسْتَعْمَلُ إلّا بصیغهِ الجمع فکأنَّ مفردَهُ قد نُسِیَ،نحوُ:أبابیل (۵)، عَبابید و عَبادید (۶)،أعراب (۷).

اِسمُ الجمعِ و اسمُ الجِنْسِ الجَمعیِّ

هُما اسمانِ یُشْبِهانِ جمعَ التکسیرِ و لَیْسا به.

فاسمُ الجمعِ اسمٌ تضمَّنَ معنی الجمعِ و لا مُفْرَدَ لَهُ من لفظِهِ،نحوُ:قَوْم،قَبیلَه،رَهْط و شَعْب(واحِدُ کلٍّ منها:رَجُل و امرَأه)،و نحوُ:خَیْل(واحِدُها:فَرَس)و إبِل(واحدُها:

جَمَل و ناقَه)و غَنَم(واحِدُها:شاه).

و اسم الجنسِ الجمعیِّ اسمٌ تضمَّنَ معنی الجمعِ و مُفْرَدُهُ یَمْتازُ بتاءِ التأنیثِ أو یاءِ النَّسَبِ،نحوُ:تَمْر و نَخْل(واحِدُهُما:تَمْرَه و نَخْلَه) (۸)و نحوُ:عَرَب،

۱- ۱) .اسمُ قبیلهٍ و رَجُلٍ.

۲- ۲) .اسمُ رَجُلٍ.

۳- ۳) .لباسٌ یُغَطِّی السُّرَّهَ و الرُّکبَتَیْنِ و ما بینَهُما.و یُحْتَمَلُ-علی ما فی القاموسِ المحیطِ-أن یکونَ جمعاً لِسِرْوال و سِرْوالَه أو سِرْوِیل.

۴- ۴) .جامع الدّروس العربیَّه،ج ۲،ص ۶۷.

۵- ۵) .الأبابیل:الجَماعات.

۶- ۶) .یُقالُ:خیلٌ عبابید أو عَبادید أی متفرِّقاتٌ فی الجِهاتِ المختلِفَه.

۷- ۷) .اسمٌ لأهلِ البَدْوِ من العَرَب و سُکّانِ البادیَه مِنهُم.قالَ الرّاغِبُ فی المفرَدات:«العَرَبُ وُلْدُ إسماعیلَ و الأعرابُ جمعُهُ فی الأصلِ و صارَ ذلک اسماً لسُکّانِ البادِیَه».

۸- ۸) .و من هذا القبیل:الحَصا و القَنا و الأضا(واحِدُها:الحَصاه و القَناه و الأضاه)(شرح الرَّضی علی الشّافیه،ج ۲،ص ۱۰۷).

تُرک،رُوم،یَهُود(واحِدُها:عَرَبیّ،تُرْکِیّ،رُومِیّ،یَهودیّ) (۱).و منهُ:أعْراب(واحِدُهُ:

أَعرابیّ) (۲)و (۳).

تَسْمِیَهُ المُفْرَدِ بِصیغَهِ الجَمْع

قد یُسمّی المفردُ بصیغهِ الجَمْعِ فلا یُلاحَظُ فیه إذاً معنی الجَمْعیَّهِ،نحوُ:أسْماء(اسمُ رَجُلٍ من أصحابِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله (۴))و هَوازِن(اسم قبیلهٍ و رَجُلٍ) (۵).

السّؤال و التّمرین

۱.تَحَسَّسْ الجُموعَ السّالِمَهَ و المکسَّرهَ المذکورَهَ فی سُورَهِ الزُّخْرُفِ و عَیِّنْ مُفْرَداتِها.

۲.اِجْمَعِ المفرَداتِ المذکورَهَ فی سُورَهِ النَبَأ حسبَ القواعِدِ و الشَّرائط.

۳.أُطْلُبْ ما استطعتَ من المِثالِ للجُموعِ المکسَّرَهِ القیاسیَّهِ و السَّماعِیَّه من القرآنِ الکَریمِ و عَیِّنْ مُفرداتِها.

۴.ما هُوَ الفَرْقُ بَیْنَ الجمعَیْنِ:المکسَّرِ و السّالِمِ فی الدَّلالَهِ عَلَی الْجَمعیَّهِ؟

۵.باحِثْ مُباحَثَکَ فی جَمْعِ الکَلِماتِ التّالِیهِ جَمْعَ التَّکْسیرِ:حَوْل،قَوْل،عِلْم،سَهْم،هَرَم، حَمْل،قَلَم،سِرّ،رَبّ،عُذْر،سُوء،نَعَم،قَذِر،ثِقْل،سُؤال،مَتاع،طَعام،دُعاء،سَفیر،عَزیز،سَفینَه،

۱- ۱) .و الفرقُ بینَ اسم الجمع و اسم الجنسِ الجمعیّ من حیثُ المعنی أنَّ الأوَّلَ موضوعٌ لمعنی الجمع فلا یُطْلَقُ علی الفرد،و الثّانی موضوعٌ للماهیَّهِ فَیُطْلَقُ علی الواحدِ و المثنّی و المجموع علی حدٍّ سواءٍ(شرح الرّضی علی الشافیه، ج ۲،ص ۲۰۱).

۲- ۲) .المصباح المنیر.

۳- ۳) .قد یُقالُ:إنَّ ما دلَّ علی الجِنسِ صالحاً للقلیلِ منهُ و الکثیرِ یُسَمّی«اسمَ الجنسِ الإفرادیِّ»،نحوُ:ماء،لَبَن و عَسَل (جامع الدّروس،العربیّه،ج ۲،ص ۶۵)و فیه نظرٌ،لأنَّ هذا هو«اسمُ الجنس»لا یقلُّ عنه و لا یزیدُ علیه.

۴- ۴) .و أمّا«أسْماء»اسمُ امرأهٍ فلَیْسَ«أفعال»و لیس جمعاً عند الأکثرِ،بل«فَعْلاء»من الوَسامَه کما سَبَق(شرح الرَّضی علی الشافیه،ج ۳،ص ۷۹).

۵- ۵) .الهَوْزَن:الغُبار و اسمُ طائرٍ(القاموسُ المحیط و مقاییسُ اللُّغَه).

جَریمَه،عَلامَه،کَتیبَه،کاتِب،سائِل،عالِم،داعی،قافی،ساعی،باکِیَه،حامی،أصْفَر،أصْغَر، أبْیَض،أکْبر،أعْظَم،أقْرَب،أنْثی،کُبْری،عُظْمی،سَکْری،غَضْبی،دَعْوی،عَذْراء،زَهْراء،بَیْضاء، حَوْراء،عَمْیاء،مَیْدان،دیوان(أصْلُهُ دِوّان)،حَیْران،نَدْمان،یَقْظان،رَیْحان،مَسْجِد،مَعْبَر، مَحْمَدَه،مَکْرَمَه،مَعْصِیَه،مَعیشَه،مَصْرَف،مَحْرَم.مَعْذِرَه،مَقْدُرَه،مَسْعی،مَرْحَمَه،مَغْزی، مَسْلَخ،مَزْجَر،مَیْسَرَه،مَغْرِب،أُسْبُوع،أُعْجُوبَه،صُورَه،غُرْفَه،حُجْرَه،عِبْرَه،سِدْرَه،سُوْرَه،صیغَه، شُعْبَه،حِکْمَه،قَلْعَه،فَضْلَه،عُقْدَه،غُدَّه،صَیْحَه،أُسْطُورَه،حِلْیَه،ثُلْمَه،حَوْزَه،جَحْمَرِش،جُخْدَب، ثَعْلَب،هَوْدَج،حَیْدَر،صَفْدَر،قُذَعْمِل،قَلَنْسُوَه،مَکْتَب،مِخْلَب،مُوسی،دینار(أصْلُهُ دِنّار)،غِرْبال.

٦.باحِثْ مُباحَثَکَ فی رَدِّ الْجُمُوعِ التّالِیَهِ إلی مُفْرَداتِها:قَواریر،حوادِث،مَراحِم،سَلاسِل، قَرائن،دَیالَمَه،حُور،عیدان،أسْواق،أقیسَه،آبال،أعْضاء،رُقَباء،مَراثی،مَبادی،أیادی،أیْدی، غُیَّب،نَوامیس،قَراطیس،شُرَفاء،صُبَّر،أمالی،دَعاوی،فَتاوی،مَدائِح،أجانِب،أوائل،أناعیم، قَبائل،قِرَب،طِعان،حُفَر،خُضْر،أهْرام،قُبُور،بـدُوُر،فَراعِنَه،فِتَن،ریاض،حِیَل،مَعارِج،أسامی، أسْماء،أراضی،زُعَماء،بَراهین،قَوانین،غِضاب،صُغَر،أصاغِر،صُفْر،مَعادِن،مَرْضی،قَذاعِم، خَنادِر،أفْئِدَه،بَنادِر،أسْهُم،سِهام،أظافیر،أساطیر.

٧.ما هو معنی جمعِ القِلَّهِ و جمعِ الکَثْرَهِ و ما هی صِیَغُ جمعِ القِلَّهِ؟

٨.ما هُوَ معنی جمعِ الجمعِ،و منتهی الجُموعِ و صیغهِ منتهی الجُموعِ؟

٩.مَیِّز جُموعَ منتهی الجُموعِ و صیَغَ منتهی الجُموعِ فی التمرینِ الرَّقم ٥.

١٠.ما هو الفرقُ بینَ الجمعِ و اسمِ الجمعِ و اسمِ الجنسِ الجمعیِّ؟

الفصل ٦.المَنْسوب

اشاره

الفصل ٦.المَنْسوب (١)

المنسوبُ اسمٌ فی آخِرِهِ یاءٌ مُشَدَّدَهٌ تَدُلُّ علی نِسبَهِ شَیْءٍ إلی ذاک الاسمِ المجرَّد عنها،نحوُ:إیرانِیّ و إیرانِیَّه.

ص :٢٨٦

١- ١) .شرح الرّضی علی الشّافیه،ج ٢،ص ٤؛شرح النِّظام،ص ٢٦٤؛النحو الوافی،ج ٤،ص ٦٥٧؛جامع الدّروس العربیّه،ج ٢،ص ٧١.

و الاسمُ یصیرُ بِلُحوقِ یاءِ النِّسبَهِ بِهِ صِفَهً إن کانَ قبلَئذٍ موصوفاً،نحوُ:إیران-إیرانِیّ (۱).

صَوْغُهُ

۱.یُکْسَرُ ما قبلَ یاءِ النِّسبَهِ أیّاً ما کانَ و لا استثناءَ (۲).

۲.یُحذَفُ تاءُ التأنیثِ من الاسمِ الّذی تَلْحَقُهُ یاءُ النِّسبَهِ إن اشتملَ عَلَیْها،نحوُ:فاطِمَه-فاطِمِیّ (۳).و إن خیفَ اللَّبْسُ زیدَتْ واوٌ قبلَ الیاءِ،نحوُ:ثَوْرَه-ثَوْرَوِیّ لِئلّا یلتَبِسَ بِثَوْرِیّ (۴).ثُمَّ إنْ وَقَعَ المنسوبُ وَصْفاً لِمُؤَنَّثٍ لَحِقَتْهُ تاءُ التَّأنیثِ من جَدیدٍ،نحوُ:صَحیفَهٌ فاطِمِیَّهٌ (۵).

۳.یُفْتَحُ ما قبلَ الواوِ المنقَلِبَهِ الواقِعَهِ قبلَ یاءِ النَّسَبِ إنْ لَمْ یَکُنْ مَفْتوحاً (۶)، نحوُ:عَمیٰ-عَمَوِیّ،ثانیٰ-ثانَوِیّ.بخلاف غیرِ المنقَلِبَه،نحوُ:دَلْو-دَلْوِیّ،عَدُوّ-عَدُوِّی (۷).

و ما قبلَ غیرِ المنقَلِبَهِ فی نحوِ:أبَوِیّ،سَنَوِیّ،کُرَوِیّ و لُغَوِیّ،فمفتوحٌ مِنْ قَبْلُ.

۴.الصحیحُ و شبهُ الصَّحیحِ حکمُهُما فی النسبه سواءٌ،فنحوُ:أسَد-أسَدِیّ،ظَبْی و ظَبْیَه-ظَبْیِیّ،قِنْی و قِنْیَه-قِنْیِیّ،غَزْو و غَزْوَه-غَزْوِیّ،رَشْو و رَشْوَه-رَشْوِیّ.و أمّا بَدْو-بَدَوِیّ،فَشاذٌّ (۸).

ص :۲۸۷

۱- ۱) .شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۲،ص ۱۳؛و قد سَبَقَتْ إشارهٌ إلی هذا المعنی فی مبحثِ الجامدِ و المشتقِّ،فی الفصل ۹.

۲- ۲) .نفس المصدر،ج ۲،ص ۱۷.

۳- ۳) .فالکلمهُ المختومَهُ بالتاءِ تُلاحَظُ عندَ النِّسبهِ إلیها کفاقدتِها و یُعامَلُ الحرفُ الّذی قبلَ التاءِ کالحرفِ الآخِرِ.

۴- ۴) .مبادئ العربیّه،ج ۴،ص ۱۰۸.

۵- ۵) .النحو الوافی،ج ۴،ص ۶۸۶.

۶- ۶) .و کان مِمّا یَقْبَلُ الحرکَه،أمّا الألِفُ الواقِعَهُ قبلَ الواو،نحوُ:دُنْیاوِیّ،فَهُوَ خارجٌ عن المَقال لأنّها لا تَقْبَلُ الحرکَهَ.

۷- ۷) .النحو الوافی،ج ۴،ص ۶۶۳؛شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۲،ص ۱۷.

۸- ۸) .شرح النّظام،ص ۲۷۹ و ۲۸۰.

۵.الثُّنائیُّ إن کانَ حرفُهُ الثانی صحیحاً جازَ فی النسبهِ إلیه تضعیفُ الثانی و جازَ ترکُهُ علی حالِه،نحوُ:قُمْ-قُمِّیّ و قُمِیّ،کَم-کَمِّیّ و کَمِیّ. (۱)و (۲)

۶.الثُّلاثیُّ المحذوفُ الفاءُ یُرَدُّ فاؤهُ عندَ النسبهِ إلیهِ إن اعتلَّ لامُهُ،نحوُ:شِیَه- وِشَوِیّ (۳)،بخلافِ صحیح اللّامِ (۴)،نحوُ:عِدَه-عِدِیّ.

۷.الثُّلاثیُّ المحذوفُ اللّامُ یُرَدُّ لامُهُ إن کانَ یُرَدُّ فی التثنیَهِ أو الجمعِ السّالِم (۵)،نحوُ:

أب-أبَوِیّ،أخ-أخَوِیّ (۶)،سَنَه-سَنَوِیّ (۷).

و ما لا یُرَدُّ لامُهُ فی التثنیهِ أو الجمع السّالِمِ جازَ رَدُّ لامِهِ و عدمُه فی النِّسبَهِ إلیه،نحوُ:

ابْن-اِبْنِیّ و بَنَوِیّ،اسْم-اِسْمِیّ و سِمْوِیّ،یَدْ-یَدِیّ و یَدَیِیّ،غَد-غَدِیّ و غَدَوِیّ،دَم -دَمِیّ و دَمَوِیّ.و المنسوب إلی شَفَه-شَفَهِیّ و شَفَوِیّ (۸)و إلی کُرَه-کُرَوِیّ و إلی لُغَه - لُغَوِیّ.

و فی أُخْت و بِنْت قولانِ:أحَدُهُما الرَّدُّ إلی أصلِهِما و أنْ یُقالَ فی النَّسبِ إلیهِما:أخَوِیّ و بَنَوِیّ،و الآخَرُ أن یُنْسَبَ إلی ألفاظِهِما و أنْ یُقالَ:أُخْتِیّ و بِنْتِیّ (۹)؛و الأخیرُ أوجَهُ (۱۰).

ص :۲۸۸

۱- ۱) .مبادئ العربیه،ج ۴،ص ۱۱۰.

۲- ۲) .و إذا کانَ الحرفُ الثانی حرفَ عِلَّهٍ یُضَعَّفُ إن کان غیرَ ألفٍ،نحوُ:لَوْ-لَوِّیّ،و تُزادُ بعدَه همزهٌ أو واوٌ إن کان ألِفًا، نحوُ:لا-لائِیّ و لاوِیّ(فی شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۲،ص ۶۰ بحثٌ فی هذا المَورِد).

۳- ۳) .وِشْی-وِشْیِیّ-وِشَوِی.و لا یُعامَلُ«وِشْی»-مَثَلاً-مُعامَلَهَ«قِنْی»(علی ما سبق فی الرَّقَم ۳ من أنّ قِنْی- قِنْیِیّ).لِأنَّ«وِشْی»لیس بمستَعْمَلٍ بَل المستَعْمَلُ«شِیَه»،فَیُعَدُّ ما قبلَ یائِهِ متحرِّکاً و یُعامَل معامَلَهَ عَمیً-عَمَوِیّ علی ما سیأتی فی الرَّقم ۱۲(شرح النِّظام،ص ۲۸۸).

۴- ۴) .نفس المصدر.

۵- ۵) .جامع الدّروس العربیّه ج ۲،ص ۷۵.

۶- ۶) .لقولِهم فی التَّثنِیَهِ:أبَوانِ و أخَوانِ.

۷- ۷) .لجمعِهِ السّالِمِ علی سَنَوات بِناءً علی أنَّ أصلَ سَنَه،سَنَوٌ.

۸- ۸) .الأوّلُ علی أنَّ الأصل شَفَهٌ و الثانی علی أنَّ الأصلَ شَفَوٌ.

۹- ۹) .النحو الوافی،ج ۴،ص ۶۷۸.

۱۰- ۱۰) .إنَّما لَمْ نَتَعَرَّضْ لمحذوفِ العینِ لکونِهِ فی غایهِ النُّدرَه(راجِعْ:شرحَ الرّضی علی الشافیه،ج ۲،ص ۶۳).

٨.الثلاثیُّ المجرَّدُ المکسورُ ما قبلَ آخِرِه یُفْتَحُ ما قبلَ آخِرِه(عینُهُ)عنـدَ النِّسـبَهِ إلیهِ، نحوُ:نَمِر-نَمَرِیّ،إبِل-إبَلِیّ،دُئِل-دُؤَلِیّ (۱)،بخلافِ نحوِ:یَثْرِب-یَثْرِبِیّ،مَغْرِب- مَغْرِبِیّ،تَغْلِب-تَغْلِبِیّ،جَحْمَرِش-جَحْمَرِشِیّ؛أللّهُمَّ إلاّ أن یُخافَ اللَّبْسُ،فَیُقالُ فی النِّسـبَهِ إلی مَلِک،مَلِکِیّ لِئَلاّ یَلْتَبِسَ بالمنسوب إلی مَلَک،و فی النِّسبَهِ إلی کَبِد،کَبِدِیّ لِئَلاّ یَلْتَبِسَ بالمنسوبِ إلی کَبَد.

٩.الثلاثیُّ المزیدُ الّذی قبلَ آخره یاءٌ مشدَّدَهٌ مکسورَهٌ تُحْذَفُ یاؤهُ الثانیهُ عندَ النِّسبهِ إلیه،نحوُ:طَیِّب-طَیْبِیّ،مَیِّت-مَیْتِیّ (۲)؛بخلافِ المفتوحَهِ،نحو:مُعَیَّن-مُعَیَّنِیّ.

١٠.المقصـورُ تُقْلَبُ ألِفُهُ واواً إن کـانَت ثـالِثَهً (۳)،نحـوُ:ربـا-رِبَوِیّ،فَتیً-فَتَوِیّ؛و کـذا إذا کـانَت رابِعَهً و سَـکَنَ الحرفُ الثّـانی من أحرُفِ الکَلِمَه،نحوُ:دُنْیـا-دُنْیَوِیّ،حُبْلی-حُبْلَوِیّ،أرْطی-أرْطَوِیّ،مَثْنی-مَثْنَوِیّ؛و یجوزُ:دُنْیاوِیّ و حُبْلاوِیّ و أرْطاوِیّ أیضاً.و إن تحرَّکَ الثّانی حُـذِفَتِ الألفُ المقصورَهُ الرّابِعَهُ،نحوُ:بَرَدی-بَرَدِیّ،جَمَزی-جَمَزِیّ؛ و کـذا إذا کانَتِ الألِفُ خامِسَهً فصاعِداً مطلقاً (۴)،نحوُ:حُباری-حُبارِیّ،حَبَرْکی (۵)- حَبَرْکِیّ،مُصْطَفی-مُصْطَفِیّ،مُسْتَشْفی-مُسْتَشْفِیّ (۶).

١١.الممدودُ حُکْمُهُ هُنا حُکْمُهُ فی التَّثنِیَهِ،نحوُ:قَرّاء-قَرّائِیّ،صَحْراء-صَحْراوِیّ، سَماء-سَمائِیّ و سَماوِیّ،إهْداء-إهْدائِیّ و إهداوِیّ،عِلْباء-عِلْباوِیّ و عِلْبائِیّ (۷).

ص :٢٨٩

١- ١) .شرح الرّضی علی الشّافیه،ج ٢،ص ١٧؛شرح المفصَّل،ج ٣،ص ۴۴۴.
٢- ٢) .نفس المصدر،ص ٣٢.
٣- ٣) .شرح النّظام،ص ٢٧۶؛شرح الرّضی علی الشافیه،ج ٢،ص ٣۵.
۴- ۴) .أی سواءٌ تحرّکَ الحرفُ الثانی أو سَکَن.
۵- ۵) .الحَبَرْکی ذَکَرُ القُراد(شرحُ ابنِ عقیل،بابُ النسب).
۶- ۶) .علی هذا أطبقَتْ کَلِماتُهُم فی نحوِ مُصْطَفی و مُرْتَضی و مُجْتَبی؛و لکنَّ الظّاهرَ جوازُ إبقاءِ الألِفِ و قلبُها واواً و أن یقالَ:مُصْطَفَوِیّ،مُرْتَضَوِیّ و مُجْتَبَوِیّ کما أجازُوا فی نحوِ مُعَلّی مِمّا کانت الألِفُ الخامِسَهُ مُنقَلِبَهً و قبلَها حرفٌ مُشَدَّدٌ-مُعَلَّوِیّ(شرح الرَّضی علی الشافیه،ج ٢،ص ۴٠)،و فی نحوِ مَرْمِیّ-مَرْمَوِیّ کما سیأتی فی الرَّقم ١٣.
٧- ٧) .شرح النِّظام،ص ٢٨٢.

۱۲.المنقوصُ یَقْرُبُ حُکْمُهُ فی هذا البابِ من حُکْمِ المقصورِ (۱).توضیحُ ذلک أنَّ الیاءَ الأخیرَةَ المکسورَ ما قبلَها إنْ کانَت ثالِثَةً قُلِبَت واواً،نحوُ:عَمٍ–عَمَوِیّ،شَجٍ–شَجَوِیّ؛و کذا إن کانَت رابِعَةً و سَکَنَ الحرفُ الثانی من أحرفِ الکَلِمَةِ،نحوُ:ثانٍ– ثانَوِیّ،قاضٍ–قاضَوِیّ،مُشْرٍ–مُشْرَوِیّ.و إن تحرَّک الثانی حُذِفَتِ الیاءُ،نحوُ:قِرَأی (۲)–قِرَئِیّ (۳)؛و کذا إذا کانت الیاءُ خامِسَةً فصاعداً،نحوُ:مُشْتَرٍ–مُشْتَرِیّ،مُسْتَشْقٍ– مُسْتَشْقِیّ.

۱۳.المختومُ بالیاءِ المشدَّدَهِ،إنْ سَبَقَ فیه الیاءَ حرفٌ واحدٌ قُلِبَت الیاءُ الثانیَهُ عندَ لُحُوقِ یاءِ النِّسبَهِ واواً و رُدَّ الأولی إلی أصْلِها،نحوُ:حَیّ–حَیَوِیّ،طَیّ– طَوَوِیّ (۴).و إن سَبَقَها حرفانِ حُذِفَت أُولی الیاءَیْنِ و قُلِبَتِ الثانیهُ واواً،نحوُ:عَلِیّ و عَلِیَّه–عَلَوِیّ،غَنِیّ و غَنِیَّه–غَنَوِیّ،قُصَیّ و قُصَیَّه–قُصَوِیّ،أُمَیّ (۵)و أُمَیَّه (۶)– أُمَوِیّ (۷).و إن سَبَقَتْها ثَلاثَهُ أحْرُفٍ فَصاعداً حُذِفَتْ،نحوُ:کُرْسِیّ–کُرْسِیّ، بُختِیّ–بُخْتِیّ،إلاّ أن یکونَ إحدی الیاءَیْنِ أصلیَّهً فإبْقاءُ الأصلِیَّهِ و قَلْبُها واواً أحْسَنُ من حَذْفِها،نحوُ:مَعْنِیّ–مَعْنَوِیّ،مَهْدِیّ–مَهْدَوِیّ،مَرْمِیّ–مَرْمَوِیّ؛و إن کانَ الحذفُ أفْصَحَ کما قیلَ (۸).

۱۴.فَعیلَه و فَعُولَه–فَعَلِیّ،فُعَیْلَه–فُعَلِیّ.توضیحُ ذلک أنَّهُ:یُحْذَفُ عندَ النَّسَبِ

ص:۲۹۰

۱- ۱) .المصدر نفسُه،ص ۲۷۸.

۲- ۲) .کقِمَطْر من قَرَأ(شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۲،ص ۴۳).

۳- ۳) .نفس المصدر،ص ۴۴.

۴- ۴) .شرح النِّظام،ص ۲۸۰.

۵- ۵) .مصغَّرُ أمَه بناءً علی أنَّ أصْلَها أمَوٌ.

۶- ۶) .مصغَّرُ أمَه،بناءً علی أنَّ أصلَها أمْوَه أو أمَوَه و بالمصَغَّرِ سُمِّیَ الرَّجُل(المصباح المنیر).

۷- ۷) .أَمَوِیّ شاذٌّ أو مَنْسوبٌ إلی أمَه.

۸- ۸) .شرح النِّظام،ص ۲۸۱.قال ابن مالک: و قیلَ فی المرمیِّ مَرْمَوِیُّ وَ اختیرَ فی استِعمالِهم مَرْمِیُّ

الياءُ أو الواوُ من كلِّ فَعيلَهٍ و فَعُولَهٍ بشرطِ صِحَّهِ العينِ و عَدَمِ التَّضعيفِ،و كذا الياءُ من كلِّ فُعَيْلَهٍ بشرطِ عَدَمِ التَّضعيفِ،و يُفْتَحُ العينُ من الجميع،نحوُ:مَدينَه-مَدَنِيّ، شَنُوءَه (۱)-شَنَئِيّ،جُهَيْنَه (۲)-جُهَنِيّ،عُيَيْنَه (۳)-عُيَنِيّ؛بخلافِ نحوِ:طَويلَه-طَويلِيّ لاعتلالِ العينِ،شَديدَه-شَديدِيّ و أُمَيْمَه (۴)-أُمَيْمِيّ للتَّضعيف (۵)،عَقيل-عَقيلِيّ و أُوَيْس-أُوَيْسِيّ لعدَمِ التّاء.

فَ سَليمَه (۶)-سَليمِيّ شاذٌّ و القياسُ سَلَمِيّ؛و رُدَيْنَه (۷)-رُدَيْنِيّ شاذٌّ و كذا نُوَيْرَه (۸)- نُوَيرِيّ و القياسُ رُدَنِيّ و نُوَرِيّ.

و ثَقيف-ثَقَفِيّ شاذٌّ و كذا هُذَيل-هُذَلِيّ،قُرَيْش-قُرَشِيّ و القياسُ ثَقيفيّ و هُذَيلِيّ و قُرَيْشِيّ لِعَدمِ التاء.

۱۵.المثنّى و الجمعُ يُنْسَبُ إلى مُفْرَدِهِما،نحوُ:الزَّيدانِ-زيدِيّ،مَساجِد- مَسْجِدِيّ،صُحُف-صَحفِيّ؛إلاّ أن يكونا عَلَمَيْنِ فَيُنْسَبُ إلى أَلْفاظِهِما،نحوُ:كاظِمَيْن- كاظِمَيْنِيّ،أَنْصار (۹)-أنصارِيّ،كِلاب (۱۰)-كِلابِيّ،مَدائن-مَدائِنِيّ (۱۱).

و حكمُ المُلْحَقِ بالمُثنّى و الجمعِ السّالمِ حكمُهُما فى النَّسَب (۱۲)بمعنى أنّه يُحْذَفُ

۱- ۱) .حَيٌّ من اليَمَن.
۲- ۲) .مُصَغَّرُ جُهانَه و هى جاريَهُ شابَّه(مقاييس اللُّغَه)،اسمُ قبيلَهٍ و مكان(القاموس المحيط).
۳- ۳) .مُصَغَّرُ عَيْن.
۴- ۴) .مُصَغَّرُ أُمّ.
۵- ۵) .شرح النظام،ص ۲۶۹-۲۷۲.
۶- ۶) .اسمُ بَطْنٍ من قَبيلَهٍ.
۷- ۷) .اسمُ امْرَأهٍ كانت تُقَوِّمُ الرِّماح.
۸- ۸) .مُصَغَّرُ نار؛ناحِيَهٌ بِمِصْر(القاموس المحيط).
۹- ۹) .عَلَمٌ بالغلَبَه.
۱۰- ۱۰) .اسمُ قبيلَهٍ.
۱۱- ۱۱) .جامع الدّروس العربيّه،ج ۲،ص ۷۸؛شرح النّظام،ص ۲۹۵.
۱۲- ۱۲) .شرح الأشمونى على الألفيّهِ،ج ۴،ص ۱۸۴.

منه ما يُشْبِهُ عَلامَةَ المُثّنى أو الجمع و يُنْسَبُ إلَيْهِ،نحوُ:اِثْنانِ و اثْنَيْنِ-اِثْنِيّ،عِشْرُونَ و عِشْرِينَ-عِشْرِىّ،عِلِّيُونَ و عِلِّيِّينَ-عِلِّىّ؛إلاّ أنْ يَكونَ المُلْحَقُ مُفْرَداً نحوُ:عَرَفات (اسمُ موضعٍ)فيُنْسَبُ إلى لفظِهِ و يُقالُ:عَرَفاتِيّ.

۱۶.المركَّبُ الإسناديُّ يُنْسَبُ إلى صَدْرِهِ،نحوُ:تَأبَّطَ شَرّاً-تَأبَّطِيّ،و كذا المركَّبُ المَزْجيُّ،نحوُ:بَعْلَبَكّ-بَعْلِيّ،و إن خيفَ اللَّبسُ يُنْسَبُ إلى الكُلِّ، نحوُ:إيرانْشَهْر-إيرانشَهْرِىّ.و أمّا الإضافِيّ فيُراعى في النسبةِ إليهِ برُمَّتِهِ أو إلى صَدْرِهِ أو إلى عَجُزِه دَفْعُ اللَّبْس،فَ عَيْن إبِل-عَيْن إبَلِيّ،امرِئ القَيْس-اِمْرِئيّ،عَبْد مَناف- مَنافِيّ (۱).

شَواذُّ النَّسَب

شَواذُّ النَّسَب (۲)

قَدْ وَرَدَ منسوباتٌ على غيرِ ما ذُكِرَ من القياسِ يُوقَفُ كلٌّ على مَوْرِدِهِ؛ منها:ما سَبَقَ ذِكْرُهُ من مثلِ البَدَوِىِّ و السَّليمىِّ و الرُّدَيْنِيّ و النُّوَيْرِيّ،و كذا الثَّقَفِيُّ و القُرَشِيُّ وَ الهُذَلِيُّ؛و منها:رَبّ-رَبّانِيّ،رُوح-رُوحانِيّ (۳)، رَوحاء (۴)-رَوْحانِيّ، رَىّ-رازِىّ،مَرْو-مَرْوَزِىّ،هَرات-هَرَوِىّ،صَنْعاء-صَنْعانِيّ،يَمَن-يَمانٍ و تِهامَه-تِهامٍ(بتَخْفيفِ ياء النَّسَبِ فيهما)،بَحْرَيْن-بَحْرانِيّ،طَيِّء-طائِيّ (۵)، حَرُوراء-حارِىّ (۶)،امْرِئ القَيْس-مَرَئِيّ (۷)،سُوريا-سُورِىّ (۸)،شَعْر-شَعْرانِيّ،

ص: ۲۹۲

۱- ۱) .شرح النظام،ص ۲۹۲؛جامع الدّروس العربيّه،ج ۲،ص ۸۰؛النحو الوافى،ج ۴،ص ۶۸۰.

۲- ۲) .شرح الأشمونى على الألفيَه،ج ۴،ص ۲۰۲،جامع الدّروس العربيه،ج ۲،ص ۸۴.

۳- ۳) .القاموس المحيط.

۴- ۴) .موضعٌ بِقُربِ المدينه(شرح الرّضى على الشافيه،ج ۲،ص ۵۸).

۵- ۵) .لسان العَرَب،مادَّةُ طوَأ.

۶- ۶) .المصدر نفسُه.

۷- ۷) .شرح الرّضى على الشافيه،ج ۲،ص ۶۷.

۸- ۸) .و مقتضى القاعدهِ:سورَوِىّ لما سبق فى الرّقم ۱۰ و ۱۲.

لِحْيَه–لِحْيانِىّ،رَقَبه–رَقَبانِىّ،وَحْدَه–وَحْدانِىّ،بادِيَه–بَدَوِىّ (۱)،حَرُوراء (۲)- حَرُورِىّ (۳).

تبصِرَهٌ

قد تَلْحَقُ الاسمَ ياءٌ مُشَدَّدَهٌ تُشْبِهُ ياءَ النَّسَبِ–و إنْ قد يُقالُ لَهُ ياءُ النَّسَبِ (۴)–للدَّلالَهِ على الواحِدِ من الجِنْس،نحوُ:رُوم–رُومِىّ،زَنْج–زَنْجِىّ،تُرْك–تُرْكِىّ،أعْراب- أعْرابِىّ.وَ احْتُمِلَ أن يكونَ من هذا القبيلِ:أنصار–أنْصارِىّ (۵).و قد يُؤتى بهذِهِ الياءِ للدِّلالَهِ على المبالَغَهِ،نحوُ:أحَدِىّ،صَمَدِىّ،سَرْمَدِىّ،دائمِىّ،واقعِىّ (۶).

تَتِمَّهٌ

هُناكَ صِيَغٌ بِلا ياءِ النِّسبَهِ تدلُّ على معنىً يَقرُبُ من معنى النِّسبَهِ و هو الحِرْفَهُ أو صاحِبِيَّهُ الشىءِ (۷)،مِنها–و هو أكْثَرُ استعمالاً–فَعّال،نحوُ:حَدّاد، عَطّار،جَمّال،بَغّال و سَيّاف،أى صاحِبُ الحَديدِ و العِطْرِ و الجَمَلِ و البَغْلِ و السَّيف أو مَن حرفتُهُ التصدّى بأمور هذه الأشياء.و حَمَل عليه بعضُهُم قولَهُ تعالى: وَ أَنَّ اللّهَ لَيْسَ بِظَلاّمٍ لِلْعَبِيدِ (۸)،أى بذى ظُلْمٍ (۹).و مِنها فَعِل،نحوُ:طَعِم

ص :۲۹۳

۱- ۱) .شرح المفصَّل،ج ۳،ص ۴۷۵.

۲- ۲) .اسم مكانٍ بِقُرب الكوفَه.

۳- ۳) .قد يُقالُ:إنّ فى الفارسيَّهِ أيضاً شواذّاً من النَّسَب،منها:رِى(شهر رى)–رِى شهرى،كاشان–كاشى،ساوَه- ساوَجى،ميانَه–ميانَجى،أرُومِيَّه–أُرْمَوى و...(تصاريف،ج ۲،ص ۱۸۸).

۴- ۴) .حاشيه الصَّبّان،ج ۴،ص ۲۰۲ عن الدَّمامينىّ.

۵- ۵) .شرح الرّضى على الشّافيه،ج ۲،ص ۷۹.

۶- ۶) .شرح الأشمونى على الألفيّه،ج ۴،ص ۲۰۲؛علوم العربيّه،ص ۳۱۸.

۷- ۷) .شرح الرّضى على الشّافيه،ج ۲،ص ۸۴.

۸- ۸) .الأنفال/۵۱.

۹- ۹) .شرح ابن عقيل على الألفيّه،فى شرح قوله:«و مَع فاعلٍ و فَعّالٍ فَعِل...»؛النحوُ الوافى،ج ۳،ص ۲۷۰.

و لَبِس أى صاحبُ طَعامٍ و لِباس.و مِنها فاعِل،نحوُ:تامِر و لابِن أى صاحبُ تَمْرٍ و لَبَن.

هذا،و سيبَوَيْهِ لا يقيسُ على شيءٍ من هذه الصِّيَغِ و يوقِفُها على مَوارِدِها (۱).

السّؤال و التّمرين

۱.عَرِّفِ النَّسَبَ وَ الْمَنْسُوبَ و المَنْسُوبَ إلَيْهِ و اذْكُرْ أمْثِلَةً لِذلِكَ.

۲.اِنْسِبْ إلى الكَلِماتِ التّابِعَه:دِيَه،قِمّه،إبِل،صِلَه،سَيِّد،مَيِّت،عادَه،مِائَه،حِلَّه، رِبا،عُلْيا،لِواء،مُسْتَشْفى،صَحْراء،زَهْراء،بَيْضاء،رَبَضَه،عِلْباء،غَرّاء،حامى،عالى، مُشْتَرى،مُوسَوىّ،غَنىّ،وَلِىّ،رَضِىّ،رَدىء،جَيِّد،مَرْضِىّ،كَبِد،كَتِف،قَزوين،أولاد، نِساء،جاريات،العادِيات،قَوانين،عَبْدُ اللّه،ابْن عِرْس،بَيْتَ لَحْم،فَيْضُ الإسْلام،زَيْنُ العابدين، رِباط،سَكينه،سَفينه،رُقَيَّه،أمير،عَلِيَّه،عَويل،حُسَيْن،شَريف،قَضِيَّه،سُلَحْفاه،جِنايَه، رِياضَه،جُعالَه،حُنَيْن،صَفِىّ،صَفِيَّه،غُرُوب،صُعُوبَه،حرارَه،بُرُودَه،كَفيل،أرَضُونَ،سِنُونَ، عالَمُونَ،قَمَرانِ.

۳.جَرِّدِ الْكَلِمات التاليه،عَنْ عَلامَةِ النَّسَبِ:غَرَوِىّ،شُرْطِىّ،أهْلِىّ،حِلِّىّ،فاطِمِىّ،طَنْطاوِىّ، وِلائِىّ،عَمِّىّ،عَمَوِىّ،مَعْدِى كَرَبِىّ،شيعِىّ،سُنِّىّ.

الفصل ۷.المُصَغَّر

اشاره

الفصل ۷.المُصَغَّر (۲)

المصغَّرُ اسمٌ زيدَتْ بعدَ حرفِهِ الثانى ياءٌ ساكنَةٌ لِيَدُلَّ على تقليلٍ.و هذا المعنى بالنِّسبَةِ إلى الجسمِ تَصْغيرٌ،نحوُ:جَبَل-جُبَيْل؛و إلى الشَّأن تحقيرٌ، نحوُ:عَبْد-عُبَيْد؛و إلى العَدَدِ تقليلٌ،نحوُ:دَراهِم-دُرَيْهِمات؛و إلى الزّمانِ

ص: ۲۹۴

۱- ۱) .شرح الأشمونى على الألفيّه،ج ۴،ص ۲۰۱.

۲- ۲) .شرح الرّضى على الشّافيه،ج ۱،ص ۱۸۹؛النحو الوافى،ج ۴،ص ۶۲۹؛جامع الدّروس العربيّه، ج ۲،ص ۸۵.

و المکـانِ تقریبٌ،نحوُ:قَبْل-قُبَیْلَ الظُّهْرِ،بَعْد-بُعَیْدَ الجِدار؛و إلی المحبوبِ إشـفاقٌ و تَلَطُّفٌ،نحوُ:یا أُخَیَّ،یا بُنَیَّ (۱)،یا أُخَیَّهُ.قیلَ و قـد یَـدُلُّ التَّصـغیرُ علی التَّعَجُّب (۲)،نحوُ:ما أُمَیْلِحَ.و قیلَ قد یُصَغَّرُ الاسمُ للتَّعظیم (۳)،کقول الشاعِر:

فُوَیْقَ جُبَیْلٍ شاهِقِ الرَّأسِ لَمْ تَکُنْ

لِتَبْلُغَهُ حَتّی تَکِلَّ و تَعْمَلا

یُشْتَرَطُ فی الاسمِ الَّذی یُصَغَّرُ أن یکونَ معناهُ قابِلًا للتَّصـغیر؛فلا تُصَغَّرُ الأسْماءُ الَّتی یلازمُها التَّعظیمُ کأسـماءِ اللّهِ تعالی و الملائکهِ و الأنبیاءِ و الأئمَّهِ علیهِم السَّلام و لا الاسمُ الَّذی یُنافی معناه التَّصغیرَ،نحوُ:کُلّ و قاطِبَه (۴).فإنْ أرَدْتَ الإشفاقَ-مثلًا-علی بَعضِ هذهِ الأسماءِ أفَدْتَهُ بأُسلوبٍ آخَرَ.

و الاسمُ بالتَّصغیرِ یصیرُ صِفَهً معنًی إن کان قبلَ ذلک موصوفاً،أو فَقُلْ یصیرُ صِفَهً و موصوفاً معاً معنیً،نحوُ:رَجُل-رُجَیْل أیْ رَجُلٌ صَغیرٌ (۵)و (۶).

ص :۲۹۵

۱- ۱) .للأُسـتاذ:أصلُ ابْن،بَنَوٌ و مصغَّرُهُ:بُنَیْوٌ-بُنَیٌّ.فإذا أُضیفَ بُنَیٌّ إلی یاءِ المتکلِّم صارت الکَلِمَهُ:بُنَیِّی و اجْتَمَعَتْ ثلاثُ یاءاتٍ و هو ثقیلٌ مستنکَرٌ،فیُحذَفُ یاءُ المتکلِّم.فحینَئذٍ إمّا أنْ یُکْسَرَ الیاءُ المشـدَّدَهُ لِتَدُلَّ علی یاءِ المتکلِّم و یُقالُ:بُنَیِّ،و إمّا أن یُفْتَحَ الیاءُ المشـدَّدَهُ بتقـدیرِ إبدالِ الفَتْحَهِ فی بُنَیِّی من الکسـرهِ، و الألِف من الیاء(بُنَیّا)و حَذْفِ الألفِ لِلتَّخفیفِ(مجمع البیان،فی تفسیر قوله تعالی: وَ نٰادیٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَ کٰانَ فِی مَعْزِلٍ یٰا بُنَیَّ ارْکَبْ مَعَنٰا وَ لاٰ تَکُنْ مَعَ الْکٰافِرِینَ هود۴۲/؛النحو الوافی،ج ۳،ص ۱۷۰،الهامش ۱). ثُمَّ إذا نودِیَ بِبُنَیَ،فإن أُریـدَ الإضافَهُ إلی یاءِ المتکَلِّم قیلَ یا بُنَیَّ أو یا بُنَیِّ لِما تَقَرَّرَ و بِهِما قُرِئَتِ الآیاتُ المشـتَمِلَهُ علی«یا بُنَیَ»،و إن أُریـدَ المجرَّدُ عن الإضافهِ قیلَ یا بُنَیُّ کما یُقالُ یا زیدُ.هذا،و کلُّ ما قُرِّرَ فی«ابن» جارٍ فی«أخ»أیضاً.

۲- ۲) .المعجم المفصل فی اللُّغهِ و الأدب،ج ۱،ص ۴۱۹.

۳- ۳) .شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۱،ص ۱۹۱.

۴- ۴) .النحو الوافی،ج ۴،ص ۶۳۲.

۵- ۵) .شرح الرَّضی علی الشّافیه،ج ۱،ص ۲۳۷ و شرحُهُ علی الکافیه،ج ۳،ص ۳۷۵؛و قد سَبَقَتِ الإشارَهُ إلی هذا المعنی فی مبحثِ الجامدِ و المشتقِّ،فی الفصل ۹.

۶- ۶) .و ما قیلَ من أنَّ العَلَمَ لا یُصَغَّر،لیسَ بشیءٍ؛فَ زید-زُیَیْد،عُمَر أو عَمْرو-عُمَیْر(شرح الرّضی علی الشافیه، ج ۱،ص ۲۳۸ و ۲۷۹).

صِیَغُ المُصَغَّرِ

للمصغَّرِ ثلاثُ صِیَغٍ (۱)،هِیَ:

۱.فُعَیْل أو ما یُماثِلُه (۲)لاسمٍ ذی ثلاثَةِ أحْرُفٍ،و ذلک بِضَمِّ أوَّلِهِ و فَتْحِ ثانیهِ و زیادَهِ یاءٍ ساکِنَهٍ بعدَ الثّانی من حروفِه تُسمّی«یاءَ التَّصغیر»،نحوُ:جُنْد-جُنَیْد،رَجُل-رُجَیْل، أوْس-أُوَیْس،و نحوُ:جاه-جُوَیْه (۳).

۲.فُعَیْلِل أو ما یُماثِلُه لاسم لَهُ أرْبَعَهُ أحْرُفٍ فصاعِداً بِلا حرفِ عِلَّهٍ رابِعَهٍ فصاعداً،و ذلک بِجَرْیِ ما سَبَق فی الثلاثیِّ فیهِ مضافاً إلی کَسْرِ ما بعدَ الیاءِ،نحوُ:دِرْهم-دُرَیْهِم، مُکْرِم-مُکَیْرِم،مُسْلِمَه-مُسَیْلِمَه،زَلْزَلَه-زُلَیْزِلَه،سَفَرْجَل-سُفَیْرِج (۴).

۳.فُعَیْلیل أو ما یُماثِلُه لاسمٍ لَهُ أکْثَرُ من أرْبَعَهِ أحْرُفٍ رابِعُها فصاعداً حرفُ عِلَّهٍ (۵)،و ذلک بجریِ ما سَبَقَ فی فُعَیْلِل فیه مضافاً إلی قلبِ حرفِ العِلَّهِ یاءً ساکنَهً-إن لم تکن کذلک (۶)- نحوُ:دِحْراج-دُحَیْرِیج،مِفْتاح-مُفَیْتِیح،تِمِلّاق (۷)-تُمَیْلِیق،فِرْعَوْن-فُرَیْعِین، مُسَرْوَل-مُسَیْرِیل،مُشَرْیَف-مُشَیْرِیف،قِنْدیل-قُنَیْدیل،قَلَنْسُوَه-قُلَیْسِیَه (۸).هذا،و الکسرهُ المجتَلِبَهُ بعد یاءِ التَّصغیرِ فی فُعَیْلِل و فُعَیْلِیل تُسمّی«کسرهَ التَّصغیر».

و یُسْتَثْنی من کسرِ ما بعدَ الیاءِ أربَعَهُ مواردَ (۹):

ص:۲۹۶

۱- ۱) .شرح النِّظام،ص ۲۳۰،شرح الرّضی علی الشّافیه،ج ۱،ص ۲۰۲.

۲- ۲) .معنی المُماثَلَهِ قد سبقَ فی البحثِ عن وَزْنَی فَعالِل و فَعالیل من أوزانِ الجمع المکسَّر.

۳- ۳) .فی الجاهِ قلبٌ بدلیل أمْثِلَهِ اشتقاقه،ف جُوَیْه-عُفَیْل(شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۱،ص ۲۳).

۴- ۴) .الخُماسِیُّ یُحْذَفُ أحَدُ أصولِهِ عندَ التصغیرِ کما سیأتی.

۵- ۵) .شرح النِّظام،ص ۲۵۳.

۶- ۶) .شرح الرَّضی علی الشّافیه،ج ۱،ص ۲۵۰.و یُستثنی من سکونِ الیاء الواقع بعدَ الکسرَهِ ما إذا اتَّصلَتْ بها تاءُ التأنیث فتُفْتَحُ،نحوُ:قُلَیْسِیَه،کما سیأتی فی قواعدِ الإعلالِ الخاصَّهِ بالمصغَّرِ.

۷- ۷) .مصدرُ تَمَلَّقَهُ أی تَوَدَّدَ إلیهِ.

۸- ۸) .قلبُ الألفِ و الواوِ یاءً فی نحوِ:دِحْراج،مِفتاح،تِمِلّاق،فِرْعَوْن و...و تسکینُ الیاءِ المقلوبَهِ مِنْهُما أو الأصیلَهِ، للقاعدهِ الرّابِعَهِ من قواعدِ الإعلالِ الخاصَّهِ بالمصغَّرِ و ستأتی.

۹- ۹) .شرح الرَّضی علی الشافیه،ج ۱،ص ۱۸۹،۲۰۴ و ۲۵۰.

أ)إذا اتَّصَلَ ما بعدَ ياءِ التصغيرِ بعلامَهِ التأنيثِ،نحوُ:طَلْحه-طُلَيْحه،سَلْمىٰ- سُلَيْمىٰ،حَمْراء-حُمَيْراء.

ب)إذا اتَّصَلَ ما بعدَ الياءِ ب«ان»فُعْلان-بتَثليثِ الفاء-إذا كان عَلَماً أو وَصْفاً،نحوُ:

سَلْمان-سُلَيْمان،عِمْران-عُمَيْران،عُثْمان-عُثَيْمان،غَضْبان-غُضَيْبان،نَدْمان- نُدَيْمان؛بخلافِ غيرِ العلَمِ و الوَصْفِ،نحوُ:سِرْحان-سُرَيْحِين (۱).

ج)إذا اتَّصَلَ ما بعدَ الياء بعَلامَهِ المثنّى أو واوِ الجمعِ المذكَّرِ أو أَلِفِ جمعِ المؤَنَّثِ،نحوُ:بَحْرانِ-بُحَيْرانِ أو بُحَيْرَيْنِ،عُمَرُونَ أو العَمْرونَ-العُمَيْرُونَ، دَوْرات (۲)-دُوَيْرات.

د)إذا اتَّصَلَ ما بعدَ الياءِ بأَلِفِ«أفْعال»جمعاً،نحوُ:أطْفال-أُطَيْفال.

فَتَحَصَّلَ أنَّ للمصغَّرِ ثلاثُ صِيَغٍ،و ما يُرىٰ فى بعضِها من علامهِ التأنيثِ و«ان»و علامهِ المثنىّ أو الجمعِ السّالمِ و ألفِ أفعال جمعاً،إنّما يُزادُ على تلك الصِّيَغِ،كما قد يُزادُ عليها ياءُ النَّسب أيضاً فى المصغَّرِ المنسوبِ أو المنسوبِ المصغَّر،نحوُ:مُشَيْهِد أو مَشْهَدِىّ-مُشَيْهِدِىّ (۳).

صَوْغُهُ

۱.تاءُ التأنيثِ تثبُتُ فى المصغَّرِ مُطْلَقاً،نحوُ:غَفْلَه-غُفَيْلَه،سَلْهَبَه (۴)-سُلَيْهِبَه (۵)،و كذا أَلِفُهُ المَمْدُودَه،نحوُ:سَوْداء-سُوَيْداء،خُنْفَساء (۶)-خُنَيْفِساء (۷).و أمّا أَلِفُ التأنيثِ

۱- ۱) .نفس المصدر،ص ۱۹۶.
۲- ۲) .جمعُ دَوْرَه.
۳- ۳) .شرح الرَّضى على الشّافيه،ج ۱،ص ۲۰۲ و ۲۰۳.
۴- ۴) .المرأهُ الجَسيمَه.
۵- ۵) .شرح الرّضى على الشّافيه،ج ۱،ص ۲۰۲؛شرح المفصّل،ج ۳،ص ۴۱۵.
۶- ۶) .دُوَيْبَّهُ أصغَرُ من الجُعَلِ مُنْتِنَهُ الرّيح.
۷- ۷) .شرح الرَّضى على الشّافيه،ج ۱،ص ۲۳۷ و ۲۴۶.

المقصورَهِ فَإنَّما تَثْبُتُ فی المصغَّرِ إذا کانَتْ رابِعَهً،نحوُ:زَلْخیٰ-زُلَیْخا (۱)؛أمّا إذا کانَت خامِسَهً فصاعداً فَتُحْذَفُ،نحوُ:عِرَضْنیٰ (۲)-عُرَیْضِن (۳)و (۴).

۲.یُحْذَفُ ممّا یُرادُ تصغیرُهُ کلُّ حرفٍ زائدٍ سِوی ما تَقَدَّمَ (۵)و ما سیأتی فی الرُّباعی، کما یُحْذَفُ من الخُماسی أحَدُ أصولِهِ أیضاً؛و التفصیلُ کما یلی:

أ)الثلاثیُّ المزیدُ فیهِ حرفانِ یُحْذَفُ منهُ أحدُ الزّائدیْنِ،و المزیدُ فیه ثلاثهُ أحرُفٍ یُحْذَفُ منه اثنانِ من الزَّوائدِ،وَلٰکِن المحذوفَ فی الموردَیْنِ غیرُ الأوَّلِ،نحوُ:مُنْطَلِق -مُطَیْلِق (۶)،مُسْتَخْرِج-مُخَیْرِج.و إن کانَ کِلا الزّائدَیْنِ(فیما زیدَ فیه زائدانِ)أو کُلُّ الزَّوائِدِ(فیما زید فیه ثلاثهُ زوائد)غیرَ الأوَّلِ،حَذَفْتَ ما شِئْتَ و أبْقَیْتَ ما شِئتَ،نحوُ:

قَلَنْسُوَه-قُلَیْنِسَه أو قُلَیْسِیَه (۷).

ب)الرُّباعیُّ المزیدُ فیه یُحْذَفُ منهُ ما زیدَ فیه،نحوُ:مُدَحْرِج-دُحَیْرِج، مُتَدَحْرِج-دُحَیْرِج؛إلّا«ان»الزّائدَتَیْنِ،فإنَّهُما لا تُحْذَفانِ من الرُّباعی عندَ التَّصغیر،نحوُ زَعْفران-زُعَیْفِران (۸)؛و إلّا المدَّهَ الواقعهَ بعدَ کسرهِ التصغیرِ،

ص :۲۹۸

---

۱ - ۱) .اشتهر کتابَهُ أَلِفِ زُلَیْخا بصورهِ الألفِ و مقتضی القاعدَهِ کتابَتُها بصورَهِ الیاء بملاحَظَهِ أَنَّ القاموسَ المحیط أثبتَ لفْظَهَ«زَلْخان»،و مؤنَّثُ زَلْخان:زَلْخیٰ؛و فسَّرَ دهخدا«زُلَیْخا»بأنها مصغَّرَهٌ.

۲- ۲) .نوعٌ من المَشْی،و النونُ للإلحاق.

۳- ۳) .إلّا أن یکونَ فی الأحرُف الَّتی تسبِقُها مَدٌّ زائدٌ،فیجوزُ حذفُ الألفِ المقصورَهِ أو حذفُ المدِّ الزّائد، نحوُ:حُبارَیٰ-حُبَیِّر أو حُبَیْرَیٰ(شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۱،ص ۲۳۷ و ۲۴۴-۲۴۶؛شرح النظام، ص ۲۴۹ و ۲۵۰).

۴ - ۴) .للأُستاذ:لا یجری حکمُ ألِفَی التأنیثِ هذا،فی ألِفَی الإلحاقِ،فنحوُ:أرْطیٰ-أُرَیْطٍ،حِرْباء-حُرَیْبِیّ.و فی المشتَبِهِ قولان،نحوُ:عَلْقیٰ-عُلَیْقیٰ أو عُلَیْقٍ،غَوْغاء-غُوَیْغاء أو غَوَیْغِیّ(شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۱، ص ۱۹۵).أمّا الألِفانِ الأصلیَّتانِ فَلَهُما مقتضی القواعد،نحوُ:رِبا-رُبَیّ،کِفاء-کُفَیِّئ،رِداء-رُدَیّ کما سبق أو سیأتی فی قواعد الإعلال الخاصَّهِ بالمصغَّر.

۵- ۵) .من علامهِ التأنیثِ و«ان»فُعْلان و علامهِ المثنّی و الجمعِ السّالمِ و ألفِ أفعال جمعاً و یاءِ النَّسبِ.

۶- ۶) .و من هذا القبیل:مُعاویَه-مُعَیْویَه(-مُعَیَّه لِما سیأتی فی قواعدِ الإعلالِ الخاصَّهِ بالمصغَّر).

۷- ۷) .شرح النّظام،ص ۲۵۲.و قلبُ الواوِ یاءً فی قُلَیْسِیَه لما سیأتی فی قواعدِ الإعلالِ الخاصَّهِ بِالمصغَّر.

۸- ۸) .شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۱،ص ۱۹۹ و ۲۴۶؛شرح النّظام،ص ۲۲۸.

فإنَّها تبقى و تنقلِبُ ياءً إنْ لَمْ تكَنْها،نحوُ:إِحْرنجام-حُريجيم،عُصفور-عُصَيْفير، مَنْجَنيق-مُجَيْنيق (۱).

ج)الخُماسيُّ المجرَّدُ يُحْذَفُ لامُهُ الثالثُ،نحوُ:سَفَرْجَل-سُفَيْرِج،إلاّ أنْ يكونَ غيرُ الثالثِ مُماثِلًا لإحدى حروفِ الزِّيادَةِ (۲)أو مُقارِباً لَها و لم يوصَفِ الثالثُ بهذا الوصفِ فَيُحْذَفُ غيرُ الثالثِ،نحوُ:فَرَزْدَق-فُرَيْزِق،جَحْمَرِش (۳)-جُحَيْرِش.

د)الخُماسِيُّ المزيدُ فيهِ تَحْذِفُ زائدَه و إحدى لاماتِهِ مُراعياً فی الحذفِ ما ذُكِرَ آنفاً، نحوُ:خَنْدَريس-خُنَيْدِر.

۳.المثنّى و الجمعُ السّالِمُ و اسمُ الجمعِ و اسمُ الجنسِ الجمعيِّ يُصَغَّرُ كُلٌّ على صُورَتِه،نحوُ:جُنْدانِ-جُنَيْدانِ،العَمْرُونَ-العُمَيْرُونَ،المَرْيَمات-المُرَيِّمات،قَوْم- قُوَيْم،نَخْل-نُخَيْل؛و كذا جمعُ المكَسَّرِ إنْ كانَ جمعَ قِلَّةٍ،نحوُ:أكْلُب-أُكَيْلِب،أفْراس -أُفَيْراس،أفْئدَه-أُفَيْئِدَه،غِلْمَه-غُلَيْمَه.

و أمّا جمعُ الكَثْرَهِ من جموعِ التكسيرِ فَيُرَدُّ إلى واحِدِه ثمَّ يُصَغَّرُ ذاك الواحدُ ثمَّ يُجْمَعُ جمعَ السّالِم؛فإن كانَ الواحدُ مذكَّراً عاقِلاً جُمِعَ جَمْعَ المذكَّر باعتبارِ وصفيَّةِ المصغَّرِ،نحوُ:رِجال-رَجُل-رُجَيْل-رُجَيْلُونَ (۴)؛و إلاّ جُمِعَ جَمْعَ المؤَنَّثِ سواءٌ كانَ مذكَّراً غيرَ عاقِلٍ،نحوُ:كُتُب-كِتاب-كُتَيِّب-كُتَيِّبات،أو مؤنَّثاً،نحوُ:إماء-أمَه- أُمَيَّه-أُمَيّات،دُور-دار-دُوَيْرَه-دُوَيْرات.نَعَم،إذا كان جمعُ الكَثْرَهِ ممّا لَهُ جمعُ القِلَّهِ أيضاً،نحوُ:كِلاب و فُلوس،فلك التَّخييرُ بينَ ما ذُكِرَ و بينَ ردِّ جمعِ الكثرهِ إلى قلَّتِهِ و تصغيرِ القِلَّه.فتقولُ فی كِلاب مثلاً:كِلاب-كَلْب-كُلَيْب-كُلَيْبات،أو:كِلاب-

---

۱- ۱) .شرح النِّظام،ص ۲۵۳؛شرح الرَّضی على الشافيه،ج ۱،ص ۲۴۹ و ۲۶۱.

۲- ۲) .حروفُ الزِّيادَهِ حروفُ«سَألْتُمُونيها».

۳- ۳) .العجوزُ المُسِنَّه.

۴- ۴) .شرح الرَّضی على الشافيه،ج ۱،ص ۲۳۷.

أكْلُب-أَكَيْلِب؛و تقول فى فُلوس مثلاً:فُلوس-فَلْس-فُلَيْس-فُلَيْسات،أو:فُلوس -أفْلُس-أُفَيْلِس (۱).

تَذْكارٌ:كما لا يُصَغَّرُ صِيَغُ جمعِ التكسيرِ الّتى ترادُ بِها الكَثْرَهُ،لا يُجْمَعُ المصَغَّرُ أيضاً على تلك الصِيَّغ؛قالوا للمنافاهِ بَيْنَ القِلَّهِ المرادَهِ بالتَّصغيرِ غالباً و بَيْنَ الكَثْرَه (۲).

۴.المؤَنَّثُ المعنوىُّ إن كانَ ثُلاثيّاً تَظْهَرُ فى مُصَغَّرِهِ تاءُ التَّأنيثِ،نحوُ:عَصا-عُصَيَّه، دار-دُوَيْرَه،عَيْن-عُيَيْنَه،أُذُن-أُذَيْنَه،يَد-يُدَيَّه؛فَ عَرَب-عُرَيْب،شاذٌّ.و إن كان فوقَ الثُّلاثىِّ صُغِّرَ بِلا تاءٍ حِذَراً من الثِّقل،نحوُ:عُقاب-عُقَيِّب،عَقْرَب-عُقَيْرِب (۳)؛ اللهمَّ إلاّ أن يُصَغَّرَ تصغيرَ ترخيمٍ على ما سيأتى،نحوُ:عُقاب-عُقَيْبَه (۴)؛أو يكونَ ممّا تجتمعُ فيهِ مع التَّصغيرِ ثلاثُ ياءاتٍ فتُحْذَفُ الأخيرَهُ منها-كما سيأتى فى قواعد الإعلالِ الخاصَّهِ بالمصغَّر-و تظهَرُ فى مصغَّرِهِ التاءُ،نحوُ:سَماءٌ-سُمَيْوٌ-سُمَيْيٌ- سُمَيٌّ-سُمَيَّهٌ.

۵.قد يُصَغَّرُ الاسمُ تصغيرَ ترخيمٍ و هو أن يُجَرَّدَ الاسمُ من أىِّ حرفٍ زائدٍ-إن كانَ فيهِ زائدٌ أو زوائدُ-ثُمَّ يُصَغَّرَ؛فَتَنْحَصِرُ صيغتُهُ فى فُعَيْل و فُعَيْعِل.ف أفْضَل،فاضِل، مَفْضُول،مُفَضَّل-فُضَيْل؛عُصْفور-عُصَيْفِر؛قِرْطاس-قُرَيْطِس؛و يُعْرَفُ ما صُغِّرَ بالقَرائن.نَعَم تُزادُ تاءُ التَّأنيثِ على المؤنَّث،نحوُ:فُضْلىٰ-فُضَيْلَه،حَمْراء-حُمَيْرَه (۵).

۶.اشتَهَرَ أنَّ التَّصغيرَ-كالتكسيرِ-يَرُدُّ الأشياءَ إلى أُصولِها (۶)،فلذلك:اسم-سُمَىّ، أب-أُبَىّ،أخ-أُخَىّ،ابن-بُنَىّ،فَم-فُوَيْه،عِدَه-وُعَيْدَه،بِنت-بُنَيَّه،أُخْت-

---

۱- ۱) .نفس المصدر،ص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۲- ۲) .المصدر السّابق،ص ۲۶۷.

۳- ۳) .فإصْبَع-أُصَيْبِعَه شاذٌّ.

۴- ۴) .شرح الرَّضى على الشافيه،ج ۱،ص ۲۳۷-۲۳۹.

۵- ۵) .النحو الوافى،ج ۴،ص ۶۵۴.

۶- ۶) .شرح الرَّضى على الشافيه،ج ۱،ص ۲۰۵ و ۲۱۷؛شرح النّظام،ص ۲۳۷ و ۲۴۹؛النحو الوافى،ج ۴، ص ۶۵۳.

أُخَيَّه (۱)،بـاب–بُوَيْب،نـاب–نُيَيْب،قيل (۲)–قُوَيل،ر□ح–رُوَيْحه،عَصا–عُصَيْوَه– عُصَيِيّه–عُصَيَّه،فَتى□–فُتَيْى–فُتَيّ،مِيزان–مُوَيْزِ□ن،مُوقِن–مُيَيْقِن،مُوسِـر– مُيَيْسِر،مُتَّعِد–مُوَيْعِد،مُتَّسِر–مُيَيْسِر.و مرجعُ الكُلِّ إلى تغيُّر بِنيَةِ الكلمَهِ بالتصغيرِ و زَوالِ أدلَّهِ الحالاتِ السّابِقَه (۳).

۷.تصغيرُ الصِّفاتِ لا يُفيدُ غالباً تحقيرَ الذّواتِ المنعوتَهِ بها؛فَ ضارب–ضُوَيْرِب –ذو ضربٍ حقير،أحْمَر–أُحَيْمِر–ليس هذا اللّونُ تامّاً فيه،هُوَ مُثَيلُ زيدٍ–المماثَلَهُ بينَهُما قليلَهٌ،أخى أُسَيْنٌ (۴)مِنّى–زيادَتُهُ فى السِّنِّ عَلَيَّ قليلَهٌ (۵).و مِمّا فيهِ معنى التحقيرِ قولُ عليٍّ عليْهِ السّلام:«يا عُدَيَّ نَفْسِه لَقَدِ اسْتَهامَ بِكَ الخَبيثُ» (۶).

۸.التصـغيرُ خاصٌّ بالاسمِ المُعْرَبِ فلا تُصَغَّرُ الأفعالُ و لا الحروفُ و لا الأسماءُ المبنيَّه (۷).فما وردَ من تصـغيرِ هذهِ الأمورِ مسـموعٌ يوقَفُ عليه.هذا مع غضِّ البَصَرِ عن أنَّ هذه المصغَّراتِ لا تخضَعُ غالباً لِقواعِدِ التَّصغيرِ و لا تندَرِجُ تحتَ صِيَغِ التَّصغيرِ الموضوعَه.

و بالجمله،من المسموعِ:ذا–ذَيّا؛تا–تَيّا؛أُولى□ (۸)–أُوَلَيّا؛أُولاءِ–أُوَلَيّاءِ؛الَّذى،

۱- ۱) .مضـى تصـريفُ أُخْت و بِنْت فى المقدِّمَه،فى الفصل ۲،فى الهـامش؛و سـبقَ الكلامُ عن تائِهما فى مبحثِ المـذكَّرِ و المؤنَّث،فى الفصل ۴.و قـد ظَهَرَ بالمثالَيْنِ أنَّ التاءَ المبسوطَهَ تُبْدَلُ منها التاءُ المربوطهُ فى التصغيرِ،يعنى تُحْذَفُ التاءُ المبسوطَهُ و تُلْحَقُ تاءُ التأنيثِ المربوطَهُ(شرح الأشمونى على الألفيّه،ج ۴،ص ۱۷۲)

۲- ۲) .بمعنى:قَوْل.

۳- ۳) .و إذا صُغِّرَتْ كلمهٌ فيها قلبٌ نحوُ حادِ□،لا تُرَدُّ الحروفُ إلى أماكِنِها لعدَمِ زوالِ عِلَّهِ القَلْبِ بالتصغير(شرح الرَّضى على الشافيه،ج ۱،ص ۲۹۴).

۴- ۴) .إذا حَصَلَ بعد ياءِ التصغيرِ مثلانِ أُدْغِمَ أحَدُهُما فى الآخَر و يُعَدُّ هذا من بابِ التقاء السّاكنَيْنِ على حدِّه(شرح الرّضى على الشافيه،ج ۱،ص ۱۹۳).

۵- ۵) .المصدر السّابق،ص ۲۷۹؛شرح النّظام،ص ۲۵۶.

۶- ۶) .نهج البلاغه،الخطبه ۲۰۹.

۷- ۷) .سيأتى بحثٌ مّا عَنِ الاسمِ المبنىِّ فى المبحثِ السادس.

۸- ۸) .يُكتَبُ واوٌ غيرُ مَقْرُوٍّ فى أُولى□ الإشاريّه–و تتبعُها فى ذلك أُولاءِ و مصغَّراهُما–لئلّا تشتَبِهَ بإلى الجارَّه(حاشيه الصَّبّان،ج ۱،ص ۱۴۸).

اللّذانِ،الّذ‍‌ينَ -اَللَّذَيّا و اللَّذَيّا،اللَّذَيّانِ،اللَّذَيُّونَ؛الّتى،اللّتانِ،اللاّتى -اللَّتَيّا و اللّتيا، اللَّتَيانِ،اللَّتيّانِ،اللَّتَيّات؛ما أفْعَلَ(لِلتَّعَجُّب)-ما أُفَيْعِلَ،نحوُ:ما أمْلَحَهُ-ما أُمَيْلِحَهُ؛كَيْتَ- كُيَيّ؛ذَيْتَ-ذُيَيّ (۱).

۹.الاسمُ المُرَكَّبُ-فيما سُمِعَ تصغيرُهُ-إن كانَ إضافيّاً أو مَزْجيّاً صُغِّرَ صدرُهُ،نحوُ:

عبدُ اللّهِ-عُبَيْدُ اللّهِ،أبو بَكْر-أُبَيُّ بَكْر،بَعْلَبَكّ-بُعَيْلَبَكّ،خَمْسَةَ عَشَرَ-خُمَيْسَةَ عَشَرَ، مَعْدِ كَرَب-مُعَيْدِ كَرَب،حَسَنْعَلى-حُسَيْنْعَلى؛و أمّا الإسنادِيُّ من نحوِ:تَأبَّطَ شرّاً و جادَ الحقُّ،فلا يُصَغَّرُ (۲).

۱۰.قد يُجْعَلُ المصغَّرُ اسماً بِلا لِحاظِ معنى التَّصغيرِ فيهِ-كما أنَّ الجمعَ أيضاً قد يُجْعَلُ اسماً بلا لِحاظِ معنى الجمعيَّةِ فيهِ كما سَبَق-نحوُ:جُمَيْل و كُعَيْت (۳)،قيلَ و منه كُمَيْت أيضاً (۴).هذا،و قد يُعَدُّ من هذا القبيلِ:سُلَيْمان،شُعَيْب،قُرَيْش،حُسَيْن،كُمَيْل،زُبَيْر، زُهَيْر،بُرَيْر،خُضَيْر،جُنَيْد،عُمَيْر و نحوُ ذلك عندَما اتُّخِذَت هذه الكلماتُ أسماءً لمعانيها بلا إرادةِ معنى التَّصغيرِ بها (۵)؛و هو حَسَنٌ.

قواعِدُ الإعلالِ الخاصَّةُ بِالمصغَّر

القاعِدَةُ الأُولى:المدَّةُ الزّائدَةُ الثانيةُ تُقْلَبُ فى التصغير واواً إنْ لم تَكُنْها نحوُ:ضارَبَ -ضُوَيْرِب،ضيراب-ضُوَيْرِيب؛بخلافِ نحو:قير-قُيَيْر لأصالَهِ المدَّه،و ناب- نُيَيْب لبدليَّهِ المدَّةِ عن الأصليّه (۶).و أمّا نحوُ:رِيح-رُوَيْحه فللرَّدِّ إلى الأصل كما سَبَق.

ص :۳۰۲

۱- ۱) .شرح الرّضى على الشّافيه،ج ۱،ص ۲۷۹،و ۲۸۴؛النحو الوافى،ج ۴،ص ۶۳۰.

۲- ۲) .نفس المصدر،ص ۲۷۳؛شرح المفصّل،ج ۳،ص ۴۳۰؛جامع الدّروس العربيّه،ج ۲،ص ۹۵.

۳- ۳) .اسما طائرَيْنِ يَشْبَهانِ العُصفورَ.

۴- ۴) .شرح الرَّضى على الشافيه،ج ۱،ص ۲۸۰؛شرح المفصّل،ج ۶،ص ۴۲۹.

۵- ۵) .تصاريف،ج ۲،ص ۱۹۶.

۶- ۶) .شرح الرَّضى على الشافيه،ج ۱،ص ۲۱۷؛شرح النّظام،ص ۲۳۶.و فى نحوِ:قائل و بائِع قولان:أحدُهما قُوَيْئل و بُوَيْئع و الثانى قُوَيِّل و بُوَيِّع(شرح المفصَّل،ج ۳،ص ۴۱۰؛شرح الرَّضى على الشّافيه،ج ۱،ص ۲۱۵).

القاعِدَهُ الثانيه:إذا وَلِيَ ياءَ التَّصغيرِ أَلِفٌ قُلِبَت ياءً و أُدْغِمَت ياءُ التَّصغيرِ فيها،نحوُ:كِتاب-كُتَيِّب،رِسالَه-رُسَيِّلَه (۱)؛فَ جُهَيْنَه (۲)فى تصغيرِ جُهانَه (۳)شاذٌّ إلّا أن تكونَ تصغيرَ ترخيمٍ.

و هكذا تُقْلَبُ الواو الّتى ولِيَتْ ياءَ التصغيرِ ياءً-و تُدْغَمُ ياءُ التَّصغيرِ فيها-لقاعِدَهِ إعلالِ الاسم-لا الخاصَّهِ بالمصغَّرِ-نحوُ:عَصا-عُصَيْوَه (۴)-عُصَيَّه،عُرْوَه-عُرَيْوَه -عُرَيَّه (۵)،عَجُوز-عُجَيْوِز-عُجَيِّز،أسْوَد-أُسَيْوِد-أُسَيِّد،جَدْوَل- جُدَيْوِل-جُدَيِّل (۶).فَ أُسَيْوِد و جُدَيْوِل مرجوحٌ.

القاعِدَهُ الثّالثه:إنِ اجتَمَعَ فى المصغَّرِ-بعدَ القلبِ المذكورِ فى القاعدهِ الثانيه أو لقَلْبٍ تقتضيهِ قاعِدَهٌ أُخْرى أو لِقَلْبٍ قبلَ التَّصغيرِ أو بِلا قلبٍ-ثَلاثُ ياءاتٍ،حُذِفَتِ الأخيرَهُ منها (۷)و (۸)،نحوُ:عطاءٌ-عُطَيْئٌ-عُطَيْوٌ (۹)-عُطَيْيٌ (۱۰)-عُطَيٌّ (۱۱)-عُطَيٌّ،إداوَه (۱۲)- أُدَيْوَه-أُدَيِّيَه-أُدَيِّه-أُدَيَّه،مُعاوِيَه-مُعَيْوِيَه-مُعَيْيِيَه-مُعَيِّيَه-مُعَيِّه-

۱- ۱) .شرح النِّظام،ص ۲۴۱؛شرح الرَّضى على الشافيه،ج ۱،ص ۲۲۶.

۲- ۲) .مقاييس اللُّغه.

۳- ۳) .جاريَهٌ شابَّه.

۴- ۴) .ازديادُ التاءِ لِكَوْنِ عَصا مؤنَّثاً معنويّاً و أنَّ التَّصغيرَ-كالجمعِ المكسَّرِ-يَرُدُّ الأشياءَ إلى أُصولِها كما سَبَقَ.و لهذا الأصلِ رُدَّت أَلِفُ عَصا إلى أصلِها و هو الواو.

۵- ۵) .إبْدالُ الواوِ ياءً فى عُرَيْوَه و عُصَيْوَه و نحوِهما للقاعدَهِ الخامِسهِ من قَواعدِ الإعلالِ الخاصَّهِ بالاسمِ.

۶- ۶) .شرح المفصّل،ج ۳،ص ۴۱۱.الواو فى أسْوَد أصليَّهٌ و فى جَدْوَل زائدَهٌ.

۷- ۷) .شرح الرَّضى على الشّافيه،ج ۱،ص ۲۲۶؛شرح النّظام،ص ۲۴۳.

۸- ۸) .للأُستاذ:لِحذفِ الثالثِ من الياءاتِ المجتَمِعَهِ شروطٌ ذكرَها الرَّضى قدّس سرّه فى شرح الشافيه،ج ۱،ص ۲۳۱.

۹- ۹) .واو عُطَيْوٌ نَشَأَت من ردِّ همزهِ عطاء إلى أصلِها فى التَّصغير.

۱۰- ۱۰) .قُلِبَتِ الواوُ ياءً للقاعده الخامسهِ من القواعِدِ العامَّهِ للإعلال.

۱۱- ۱۱) .لِلأُستاذ:المحذوفُ من عُطَيِّيٌ و نحوِه مما اجتَمَعَ فيه ثلاثُ ياءاتٍ هو الياءُ الأخيرَه.إنَّهُم قالوا«إنَّ الياءَ الثالِثَ يُحْذَفُ نَسْياً»و يُريدونَ بِهِ أنَّ الثانِيَ يَسُدُّ مَسَدَّ الثالِثِ،فلا تُعْرَبُ الكَلِمَهُ إعرابَ قاضٍ بل تعرِضُ الياءَ الثانى-بعدَ حذفِ الثالِثِ-الحركاتُ الإعرابيَّه و يُفْتَحُ إن وَلِيَتْهُ تاءُ التأنيثِ(شرح النظام،ص ۲۴۳).

۱۲- ۱۲) .إناءٌ يُحْمَلُ فيه الماءُ.

مُعَيِّه،غاوِيَه (۱)-غُوَيْوِيَه (۲)-غُوَيْيِيَه-غُوَيِّيَه-غُوَيِّه-غُوَيَّه (۳).و القلبُ قبلَ التَّصغيرِ نحوُ:صَبِوٌ-صَبِيٌ-صَبِيٌّ-صُبَيْيِيٌ-صُبَيٌّ.و اجتماعُ الياءاتِ بِلا قلبٍ نحوُ: يَحْيِيٰ (۴)-يُحَيِّيٌ-يُحَيٌّ (۵).

القاعِدَةُ الرّابعه:الأَلِفُ أو الواوُ الواقِعَةُ بعدَ كسرَةِ التَّصغيرِ تُقْلَبُ ياءً و تُسَكَّنُ الياءُ المنقَلِبةُ أو الأصيلَةُ الواقِعَةُ بعدَ تلك الكسرَةِ إذا لم تُتْبَعْ بحرفِ تأنيثٍ و إلاّ فَتُفْتَحُ (۶)، نحوُ:دِحْراج-دُحَيْرِيج،مِفْتاح-مُفَيْتِيح،فِرْدَوْس-فُرَيْدِيس،قَلَنْسُوَه-قُلَيْسِيَه، مُسَرْوَل-مُسَيْرِيل،مُشْرَيف-مُشَيْرِيف.و أما نحوُ:قِنْدِيل و مِنْدِيل فلا حاجَةَ لَهُ إلى قلبٍ و إعلال،فتقول فی تصغيرِهما:قُنَيْديل و مُنَيْديل.

القاعِدَةُ الخامِسَه:إذا وَلِيَ ياءَ التَّصغيرِ واوٌ بعدَها ياءٌ مُشَدَّدَةٌ مُتَطَرِّفَةٌ،حُذِفَتِ المشدَّدَةُ المتطَرِّفَةُ حَذَراً من استثقالِ اجتماعِ المشدَّدَتَيْنِ (۷)،نحوُ:مَرْوِيٌّ (۸)-مُرَيْوِيٌّ-مُرَيِّيٌّ-مُرَيٌّ؛اللّهُمَّ إلاّ أنْ يكونَ المشدَّدَةُ المتطَرِّفَةُ ياءَ النِّسبَهِ فتبقیٰ،نحوُ:عَلَوِيٌّ-عُلَيْوِيٌّ- عُلَيْيِيٌّ-عُلَيِّيٌّ (۹).

۱- ۱) .مُؤَنَّثُهُ غاوٍ من غَویٰ يَغْوِی إذا ضَلَّ.

۲- ۲) .الواو الأُولی مقلوبُ الألِفِ الزّائدَهِ فی غاوِيَه.

۳- ۳) .شرح النِّظام،ص ۲۴۳؛شرح الرّضی علی الشافيه،ج ۱،ص ۲۳۱.

۴- ۴) .اسمٌ منقولٌ من فِعل.

۵- ۵) .شرح الرَّضی علی الشافيه،ج ۱،ص ۲۳۳.

۶- ۶) .المصدر السّابق،ص ۲۵۰؛شرح النِّظام،ص ۲۵۰.

۷- ۷) .المصدر السّابق،ص ۲۳۵.

۸- ۸) .اسمُ مفعولٍ من يُرِیٰ.

۹- ۹) .للأُستاذ:ظَهَرَ بما ذُكِرَ أنَّ هُناك فرقاً بينَ المصغَّرِ إذا نُسِبَ إليهِ و بينَ المنسوبِ إذا صُغِّرَ.فالمصغَّرُ يُحْذَفُ منهُ ياءُ التَّصغيرِ إذا طَرَأ عليهِ النِّسبَهُ و صارَتْ ياءُ التصغيرِ إحْدیٰ ياءاتٍ،أو كانَ المصغَّرُ علی فُعَيْلَه،نحوُ:أُمَيّ و أُمَيَّه- أُمَوِيّ،جُهَيْنَه-جُهَنِيّ،كما مرّ فی فصل المنسوبِ،الرّقم ۱۳ و ۱۴.و أمّا المنسوبُ إذا صُغِّرَ فلا ضيرَ فی قَبولِهِ ياءَ التصغيرِ،لا مع اجتماعِ الياءاتِ و لا فی وزنِ فُعَيْلَه،نحوُ:عَلَوِيّ-عُلَيِّيّ،جُهَنِيّ-جُهَيْنِيّ(انْظُرْ شرحَ الرَّضی علی الشافيه،ج ۱،ص ۲۳۶ و ۲۳۷).

هذا،وَلْيُلاحَظْ أنَّ المصغَّرَ-كأىٍّ اسمٍ آخَرَ-تجرى فيه القواعِدُ العامَّةُ للإعلالِ و قواعِدُ الإعلالِ الخَاصَّةِ بالاسمِ أيضاً عندَ توفُّرِ شرطِها أو شُروطِها.

السّؤال و التّمرين

۱.ما هِىَ معانى المصَغَّرِ؟

۲.ما هِىَ صِيَغُ المصَغَّرِ؟

۳.أىُّ اسمٍ يُصَغَّرُ على فُعَيْل و أيُّهُ يُصَغَّرُ على فُعَيْلِل و أيُّهُ يُصَغَّرُ على فُعَيْليل؟

۴.ما معنى عدمِ ازديادِ حروفِ المصغَّرِ على أربعةِ أحْرُفٍ؟

۵.ما هُوَ حكمُ المقصورِ و الممدودِ و المنقوصِ فى التَّصغيرِ؟

۶.تصغيرُ جمعِ المكسَّرِ كيف هُوَ؟مَثِّل لذلك أمثِلَةً.

۷.ما هُوَ حكمُ المؤنَّثِ المعنوىِّ فى التَّصغيرِ؟

۸.تصغيرُ التَّرخيمِ ما هُوَ؟مثِّل لَهُ.

۹.ما معنى ردِّ التصغيرِ الأشياءَ إلى أُصولِها؟مَثِّل لذلك أمثِلَةً.

۱۰.ما هُوَ الفرقُ بين تصغيرِ الموصوفاتِ و الصِّفاتِ؟

۱۱.هل تدرى مصغَّراً لا مُكَبَّرَ لَهُ؟ما هُوَ؟

۱۲.كم قاعدةً للإعلال تخصُّ المصغَّرَ؟

۱۳.صَغِّرِ الكلماتِ التابِعَه:حُجْر،حُجْرَه،بَيْت،بَرّ،قَرْضَه،غَضَنْفَر،ثَعلَب،حِمار، ناقَه،بَعير،صَحراء،قبضَه،أشْرار،بصرَه،عِدَه،دِيَه،قاتِل،مقتُول،مُسْتَشفى،مسجِد، معبَر،أطراف،غِربال،سِرْبال،عُثْمان،عِمْران،يَقْظان،طِهْران،سامَرّاء،كُبْرى،مُوسى،صَفراء، رِوايَه،قُبَّه،كَرَّه،سفينَه،جَزيرَه،جَريدَه،قُضاه،عابِدات،عَرَفات،كاظِمَيْن،بَحْرَيْن،أُمّ،اسْم، قَليل،دَليل،وَعد،ريَه،سِمَه،غالِب،مَغْلُوب،مُنْتَظِر،مُضْطَرِب،مُحْمارّ،مُسْتَوْحِش،مُسْتَوْلى، قِرْمِز،صُورَه،قُذَعمِل،قِرْطَعْب،سَلْسَبيل،قِرْطاس،دَواه،جَوْرَب،إزار،غُفْران،مَسْبَعَه،حَمْراء، هِنْدات،مَهدَوىّ،عَلَوىّ،أكباد،أَغْلِمَه،سادَه،شَجَرَه،شَجَر،جَيْش،قَطيع،أَرْض،قِدْر،نَفْس،

كأس،بِئر،أَرْنَب،أفْعى،قِرْطَبوس،مَرْمِيّ،قَبَعْثرى،فِنْجان،حَنْظَلَه،جَوْهَرَه،قُرْفُصاء، حَضْرَمُوت.

۱۴.كَبِّرِ الْمُصَغَّراتِ الآتِيَهَ:دُوَيْبَّه،دُوَيْهِيَه،دُوَيْرَه،عُذَيْراء،سُلَيْمَه،ثُوَيْب،مُيَيْقِن،سُكَيْران، كُبَيِّر،فُرَيْس،قُدَيْرَه،قُدَيْمَه،أُرَيْضَه،رُحَيَّه،أُصَيْبِعَه،نُعَيْلَه،سُفَيِّنَه،فُرَيْدِيس،دُلَيَّه،جُهَيْنِمَه، أُولَيّا،ذُيَيّ،جُحَيِّمَه.

۱۵.مَثِّل لكلٍّ من قواعدِ الإعلالِ الخاصّهِ بِالْمُصَغَّرِ من غيرِ ما مَثَّلْنا لها فى الدَّرسِ.

ص :۳۰۶

المَبحَثُ الخامِس:

اشاره

المَعْرِفَهُ و النَّكِرَه (۱)

مُقَدِّمَهٌ

الْمَعْرِفهُ اسْمٌ يَدُلُّ على مُعَيَّنٍ معلوُمٍ،نحوُ:مُحَمَّد،مَكَّه،هُوَ،هذا.و النَّكِرَهُ اسْمٌ يَدُلُّ على غيرِ مُعَيَّنٍ،نحوُ:رَجُل و كِتاب (۲).

ثُمَّ النَّكِرَهُ عَلامَتُها أنْ تقبَلَ«أل»التعريفِ،نحوُ:رَجُل-الرَّجُل؛أوْ تكونَ بِمعنى كَلِمَهٍ هى تقبَلُ أل،نحوُ:ذُو بِمعنى صاحِب-الصّاحِب.و المعرفَهُ على سَبْعَهِ أقسام:

العَلَمُ،الْمُعَرَّفُ بأل،الضَّميرُ،اسْمُ الإشارَه،المَوصُولُ،المُعَرَّفُ بالإضافَهِ و المعرَّفُ بالنِّداء؛ و التوضيحُ فى فُصُولٍ:

الفصل ۱.اَلعَلَم

اشاره

العَلَمُ اسْمٌ وُضِعَ لشىءٍ واحدٍ مُعَيَّنٍ،نحوُ:مُحَمَّد و مَكَّه (۳)،و لَهُ تقسيماتٌ:

ص :۳۰۷

۱- ۱) .و هو أوَّلُ المبحَثَيْنِ الْمُلْحَقَيْنِ بالصَّرفِ حَسَبَ الموقفِ المقَرَّرِ فى تمهيدِ هذا القِسْم.

۲- ۲) .شرح المفصّل،ج ۳،ص ۳۴۷ و ۳۵۱.و قالَ المحقِّقُ الرَّضى قدّس سرّه:«الأصْرَحُ فى رسمِ المعرفَهِ أن يُقالَ:«ما أُشيرَ بِهِ إلى خارجٍ مختصٍّ إشارَهً وَضعيَّهً».و قالَ فى النَكِرَهِ:«حَدُّها...ما لم يُشَرْ بِهِ إلى خارجٍ إشارَهً وَضعيَّهً»(شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۲۳۵ و ۲۷۹).

۳- ۳) .المصدر الأخير،ص ۲۴۵.إنَّ هذا التَّعريفَ لا يَنْتَقِضُ بالأعلامِ المُشْتَرَكَهِ كَ«زيد»مثلاً إذا كانَ اسماً لِفردَيْنِ أو أكثَرَ، إذْ لِكُلِّ واحدٍ من الأعلامِ وضعٌ عَليحِدَهٍ.

التقسيمُ الأوَّل:العَلَمُ إمّا مُفرَدٌ،نحوُ:زَيْد و إمّا مُرَكّبٌ.و المركّبُ إمّا إضافِيٌّ،نحوُ:

عبدُ اللّه و بيتُ اللّه؛و إمّا إسْنادِيٌّ،نحوُ:تَأَبَّطَ شَرّاً؛و إمّا مَزْجِيٌّ،نحوُ:سيبَوَيْهِ (۱).

التقسيمُ الثّانى:العَلَمُ إمّا اسمٌ و هو ما دَلّ على ذاتِ المُسمّى و لا يُقْصَدُ به مَدْحٌ و لا ذَمٌّ (۲)،نحوُ:مُحَمَّد و مُوسى؛و إمّا لَقَبٌ و هو ما يُقْصَدُ بِهِ مدحٌ أو ذَمٌّ،نحوُ:صَدُوق و سَفّاح؛ و إمّا كُنْيَةٌ و هى ما تَرَكَّبَ من كلمَةِ«أب»أو«أُمّ»أو«ابن»أو«بِنْت»مضافَةً إلى كَلِمَةٍ أُخْرى،نحوُ:أبو العَلاء،أمُّ كُلْثُوم،ابنُ آوى،بِنْتُ وَرْدان.

و يُقصَدُ بِالكُنْيَةِ التعظيمُ و التوقيرُ غالباً و ذلك لأنَّ كثيراً من النفوسِ تأنَفُ من أن تُخاطَبَ باسمِها.و قد يُقْصَدُ بِها التحقيرُ و الذَّمُّ،نحوُ:أبو لَهَب،أبو جَهل،أمُّ المَفاسِد.

و قد يُكَنّى الشخصُ بِوَلَدِه،نحوُ:أبو الحسن لأمير المؤمنينَ عليٍّ عليْهِ السّلام،و قد يُكَنّى الشخصُ فى الصِّغرِ تَفاؤلاً.

و فى اجتماع الاسمِ و اللَّقَبِ يُقَدَّمُ الاسمُ على اللَّقَبِ،نحوُ:قالَ جعفَرٌ الصّادِقُ عليْهِ السّلام؛أمّا فى اجتماعِ الاسمِ و الكُنْيَةِ أو اللَّقَبِ و الكُنْيَةِ فتُقَدِّمُ ما شِئت و تقولُ مثلاً:قال عليٌّ أبو الحسنِ أو قال أبو الحسنِ عليٌّ عليْهِ السّلام (۳).قالَ ابنُ مالك:

و اسماً أتى و كُنيَةً و لَقَباً

و أخِّرَنْ ذا إن سِواهُ[ها (۴)]صَحِبا

التقسيمُ الثالث:العَلَمُ إمّا مُرْتَجَلٌ (۵)و هو ما استُعْمِلَ من أوّلِ أمْرِه عَلَماً و لَمْ يُستَعْمَلْ قبلَ ذلك فى معنىً آخَرَ،نحوُ:أُدَد لِرَجُلٍ و سُعاد لامْرَأةٍ؛و إمّا منقولٌ.و المنقولُ ما نُقِلَ عن اسمِ عينٍ،نحوُ:أسَد إذا سُمِّىَ به رَجُلٌ؛أو عن اسمِ معنىً،نحوُ:فَضْل المسمّى به

ص:۳۰۸

۱- ۱) .شرح المفصَّل،ج ۱،ص ۹۵.

۲- ۲) .كلمهُ«اسم»مشتركٌ لفظاً بينَ الاسم بهذا المعنى و بينَ ما يقابلُ الفعلَ و الحرفَ؛و كذلك قد يُطْلَقُ«الاسم» و يُرادُ به«الموصوفُ»بالمعنى الّذى سَبَقَ فى مبحثِ الجامدِ و المشتقِّ،فى الفصل ۹،فَيكونُ أطرافُ الاشتراكِ ثلاثَةً.

۳- ۳) .شرح الرَضى على الكافيه،ج ۳،ص ۲۶۴؛النحو الوافى،ج ۱،ص ۲۷۶ و ۲۸۴.

۴- ۴) .شرح ابن عقيل على الألفيّه.

۵- ۵) .مِنْ ارْتَجَلَ الْأمرَ أى اخْتَرَعَهُ كَأَنَّهُ فَعَلَهُ قائماً على رِجْلَيْهِ مِنْ غيرِ أنْ يقْعُدَ مُتأَنِّياً فيهِ.

رَجُلٌ،أو عن فعلٍ ماضٍ،نحوُ:شَمَّرَ اسمُ رَجُلٍ و فَرَسٍ،أو عن فعلٍ مضارعٍ،نحوُ:يَزيد اسمُ رَجُلٍ و تَغْلِب اسمُ قبيلهٍ؛أو عن فعلِ أمرٍ،نحوُ:أطْرِقا اسمُ بَلَدٍ،أو عن المثَّنى،نحوُ:

كاظِمَيْن اسمُ بَلْدَهٍ؛أو عن الجمعِ،نحوُ:عَرَفات(بِناءً على أنها جمعٌ لِعَرَفَهَ)اسمُ رَجُلٍ؛أو عن اسمِ جنسٍ،نحوُ:النَّجْم لنجمٍ خاصٍّ و هو الثُّرَيّا و المَدينَه لمدينهِ النبيِّ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ و آله؛أو عن جُملَهٍ،نحوُ«ما شاءَ اللّه»اسمُ رَجُلٍ و«نحنُ هُنا»اسمُ كتاب (۱).قالَ ابنُ مالك:

و منهُ منقولٌ كفَضْلٍ و أسَد

و ذو ارتجالٍ كسُعادَ و أُدَد

تنبيهٌ

إذا سُمِّيَتْ بالعَلَم المُرْتَجَلِ مُسَمَّياتٌ لِمَرّاتٍ بَقِيَ العَلَمُ مُرْتَجَلاً ما لم يختَلِفِ النوعُ، مثلُ أن تُسَمَّيَ أناسِيُّ كثيرَهٌ ب أُدَد أو سُعاد.أمّا إنِ اختلفَ النوعُ مثلُ أن يُسَمَّى إنسانٌ ب أسَد مَثَلاً،فهو بالنسبهِ إلى الإنسانِ منقولٌ (۲).

التقسيمُ الرّابع:العَلَمُ إمّا عَلَمٌ بالوضعِ،نحوُ:مُحَمَّد،عَلىّ و فاطِمَه؛و إمّا عَلَمٌ بالغَلَبهِ و هو فى نَكِرَهٍ اختصَّ بفردٍ خاصٍّ باللّامِ(أل)أو بِالإضافَهِ،لكثرَهِ استعماله فيه،نحوُ:

أميرُ المؤمنينَ لعليِّ بنِ أبى طالب عليْهِ السَّلام،ابنُ عباس و ابنُ مسعود و ابنُ عُمَر و ابنُ زُبَيْر للعَبادِلَه،أُمُّ البَنين لفاطِمَهَ الكِلابيَّه،البَيْت لبيتِ اللّهِ الحَرامِ،المدينَه لمدينَهِ النبيِّ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ و آله و الكِتاب لكتابِ سيبوَيْه (۳).

التقسيمُ الخامس:العَلَم إمّا عَلَمُ شخصٍ و هو عَلَمٌ حقيقهً ككُلِّ ما سَبَقَ من الأمثلَهِ و نحوِها؛و إمّا عَلَمُ جِنْسٍ و هو عَلَمٌ لفظاً،نحوُ:أُسامَه للأسَد (۴).

ص:۳۰۹

۱- ۱) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۲۶۲؛النحوُ الوافى،ج ۱،ص ۲۷۱؛شرح المفصّل،ج ۱،ص ۹۳ و ۱۰۶.

۲- ۲) .النحو الوافى،ج ۱،ص ۲۷۲،الهامش ۱.

۳- ۳) .شرح الرَّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۲۵۵.و تُحذَفُ«أل»هذه وجوباً فى الإضافه و النِّداء،نحوُ:مدينهُ النبيِّ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ و آله.

۴- ۴) .المصدر السّابق،ص ۲۴۵.هذا التقسيمُ يُشْبِهُ تقسيمَ المؤنَّثِ إلى الحقيقيِّ و المجازيِّ؛فكما أنَّ غُرْفَهَ و بُشْرىٰ و صَحْراء مؤنَّثاتٌ لفظاً و مجازاً لا معنىً و حقيقهً،فكذلك أسامَه-مثلاً-عَلَمٌ(مَعْرِفَهٌ)لفظاً لا معنىً و حقيقهً.ذلك لأنَّ فى العربيَه أسماءً وُضِعَت أعْلاماً لِأجناسِ مَعانيها بأسْرِها سَمَّوْها«أعْلامَ الأجناسِ»لِوجودِ آثارِ العَلَمِ اللفظيَّهِ-مِن

تبصره

قد يُنَكَّرُ الاسمُ العَلَم (۱)كأنْ تقولَ:رُبَّ زيدٍ لقيتُهُ،و كما يُقالُ:لِكُلِّ فِرْعَوْنٍ موسىً.و لا يُثَنّى العلَمُ و لا يُجْمَعُ و لا يدخُلُهُ أل التعريف و لا يُضافُ إلّا إذا نُكِّرَ.و العَلَمُ المُنَكَّرُ إذا ثُنِّيَ أو جُمِعَ،دخَلَهُ«أل»التعريفِ جَبْراً لتعريفِ العلميَّةِ الفائت،نحوُ:الزَّيدانِ و الزَّيدونَ (۲).

الفصل ۲.اَلمُعَرَّفُ بِ«أل»

اشاره

الفصل ۲.اَلمُعَرَّفُ بِ«أل» (۳)

«أل»على ثَلاثَةِ أقْسام:مَوْصُولةٌ و زائدَةٌ و حرفُ تعريفٍ (۴).أمّا الموصُولَةُ فَسَيَأتى الْبَحْثُ عنها؛و الزّائِدةُ ما لَيْسَتْ بِمَوصُولَةٍ و لا لِلتَّعريفِ؛و ما للتَّعريفِ-و قد يُطْلَقُ عليه لام التعريف (۵)-عَلى قِسْمينِ:

الأَوَّلُ ما تُفيدُ التَّعريفَ الحَقيقِيَّ و هى ما إذا كانت لِلعَهْدِ و تُسَمّى لامَ العَهْد؛و العهدُ عَلى ثلاثَةِ أقسامٍ:حُضُورِيٌّ،كَقولِهِ تعالى: اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ

(۴

-التوصيف بِالمعرفَةِ و منعِ الصَّرفِ و عدمِ قبولِ أل-فيها و إنْ لَمْ تَكُنْ أعْلاماً مِنْ جِهَةِ مَعانيها؛و هى عِدَّةُ كَلِماتٍ. مِنْها:سُبْحانَ لِلتَّسبيحِ،بَرَّه لِلْمَبَرَّةِ أُسامَه لِلْأَسَد،ثُعالَه للثَّعلَب و أُمُّ عِرْيَطْ لِلعقرَب.

ص:۳۱۰

۱- ۱) .إنَّ هذا الحكمَ موضوعُهُ قسمُ الاسمِ من الأعلامِ و لا يجرى فى الكُنى و الألقاب.

۲- ۲) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۲۵۷؛شرح المفصَّل،ج ۱،ص ۱۳۲ و ۱۳۹.و قد سَبَق توجيهُ هذا الحُكْم فى البحث عن جمع المذكَّرِ السّالِم،فى الهامش.

۳- ۳) .إذا ذُكِرَ«أل»فى الكلامِ كَكلِمَةٍ مستقِلَّةٍ غيرِ داخلَةٍ على كلمةٍ أُخرى فهمزَتُها همزةُ قطعٍ يجبُ إظهارُها نُطقاً و كتابَةً لأنَّ«أل»فى هذه الحالَةِ اسمٌ عَلَمٌ لحرفِ«أل»و همزتُها كهمزَةِ«ألا»و«أمّا»مثلاً.

۴- ۴) .إذا أُطْلِقَ«أل»فى الكلام يُرادُ بِها«أل»التعريفِ،و إذا أُريدَ بها القسمانِ الآخَرانِ فلا بُدَّ من التقييدِ و أنْ يُقالَ:أل الموصولَه أو أل الزّائدَه.

۵- ۵) .اختلفوا فى أنَّ حرفَ التعريفِ هل هو«أل»كَمَلاً و هى كَ«هَل»و همزتُها أصليَّةٌ قطعيَّةٌ حُذِفَتْ فى الوصلِ لكثرَةِ الاستعمالِ كما قال الخليل،أو هو«أل»أيضاً لكنَّ الهمزةَ زائدةٌ وَصْليَّةٌ كما نُسِبَ إلى سيبوَيْهِ،أو هو اللاّمُ وحدَها و الهمزةُ زائدةٌ وَصليَّةٌ أيضاً جُلِبَتْ بها قبلَها لتعذُّرِ الابتداءِ بالسّاكنِ كما نُسبَ إلى سيبويهِ أيضاً و إلى المحقِّقينَ؟فعلى الأوَّلِ يعبَّرُ عنهُ ب«أل»و لا يحسُنُ أن يُعَبَّرَ عنه بالألفِ و اللاّم كما لا يُعَبَّرُ عن«قَدْ»مثلاً بالقافِ و الدّال،و على الثالثِ يُعَبَّرُ عنه باللاّم و على الثانى يجوزُ أن يُعَبَّرَ عنه ب«أل»و أن يُعَبَّرَ عنهُ بالألفِ و اللاّم و فى«الكتاب»التعبيرُ بالأمرَيْنِ (الحدائق النديّه،ج ۱،ص ۱۷۶؛شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۲۴۰،شرح المفصّل،ج ۵،ص ۱۳۳).

وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكَمْ دِينَكَمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكَمْ نِعْمَتِى وَ رَضِيتُ لَكَمُ الْإِسْلاٰمَ دِيناً

(۱)

، و نحوُ قولِك لِمَن لا تعرِفُهُ باسمِهِ:يا أَيُّها الرَّجُل (۲)؛وَ ذِكْرِیٌّ،كَقولِهِ تعالى: كَمٰا أَرْسَلْنٰا إِلىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولاً- فَعَصىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ (۳)؛و ذِهْنِيٌّ كقولِهِ تعالى: إِذْ هُمٰا فِي الْغٰارِ (۴).

و الثّانى ما تُفيدُ التّعريفَ اللّفظىَّ وَ هى ما إذا كانت للجنسِ و تُسَمّى لامَ الجِنْسِ؛ و هى أيضاً على ثَلاثَهِ أقْسام:لامُ الْحَقيقَهِ و هى ما تَدُلُّ على نفسِ الحَقيقَهِ و الْماهيَّهِ بلا دِلالَهٍ على كَمِّيَّهِ الأفرادِ (۵)،كما فى قولِهِ تَعالىٰ: وَ جَعَلْنٰا مِنَ الْمٰاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ (۶)و قولِهِ تعالى: أَ فَلاٰ يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۷)؛و لامُ الإسْتِغْراقِ و هى ما تَدُلُّ على جَميعِ أفرادِ الماهِيَّهِ (۸)،كَما فى قولِهِ تعالى: إِنَّ الْإِنْسٰانَ لَفِي خُسْرٍ (۹).أى كُلُّ إنسانٍ؛و لامٌ تَدُلُّ -بِمَعونَهِ القَرينَهِ-على بَعضٍ مجهُولٍ مِنَ الماهِيَّهِ (۱۰)،كَقولِهِ تعالىٰ حِكايَهً عن يَعْقُوبَ عليْهِ السّلام:

وَ أَخٰافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ

(۱۱)

،و كَما فى قَوْلِكَ:رَكِبْتُ السَّيارَهَ.

و بِالجُمْلَهِ،لا يدلُّ مدخولُ لامِ الجنسِ على مُعَيَّنٍ،فهُوَ نَكِرَهٌ فى المعنى و الحَقيقَهِ، و يُعامَلُ مُعامَلَهَ المعرفَهِ فى اللَّفظِ فَقط كعَلَمِ الجنس.

تنبيهٌ

فى لُغهِ حِمْيَر و نَفَرٍ مِن طَيِّءٍ يُبْدَلُ الميمُ مِنْ لامِ«ألْ»و يُقالُ«أمْ»؛فَفِى الحَديثِ أَنَّ

ص: ۳۱۱

۱- ۱) .المائده۳/.

۲- ۲) .شرح المفصّل،ج ۵،ص ۱۳۸.

۳- ۳) .المزّمّل۱۵/ و ۱۶.

۴- ۴) .التوبه۴۰/.

۵- ۵) .مغنى اللَّبيب،ص ۷۳؛شرح الرَّضى على الكافيه،ج ۱،ص ۲۴.

۶- ۶) .الأنبياء۳۰/.

۷- ۷) .الغاشيه۱۷/.

۸- ۸) .مغنى اللَّبيب،ص ۷۳؛شرح الرّضى على الكافيه،ج ۱،ص ۲۳.

۹- ۹) .العصر۳/.

۱۰- ۱۰) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۲۳۷؛شرح الأشمونى،ج ۱،ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۱۱- ۱۱) .يوسف۱۳/.

أحَدَهُم سَأَلَ رَسُولَ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ و آله:أمِنَ امْبِرِّ امْصِيامُ في امْسَفَرِ؟فَأَجابَهُ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ و آله على لُغَتِهِمْ وَ قالَ:

لَيْسَ مِنَ امْبِرِّ امْصِيامُ فِي امْسَفَرِ (1).

السُّؤالُ و التَّمرين

١.عَرِّف المعرفَةَ و النَّكِرَةَ و العَلَمَ و اذْكُرْ أقسامَ العَلَم.

٢.كَم قِسْماً لِأل؟اذْكُرْها.

٣.لِمَ لا يَكونُ عَلَمُ الجِنْس عَلَماً حَقيقَةً و لِمَ يُسَمىّ عَلَماً؟

۴.مَتى تُفيدُ«أل»التّعريفَ الحَقيقيَّ و متى تُفيدُ التّعريفَ اللّفظيَّ؟

۵.عَرِّف لكلٍّ من أقسامِ العَلَمِ و المُعَرَّفِ باللاّم ما تيَسَّرَ لك من الأمثلَهِ من القرآنِ الكَريم.

الفصل ٣.اَلضَّمير

اشاره

الضَّميرُ ما وُضِعَ لِلْغائِبِ أوِ المُخاطَبِ أوِ المُتَكَلِّم،نحوُ:هُ،كَ،يْ،هُوَ،أنْتَ،أنَا؛و هُوَ على قِسْمَين:مَتَّصِلٌ يَتَّصِلُ بكَلِمَهٍ أُخْرىٰ وَ يكونُ كَجُزْءٍ مِنْها،نحوُ:ضَرَبَهُ،غُلامُكَ،إنّي، و نحوُ: إنّا رَادُّوهُ إلَيْكِ (2)؛و مُنْفَصِلٌ لا يَتَّصِلُ بِشَيْءٍ.و لِكُلٍّ مِنْهُما أربَعَ عَشَرَهَ صيغَهً، سِتٌّ لِلْغائبِ و سِتٌّ لِلْمُخاطَبِ و اثْنَتانِ لِلْمُتَكَلِّمِ.

ثُمَّ الْمُنْفَصِلُ على قِسْمين:مَرْفوعٍ و مَنْصوبٍ؛و المُتَّصِلُ على ثلاثَهِ أقْسامٍ:مَرْفوعٍ و مَنْصُوبٍ و مَجْرُور.

الْمُتَّصِلُ المرفوعُ قد يَكُونُ بارِزاً و قد يَكونُ مُسْتَتِراً.وَ المُسْتَتِرُ على ضَرْبَيْنِ:واجِبِ الاْسْتِتار و جائِزِ الاْسْتِتار.و أمّا المُنْفَصِلُ فلا يكونُ إلاّ بارِزاً.

فَتَحَصَّلَ لِلضَّميرِ سبعَهُ أقْسامٍ (3):

ص:312

١- 1) .شرح الرّضی،علی الکافیه،ج ٣،ص ٢۴١؛شرح المفصّل،ج ١،ص ٨۶.

٢- 2) .القصص/٧.

٣- 3) .شرح الرّضی علی الکافیه،ج ٢،ص ۴٠٨-۴٢۶؛شرح المفصّل،ج ٢،ص ٢٩٢؛النحو الوافی،ج ١،ص ١٩۶-٢١۴.

١.المُنْفَصِلُ الْمَرْفوعُ،و لَهُ أرْبَعَ عَشَرَةَ صيغَةً،هِیَ:

هُوَ\هُما\هُمْ\هِیَ\هُما\هُنَّ ٣أنْتَ\أنْتُما\أنْتُمْ\أنْتِ\أنْتُماأنْتُنَّ أنَا\نَحْنُ

نحوُ:هُوَ قالَ،هُما جاءا و...

٢.المُنْفَصِلُ المَنْصُوبُ و لَهُ أرْبَعَ عَشَرَةَ صیغَةً،هِیَ:

إيّاهُ\إيّاهُما\إيّاهُمْ\إيّاها\إيّاهُما\إيّاهُنَّ إيّاکَ\إيّاکُما\إيّاکُم\إيّاکِ\إيّاکُما\إيّاکُنَّ إيّایَ\إيّانا

نحوُ:لا نَعبُدُ إلاّ إيّاهُ،إيّاهُما سَأَلْتُ و...

٣.المُتَّصِلُ المَنْصُوبُ و لَهُ أرْبَعَ عشرَةَ صیغَةً،هِیَ:

هُ\هُما\هُمْ\ها\هُما\هُنَّ کَ\کُما\کُم\کِ\کُما\کُنَّ یْ\نا

نحوُ:لَقیتُهُ،سَألْتُهُما،رَأيْتُکَ،أمَرْتَنی و...

۴.المتَّصِلُ المَجْرُورُ و لَهُ أربَعَ عشرَةَ صیغَةً،هِیَ عینُ ما مرَّ فی القِسْمِ السّابِقِ(المُتَّصِلِ الْمنصوبِ)نحوُ:مَررتُ بِهِ،قُلْتُ لَهُما:دَعَوْتُ لَکَ و...

۵.المُتَّصِلُ المرفُوعُ البارِزُ و هو ما فی صِيَغِ الفعلِ الماضی عَدا الْأُولیٰ و الرّابِعَةِ و ما فی صِيَغِ المُضارِعِ و الأَمْرِ إلاّ خَمسَ صِيَغٍ مِنْها،هِیَ:١،۴،٧،١٣،١۴ و قد بُیِّنَ فی الْقِسْمِ الْأَوَّلِ(قِسْمِ الْفِعْلِ)فَراجِعْ.

۶.المتّصلُ المرفوعُ المُسْتَتِرُ وُجوباً و هی ما فی الصِّيَغِ ٧،١٣ و ١۴ مِنَ الْمُضارِعِ و الأَمرِ.

٧.المتّصلُ المرفوعُ المُسْتَتِرُ جَوازاً و هی ما فی الصِّيغَتَینِ ١ و ۴ مِنَ الماضی

و المُضارِعِ و الأمرِ و صِيَغِ اسْمِ الفاعِلِ و صِيَغِ اسم المفعولِ المتعدِّى بِنَفْسِه و شِبْهِهِما (١).

تنبيهٌ

لابُدَّ للضَّميرِ الغائبِ من مَرْجعٍ يَعُودُ عَلَيْهِ و لابُدَّ أنْ يَتَقَدَّمَ المرجعُ على

ص: ٣١۴

---

١ - ١) .توضيحاتٌ: ١)هاءُ الضَّميرِ-سَواءٌ كانَتْ مُفْرَدَةً ک«هُ»أو مَعَ ميم ک«هُما»و«هُم»أو مع نونٍ ک«هُنَّ»تُكْسَرُ إذا وَقَعَتْ بعدَ كسرَةٍ أو ياءٍ ساكِنَةٍ،نحوُ:بِهِ،بِهِما،فيهِمْ،عَلَيْهِنَّ؛و تُضَمُّ فيما سِوى ذلك،نحوُ:لَهُ،مالُهُ،مِنْهُما،مِنْهُمْ،لَهُنَّ.هذا،و أهلُ الحجازِ -على ما يُقال-يَضُمُّونَ هاءَ الضَّميرِ مطلقاً(شرح الرَّضى على الكافيه،ج ٢،ص ۴٢١)؛و عليه قراءةُ حَفْصٍ قولَهُ تعالى: قالَ أَ رَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَ ما أَنْسانِيهُ إِلاَّ الشَّيْطانُ أَنْ أَذْكُرَهُ (الكهف۶٣/)،و قوله تعالى: وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً (الفتح١٠/)بضمِّ الهاء فى«أنْسانيهُ»و«عليهُ اللّهَ» (مجمع البيان فى تفسيرِ آيهِ الكهف). ٢)ميمُ«تُمْ»ساكِنَةٌ إلاّ فيما وَقَعَ بَعْدَها ضَميرٌ مَنْصُوبٌ فَتُضَمُّ و تُشْبَعُ ضَمَّتُهُ حَتّى يُوجَدَ واوٌ،نحوُ:ضَرَبْتُمُوهُ. ٣)ياءُ المُتَكَلِّم يَجِبُ فيه الفَتْحُ إذا اتَّصَلَ بِما فى آخِرِهِ أَلِفٌ أوْ ياءٌ،نحوُ:عَصايَ و مَوْلايَ و مُعَلِّمَيْنِ+ی-مُعَلِّمَيْ+ ی-مُعَلِّمَيَّ،مُعَلِّمِينَ+ی-مُعَلِّمِيَّ؛و إذا اتَّصَلَ بما فى آخِرِهِ ياءانِ تُحْذَفُ إحْدى الياءَيْنِ و تُدْغَمُ الأُخْرى فى ياءِ المُتكَلِّم نحو بُنَيٍّ-بُنَيَّ و أُخَيٍّ-أُخَيَّ؛و يَجبُ فيه السُّكُونُ إذا اتَّصَلَ بالفِعْل أو بالحُروفِ المُشَبَّهَةِ بِهِ-و هِيَ إنَّ،أَنَّ،كَأَنَّ،لَيتَ،لكِنَّ،لَعَلَّ-أوْ بِمِنْ أو عَنْ أو لَدُنْ أو قَطْ،أو قَدْ،نحوُ:يَنْصُرانی،إنِّی؛ و يَجوزُ فيهِ الأَمْرانِ فى غَيْرِ هذهِ المَوارِدِ،نحوُ:غُلامِیْ و غُلامِیَ،لِیْ و لِیَ.هذا،و قد يُرى فى ياءِ المتكلِّمِ المتَّصلِ بما فى آخِرِه ياءٌ مشدَّدٌ قولٌ آخَرُ سَبَقَ بِنا فى البحثِ عن المصغَّرِ فى الهامش على«يا أُخَيُّ و يا بُنَيُّ». ۴)يَفْصِلُ بينَ ياءِ المُتَكَلِّمِ و بَيْنَ بعضِ الأفعالِ و الحروفِ نُونٌ تُسَمّى نُونَ الْوِقايَةِ-لِأَنَّها تَقی آخِرَ الكَلِمَةِ مِنْ دُخُولِ الكَسْرَةِ-و ذلِك واجِبٌ إذا اتَّصَلَ الياءُ بِفِعْلٍ لا يَكُونُ فيهِ النُّونُ الإعْرابِيُّ،نحوُ:نَصَرَ-نَصَرَنی،يَنْصُرُ-يَنْصُرُنی،لَمْ يَنْصُرا-لَمْ يَنْصُرانی؛أوِ اتَّصَلَ بمِنْ أو عَنْ،نحوُ:مِنّی و عَنّی؛و جائزٌ فى غَيْرِ هذه الموارِدِ،نحوُ:يَنْصُرانِ- يَنْصُرانی و يَنْصُرانِنی،إنّ-اِنّی و إنَّنی،لَدُن-لَدُنی و لَدُنّی(شرح الرَّضى على الكافيه،ج ٢،ص ۴۴٩؛النحو الوافى،ج ١،ص ٢۵٢). ۵)إذا وَقَعَ«نا»بعدَ ما فى آخِرِهِ نُونانِ مِثْلُ إنَّ،أنَّ،كَأَنَّ و لكِنَّ،يَجُوزُ حذفُ إحْدَى النُّوناتِ،نحوُ:إنّا و إنَّنا،لكِنّا و لكِنَّنا. ۶)إذا اتَّصَلَ ضَميرٌ بِ«إلی»أو«علی»أو«لَدی»أُبْدِلَتْ أَلِفُها ياءً ساكِنَةً،نحوُ:إلَيْهِ،عَلَيْكَ،لَدَيْنا. ٧)إذا وَقَعَ هُوَ أو هِیَ بَعْدَ الواوِ أوِ الْفاءِ يَجُوزُ إسْكانُ هائِهِما،نحوُ:وَ هْوَ و فَهْیَ. ٨)كَثيراً مّا يَدْخُلُ هاءُ التَّنْبيهِ عَلى الضَّمائِرِ المُنْفَصِلَهِ نحوُ:ها أنْتَ و ها أنْتُمْ.

الضَّميرِ؛غيرَ أنَّ تقدُّمَ المرجعِ على الضَّميرِ إمّا لفظيٌّ و إمّا تقديريٌّ و إمّا معنويٌّ و إمّا حُكميٌّ (١).

التقدُّمُ اللَّفظيُّ،نحوُ:ضَرَبَ زيدٌ غُلامَهُ.و مِنْ هذا القسمِ قولُهُ تعالى: اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوىٰ (٢)،فَإنَّ الضَّميرَ(هُوَ)عائدٌ على«العَدْلِ»الَّذی يَتَضَمَّنُهُ اعْدِلُوا.

التقدُّمُ التقديريُّ،نحوُ:ضَرَبَ غُلامَهُ زيدٌ.فَإنَّ ضميرَ«غُلامَهُ»يعودُ عَلى«زيد»و زيدٌ لِكَونِهِ فاعِلاً فی تقديرِ التَّقدُّمِ عَلَى الْمفعُولِ لِتَقَدُّمِ رُتْبَةِ الفاعِلِ عَلى المفعولِ.

التقدُّمُ المعنويُّ،مثلُ أنْ تَتَّجِهَ إلى المَشْرِقِ صَباحاً وَ تَقُولَ:أشْرَقَتْ،أو تَتَّجِهَ إلى المَغْرِب مَساءً و تَقُولَ:غَرَبَتْ،أی«الشَّمس»فيهما.و مِنْ ذلِكَ قولُهُ تَعالى: إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِی لَيْلَةِ الْقَدْرِ (٣)أی القرآن،و قولُهُ تعالى: حَتّٰى تَوٰارَتْ بِالْحِجٰابِ (۴)أی الشَّمس.

التقدُّمُ الحُكْميُّ،أنْ يعودَ الضَّميرُ عَلىٰ مُتَأَخِّرٍ لفظاً و رُتْبَةً لِنُكْتَةٍ،نحوُ:نِعْمَ رَجُلاً زيدٌ، حيثُ إنَّ ضميرَ«نِعْمَ»يعودُ عَلىٰ«رَجُلاً»مِن جِهَةِ أنَّ المتكلِّمَ فی مِثْلِ المَقامِ يَتَصَوَّرُ ما يَعودُ عَليهِ الضميرُ و يَقصِدُه ثُمَّ يَأتی بالضَّميرِ و يُعيدُهُ عَلَيهِ عِنْدَ نفسِهِ ثُمَّ يأتی بما يُفَسِّرُ ذاكَ المَرْجِعَ.و فی هذا الأُسْلُوبِ توضيحٌ بعدَ إبهامٍ،و هو يُفيدُ التَفخيمَ (۵)،و يَكُونُ الكَلامُ مَعَهُ أوقَعَ فی نفسِ المُخاطَبِ.فَتَشْبِيَهُ مَرْجعِ الضَّميرِ فی مِثْلِ ذلكَ بالْمُتَقَدِّمِ حُكْماً إمّا لِأَنَّ التَأَخُّرَ لإفادَتِهِ هذِهِ الْفائدةَ فی حُكْمِ التَّقَدُّمِ و إمّا لِأَنَّ ما تَصَوَّرَهُ المُتَكَلِّمُ و أرْجَعَ الضّميرَ إليهِ فی حُكْمِ الْمَذكُورِ الْمُتَقَدِّمِ.

و هذا النّوعُ مِنَ التَقَدُّمِ فی مَوارِدَ،مِنْها:بابُ«نِعْمَ»و«بِئسَ»كما مَرَّ؛و مِنْها المجرورُ بِ«رُبَّ»نحوُ:رُبَّهُ رَجُلاً...و رُبَّهُ صَديقاً...؛و مِنْها ضَميرُ الشّأنِ و القِصَّةِ (۶)،نحوُ قولِهِ

١- ١) .شرح الرّضی على الكافيه،ج ٢،ص ۴٠٢؛النحو الوافی،ج ١،ص ٢٣٠.

٢- ٢) .المائده٨/.

٣- ٣) .القدر١/.

۴- ۴) .ص٣٢/.

۵- ۵) .أی الإجلالَ و التعظيم.

۶- ۶) .شرح الرّضی على الكافيه،ج ٢،ص ۴۶۴.

تعالی: قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ (۱)و قولِهِ تعالی: فَإِنَّهٰا لاٰ تَعْمَی الْأَبْصٰارُ وَ لٰکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ (۲).

السُّؤالُ و التَّمرین

۱.اِسْتعمِلْ کُلاًّ مِنْ صِیَغِ المُنْفَصِلِ المرفوعِ و المنصُوبِ فی جُمْلَهٍ.

۲.صِلِ الضَّمیرَ المتَّصِلَ الْمَنْصُوبَ بِالماضِی الْمَعلُومِ مِنَ«النَّصْرِ»و اسْتَعْمِلْ صِیَغَ المُتَّصِلِ المجرُورِ فی جُمَلاتٍ.

۳.أوضِحْ کیفِیَّهَ الضّمیرِ فِی الْماضی و المُضارِعِ و الأمرِ أَنَّهُ فی أیِّ صیغَهٍ یَبْرُزُ و فی أیِّهٍ یَسْتَتِرُ.

۴.کَیْفَ الْحَرَکَهُ و السُّکُونُ فی یاءِ الْمُتَکَلِّمِ؟و ما هِیَ مَوارِدُ نُونِ الوِقایَهِ و ما هُوَ حُکْمُهُ؟

۵.اُرْسُمْ جَدْوَلاً یحتَوی جمیعَ الْأقسامِ السّبعَهِ لِلضَّمیرِ وَ اکْتُبْ تُجاهَ کُلِّ قِسْمٍ أرقامَ صِیَغِهِ.

۶.بَیِّنْ أقسامَ الْمرجعِ لِلضَّمیر الْغائِبِ وَ اذْکُرْ وجهَ تسمِیَهِ الْمُتَقَدِّمِ الْحُکْمِیّ بِهذا الاسْمِ.

الفصل ۴.اسمُ الإشارَه

الفصل ۴.اسمُ الإشارَه (۳)

اسمُ الإشارَهِ اسمٌ یَدُلُّ علی مُعَیَّنٍ بإشارَهٍ،نَحوُ:ذا،تا،هُنا؛و هُوَ عَلی قِسْمینِ (۴):

۱)ما یَشتَرِکُ بینَ المَکانِ و غیرِهِ؛۲)ما یختَصُّ بالمَکانِ.

فالأوَّلُ علی ثَلاثَهِ أقْسامٍ:

۱.ما یُسْتعمَلُ فِی القریبِ و لَهُ سِتُّ صِیَغٍ،هِیَ:ذا لِلْمُفرَدِ المُذَکَّرِ،ذانِ أو ذَینِ لِلْمُثَنَّی

۱- ۱) .التوحید۱/.

۲- ۲) .الحج۴۶/.

۳- ۳) .شرح الرّضی علی الکافیه،ج ۲،ص ۴۷۱؛شرح المفصّل،ج ۲،ص ۳۵۱؛النحو الوافی،ج ۱،ص ۲۸۹.

۴- ۴) .شرح الرّضی علی الکافیه،ج ۲،ص ۴۸۴.

المـذكّرِ،أولیٰ و أولاءِ لِلْجمعِ المـذكّرِ،تـا و تی و تِهْ و تِهِ و ذی و ذِهْ و ذِهِ لِلْمفردِ المؤنَّثِ، تانِ أو تَینِ لِلمُثَنّی المؤنَّثِ،أولیٰ و أولاءِ (١)لِلْجَمْعِ المؤنَّثِ.و تَدخُلُ غالباً علی هذِهِ الصِیَغِ هاءُ التَّنبیهِ فَیُقالُ:هٰذا،هٰذانِ،هٰذَینِ و...

٢.مـا یُسْتَعْمَلُ فی الإشـارَهِ إلی المُتَوسِّطِ و لَهُ سِتُّ صِیَغٍ،هِیَ:ذاکَ،ذانِکَ أو ذَیْنِکَ، أولئکَ؛تاکَ و تیکَ،تانِکَ أو تَیْنِکَ،أُولئکَ.و المَواردُ کَما مَرَّ فی القریبِ.و قـد تَـدْخُلُ علی ذاکَ و تاکَ و تیکَ هاءُ التّنبیهِ و یُقالُ:هٰذاکَ و هاتاکَ و هٰاتیکَ.

٣.ما یُسْتَعْمَلُ فی البَعیدِ و لَهُ أیضاً سِتُّ صِیَغٍ،هِیَ:ذٰلِکَ،ذانِّکَ،أُولالِکَ؛تِلْکَ،تانِّکَ، أُولالِکَ،و موردُ کُلٍّ کَما مَرَّ فی القریب و المتوسِّطِ.

فَتَبَیَّنَ أنَّهُ إذا اتَّصَـلَ بِـاسْمِ الإشـارَهِ القَریبِ کـافُ الخِطابِ دَلَّ عَلَی المُتَوسِّطِ و إذا اتَّصَلَ بِهِ لامٌ مَعَ کافِ الخطابِ دَلَّ عَلی الْبَعیـدِ.و کافُ الخِطابِ یَختَلِفُ باخْتِلافِ المُخاطَبِ کَکافِ الضَّمیرِ؛یُقالُ:ذاکَ یا رَجُلُ،ذاکِ یا امْرَأَهُ،ذاکُمْ یا رِجالُ،ذلِکَ یا رَجلُ، ذلِکِ یا امْرأَهُ (٢).قالَ تَعالی: قٰالَتْ فَذٰلِکُنَّ الَّذِی لُمْتُنَّنِی فِیهِ (٣).

و الثّانی أیضاً علی ثَلاثَهِ أقسامٍ:

١.للمکانِ القَریبِ،و هُوَ:هُنا،و کَثیراً مّا یَتَّصِلُ بِهِ هاءُ التَّنبیهِ و یُقال:هٰهُنا.

٢.للمکانِ المُتَوَسِّطِ،و هُوَ:هُناکَ.

٣.للمکانِ البَعیدِ،و هُوَ:هُنالِکَ،هَنّا،هِنّا،ثَمَّ و ثَمَّهَ.

الفصل ٥.المَوْصُول

الاسمُ الموصولُ اسمٌ مُبْهَمٌ یَحتاجُ فی تَعْیینِ مَدْلولِهِ إلی صِلَهٍ-هی جُمْلَهٌ

١- ١) .الواو فی أُولیٰ و أُولاءِ سواءٌ أُشیرَ بِهِما إلی الجمعِ المذکَّرِ أو إلی الجمعِ المؤنَّثِ و هکذا فی أُولئکَ و أُولالِکَ مکتوبٌ غیرُ مقرُوٍّ.

٢- ٢) .شرح الأشمونی علی الألفیَّه،ج ١،ص ١۴١ و ١۴٣.

٣- ٣) .یوسف٣٢/.

أو شِبهُ جُمْلَهٍ-تَقَعُ بعدَهُ (۱)،نحوُ:«الَّذی»فی قولِهِ تَعالیٰ: تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ (۲).

اسمُ الموصولِ علی قِسْمینَ:مُخْتَصٌّ و مُشْتَرَکٍ.

الموصولُ المختصُّ ما یختصُّ بالمُفرَدِ أوِ المثَنی أوِ الجمعِ،و بِالمذکَّرِ أوِ الْمُؤَنَّثِ.

فَلَهُ سِتُّ صِیَغٍ،هِیَ:اَلَّذی لِلْمفردِ المذکَّرِ،اللَّذانِ و اللَّذَینِ لِلْمثَنّی المذکَّرِ،الَّذِینَ،الْأُلیٰ (۳)و الْأُلاءِ لِلْجمعِ المذکَّرِ،الَّتی لِلْمفردِ المؤنَّثِ،اللَّتانِ و اللَّتَینِ لِلْمُثَنّی المؤنَّثِ،اللاّتِ و اللاّتی و اللَّواتی و اللاّءِ و اللاّئی و اللَّوائی لِلْجمعِ المؤنَّثِ؛نحوُ:زیدٌ الَّذی...زیدانِ اللَّذانِ...القومُ الَّذینَ...هِندٌ الَّتی... (۴).

و أمّا الموصولُ المُشْتَرَکُ فَهُوَ ما یُسْتَعْمَلُ فی المذکَّرِ و المؤنَّثِ و فی المفرد و المثنّی و الجمعِ و لَهُ سِتَّهُ ألفاظٍ،هِیَ:مَنْ،مٰا،أل،أیُّ،ذا و ذُو (۵)؛نحوُ

۱- ۱) .المعجم المفصَّل فی اللُّغهِ و الأدب،ج ۱،ص ۱۲۶.

۲- ۲) .الملک/۱.

۳- ۳) .الأُلیٰ-و قد یُمَدُّ و یُقالُ الأُلاءِ-یلزمُهُ«أل»فلا یشتبه بإلی الجارَّه و لهذا یُکتَبُ بغیر واوٍ بخلافِ أُولیٰ الإشارِیَّه فتُکْتَبُ بواوٍ بعدَ الهمزهِ لعدَمِ«أل»فیها لئلّا تشتبهَ بإلی الجارَّه(حاشیه الصَّبّان،ج ۱،ص ۱۴۸).

۴- ۴) .الموصولُ المختَصُّ یُسْتَعْمَلُ فی العاقِلِ و غیرِهِ کأن یُقالَ:«القاضی الَّذی حَکَمَ فلانٌ وَ الحُکْمُ الَّذی أصْدَرَه کذا»، إلاّ«الَّذینَ»فَإنَّهُ یختَصُّ بجمعِ العُقَلاء و یُسْتَعمَلُ«الَّتی»فی جمعِ غیرِ العُقَلاء،نحوُ قولِهِ تعالی: وَ لٰکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ (الحج/۴۶).

۵- ۵) .«مَنْ»یختَصُّ بِالعاقِلِ،نحوُ:مَنْ کَتَبَ،من کَتَبٰا،مَنْ کَتَبُوا،مَنْ کَتَبَتْ و...؛و یُسْتَعْمَلُ فی غیرِهِ مَعَ الْقَرینَهِ کَقولِهِ تَعالیٰ: وَ اللّٰهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّهٍ مِنْ مٰاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلیٰ بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلیٰ رِجْلَیْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلیٰ أَرْبَعٍ (النور/ ۴۵). «ما»یختَصُّ بغیرِ العاقِلِ،نحوُ:أعجَبَنی ما قالَ زیدٌ؛و یُسْتَعْمَلُ فِی الْعاقِلِ مَعَ الْقَرینَهِ نحوُ:صاحِبْ ما شِئْتَ مِنَ العُلماء. «أل»الداخلَه عَلی اسْمَیِ الفاعِلِ و المفعُولِ و اسم المبالَغه-قیلَ و الصِّفَهِ المُشَبَّهَهِ أیضاً-موصولهٌ إذا لَم تَکُنْ لِلْعهدِ و تأتی لِلْعاقِلِ و غیرِهِ،نحوُ قولِهِ تعالی: هُوَ اللّٰهُ الْخٰالِقُ الْبٰارِئُ (الحشر/۲۴).ای الَّذی خَلَقَ،و نحوُ: نٰارُ اللّٰهِ الْمُوقَدَهُ (الهمزه/۶).ای الَّتی تُوقَدُ،بِخِلافِ ما للعهدِ،نحوُ:جاءَنی عالِمٌ فَأَکْرَمْتُ العالِمَ.

قولِهِ تعالى: أَلَآ إِنَّ لِلّهِ مَنْ فِى السَّمٰوٰاتِ وَ مَنْ فِى الْأَرْضِ (١).

الفصل ۶.المُعَرَّفُ بالإضافَه

الإضافَهُ هِىَ نسبهٌ بين اسمَيْنِ توجِبُ لثانيهِما الجَرَّ،يُسَمَّى الْأَوَّلُ مُضافاً وَ الثّانى مُضافاً إِلَيْه (٢)؛و هِىَ على قِسْمَيْنِ:مَعْنَوِيَّهٍ و لَفْظِيَّهٍ.

۵)

-و الدَّليلُ عَلى موصوليَّهِ ألِ الدّاخِلَهِ عَلى الصِّفاتِ أمرانِ:الأَوَّلُ أنَّ الصِّفَهَ لِمُشابَهَتِها الفِعْلَ فى الدِّلالَهِ على الحَدَثِ قد تَعمَلُ عَمَلَ الفِعْلِ و يُعْطَفُ الفِعْلُ عَلَيْها نحوُ:زيدٌ الضارِبُ بَكْراً،و نحوُ: وَ الْعٰادِيٰاتِ ضَبْحاً... فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً (العادياتِ١/-۴).فَلَو كانَتْ«أل»الداخِلَهُ عَلَيها حَرفَ تعريفٍ-و هو مِنْ خواصِّ الاسم-لَبَعُدَتِ الصِّفَهُ عن شَبَهِ الفِعْلِ و ما عَمِلت عَمَلَهُ و ما جاز عطفُ الفِعْلِ عَليها.و الثّانى عودُ الضَّمير الظّاهِرِ أو المُسْتَتِرِ فى الصِّفَهِ،عليهِ، نحوُ:الضّارِبُ زيدٌ و الْممرُورُ بِهِ عَمروٌ.فَلا مَحالَهَ تَكُونُ«أل»اسْماً مَوصُولاً لِأَنَّ الضَّميرَ لا يَعودُ إلاّ عَلى الاسْمِ؛كذا قالوا.و يُمْكِنُ أنْ يناقَشَ فِى الثانى بجوازِ تقديرِ«الرَّجل»مثلاً-فى المثالِ المذكور-كما سَبَقَ نظيرُهُ فى البحثِ عن اسمِ الفاعِلِ،فى الهامِش. «ذا»يختَصُّ بالوُقوعِ بَعدَ مَنْ أوْ ما الإستِفْهامِيَّتَيْنِ-فَمَعَ الأَوَّلِ يُسْتَعْمَلُ فى العاقِلِ و مَعَ الثّانى فى غيرِ العاقِلِ-نحوُ: مَنْ ذا رَأَيتَ؟أى مَنِ الَّذى رَأيْتَ؟و:ماذا قُلْتَ؟أى مَا الَّذى قُلْتَ؟و يُشْتَرَطُ فى كونِهِ مَوصُولاً ثَلاثَهُ شُروطٍ:١)أنْ يَقَعَ بعدَ مَنْ أو ما الإسْتِفْهامِيَّتَيْنِ كَما مَرَّ.٢)أن لا يُرَكَّبَ مَعَهُما فَيَكونَ المَجمُوعُ أداهَ اسْتِفْهام،نحوُ:مَن ذَا الصَّرفِيُّ و ماذا عِلمُ الصَّرْفِ؟؛و مِنْهُ قَولُهُ تَعالىٰ: قُلِ انْظُرُوا مٰا ذٰا فِى السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ (يونس١٠١/)،و قولُهُ تعالى: مَنْ ذَا الَّذِى يُقْرِضُ اللّهَ قَرْضاً حَسَناً (البقره ٢۴۵).٣)أنْ لا يَكُونَ اسْمَ إشارَهٍ و عَلامَهُ«ذا»الإشارِيَّهِ دُخُولُهُ عَلَى المُفْرَدِ، نحوُ:من ذا الشّاعِرُ؟و:ماذا الْكِتابُ؟؛فَإِنَّ الموصولَ يَجِبُ وُقُوعُ الجُمْلَهِ بعدَهُ كما مَرَّ. «ذُو»يَخْتَصُّ بِلُغَهِ الطَّيِّءِ و يُسْتَعمَلُ فى العاقِلِ و غيرِهِ كقول شاعِرِهِمْ: فقُولا لهذا المرءِ ذُو جاءَ ساعياً هَلُمَّ فَإِنَّ المشرَفِيَّ الْفَرائضُ و قولِ آخَرَ: فإنَّ الماءَ ماءُ أبى و جَدِّى و بِئرى ذو حَفَرْتُ و ذو طَوَيْتُ «أيُّ»يُسْتَعمَلُ فى العاقِلِ و غيرِهِ،نحوُ:سَيَسْعَدُ أَيُّهُم مُجِدٌّ و:اِشْتَرِ أيّاً أنفَعُ مِنَ الْكُتُبِ. هذا،و لِأكثَرِ هذِه الكَلِماتِ(الموصولاتِ المُشْتَرَكَهِ)مَعانٍ أُخَرُ-غيرُ الموصُولِيَّهِ-تُذْكَرُ فى مَحَلِّها.

ص :٣١٩

١- ١) .يونس۶۶/.

٢- ٢) .المعجم المفصَّل فى اللُّغَهِ و الأدب،ج ١،ص ١۵٢. هذا،و لا يخلو التعريفُ من مُسامَحَهٍ مّا لجوازِ كونِ الجملَهِ أيضاً مضافاً إليها كما تقرَّرَ فى مَحَلِّه(مغنى اللَّبيب، ص ۵۴٧).

الْمَعْنَوِيَّهُ ما أفادَتْ كَوْنَ الْمُضافِ إلَيْه مالِكاً لِلْمُضافِ،نحوُ:غلامُ زيدٍ؛أوْ ظرفاً له، نحوُ:صَلاهُ اللَّيلِ؛أو جِنْساً له،نحوُ:خاتَمُ فِضَّهٍ.

و اللَّفظِيَّهُ إضافَهُ الصِّفَهِ-أي اسمَي الفاعِلِ (۱)و المفعولِ و الصِّفَهِ المشبَّهَهِ (۲)-إلي مَعْمولِها،نحوُ:عليٌّ ناصِرُ محمَّدٍ.

الإضافَهُ اللَّفظيَّهُ لا تُفيدُ إلّا التَّخْفيفَ فی لَفْظِ الْمُضافِ بِإسْقاطِ التَّنوينِ منهُ أو ما عُوِّضَ مِنَ التَّنْوينِ،نحوُ:عليٌّ ناصِرٌ مُحمَّداً-عليٌّ ناصِرُ مُحَمَّدٍ،الحَسَنانِ ناصِرانِ عليّاً- الحَسَنانِ ناصِرا عليٍّ.

و أمّا الْمَعْنَويَّهُ فَتُفيدُ تَعْريفَ الْمُضافِ بِشَرْطِ أنْ تُضافَ نَكِرَهٌ إليَ مَعْرِفَهٍ،نَحوُ:غُلامُ زيدٍ؛وَ أمّا إذا اضيفَتْ نَكِرَهٌ إلی مِثْلِها نحوُ ثَوْبُ رَجُلٍ،فَتُفيدُ الْإضافَهُ التَّخْصيصَ لا التَّعْريفَ.

فَتَبَيَّنَ أنَّ إضافَهَ نَكِرَهٍ إلی مَعْرِفَهٍ إضافَهٌ مَعنَويَّهٌ تُفيدُ تَعريفَ المضافِ.

الفصل ۷.المعرَّفُ بالنِّداء

الْمُناديَ ما وَقَعَ بَعْدَ أحْرُفِ النّداءِ كـ:يا و أيا.وَ هُوَ على أرْبَعَهِ أقْسامٍ:

۱.اَلْمنادَی الْمُضافُ،نحوُ:يا عَبْدَ اللّهِ.

۲.اَلْمُفْرَدُ الْمَعْرِفَهُ،نحوُ:يا زَيدُ.

۳.اَلنَّكِرَهُ غَيْرُ الْمَقْصودَهِ،كَقولِ الْأعْميَ:يا رجُلاً خُذْ بِيَدي.

۴.اَلنَّكِرَهُ الْمَقْصودَهُ،كَقولِك:يا شُرْطِيُّ.

وَ الْقِسْمُ الْأخيرُ و هُوَ النَّكِرَهُ الْمَقْصُودَهُ يَصيرُ مَعْرِفَهً بِوُقوعِهِ مُنادی.

فَأحَدُ الْمَعارِفِ ما يُعَرَّفُ بالنِّداءِ.

ص:۳۲۰

۱- ۱) .بالمعنى الشّامِل لاسم المبالَغه(حاشيه الصَّبّان،ج ۲،ص ۲۴۰).

۲- ۲) .النحو الوافی،ج ۳،ص ۶.

السُّؤالُ و التَّمرين

۱.اَلموصُولُ ما هُوَ؟عَرِّفهُ.

۲.کَمْ قِسماً یَکوُنُ للمَوْصولِ و ما هِیَ ألفاظُ کُلِّ قِسْمٍ؟وَ ما هُوَ مَوْرِدُ کلِّ لَفظٍ؟

۳.اُذْکُرْ لِکُلِ مِنَ الْکَلِماتِ التّابِعَهِ ما یَصْلَحُ لَهُ مِن اسْمِ الْإشارَهِ المُشْتَرَکِ و الموصُولِ المُخْتَصِّ:رَجُلانِ،أبَوَیْنِ،زیـد،الهِنْدات،الزَّیْنَبَیْنِ،المَریَمانِ،فاطِمَه،الزَّیدوُنَ،قاصِد□نَ،آمِر□نَ، غُلام،سَکْران،غَضْبیٰ□،أفضَل،صُغْریٰ،□کُبْرَیات،الفُضْلَیانِ،عُنْصُرَیْنِ،صُغْرَیَیْنِ،نُجُوم،سَماء، والِدَیْنِ،أولاد،أخَوات،إخْوَه،عُزْلَه،سِهام،سُرُور،قُبُور،یَدَیْنِ،مِرْفَقَیْنِ،حاجِبانِ،رَجُلَیْنِ.

۴.ما هِیَ الْإضافَهُ وَ کَمْ قِسْماً یَکونُ لَها؟وَ أیُّها یُفیدُ التَّعریفَ؟

۵.ما هُوَ الْمُنادی وَ ما هِیَ أقْسامُهُ وَ أیُّها یُفیدُ التَّعریفَ؟أُذْکُرْ لِهذَا الْقِسْمِ خَمْسَهَ أمْثِلَهٍ.

ص :۳۲۱

المَبحَثُ السادِس:

اشاره

المُعْرَبُ و المَبْنِىّ (۱)

مُقَدِّمَهٌ

الْمُعْرَبُ ما يَقْبَلُ الإعْرابَ-و هُوَ اخْتِلافُ آخِرِ الكَلِمَهِ بِاخْتِلافِ الْعَوامِلِ-وَ الْمَبْنِىُّ ما لا يَقْبَلُه.

وَ لِلإعْرابِ أنْواعٌ وَ لِلْمَبْنِىِّ طوائِفُ،نَبْحَثُ عَنْهُما فى فُصولٍ:

الفصل ۱.أنواعُ الإعرابِ و علائمُه

إعْرابُ الاسْمِ عَلى ثلاثَهِ أنْواعٍ:اَلرَّفْعُ وَ النَّصبُ وَ الْجَرُّ؛وَ لكُلٍّ مِنْها عَلامَتانِ:أصْلِيَّهٌ وَ فَرْعِيَّهٌ.

الأَصْلِيَّهُ هِىَ الضَّمَّهُ لِلرَّفْعِ وَ الْفَتْحَهُ لِلنَّصْبِ وَ الْكَسْرَهُ لِلْجَرِّ،نحوُ:جاءَ زيدٌ،رأيْتُ زيداً،مَرَرْتُ بِزَيْدٍ.

وَ الْفَرعِيَّهُ ما تَنُوبُ عَنِ الْأصلِيَّهِ،و هِىَ خَمْسُ عَلاماتٍ:

۱.الواو،تَنوبُ عَنِ الضَّمَّهِ فى الْأسماءِ السِّتَّهِ-و هى:أب،أخ،حَم،هَن و فَم إذا انفَصَلَ عنهُ الميمُ،و ذو بمعنى صاحِب-و فى جَمْعِ الْمُذَكَّرِ السّالِم،نحوُ:جاءَنى أبُوكَ و فازَ الْمُسْلِمُونَ.

۲.الياء،تَنوبُ عَنِ الْكَسْرَهِ فى الْأسْماءِ السِّتَّهِ وَ فى الْمُثَنّى و جَمْعِ الْمُذَكَّرِ السّالِمِ،و عَنِ الْفَتْحَهِ فى الأخيرَيْنِ،نحوُ:كَتَبْتُ إلى أبيكِ،قُلْتُ لِرَجُلَيْنِ،دَعَوْتُ لِلْمُسْلِمِينَ؛و نحوُ:

رأيْتُ رَجُلَيْنِ و نَصَرْتُ الْمُسْلِمِينَ.

ص:۳۲۲

۱- ۱) .هذا المبحثُ ثانى المبحَثَيْنِ الْمُلْحَقَيْنِ بالصَّرفِ حسبَ ما تَقَرَّرَ فى التمهيدِ لِهذا القسمِ دفعاً للنِّزاع.

۳.الألِف،تَنُوبُ عَنِ الْفَتحهِ فی الْأسماءِ السِّتَّهِ،وَ عَنِ الضَّمَّهِ فی الْمُثَنّی،نحوُ:رأیْتُ أباکَ و جاءَنی رَجُلانِ.

۴.الکَسْرَه،تَنُوبُ عَنِ الْفَتحهِ فی جَمْعِ الْمؤَنَّثِ السّالِمِ،نحوُ:أحْمِی الْمُسْلِماتِ.

۵.الفَتَحه،تَنُوبُ عَنِ الْکَسْرَهِ فی غَیرِ الْمُنْصَرِفِ،نحوُ:مَرَرْتُ بِأحْمَدَ (۱).

الفصل ۲.الإعرابُ التَّقدیریُّ

یُقَدَّرُ الْإعْرابُ فی سَبْعَهِ أسماءٍ:

۱.فی الْمَنْقوصِ،وَ یُقَدَّرُ فیه حَرَکتانِ:اَلضَّمَّهُ وَ الْکَسْرَهُ،نحوُ:اَلْخُلْقُ الْعالی سِلاحٌ لِصاحِبِه فَتَمَسَّکْ بِالْخُلْقِ الْعالی؛وَ تَظْهرُ فیهِ الْفَتحهُ،نحوُ:إنَّ الْخُلْقَ الْعالِیَ سِلاحٌ لِصاحِبِه (۲).

۲.فی الْمَقْصورِ،وَ یُقَدَّرُ فیهِ جَمیعُ الْحَرَکاتِ،کَقولِهِ تَعالی: إنَّ الْهُدیٰ هُدَی اللّهِ (۳)، و قولِهِ تعالی: أَ رَأَیْتَ إنْ کانَ عَلَی الْهُدیٰ (۴).

۳.فی الْمُضافِ إلی یاءِ الْمُتَکَلِّمِ وَ یُقَدَّرُ فیهِ جَمیعُ الْحَرَکاتِ،نحوُ:هذا کِتابی،قَرَأتُ کِتابی،انْتَفَعْتُ بِکِتابی (۵).

۴.فیما وُقِفَ عَلَیْهِ و یُقَدَّرُ فیهِ جَمیعُ الْحَرَکاتِ،نحوُ:قالَ الْأُسْتاذْ،رَأیْتُ الْأُسْتاذْ، انْتَفَعْتُ بِدَرْسِ الْأُسْتاذْ؛إلاّ أنْ یکونَ ما یوقَفُ علیه منصوباً مُنَوَّناً فَیُوقَفُ علیه بإبدالِ التنوینِ ألِفاً،نحوُ:نَصَرْتُ مُحَمَّدا (۶).

۵.فی الْأَسْماءِ السِّتَّهِ،وَ تُقَدَّرُ فیها الْأحْرُفُ الْإعْرابیَّهُ لفظاً-لا کِتابَهً-عِنْدَ الْتِقاءِ

ص :۳۲۳

۱- ۱) .الاسمُ غَیْرُ الْمَنْصَرِفِ اسْمٌ مُعْرَبٌ لا یَدْخُلُهُ الْکَسْرَهُ و لا تَنْوینُ التَّمَکُّنِ،و سیأتی البحثُ عنهُ فی الخاتِمَهِ.

۲- ۲) .الحُکمُ فی المنقوصِ غیرِ المُنَوَّنِ ظاهرٌ،و الحکم هُوَ هُوَ فی المنقوصِ المُنوَّن،غیرَ أن الیاءَ السّاکِنَه تُحْذَفُ هُنا فی حالَتِی الرَّفْعِ و الجَرِّ لقاعدهِ الإعلال(النحو الوافی،ج ۱،ص ۱۷۳).

۳- ۳) .آل عمران/۷۳.

۴- ۴) .العلق/۱۱.

۵- ۵) .شرح الأشمونی،ج ۲،ص ۲۸۳.

۶- ۶) .النحو الوافی،ج ۱،ص ۱۷۹.

السّاكِنَيْنِ،نحوُ:قالَ أبُو الْحَسَنِ،رَأيْتُ أبَا الْحَسَنِ،قُلْتُ لِأبِی الْحَسَنِ.

۶.فی الْمُثَنّی،و یُقَدَّرُ فیهِ الْألِفُ الْإعْرابِیُّ نُطْقاً-لا کِتابَهً-عِنْدَ الْتِقاءِ السّاکِنَیْنِ،نحوُ:

یَوْمَا الْعیدِ حَرامٌ صَوْمُهُما.

۷.فی جَمْعِ الْمُـذَکَّرِ السّالِمِ،وَ یُقَـدَّرُ فیـهِ الـواوُ بالإبـدالِ یـاءً عِنْـدَ الإضـافَهِ إلی یـاءِ الْمُتَکَلِّمِ،نحـوُ:عَلَّمَنی مُعَلِّمِیَّ (۱)؛وَ یُقَـدَّرُ فیهِ الْواوُ وَ الْیـاءُ لفظاً-لا- کِتـابَهً-عِنْـدَ الْتِقـاءِ السّاکِنَیْنِ،نحوُ:عامِلُوا الْخَیْرِ وَ عامِلِی الْخَیْرِ.و یُشْتَرَطُ فی تقدیرِ الإعرابِ فی الموردِ الأخیرِ ألّا تکونَ قَبْلَ الْواوِ وَ الْیاءِ فَتْحَهٌ،وَ إلّا بَقِیَتا و تَحَرَّکَتا بِالْحَرکَهِ الْمُناسِبَه لَهُما،نحوُ:

مُصْطَفَوُ الْقَوْمِ و مُصْطَفَیِ الْقَوْمِ.

الفصل ۳.المَبْنِیُّ

الفصل ۳.المَبْنِیُّ (۲)

الْحروفُ کُلُّهـا مَبْنِیَّهٌ لِعَدَمِ اخْتِلافِ الْمَعانی فیها.وَ الإسْمُ حَقُّهُ الْإعراب لاخْتِلافِ أحْوالِهِ بِوُقوعِهِ فاعِلاً وَ مَفْعولاً و دُخُولِ الْجارِّ عَلَیْهِ وَ غَیْرِ ذلک،وَ کُلُّ واحِدٍ مِنْ هـذِهِ الْمَعانی یَقْتَضی عَلامَهً خاصَّهً وَ رَمْزاً مُعَیَّناً،فَلابُدَّ أن تَتَغَیَّرَ الْعَلامَهُ فی آخِرِ الإسْمِ،و ما شَذَّ عَنْ ذلِک قلیلٌ یُسَمّی بالْمَبْنِیّ.فَإنْ بُنِیَ اسْمٌ فَلِشَبَهٍ فیهِ لِلْحَرْف فِی الْوَضْعِ-أیْ عَدَدِ الْحُروفِ-أوِ الْمَعْنی أوِ الْإسْتِعْمال أو غَیْرِ ذلک.وَ الْمَبْنِیُّ قَدْ یَکونُ مَبْنِیّاً عَلَی السّکونِ،نحوُ:«مَنْ»وَ قَدْ یَکونُ مَبْنِیّاً عَلَی الْحَرَکَهِ،نحوُ:حَیْثُ، أیْنَ،أمْسِ.

هذا،وَ لِلْمَبْنِیِّ أرْبَعَهَ عَشَرَ قِسْماً،هِیَ:الضَّمیرُ و اسْمُ الْإشارَهِ و الْمَوصولُ و اسْمُ الشَّرْطِ و اسْمُ الاسْتِفْهامِ و بعضُ الظُّروفِ و بعضُ أسماءِ الْکِنایاتِ و أسماءُ الأفعالِ و الأصواتِ و الْمُرَکَّبُ المَزْجِیُّ و اسْمُ لا لِنَفْیِ الْجِنْسِ و الْمُنادَی الْمُفْرَدُ الْمَعْرِفَهُ و

۱- ۱) .أصلُ«مُعَلِّمِیَّ»هذه،مُعَلِّمُوی َ-مُعَلِّمُیْیَ(للقاعدهِ الخامِسَهِ من قواعدِ الإعلالِ الخاصَّهِ بالاسمِ)-مُعَلِّمُیَّ- مُعَلِّمِیَّ(للقاعِدَهِ العاشرهِ من قواعدِ الإعلال الخاصَّهِ بالاسمِ).

۲- ۲) .شرح المفصَّل،ج ۲،ص ۲۸۵؛النحو الوافی،ج ۱،ص ۷۲.

الْحِكايَهُ و ما لَمْ يُرَكَّبْ و كَلِماتٌ مُتَفَرِّقَهٌ أخْرى.

توضيحاتٌ

۱.الضَّمیر

جَمیعُ أقسامِ الضمیرِ بجَمیعِ صِیَغِها مَبْنِیَّهٌ و ما یُری من اختلافِ الحَرِکاتِ فی مثلِ «لَهُ»و«بِهِ»کُلُّها حَرَکاتٌ بِنائیَّهٌ لأنَّها لَیْسَتْ لاختلافِ العوامل.

۲.اسمُ الإشارَه

قالَ بعضُ الأساطینَ فی مُثَنَّیاتِ اسمِ الإشارَهِ:«قالَ الأکثرونَ إنَّ المثنّی مبنیٌّ لقیامِ عِلَّهِ البِناءِ فیهِ کما فی المفردِ و الجمعِ و ذانِ صیغهٌ مَرْتَجَلَه...ف ذانِ صیغهٌ للرَّفعِ و ذَیْنِ صیغهٌ أُخْری للنَّصبِ و الجَرِّ؛و قال بعضُهُم بل هو مُعْرَبٌ لاختلافِ آخِرِهِ باختلافِ العوامِلِ...و قد جاءَ ذان و تانِ...فی الأحوالِ الثلاثِ و علیه حَمَلَ بعضُهُم قولَهُ تعالی: إنْ هٰذانِ (۱)...و لمثنّاهُ(لمثنّی«تا»)تانِ و تَیْنِ علی الخلافِ المذکور فی «ذانِ و ذَیْنِ» (۲).

۳.الموصول

و قالَ أیضاً فی مُثَنَّیاتِ الموصولِ المختَصِّ(اللَّذانِ و اللَّتانِ):«هل هُما مُعْرَبانِ أو مَبْنِیّانِ؟علی الخلافِ الَّذی مَرَّ فی ذانِ و تانِ،و قد جاءَ اللَّذانِ و اللَّتانِ فی الأحْوالِ الثّلاثَهِ فی غیرِ الأفْصَحِ و الأولی القولُ بإعرابِهِما عندَ الاختلاف» (۳).

هذا،و أمّا أیُّ-من ألفاظِ الموصولاتِ المشتَرَکَهِ-فمُعْرَبَهٌ فی أکثَرِ حالاتِها و مَبْنِیَّهٌ

۱- ۱) .طه۶۳/.

۲- ۲) .شرح الرّضی علی الکافیه،ج ۲،ص ۴۷۴-۴۷۶.

۳- ۳) .المصدر نفسه،ج ۳،ص ۱۹.

على الضَّمِّ عندَ الأكثرينَ فى حالَهٍ واحدَهٍ هى حالَهُ أنْ تكونَ مُضافَةً و صِلَتُها جُمْلَةٌ اسمِيَّةٌ و صدرُ هذهِ الجملهِ-أىْ جُزْؤُها الأوَّلُ-ضميرٌ محذوفٌ (۱)،كقولِهِ تعالى: ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمٰنِ عِتِيًّا (۲).قالَ ابنُ مالك:

أىٌّ كَ«ما»و أُعْرِبَتْ ما لَمْ تُضَفْ

وَ صَدْرُ وَصْلِها ضَميرٌ انْحَذَف

۴.اسمُ الشَّرط

أسماءُ الشَّرْطِ أحَدَ عَشَرَ اسماً،تسعةٌ مِنْها تَجْزِمُ المضارِعَ،هِىَ:مَنْ،ما،مَهْما،أىُّ، مَتى،أيّانَ،أيْنَ،حَيْثُما،أنّى؛و اثنانِ مِنْها لا تجزِمُ على الأرجَح،هُما:كيفَ(كَيْفَما)و إذا (۳).

قال ابنُ مالك:

وَاجْزِمْ بإنْ وَ مَنْ وَ ما و مَهْما

أىٍّ مَتى أيّانَ أيْنَ إذْما

وَ حَيْثُما أنّى وَ حرفٌ إذْما (۴)

كإنْ وَ باقى الأدَواتِ أسْما (۵)

هذا،و كُلُّ أسماءِ الشَّرطِ مَبْنِيَّةٌ عدا أىٌّ (۶).

۵.اسمُ الاستفهام

أسماءُ الاستفهامِ-أيضاً-أحَدَ عَشَرَ اسماً،هِىَ:مَنْ،ما،مَنْ ذا،ماذا،مَتى،أىُّ،أنّى، أيْنَ،أيانَ،كَيْفَ،كَمْ؛و كُلُّها مبنيَّةٌ إلاّ أىٌّ (۷).

ص :۳۲۶

۱- ۱) .نفس المصدر،ص ۵۹؛النحو الوافى،ج ۱،ص ۳۲۷.

۲- ۲) .مريم/۶۹.

۳- ۳) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۴،ص ۸۱؛شرح الأشمونى،ج ۴،ص ۱۱ و ۱۳؛النحو الوافى،ج ۴،ص ۴۱۳.

۴- ۴) .بالرَّغم من تصريحِ ابنِ مالك و سيبويهِ و كثيرٍ من الآخَرينَ بحرفيَّتِهِ«إذْما»عَدَّها بعضُ المحقِّقينَ من الأسماء أى أسماءِ الشَّرطِ(شرح المفصَّل،ج ۴،ص ۲۶۶).

۵- ۵) .أصله:أسماء.

۶- ۶) .مغنى اللَّبيب،مبحث أىُّ،ص ۱۰۷.

۷- ۷) .جامع الدُّروس العربيَّه،ج ۱،ص ۱۴۱؛مبادئ العربيَّه،ج ۴،ص ۱۴۳؛مغنى اللَّبيب،مبحث أىُّ.

۶.بعضُ الظّروف

الظَّرفُ اسمٌ يدلُّ على زمانِ الفعلِ أو مكانِه،نحوُ:يَوْم،أمام،الآنَ،هُنا.

من الظُّروف ما هو مَعْرَبٌ،نحوُ:«مَع»لموضعِ الاجتماعِ،و نحوُ كثيرٍ من أسـماءِ الأزمانِ و الأمْكِنَهِ من السّاعاتِ و الأيّامِ و اللَّيالى و الأسابيع و الشُّهورِ و الأعوامِ و القرونِ و البلادِ و البرارى و البحُور؛و منها ما هو مُعْرَبٌ فى بعضِ استعمالاته و مَبْنِىٌّ فى بعضٍ آخَرَ ك أمْسِ لليوم الّذى قبلَ هذا اليومِ فإنَّهُ مَبْنِىٌّ إذا استُعْمِلَ بِلا أل و مُعْرَبٌ إذا استعمل مع أل؛و من هذا القبيل(مِمّا يُعْرَبُ فى بعضِ الحالات و يُبْنى فى بعضٍ):قبلُ و بعدُ و أوَّلُ و دونُ و أكثرُ أَسـماءِ الجِهاتِ السِّتِّ و هى:أمام،قُدّام،خَلْف،وَراء،أسْفَل، عَل،فوق،تحت (۱)؛و منها ما هو مَبْنِىٌّ.

الظروف المبنيّه كثيرهٌ-كمُعْرَبِيّها-منها:قَطُّ لاستغراقِ زمانِ الماضى،عَوْضُ لاستِغْراقِ زمانِ المستَقْبَل؛بَيْنَ لما بينَ زمانَيْنِ أو مكانَيْن؛بَيْنا و بَيْنَما لما بينَ زَمانَيْن؛إذْ للزَّمَنِ المستقبَل متضمِّنٌ لمعنى الشَّرطِ غالباً؛أيّانَ للزَّمَنِ المستقبَلِ متضمِّنٌ لمعنى الشَّرطِ أو الاستِفْهام؛مَتى للزَّمانِ متضمِّنٌ لمعنى الشرطِ أو الاستِفْهام؛أينَ و أنّى للمكانِ متضمِّنانِ لمعنى الشَّرطِ أو الاستِفْهام؛لَدىٰ و لَدُن للزَّمانِ و المكان؛هُنا للإشارَهِ إلى المكانِ القريب؛ثَمَّ للإشارَهِ إلى المكانِ البعيد؛حَيْثُ للمكانِ و قيلَ قد تَرِدُ للزَّمانِ أيضاً؛حيثُما بمعنى حَيْثُ غيرَ أنَّها تتضمَّنُ معنى الشَّرط؛مُذْ و مُنْذُ للزَّمان (۲)؛الآنَ للزَّمَنِ الحاضِر؛دونَ للمكانِ و هو نقيضُ فَوْق،و قد يأتى بمعنى أمام،و قد يأتى بمعنى وَراء (۳).

ص: ۳۲۷

۱- ۱) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۱۶۷.

۲- ۲) .مُذْ و مُنْذُ تـدخُلان على ما معناه الزّمان فتكونانِ بمعنى«مِن»إن كان الزَّمانُ ماضـياً،نحوُ:ما رأيتُك مُـذْ يوم الجُمعهِ،و بمعنى«فى»إن كان الزَّمانُ حاضـراً،نحوُ:ما رأيتُك مُذْيومِنا هذا،و بمعنى«من»و«إلى»جميعاً إن كانَ الزَّمانُ معدوداً،نحوُ:ما رأيتك مُنْذُ ثلاثهِ أيّامٍ(مغنى اللّبيب،ص ۴۴۱).

۳- ۳) .النحو الوافى،ج ۳،ص ۱۴۱-۱۴۷؛شرح المفصَّل،ج ۳،ص ۱۰۴؛مغنى اللَّبيب.

٧.بعضُ الكِنايات

الكِنايَةُ هی التعبیرُ عن شیءٍ معیَّنٍ بلفظٍ غیرِ صریحٍ فی الدِّلالَهِ علیهِ للإبهام علی بعضِ السّامعینَ،کقولک:جائنی فلانٌ و أنتَ تُرِیدُ زیداً مثلاً،أو لشناعَهِ المعبَّرِ عنه ک هَن،أو لقُبح الفعلِ ک الغائط أو لنوعٍ من الفصاحَه ک کثیرِ الرَّمادِ للکریمِ،أو لغیرِ ذلک من الأغراض (١).

و الأسماءُ الَّتی یُکَنّی بها-و یقالُ لها«أسماءُ الکنایات»أو«الکنایات»فقط-منها ما هو مُعْرَبٌ ک فُلان و فُلانَه للأشخاص (٢)،قالَ تعالی: یا وَیْلَتی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِیلاً (٣)؛ بِضْع و بِضْعَه للعدَدِ من الثَّلاثهِ إلی التِّسْعَه،قالَ تعالی: فِی بِضْعِ سِنِینَ (۴)؛نَیِّف و نَیْف لما بین عَقْدَیْنِ من العدَد،یقالُ مثلاً:عشرونَ و نیِّفٌ أو ثلاثونَ و نَیْفٌ؛و منها ما هو مَبْنِیٌّ.

الکناياتُ المَبْنِیَّهُ المشهورَهُ بعُنوانِها خمسهُ ألفاظٍ،هی:کَمْ،کَأیٍّ(کَأَیِّن)،کذا،کَیْتَ،ذَیْتَ (۵).

یُکَنّی ب کَمْ عن العدَد،و هی علی نوعَیْنِ:استفهامیَّهٍ،نحوُ:کَمْ کِتاباً قَرَأْتَ؟و خَبَرِیَّهٍ، نحوُ:کَمْ کِتابٍ أو کُتُبٍ،أو کَمْ مِنْ کِتابٍ أو کُتُبٍ قَرَأْتُ (۶).فالاستفهامیَّهُ للکنایَهِ عن عدَدٍ مُبْهَمٍ عندَ المتکَلِّمِ،معلومٍ فی ظَنِّهِ عندَ المخاطِبِ،و الخبریَّهُ لعدَدٍ مُبْهَمٍ عندَ المخاطَبِ و رُبَّما یَعْرِفُهُ المتکلِّم (٧).و المرادُ بِکَمِ الخبریَّهِ الکِنایَهُ عن الکَثْرَهِ (٨)و الافتخارُ بها غالباً (٩).

١- ١) .شرح الرَّضی علی الکافیه،ج ٣،ص ١۴٧.

٢- ٢) .قالَ الفَیُّومیُّ فی المصباح المنیر:«فُلان و فُلانَه بغَیرِ ألفٍ و لام کِنایَهٌ عن الأناسِیِّ و بِهِما(أی بالألفِ و اللاّم)کنایَهٌ عن البهائمِ،فیُقالَ:رَکِبْتُ الفُلانَ و حَلَبْتُ الفُلانَهَ».و فی القاموسِ المحیطِ:«فُلان و فُلانَه...کِنایَهٌ عن أسمائنا».و معنی«أسمائنا»أعلامُ العُقلاءِ کما صَرَّحَ به المعجَمُ الوسیط.

٣- ٣) .الفرقان٢٨/.

۴- ۴) .الرّوم۴/.

۵- ۵) .عَدَّ الرَّضی قدّس سرّه جمیعَ أسماءِ الشَّرطِ و الاستفهامِ و ضمائرِ الغائبِ من الکنایات،و قال إنَّما لم تُعَدَّ هذه هُنا لأنَّ لَها أبواباً أُخری(شرح الرّضی علی الکافیه،ج ٣،ص ١۴٨ و ١۴٩).

۶- ۶) .المصدر السّابق،ص ١۵٣-١۵۵.

٧- ٧) .نفس المصدر،ص ١۵۴.

٨- ٨) .المصدر نفسه،ص ١۵٠.

٩- ٩) .مبادئ العربیّه،ج ۴،ص ١۴۵.

يُكَنّى ب كَأَىٍّ(كَأيِّن)أيضاً عن العدَد و يُراد بِها الكثره ككَم الخبريَّهِ غيرَ أنَّهُ يَلْزَمُ ذِكرُ «مِنْ»الجارَّه بَعْدَها (1)بخلافِ كَمْ حيثُ يَكْثُرُ ذلك و لا يَلْزَمُ،قالَ تعالى: وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ (2).

يُكَنّى ب كَذا عن العدَدِ أو الحديثِ بِلا دِلالهٍ على الكثرهِ،و الغالبُ فيها أن تُستَعْمَلَ مُكَرَّرَهً مع العطفِ بالواو،نحوُ:عِنْدى كَذا و كَذا كتاباً،و إن جازَ إفرادُها أو تكريرُها بِلا عطفٍ (3).

يُكَنّى ب كَيْتَ و ذَيْتَ فى الأغلَبِ عن جُمْلَهٍ-قولاً كانَتْ أو فِعلاً-و لا تُسْتَعْمَلانِ إلاّ مُكَرَّرَهً مع العطفِ بالواو (4)،نحوُ:قال زيدٌ كَيْتَ و كَيْتَ،فَعَلَ بَكْرٌ ذَيْتَ و ذَيْتَ.

۸.أسماءُ الأفعالِ و الأصوات

اشاره

اسمُ الفعلِ اسمٌ لَهُ معنى الفعلِ مُؤَكَّداً و عَمَلُه من دونِ أنْ يُوافِقَهُ وزناً و تصرُّفاً أو يَقْبَلَ علائمَهُ أو يتأثَّرَ بالعوامل،و إن وافَقَهُ وزناً ابتَعَدَ عنهُ ببعضِ خواصِّ الاسمِ، نحوُ:صَهٍ (5)و (6).

هذا،و أسماءُ الأفعال مبنيَّهٌ على ما تُخْتَمُ بِهِ من سكونٍ أو فتحهٍ أو كسرهٍ أو ضَمَّهٍ،كَما سيأتى.

۱- ۱) .شرح الرَّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۱۶۵.

۲- ۲) .آل عمران۱۴۶/.

۳- ۳) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۱۶۵.

۴- ۴) .يُقال:قالَ فلانٌ كَيْتَ و كَيْتَ،و كان من الأمرِ ذَيْتَ و ذَيْتَ(المصدر المذكور،ص ۱۵۳).

۵- ۵) .نفس المصدر(شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳)،ص ۸۳ و ۸۹؛النحو الوافى،ج ۴،ص ۱۳۷.

۶- ۶) .للأُستاذ:بعدَ امتناعِ أنْ يكونَ اسمُ الفعلِ فِعْلاً يتعَيَّنُ أن يكونَ اسماً لوقوعِهِ فى الكلام مُسْنَداً و المسنَدُ لا يكونُ إلاّ الفعلَ أو الاسمَ(المصدر الأخير،ص ۱۵۱،الهامش ۱).هذا،و قال الرّضى قدّس سرّه:«كانَ القياسُ ألاّ يُقالَ لاسمِ الفعل الّذى هو فى الأصلِ جارٌ و مجرورٌ نحوُ عليك و إليك اسمُ فعلٍ...إلاّ أنَّهم طَرَدُوا هذا الاسمَ فى كلِّ لفظٍ منقولٍ إلى معنَى الفعلِ»(شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۸۶).

يَنقَسِمُ اسمُ الفعلِ بحسبِ المعنى إلى ثلاثهِ أقسامٍ،هِيَ:ما هو بمعنى الفعلِ الماضى، ما هو بمعنى الفعلِ المضارع و ما هو بمعنى الفعلِ الأمر.

أ)اسمُ الفعلِ الماضى،و لَهُ ألفاظٌ،المعروفُ منها خَمْسَهُ ألفاظٍ،هى:هيهاتُ(بتثليث التاءِ (۱))بمعنى بَعُدَ،قالَ تعالى: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ (۲)أى بَعُدَ الأمْرُ أو الوَعدُ (۳)؛شَتّانَ بمعنى افْتَرَقَ أو بَعُدَ و يختصُّ بالأُمورِ المعنويَّه (۴)،يُقالُ على الأوَّلِ:

شَتّانَ عَلىٌّ عليْهِ السّلام و معاويهُ فى الشَّجاعَه و على الثانى:شَتّانَ ما بينَهُما فى الشَّجاعَه؛سَرْعانَ و وَشْكانَ(مُثَلَّثِى الفاءِ)بمعنى سَرُعَ و قَرُب مع تعجُّبٍ (۵)؛بَطْآنَ(بضَمِّ الباءِ و فَتْحِها) بمعنى بَطُؤَ. (۶)

ب)اسمُ الفعلِ المضارعِ،و لَهُ عِدَّهُ ألفاظٍ،مِنْها:أوَّه(و فيها لُغاتٌ)بمعنى أتَوَجَّعُ (۷)؛أُفٍّ (و فيها لغاتٌ)بمعنى أتَضَجَّرُ (۸)؛بَجَلْ و قَدْ و قَطْ بمعنى يكفى و لهذهِ الثلاثهِ مَعانٍ أُخرى حرفيَّهٌ أو اسميَّهٌ (۹)؛بَخٍ و بَخٍّ و بَهْ و تُكَرَّرُ و يُقالُ:بَخْ بَخْ،بخٍّ بَخٍّ و بَهْ بَهْ بمعنى أتَعَجَّبُ أو أمْدَحُ أو أسْتَحْسِنُ أو أرضى أو أفْتَخِرُ (۱۰)؛زِهْ بمعنى أسْتَحْسِنُ (۱۱)وا،واهاً،وَىْ و وَيْكَ بمعنى أعْجَبُ (۱۲).

۱- ۱) .و فيها لغاتٌ أُخْرى أيضاً(المصدر السابق،ص ۱۰۲).

۲- ۲) .المؤمنون/۳۶.

۳- ۳) .الرّاغب فى المفردات.

۴- ۴) .النحو الوافى،ج ۴،ص ۱۴۱.

۵- ۵) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۱۰۴.

۶- ۶) .نفس المصدر.

۷- ۷) .شرح المفصّل،ج ۳،ص ۲۴.

۸- ۸) .المصدر نفسه.

۹- ۹) .مغنى اللَّبيب،بَجَل و قَدْ و قَطْ.

۱۰- ۱۰) .جامع الدّروس العربيه،ج ۱،ص ۱۶۱؛مبادئ العربيّه،ج ۴،ص ۱۵۱؛المعجم الوسيط.

۱۱- ۱۱) .مبادئ العربيه،ج ۴،ص ۱۵۱.

۱۲- ۱۲) .مغنى اللَّبيب،كلمهٔ«وا»؛جامع الدّروس العربيّه،ج ۱،ص ۱۶۱.

ج)اسمُ الفعلِ الأمر و ألفاظُهُ أكثرُ من قَسيمَيْهِ؛

منها عَلَيْکَ،يُقالُ:عَلَيْکَ زيداً بمعنى خُذْهُ (۱)أو الزَمْهُ (۲)،قالَ تعالى: يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ (۳)،أى الْزَموها و لا تُفارِقوها.

و منها إلَيْکَ بمعنى ابْعُد،يُقالُ«إلَيْکَ عَنّى»أى تَنَحَّ عَنّى (۴)،قيل و قد يَتَعدّى«إلَيْکَ» بنفسِهِ فيكونُ بمعنى خُذْ،نحوُ:«إليکَ الكتابَ»أى خُذْهُ (۵)،و ليسَ«إلَيَّ»بمعنى ادنُ مِنّى اسمَ فعلٍ،بل جارٌّ و مجرورٌ متعلِّقٌ ب«تَعالَ»المقدَّرِ.

و منها دونَکَ و عِنْدَکَ و لَدَيْکَ بمعنى خُذْ (۶)،نحوُ:دونَکَ أو عِنْدَکَ أو لَدَيْکَ القَلَمَ،أى خُذْهُ.

و منها أمامَکَ أى تَقَدَّمْ أو احْذَرْ من جِهَهِ أمامِکَ (۷).

و منها وراءَکَ أى تأَخَّرْ (۸).

و منها مَكانَکَ أى الْزَمْ مكانَک وَ اثْبُتْ فيه (۹)،قالَ تعالى: وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكٰانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكٰاؤُكُمْ (۱۰).

و منها آمِينَ-بتخفيفِ الميمِ-بمعنى اللّهُمَّ اسْتَجِبْ (۱۱).

و منها رُوَيْدَ بمعنى أمْهِلْ،كقولِکَ:«رُويدَ زيداً»أى أمْهِلْهُ (۱۲).

۱- ۱) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۱۰۶.

۲- ۲) .النحو الوافى،ج ۴،ص ۱۴۲.

۳- ۳) .المائده۱۰۵/.

۴- ۴) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۱۰۶.

۵- ۵) .النحو الوافى،ج ۴،ص ۱۴۳؛جامع الدّروس العربيّه،ج ۱،ص ۱۶۱.

۶- ۶) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۱۰۵.

۷- ۷) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۱۰۶.

۸- ۸) .نفس المصدر.

۹- ۹) .المصدر نفسه.

۱۰- ۱۰) .يونس۲۸/.

۱۱- ۱۱) .شرح المفصّل،ج ۳،ص ۱۷؛المصباح المنير.

۱۲- ۱۲) .نفس المصدر،ص ۸ و ليسَ منه«رُوَيْداً»فى قولِهِ تعالى: فَمَهِّلِ الْكٰافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً (الطارق۱۷/)؛و فى نحوِ:«رُوَيْدَکَ زيْداً»احتمالانِ(شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۹۵).

و منها صَهْ بمعنى اسْكُتْ،و قد يُنَوَّنُ فيُكْسَرُ الهاءُ لالتقاءِ السّاكنَيْنِ و يقالُ:صَهٍ (۱).

و منها مَهْ بمعنى انْكَفِفْ (۲).و قد يُنَوَّنُ فَيُكْسَرُ الهاءُ لالتقاءِ السّاكنَيْنِ و يُقالُ مَهٍ.

و منها ها بمعنى خُذْ،و قد تلحقُها كافُ الخطاب فيَتَصَّرَفُ حَسَبَ المخاطَبِ و يُقالُ:

هاكَ\هاكُما\هاكُمْ\هاكِ\هاكُما\هاكُنَّ. (۳)

و منها هَيْتُ؟؟؟(بتثليث التاءِ و فيه لُغَةٌ رابِعَةٌ هى:هِيْتَ)بمعنى أقْبِلْ و تعالَ (۴).

و منها هَيَّ بمعنى أسْرِعْ و يقالُ فى الوقفِ هَيَا،و قد تلحقُها كافُ الخطابِ فيُخَفَّفُ و يُقالُ هَيْكَ أو يُضَعَّفُ و يُقالُ هَيَّكَ (۵).

و منها حَيَّ بمعنى أقْبِلْ و يتعدّى ب«على»،نحوُ:حَيَّ على الصَّلاةِ و حَيَّ على الفَلاح (۶).

و منها حَيَّهَل فيكونُ بمعنى أقْبِل-ك حَيَّ-فيتعدّى ب عَلى أو بمعنى أسْرِعْ فيتعدّى ب إلى أو بمعنى إيْتِ فيتعدّى بنفسِه،كما فى:حَيَّهَلِ الثَّريدَ.و قد يُنَوَّنُ و يقالُ حَيَّهَلاً و إذا وُقِف على المنوَّنِ قيلَ:حَيَّهَلا (۷).

و منها إيْهِ بمعنى حَدِّث أو زِدْ فى حديثِكَ أو عَمَلِك و قد يُنَوَّنُ و يقالُ:إيْهٍ (۸).

و منها إيْهاً بمعنى كُفَّ عن حديثِكَ واقطَعْهُ (۹).

ص :۳۳۲

۱- ۱) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۹۵.
۲- ۲) .شرح الأشمونى على الألفيّه،ج ۳،ص ۱۹۶؛النحو الوافى،ج ۴،ص ۱۴۰.
۳- ۳) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۹۲.
۴- ۴) .نفس المصدر،ص ۹۶.
۵- ۵) .شرح المفصّل،ج ۳،ص ۱۴؛شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۹۷.
۶- ۶) .المصدر الأخير،ص ۹۸.
۷- ۷) .نفس المصدر،ص ۹۸ و ۹۹.
۸- ۸) .نفس المصدر،ص ۹۵؛شرح المفصَّل،ج ۳،ص ۱۰.
۹- ۹) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۹۶؛شرح المفصل،ج ۳،ص ۱۱.

و منها بَلْهَ بمعنى دَعْ،يُقالُ:بَلْهَ زيداً-مثلاً-أى دَعْهُ (۱).

و منها وزنُ«فَعالِ»من الفعل الثلاثىِّ المجرَّد،نحوُ:نَزالِ أى انْزِلْ،نَظارِ أى انْظُرْ،تَراكِ أى اتْرُكْ،بَراكِ أى ابْرُك فى الحرب و اثبت فيه،مَناعِ زيداً أى امْنَعْهُ،نَعاءِ فُلاناً أى انْعَهُ أى أظْهِر خَبَرَ وَفاتِه (۲).و شذّ من مزيدِ الثُّلاثىِّ،نحوُ:دَراكِ أى أدْرِكْ و بَدارِ أى بادِرْ (۳).

تنبيهاتٌ

۱.إنَّ كافَ الخطابِ فى ما فيه كافُ الخطابِ من أسماءِ الأفعالِ تختَلِفُ باختلافِ المخاطَبِ،فيقالُ مَثلاً:عَلَيْكَ عَلَيْكِ عَلَيْكُما عَلَيْكُم عَلَيْكِ عَلَيْكُما عَلَيْكُنَّ.فَهَلِ الكافُ هذه حرفُ خطابٍ أو اسمٌ(ضميرُ المخاطَبِ)؟فيه خِلافٌ (۴).و هل يُتَعَدّى من كافِ الخطابِ إلى هاءِ الغائبِ و ياءِ المتكلِّمِ أيضاً أم لا؟الظاهرُ أنَّ الجوابَ«لا»إلّا شذوذاً. (۵)أمّا ما خلا منها من كافِ الخطابِ ك«صَه»مثلاً فلا يختصُّ ببعضٍ دونَ بَعْضٍ،فيؤتىٰ به للمفرَدِ و المثنّى و الجمعِ و المذكَّرِ و المؤنَّثِ جميعاً (۶).

۲.التنوينُ اللّاحقُ لبعضِ أسماءِ الأفعالِ تنوينُ التنكيرِ و تركُهُ فى خصوصِ هذهِ الألفاظِ دليلُ التعريف.ف صَهْ-مثلاً-معناه اسْكُتْ عن هذا الكلامِ المعيَّن،و صَهٍ معناه اسْكُتْ مطلقاً أى عن كلِّ كلامٍ (۷).

۳.هناك ألفاظٌ اختَلَفَتِ الأنْظارُ فى أنَّها هل هِىَ أفعالٌ غيرُ مُتَصَرِّفَةٍ أو أسماءُ أفعالٍ.

۱- ۱) .شرح الرَّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۹۳.و ليس منهُ ما فى الحديث:«يقولُ اللّهُ تعالى:أعْدَدْتُ لِعِبادىَ الصّالحينَ ما لا عينٌ رأتْ و لا أُذُنٌ سَمِعَتْ و لا خطَرَ على قَلْبِ بَشَرٍ ذُخْراً بَلْهَ ما أُطْلِعْتُمْ عَلَيْهِ»(المصدر نفسه،ص ۹۴،شرح الأشمونى على الألفيَّه،ج ۳،ص ۲۰۴)،أى سِوى ما أُعْلِمْتُم.

۲- ۲) .شرح المفصَّل،ج ۳،ص ۴۹.

۳- ۳) .التصريحُ بضمونِ التوضيح،بابُ أسماءِ الأفعال.

۴- ۴) .شرح الرَّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۹۰؛شرح المفصل،ج ۳،ص ۸۶.

۵- ۵) .نفس المصدر،ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۶- ۶) .النحو الوافى،ج ۴،ص ۱۵۲؛حاشيه الصَّبان،ج ۳،ص ۲۰۵،س ۱۶.

۷- ۷) .شرح الرَّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۹۱؛شرح المفصَّل،ج ۳،ص ۷۹.

فمن قالَ إنَّها أفعالٌ نَظَرَ إلى تصرُّفِها (۱)و من قالَ إنَّها اسماءُ أفعالٍ نَظَرَ إلى خواصِّ اسمِ الفعلِ فيها.

فهاكَ فيما يَلى أشهرَ تلك الألفاظِ:

منها هاتِ بمعنى أعْطِ(أعْطِنى (۲)).تتصرَّفُ هاتِ بِحَسَبِ المأمورِ إفراداً و تثنيةً و جمعاً و تذكيراً و تأنيثاً،و يقالُ:

هاتِ\هاتيا\هاتُوا\هاتى\هاتيا\هاتينَ (۳)

و منها هاءِ بمعنى هاتِ(أعْطِ،أعْطِنى)و تتصرَّفُ كتصرُّفِ هاتِ؛يقالُ:

هاءِ\هائيا\هاؤوا\هائى\هائيا هائينَ (۴)

و منها هاءَ بمعنى خُذْ و تتصرَّفُ تصرُّفَ هاكَ،غير أنَّ هاكَ اسمُ فعلٍ بلا خِلافٍ و فى هاءَ خلافٌ،فيقالُ:

هاءَ\هاؤما\هاوم\هاءِ\هاؤما\هاؤنَّ (۵)

و منها تعالَ و أصلُهُ أن يَدْعُوَ العالى السافِلَ أن يقدِمَ إليه ثمَّ جُعِلَ للدُّعاءِ إلى كلِّ مكانٍ؛و يتصرَّفُ بِحَسَبِ المخاطَبِ فيُقالُ:

تَعالَ\تعالَيا\تَعالَوْا\تَعالَىْ\تعالَيا\تَعالَيْنَ (۶)

و منها هَلُمَّ بمعنى أقْبِلْ أو أحْضِرهُ.فعلى الأول قالَ تعالى: قَدْ يَعْلَمُ اللّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقائِلِينَ لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنا (۷)،و على الثانى قالَ تعالى: قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَكُمُ (۸).

۱- ۱) .شرح الأشمونى على الألفيه،ج ۳،ص ۲۰۵.

۲- ۲) .القاموس المحيط.

۳- ۳) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۹۳؛شرح المفصَّل،ج ۳،ص ۹؛شرح الأشمونى على الألفيّه،ج ۳،ص ۲۰۵.

۴- ۴) .نفس المصدَرَيْن،ص ۹۳ للأول و ص ۳۴ للثانى.

۵- ۵) .نفس المَصْدَريْن،ص ۹۲ و ۹۳ للأوّل و ص ۳۳ للثانى.

۶- ۶) .شرح الأشمونى على الألفيَّه،ج ۳،ص ۲۰۵؛مبادئ العربيّه،ج ۴،ص ۱۵۲،الهامش؛المصباح المنير.

۷- ۷) .الأحزاب/۱۸.

۸- ۸) .الأنعام/۱۵۰.

و فى استعمالِ«هَلُمَّ»مذهبانِ:

أحـدهُما أن تكونَ بلفظٍ واحدٍ مَعَ المفردِ و المثّنى و الجمعِ و المذكّرِ و المؤنّثِ و يُقالَ مثلاً:هَلُمَّ يا رجُلُ،هَلُمَّ يا رَجُلانِ،هَلُمَّ يا رِجالُ،هَلُمَّ يا امْرَأهُ،هَلُمَّ يا امْرَأتانِ،هَلُمَّ يا نِساءُ،و به وَرَدَ التَّنزيلُ كما سَبَقَ؛

و الثانى تصريفُها تصريفَ الفعلِ المخاطَبِ بأنْ يُقالَ:

هَلُمَّ\هَلُمّا\هَلُمُّوا\هَلُمّی\هَلُمّا\هَلْمُمْنَ

فَهَلُمَّ فى الاستعمالِ الأوّلِ اسمُ فعلٍ و فى الثانى مُخْتَلَفٌ فيهِ (١).

هذا،وعَدَّ بعضُهُم«أرأيْتَكَ»بمعنى«أخْبِرْنى»أيضاً من أسماءِ الأفعالِ (٢)و لم يُثْبِتْهُ المحقِّقونَ (٣).

تَتِمَّةٌ يُلْحَقُ بأسـماءِ الأفعالِ أسـماءُ الأصواتِ و هى فى أحَدِ أقسامِها أصواتٌ يُصَوَّتُ بِها للأطفالِ عنـدَ تنويمِها مثلاً،أو للحيواناتِ عنـدَ طَلَبِ شـىءٍ منها كالمجىءِ و الـذَّهابِ و الشُّربِ و التسـكينِ و نحوِها.فإنَّها أيضاً مبنيَّةٌ على ما يُخْتَمُ بِه؛و هى كثيرةٌ:منها هَلا لزَجْرِ الخيلِ،هَيْدَ لزَجْرِ الإبلِ و كـذا حَوْب(مُثَلَّثُ الباءِ بتنوينٍ و دونِه)،حَوْتَ دعاءٌ لِلإبِلِ إلى شُرْبِ الماءِ،هِدَعْ تسكينٌ لِصغارِ الإبِلِ إذا نَفَرَتْ،نَخَّ و نَخْ و هیخ و إیخ لِإناخَهِ البعير، عَدَس لزَجْرِ البَغلِ-و قد يُسمّى البغلُ بِهِ أيضاً-إسْ و هِسْ و هُسَّ و هَجْ لِزَجْرِ الغَنَم (۴).

٩.المركَّبُ المزجِىّ

المركَّبُ المزجِىُّ إمّا عَدَدٌ و إمّا غيرُ عَدَدٍ.فإن كانَ عَدَداً و هو من أحَدَ عَشَرَ إلى تِسْعَهَ عَشَرَ،بُنِىَ جُزءاهُ على الفتحِ إلّا الجزءَ الأوَّلَ فى إحدى عَشَرَهَ و حادى عَشَرَ و ثانى

ص :٣٣٥

١- ١) .شرح الأشمونى على الألفيّه،ج ٣،ص ٢٠۶؛شرح الرّضى على الكافيه،ج ٣،ص ١٠٠؛شرح المفصّل،ج ٣، ص ٢٩.

٢- ٢) .مبادئ العربيّه،ج ۴،ص ١۵١،و كأنَّهُ قولُ الفَرّاءِ و الكوفيّينَ(شرح الرّضى على الكافيه،ج ۴،ص ١۶٣).

٣- ٣) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۴،ص ١۶١-١۶٣.

۴- ۴) .شرح الرَّضى على الكافيه،ج ٣،ص ١١٨-١٢٢؛شرح المفصَّل،ج ٣،ص ٨٧؛النحو الوافى،ج ۴،ص ١۵۶.

عَشَرَ،فَإنَّهُ يُبنى فيها على السُّكونِ،و إلاّ الجزءَ الأوَّل أيضاً فى اثنَىْ عَشَرَ و إثنَتَىْ عَشَرَة، فإنَّهُ يُعْرَبُ إعرابَ المثنّى.

و إنْ كانَ-المركَّبُ المزجِىُّ-غيرَ عَدَدٍ،فالجزءُ الأوَّلُ يُلْفَظُ على ما رُكِّبَ عليه،و الثانى إنْ كانَ«وَيْهِ»بُنِىَ على الكسرِ،نحوُ:جاءَ سيبَوَيْهِ،و إنْ كانَ غيرَه بُنِىَ أو مُنِعَ من الصَّرفِ-أى من الجرِّ و تنوينِ التَّمَكُّنِ-أو أُعْرِبَ؛فيه وجوهٌ و تفصيلٌ (۱)،تقولُ على أوسطِ الوجوهِ:سافَرْتُ إلى بَعْلَبَكَّ و زُرْتُ بَعْلَبَكَّ (۲).

۱- ۱) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۳،ص ۱۳۰-۱۴۶؛شرح المفصل،ج ۳،ص ۱۴۳-۱۶۴.

۲- ۲) .بحثٌ فى العَدَد يُناسِبُ الْمَقامَ بَحْثٌ فى الْعَدَدِ فَنَقولُ: الْعَدَدُ عَلى قِسْمَين:أصْلِىٌّ و ترتيبىٌّ.اَلأصْلِىُّ ما دَلَّ عَلى عَدَدِ الْأشياءِ نَحوُ:واحِد،اثْنَيْن،ثَلاثَه؛وَ التَّرتيبىُّ ما دَلَّ عَلى مَرْتَبَتِها،نحوُ أوَّل،ثانى،ثالِث.وَ كُلٌّ مِنْهُما عَلى أرْبَعَهِ أقْسام. ۱.الْمُفْرَد،وَ هُوَ مِن الواحِد إلى الْعَشَرَه فى الْأصْلِىِّ وَ مِن الأوَّلِ إلى العاشِر فى التَّرتيبِىِّ وَ كذا الْمِائَهُ و الْألْفُ فيهِما. ۲.اَلْمُرَكَّب وَ هُوَ مِنْ أحَدَ عَشَرَ إلى تِسْعَهَ عَشَرَ فِى الْأصْلِىِّ وَ مِن حادى عَشَرَ إلى تاسِعَ عَشَرَ فِى التَّرتيبِىِّ. ۳.اَلْعَقْد وَ هُوَ عِشْرون وَ ثَلاثُونَ إلى تِسْعين فِى الْأصْلِىِّ وَ التَّرتيبىَّ بِلا فَرْقٍ. ۴.اَلْمَعطوفُ وَ هُوَ مِنْ واحِدٍ وَ عِشْرينَ إلى تِسْعَهٍ وَ تِسْعينَ فِى الْأصْلِىِّ وَ مِنْ حادٍ و عِشْرينَ إلى تاسِعٍ وَ تِسْعينَ فِى التَّرتيبِىِّ. و لابُدَّ مِنْ ذِكْرِ مَعْدُودٍ مَعَ الْعَدَدِ إمّا قَبْلَهُ،نحوُ: اَلسَّمٰاوٰاتِ السَّبْعِ (المؤمنون/۸۶)أوْ بَعْدَهُ،نحوُ: سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ (الملک/۳).وَلْنَتَبَيَّنْ حُكْمَ الْعَدَدِ و الْمَعدُودِ فى جِهاتٍ ثَلاثٍ،هُنَّ:۱)الإعراب،۲)الإفْرادُ وَ الْجَمْع،۳)التَّذْكيرُ و التأنيث،فنقولُ: أمّا الْعَدَدُ الْأصْلِىُّ فإنْ ذُكِرَ الْمَعْدُودُ بَعْدَ الْعَدَدِ-و يُسَمّى إذاً بِالتَّمْييزِ-فَحُكْمُهُما: ۱)مِنْ جِهَهِ الْإعْرابِ،يُجَرُّ الْمَعْدُودُ مَعَ الثَّلاثِ إلَى الْعَشْرِ و مَعَ الْمِائَهِ و الْألْفِ و مُثَنّاهُما و جَمْعِهِما،و يُنْصَبُ فى غَيْرِها مُطْلَقاً.وَلْيُلاحَظْ أنْ لا معدُودَ بَعدَ الْواحِدِ و الْإثْنَيْنِ فى كَلامِهِمْ بَلْ يَقُولُونَ فيهِما:اَلرَّجُلُ الْواحِدُ-مَثَلاً- المَرأتانِ الاِثْنَتانِ وَ نَحْوُ ذلِك. ۲)مِنْ جِهَهِ الْإفْرادِ و الجمعِ،يُجْمَعُ الْمَعْدُودُ مَعَ الثَّلاثِ إلَى العَشْرِ إلاّ إذا كانَ المَعْدُودُ«مِائَه»و يُفْرَدُ فى غَيْرِ ذلِكَ مُطْلَقاً. ۳)مِنْ جِهَهِ التَّذكيرِ وَ التأنيثِ،فَالعَدَدُ إنْ كانَ مُفْرَداً كانَ بِالعَكسِ مِنَ الْمَعْدُودِ-وَلْيُلاحَظْ أنَّ المعدودَ إنْ كانَ جمعاً يُراعى مفردُهُ دائماً-نحوُ:ثَلاثَهُ رِجالٍ و ثَلاثُ نِساءٍ.قالَ تعالى: سَخَّرَهٰا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيٰالٍ وَ ثَمٰانِيَهَ أَيّٰامٍ (الحاقه/۷).

۲)

-و إنْ كانَ مُرَكَّباً فَالْجُزْءانِ فى أَحَدَ عَشَرَ و إثْنَى عَشَرَ يُوافِقانِ الْمَعْدُودَ،نحوُ: أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً (يوسف۴/)، اِثْنَتا عَشْرَةَ عَيْناً (البقره۶۰/).و أمّا الْبَواقى فَالْجُزْءُ الْأوَّلُ منها يُخالِفُ الْمَعْدُودَ و الثّانى يُوافِقُهُ،نحوُ:ثَلاثَهَ عَشَرَ رَجُلاً،ثَلاثَ عَشْرَهَ امْرأةً.و إنْ كانَ عَقداً كانَ عَلى حالٍ واحِدٍ و كَذا الْمِائةُ و الْأَلْفُ و مُثَنّاهُما و جَمْعُهُما،نحوُ: عِشْرُونَ رَجلاً أوِ امْرأَةً،مِائةُ رَجُلٍ أوِ امْرَأةٍ،أَلْفُ رَجُلٍ أوِ امْرَأةٍ،مِائتا رَجُلٍ أوِ امْرَأةٍ،الْفا رَجُلٍ أوِ امْرَأةٍ،مِئاتُ أو آلافُ رَجُلٍ أوِ امْرَأةٍ.وَ إنْ كانَ مَعْطُوفاً فَالْجُزْءُ الأَوَّلُ يُذَكَّر و يُؤنَّثُ عَلى حَدِّ ما ذُكِرَ فِى الْجُزْءِ الْأوَّلِ مِنَ الْمُرَكَّب و حُكْمُ الثّانى حُكْمُ الْعُقُودِ،نَحوُ:ثلاثةٌ و عِشْرونَ كَبْشاً و: تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً (ص۲۳/). وَ إن ذُكِرَ المعدودُ قبلَ العَدَدِ توافَقا فى الإعرابِ و فى الإفرادِ و التّثنيهِ و الجمع،و أمّا من جِهَهِ التذكيرِ و التأنيثِ فَيُراعى فيهما ما سَبَقَ بلا فَرْقٍ،و مِن جِهَهِ التعريفِ و التنكيرِ يَتَوافقانِ مطلقاً.تقولُ:رَجُلٌ واحدٌ،مَرْأتانِ اثْنَتانِ، الخُلَفاءُ الثّلاثُ،الأدِلَّهُ الأَرْبَعَهُ،الصَّلَواتُ الخَمْسُ،الرَّكعاتُ الواحِدَهُ و الخَمْسونَ. وَ أمّا التَّرتيبيُّ فَإنْ ذُكِرَ الْمَعْدُودُ قَبْلَ الْعَدَدِ توافَقا فِى الْجهاتِ الثَّلاثِ-مُلاحِظاً أنَّ الْعُقودَ وَ الْمِائهَ و الْألْف و مُثَنّاهُما و جَمْعَهما فى التَّذكير و التَأنيثِ سَواءٌ-تَقُولُ قَرَأْتُ الدَّرْسَ الْأوَّلَ،كَتَبْتُ الْمَقالَهَ الْخامِسَهَ،الفَصْلُ الْخامِسَ عَشَرَ، الدَّوْرَةُ التّاسِعَهَ عَشَرَهَ،الْبابُ الثانى وَ الْعِشْرُونَ،السَّنَهُ الثّالِثَهُ و الخَمْسُونَ،اليَوْمُ الْأَرْبَعونَ،اللَّيْلَهُ الْأرْبَعُونَ،العامُ الْمِائَهُ، السَّنَهُ الْأَلْفُ. وَ إنْ ذُكِرَ الْمعدودُ بَعْدَ الْعَدَدِ،ف: ۱)جُرَّ بِإضافَهِ الْعَدَدِ إلَيْهِ إذا كانَ العددُ مُفْرَداً و ب«مِنْ»إذا كان العددُ مُرَكَّباً أو عَقداً أو مَعطوفاً. ۲)هُو-اى المعدودُ-جمعٌ أو اسمُ جَمْعٍ أو مُفْرَدٌ ذو أجزاءٍ مستَقِلَّهٍ. ۳)تَوافَقا فِى التَّذكيرِ وَ التأنيثِ دائماً؛تَقُولُ:أَوَّلُ الْقَوْمِ،أُولَى النِّساءِ،عاشِرُ الرِّجالِ،الْخامِسَ عَشَرَ مِنْ الرِّجالِ، التّاسِعَهَ عَشَرَهَ مِنَ النِّساءِ،الثّالِثُ و العِشرونَ من رَمَضانَ أو من شهرِ رَمَضان.و قد يُقالُ:ثالِثُ ثَلاثَهٍ-مثلاً-و معناهُ أحَدُ الثَّلاثَهِ،قالَ تعالى: ثانِىَ اثْنَيْنِ إذْ هُما فِى الْغارِ (التوبه۴۰/). تنبيهاتٌ: ۱)«واحِد»و«واحِدَه»تُسْتَعْمَلانِ،مُفْرَداً و مَعْطُوفاً،تَقُولُ:رَجُلٌ واحِدٌ،امْرَأةٌ واحِدَهٌ،واحِدٌ و عِشْرُونَ،واحِدَهٌ و عِشْرونَ؛و«أَحَد»و«إحْدى»تُسْتَعْمَلانِ مُرَكَّباً،تَقُولُ:أَحَدَ عَشَرَ و إحْدى عَشَرَهَ؛و تُسْتَعْمَلُ إحْدى خاصَّةً فى الْمَعْطُوفِ أيْضاً تَقُولُ:إحْدى و عِشرُونَ. ۲)فيما إذا كانَ المعدودُ مذكّراً حقيقيّاً مؤنَّثاً لَفْظاً،نحوُ:طَلْحَه،أو مُؤَنَّثاً مجازيّاً مَعْنَوِيّاً،نحوُ:دار،أو كانَ مِمّا يَجُوزُ فيه التذكيرُ و التأنيثُ،نحوُ:طَريق،جازَ فى عَدَدِهِ وَجْهانِ:التذكيرُ و التأنيثُ،تَقُولُ:ثَلاثُ أو ثَلاثَهُ طَلَحاتٍ أو أَدْوُرٍ أو طُرُقٍ،مثلاً. ۳)إذا كانَ الْعَدَدُ مُفْرَداً و لَهُ مَعْدُودانِ وافَقَ فى التَّذكيرِ و التّأنيثِ أسْبَقَهُما،تَقُوْلُ:ثَلاثَهُ رِجالٍ و نِساءٍ،ثَلاثُ نِساءٍ و رِجالٍ.و إنْ كانَ مركَّباً وافَقَ أفْضَلَهُما،تَقُولُ:خَمْسَهَ عَشَرَ جارِيَهً و عَبْداً،خَمْسَ عَشْرَهَ جَمَلاً و جارِيَهً.فَإنْ لَمْ تَكُنْ

۱۰.اسمُ لا لنفیِ الجنس

اسمُ«لا»الّتی لنفیِ الجنسِ إذا کانَ مُفْرَداً یُبْنیَ علی الفتحِ،نحوُ:لا إلَهَ إلّا اللّهُ.و المرادُ بالمفردِ هُنا ما یُقابِلُ المضافَ،فَیَشْمُلُ المثنّی و الجمعَ أیضاً.و بناؤهُما إذاً علی ما ینوبُ عنِ الفتحِ،نحوُ:لا رَجُلَیْنِ فی الدّارِ،و لا قارئِینَ فی المسجدِ (۱).

۱۱.المنادی المفردُ المعرفَه

المنادی المفرَدُ المعرِفَهُ یُبْنیَ علی الضَّمِّ،سواءٌ أکانَ معرفَهً قبلَ النِّداء،نحوُ:یا زیدُ، أو کان نَکِرَهً و عُرِّفَ بالنِّداءِ-و یُقالُ لمثلِهِ النَّکِرَهُ المقصودَهُ-نحوُ:یا شُرْطِیُّ.و المرادُ

۲)

-بَیْنَهُما أفْضَلِیَّهٌ وافَقَ أسْبَقَهُما أیضاً کَقَولِکَ:خَمْسَ عَشَرَهَ ناقَهً و جَمَلاً،خَمْسَهَ عَشَرَ جَمَلاً و ناقَهً.و المعطوفُ هُنا کالمرکَّبِ بِالنّسبهِ إلی جزئهِ المعطوفِ علیهِ،فتنبَّهْ. ۴)إذا کانَ المَعْدُودُ اسْمَ جَمْعٍ أو اسْمَ جِنْسٍ جمعیٍّ کَثُرَ جَرُّهُ بِمِنْ تَقولُ:رَأَیْتُ أرْبَعَهً مِنَ الْقَوم،فی حَدیقَتِنا ثَلاثٌ أو ثلاثهٌ مِنَ النَّخْلِ.قالَ تعالی: فَخُذْ أَرْبَعَهً مِنَ الطَّیْرِ (البقره۲۶۰/)، وَ کانَ فِی الْمَدِینَهِ تِسْعَهُ رَهْطٍ (النمل۴۸/). ۵)بِضْعِ و بضْعَه لِما بَیْنَ الثلاثَهِ و التِسْعَهِ و حُکْمُهُما حُکْمُ تِلْکَ الْأعْدادِ فی الإفْرادِ و التَرکیبِ و العَطْف.تَقُولُ: بِضْعَهُ رِجالٍ و بِضْعُ نِساءٍ،بِضْعَهَ عَشَرَ یَوْماً و بِضْعَ عَشَرَهَ لَیْلَهً،بِضْعَهٌ و عِشْرُونَ رَجُلاً و بِضْعٌ و تِسْعُونَ امْرَأَهً. ۶)نَیِّف(بتشدیدِ الیاءِ و کسرِها و قد یُسَکَّنُ مُخَفَّفَهً و یُقالُ نَیْف)لِما بَیْنَ عَقْدَیْنِ و لا تستعملُ إلا بَعْدَ الْعَقْدِ أو الْمِائَهِ أو الأَلْفِ،تَقُولُ:عِشْرُونَ و نَیِّفٌ،مِائَهٌ و نَیِّفٌ و... ۷)شینُ عَشْرٍ ساکِنَهٌ فی المُفرَدِ و مَفتوحَهٌ فی المرکَّبِ و شینُ عَشَرَه مَفْتُوحَهٌ فی المفرَدِ جائزهُ الْوَجْهَیْنِ فی المرکَّبِ. ۸)فی سَرْدِ الأَعْدادِ تُقَدَّمُ ألْاُلُوفُ عَلَی الْمِئاتِ و المِئاتُ عَلَی الْآحادُ وَ الْآحادُ عَلَی الْعَشَراتِ تَقُولُ:أحَدَ عَشَرَ رَجُلاً، تِسْعٌ و تِسْعُونَ امْرَأَهً،مِائَهٌ و خَمْسَهٌ و سِتُّونَ رَجُلاً،ثَلاثَهُ آلافٍ و خَمْسُمِائهٍ و أرْبَعٌ و ثمانُونَ امْرَأَهً. ۹)إذا أرَدْتَ تَعریفَ الْعَدَدِ ب«أل»فَالمفرَدُ تُعَرَّفُ نَفْسُهُ أو مُمَیِّزُهُ،تقولُ:ما فَعَلْتَ بِالْعَشَرَهِ دَراهِمَ أو عَشَرهِ الدّراهمِ؟ و المرکَّبُ یُعَرَّفُ جُزؤهُ الْأوَّلِ،تقولُ:اَلأئِمَّهُ الاِثنیَ عَشَرَ،وَ المعطوفُ یُعَرَّفُ جُزءاهُ کقولِکَ:قَرأتُ الْخَمْسَهَ وَ الْعِشرینَ جُزءاً مِنَ الْقُرآنِ مَثَلاً. ۱۰)راجع لتفصیل البحثِ فی العددِ شرحَ الرَّضیّ علی الکافیه،ج ۳،ص ۲۸۱-۳۲۰ و شرحَ المُفَصَّلِ،ج ۴، ص ۳-۳۲؛النحو الوافی،ج ۴،ص ۴۸۲؛و لإجمال البحث فیه کتابَ الهدایَهِ فی النَّحوِ.

ص :۳۳۸

۱- ۱) .النحو الوافی،ج ۱،ص ۶۲۸.

بالمفرَدِ هُنا أيضاً ما يُقابِلُ المضافَ فيَشْمُلُ المثنّى و الجمعَ فيُبْنَيانِ على ما يَنُوبُ عن الضَّمِّ،نحوُ:يا رَجُلانِ و يا مُسْلِمونَ (۱).

۱۲.الحِکایَه

الأصواتُ الصادِرَهُ عن الحیواناتِ العُجْمِ أو عنِ الجماداتِ مبنیَّهٌ على ما یُصاتُ به، نحوُ:غاقِ لصوتِ الغُرابِ،طَقْ لوقعِ الحجارَه،قَبْ لوقعِ السَّیف (۲).

۱۳.ما لَمْ یُرَکَّبْ

الأسماءُ المُرْدَفَهُ بِلا ترکیبٍ تُبْنى على السکونِ غالباً (۳)لِعدَمِ موجبِ الإعرابِ لها، نحوُ:ألف،با،تا،ثا؛عَلیّ،حَسَنْ،حُسَیْنْ؛المؤمنونْ،المؤمِناتْ (۴).

۱۴.کلماتٌ متفرِّقَه

أضِفْ إلى ما سَبَقَ من أصنافِ الاسمِ المبنیِّ أسماءً أُخرى مبنیَّهً لا یَجْمَعُها ضابِطٌ و لاحَدٌّ؛

منها وزنُ فَعالِ،فإنَّ ما یُوازِنُهُ یُبْنى على الکسرِ إذا کانَ صِفَهً،نحوُ:قَطاطِ بمعنى قاطِّهٍ کافیه؛أو کانَ موصوفاً عَلَما،نحوُ:قَطامِ،حَذامِ و سَجاحِ(أسماءُ نِسوَهٍ مُعَیَّنَهٍ) (۵).

و منها حَسْبُ بمعنى«لا غیر»یُبْنى على الضَّمِّ مثل أنْ یُقالَ:لی درهمٌ فَحَسْبُ (۶).

و منها غَیرُ،فإنَّه یُبنى على الضَّمِّ فی بعضِ استعمالاتِهِ على قولٍ (۷).

۱- ۱) .نفس المصدر،ج ۴،ص ۸ و ۲۴.

۲- ۲) .المصدر نفسه،ص ۱۵۷؛شرح الرّضی على الکافیه،ج ۳،ص ۱۱۷؛شرح المفصَّل،ج ۳،ص ۱۰۲.

۳- ۳) .کلمه«غالباً»قیدٌ للسُّکون و ذلک لأنَّ الأسماءَ غیرَ المرکَّبهِ قد تُبنى على غیرِ السُّکون،نحوُ:بِ،تِ،ثِ مثلاً.

۴- ۴) .شرح الرّضی على الشافیه،ج ۲،ص ۲۱۰-۲۱۸ و شرحه على الکافیه،ج ۱،ص ۵۳ و ج ۲،ص ۳۹۷.

۵- ۵) .شرح الرّضی على الکافیه،ج ۳،ص ۱۰۷؛شرح المفصّل،ج ۳،ص ۴۵-۷۲.

۶- ۶) .النحو الوافی،ج ۳،ص ۱۵۰.

۷- ۷) .نفس المصدر،ص ۱۳۴؛مغنی اللَّبیب،کلمه«غیر».

السُّؤالُ و التَّمرين

۱.عيِّن الأسماءَ المشتَرَكَهَ بينَ أسماءِ الشَّرطِ و أسماءِ الاستفهامِ.

۲.تَرْجِمِ الْجُمَلَ التّابِعَهَ إِيهٍ أيُّها الْفُكاهِيُّ،هاكَ جَزاءَ الْأَمانَهِ،وَراءَكَ يا غلامُ،مَكانَكَ وَ إلاّ تُصْرَعْ صَرْعَهَ هَوانٍ،آهْ مِنْ هذِهِ الْمُصيبَهِ الْفادِحَهِ،هَيْهاتَ بَيْنَ الجِدِّ و الْمُجُونِ،شَتّانَ ما بَيْنَ الْفَريقَيْنِ فى النَّدَى،أمامَكَ لا تَخْشَ مَلامَهَ لائِمٍ،يا سَرْعانَ ما كانَ طَرَبى عِنْدَ لقاءِك،هاكَ ما عِنْدى،هَيّا إلى نادِي الكِرامِ،أفٍّ من هذِه الدُّنيا الْغَدّارَهِ،إِلَيْكَ عَنّى أيُّها الْمُداهِنُ،إلَيْكَ رَسْمى يا عُنْوانَ الْوَفاءِ،هَيُّوا بنا إلى حَيْثُ الأُنْسِ و الصَّفاء،رُوَيْدَ أخاكَ فِى السَّفَرِ،بَلْهَ التّوانىَ إنَّهُ آفَهُ الْفَلاحِ،دُونَكَ الْعِلْمَ فَهُوَ خَيْرُ حِلْيَهٍ،عَلَيْكَ بِأخِى النُّصحِ فى آوِنَهِ الْمِحَنِ،عَلَيْكَ أخاكَ إنَّهُ مَوْرِدُ عَزائِكَ فِى الشَّدائِدِ،زِهْ يا قارِئَ القُرآنِ،بَدارِ أيُّها الطُّلابُ (۱).

۳.كَمْ قِسْماً يكونُ لِلْعَدَدِ وَ كَمْ هِىَ أقْسامُ كُلٍّ؟اذْكُرِ الْأقْسامَ وَ أعْطِ على كُلِّ قِسْمٍ خَمْسَهَ أمْثِلَهٍ.

۴.أُذْكُرِ الْأعْدادَ الْمُناسِبَهَ مَكانَ الْأرقامِ:۱۱ كوكباً،۹۹ نَعْجَهً،۷ سِنينَ،۸ بَقَراتٍ،۷ أزْواجٍ،۷ لَيالٍ،۸ أيّامٍ،۳۰ لَيْلَهً،۲ يَوْم،۴ أيّامٍ،۱۲ عَيْناً،۱۰۰۰ سَنَهٍ،۵۰ عاماً،۲۷ رَجُلاً،۷۲ امْرَأَهً،۱۱۶ كِتاباً،۵۱۹ وَرَقَهً،۸ أقْلامٍ،۶ أقْدامٍ،۸۱۰ أشْجارٍ،۶۴ مَنّاً،۵۶ أُسْبوعاً.

۵.ضَعْ مكانَ الأرقامِ أسماءَ عددٍ ترتيبيٍّ:الصحيفه ۲۲،الدَّرس ۱۵،العِظه ۱۸،النافِذه ۱۲، الباب ۶،البحث ۵،المطلب ۲،الفِئَه ۲،الفَصيله ۲۱،المَقاله ۱،الشّارع ۱۱،البَيْت ۵۱،الطبقه ۱۳،المَجَلَّه ۴،الجُزْء ۱۲،الورَق ۱۹۱،المرحَلَه ۹،زَلَّه ۶،نَصيحَه ۱،خِطاب ۲ (۲).

تَمَّ القِسْمُ الثانى و لِلّهِ الحَمْدُ

۱- ۱) .اِقتِباسٌ مِنْ مَبادِئ العرَبيَّه،ج ۴،ص ۱۵۲.

۲- ۲) .اِقتِباسٌ مِنْ مبادئ العربيه،ج ۴،ص ۱۵۸.

خاتِمَهٌ فی مَباحِثَ شَتّی

اشاره

یُعْنَوَنُ فِی الخاتِمَهِ هذِهِ ما لا یَخْتَصُّ بِالْفِعْلِ و لا بِالاسْم بَلْ یَجْری فِی الْکَلِمَهِ مُطلقاً وَ یَعُمُّ الْقِسْمَیْنِ،بَلْ قَد یَجْری فِی الْحَرفِ أیْضاً کَما سَیَأتی،وَ فیها فصولٌ:

الفصل ۱.القِراءَهُ وَ الْکِتابَه

اشاره

الفصل ۱.القِراءَهُ وَ الْکِتابَه (۱)

و فیه أرْبَعَهُ أبْحاثٍ:

البحثُ الأَوَّلُ:الکِتابَه

تُکْتَبُ ألْ و الباءُ و التّاءُ و الکافُ و اللاّمُ و الفاءُ و السّینُ مِنْ حُرُوفِ المَعانی و أحْرُفُ الْمُضارَعَهِ عَدا الْهَمْزَهَ مِنْها مُتَّصِلَهً بما بَعْدَها،نحوُ:اَلْکِتاب،بِاللّهِ،تَاللّهِ،کَزَیْدٍ،لِبَکْرٍ، لَأَذْهَبَنَّ،لِیَذْهَبْ،فَذَهَبَ،سَیَذْهَبُ.

تُکْتَبُ أن المصدَریَّهُ مُتَّصِلَهً ب«لا»الْواقِعَهِ بَعْدَها،کَقَوْلِهِ تَعالی: أَمَرَ أَلّاَ تَعْبُدُوا إِلاّ

۱- ۱) .شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۳،ص ۳۱۲؛شرح النِّظام،ص ۷۵۱؛جامع الدّروس العربیّه،ج ۲،ص ۱۳۹ و ۱۶۰ إلی ۱۶۵؛مبادئ العربیّه،ج ۴،ص ۱۶۲.

إيّاهُ

(۱)

و قولِهِ تعالى: لِئَلّا (۲)يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتابِ... (۳)،بخلافِ«أن»الْمُخَفَّفهِ مِنَ الثَّقيلهِ، كَقَوْلِهِ تَعالى: وَ ظَنُّوا أَنْ لا مَلْجَأَ مِنَ اللّهِ إِلاّ إِلَيْهِ (۴)،و«أن»التَّفسيريَّه،كقوله تَعالى: فَنادى فِي الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ (۵)،و قولِ أحدِنا:«أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ اللّهُ».

تُكْتَبُ إن الشَّرطيَّه متَّصِلَهً ب«ما»و«لا»الواقعتَيْنِ بعدَها،كقولِهِ تعالى: وَ إِمّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيانَهً (۶)،وقولِهِ تعالى: إِلاّ تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَهٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسادٌ كَبِيرٌ (۷)؛بخلافِ «إن»المخفَّفَه من الثَّقيلَهِ أو الزّائدَهِ (۸).

تُكتَبُ إذْ مُتّصِلَهً بما اضيفَ إليها،كَقَوْلِهِ تعالى: يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها (۹).

تُكْتَبُ الضَّمائرُ الْمُتَّصِلَهُ و نُونُ التأكيد و ياءُ النَّسَب و هاءُ السَّكْتِ مُتَّصِلَهً بما قَبْلَها، كقَوْلِهِ تَعالى: هاؤُمُ اقْرَؤُا كِتابِيَهْ (۱۰)،و باقِي الأَمْثِلَهِ ظاهِرٌ.

تُكْتَبُ ما الْحَرْفِيَّهُ-غيرُ المصدريَّه (۱۱)-مُتَّصِلَهً بما قَبْلَها إذا كانَ ما قبلَها حَرْفاً أو شِبْهَ حَرْفٍ (۱۲)،نحوُ:إنَّما،أنَّما،كَأَنَّما،لَيْتَما،أيْنَما،حَيْثُما،كَيْفَما،كُلَّما و...و يُسْتثنى من ذلك «متى»فلا تتّصِلُ ما الحرفيَّهُ بها.

۱- ۱) .یوسف۴۰/.

۲- ۲) .«لا»هذه زائدهٌ(مجمع البيان).

۳- ۳) .الحديد۲۹/.

۴- ۴) .التوبه۱۱۸/.

۵- ۵) .الأنبياء۸۷/.

۶- ۶) .الأنفال۵۸/.

۷- ۷) .الأنفال۷۳/.

۸- ۸) .شرح النّظام،ص ۷۷۵.

۹- ۹) .الزلزله۴/.

۱۰- ۱۰) .الحاقّه۱۹/.

۱۱- ۱۱) .شرح الرّضی علی الشافيه،ج ۳،ص ۳۲۵.

۱۲- ۱۲) .الاسمُ شبهُ الحرفِ هو الاسمُ الّذی فيه معنی الشرطِ أو الاستفهام(نفس المصدر).

تُكْتَبُ مَنْ و ما الاسميَّهُ مُتَّصِلَتَينِ ب«مِنْ»و«عَنْ»و«فى»الواقِعَةِ قَبْلَهُما،تَقُولُ و تَكْتُبُ بإبدالِ نونِ«مِنْ»و«عَنْ»ميماً و إدغامِها فيما بعدَها:مِمّا و عَمّا وَ فيما و مِمَّنْ و عَمَّنْ و فيمَنْ.

تُكْتَبُ«على»مُتَّصِلَةً بِ«هذا»بعدَها و تُكْتَبُ:عَليٰهذا.

و فى سِوىٰ ما مَرَّ تُكْتَبُ كُلُّ كَلِمَةٍ مُنْفَصِلَةً عَمّا سِواها.

يُكْتَبُ الْمُشَدَّدُ حرفاً واحِداً إذا كانَ الْمُدْغَمُ وَ الْمُدْغَمُ فيه فى كَلِمَةٍ واحِدَه،نحوُ:شَدَّ و أمَّلَ و ادَّكَرَ،و يُلحَقُ به نحوُ:فَتَتُّ لِشِدَّةِ اتِّصالِ الفاعلِ بالفعلِ و للمثليَّةِ،بخلافِ نحوِ:

وَعَدْتُ لعدَمِ المثليَّهِ،و نحوِ:إجبَهْهُ لأنَّ اتِّصالَ المفعولِ بالفعلِ أضعفُ من اتِّصالِ الفاعِلِ.

و يُكْتَبُ-المشـدَّدُ-بِصورَهِ حَرفَينِ إذا كانَ المُدْغَمُ و المُدْغَمُ فيهِ فى كَلِمَتَينِ،نحوُ:اَللَّحم و الرَّجُل؛إلاّ فى عِدَّهِ كلماتٍ يجمعُها شِدَّةُ الاِتِّصالِ و كثرَةُ الاستعمال (١)،مِنْها:اَلَّذى و الَّذينَ و الَّتى،مِمّا(مِمَّ)،عَمّا(عَمَّ)،أمّا المُرَكَّبةُ مِن أمْ و ما أوِ المُرَكَبَّهُ من أنْ و ما (٢)،إمّا المُرَكَّبةُ من إنْ و ما (٣)،ألاّ المركَّبةُ من أنْ و لا فى بعض الصُّوَرِ،لِئَلاّ،إلاّ المركَّبةُ من إنْ و لا،أمَّنْ المركَّبه من أم و مَنْ وَ نحوُها.

تُكْتَبُ إذَنْ بالنون إن عَمِلَتْ عَمَلَها-و هو نصبُ المضارعِ-و إلاّ فبالتنوين (۴).

تُكْتَبُ تاءُ التَّأنيثِ بِصورَهِ«ت»إذا لَحِقَتْ آخِرَ الْفِعْلِ،نحوُ:عَلِمَتْ،أو آخِرَ جَمْعِ الْمُؤَنَّثِ،نحوُ:العالِمات،و كذا فى المثّاهِ و المضافَهِ إلى ياءِ المتكلِّمِ،نحوُ:

١- ١) .شرح الرَّضى على الشافيه،ج ٣،ص ٣٣٠.

٢- ٢) .مغنى اللَّبيب،مبحثُ أمّا،التنبيهُ الثانى.

٣- ٣) .نفس المصدر،مبحث إمّا،تنبيهٌ.

۴- ۴) .مغنى اللبيب،مبحث إذَنْ؛شرح المفصل،ج ۴،ص ٢٢٧.

امرأتين و ابْنَتي،و يُقالُ لَها«المَبْسوطَهُ»؛وَ بِصورَهِ الْهاءِ الْمَنْقوطَهِ«ه»إذا لَحِقَتِ الإسْمَ الْمُفْرَدَ نحوُ:عالِمَه،أوِ الْجَمْعَ الْمُكَسَّر،نحوُ:قُضاه،و يُقالُ لَها«الْمَرْبوطَهُ» (١).

الألِفُ الثالِثَهُ فى آخِرِ الفعلِ أو الاسم المعرَب إنْ كانَتْ عن ياءٍ كُتِبَتْ بصورَهِ الياءِ، نحوُ:رَمىٰ و فَتىٰ و إلاّ فبصورَهِ الألِفِ نحوُ:دَعا و عَصا (٢)؛و خُصَّتِ الصَّلاهُ و الزَّكاهُ (٣)و الحياهُ و المِشْكاهُ و الرِّبا بجَوازِ كِتابَهِ أَلِفاتِها بصورَهِ الواوِ تفْخيماً (۴)،نحوُ:صَلوٰه،زَكوٰه، حَيوٰه،مِشْكوٰه،رِبوٰ.

الألِفُ الرّابِعَهُ فصاعداً فى آخر الفعلِ أو الاسمِ المعرَب تُكْتَبُ بصورَهِ الياءِ،نحوُ:

يُرْمىٰ،يُدْعىٰ،يُهْتَدىٰ به،إحْدىٰ،موسىٰ،عيسىٰ،مصطَفىٰ،صُغْرىٰ و حُبارىٰ؛إلاّ فيما قبلَها ياءٌ فَتُكْتَبُ ألِفاً،نحوُ:أحْيا،دُنيا،عُلْيا و مَحْيا؛إلاّ إذا اتُّخِذَ اسماً عَلَماً،نحوُ:يَحْيىٰ (۵).

أَلِفُ مَتىٰ،أنّىٰ،لَدىٰ،أُولىٰ و الأُلى من الأسماءِ المبنيَّهِ تُكْتَبُ بالياءِ كما ترى.

ألِفُ الحروفِ تُكْتَبُ ألِفاً،نحوُ:ألا،ألاّ،إلاّ،أما،أمّا،إمّا،إذما،كَلاّ،لَمّا،لَوْلا،لَوْما،ما،لا، ها،وا،يا؛إلاّ فى:بَلىٰ،إلىٰ،عَلىٰ و حَتّىٰ،فَتُكْتَبُ بصورَهِ الياء (۶).

الألِفُ المتوسِّطَهُ تُكْتَبُ ألِفاً مُطلقاً،نحوُ:رَماهُ،أعْطاهُ،فتاه،فَتاىَ و مَولاهُ (٧).

ص: ٣۴۴

١- ١) .اَلتّاءُ الْمُتَطَرِّفَهُ اذا كانَتْ مِنْ أُصولِ الْكَلِمَهِ نحوُ وَقْت و سَبْت،أو مُبْدَلَهً من حرفٍ أصليٍّ،نحوُ:أُخْت وَ بِنْت،أو مُعَوَّضَهً من ياءِ المتكلِّمِ،نحوُ:يا أبَتِ و يا أُمَّتِ،تُكْتَبُ مَبْسوطَهً وَ يُقالُ لَها«الْمُجَرَّدَهُ».

٢- ٢) .شرح النّظام،ص ٧٨۵.

٣- ٣) .نفس المصدر،ص ٧٨۶.

۴- ۴) .التفخيم فى القراءَهِ-و هو المرادُ هُنا-تغليظُ الحرفِ عند النطقِ به و تركُ الإمالَه(المعجمُ المفصَّل فى اللُّغَهِ و الأدب،كلمه:التفخيم).

۵- ۵) .شرح النّظام،ص ٧٨۵.

۶- ۶) .المصدر نفسه،ص ٧٨٧.

٧- ٧) .نَظَمَ بعضُهم فى أحكام كتابَهِ الألِفِ على ما فى شرح النّظام،ص ٧٨٧،فى الهامش،شِعراً و قالَ:... و اكتُبْ مَزيداً عن ثلاثيٍّ بيا فِعلاً أو اسماً إنَّ ذا لا يَخْتَلِف فإنِ الْتَقى ياءانِ تُكْتَب بالألِف و استَثْنِ يحيىٰ اسماً و رَىّٰ و اعْتَرِفْ

تبصرةٌ:تُبدَلُ ألِفُ لَدیٰ،إلیٰ و علیٰ یاءً ساکنَةً إذا اتَّصَلَ بها ضمیرٌ مجرورٌ،نحوُ:لَدَیْهِ، إلَیْکَ،عَلَیْنا (۱).

البحثُ الثانی:کِتابَةُ الهمزَه

البحثُ الثانی:کِتابَةُ الهمزَه (۲)

الهمزةُ المبدوُّ بها تُکْتَبُ بصورَهِ الألِفِ مطلقاً،نحوُ:أحَد،إبِل،أُحُد،أخَذَ،اعْلَمْ،أُکْرِمُ.

و لا یُغَیِّرُ هذا الحُکْمَ دخولُ حرفٍ من حروف المعانی علیها،نحوُ قولِهِ تعالی: لِإِیلاَفِ قُرَیْشٍ (۳)و قولِهِ تعالی: إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصٰارِ (۴)،إلاّ فی:لَئِنْ و لِئَلّا،فإنَّها تُکْتَبُ فیهما بصورَهِ الیاء (۵)؛و کذلک حینَئذٍ و نحوُه.

و الهمزةُ المتطرِّفَةُ-أی الواقِعَةُ فی آخرِ الکَلِمَهِ-اِنْ سَکَنَ ما قبلَها کُتِبَتْ بصورَهِ نَفْسِها،نحوُ:جُزْء،ضَوْء،وُضُوْء،نَبِیء؛و إن تَحَرَّکَ ما قبلَها کُتِبَتْ بِحرفِ حرکهِ ما قبلَها، سواءٌ کانتِ الهمزةُ متحرِّکَةً،نحوُ:قَرَأَ،یَقْرَأُ،بَرِئَ،جَرُؤَ،یُقْرِئُ،یَرْدُؤُ،و نحوُ:تَهَیُّؤ و تَبَوُّؤ، أم ساکنَةً،نحوُ:لَمْ یَقْرَأْ،لَم یُقْرِئْ،لَمْ یَرْدُؤْ.

و أمّا الهمزةُ المتوسِّطةُ فإن کانَتْ ساکِنَةً کُتِبَتْ بصورَهِ حرفٍ یُناسِبُ حرکَةَ ما قبلَها، نحوُ:یأْکُلُ،بِئْسَ،یُؤْمِنُ،بَأْس،بِئْر،بُؤْس؛إلاّ أن تکونَ بعدَ همزهِ وَصلٍ و سَقَطَتِ الهمزةُ فی الدَّرْجِ،فَتُکْتَبُ کما کانت تُکْتَبُ قبلَ سقوطِ همزهِ الوَصلِ (۶)،نحوُ: قٰالَ ائْتُونِی بِأَخٍ

(۷

-و استَثْنِ من مبنیِّ الأَسْماء الأُلیٰ و أُولیٰ،متیٰ،أنّیٰ،لَدیٰ،بالیا عُرِف و من الحروفِ إلیٰ،بَلیٰ،حَتّیٰ،عَلیٰ بالیاءِ و اکْتُبْ غیرَ ذلک بالألِف و کذاکَ عندَ تَوَسُّطٍ کفَتایَ؛مَنْ أعطاهُ مولاهُ و أرضاهُ یَعِف

ص: ۳۴۵

۱- ۱) .نفس المصدر،ص ۷۸۷.

۲- ۲) .المصدر نفسه،ص ۷۶۸؛شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۳،ص ۳۲۱؛جامع الدّروس العربیه،ج ۲،ص ۱۴۵؛ مبادئ العربیّه،ج ۴،ص ۴۲.

۳- ۳) .قریش ۱/.

۴- ۴) .آل عمران۱۳/.

۵- ۵) .شرح النّظام،ص ۷۷۱.

۶- ۶) .نفس المصدر،ص ۴۹۸؛شرح المفصَّل،ج ۵،ص ۲۶۶.

لَكَمْ مِنْ أَبِيكَمْ

(۱)

، فَلْيُؤَدِّ الَّذِى اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ (۲)، فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا (۳)،إلاّ أن تَقَعَ بعدَ واوٍ أو فاءٍ فَتُكْتَبُ بصورهِ الألِفِ مطلقاً،نحوُ قولِهِ تعالى: وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاهِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا (۴)و فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۵).

و إنْ كانتِ الهمزَهُ المتوسِّطَهُ متحرِّكَهً كُتِبَتْ بحرفِ حركهِ نفسِها سَواءٌ سَكَنَ ما قبلَها أو تحرَّكَ،نحوُ:سَأَلَ،يَسْأَلُ،يَئِسَ،يَئِسُ،يَيْأَسُ،لَؤُمَ،يَلْؤُمُ،سُئِلَ،مَسْأَلَه،مَسْؤُول،سائِل و رُؤُوس،إلاّ أنْ تكونَ مفتوحَهً بعدَ مكسورٍ أو مضمومٍ فَتُكْتَبُ بحرفِ حركهِ ما قبلَها، نحوُ:فِئَه،مِائَه و مُؤَنَّث،أو تكونَ مفتوحهً بعد ألِفٍ فَتُكْتَبُ بصورَهِ نَفْسِها–أى بصورَهِ الهمزَهِ– نحوُ:ساءَلَ (۶).

و تُلْحَقُ بالهمزَهِ المتوسِّطَهِ–فى الكتابَهِ–الهمزهُ الأخيرهُ الّتى اتَّصَلَ بها ما لا يستَقِلُّ (۷)كالضَّميرِ المتَّصِلِ أو علامَهِ التَّأنيثِ أو ياءِ التثنيَهِ أو ياءِ النَّسَبِ (۸).

فإنْ لَحِقَ الهمزَهَ ضميرٌ مُتَّصِلٌ،فإن كانَ الضميرُ ألِفاً أو ياءَ المتكلِّم بلا فَصْلٍ فسيأتى حكمُهُما،و إن كانَ غيرَهُما كُتِبَتْ كالمتوسِّطَهِ،نحوُ:يَقْرَأْنَ،لَمْ يُبْرِئْهُ،تَجْرُؤْنَ،جُزْأَكَ، جُزْئِكَ،جُزْؤُكَ،بارِأَهُ،مُقْرِئِنا،اقْرَؤُوا،بَقائِكَ،لِقاؤُنا؛إلاّ أنْ تكونَ مفتوحهً بعدَ مَدٍّ فَتُكْتَبُ بصورَهِ نَفْسِها،نحوُ:جاءَكَ،بَقاءَهُم،مَقْرُوءَنا.و تُكْتَبُ كالمتوسِّطَهِ أيضاً إذا كان الضميرُ ياءَ المتكلِّمِ مَعَ فصلِ نونِ الوِقايَهِ،نحوُ:لَمْ يُقْرِئْنى،لَمْ يَسُؤْنى،أقْرَأَنى،يُقْرِؤنى.و أمّا إنْ كانَ الضميرُ ياءَ المتكَلِّمِ بلا فصلٍ فيجوزُ أن تُكْتَبَ الهمزَهُ بصورَهِ نفسِها أو بصورَهِ الياءِ،

ص :۳۴۶

۱- ۱) .يوسف۵۹/.

۲- ۲) .البقره۲۸۳/.

۳- ۳) .طه۶۴/.

۴- ۴) .طه۱۳۲/.

۵- ۵) .الصّافّات۱۵۷/.

۶- ۶) .شرح الرّضى على الشافيه،ج ۳،ص ۳۲۱.

۷- ۷) .نفس المصدر،ص ۳۲۲.

۸- ۸) .شرح النّظام،ص ۷۷۰.

نحوُ:مُقْرِء و مُقْرِئ،رِداء و رِدائ؛و مثلُهُ حكمُ ما لو لَحِقَ الهمزةَ ياءُ النَّسَبِ،نحوُ:

جُزْءِيّ و جُزْئِيّ،غيرَ أنَّ الأَولیٰ فی ياءِ المتكلِّمِ الصورَةُ الأُولی و فی ياءِ النَّسبِ الثانيهُ.

و أمّا إنْ لَحِقَتِ الهمزةَ علامةُ التَّأنيثِ أو ياءُ التثنيهِ-و لابُدَّ أنَّ الهمزَةَ مَعَهُما مفتوحَةٌ دائماً-فإن كانَ ما قبلَ الهمزَهِ متحرِّكاً كُتِبَتِ الهمزَةُ بحرفِ حركهِ ما قبلَها،نحوُ:مَقْنَأَه [(١)]، سَيِّئَه،لُؤلُؤَه،و نحوُ:مَلَأَيْن،حَمِئَيْنِ،لُؤْلُؤَيْنِ،و إن كانَ ما قبلَ الهمزَهِ ساكناً فإن كانَ حرفاً صحيحاً كُتِبَتِ الهمزَةُ بصورَهِ الألِفِ،نحوُ:مَرْأَه،نَشْأَه،جُزْأَيْنِ و إن كانَ ليناً أو مَدّاً فإنْ كانَ ألِفاً أو واواً كُتِبَتِ الهمزَةُ بصورَهِ نفسِها،نحوُ:جاءَت،قِراءَه،سَوْءَه،مُروءَه،سُوءی، سَوْءاء،مائَيْن،سوئَيْن،و إن كانَ ياءً كُتِبَتِ الهمزَةُ بصورَهِ الياءِ،نحوُ:هَيْئَه،خَطيئَه،شَيْئَيْنِ، بَريئَيْنِ [(٢)].

ص :٣٤٧

١- ١) .الموضعُ الَّذی لا تُصيبهُ الشَّمسُ فی الشِّتاء.و مثلُ مَقْنَأَه حُكماً و معنیً مَقْنُؤَه و مَقْمُؤَه(القاموس المحيط).

٢- ٢) .إليكَ فيما يلی صُوَرُ كِتابَهِ الهمزَهِ الَّتی اتَّصَلَ بها ما لا يستقِلُّ:

تَتِمَّهٌ:إذا جاوَرَتِ الهمزَهُ المتوسِّطَهُ المفتوحَهُ ألِفاً،فإن کانتِ الألِفُ متقَدِّمَهً علی الهمزَهِ المفتوحَه(اءَ)فقد سبق حکمُ کتابهِ الهمزهِ،نحوُ:ساءَلَ،راءیٰ،تَراءیٰ؛و إن تقدَّمَتِ الهمزهُ المفتوحَه علی الألِفِ(ءَا)کُتِبَتِ الهمزَهُ ألِفاً طبقاً لقاعِدَتِها و طُرِحَتْ ألِفُ المدِّ و عُوِّضَ عنها بِمَدِّهٍ علی ألِفِ الهمزَهِ،نحوُ:سَءَامَه-سَآمَه،و هکذا:قُرْآن، جُزْآنِ،مَلَآنِ،أآدِم،آمُرُ،إلاّ فی صورتینِ:

إحدیهُما أن تکونَ الألِفُ الواقِعَهُ بعدَ الهمزَهِ ضمیراً فَتُکْتَبُ کلٌّ علی صورتِها أو تُکْتَبانِ ألِفَیْنِ أو تُطْرَحُ الألِفُ و تُعَوَّضُ عنها المدَّهُ.فیُکْتَبُ-علیهذا-مثنّی قَرَأَ:قَرَءا،أو قَرَأا،أو قَرَآ،و الأُولی أولی.

الثانیه أن تتلوَ الألِفَ همزهٌ أُخْری متطرِّفَه(ءاء)فتُکتَبُ الهمزهُ المتوسِّطَهُ بصورَهِ نفسِها،نحوُ:رِءاء و إرْءاء.

البحثُ الثالثُ:ما یُکْتَبُ و لا یُقْرَأُ

أ)یُکْتَبُ الْألِفُ وَ لا یُقْرَأُ فی خَمْسَهِ مَواضِعَ:

۱.بَعْدَ واوِ الْجَمْعِ الْمُتَطَرِّفَهِ فِی الْفِعْلِ،نحوُ:عَلِمُوا،أنْ یَعْلَمُوا،اعْلَمُوا؛بِخِلافِ غَیرِ الْمُتَطَرِّفَهِ نحوُ ضَرَبُوهُ؛وَ فی الْمُتَطَرِّفَهِ فِی الِاسْمِ وَجْهانِ:«ساکِنُو الدّارِ»و«ساکِنُوا الدّارِ» مثلاً (۱).

۲.بَعْدَ تَنوینِ الْفَتح فی غَیْرِ الْمَقصورِ وَ الْمَمدودِ وَ الْمُؤَنَّثِ بالتّاءِ،نحوُ:رجُلاً،و مِثْلُهُ:

إذاً (۲)؛بِخِلافِ غُرْفَهً،فَتًی،کِساءً وَ نَحْوِها (۳).وَ یُلْحَقُ بالتّنوینِ هُنا نونُ ضمیرِ المتکلّمِ وحدَه(أنَا)،یُکْتَبُ بَعْدَها ألِفٌ وَ لا یُقْرَأُ.

۳.مکانَ هَمْزَهِ الْوَصل فی أثْناءِ الْکَلامِ،نحوُ:«یا رَجُلُ اجْلِسْ»وَ«أنَا ابْنُ فلانٍ»،إلاّ فی

ص :۳۴۸

۱- ۱) .شرح النّظام،ص ۷۷۷.

۲- ۲) .مغنی اللّبیب،مبحث«إذن»،المسألَه الثالثه.

۳- ۳) .شرح النّظام،ص ۷۶۴.

موردَیْن:۱)أمرِ مهموزِ الفاءِ الواقعِ بعدَ واوٍ أو فاءٍ،نحوُ:«وَ أْذَنْ لِی»و«فَأْتِنی»،۲)ألِ الواقعِ بعدَ اللاّم،نحوُ:لِلرَّجُلِ و لَلرَّجُلُ (۱)،فلا یُکْتَبُ الألِفُ فیهما کما لا یُقْرَأُ و سیأتی.

۴.عِنْدَ الِتقاءِ السّاکِنَیْنِ،نحوُ:کِتابَا الْأُستاذِ،فَتًی،هُدًی.

۵.فی مِائَه وَ مِائَتانِ و مائتَیْنِ؛بخلافِ مِئات (۲).

ب)یُکْتَبُ الْواوُ وَ لا یُقْرَأُ فی أربَعَهِ مَواضِعَ:

۱.فی«عَمْرو»عَلَماً فی حالَتَیِ الرَّفْعِ و الْجَرِّ لِئَلاّ یَلْتَبِسَ بِ«عُمَرَ»نَحوُ:جاءَ عَمْرٌو وَ قُلْتُ لِعَمْرٍو.وَ أمّا فی حالَهِ النَّصْبِ فَلا،لِعَدمِ اللَّبْس،لِأنَّ ألِفَ التَّنوینِ فی«عَمْراً»یُمَیِّزُهُ عن عُمَرَ (۳).بخلافِ«عَمْر»مصدراً،فلا واوَ غیرَ مَقْرُوٍّ فیه؛و بخلافِ«عُمَیْرٍ»مُصَغَّرُ عَمْرٍو و عُمَرَ لِأنَّ الصّیغَهَ مُشْتَرَکَهٌ بینَهُما؛و بخلافِ العَمْر(المحلّی ب أل)لعدمِ دخولِ أل علی عُمَرَ (۴)و (۵).

۲.عِنْدَ الْتِقاءِ السّاکِنَیْنِ،نحوُ:مُعَلِّمُو الْأَخَواتِ.

۳.فی أُولُو و أُولات بِمَعْنَی صاحِبونَ و صاحِبات (۶).

۴.فی أُولَی،أُولاءِ،أُولئِکَ،أُولَلِکَ من أسْماءِ الإشارَه (۷).

ج)یُکْتَبُ الیاءُ و لا یُقْرَأُ عِنْدَ الْتِقاءِ السّاکِنَیْنِ نحوُ:ناصِری الإسْلام.

۱- ۱) .المصدر نفسه،ص ۷۸۲.

۲- ۲) .المصدر المذکور،ص ۷۷۸.

۳- ۳) .مِنْ جِهَهِ أنَّ عُمَرَ غیرُ مُنْصَرِفٍ لا یدخُلُهُ الجرُّ و لا التَّنوین.

۴- ۴) .شرح النّظام،ص ۷۷۸؛فعلی ذلک لا تُکْتَبُ الواوُ فی العَمْرانِ و العَمْرِینَ أیضاً للزوم أل فی مثَنَّی العَلَمِ و جَمْعِهِ کما تَقَرَّرَ فی محلِّه.هذا،و دخولُ«أل»علی عَمْرٍو و عدمُ دخولِهِ علی عُمَرَ سَماعیٌّ کما تدخلُ علی الحسنِ و الحسینِ و لا تدخلُ علی مُحَمَّدٍ و عَلِیٍّ.

۵- ۵) .و أمّا المنسوبُ إلی عَمْرٍو فالظّاهرُ لزوم الواو فیه أیضاً حذَراً من اللَّبس سواءٌ المجرَّدُ من اللاّمِ و المحلّی بِها- لدخول أل علی عُمَرَ المنسوب-نحوُ:عَمْرِویّ و العَمْرِویّ.

۶- ۶) .شرح النّظام،ص ۷۸۰.

۷- ۷) .المصدر المذکور.

البحثُ الرّابعُ:ما يُقرَأ و لا يُكْتَبُ

أ)يُقْرَأُ الْأَلِفُ وَ لا يُكْتَبُ فی أرْبَعَهِ مَواضِعَ:

۱.فِی اسْمِ الْجَلالَه(اللّه جَلَّ جلالُه)،وَ كَذلِك فی رَحْمن و إله.

۲.بَعْدَ هَمْزَهٍ مكتوبَهٍ بصورَهِ الْألِفِ،نحوُ:سَآمَه و مَلَآنٍ؛بِخِلافِ مُؤانَسَه، مَثَلاً.

۳.فی بَعْضِ أسْماء الْإشارَهِ وَ هِیَ:هذا،هذانِ،هذَیْنِ،هؤُلاءِ،هذِهِ،ههُنا (۱)،ذلك،أُولئك، أُلئِك؛بخلافِ هاتا و هاتی و بخلافِ ما جاءَ معهُ الكافُ ممّا تَصدَّرَ بالهاءِ من تلك الألفاظِ من نحوِ:ها ذاکَ و ها ذانِکَ (۲).

۴.فی عِدَّهِ كَلِماتٍ أُخْرى،هِیَ:هكَذا،لكِنْ،لكِنَّ،إبْرهیم،اسمعیل،اسْحق،هرون، سُلَیْمن،مَلئِکه،سَموات،ثلث،ثلثین؛وَ إنْ كانَ الأَولیٰ كِتابَتُهُ فی غَیْرِ الثَّلاثَهِ الْأُوْلیٰ (۳).

ب)يُقْرَأُ الْواوُ وَ لا يُكْتَبُ فی مَوْرِدَیْنِ:

۱.بَعْدَ هَمْزَهٍ مَكْتوبَهٍ بِصورَهِ الْواوِ،نحوُ:رُؤُس،مَؤُنَه،مَسْؤل؛و قد يُكْتَبُ رُؤوس و مَؤُونَه و مَسْؤول أیضاً.

۲.بعدَ واوٍ مضمومَهٍ مَسبوقَهٍ بِأَلِفٍ،نحوُ:داوُد و طاوُس؛و قد يُكْتَبُ داوُوْد و طاوُوْس أیضاً (۴).

ج)يُقْرَأُ الْمُدْغَمُ وَ لا يُكتَبُ إذا كانَ الْمُدْغَمُ و المُدْغَمُ فیه فی كَلِمَهٍ واحِدَهٍ،نحوُ:شَدَّ؛ وَ إلاّ يُقْرَأُ و يُكْتَبْ نحوُ:اَللَّحم وَ الرَّجُل،إلاّ أن یكونَ المُدْغَمُ لاماً واقِعاً بَیْنَ لامَیْنِ أُخْرَیَیْنِ،نحوُ:لِلَّحم،فَفیهِ أیضاً يُقْرَأُ المُدْغَمُ وَ لا يُكْتَبُ.

ص: ۳۵۰

۱- ۱) .قد يُبْقیٰ أَلِفُ ههُنا و يُكْتَبُ:هاهُنا(شرح المفصّل،ج ۲،ص ۳۷۰).أمّا كتابهُ أَلِفِها بالیاءِ فَلَحْنٌ.

۲- ۲) .شرح النّظام،ص ۷۸۴.

۳- ۳) .المصدر نفسه.

۴- ۴) .شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۳،ص ۳۳۲.

البحثُ الخامِسُ:ما لا يُقْرَأ و لا يُكْتَبُ

أ)همزَةُ الْقَطْعِ حُذِفَتْ كَتْباً و لَفْظاً مِن لفظِ الْجَلالَةِ(اللّه جَلَّ جَلالُه)،بِناءً على أنَّ أصْلَهُ الْإِلٰه؛و يجوزُ فيها الحذفُ و الإبقاءُ إذا وقَعَتْ بعدَ همزةِ الاستفهامِ،تقولُ:أنتَ زيدٌ؟أو أأنْتَ زيدٌ؟مَثَلاً،قالَ تعالى: أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّيَ إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ (۱).

ب)هَمْزَةُ الْوَصلِ تُحْذَفُ كتْباً و لفظاً في خَمْسَةِ مَواضِعَ:

۱.مِن«بسم اللّهِ»و«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ»لِكَثْرَةِ الاستعمالِ،وَ لِذا لا تُحْذَفُ مِنْ «بِاسْمِ رَبِّكَ»وَ نحوِهِ (۲).

۲.مِنْ«ابْن»اذا وَقَع صِفَةً بَيْنَ عَلَمَيْنِ وَ لَمْ يَقَعْ أوّلَ السَّطْرِ،نحوُ:محمَّدُ بنُ عبدِ اللّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ،بِخِلافِ نحوِ:محمّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آلِهِ ابنُ عَبْدِ اللّهِ،إذا كانَ الإبْنُ خَبَراً لا صِفَةً،و نحوِ:

الإمامُ ابنُ الإمامِ،و يا ابنَ آدمَ،و جاءَنى زيدٌ ابنُ أخي ممّا لَمْ يَقَع الابنُ بينَ عَلَمَيْنِ.و لا يُحْكَمُ على مثَنَّى الابْنِ حُكْمُ الإبْنِ،نحوُ:الحَسَنانِ عليهما السّلام ابنا رَسولِ اللّه صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آلِهِ إمامانِ.

هذا،و قالوا:حيثُ إنَّ همزَةَ الابنِ الواقعِ صفةً بينَ عَلَمَيْنِ إنَّما تُحْذَفُ لكثرَةِ استعمالِ ذاك الأُسْلُوبِ،يُحْذَفُ تنوينُ موصوفِهِ أيضاً،فيقالُ:محمّدُ بنُ عبدِ اللّه صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آلِهِ و لا يقالُ:محمّدٌ...و يقالُ:عليُّ بنُ أبي طالب عليْهِ السّلام و لا يقالُ عَليٌّ...مثلاً (۳).

۳.مِنْ«أل»الواقِعَةِ بَعْدَ اللّامِ كَقَوْلِهِ تَعالى: لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ (۴)و قولِهِ تَعالى: وَ لَلدّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ (۵)؛بخلافِ نحوِ:

بالرَّجُلِ و كالرَّجُلِ (۶).

۱- ۱) .المائدَه۱۱۶/.

۲- ۲) .شرح النّظام،ص ۷۸۲.

۳- ۳) .شرح الرّضي على الشافيه،ج ۳،ص ۳۳۱.

۴- ۴) .النساء۳۲/.

۵- ۵) .الأنعام۳۲/.

۶- ۶) .شرح النّظام،ص ۷۸۲.

فعلی هذا یُحْذَفُ کتباً من نحوِ لِلَّحْمِ و لَلَّبَنُ حرفانِ:همزَهُ الوصلِ و اللاّمُ المُدْغَمُ؛ علی أنَّ همزهَ الوصلِ تُحْذَفُ هُنا لفظاً أیضاً.

۴.فیما إذا کانَتْ مکسورَهً أو مضمومَهً و وَقَعَتْ بَعْدَ هَمْزَهِ الاستفهامِ،کَقَوْلِهِ تَعالی:

سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ

(۱)

،أی أَاِسْتَغْفَرْتَ،و نحوُ:أبْنُک بارٌّ؟أی أابْنُک...؟و أصْطُفِیَ زیْدٌ؟أی أاُصْطُفِیَ (۲)...؟.أمّا المفتوحَهُ فتبقی و تنقَلِبُ ألِفاً لدفع لَبْسِ الاستخبارِ بالخَبَرِ،نحوُ:ءَاَلْآنَ؟-آلْآنَ؟و نحوُ:آیْمُنُ اللّهِ یَمینُک؟ (۳).

۵.فی أمرِ مهموزِ الفاءِ الواقع بعدَ الواوِ أو الْفاءِ،نحوُ:«وَأْذَنْ»و«فَأْتِ».

ج)تُحْذَف کتباً و لفظاً ألِفُ«ما»الاستفهامیَّهِ المجْرُورَهِ بالإضافَهِ أو بحرفِ الجرِّ،نحوُ:اِقْتضاءَمَ؟عَمَّ؟مِمَّ؟فیمَ؟لِمَ؟بِمَ؟و... (۴)،قالَ تعالی: عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ (۵).

تنبیهانِ

۱.لأکثَرِ وجوهِ القراءاتِ و الکتاباتِ أدِلَّهٌ،راجِعْ لَها المفصَّلاتِ إنْ شِئْتَ.

۲.لبعضِ حروفِ القرآنِ الکریمِ و کلماتِهِ کتابَهٌ تَخُصُّهُ،وَ یُحافَظُ عَلَیْها حِرْصاً علی حفظِ ذلکَ الکتابِ العظیمِ. (۶)

التَّمرین

۱.أصْلِحِ الْأغْلاطَ التّالِیَه:یَوْمَ إذٍ یَصْدُرُ النّاسُ أشْتاتاً،فَلَوْلا إذا بَلَغَتِ الْ حُلْقُومَ وَ أنْتُمْ حینَ ئِذٍ تَنْظُرُونَ،أطیعُوا اللّه وَ أطیعُوا الرَّسُولَ و أُولِی الْئَمْرِ مِنْکُمْ،إنَّما الْمُئْمِنونَ إخْوَهٌ،لَإنْ أشْرَکْتَ

۱- ۱) .المنافقون۶/.

۲- ۲) .شرح النّظام،ص ۷۸۳.

۳- ۳) .شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۳،ص ۳۳۱ و ج ۲،ص ۲۲۴.

۴- ۴) .مغنی اللَّبیب،مبحثُ«ما»الاستفهامیَّه.

۵- ۵) .النبأ۱/.

۶- ۶) .همع الهوامع،ج ۳،ص ۳۵۶.

لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُـكَ،سَـئَلَ سـائِلٌ بِعَـذابٍ واقِعٍ،وَ إذا أنْعَمْنـا عَلَى النِْسـانِ أعْرَضَ و نَئى بِجانِبِهِ، لا يَسْـئَمُ الْإِنْسانُ مِنْ دُعاءِ الْخَيْرِ وَ إنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَؤُسٌ قَنُوطٌ،وَ أمّا السّائِلَ فَلا تَنْهَرْ،وَ يُـــــأثِرُونَ عَلى أنْفُسِــــــهِمْ،رُزِءَ،رَبيــــأَه،ائــــذَن،مُـــــأَخَّر،وطْئَـــه،إئْثــــار،وَفــــاءٍ،فُئـــاد،مُئـــانَسه،مَرْئِى،مَرْاِىّ،مَأبَـــــد،رَ يـــــأه، يُهَنِّءُ،رِداءُكَ،سامَ،بَئِس،بِأْس،بِأْر،مَساأَه،يَقْرَئانِ،فِأات،بَرائه،مِرْءات،مِرْئات،وُلاءِكَ،لُئْلُؤ، لئالِء،وَداءِع،يِيْء،رَأُوف،رَئفه،هُدات،قُضات،صابِراه،مؤمِناه،حَيات،سَماواه،كُبْرا،فُضْلا، يَسْـعا،دَعى،حوا،اللَّذينَ آمَنُو وَ عَمِلُوا الصّالِحات،أُلئِـكَ،الأُلى،قُتِلَ عَمْرُ بْنُ عَبـدِوَدٍّ بِيَـدِ عَلِيِّ بْنِ أبى طالِب عليْهِ السّـلام،بِاسْمِ اللّهِ وَ بِاللّه،بِاسْمِ اللّهِ الرَّحْمانِ الرَّحيمِ،إلاهُكُم إلهٌ واحِدٌ.

۲.اُرْسُمْ جَدولاً وَ بَيِّنْ فيه كِتابَهَ الْهَمْزَهِ كَمَلاً.

۳.عَرِّفْ الكتاباتِ الخاصَّهِ فى الجزء ۳۰ من القرآنِ الكريمِ.

الفصل ۲.اِلْتِقاءُ السّاكِنَيْن

اشاره

الفصل ۲.اِلْتِقاءُ السّاكِنَيْن (۱)

يَجُوزُ الْتِقاءُ السّاكِنَيْنِ–وَ هُوَ أنْ يَتَجاوَرَ حَرفانِ ساكِنان–فى أرْبَعَهِ مَواضِعَ:

۱.فِى الْوقفِ على كَلِمَهٍ ما قَبْلَ آخِرِها ساكنٌ،نحوُ:قالَ زَيْدْ و جاءَ بَكْرْ.

۲.فيما بُنِىَ على السُّكونِ لِعَدَمِ التَّركيبِ–وَقْفاً و وَصْلاً–و ما قبلَ آخرِهِ ساكنٌ:نحوُ:

زَيْدْ،بَكْرْ،باءْ،تاءْ (۲)

۳.فى الهمزَهِ المقلوبَهِ ألِفاً بَعْدَ هَمْزَهِ الاستفهام،نحوُ:آللّه؟،آلْآن؟آلْحَسَن؟آيْمُنُ اللّه يَمينُك؟؛وَ وَجْهُهُ ما سَبَقَ آنفاً من دفعِ لَبْسِ الاستخبار بالإخبار.

۴.فيما كانَ أوّلُ الساكِنَيْنِ ليناً أو مَدّاً وَ الثانى مُدْغَماً وَ هُما فى كَلِمهٍ واحِدَه (۳)،نحوُ:

ص :۳۵۳

۱- ۱) .شرح الرّضى،على الشافيه،ج ۲،ص ۲۱۰؛شرح النّظام،ص ۳۴۹.

۲- ۲) .قالوا لا يجوزُ التقاءُ السّاكنَيْنِ فيما بُنِىَ لمانعٍ(شرح النّظام،ص ۳۵۰،الهامش ۵)؛و معنى ذلك أنَّ مبنِىَّ الأصلِ و ما بُنِىَ لِشَبَهٍ بِهِ إذا كان ما قبلَ آخِرِهِ ساكناً لا يكونُ مبنِيّاً على السّكونِ أبداً.هذا،و رُبّما يَنْتَقِضُ هذِهِ القاعدهُ بنحو:بَخ و بَخ من أسماءِ الأصوات.

۳- ۳) .يُسَـمّى هذا النُّوعِ من التقاءِ الساكنَيْنِ«على حَدِّه»أو«على حَدِّهِما»،و إذا فُقِدَ كلٌّ من الشرطينِ يُسَمّى التقاءُ الساكنَيْنِ«على غيرِ حَدِّه»أو«على غير حَدِّهما»(شرح النّظام،ص ۳۶۴،الهامش؛شرح المفصّل،ج ۵،ص ۲۸۶).

دابّه،خـاصّه و مُصَـغّراهُما:دُوَيْبّه،خُوَيْصّهُ،تُمُوْدَّ الثَّوْبُ(مجهولُ تَمادَدْنـا الثَّوْبَ).قالَ تَعالی: وَ لاَ الضّـالِّينَ (۱)، وَ حَـاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَ تُحَاجُّونِّی فِی اللّهِ (۲)، قُلْ أَ فَغَيْرَ اللّهِ تَأْمُرُونِّی أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ (۳).بخلافِ ما لو كانا فی كلمتَيْنِ كما سيأتی بُعَيْدَ هذا.و حُمِلَ نحوُ يَنْصُرانِّ-و هُما كلمتانِ-علی الكَلِمَهِ الواحدَهِ لِشدَّهِ الاتّصالِ و لِئَلّا يَلْتَبِسا خطّاً بِالمُفْرَدِ.

و فی سِوی ما مَرَّ يُعالَجُ الْتِقاءُ الساكِنَيْنِ بحذفِ إحداهُما أو تحريكِهِ بالتَّفصيلِ التّالی:

١.إذا كانَ السّاكنانِ فی كَلِمَهٍ واحِدَهٍ وَ لَمْ يَكونا مِنَ الموارِدِ السّالِفَهِ و كان أحدُهما أو كِلاهُما حرفَ علَّهٍ حُذِفَتِ العِلَّهُ أو إحدی العِلَّتَيْنِ (۴)،نحوُ:لِيَقُمْ،قُمْ،يَرْمُونَ،مَع.

٢.إذا كـانَ السّاكنـانِ فی كلمـتَيْنِ حُرِّكَ الأَوَّلُ منهُمـا بِحَرَكَهٍ تُجـانِسُه إنْ كـانَ حرفَ ليـنٍ، نحـوُ:«اخْشَـيِ اللّهَ وَ لاـ تَخْشَـوُا الْقَـوْمَ»،و يُحـذَفُ لفظاً-لاـ خَطّاً-إنْ كـانَ حرفَ مدٍّ،نحوُ:أُدْعُوا النّاسَ،داعِی الْقَوم،قاضِيَا (۵)الْمَـدينَهِ،و نحوُ قولِهِ تعـالی: يَا أَيُّهَا النَّبِیُّ (۶)، مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِی الـدِّينِ مِنْ حَرَجٍ (۷)، وَ إِذْ قَالُوا اللّهُمَّ (۸)،حيثُ يُحْذَفُ السّاكِنُ الأَوَّلُ لفظاً و إنْ يَبْقی خطّاً.و حكمُ ما كانَ السّاكنانِ فی كلمتَيْنِ بَيْنَهُما شِدَّهُ الاتِّصالِ قد سَبَقَ آنِفاً فَتَذَكَّرْ.

٣.إذا كانَ أوّلُ السّاكِنَيْنِ نونَ«مِنْ»يُفْتَحُ مَعَ لامِ ألْ،نحوُ قولِهِ تعالی: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ (۹)، وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنّا بِاللّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰)،وَ يُكْسَرُ

۱- ۱) .الفاتحه۷/.

۲- ۲) .الأنعام۸۰/.

۳- ۳) .الزّمر۶۴/.

۴- ۴) .طِبْقاً للقاعدهِ العاشرهِ من قواعدِ الإعلالِ العامَّه.

۵- ۵) .أصلُ قاضيا:قاضيانِ،حُذِفَتِ النونُ للإضافَهِ.

۶- ۶) .الأنفال۶۵/.

۷- ۷) .الحج۷۸/.

۸- ۸) .الأنفال۳۲/.

۹- ۹) .الأحزاب۲۳/.

۱۰- ۱۰) .البقره۸/.

مَع غيرِها،كقولِ الوالِدِ لِوَلَدِهِ:«سُرِرْتُ مِن احْتِفاظِکَ علی صَلاتِک».

۴.یُضَمُّ أوَّلُ السّاکنَیْنِ إن کانَ ذالَ«مُذْ»أو میمَ ضمیرِ الجَمْع،نحوُ:لا أقُولُ کذا مُذُ الْیَوْمِ،و قولِهِ تعالی: أَنْتُمُ الْفُقَرٰاءُ إِلَی اللّٰهِ (۱)و هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲).

۵.یُحَرَّکُ ثانی السّاکِنَیْنِ فی المضاعف بإحدی الحرکاتِ الثَّلاثِ أو الحرکتَیْنِ إذا سُکِّنَ الْأوَّلُ منهُما للإدْغام،نحوُ:لِیَمُدَّ،لِیَمُدِّ،لِیَمُدُّ؛لِیَفِرَّ،لِیَفِرِّ.

۶.یُکْسَرُ أوَّلُ السّاکِنَین فی غیرِ ما مَرَّ (۳)،نَحوُ: لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ (۴)، قُلِ اللّٰهُ (۵)، أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً (۶)، عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ (۷)، ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ کَرَّتَیْنِ (۸).

تَذْکارٌ

إذا حُذِفَ السّاکنُ الأوَّلُ لالتقاءِ السّاکنَیْنِ،نحوُ:خَفْ،ثُمَّ حُرِّکَ السّاکنُ الباقی لالتقائِهِ مع ساکنٍ جدیدٍ بعدَه،نحوُ:خَفِ اللّٰهَ،فهذِهِ الحرکَةُ المُجْتَلِبَةُ دفعاً لالتِقاءِ السّاکنَیْنِ لا توجِبُ عَوْدَ المحذوفِ کما لا توجِبُ انقلابَ الیاءِ و الواوِ ألِفاً فی نحوِ:اِخْشَیِ اللّٰهَ و اخْشَوُا اللّٰهَ (۹)،کما سبَقَ فی القاعدَهِ العاشرهِ من القواعِدِ العامَّهِ للإعلال.

ص: ۳۵۵

۱- ۱) .فاطر۱۵/.

۲- ۲) .البقره۵/.

۳- ۳) .قالوا:الأصلُ فیما یُحَرَّکُ لالتقاءِ السّاکنَیْنِ هو الکسر(شرح النّظام،ص ۳۵۹؛شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۲،ص ۲۳۵).

۴- ۴) .غافر۱۶/.

۵- ۵) .النساء۱۷۶/.

۶- ۶) .الأنبیاء۲۴/.

۷- ۷) .النبأ۲/.

۸- ۸) .الملک۴/.

۹- ۹) .شرح الرَّضی علی الشافیه،ج ۲،ص ۲۲۸؛شرح النّظام،ص ۳۵۴.

السُّؤالُ و التَّمرین

۱.حصِّلْ علی عشرینَ مورداً یجوزُ فیه التقاءُ الساکنَیْنِ من القرآنِ الکریم.

۲.کیفَ یُعالَجُ التقاءُ الساکنَیْنِ إذا لَمْ یَجُزْ التقاءُهُما؟بَیِّن أنواعَ العِلاجِ و مثِّلْ لکلٍّ غیرَ ما مُثِّل به فی الدَّرس.

الفصل ۳.الْوَقْف

الفصل ۳.الْوَقْف (۱)

الْوَقْفُ هُوَ السُّکوتُ عَلی آخِرِ الْکَلِمَه جَعْلاً لَها آخِرَ الْکَلام لِلتَّخفیفِ وَ الاسْتِراحَه.

وَ الْمَشْهُورُ مِن وُجُوهِهِ:إسکانٌ و إبْدالٌ و زیادَهُ أَلِفٍ و حَذْفٌ و إلحاقُ هاءِ السَّکْتِ؛وَ لِکُلٍّ واحِدٍ منها مَوْرِدٌ أو مَوارِدُ:

فَالْإسْکانُ إمّا بِإسْقاطِ الْحَرَکَهِ وَ هُوَ أکْثَرُ وُجُوهِ الْوَقْفِ وَ جارٍ فِی جَمیعِ الْکَلِمات إلّا الْمُنَوَّنَ الْمَنْصوبَ،نحوُ:جاءَ زیْدْ،قُلْتُ لِبَکْرْ،هذا صُرَدْ.

وَ إمّا بِنَقْلِ الضَّمَّهِ و الکسرَهِ إلی ما قبلَ الآخِرِ و یُشْتَرَطُ فیهِ أنْ یَکونَ ما قَبْلَ الْآخِرِ صَحیحاً ساکِناً،نحوُ:هذا بَکُرْ وَ قُلْتُ لِبَکِرْ.فلا یَجْری فی نحوِ:قالَ زَیْدٌ و جِئْتُ بِصُرَدٍ و رأیتُ بَکْراً.و فی نَقْلِ الفَتْحَهِ من نحوِ:رأیتُ البَکْرَ قولانِ:

المنعُ و الجَوازُ؛و اتَّفَقُوا علی الجَوازِ فی المنصوبِ غیرِ المنوَّنِ إذا کانَ مهموزَ اللّامِ، نحوُ:رأیتُ الخَبَأْ (۲).

تنبیهٌ:الإسکانُ فی الوقفِ علی نحوِ قاضٍ-رَفْعاً و جَرّاً-یوجبُ عَوْدَ الیاءِ المحذوفِ لالتقاءِ السّاکنَیْنِ(الیاءُ و نونُ التنوینِ)،نحوُ:قال قاضی و قُلْتُ لِقاضی.

۱- ۱) .شرح الرّضی علی الشّافیه،ج ۲،ص ۲۷۱؛شرح النّظام،ص ۳۷۶.

۲- ۲) .شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۲،ص ۳۲۱.

وَ الْإبدالُ لِلْوَقْفِ فی ثَلاثَهِ مَواضِعَ:

۱.إبدالُ تَنْوینِ الْمُنَوَّنِ الْمَفْتوحِ (۱)ألِفاً،نحوُ:رَاَیْتُ زیدا أو بَکْرا أو صُرَدا.

۲.إبدالُ نونِ«إذَنْ»(إذاً)وَ نونِ التأکیدِ الْخَفیفَهِ الْمَفْتوحِ ما قَبْلَها ألِفاً،نحوُ:دَخَلْتُ فِی الصَّفِّ فَإذا،یا زَیدُ قِفا.

۳.إبدالُ تاءِ التَّأنیثِ الْمَرْبوطَهِ هاءً،نحوُ:عَلیکَ السَّلامُ و الرَّحْمَه.

و زیادهُ الألِفِ للوقْفِ،أکثَرُ ما تکونُ فی الوقفِ علی«أنَا»،نحوُ:قُلْتُ أنا (۲).

و من طریفِ هذا البابِ قولُ الشاعِرِ:

بِالخَیْرِ خَیْراتٍ (۳)و إنْ شرّاً فا

و لا أُریدُ الشَّرَّ إلّا أنْ تا

أی إنْ شَرّاً فشرٌّ و لا أریدُ الشَّرَّ إلّا أنْ تَشائی،أی إلّا أنْ تُریدی الشَّرَّ.وَقَفَ علی الحرفِ الأوَّلِ من«فَشَرٌّ»و«تَشائی» (۴).

وَ الْحَذفُ لِلوَقْفِ فِی یاءِ الْمتکلِّم اللاّحِقَهِ لِلْفِعْلِ،نحوُ قولِهِ تَعالی: فَیَقُولُ رَبِّی أَکْرَمَنِ... فَیَقُولُ رَبِّی أَهٰانَنِ (۵)،أوِ الاسمِ،کقولِهِ تعالی: فَذَکِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ یَخٰافُ وَعِیدِ (۶)، و قولِهِ تَعالی: فَذُوقُوا عَذٰابِی وَ نُذُرِ (۷)،و قولِهِ تَعالی: فَسَتَعْلَمُونَ کَیْفَ نَذِیرِ (۸)،و إن کانَ إثباتُها أکْثَرَ من حَذْفِها.

۱- ۱) .«المفتوح»هُنا وصفُ«التنوین»و عُبِّرَ بِهِ لِیَشْمُلَ نحوَ:«هذِهِ عَصاً».

۲- ۲) .و من ذلکَ قولُهُ تعالی: لٰکِنَّا هُوَ اللّٰهُ رَبِّی وَ لاٰ أُشْرِکُ بِرَبِّی أَحَداً (الکهف/۳۸).أصلُ لٰکِنّا:لٰکِنْ أنَا،حُذِفَتْ همزَهُ أنَا اعتباطاً بعدَ نقلِ حرکتِها إلی نونِ لٰکِنْ و أُدْغِمَتِ النونُ فی النونِ،ثُمَّ وُقِفَ عَلَیْها بزیادهِ الألِفِ فَصارَتْ لٰکِنّا؛ثُمَّ أُبْقِیَتْ ألِفُ الوقفِ فی الوصلِ أیضاً لدفعِ التباسِ لٰکِنْ ب لٰکِنَّ،لامتناعِ أن تکونَ الکلمهُ لکنَّ،إذ لو کانت لکنَّ لکانَت الآیَهُ: لکنَّهُ اللّهُ رَبّی(شرح النّظام،ص ۳۸۸ و ۳۸۹).

۳- ۳) .أی أفعلُ خیراتٍ.

۴- ۴) .شرح الرّضی علی الشّافیه،ج ۲،ص ۳۲۳ و ج ۴،ص ۲۶۲.

۵- ۵) .الفجر/۱۵ و ۱۶.

۶- ۶) .ق/۴۵.

۷- ۷) .القمر/۳۷ و ۳۹.

۸- ۸) .الملک/۱۷.

وَ إلْحاقُ هاءِ السَّكت لِلْوَقْفِ لازِمٌ غالباً فيما بَقِيَ على حَرْفٍ واحِدٍ،نحوُ:رَهْ(الأمر من رَأىٰ يَرىٰ)و قِهْ(الأمْر من وَقىٰ يَقِي)،و جائِزٌ فی مواضِعَ:

۱.فيما حُذِفَ مِنْهُ بَعْضُ حُروفِه وَ بَقِيَ عَلى أكْثَرَ مِنْ حَرْفٍ واحِدٍ،نحوُ:لَمْ يَدْعُهْ وَ لا تَخْشَهْ.قالَ تعالى: أُولٰئِکَ الَّذِينَ هَدَى اللّٰهُ فَبِهُدٰاهُمُ اقْتَدِهْ (۱).

۲.فيما كانَ حَرْفاً واحِداً مُتَّصِلاً بِغَيْرِه بِحَيْثُ صارَ كَجُزْءٍ مِنْهُ،نحوُ:لِمَهْ،كِتابِيَهْ، حِسابِيَهْ،رَأيْتُكَهْ.

۳.فيما لَو لا هاءُ السَّكْتِ لالْتَقىٰ بالوَقفِ ساكِنانِ،نحوُ:إنَّهْ،كَيْفَهْ،لَيْتَهْ،قالَ تَعالى:

فَانْظُرْ إِلىٰ طَعٰامِکَ وَ شَرٰابِکَ لَمْ يَتَسَنَّهْ

(۲)

.

۴.فی كَلِماتٍ أُخْرى،نحوُ:هُوَهْ و هِيَهْ.

هذا،و رُبَما يُوصَلُ بهاءِ السَّكْتِ ناوياً للوَقْف. (۳)

تمرينٌ

لَخِّصْ أقسامَ الوقفِ و أحكامَهُ فی عَشَرَهِ سُطورٍ ثم قِفْ على كلِّ كَلِمَهٍ ممّا كتبتَ.

الفصل ۴.هَمْزَهُ الْوَصْل

الفصل ۴.هَمْزَهُ الْوَصْل (۴)

كَما لا يُوقَفُ بمتحرِّكٍ لا يُبْتَدَأُ بِساكنٍ؛فَإن سَكَنَ أوَّلُ كَلِمَهٍ جیءَ بِهَمْزَهٍ مُتَحَرِّكَهٍ فی ابتدائِها،تُسَمّىٰ«هَمْزَهَ الْوَصْلِ»لأنَّها تسقُطُ فی دَرْجِ الكلامِ و تَتَّصِلُ ما بعدَها بما قبلَها (۵)؛ و مواضِعُها أربَعَهُ:

ص :۳۵۸

۱- ۱) .الأنعام۹۰/.

۲- ۲) .البقره۲۵۹/.

۳- ۳) .مغنى اللّبيب،مبحثُ حرفِ الهاء.

۴- ۴) .شرح الرّضى على الشافيه،ج ۲،ص ۲۵۰؛شرح النّظام،ص ۳۶۵.

۵- ۵) .شرح النّظام،ص ۳۷۱.

۱.فی اثنَی عَشَرَ اسماً،هِیَ:اِبْن،ابْنَه،ابْنُم (۱)،اسم،است (۲)،امْرُؤ،امْرَأه،اثْنان،اثْنَتان، أیْمُ،أیْمُنُ (۳)،ألِ الموصولَه (۴).

۲.فی مصادرِ الأبوابِ المزیـدَهِ فیها المُصَدَّرَهِ بالهمزَهِ عدا بابِ الإفعال،و هی اثنا عَشَرَ باباً (۵)-کما سَبَقَ-و أفعالِها الماضیَهِ و أوامِرِها،نحوُ:اِصْطَبَرَ،اصْطَبِرْ،اصطِبار.و یُؤْتیٰ بِهَمْزَهِ الْوَصلِ فی بابَی التَّفَعُّلِ و التَّفاعُلِ أیضاً إذا أُدْغِمَت تاءُهُما فی فاءِ الْفِعْلِ، نحوُ:اِصَّدَّقَ و اصّادَقَ و فُروعِهما.

۳.فِی أفعالِ الأوامِرِ المُصَدَّرَهِ بالهمزَهِ مطلقاً عدا أمرِ بابِ الإفعالِ،نحوُ:اِعْلَمْ،اضْرِبْ، اکْتُبْ،اسْتَعِنْ،قالَ تَعالی: فَاعْبُدْهُ وَ اصْطَبِرْ لِعِبٰادَتِهِ (۶).

۴.فی«أل»للتعریفِ کانَتْ أمْ موصولَهً أم غیرَهُما.وَ یَلْحَقُ بِه:اَلَّذی وَ الَّتی وَ فُروعُهُما وَ فی حُکْمِهِ أمْ علی لُغَهِ طَیِّء.

ثُمَّ حَرَکَهُ هَمْزَهِ الْوَصْلِ کَسْرَهٌ إلاّ فی أل وَ ایْمُ و ایْمُنُ فَتُفْتَحُ،وَ فیما بَعْدَ ساکِنِهِ ضَمَّهٌ أصْلِیَّهٌ فَتُضَمُّ،نحوُ:اُنْصُرْ و اسْتُنْصِرَ؛و فی حُکْمِه:اُغْزِی،بِخِلافِ الضَّمَّهِ غَیرِ الْأصْلِیَّهِ، نحوُ:اِرْمُوا وَ امْرُؤٌ وَ ابْنُمٌ (۷).

هذا،و تبقیٰ هَمْزَهُ الْوَصْلِ فی الدَّرْجِ فیما أوْجَبَ حَذْفُهُ الْتِباسَ الاستِخْبارِ

ص: ۳۵۹

۱- ۱) .لُغَهٌ فی ابْن و تتحرَّکُ نونُهُ بحرکَهِ المیمِ رفعاً و نصباً و جرّاً(المعجم الوسیط).

۲- ۲) .العَجُز و أصلُها السَّتَه(نفس المصدر).

۳- ۳) .اَیْمُ و ایْمُنُ(ایْمَنُ)اسمانِ بمعنی،یختَصّانِ بالقَسَمِ و یلزَمانِ الرَّفْعَ و الإضافَهَ إلی اسمِ اللّهِ سبحانَه(مغنی اللّبیب، مبحث ایْمُن؛المصباح المنیر).

۴- ۴) .شرح الأشمونی علی الألفیَّه و حاشیه الصَّبان،ج ۴،ص ۲۷۷.

۵- ۵) .الأبوابُ هی ذِه:اِفْتِعال،انْفِعال،افْعِلال،استِفْعال،افْعیلال،افْعِنلال،افْعِنْلاء،افْعِوّال،افْعیعال،افْتِعلاء،افْعِنلال، افْعِلّال.عَدَّ الرَّضی قدّس سرّه أحدَ عَشَرَ منها و ترکَ واحداً(شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۲،ص ۲۶۰).

۶- ۶) .مریم۶۵/.

۷- ۷) .(شرح الرَّضی علی الشافیه،ج ۲،ص ۲۶۲).عَدَمُ أصالَهِ الْحَرَکَهِ فی نَحْوِ«ارْمُوا»ظاهِرٌ و أمّا فی«امْرُؤٌ»و«ابْنُمٌ» فَلِاَنَّ حَرَکَهَ الرّاءِ فِی الْأوَّلِ وَ حَرَکَهَ النّونِ فِی الثّانی تَتْبَعُ الْحَرَکَهَ الْإعْرابِیَّهَ فی لامِ الْفِعْلِ،یُقالُ:اِمْرَأً،امْرُؤٌ،امْرِئٍ وَ هکَذا فی ابْنِمٍ.

بالخَبَرِ (۱)و فی ضرورَهِ الشِّعْر (۲).الأوَّلُ کما فی:آلْحَسَنُ علیْهِ السّلام أفْضَلُ أمْ فُلانٌ؟و آیْمُنُ اللّهُ یمینُک؟و یُغْتَفَرُ التِقاءُ السّاکِنَیْنِ.فلو أَمِنَ مِنَ اللَّبْسِ حُذِفَت،نحوُ:أابْنُکَ بارٌّ-أبْنُکَ بارٌّ؟.و الثانی،کقولِ الشاعِر:

کلُّ سِرٍّ جاوَزَ الاِثْنَیْنِ شاعَ

کلُّ عِلْمٍ لَیْسَ فی الْقِرْطاسِ ضاعَ

الفصل ۵.همزَهُ القَطْع

الهمزهُ إذا کانَتْ تُلْفَظُ فی دَرْجِ الکلامِ-کما تُلْفَظُ فی الابتداءِ-و أوْجَبَ قطعَ ما بعدَها عَمّا قبلَها تُسَمّی«همزَهَ القَطْع» (۳)؛و مواضِعُها خَمْسَهٌ:

۱.ما إذا کانَتْ بِنَفْسِها کَلِمَهً کهمزَهِ النِّداءِ و الاستِفهامِ و فعلِ الأمرِ من«وَأَی یَئِی».

۲.ما إذا کانَتْ حَرْفاً أصلیّاً للکَلِمَهِ ک أذِنَ و الأمَل،أو کانَ جُزْءاً لحرفٍ من حروف المعانی،نحوُ:أم،ألا،ألّا،إلی،إلّا،إمّا،أمّا،إنَّ،أنَّ،إذَنْ،و نحوِها.

۳.ما إذا کانَتْ من الأحرُفِ المضارَعَهِ و هی الزّائدَهُ فی الصیغه ۱۳ من الفعلِ المضارعِ،نحوُ:أقولُ.

۴.فی بابِ الإفعال،ماضیهِ و أمْرِهِ و مصدرِه،نحوُ:أکْرَمَ،أکْرِم،إکْرام.

۵.فی بداءَهِ الاسمِ مطلقاً عدا ما سَبَقَ فی الفصل ۴ أنَّ همزَتَها وصلٌ،نحوُ:ألِف،أرْبَع، أرْنَب،أفْعی،إصْبَع،أُسْلوب،أُسْطُوانَه.و من هذا القبیلِ جموعُ التکسیرِ،نحوُ:أغْلِمَه، أشْهُر،أنْیاب،أکاسِرَه.و منها أفْعَلُ التفضیلِ و الصِّفَهُ المشَبَّهَهُ،نحوُ:أفْضَل و أعمی.

سُؤالٌ و تَمرینٌ

۱.ما هی همزهُ الوصلِ و ما هی همزهُ القطعِ و ما هی مواضعُ کلٍّ منهُما.

۱- ۱) .شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۲،ص ۲۲۴.

۲- ۲) .شرح النّظام،ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

۳- ۳) .نفس المصدر،ص ۳۷۱.

۲.هاتِ من القرآنِ المجيدِ عِشْرينَ كَلِمَةً فيها همزَةُ الوصلِ و عِشْرينَ كَلِمَةً فيها همزَةُ القطع.

الفصل ۶.الإبدال

الفصل ۶.الإبدال (۱)

الإبدالُ جعلُ حرفٍ مكانَ حرفٍ غيرِه،نحوُ:اِصْيَتَبَرَ-اصْطَبَرَ (۲).و حروفُهُ-أى الحروفُ الَّتى تُبْدَلُ من غيرِها-عَشَرَةٌ،هِىَ:الهاءُ و الدّالُ و الهمزَةُ و التّاءُ و الميمُ و الواوُ و الطّاءُ و الياءُ و الألِفُ و الصّاد (۳).

تُبْدَلُ الْهاءُ مِنَ التّاءِ الْمَربُوطَهِ عِنْدَ الْوَقْفِ عَلَيْها،نحوُ:زيدٌ ثِقَه (۴).

تُبْدَلُ الدّالُ مِنَ التّاءِ فى بابِ الإفْتِعالِ إذا كانَ فاءُ الْفِعْلِ ذالاً أو زاياً،نحوُ:اِذْدَكَرَ و ازْدَجَرَ.

تُبْدَلُ الْهَمْزَةُ مِنَ الأحْرُفِ العِلَّهِ،نحوُ:قائِل،بائِع،عَجائِز،صَحائف،رسائل،كِساء،رِداء، كما تقرَّرَ فى القاعدتينِ ۱ و ۲ من قواعدِ الإعلال الخاصَّهِ بالاسمِ؛و فى نحوِ:أواصِل (۵).و قد تُبْدَلُ

۱- ۱) .شرح الرّضى على الشافيه،ج ۳،ص ۱۹۷؛شرح النّظام،ص ۶۳۳؛شرح المفصل،ج ۵،ص ۳۴۷.

۲- ۲) .الإبدال أعمُّ من الإعلالِ و التَّخفيف لِأنَّهما يَخْتَصّانِ فى اصطلاحِ الصَّرفيّينَ بأحرفِ العلَّهِ و الهمزَهِ،و أخصُّ من التعويضِ لِأنَّ التعويضَ لا يَلْزَمُ فيهِ جعلُ العِوَضِ مكانَ المُعَوَّضِ منه،نحوُ:وِثْق-ثِقَه،بَنَوٌ-اِبن،فَأو(فَأى)- فِئَه(النحو الوافى،ج ۴،ص ۶۹۵).

۳- ۳) .يَجْمَعُ التِّسعَةَ الأُوَلَ منها«هَيَدَأتُ موطيا»و اكتفى ابنُ مالك فى ألفيَّتِهِ بها و قال: «أحْرُفُ الإبدالِ هَدَأتُ موطيا فَأَبْدِلِ الهمزةَ من واوٍ و يا...»؛و زادَ بعضهم أحْرُفاً أُخرى عليها و أبْلَغَ العدَدَ إلى أربَعَهَ عَشَرَ(شرح النّظام،ص ۶۳۵). وَلْيُلاحَظْ أنَّ الإبدالَ نوعانِ:اِبدالٌ للإدغام و هو أن يتجاوَرَ حرفانِ متقاربانِ فى المخرجِ أو فى الصِّفَهِ فيُجْعَلُ أحدُهُما من جنسِ الآخَرِ لغرضِ الإدغام،و هذا يجرى فى كلِّ الحروفِ إلّا الألِف؛و إبدالٌ لغيرِ الإدغام و هو مَحَطُّ البحثِ فى هذا الفصل؛و لهذا يُعَدُّ ممّا نحنُ فيه نحوُ:اِصْطَبَرَ و لا يُعَدُّ منهُ نحوُ:اِذَّكَرَ و اسَّمَعَ و اظَّلَمَ(شرح الرّضى على الشافيه،ج ۳،ص ۲۰۳؛شرح النّظام،ص ۶۳۷،الهامش).

۴ - ۴) .قيلَ:و قد تُبْدَلُ الهاءُ من الهمزَهِ أيضاً و مُثِّل لَهُ بنحوِ:أراقَ يُرِ ِقُ إراقَةً-هَرَيَقَ(يُهَرْيِقُ-)يُهَرِ ِقُ(هَرْيَقَةً-) هَراقَةً مُهَرِ ِقٌ مُهَراقٌ(شرح النّظام،ص ۶۵۵؛المصباح المنير،مادَّة:ريق).

۵- ۵) .جمعُ واصِلَه(المرأةُ الَّتى تَصِلُ شَعْرَها بشعْرِ غيرِها)أصلُهُ:وَواصِل،و مثلُهُ أُوَيْصِل مُصَغَّرُ واصِل أصلُهُ:وُوَيْصِل،و

سَماعاً من الهاء،نحوُ:مَوَه-ماء؛و من الواوِ،نحوُ:وَحَد-أَحَد (۱)،وَسْماء-أَسْماء (اسمُ امرأةٍ (۲)).

تُبْدَلُ التّاءُ مِنَ الْواوِ وَ الْياءِ فی بابِ الإفْتِعال،نحوُ:اِوْتَعِدَ-اِتَّعِدَ،ایتَسَرَ-اِتَّسِرَ (۳)؛وَ فی کَلِماتٍ أُخْری سَماعِیَّهٍ،نحوُ:وُراث-تُراث،وُجاه-تُجاه،وُهَمَه-تُهَمَه،وَقْوی- تَقْوی،وُقاه-تُقاه،وَتْری-تَتْری،وَوْراه-تَوْراه،وَوْأَم-تَوْأَم،أَخَوٌ-أُخْت،بَنَوٌ-بِنْت.

قالَ تعالی: ثُمَّ أَرْسَلْنا رُسُلَنا تَتْرا (۴)(۵).

تُبْدَلُ الْمیمُ مِنَ الْواوِ،نحوُ:فَو(أصْلُهُ فَوَهٌ)-فَم.و طَیِّءٌ تُبْدِلُ المیمَ من اللّامِ فی أل، فأَلْ عندَهُم-أَمْ.و تُبدَلُ المیمُ أیضاً-لَفْظاً لا کَتْباً-من کلِّ نونٍ ساکِنَهٍ بعدَها باءٌ،سواءٌ کانَتا فی کلمهٍ،نحوُ:عَنْبَر،أو فی کلمَتَینِ،نحوُ:سمیعٌ بَصیر.

تُبدلُ الْواوُ مِنْ أُخْتَیْها(الألِفُ و الیاءُ)وَ مِنَ الْهَمْزَهِ،نحوُ:ضارَبَ-ضُارِبَ- ضُورِبَ،مُیْقِن-مُوقِن،أُؤْمِنَ-أُومِنَ،شُؤْم-شُوم،تَبَرُّؤ-تَبَرُّو(-تَبَرُّی-تَبَرِّی) (۶).

و من هذا القبیلِ:عَوالِم،ضُوَیْرِب،رَحَوِیّ،عَصَوِیّ،طُوبی.

۵)

-أواقی جمعُ واقِیَه،أصلُهُ وَ واقی،و هکذا:أوصال جمعُ وُصل؟؟؟(بتثلیثِ الواوِ)بمعنی المفصَل،أصلُهُ وَوْصال.و ضابِطُ هذا الإبدالِ اجتماعُ واوَیْنِ فی أوَّلِ الکلمهِ لَیْسَتْ ثانیتُهُما مَدَّهً مُنْقَلِبَهً عن حرفٍ زائدٍ،فَتُقْلَبُ أُولی الواوَیْنِ همزهً کما مَرّ؛بخلافِ نحو:وُوْرِی و وُوْسِیَ(شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۳، ص ۷۶).و من هذا القبیلِ:أَوَّیْتُ واواً بمعنی کَتَبْتُها،بناءً علی أن أصل الواو:«وَوَو»،أُبْدِلَتْ أُولی الواواتِ همزهً لما تَقَرَّرَ و ثالثَتُها یاءً للقاعدَهِ السّادِسَهِ من القواعدِ العامَّهِ للإعلال(نفس المصدر،ص ۷۴).و من هذا القبیل أیضاً:أُوْلی(مؤنَّثُ أَوَّل)و فروعُه(أُولَیانِ،أُولَیاتٌ، أُوَل).فأصلُ أُوْلی:وُوْلی أُبْدِلَتِ الواوُ الأُولی همزَهً لقاعدَهِ الإبدال(شرح الرّضی علی الکافیه،ج ۳،ص ۴۶۰).

ص: ۳۶۲

۱- ۱) .مؤنَّثُهُ:إحْدی.

۲- ۲) .شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۳،ص ۷۹.

۳- ۳) .الإبدالُ هُنا لمکانِ حرفِ العلَّهِ و للزومِ إعلالِها مَهْما أمْکَنَ،و الإدغامُ أمْرٌ یَتَرَتَّبُ علیه-أی علی الإبدالِ؛و بهذا یَفْتَرِقُ هذا الموردُ عن مثلِ اذَّکَرَ و اسَّمَعَ و اظَّلَمَ ممّا یکونُ الإبدالُ للإدغام.

۴- ۴) .تَتْرا،أصْلُها تَتْریً،وُقِفَ عَلَیْها فصارَتْ تَتْرا،ثمَّ أُبْقِیَتْ ألِفُ الوقفِ فی الوصلِ کما فی لٰکِنَّا هُوَ اللّٰهُ رَبِّی (الکهف ۳۸/)،أو وُصِلَ بنیَّهِ الوَقْف.

۵- ۵) .المؤمنون۴۴/.

۶- ۶) .إبدالُ الهمزهِ واواً فی نحوِ أُؤْمِنَ لازمٌ و فی نحوِ:شُؤْم غیرُ لازمٍ و فی نحو تَبَرُّؤ مسموعٌ.

تُبدلُ الطّاءُ مِنَ التّاءِ فی بابِ الإفْتِعالِ إذا کانَ فاؤُهُ صاداً أو ضاداً أو طاءً أو ظاءً،نحوُ:

اصْتَبَرَ-اِصْطَبَرَ،اضْتَرَبَ-اِضْطَرَبَ،اطْتَرَدَ-اِطّرَدَ،اظْتَلَمَ-اِظْطَلَمَ.

تُبْدَلُ الْیاءُ مِنْ أُخْتَیْها(الألِفُ و الواوُ)وَ مِنَ الْهَمْزَهِ قیاساً،وَ مِن لامِ الفعلِ من مضاعَفِ الإفعالِ و التفعیلِ وَ التّفعُّلِ سَماعاً،نحوُ:مِفْتاح-مَفاتیح،مِوْقات-میقات، ائْتِ-ایتِ،جِئْنا-جِیْنا (١)،أمَلَّ-أمْلیٰ (٢)،قَصَّصَ-قَصّیٰ،تَظَنَّنَ-تَظَنّیٰ.

تُبْدَلُ الیاءُ من أوَّلِ حَرْفَیِ التَّضعیفِ فی«فِعّال»غیرِ المصدَرِ أیضاً،نحوُ:دِنّار- دینار،دِبّاج-دیباج؛و لا یُبْدَلُ فی نحوِ:«کِذّاب»المصدر.

و هکذا قَدْ تُبْدَلُ الیاءُ من النونِ،نحوُ:أناسین(جمعُ إنْسان)-أناسِیّ (٣).

تُبْدَلُ الْألِفُ مِنْ أُخْتَیْها(الواوُ و الیاءُ)وَ مِنَ الْهَمْزَهِ،کما تُبْدَلُ من نونِ تنوینِ النَّصبِ فی الوقف،نحوُ:قالَ،باعَ،آدَم،راس (۴)و رأیتُ مُحَمَّدا.و قد تُبدَلُ الألِفُ من الهاءِ أیضاً، نحوُ:آل علی رأیٍ (۵).

تُبدَلُ الصّادُ جَوازاً مِنَ السّینِ إذا کانَتْ بَعْدَها متَّصِلَهً أو بفصلِ حرفٍ أو حَرْفَیْنِ خاءٌ أو غَیْنٌ أوْ طاءٌ أوْ قافٌ،نحوُ:سَلَخَ-صَلَخَ،أسْبَغَ-أصْبَغَ،یَبْسُطُ-یَبْصُطُ،سَقَر-صَقَر، سِراط-صِراط،سَمْلَقَ-صَمْلَقَ.

تنبیهٌ:هُناکَ مواردُ أُخْرى للإبدال کما فی بابی التفعُّلِ و التّفاعُل،غیرَ أنَّ القومَ بَنَوا علی سَرْدِ ما لم یکن للإدغامِ،فی هذا الباب (۶).

١- ١) .إبدالُ الهَمْزَهِ یاءً فی ائْتِ لازمٌ و فی جِئْنا غیرُ لازم.

٢- ٢) .قالَ تعالی: وَ لْیُمْلِلِ الَّذی عَلَیْهِ الْحَقُّ (البقره٢٨٢/)،و قالَ: وَ قالُوا أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ اکْتَتَبَها فَهِیَ تُمْلیٰ عَلَیْهِ بُکْرَهً وَ أَصِیلاً (الفرقان۵/).

٣- ٣) .شرح النّظام،ص ۶۴۵-۶۴٧؛شرح الرّضی علی الشافیه،ج ٣،ص ٢٠٩-٢١١.

۴- ۴) .إبدالُ الهمزَهِ ألِفاً فی نحوِ أأدَم لازمٌ و فی نحوِ رأس غیرُ لازم.

۵- ۵) .یعنی رأیَ البصریِّینَ و هو أنَّ أصلَ آل،أهْل.و قیلَ أصلُه أوْلٌ و قیلَ أصْلُهُ أَأْل(شرح النّظام،ص ۶۴۴ و ۶۴۵).

۶- ۶) .شرح الرّضی علی الشافیه،ج ٣،ص ٢٠٣.

الفصل ۷.المزيدُ فيه

اشاره

الفصل ۷.المزيدُ فيه (۱)

تُعْرَفُ زوائدُ الكَلِماتِ بأوزانِها-إن وُجِدَتِ الأوزانُ فى مَتْبَعٍ وثيقٍ-و قد سَبَقَ البحثُ عن الوزنِ بالتَّفصيلِ فى مقدِّمَهِ الكتاب.ثمَّ إن لم نَتَحَصَّلْ على الوزنِ فمعرفَهُ الزّائدِ بالاِشتِقاقِ،و إنْ فُقِدَ الاشتِقاقُ فَبِوُجودِ بَعْضِ الزَّوائِدِ-يعنى الحروفَ المعروفَهَ بالزَّوائِد-فى الْكَلِمَهِ،وَ إنْ لَم تَكُنْ فبعدَمِ النَّظيرِ و خُرُوجِ الكَلِمَهِ عَنْ أبْنِيَهِ الْأصولِ (۲).

فَهٰهُنا ثلاثَهُ أبْحاثٍ:

البحثُ الأوَّلُ:الاِشْتِقاق

الْمُرادُ بالِاشْتِقاقِ كَوْنُ إحْدَى الْكَلِمَتَيْنِ مَأخوذَهً مِنَ الْأُخْرى أو كَونُهُما مَأخوذَتَيْنِ مِنْ ثالِثٍ (۳).فَبِرَدِّ بَعْضِ الْمُشْتَقّاتِ إلى بَعْضٍ يُعْرَفُ الْحَرْفُ الزّائدُ؛ كما تُعْرَفُ زِيادَهُ الألِفِ فى عالم و زيادهُ الميمِ و الواوِ فى معلوم بردِّهِما إلى عِلْم.و هكذا يُعْرَفُ أنَّ عِرَضْنَهَ (۴)فِعَلْنَهٌ لِرَدِّها إلى الاعتِراضِ و العَرْضِ،و لو لا

۱- ۱) .شرح الرّضى على الشافيه،ج ۲،ص ۳۳۰؛شرح النّظام،ص ۴۱۱؛شرح المفصّل،ج ۵،ص ۳۱۴.

۲- ۲) .قدَّمَ ابنُ الحاجبِ فى الشافيهِ عدمَ النظيرِ على الزّوائدِ و استشكَلَ الرّضىُّ فى الشرحِ على هذا الترتيبِ و رأى العكسَ أولى(شرح الشافيه،ج ۲،ص ۳۵۶ و ۳۵۸).

۳ - ۳) .الاشتقاقُ-كما قالوا-ثلاثَهُ أقسام:۱)أصْغَرُ-و قد يُسمُّونَهُ صَغيراً-و هو تناسُبُ اللَّفظَينِ(المشتقُّ و المشتَقُّ منه) فى المعنى و اتفاقُهُما فى الحروفِ الأصليَّهِ و الترتيب،نحوُ:عِلْم،عالِم،مَعْلوم؛حُسْن،حَسَن،حُسَيْن؛صَبْر، صابِر،صَبُور و ما إلى ذلک،و إذا أُطْلِقَ«الاشتِقاقُ»فالمتبادِرُ منهُ هو هذا المعنى.۲)أوسَطُ-و قد يُسَمُّونَهُ كبيراً-و هو تناسبُهما فى المعنى و اتفاقُهُما فى الحروفِ الأصليَّهِ دونَ الترتيبِ،نحوُ:جَذَبَ و جَبَذَ،حَمَدَ و مَدَح،وَجْه و جاه،كَلِمَ(بمعنى جَرَحَ)و لَكِمَ(بمعنى ضَرَبَ)،طَمْأَنَ و طَأْمَنَ و نحوِ ذلک.۳)أكْبَرُ و هو تناسُبُهُما فى المعنى و اتفاقُهما فى بَعْضِ الحروفِ الأصليَّهِ دونَ بَعْضٍ،نحوُ:ثَلَبَ و ثَلَمَ،فَصَمَ،فَصَلَ و فَصَمَ،فَطَرَ و فَطَمَ و نحوِها(الحدائقُ النّديَّه،ج ۲،ص ۱۷۴،مبحثُ الأسماءِ المشبَّهَهِ بالأفعال،الأوَّل المصدر؛جامع الدّروس العربيّه،ج ۱،ص ۲۱۳؛ المعجمُ المفصَّلُ فى اللُّغَهِ و الأدَب،مادّه الاشتقاق).

۴- ۴) .مِشْيَهٌ تأخُذُ عَرْضَ الطَّريقِ من النِّشاط.

ذلک(یعنی لَو لا الاِشْتِقاقُ)لَکانَ ک قِمَطْر (۱).

ثُمَّ إنْ رَجَعَتِ الْکَلِمَهُ إلیَ اشْتِقاقَیْنِ أو أکْثَرَ رُجِّحَ الْأَظْهَرُ،نَحْوُ:مَلْأَک (۲)،فقیلَ إنَّهُ مَأخوذٌ مِنَ الْأَلُوکَه(وَ هِیَ الرِّسالَه)،وَ قیلَ مأخوذٌ مِنْ لَأَکَ(أیْ أرْسَلَ)،وَ الْأخیرُ أولی لاِسْتِلْزامِ الْأَوَّلِ الْقَلْبَ دونَ الثّانی.فَمَلأَک-علیهذا-مَصْدَرٌ میمیٌّ اسْتُعْمِلَ فی مَعْنَی الْمَفْعول (۳).وَ إنْ تَساوَی الاشْتِقاقانِ أوِ الاِشْتِقاقاتُ فِی الظُّهورِ احْتُمِلَ الْجَمیعُ،نحوُ:

أوْلَق (۴)فَإنَّهُ یُحْتَمَلُ أنْ یَکونَ فَوْعَل بِدَلیلِ مَألوق وَ أنْ یَکونَ أفْعَل بِدَلیلِ مَوْلوق (۵)، وَ لا رُجْحانَ لِأَحدِهِما عَلَی الْآخَرِ.

ص: ۳۶۵

۱- ۱) .وَ مِنْ أمْثِلَهِ ذلِکَ«مَعَدّ»،فَإنَّهُ یُوازِنُ«فَعَلّ»لِمَجیء تَمَعْدَدَ(حُکِیَ عن عُمَرَ أنَّهُ قالَ:«اخْشَوْشِنُوا وَ تَمَعْدَدُوا»أیْ تَشَبَّهُوا بِمَعَدَّ،وَ هُوَ مَعَدُّ بْنُ عَدْنانَ أبُو الْعَرَبِ،أیْ دَعُوا التَّنَعُّمَ وَ زِیَّ الْعَجَم)وَ لَوْ لا الاِشْتِقاقُ لَحُکِمَ بِزیادَهِ الْمیم کَما هُوَ الْغالِبُ فی أمثالِه.وَ مِنْ ذلِکَ«خَنْفَنیق»(وَ هُوَ الدّاهِیَه)،فَإنَّهُ علی وَزْنِ«فَنْعَنیل»لِمَجیءِ الْخَفَق وَ الْخَفَقان،وَ لَوْ لاَ الاِشْتِقاقُ لَجازَ احْتِمالُ أصْلِیَّهِ النُّونِ وَ زیادَهِ الْمَدَّهِ وَ التَّضعیف.

۲- ۲) .مَلَک،أصلُهُ مَلْأَک بدلیل جمعهِ علی مَلائِکَه و قولِ الشاعِر:«وَلَسْتَ لاِنسِیٍّ و لکن لِمَلْأَکٍ تَنَزَّلَ من جَوِّ السَّماءِ یَصوبُ»،فالتَزَمُوا فی مَلْأَک التخفیفَ بحذفِ الهمزَهِ لکثْرَهِ الاستعمال.

۳- ۳) .وَ مِنْ أمْثِلَهِ ذلِک«إنْسان»فقیلَ إنَّهُ مَأخوذٌ مِنَ«الْأُنس»بِدَلیلِ أنَّهُ یَأنِسُ بِخِلافِ الْوَحْش.وَ قیلَ مَأخوذٌ مِنَ«الإیناس» وَ هُوَ الْإبْصار،وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعالی حِکایَهً عَنْ موسی علیهِ السَّلام: إنِّی آنَسْتُ ناراً (القصص۲۹/).وَ وَجْهُهُ أنَّهُ یُؤْنَسُ أیْ یُبْصَر وَ لا یَجْتَنُّ بِخِلافِ الْجِنّ.وَ قیلَ إنَّهُ مَأخوذٌ مِنَ«النِّسیان»بِدَلیلِ أنَّ أصْلَ الْإنْسانِ آدم علیهِ السَّلام وَ قالَ تَعالی فیه: فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً (طه۱۱۵/).هذا،وَ قَدْ رَجَّحَ الْمُحَقِّقُ الرَّضِیُّ قدّس سرّه الاِشْتِقاقَ الأوَّلَ وَ جَعَلَ الأخیرَ فی غایَهِ الْبُعد.وَ مِن ذلک«مؤْنَه»قیلَ هُوَ مَأخوذٌ مِنْ«مانَ یَمُونُ»(مانَهُ أی احْتَمَلَ مَؤُنَتَهُ وَ قامَ بکفایَتِهِ)فَأصْلُهُ«مَوُونَه»قُلِبَتِ الْواوُ هَمْزَهً.وَ قیلَ بَلْ هُوَ مُشْتَقٌّ مِنَ«الْأوْن»وَ هُو أحَدُ الْعِدْلَیْنِ(بِکَسْرِ الْعَیْن)لِأنَّ الْمَؤْنَهَ ثقیلهٌ کَالْعِدْل فَهَمْزَتُهُ أصْلِیَّهٌ وَ أصْلُهُ«مأوُنَه».هذا،وَ الْأخیرُ مَرجوحٌ مِنْ جِهَهِ الْمَعْنی لِأنَّ الثِّقْلَ مِنْ لَوازِمِ الْمَؤُنَه،مَعَ أنَّهُ غالِبیٌّ لا دائِمیّ.وَ مِنْ ذلِکَ أیْضاً«مَنْجَنیق»فَإنَّهُ یُحْتَمَلُ اشْتِقاقُه مِنْ«جَنَقَ»(بِمَعْنی رَمی)فَیَکونُ«مَنْفَعیل»لکِنَّهُ مَرْجوحٌ لِأنَّ زیادَهَ حَرْفَیْنِ فی أوَّلِ الاِسْمِ غَیْرِ الْجاری عَلَی الْفِعلِ نادِرٌ بِخِلافِ الْجاری عَلَی الْفِعْل کَمُنْطَلِق وَ نَحْوه.وَ یُحْتَمَلُ أنْ یَکونَ «فَنْعَلیل»بِدَلیلِ جَمْعِهِ علی«مَجانیق»،فَإنَّ سُقوطَ النّونِ دَلیلُ زیادَتِهِ فَإذا ثَبَتَ زِیادَهُ النّونِ فَالْمیمُ مَحْکومٌ بِالْأصالَه لِئلاّ یَلْزَمَ زِیادَهُ حَرْفَیْنِ فی أوَّلِ الاِسْم.و الأرْجَحُ أنْ یَکونَ«فَعْلَلیل»کَسَلْسَبیل وَ بَرْقَعید وَ غَیرِهِما لِأنَّ الْأصْلَ أنْ لا یُحْکَمَ بِزیادَهِ حَرْفٍ إلاّ لِضَرُورَهٍ.

۴- ۴) .أولَق:الجُنون.

۵- ۵) .یُقالُ رَجُلٌ مَألوقٌ أو مَوْلوقٌ أی مَجْنونٌ.

البحثُ الثانی:الزَّوائد

حروفُ الزِّیـادَهِ عَشَـرَهٌ،هِیَ:السّینُ و الهمزَهُ و اللاّمُ و التـاءُ و المیمُ و الواوُ و النُّونُ و الیـاءُ و الهاءُ و الألِف،تَجْمَعُها:«سأَلْتُمُونیها».وَ لَیْسَ مَعْنی زِیادَهِ هـذِهِ الْحروفِ أنّها زائـداتٌ دائماً،بَلِ الْمعنی أنَّ زَوائدَ الکَلِماتِ إنَّما تکونُ مِنْ هذِه الْحروفِ إلاّ أنْ یکونَ الزّائدُ تَضْعیفاً فیکونُ مِنْ حُروفِ الزّیادَهِ ک عَلَّم أو مِنْ غَیرها ک قَطَّع،أو مزیداً لِلْإلحاق.نحوُ:

قَرْدَد و أرطیٰ.ثُمَّ لِزِیادَهِ کُلٍّ مِن تِلکَ الْحروفِ فِی الْکَلِمَهِ مَواضِعُ خاصَّهٌ تَغْلِبُ زیادَتُها فیها،إلَیْکَ فیما یَلی بَیانَها:

السّینُ تَطَّرِدُ زیادَتُها فی بابِ الاِسْتِفْعال.

الْهَمْزَهُ تَغْلِبُ زیادَتُهـا فی مَوْضِعَیْن:١.أوَّلِ الْکَلِمَهِ إذا کـانَ بَعْـدَها ثَلاثَهُ أُصـولٍ،نحوُ:أفْکَلٌ (١)،وَزْنُـهُ أفْعَلُ،بِخِلافِ ما إذا کـانَ بَعْدَها أکْثَرُ مِنْ ثَلاثَهِ أُصـول فَتَکـونُ أصْلِیَّهً،نحوُ:إصْطَبْلٌ،وَزْنُـهُ فِعْلَلٌّ،إلاّ ما کـانَ جارِیـاً عَلَی الْفِعْلِ نحوُ:اِحْرِنْجام و اقْشِعْرار.٢.فی آخِرِ الْکَلِمَهِ بِشَـرْطِ أنْ تَقَـعَ بَعْـدَ ألِـفٍ زائِـدَهٍ قَبْلَهـا ثَلاثَهُ أُصـولٍ أو أکثَرُ،نحوُ:عِلْباء،سَوْداء،احْبِنْطاء (٢)،بِخِلاف وَفاء و مَلأَ و نحوِهما.

اللاّمُ زائِدَهٌ فی بَعْضِ أسْماءِ الإشارَهِ،نحوُ:ذلِک،تِلْک،هُنالِکَ،اولالِکَ.

التّاءُ تَطَّرِدُ زیادَتُها أوّلاً-فی التَّفعیلِ وَ التَّفَعُّلِ و التَّفاعُلِ و التَّفَعْلُلِ و نحوِها،وَ وَسَطاً فِی الإفْتِعالِ وَ الاستفعال و نَحْوِهِما و آخِراً فِی المؤَنَّثِ المُفْرَدِ وَ الْجَمْع،نحوُ:مُسْلِمَه و مُسْلِمات.

الْمیم یَغْلِبُ زیادَتُها أوَّلَ الکَلِمَه إذا کانَ بَعْدَها ثَلاثَهُ أُصولٍ،نحوُ:مَقْتَل،بِخِلافِ ما

١- ١) .رَعْدَهٌ تعرضُ الإنسانَ من بَرْدٍ أو خَوفٍ.

٢- ٢) .اَلْحَبَنْطیٰ:العظیمُ البطن،و احْبَنْطی احْبِنْطاءً کاِحْرَنْجَمَ احْرِنجاماً.

كانَ بَعْدَها أَكْثَرُ من ثلاثَةٍ،نحوُ:مَرْزَنْجُوش (۱)،فَهُوَ فَعْلَنْلُول،إلاّ أنْ يكونَ جارِياً عَلَى الْفِعْل نحوُ:مُدَحْرِج وَ مُحْرَنْجِم.

الْواوُ تَطَّرِدُ زِيادَتُها فى غَيْرِ الْأوَّلِ مَعَ ثَلاثَةِ أُصولٍ فصاعِداً نحوُ:كَوْكَب،عُروض، عُصْفُور،قَربوس (۲)،قَرْطَبوس (۳)و حِنْطَأْو (۴)بِخِلافِ وَرَنْتَل (۵)،فإنَّهُ فَعَنْلَل.

النُّونُ تَطَّرِدُ زِيادَتُها فى الِانْفعال و الِافْعِنْلال وَ نَحْوِهِما،وَ تَغْلِبُ زِيادَتُها فى مَوْضِعَيْن:۱.فيما إذا وَقَعَت آخِرَ الْكَلِمَه بَعْدَ أَلِفٍ زائِدَهٍ قَبلَهُما ثَلاثهُ أُصولٍ فَصاعِداً نحوُ:سَكْران،قَبان (۶)و زَعْفَران.۲.ما إذا وَقَعَتْ ثالِثَهً ساكِنَهً بَعْدَها حَرْفانِ أوْ أكْثَرُ، نحوُ:شَرَنْبَث (۷)،قَلَنْسُوَه،جِعِنْظار (۸)؛بِخِلافِ عُرُنْد (۹)،فَإنَّ نونَهُ وَ إنْ كانَت زائِدَهً وَ لكِنْ يُعْرَفُ زِيادَتُها مِنْ جِهَهِ الِاشْتِقاقِ لِأَنَّهُ مِنَ الْعَرْد (۱۰)لا مِنْ جِهَهِ غَلَبَهِ زِيادَتِها فى هذا الْمَوضِع.

الْياءُ تَغْلِبُ زِيادَتُها إذا كانَ مَعَ ثلاثَةِ أُصولٍ فَصاعِداً نحوُ:يَلْمَع (۱۱)،فُلَّيْق (۱۲)،خَيْتَعور (۱۳)لَيالى،سَلْسَبيل (۱۴).

ص:۳۶۷

۱- ۱) .اسم نَبْتٍ و مَرْزَجُوش لُغَةٌ فيه.

۲- ۲) .مقدَّمُ السَّرْج.

۳- ۳) .الدّاهيَه.

۴- ۴) .القصير.

۵- ۵) .الشرُّ و الأمرُ العظيم.

۶- ۶) .دُوَيْبَّةٌ.

۷- ۷) .الأسَدُ و القَبيح.

۸- ۸) .قَصيرُ الرِّجْلَيْنِ غليظُ الجِسم.

۹- ۹) .الشديدُ من كُلِّ شيءٍ.

۱۰- ۱۰) .بمعنى الصُّلب.

۱۱- ۱۱) .السَّراب.

۱۲- ۱۲) .ضربٌ من الفَواكه.

۱۳- ۱۳) .المرأهُ السَّيِّئَهُ الخُلْق.

۱۴- ۱۴) .اللَّبَنُ الَّذى لا خُشُونَهَ فيه و قد يوصَفُ به الماءُ،و اسمُ عينٍ فى الجنَّه.

الْهاءُ زيدَتْ فى جَمْعِ أُمّ-أُمَّهات وَ فى بابِ إراقَه-أهْراقَ يُهْريقُ إهْراقَهً(بِمَعْنى أراقَ يُريقُ إراقَهً)وَ فى الْوَقْف،نحوُ:رَهْ و قِهْ.

الألِفُ تَطَّرِدُ زيادَتُها فِى غَيْرِ الْأَوَّلِ مَعَ ثَلاثَهِ أُصولٍ فَصاعِداً،نحوُ:حِمار،سِرْداح (۱)، أرْطىً (۲)،قَبَعْثَرىً (۳).

البحثُ الثّالثُ:عدمُ النّظير

اشاره

إن فُقِدَ الِاشتِقاقُ و غَلَبَهُ الزِّيادَهِ فى كَلِمَهٍ،يُعْرَفُ الزّائدُ عنِ الأصلِيِّ بإيجابِ الحُكْمِ بأصالَهِ حرفٍ خروجَ الكلمهِ عن الأبْنِيَهِ المشهورَهِ المعروفَهِ لعدمِ النَّظيرِ لَها فى تلك الأبنيَهِ،فَيُحْكَمُ بزيادتِها؛نحوُ:تَتْفُل (۴)،فإنَّ التاءَ الأُولىً لو حُكِمَ بأصالِتها صارَ وزنُ الكَلِمَهِ فَعْلُل و ليسَ لَهُ فى الأوزانِ الرُّباعيِّ المجرَّدِ نظيرٌ،فيُحْكَمُ بزيادتِها كَىْ تكونَ الكلمهُ تَفْعُل،و المجالُ فى أوزانِ الاسمِ المزيدِ فيه واسعٌ (۵).و هكذا الأمرُ فى كُنْتَأل (۶)و كَنَهْبُل (۷)،فإنَّ النونَ فيهما لو حُكِمَ بأصالتِها أدّىً إلى وَزْنَى فُعْلَلّ و فَعَلُّل و ليس لَهُما فى أوزانِ الخماسيِّ المجرَّدِ نظيرٌ،فيُحْكَمُ بزيادتِها كَىْ تكونَ الكلمتانِ فُنْعَلّ و فَنَعْلُل؛بخلافِ كَنَهْوَر (۸)فهُو فَعَلَّلٌ كسَفَرْجَل.

ص :۳۶۸

۱- ۱) .ناقَهٌ سِرْداح:سريعَهٌ كريمَه(مقاييس اللُّغَه).

۲- ۲) .شَجَرٌ يَنْبُتُ فى الرَّمل.

۳- ۳) .العظيمُ الشديد.

۴- ۴) .وَلَدُ الثَّعلَب.

۵- ۵) .قولُنا:«و المجالُ...واسِعٌ»جوابٌ عن إشكالٍ مُقَدَّرٍ و هو أنَّ وزنَ تَفْعُل أيضاً ليس من الأوزانِ المشهورهِ المعروفهِ للثلاثىِّ المزيدِ فيه.

۶- ۶) .القصير.

۷- ۷) .من أشجارِ البادِيَه.

۸- ۸) .السَّحابُ العظيم.

ثُمَّ إذا کان لکلمهٍ وزنانِ فَوُجِدَ لأحَدِهِما نظیرٌ دونَ الآخَرِ،حُکِمَ بزیادَهِ الحرفِ المشکوکِ أصالتُها و زیادتُها فی کِلا الوزنَیْنِ،نحوُ:تُتْفُل (۱)،فالتاءُ الأولی فیها زائدَهٌ و إنْ یُوجَدُ لفُعْلُل نظیرٌ و هو بُرْثُن،لِعدَمِ النَّظیرِ للزِّنَهِ الأخْری و هو تَتْفُل کما سَبَقَ.

تَتِمَّهٌ

إذا کـانَ فی کَلِمَهٍ ثَلاثَهُ أُصـولٍ فَصاعِـداً و ضُـعِّفَ بَعْضُ أُصولِهِ-أیْ کُرِّرَ- فَـالْمُکَرَّرُ زائـدٌ غالِبـاً،نحوُ:قَرْدَد (۲)،أصْلُهُ قرد،وَ مَرْمَریس (۳)،أصْلُهُ مرس وَ عَصَبْصَب (۴)أُصْلُهُ عصب،بِخِلافِ زَلْزَلَه وَ نَحْوِهِ إذْ لا یَبْقی فیهِ بَعْدَ حَذْفِ الْمُضَعَّفِ ثَلاثَهُ أُصولٍ.

ثُمَّ التَّضعیفُ یَکونُ لِلإلْحاقِ غالِباً،وَ لْنَبْحَثْ عَنِ الْإلْحاقِ آنَئِذٍ.

الفصل ۸.الإلحاق

اشاره

الفصل ۸.الإلحاق (۵)

الإلْحاقُ أنْ تزیدَ حَرْفاً أوْ حَرْفَیْنِ فی کَلِمَهٍ لِتُوازِنَ کلمهً أُخْری أکْثَرَ حروفاً مِنها و تُعامَلَ مُعامَلَتَها اللَّفظیَّهَ (۶)،من التصریفاتِ و التصرُّفاتِ (۷)؛نحوُ:شَمْلَلَ (۸)

۱- ۱) .بمعنی تَتْفُل.

۲- ۲) .الأرض المستوِیَه.

۳- ۳) .الدّاهیَه.

۴- ۴) .الشَّدید.

۵- ۵) .شرح الرّضی علی الشافیه،ج ۱،ص ۵۲ و ج ۲،ص ۳۳۰؛شرح المفصّل،ج ۳،ص ۳۱۸ و ج ۵،ص ۵۱۴؛جامع الدّروس العربیّه،ج ۱،ص ۲۲۸.

۶- ۶) .فالغرضُ الأصلیُّ من الإلحاقِ لفظیٌّ و إن لا یخلو الإلحاقُ غالباً من معنیً جدیدٍ بالنِّسبَهِ إلی أصلِهِ-إن کان له أصلٌ- و لا أقلَّ من التأکیدِ و المبالَغَهِ.

۷- ۷) .التصریفاتُ فی الأفعالِ،کتصریفاتِ الماضی و المضارع و الأمرِ و الأسماءِ المشتقَّهِ من الأفعالِ کاسمَیِ الفاعلِ و المفعولِ و غیرِهما.و التصرُّفاتُ فی الأسماءِ،کالتَّصغیرِ و التکسیرِ و نحوِهما.

۸- ۸) .أسْرَعَ فی المشْی.

مُلْحَقٌ ب دَحْرَجَ،تَجَلْبَبَ (۱)مُلْحَقٌ ب تَدَحْرَجَ،مَهْدَد (۲)مُلْحَقٌ ب جَعْفَر،ألَنْدَد (۳)مُلْحَقٌ ب سَفَرْجَل.

و لا يَجِبُ أنْ يكونَ لأصلِ المُلْحَقِ معنىً،أى قد يكونُ أصلُ المُلْحَقِ مُهْمَلاً مُفْتَرَضاً، نحوُ:كَوْكَب (۴)،زَيْنَب (۵)،هَرْوَلَ (۶)،قَلْنَسَ (۷).

و للمُلْحَقِ أمارَتانِ يُعْرَفُ بِهِما:

۱.زِيادَهُ الإلحاقِ غيرُ مُطَّرِدَهٍ فى إفادَهِ معنىً،نحوُ:قرد-قَرْدَد؛بخلافِ قَتَلَ- مَقْتَل (۸).

۲.لا يَعْرِضُ المُلْحَقَ إدغامٌ و لا إعلالٌ لِئَلّا يَفُوتَ وَزنُهُ الظاهرُ الّذى أُلْحِقَتِ الكَلِمَهُ لأجْلِه بِكَلِمَهٍ أُخرى،نحوُ:مَهْدَد،ألَنْدَد،جَهْوَرَ (۹)،تَرَهْوَكَ (۱۰)،اقْعَنْسَسَ (۱۱)،

ص :۳۷۰

۱- ۱) .لَبِسَ الجِلْبابَ.
۲- ۲) .اسمُ امْرَأهٍ.
۳- ۳) .الشّديدُ الخصومَه.
۴- ۴) .النَّجم.
۵- ۵) .اسمُ شَجَرٍ حَسَنِ المنظَر طيِّبِ الرّائحه و تُسَمّى به المرأه.
۶- ۶) .أسْرَعَ بينَ المَشْيِ و العَدْو.
۷- ۷) .قَلْنَسَهُ:ألْبَسَهُ القَلَنْسُوَه.
۸- ۸) .فلا تكونُ زيادَهُ الهمزهِ فى أفعلِ التفضيلِ و أفعلِ الصِّفَهِ و زيادَهُ الميم فى المصدرِ و أسماءِ الزّمانِ و المكانِ و الالَهِ لِلْإلحاقِ و إنْ صارتِ الكلمهُ بهما كالرُّباعى فى الوزنِ و التصغيرِ و التكسيرِ مثلاً؛كما لا تكونُ زياداتُ أفْعَلَ و فَعَّلَ و فاعَلَ أيضاً للإلحاق و إن صارَتِ الأبوابُ المذكورَهُ كبابِ دَحْرَجَ يُدَحْرِجُ دِحْراجاً؛و قِسْ على ذلك فَعْلَلَ و تَفَعْلَلَ.ثم عدمُ اطِّرادِ زيادَهِ الإلحاق فى إفادهِ معنىً لا يعنى عدمَ تغيُّرِ المعنى بزيادهِ الإلحاقِ؛فمعنى حَوْقَلَ-مثلاً-غيرُ معنى حَقَلَ أو حَقِلَ،و معنى شَمْلَلَ غيرُ معنى شَمَلَ أو شَمِلَ،و معنى كَوْثَر غيرُ معنى كثر(شرح الرَّضى على الشافيه،ج ۱،ص ۵۲).
۹- ۹) .رفَعَ صوتَه.
۱۰- ۱۰) .مَشىٰ كأنَّهُ يَموجُ فى مَشْيِه.وَلْيُلاحَظْ أنَّ التمثيلَ بمثلِ جَهْوَرَ و تَرَهْوَكَ-بعدَ مُماشاهِ القوم-مبنيٌّ على فرضِ جريانِ الإعلالِ فى مثلِهما،و لا يخفى أنَّهُ لا يجرى الإعلالُ فيهما و لا فى مثلِهما لما أسَّسْنا من اختصاصِ الإعلالِ فى مثلِ المقامِ بالحرفِ الأصليِّ،فَتَدَبَّرْ.
۱۱- ۱۱) .رَجَعَ و تأخَّرَ.

و کذا مَدْيَن و مَرْيَم بناءً على أنَّهُما مُلْحَقانِ (۱)؛بخلافِ نحوِ:مَعَدّ (۲)و قُمُدّ (۳)، حيثُ يُعْلَمُ بالإدغامِ المغَيِّرِ للوزنِ الظّاهرِ أنَّهُما غيرُ ملحَقيْن.

نَعَم،جَرى الإدغامُ فى نحوِ:خِدَبّ (۴)(مُلْحَقٌ بِ قِمَطْر (۵))و عَمَلَّس (۶)(مُلْحَقٌ بِ سَفَرْجَل)و قِرْشَبّ (۷)(مُلْحَقٌ بِ قِرْطَعْب (۸))و هَمَّرِش (۹)(مُلحقٌ بِ جَحْمَرِش (۱۰))،لعَدَمِ فَواتِ الوَزْنِ الظاهرِ؛كما جَرى الإعلالُ أيضاً فى نحوِ:قَلْسىً (۱۱)و سَلْقىً (۱۲)(مُلْحَقانِ ب دَحْرَجَ)لِأنَّ إعلالَ آخِرِ الكَلِمَهِ قلباً و تسكيناً لا يَضُرُّ بوَزْنِها كما قد يُسَكَّنُ الآخِرُ بالوقْفِ بلا بأسٍ (۱۳).

تنبيهٌ

الأصلُ فى الملحقِ أن يُلْحَقَ بِالمجرَّدِ.فالثُّلاثِيُّ المجرَّدُ يُزادُ فيه حرفٌ واحدٌ و يُلْحَقُ بالرُّباعيِّ المجرَّدِ،نحوُ:حَوْقَلَ (۱۴)،و نحوُ:كَوْثَر (۱۵)؛و الاسمُ الثلاثيُّ المجرَّدُ قد يُزادُ

۱- ۱) .شرح الرَّضى على الشافيه،ج ۳،ص ۱۰۵.

۲- ۲) .اسمُ حَيٍّ(القاموس المحيط).

۳- ۳) .القويُّ الشَّديد.

۴- ۴) .العظيمُ الجافى.

۵- ۵) .ما يُصانُ فيه الكُتُب.

۶- ۶) .الذِّئبُ أو الكلبُ الخبيثان.

۷- ۷) .السَّيِّءُ الحال.

۸- ۸) .السَّحاب.

۹- ۹) .العجوزُ المظرِبَهُ الخُلْق.

۱۰- ۱۰) .العجوز المُسِنَّه.

۱۱- ۱۱) .قَلْساهُ:ألْبَسَهُ القَلَنْسُوَه.

۱۲- ۱۲) .سَلقاهُ،ألقاهُ على ظَهْرِه.

۱۳- ۱۳) .و قالوا لا بأسَ بانكسارِ الوزنِ بالإعلالِ الحذفيِّ فى نحوِ أرطَىً-مثلاً-لأنَّهُ غيرُ دائمٍ لرجوعِ الألفِ مع أل و الإضافَهِ،نحوُ:الأرطى هذا أرطى الموضِع(شرح الرَّضى على الشافيه،ج ۱،ص ۵۸).

۱۴- ۱۴) .كَبُرَ و هَرِمَ.

۱۵- ۱۵) .الكثير من كلِّ شيء،الخيرُ الكثير.

فیِه حرفانِ و یُلْحَقُ بالخُماسیِّ المجرَّدِ،نحوُ:یَلَنْدَد (۱)؛و الاسمُ الرُّباعیُّ المجرَّدُ قد یُزادُ فیه حرفٌ واحدٌ و یُلْحَقُ بالخُماسیِّ المجرَّدِ،نحوُ:جَحَنْفَل (۲)؛و هذا هو الغالِب.

و لکِنْ قَد یُریٰ فی بابِ الإلحاقِ ما أُلْحِقَ بالمجرَّدِ ثُمَّ أُلْحِقَ هذا الْمُلْحَقُ بالمزیدِ فیه،فیُشْتَرَطُ إذاً أنْ یُزادَ فیه نفسُ ما زیدَ فی المزیدِ فیه فی مثلِ مکانِه؛نحوُ:شطن-شَیْطَنَ-تَشَیْطَنَ (۳)(أُلْحِقَ الثلاثیُّ المجرَّدُ بالرُّباعیِّ المجرَّدِ ثم أُلْحِقَ هذا الملحقُ بالرُّباعیِّ المزیدِ فیه).و قد یُری المجرَّدُ أُلْحِقَ بالمزیدِ فیه بادِئَ بَدْءٍ،نحوُ:سکن-تَمَسْکَنَ و قعس-اِقْعَنْسَسَ(أُلْحِقَ الثلاثیُّ المجرَّدُ بِالرُّباعیِّ المزیدِ فیِه بِلا لُحوقٍ قبلَ ذاکَ بالرُّباعیِّ المجرَّدِ) (۴).

تنبیهٌ آخَر

یفترقُ الاسمُ المُلْحَقُ بالخُماسیِّ عن الخُماسیِّ فی حُکْمِ التَّصغیرِ و التکسیرِ.و ذلک لأنَّ الخماسیَّ یُحْذَفُ حرفُهُ الآخِرِ فی التصغیرِ و التکسیرِ-علی تفصیلٍ فی التصغیرِ قد سَبَقَ فی مَحَلِّه-نحوُ:سَفَرْجَل-سَفارِج و سُفَیْرِج،بخلافِ المُلْحَقِ بالخماسیِّ حیثُ یُحْذَفُ منهُ حرفُهُ الزّائدُ أینَ کانَ،نحوُ:جَهَنْفَل-جُهَیْفِل،کَنَهْوَر (۵)- کَناهیر.و لا یَخْلو الإلحاقُ-مَعَ ذلک-هُنا مِنْ فائدَةِ التَّماثُلِ و التَّوَسُّعِ (۶).

الإلحاقُ و أبوابُ الفعلِ المزیدِ فیه

الإلحاقُ و أبوابُ الفعلِ المزیدِ فیه (۷)

الأبوابُ العَشَرَةُ المشهورَه من أبوابِ الفعلِ الثلاثیِّ المزیدِ فیه کُلُّها غیرُ

۱- ۱) .بمعنی أَلَنْدد،الشدیدُ الخصومَه.

۲- ۲) .الغلیظ.

۳- ۳) .شَطَنَ و تَشَیْطَنَ:صارَ کالشَّیطانِ و فَعَلَ فِعْلَه.

۴- ۴) .شرح الرَّضی علی الشّافیه،ج ۱،ص ۵۵.

۵- ۵) .السَّحابُ العظیم.

۶- ۶) .قال الرَّضیُّ قدّس سرّه:«فائدهُ الإلحاقِ أَنَّهُ رُبما یُحتاجُ فی تلک الکلمهِ إلی مثلِ ذلک التَّرکیبِ فی شِعْرٍ أو سَجْعٍ(شرح الرَّضی علی الشافیه،ج ۱،ص ۵۲).

۷- ۷) .شرح المفصَّل،ج ۴،ص ۴۳۱؛تکملَهٌ فی تصریفِ الأفعال،ص ۱۱۸؛المعجم المفصّل فی تصریف الأفعالِ العربیَّه،ص ۴۶.

مُلْحَقِهِ و كـذلك بابانِ من الأبواب غيرِ المشهـورَهِ،هُما:اِفْعَوَّلَ و افْعَوْعَلَ (الرَّقَمَيْنِ ۱۴ و ۱۵ حَسَبَ مـا رتَّبْناه)و بابٌ واحـدٌ من الأبوابِ النادِرَه،هو بابُ افْتَعْلى(الباب ۶ من تلك الأبْواب).أمّا سائرُ الأبْوابِ فكُلُّها مُلْحَقاتٌ بالشَّرحِ التّالى:

أ)أُلْحِقَتْ ب فَعْلَلَ(دَحْرَجَ-الرُّباعىُّ المجرَّد)ثَمانيَهُ أبوابٍ،هى:فَعْلَلَ،فَوْعَلَ،فَعْوَلَ، فَيْعَلَ،فَعْنَلَ،فَعْلى(الأبواب:۶،۵،۴،۳،۲،۱ من الأبوابِ غيرِ المشهورَهِ)و فَعْيَلَ و فَنْعَلَ (البابانِ ۱ و ۲ من الأبوابِ النادِرَهِ).

ب)أُلْحِقَتْ ب تَفَعْلَلَ(تَدَحْرَجَ-الرُّباعىُّ المزيدُ فيه)ثمانِيَهُ أبوابٍ أيضاً،هى:

تَفَعْلَلَ،تَفَوْعَلَ،تَفَعْوَلَ،تَفَيْعَلَ،تَمَفْعَلَ(الأبواب:۱۱،۱۰،۹،۸،۷ مـن الأبوابِ غيرِ المشهـورَه)و تَفَعْنَلَ،تَفَعْلى،تَفَعْيَلَ(الأبواب ۵،۴،۳ مـن الأبوابِ النـادِرَهِ)؛ غيرَ أنَّ تَمَفْعَلَ(البـاب ۱۱)مُلْحَقٌ من الثلاثىِّ إلى الرُّباعىِّ المزيد فيه و البَواقى مُلْحَقاتٌ أوَّلاً من الثلاثىِّ إلى الرُّباعىِّ المجرَّدِ ثُمَّ تُلْحَقُ هذه المُلْحَقاتُ ثانياً إلى الرُّباعىِّ المزيدِ فيه.

ج)أُلْحِقَ ب افْعَنْلَلَ(احْرَنْجَمَ-الرُّباعىُّ المزيدُ فيه)بابانِ هُما:اِفْعَنْلَلَ و افْعَنْلى(البابانِ ۱۲ و ۱۳ من الأبوابِ غيرِ المشهورَهِ)و كِلاهُما مُلْحَقانِ بادِئَ بَدْءٍ بالرُّباعىِّ المزيدِ فيه من دونِ اللُّحوقِ قَبْلَئذٍ بالرُّباعىِّ المجرَّدِ،هذا.

السُّؤالُ و التَّمرين

۱.ما هِىَ أحرفُ الإبدالِ؟اذْكُرْ لكلٍّ منها أمْثِلَهً من غيرِ ما مُثِّلَ به فى الدَّرس.

۲.حروفُ الزِّيادهِ ما هِىَ؟هاتِ لزيادَهِ كلٍّ منها أمْثِلَهً من غَيرِ ما مَثَّلْنا به فى الدَّرس.

۳.تَحَسَّسْ ما تستَطيعُ من المِثالِ-و لا أقَلَّ من عشرينَ مِثالاً-لِلْمُلْحَقِ من غيرِ ما مَثَّلْنا به فى المَتْن.

الفصل ۹.غَيْرُ الْمُنْصَرِف

الفصل ۹.غَيْرُ الْمُنْصَرِف (۱)

غَيْرُ الْمُنْصَرِفِ اسْمٌ مُعْرَبٌ لا تَدْخُلُهُ الْكَسْرَةُ و لا التَّنْوينُ(تَنْوينُ التَّمَكُّنِ)؛و قَدْ يُقالُ لَهُ:«الممنوع من الصَّرف».

أَسْبابُ مَنْعِ صَرْفِ الاسمِ أرْبَعَهٌ،هِيَ:الْعَلَمِيَّهُ،الْوَصْفِيَّهُ،ألِفُ التَّأْنيثِ و صيغَهُ مُنْتَهَى الْجُموع.أمّا ألِفُ التّانيثِ فَتمنَعُ الصَّرفَ مطلقاً،و أمّا البَواقى فتأثيرُها فى منعِ الصَّرفِ مشروطٌ كما يلى:

أ)تُوجبُ الْعَلَمِيَّهُ منعَ الصَّرفِ بأحَدِ الشُّروطِ الآتيهِ:

۱.أنْ يَكُونَ مَخْتوماً بألِفٍ وَ نونٍ زائِدَتَيْنِ،نحوُ:عُثْمان.

۲.أوْ يَكونَ على وزنِ الْفِعْل،نحوُ:أحْمَد و يَزيد.

۳.أو يَكُونَ مُرَكَّباً تَرْكيبَ مَزْجٍ و لم يَكُ جُزْؤهُ الثانى«وَيْهِ»،نحوُ:بَعْلَبَكّ و بَيْتَ لَحْم.

۴.أو يَكونَ مَعْدولاً-وَ مَعْنَى«الْعَدْلِ»هنا،أنْ يُشْتَقَّ كَلِمَهٌ مِنْ أُخْرى و لَمْ يَفْتَرِق معنى المشتقِّ من المشتقِّ منه-نحوُ:«عُمَر»فَإنَّهُ مَعْدُولٌ عَنْ«عامِر»؛وَ مِثْلُهُ كُلُّ ما كانَ مِثْلَهُ،نحوُ:«غُدَر»معدول غادِر و«فُسَق»معدولُ فاسق.

۵.أوْ يكونَ مُؤَنَّثاً،نحوُ:مَرْيَم،جُوْر (۲)،سَقَر؛إلاّ إذا كانَ ثُلاثِيّاً ساكِنَ الْوَسَطِ غيرَ أعْجَمىٍّ،نحوُ:هِنْد،فَيَجُوزُ فيهِ الصَّرْفُ و عَدَمُه.

۶.أوْ يَكونَ أعْجَمِيّاً زائداً عَلى ثَلاثَهِ أحْرُفٍ،نحوُ:إبْراهيم و يَعْقوب.

ب)تُوجِبُ الصِّفَهُ مَنْعَ الصَّرفِ بأحَدِ الشُّروطِ الآتيهِ:

۱.أنْ يَكونَ عَلى وَزْنِ«فَعْلان»إذا كانَ«فَعْلان»يُؤَنَّثُ بِالألِف،نحوُ:رَيّان؛و لا ضَيْرَ فى أنْ يُؤَنَّثَ بالتاءِ أيضاً،نحوُ:سَكْران؛بخلافِ ما يُؤَنَّثُ بالتاءِ فقط،نحوُ:رَيْحان.

۱- ۱) .شرح الرّضى على الكافيه،ج ۱،ص ۱۰۰؛جامع الدّروس العربيّه،ج ۲،ص ۲۱۶؛مبادئ العربيّه،ج ۴،ص ۱۲۱.

۲- ۲) .اسمُ بلدَهٍ.

۲.أوْ یَکونَ عَلی وَزْنِ أفْعَل،نَحْوُ:أحْمَر و أفْضَل.

۳.أوْ یکونَ معدُولاً؛وَ الوَصْفُ الْمَعْدُولُ فی مَوْضِعَیْنِ:

الأوَّلُ:الأعْـدادُ عَلی وَزْنِ«فُعـال»أو«مَفْعَـل»،و همـا معـدولانِ مِنَ الواحِـدِ إلی العَشَـرَهِ، نحوُ:«أُحـاد»أو«مَوْحَـد»أی«واحِـد واحِـد»،«ثُنـاء»أو«مَثْنی»أی«اثنَیْنِ اثْنَیْنِ»،و هکـذا إلی«عُشار»أو«مَعْشَر»أی«عَشَره عَشَرَة»،قالَ تعالی: أُولِی أَجْنِحَةٍ مَثْنیٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ (۱).

الثانی لَفْظَهُ«أُخَر»بِمَعْنی«غَیْر»مَعْدولٌ عَنْ«آخَر»(بِفَتْحِ الْخاء)کَما فی قَوْلِهِ تَعالی:

فَعِدَّةٌ مِنْ أَیّٰامٍ أُخَرَ

(۲)

.

و إنَّمـا عَـدُّوا«اخَرَ»مَعْـدُولاً عَـنْ«آخَر»لِأنَّ قِیـاسَ اسـم التَّفْضـیلِ الْمُجَرَّدِ مِنْ«أل»و الإضـافَهِ أنْ یُسْتَعْمَلَ مُفرداً مـذکّراً مُطْلقـاً کَمـا سَبَقَ.لکِنَّهُمْ حَیْثُ رأوا قَوْلَ الْعَرَبِ «رَجُلانِ آخَرانِ»،«رِجـالٌ آخَروُنَ»،«امْرَأهٌ أُخْریٰ»،«امْرَأتـانِ اخْرَیـانِ»و«نِسـاءٌ أُخَرُ»، عَـدُّوا کُـلَّ هــذِهِ الصِّیَـغِ مَعْـدُولاتٍ عَـنْ«آخَرَ».وَ انَّمـا خَصُّوا«أُخَرَ»بالــذِّکْرِ لِـأَنَّ«آخَرانِ»و «آخَروُنَ»و«أُخْرَیـانِ»تُعْرَبُ بـالْحُرُوفِ،فَلا تکُونُ مَوارِدَ لِمَنْعِ الصَّرْفِ؛و فی«أُخْریٰ» ألِفُ التّأنیثِ،و بِها مُنِعَتْ مِنَ الصَّرْفِ؛وَ«آخَرُ»لا عَـدْلَ فیهِ وَ منعُ صَـرْفِهِ لِلْوَصْـفیَّه وَ وزنِ الفِعْل؛فَبَقِیَ«اخَرُ»فریدَهً لِلْذِّکرِ.و أمّا«الأواخِرُ»و«الأُخَرَیاتُ»فلا تُسْتَعْمَلانِ إلاّ مَعَ اللاّمِ أو مَعَ الإضافَهِ إلی ما فیه اللاّمُ وِفْقاً للقاعدَهِ فی اسمِ التّفضیلِ.

هذا و قد تَکُونُ لَفْظَهُ«أُخَر»جَمْعاً لِ«أُخْری»مُؤنَّثِ«آخِر»(بِکَسْرِ الخاءِ،مُقابِلُ أوَّل)فَتَکُونُ مُنْصَرِفاً لِأنَّهُ غَیْرُ مَعْدُولٍ.

ج)ألِفُ التّانیثِ مَقْصُورهً کانَتْ أمْ مَمْدُودهً،تَمْنَعُ الصَّرْفَ بِلا شَرْطٍ،نحوُ:سَلْمیٰ، عَذْراء،سَکْریٰ،حَمْراء.

ص :۳۷۵

۱- ۱) .فاطر۱/.

۲- ۲) .البقره۱۸۴/.

د)صيغَهُ مُنْتَهَى الْجُمُوعِ تَمْنَعُ الصَّرْفَ بِشَرْطِ ألّا تَلْحَقَها التّاءُ،نحوُ:أرامِل و أساتيد بِخِلافِ:أرامِلَه وَ أساتِذَه.

تَنبيهٌ:المَمْنُوعُ مِن الصَّرْفِ إذا أُضيفَ أوْ دَخَلَهُ«أل»انْصَرَفَ،نَحوُ:«صَلِّ عَلى أشْرَفِ الْأنبياء»و«سَلِّمْ عَلَى النبيِّ الْأَفْضَلِ».

هذا،و قد يَدْخُلُ التَّنْوينُ غيرَ المُنْصَرِفِ لِلْاِضْطِرارِ أو لِلتَّناسُبِ وَ نَحْوِه،كَقَوْلِ الشاعِرِ:تَبَصَّرْ خَليلي هَلْ ترى مِنْ ظَعائنٍ (١)،وَ كَقَوْلِهِ تَعالى: وَ يُطافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَهٍ مِنْ فِضَّهٍ وَ أَكْوابٍ كانَتْ قَوارِيرَا (٢).

تَمَّ الكتابُ و سُبْحانَ اللّهِ وَ لَهُ الحَمْدُ

ص :٣٧۶

١- ١) .ظَعائن جمع ظَعينَه وَ هى الْهَوْدَج.

٢- ٢) .الإنسان١۵/.

فهرست منابع و مآخذ

اشاره

۱.قرآن مجید.

۲.نهج البلاغه.

۳.مفاتیح الجنان.

۴.آیتی،محمد ابراهیم،تاریخ پیامبر اسلام،انتشارات دانشگاه تهران،۱۳۶۶.

۵.ابراهیم مصطفی و...،المعجم الوسیط،دار الدّعوه،استانبول،۱۴۱۰ ه.ق.

۶.ابن الأنباری،کمال الـدّین أبی البرکات عبـد الرّحمن بن محمد بن أبی سـعید الأنباری النحوی، الانصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین البصـریین و الکوفیین،دار الحجّه للثقافه، ۱۳۸۰ ه.ق.

۷.ابن أبی الحدید،عزّ الدّین أبو حامد بن هبه اللّه،شرح نهج البلاغه،دار إحیاء الکتب العربیّه، ۱۳۷۸ ه.ق.

۸.ابن عصفور الإشبیلی،أبو الحسن علی بن مؤمن،الممتع الکبیر فی التصریف،مکتبه لبنان الناشرون،۱۹۹۶ م.

۹.ابن عقیل،بهاء الدّین عبد اللّه،شرح ابن عقیل،مکتبه الهدایه،بیروت،۱۴۲۹ ه.ق.

۱۰.ابن فارس،أبی الحسین أحمد،ترتیب مقاییس اللّغه،پژوهشگاه حوزه و دانشگاه،۱۳۸۷.

۱۱.ابن منظور،جمال الدّین محمد بن مکرم،لسان العرب،دار صادر،بیروت.

ص: ۳۷۷

۱۲.ابن هشام الأنصاری،جمال الدّين،مغنی اللبيب،بيروت،۱۹۷۹ م.

۱۳.ابن يعيش،أبی البقاء يعيش بن علی بن يعيش،شرح المفصّل،دار الكتب العلميّه،بيروت، ۱۴۲۲ ه.ق.

۱۴.الأزهری،خالد بن عبد اللّه،التصريح بمضمون التوضيح.

۱۵.الأشمونی،نور الدّين أبی الحسن علی بن محمد،شرح الأشمونی علی ألفيه ابن مالک،دار إحياء الكتب العربيّه،منشورات الرّضی-رازی،قم،۱۳۶۳.

۱۶.الأمينی،العلامه عبد الحسين،الغدير،دار الكتب الإسلاميه،تهران،۱۳۶۶.

۱۷.الأنصاری،جمال الدّين ابن هشام،شرح شذور الذهب،انتشارات دفتر تبليغات اسلامی،قم.

۱۸.البيجوری شيخ ابراهيم،فتح الخبير اللّطيف علی متن الترصيف فی علم التصريف،مكتبه مصطفی البابی الحلبی،۱۳۵۹ ه.ق،مطبعه أمير،قم.

۱۹.الزمخشری،أبی القاسم محمود بن عمر بن محمد،الكشّاف(فی تفسير القرآن الكريم)،نشر البلاغه،قم،۱۴۱۳ ه.ق.

۲۰.السيد علی خان،الحدائق النديّه فی شرح الفوائد الصّمديّه،انتشارات هجرت،قم،۱۳۸۹.

۲۱.السيوطی،جلال الدّين عبد الرّحمن،همع الهوامع،دار إحياء التراث العربی،بيروت، ۱۴۳۱ ه.ق.

۲۲.الصّبان،محمد بن علی،حاشيه الصّبان علی شرح الأشمونی،دار إحياء الكتب العربيّه، منشورات الرّضی-زاهدی،قم،۱۳۶۳.

۲۳.الطباطبائی،علامه سيد محمد حسين،الميزان فی تفسير القرآن،دار الكتب الإسلاميّه،تهران، ۱۳۸۹ ه.ق.

۲۴.الطريحی،فخر الدّين بن محمد علی،مجمع البحرين،دفتر نشر فرهنگ اسلامی،۱۴۰۸ ه.ق.

۲۵.الغلايينی،مصطفی،جامع الدروس العربيّه،مطبعه العصريّه،صيدا،لبنان،۱۳۸۸ ه.ق.

۲۶.الكلينی،أبو جعفر محمد بن يعقوب،الأصول من الكافی،دار الكتب الإسلاميّه،تهران، ۱۳۸۸ ه.ق.

۲۷.المجلسیّ،محمد باقر،بحار الأنوار،مؤسسه الوفاء،بیروت،۱۴۰۳ ه.ق.

۲۸.المصطفوی،حسن،التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،وزاره الثقافه و الإرشاد الإسلامی، ۱۳۷۱.

۲۹.الهدایه فی النحو(جامع المقدمات)،دار الحکمه،قم،۱۳۷۰.

۳۰.أبی علی فضل بن الحسن الطبرسی،مجمع البیان فی تفسیر القرآن،دار المعرفه،بیروت، ۱۴۰۸ ه.ق.

۳۱.جامع المقدّمات،چاپ سنگی،دار الحکمه،قم،۱۳۷۰.

۳۲.حسینی تهرانی،سید هاشم،علوم العربیّه،نشر اخلاق،قم،۱۳۸۸.

۳۳.محمد محی الدّین عبد الحمید،دروس التصریف،مطبعه السعاده،مصر،۱۳۷۸ ه.ق.

۳۴.دهخدا،علی اکبر،لغت نامه،انتشارات و چاپ دانشگاه تهران،۱۳۷۳ ه.ش.

۳۵.راغب اصفهانی،أبو القاسم حسین بن محمد،المفردات فی غریب القرآن،المکتبه المرتضویّه،تهران.

۳۶.رشید الشرتونی،مبادئ العربیّه،انتشارات اسماعیلیان،قم،۱۳۶۶.

۳۷.رضی الدّین استرآبادی،محمد بن حسن،شرح شافیه ابن حاجب،دار الکتب العلمیه،بیروت، ۱۳۹۵ ه.ق.

۳۸.رضی الدّین استرآبادی،محمد بن حسن،شرح کافیه ابن حاجب،مؤسسه الصادق،تهران، ۱۳۹۸ ه.ق.

۳۹.عباس حسن،النحو الوافی،دار المعارف،مصر،۱۹۶۶ م،انتشارات ناصر خسرو، تهران.

۴۰.فیروزآبادی،مجد الدّین محمد بن یعقوب،القاموس المحیط،دار إحیاء التراث العربی، بیروت،۱۴۲۴ ه.ق.

۴۱.فیّومی،احمد بن محمد بن علی،المصباح المنیر،دار الکتب العلمیّه،بیروت،۱۳۹۸ ه.ق.

۴۲.لویس معلوف،المنجد فی اللّغه و الأعلام،دار المشرق،بیروت،۱۹۰۸ م.

ص:۳۷۹

۴۳.محمد باسل عیون السّود،المعجم المفصّل فی تصریف الأفعال العربیّه:دار الکتب العلمیّه، بیروت، ۱۴۲۰ ه.ق.

۴۴.محمد محی الدّین عبد الحمید،تکملهٌ فی تصریف الأفعال،این کتاب به صورت ضمیمه شرح ابن عقیل منتشر شده است.

۴۵.محمدی الرّی شهری،میزان الحکمه،مکتب الإعلام الإسلامی،۱۳۶۲.

۴۶.محمدی،محمد حسین،تصاریف(شرح صرف ساده)،شمیم قلم،قم،۱۳۸۷.

۴۷.میشال عاصی و إمیل بدیع یعقوب،المعجم المفصل فی اللغه و الأدب،دار العلم،بیروت، ۱۹۸۷ م.

۴۸.نظام الدّین،أبی محمد الحسن بن محمد بن الحسین،شرح النّظام علی الشافیه،دار الحجّه للثقافه،قم،۱۴۲۸ ه.ق.

ص: ۳۸۰

نمایه

آیات

روایات

اشعار

واژگان

ص :۳۸۱

آیات

ص :۳۸۴

ص: ۳۸۷

ص :۳۸۹

روایات

اشعار

كلّ عِلْمٍ لَيْسَ فی الْقِرْطاسِ ضاعَ،۳۶۰

مدينهَ جَدِّنا لا تقبَلينا/

فبالحسراتِ و الأحزانِ جينا،۸۷

وَ اجْزِمْ بِإنْ وَ مَنْ وَ ما و مَهْما/

أيٍّ مَتیٰ أيّانَ أيْنَ إذْما،۳۲۶

ص :۳۹۱

و اسماً أتى و كُنيَهً و لَقَباً/

و أخِّرَنْ ذا إن سِواهُ[ها]صَحِبا،٣٠٨

و اكتُبْ مَزيداً عن ثلاثيٍّ بيا/

فِعلاً أو اسماً إنَّ ذا لا يَخْتَلِف،٣۴۴

و بالفَعالِى و الفَعالَى جُمِعا/

صحراءُ و العذراءُ و القَيْسَ اتْبَعا،٢٧۵

و صَحَّحُوا فِعَلَهً وَ فى فِعَل/

وَجْهانِ وَ الإعلالُ أولَى كالحِيَل،١٩٨

وَضْمَسَكَحْ يَضْكَسُ نَوسٌ سَيَضْ/

نَشكُو و ضَمْسى سَضَوى وَضْحِيَسْ،١١٣

و فُعَّلٌ لفاعِلٍ و فاعِلَه/

وَصْفَيْنِ نحوُ عاذِلٍ و عاذِلَه،٢٧١

وَ قِسْهُ فى ذى التا و نحوِ ذِكْرَى/

وَ دِرْهَمٍ مُصَغَّرٍ و صَحْرا،٢۶٠

و قيلَ فى المرميِّ مَرْمَوِىُّ/

وَ اختيرَ فى استِعمالِهِم مَرْمِىُّ،٢٩٠

و مِنْ مُضارعٍ لِكانَ مُنْجَزِم/

تُحْذَفُ نونٌ وَ هْوَ حَذْفُ ما الُتزِم،١٢١

و منهُ منقولٌ كفَضْلٍ و أسَد/

و ذو ارتجالٍ كسُعادَ و أُدَد،٣٠٩

ص :٣٩٢

واژگان

در این فهرست جای برخی از کلمات(واژگان)که در این کتاب از جهت صرفی مورد بحث قرار گرفته یا مطرح شده اند،مشخص شده است.

ص :۳۹۳

ص :۳۹۷

فهرست تفصیلی

ص :۴۰۷

ص :۴۱۱

ص :۴۱۲

ص :۴١٣

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان –خیابان عبدالرزاق – بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای – کوچه شهید محمد حسن توکلی –پلاک ۱۲۹/۳۴– طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹